

فهرست کتاب کرامه المارهب

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
	هشتم ایشان بظاهر دعوی ابطال تعلیل	۱	خطبه
	شخصی اظهار کرد بیاطن ابطال تعلیل	۵	مقدمه در دوازده قسم
۸	ایمیدار بعد را نیت داشتن	۵	قسم اول در سبب تصنیف
	نهم برای تنزیر جمال از مهر مستحقانو		دوم غلام مجبوری بداد و جواب
	اسوزان دبستان کتب خود را	۵	ذکی تبرکی
۸	مترین کردن		سوم باعث عدم اعتبار غیر مقلدین
	دهم جا بجا رسا ملکتو به ایشان را		لاکمل حصول فقه را در گذشته بخیر
	بفحلول رجال منسوب کرده شائع نموده	۶	ان کردن
۹	باز دلیلیش گرفتن		پارم از دلائل ایشان ایشانرا
	یازدهم از آیات واحادیث منقول	۶	لزام دادن را بر خود التزام نمودن
	دوازدهم بر شکر کین شرک نفاذ		پنجم در چه نوشتن این کتاب بزرگان
۹	مقلدین ثابت کردن ایشان	۶	ارسی
۹	دوازدهم در تقسیم مقاله ششم		ششم سر کرده ایشان افاضی شدن
۹	تذکره ادلی در دوازدهم فتاوی بوثوق حق بختی		مثل عبدالمسیح یا یهود یا مسلمانان
	تذکره دهم در اینکه ایشانرا از قول	۷	غیبیه شدن
۱۰	ایشان الزام دادن		هشتم ایشان بطائف احمیان نام
۱۰	تذکره سوم در سوال جواب غیبتیان	۷	نهم بیست و دو مان را بدام افکندن

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۷	من تبع اه	۱۲	عدم مطابقت جواب سوال
۲۸	حکایت منطبق حال ایشان	۱۳	فتوای تعلیمی و لائل تعلیمی و حجت
۲۹	مفتی بآیت ان الحكم الامد	۱۴	تفلیه شخصیه
۳۰	دعوی بطلان تقلید شخصی ایشان	۱۵	از حدیث ماری شدن لازم
۳۱	استدلال ایشان باطل شدن	۱۶	و حجتی گردیدن مکتوبین بآپ شدن
۳۲	نیز استدلالت مفتی بطلان مضامین	۱۷	برای زمین جملاد از عمل
۳۳	آیات و احادیث لازم آمدن	۱۸	بالحدیث شور و شغب نمودن فی الحقیقه
۳۴	اطاعت امام رضا الترمذی ع	۱۹	مخالفت احادیث سابقین
۳۵	رسول است	۲۰	اختلاف مذاهب بعد از انتران
۳۶	مثل برای تعلیم نا فهمان	۲۱	بطلان استدلال ایشان بآیه
۳۷	عقل و غیره عاکی را امیر سادات	۲۲	فاخر الکرم فی الدین بوجود آشتی
۳۸	کردن واجب است	۲۳	و الزام یافتن
۳۹	نظایر کلمه حق نگفتن ایشان	۲۴	مذکره چهارم در فاسق و مخالف کتاب
۴۰	بیان برعکس کار کردن	۲۵	و سنت مستبعد و متعصب غلط گفتن
۴۱	مذکره نهم در اینکه مفتی با وجود انکار	۲۶	ایشان از مقلدین را الزام یافتن
۴۲	اصول نادان استدلال کردن	۲۷	مذکره پنجم در تقلید شخصی حکم خطا
۴۳	مذکره دهم در استدلال مفتی بحد	۲۸	شارع صادر نشدن گفتن ایشان
۴۴	من اخذت انم و الزام یافتن	۲۹	مذکره ششم در نتیجه قول مفتی بآیه
۴۵	فی زماننا مجتهد نمی تواند شد	۳۰	و قباحست لازم آمدن و الزام یافتن
۴۶		۳۱	مذکره هفتم در استدلال مفتی بآیه

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
	راغب دستخط خود کافر		مسبب استدلال منتهی جمیع مقلدین
۴۴	شدن لازم آمده		اولیای کرام را به جرم رفتن و تغیر از قول
	تذکره سیزدهم در استدلال منتهی	۳۸	و تالیفات صاحب ستودنی و کرامات
	بعبارة تفسیر کبیر جوهر البشیر		تذکره یازدهم در استدلال منتهی قول
۴۵	منتهی یافتن	۳۹	ملا علی نادر شیرازی با فقه معیش
	بقلم سید محمد عابدی کبیر		از رجال علم و فضیلت ابدی من نصیحت
	نمودن و خود تعلیم کرد و تعلیم را	۴۰	از حدیث خیر القری فی ثابت است
	انکار نمودن و متعصب بودن		و به عدم تقلید قرن اول و تالی منتهی
۴۶	ترندی ۲		در زمان صحابه با غلبه قربان و بر
	خطاب عتاب بوسه کافرا	۴۰	باب صلح و حاکمیت شخصی نبودن
۴۷	برابر نهیدن	۴۱	جواب عبارت ملا علی قاری بمثلها
	و تکیه معنی حقیقی متحقق شدن	۴۱	عبارت قول سید عیسی مراد منتهی
۴۷	تواند معنی مراد را بداند		مصنف قول سید خود مقلدان
	قباحت علمی با استدلال منتهی	۴۲	شدن
۵۲	و متحد		از عبارت قول سید پرشوت تعلیم و خود
۵۳	حکایت لطیفه	۴۴	پیشتر و لازم یافتن منتهی اندان
	روایت ترندی با خطی کتبی		تذکره دوازدهم در اینکه منتهی
۵۴	قابل عتاب باشد		باری تعلیم شخصی بسیار گفته بود
	نادیلات فقیر با سحر برات تفسیر		و چون نوشته منکرش را کافر پیدا
۵۵	کبیر سوافن شدن		حالا حرام انگاشته پس منتهی

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۰	قدس سرها		اطاعت آیه اربعه مؤمنین مثل اوقات
۴۱	جوابش بود بواسطه شستی دادن فقیر	۵۷	اجبار در صیان بشکر من نیست
	حنفی بودن مولانا شاه عبدالعزیز	۵۸	عداوت مفتی با امام اعظم حر
۴۲	قدس سره		قیل قال حسب کبیر مطابق قول فقیر
	دلیل بتقلید مولانا تحفه ثمانه عشریه	۵۹	گشته نه موافق مفتی شده
۴۳	کافی است		تذکره شانزدهم در استدلال مفتی
۴۴	اصل معنی اجتهاد آنست		بعبارت تقبیر عزیز بود جوابش بود
	هر دو مولانا ابطال تقلید میبرد	۶۱	شستی یافتن
	در استبدال ابطال تقلید کفار مراد	۶۲	مصادره علی المطلوب لازم آمدن
۴۸	داشتند	۶۱۰	مفتیان معنویان آیت تفهیمند
	اگر تقلید هر دو مولانا تقلید اسمیه باطل	۶۵	رفع دخل
	شود تقلید هر دو مولانا بطریق اول		گفتگودر تقلید صحاح و حاکم نبودن
۴۸	باطل باشد		آنها بر جمیع احادیث صلعم و ترک کرد
	مولانا عبدالعزیز ضا درین تقریریه	۶۵	ایشان اکثر احادیث صحیحیه را
	مولانا فخرالدین رازی حسب نموده		بر صحت جمیع روایات صحیحین احکام
۴۹	داد بتقلید امام شافعی حر نقل گشته	۶۶	نشدن
	مولانا فخر رازی حر را بمقتضای امام	۶۸	رفع معنی عمومیت آیت
۴۹	حسنا مثل طفل کتب بشمردن	۶۹	هر اتباع ما الفینا ابا را مقبوح نیست
	الزام یافتن ایشان باستلزام		تذکره هفدهم در استدلال مفتی
۸۰	خود		بقول مولانا عبدالعزیز و حسب کبیر

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۴	ممنوع شدن تقلید صحابه رض		مولانا شاه عبدالعزیز مزار غیر مقلد
	بقول امیه تردد در عمل اموثون		گفتن گویا افتاب کتاب باگشت
۹۶	داشتن و لیاش طلبیدن سواد اولی	۸۲	پنهان داشتن
	بر غیر مجتهد تقلید مذہب معین واجب		تذکره سجدہم در طعنہ زدن مفتی
	شدن و مذہب برار لبعہ منحصر شدن		بر محدثین تقلیدین و جواب الزامی
۹۸	و مذہب خامس باطل شدن		یافتن و مضمون حدیث برایشان
	از تقریرات و تحریرات مفتیان	۸۲	صادق آمدن
۱۰۰	و جوب تقلید ثابت گشتن		تذکره نو از دہم در اینکه ایشان با عث
۱۰۲	فائدہ در لفظ ذکر	۸۶	نافہمی جو د دیگران را نافعہ شمارند
	مسئله مختلف فیہ قابل حجت بنا		با عث کوتاہی عقل مفتی را از کلام
۱۰۳	و تقلید افضل افضل با سبب		امیہ بحال حدان یفتی بقول ندارد
۱۰۵	حال مہر کنان نو آموزان	۸۷	تقلید نمیدن
۱۰۷	مخالفت کردن مفتی استاد خود		مفتی بر مغالطہ فقط نام چند کتاب
	حکایت عدم شاگرد شدن مفتی	۸۹	بر تقلید درج نموده
۱۰۸	مولانا محمد اسحاق قدس سرہ را		بفضلہ تعالی از ہمان کتب جو تقلید
		۹۰	ثابت شدہ
	مقالہ ثانی	۹۳	دار قطنی و ابن شمیمہ را متعصب شدن
	ششم کردن مصنف مومنین	۹۳	و بقول متعصب لثقات نکردن
	را و اعتقاد را سگ گفتش و	۹۴	باعت سورا الفہمی بجائی دقتہ سجدہ
۱۱۰	جواب مناسب یافتش	۹۵	حرام شدن تلمی

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
تاسع فی نفسیه بنی آیت و حکا	۱۱۳	گذارش فقیر تبرک جواب باقی آیت	۱۳۹
البطال تقلید اثبات تقلید لازم	۱۱۴	گنگو در استدلال حدیث لایوس	۱۳۹
حکایت غریب	۱۱۵	گنگو در استدلال حدیث در طاس	۱۴۱
مجموع من در برابر تقلید مخصوص	۱۱۶	حکایت	۱۴۲
کردن نهانی از فضائل معبادات	۱۱۷	باعت استدلال بجهت در طاس	۱۴۳
و بطلان مضامین حدیث قرآن	۱۱۸	و ثقلین عدم صحت اجتماع	۱۴۴
لازم آمدن	۱۱۹	تبعیجام سه لازم آمدن	۱۴۵
تناقض فیما بین آیات و اصول	۱۲۰	استدلال حسبنا انظر البطلان	۱۴۶
پیش و تناقض در میان دعوی	۱۲۱	احکام رسالت آب مسلم لازم آمدن	۱۴۷
و دلیل	۱۲۲	ایضای و عدم خروج از طاعت	۱۴۸
فایده جلیله در تطبیق آیات	۱۲۳	امل تشیه	۱۴۹
گنگو در استدلال آیت تلاوت	۱۲۴	گنگو در استدلال مصنف	۱۵۰
اخذ کردن امام متاعلم را از مسکن	۱۲۵	اما سالیس لاحد انهم	۱۵۱
علی و فرود اصحاب بن عباس	۱۲۶	گنگو در استدلال شریع بار شرف	۱۵۲
گنگو در استدلال آیت اطمینان	۱۲۷	مطلب امام شریعی نفییدن	۱۵۳
حکایت حسب استدلال مصنف	۱۲۸	و دلیل و جواب تقلید شخصی	۱۵۴
گنگو در استدلال آیت اتحاد	۱۲۹	فایده در فریب دادن غیر مقلدین	۱۵۵
پیشوا بشوای غیر مقلدان	۱۳۰	اطلاع فقیر	۱۵۶
امل فسخ نبودن	۱۳۱	عذر گنگو فقیر ساده صحاح	۱۵۷
گنگو در استدلال آیت ان الذین	۱۳۲	الزام ختم	۱۵۸

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۹۱	حکمت	۱۹۵	گفتگو برداستدلال ان در جواب
۱۹۳	تبصره دوم در مختصر بیان پیدایش	۱۹۴	التعین باطل
۱۹۵	انسان	۱۹۸	جواب قوله المجتهد محضی در صیب
۱۹۶	فائده	۱۹۹	گفتگو برداستدلال منطقیه تا
۱۹۹	قصه حضرت نوح عم	۲۰۱	صفحه ۱۶۴
۲۰۱	قصه حضرت ابراهیم عم	۲۰۲	مستاله ثالثه
۲۰۲	قصه حضرت لوط عم	۲۰۴	اطلاع بر سه امر مختصر شدن شور
۲۰۴	قصه حضرت اسمعیل عم	۲۰۵	و شعب غیر مقلدین
۲۰۵	قصه حضرت اسحاق عم	۲۰۸	فهرست خاتمه یعنی
۲۰۸	تبصره سوم در ذکر احوال مبارک	۲۰۹	تبصره الحقایق العسیره
۲۰۹	جناب رسالت مآب صلعم	۲۱۰	الحکام علیهم السلام
۲۱۰	کرسی نامه آنحضرت صلعم	۲۱۱	خطبه مدوحه علما حرمین شریفین
۲۱۱	احوال از داج مطهر آنحضرت صلعم	۲۱۲	علمت نوشتن تاریخ
۲۱۲	احوال اولاد امجاد وی صلعم	۲۱۳	مقصد اول و لواحق
۲۱۳	حالات نکاح دختران وی صلعم	۲۱۴	تبصره اول در مختصر بیان پیدایش
۲۱۴	کیفیت و تاریخ بعثت وی صلعم	۲۱۵	کون مکان
۲۱۵	تبصره چهارم در خلافت حضرت	۲۱۶	ناله و زاری کردن فقیر بدرگاه
۲۱۶	ابوبکر صدیق ر.م	۲۱۷	اطعی
۲۱۷	تبصره پنجم در خلافت حضرت عمر		
۲۱۸	کیفیت برهم شدن گد و ساسانیان		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۸۰	بن مردان	۲۳۰	کیفیت برهم زدگی دولت
۲۸۱	تنبیه در دریافت حال امام صاحب	۲۳۱	سبب موت حضرت عمر
۲۸۲	تبعه چهاردهم در خلافت ولید بن عبدالملک	۲۳۲	تبعه ششم در خلافت حضرت عثمان رضی
۲۸۳	تنبیه تا انبیا وجود صحابی از موجود بودن و عمر شریف امام صاحب است	۲۳۵	سبب قتل حضرت عثمان رضی
۲۸۴	و شش سال تا نزد رسیدن تبعه پانزدهم در خلافت سلیمان بن عبدالملک	۲۵۰	تبعه هفتم در خلافت حضرت علی کرم الله
۲۸۵	تبعه شانزدهم در خلافت عمر بن عبدالعزیز	۲۵۱	ناکده جلیله در خصومات و نفوذ و خواجه
۲۸۶	تنبیه در حکمت جلی	۲۵۲	جواب سنیان
۲۸۷	تبعه هجدهم در خلافت یزید بن عبدالملک	۲۵۳	تنبیه
۲۸۸	تبعه نوزدهم در خلافت ولید	۲۵۴	تبعه نهم در خلافت حضرت حسن
۲۸۹	عبرت	۲۵۵	تبعه دهم در خلافت حضرت موسی
۲۹۰	تبعه بیستم در خلافت صفاح	۲۵۶	تبعه دهم در حال نید مع حالا
	لطیفه	۲۵۷	کریای امام شهید رضی
	تبعه بیست و یکم در خلافت منصور	۲۵۸	تبعه یازدهم در حال خلافت معاویه بن نضید
		۲۵۹	تبعه دوازدهم در خلافت حضرت
		۲۶۰	عبداللہ بن زبیر بن العوام رضی
		۲۶۱	ناکده عظمی در تولد امام اعظم
		۲۶۲	تبعه سیزدهم در خلافت عبدالملک

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۱۶	تبصره ۳۳ در خلافت مهدی	۲۹۳	تبصره ۲۲ در خلافت مهدی
۳۱۷	تبصره ۳۴ در خلافت معتد	۲۹۴	تبصره ۲۳ در خلافت مهدی
۳۱۸	اول امر است که در شان امام	۲۹۵	تبصره ۲۴ در خلافت اروین شوی
۳۲۰	عم رونود	۲۹۶	تنبيه در باب وضع احادیث
۳۲۱	تنبيه در عمدة الفوائد	۲۹۹	جواب بعضی بر امام ابو یوسف رح
۳۲۲	تبصره ۳۵ در خلافت معتضد	۳۰۲	تبصره ۲۵ در خلافت امین
۳۲۳	تبصره ۳۶ در خلافت مکتفی	۳۰۳	تبصره ۲۶ در خلافت امون
۳۲۴	تبصره ۳۷ در خلافت مقتدر	۳۰۴	فقهی گوید
۳۲۵	تبصره ۳۸ در خلافت قاهر بالله	۳۰۵	تبصره ۲۷ در خلافت معتمد بالله
۳۲۶	تبصره ۳۹ در خلافت راضی بالله	۳۰۶	تبصره ۲۸ در خلافت واقع
۳۲۷	تبصره ۴۰ در خلافت استغنی بالله	۳۰۷	تبصره ۲۹ در خلافت متوکل مع
۳۲۸	تبصره ۴۱ در خلافت مستکفی بالله	۳۰۸	احوال ابو بکر بن شیبہ
۳۲۹	تبصره ۴۲ در خلافت مطیع بالله	۳۱۰	قائده جلیله
۳۳۰	بنای تعزیه داری	۳۱۱	عبرت در انتظام خداوند حقیقی
۳۳۱	عروج رافض	۳۱۲	تبصره ۴۰ در خلافت منتصر
۳۳۲	تبصره ۴۳ در خلافت طالع الله	۳۱۳	تبصره ۴۱ در خلافت مستعین
۳۳۳	تنبيه	۳۱۴	تبصره ۴۲ در خلافت معتز
۳۳۴	حال تبع غیر مقلدین شیعه نشان	۳۱۵	لکینه عجیبه
۳۳۵	تبصره ۴۴ در خلافت قاور بالله	۳۱۶	تنبيه بر بعضی حسد داری بر امام
۳۳۶	تبصره ۴۵ در خلافت نوح با مر	۳۱۷	نظم رح

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۵۲	تبصره ۵۹ در خلافت مستغنی بالله	۳۵۲	تبصیه در دشمنی خدا بین خرم الدای
۳۵۳	تبصره ۶۰ در خلافت رافضی بالله	۳۵۳	والخطیب البغدادی
۳۵۴	تبصره ۶۱ در خلافت حاکم	۳۵۴	تبصره ۶۲ در خلافت مستغنی بالله
۳۵۴	تبصره ۶۲ در خلافت معتضد	۳۵۴	تبصره ۶۳ در خلافت مستظهر بالله
۳۵۴	تبصره ۶۳ در خلافت متوکل	۳۵۴	تبصره ۶۴ در خلافت مستظهر بالله
۳۵۵	تبصیه از نیجا و اوضاع شد که قبل از این	۳۵۵	تبصره ۶۵ در خلافت راشد بالله
۳۵۵	در سن بخاری شریف جاری شود	۳۵۵	تبصره ۶۶ در خلافت معتضی
۳۵۶	تبصره ۶۴ در خلافت مستعین بالله	۳۵۶	لا مراعه
۳۵۶	تبصره ۶۵ در خلافت مستعد بالله	۳۵۶	تبصره ۶۷ در خلافت مستعد بالله
۳۵۶	تبصره ۶۶ در خلافت مستغنی بالله	۳۵۶	و مستغنی بامر الله
۳۵۷	تبصره ۶۷ در خلافت قایم بامر الله	۳۵۷	تبصره ۶۸ در خلافت ناصر الدین
۳۵۸	تبصره ۶۸ در خلافت مستعد بالله	۳۵۸	من الغرایب
۳۵۸	تبصره ۶۹ در خلافت متوکل بالله	۳۵۸	تبصیه از بنی بوزجی حلی معتضد
۳۵۹	قدح مختصر در خروج ترنگ	۳۵۹	تبصره ۶۹ در خلافت خمار بامر الله
۳۶۰	احوال فیروزه انش	۳۶۰	تبصره ۷۰ در خلافت مستغنی بالله
۳۶۱	احوال سلطنت بامیر	۳۶۱	تبصیه از خاتم تعیین ندامت بامر الله
۳۶۲	احوال تازش امام	۳۶۲	اربعه ثابت است
۳۶۲	بنای سلطنت انگریران	۳۶۲	تبصره ۷۱ در خلافت معتضد بالله
۳۶۲	تبصیه در قطع و بستن	۳۶۲	تبصره ۷۲ در خلافت مستغنی بالله
۳۶۲	در هیچ	۳۶۲	تبصره ۷۳ در خلافت مستغنی بالله
۳۶۲		۳۶۲	تبصره ۷۴ در خلافت حاکم بامر الله

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۶۹	بدلیل عقلی نیز تالیفیت امام صاحب ثابت است	۳۶۵	مقصد ثانی در وجوب تقلید
	امام صاحب حکام دین را از اکثر صحابی رند و دید و دانسته و شنیده اقصیم یافته مردمین فقه ساخته	۳۶۵	تبصره اول در وجوب بطلاق تقلید
۳۴۳	بجز امام صاحب بعد از صحابی رند کسی دیگر در حدیث خیر القردنی شایسته مع تواریخ ائمه اربعه و غیر ائمه حال طبقات مجتهدین	۳۶۴	تبصره دوم در وجوب تقلید شخصی مع ۱۴ رجه تا صفحه ۳۸۰
۳۴۸	فکر روایات مخصوصه امام صاحب اقوال بزرگان در مناقب امام بهام	۳۸۱	اقوال شایخ در وجوب تقلید شخصی تا صفحه ۴۱۴ یکصد و سی و نه
۳۵۰	اگر حدیث صحاح مخالفت قولی از اقوال امام صاحب نماید از آن لازم نمی آید که امام خلافت حدیث عمل بالقیاس نموده	۴۱۹	تبصره سوم اشغال مشتغلان از مذہب بزمی
۳۵۴	نصیحت برای طلبه تنبیه	۴۲۰	تبصره چهارم در ثبوت وجوب دعوت الی الحق
۳۵۹	حکایت نابکاری	۴۲۲	تبصره پنجم در فضائل امام اعظم کوفی مع سباحه
۳۶۵		۴۲۴	مناقب امام صاحب از صحیحین ثابت تاریخ تولد امام رضا و انزال زبان
۳۶۹		۴۲۵	حیات بعض از واج مطهرات بتبی نصب گشته و زیارت خلیفه حضرت عبد الله بن زبیر رضه حاصل ساخته
۳۷۴		۴۲۶	تابعی شدن امام صاحب بخولی ثابت تا ۴۳۹

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۲۷	الرسول اه	۵۲۷	حال تحریرات علماء محققین در مناقب امام
۵۳۲	بصره دوم در مباحثه ثبوت مسئله	۵۳۲	بصره هشتم در دروغ
۵۳۲	رفاعت یک سنه	۵۳۲	حکایت امام ششمی رحم استاد امام
۵۳۴	بصره سوم در مباحثه قرائت فاطمه	۵۳۴	بصره نهم در کرامت دوی
۵۳۴	دلیس امام	۵۳۴	بصره دهم در ذکاوت دوی
۵۳۶	قدری حال احتیاج امام رضا	۵۳۶	بصره نهم در اذات تقریبات اقام
۵۳۶	بصره چهارم در گفتگوی مقدار	۵۳۶	بجای دوی رضا
۵۳۶	رفاعت	۵۳۶	حال بعضی متعصبین دوی رضا
۵۳۶	فائده جلیله باستنباط مسئله	۵۳۶	بصره دهم در سبب جهاد دوی
۵۳۶	درت رفاعت	۵۳۶	موضوعات نیز در صلاح مجبور
۵۳۶	بصره پنجم در بحث تأیید بالجمله	۵۳۶	داخل شده
۵۳۶	بصره ششم در بحث دفع بدین	۵۳۶	بصره یازدهم در وجه انحصار از آن
۵۳۶	قاعده کلیه	۵۳۶	برای بیه
۵۳۸	جواب مسکنانه	۵۳۸	بصره دوازدهم در ثبوت وجوب
۵۳۸	بصره هفتم در دفع طعن غیر	۵۳۸	تعلیم امام صاحب ر
۵۳۸	مقلدین در مسئله امام رضا	۵۳۸	تنبیه در نصیحت
۵۳۸	اطلاع برافانی الضمیر غیر مقلدین	۵۳۸	مقتضیات مالک و کیفیت
۵۳۸	بصره هشتم در دفع اعتراضی	۵۳۸	بصره اول در گفتگوی ما با امام
۵۳۹	حکایت رفیعین مولانا اسماعیل		
۵۳۹	محرور یک رکعت است بار		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
	تالیف صحاح نه مولف رسول است	۵۷۱	تبصره نه انگشکو در مسئله مسن ذکر
۵۸۸	نه صحابی نه نه تابعین نه تبع تابعین	۵۷۲	لطیفه
	فائده جلیله در کشف حال سر کرده	۵۷۵	تبصره دوم در بحث حدیث بن قیل امر
۵۸۹	غیر مقلدین	۵۷۶	تبصره پازدهم در غیر غیر مقلدین
۵۹۰	احادیث صحاح از گفته غیر خالی بنا شد	۵۷۸	فی الجمله در وجوب تقلید شخصی
۵۹۱	حال کیفیت سند محدثین	۵۸۰	الفاظ در تبصره و تالیف الحقائق
۵۹۲	تبصره دوم در قرآن	۵۸۰	تبصره اول در اصل اصولین
۵۹۳	متم اول و ثانی و ثالث		صحاح را بعد قرن غیر تالیف شدن
۵۹۴	متم رابع و پنجمه ماسبق	۵۸۰	و آن حسب هرات شرعی مشهور
	نسخ کتاب بالسنة را اعتبار		حضرت علی و حضرت عمر و حضرت
۵۹۵	ینت		ابوبکر بنی الله عنهم بلا شهادت
۵۹۶	دفع دخل	۵۸۰	شرعی اعتبار را دایت نمیکردند
۵۹۸	اتمام امر	۵۸۱ تا ۵۸۴	حال وضع و فاعلین حدیث
۵۹۹	تبصره سوم در بیان حدیث		سند شافعی مسن ابن ماجه
۶۰۰	واتمام حدیث	۵۸۳	و غیر تا معمول به نزد فقها شدن
	اتفاق صحیحین را نام رسول		اکثر متاخرین محدثین را این
۶۰۱	تصور بدین	۵۸۳	تمیز از دست رفتن
	بتقلید ادنی تقلید اعلی را ترک		غیر از آن خدا و غیر رسول را رسول
۶۰۲	کنند	۵۸۴	شماردن
۶۰۲	نقل	۵۸۷	حکایت کتابت کتب احادیث

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
نقل	۶۰۳	نقل	۶۲۹
تبعہ و چهارم در بیان اجماع	۶۰۴	نقل دیگر	۶۳۰
رکنش	۶۰۴	لطیفہ	۶۳۱
ارباب اجماع	۶۰۵	لطیفہ مفیدہ	۶۳۱
دفع و نقل	۶۰۶	ضمیمہ	۶۳۵
حکم اجماع	۶۰۷	در ظہور حقیقت مذاسب اربعہ	۶۰۷
بیش مقدار غیر در محنت اجماع	۶۰۸	و کرامت امام اعظم کوفی رضی اللہ عنہ	۶۲۵
مخالفت کند	۶۰۹	التماس مصنف بد گاہ الہی	۶۳۷
استقام اجماع	۶۰۹	بحث مرض و بالذکر معظمتہ قرار	۶۰۹
دلیل نقلی شدن اجماع	۶۱۰	کنندگان را بالو غلط و نصیحت بانہ	۶۱۰
تبعہ پنجم در بیان قیاس	۶۱۲	گردانیدن مصنف	۶۴۰
جواب استراضی	۶۱۳	قبولیت دعائے مصنف	۶۴۳
تعلیل قیاس شدہ	۶۱۴	کثرت گشتن خیر الامت بہر سبب	۶۴۷
شدہ و قیاس	۶۱۵	قدری حال کتاب نظر السبیل	۶۴۵
نقصہ خرمیہ رخ	۶۱۵	از انحال اقوال غیر متقلدین	۶۱۵
تبعہ ششم در بحث خلاصہ سابق	۶۱۶	کرامت امام ثابت شدن	۶۴۶
کتاب و در ششم کتب اکتفا بہ کتاب	۶۱۶	ظہیر مجربہ احادیث را کرامت امام	۶۱۶
البارکات و التسلیم الی الخلدی	۶۲۳	الایمہ لازم شدن	۶۴۷
اعتقاد ابن عاصی	۶۲۵	سوال غیر متقلدین و جوابش	۶۴۹
تبعہ ہفتم در بحثی دیگر غیر متقلدین	۶۲۷	سوال متبعان شیخ نجاشی و جوابش	۶۵۲

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۶۶۸	ثابت کردن محدثین متأخرین	۶۵۶	حکایت گرس و ذفن
۶۶۴	التماس		تنبيه در خروج غیر مقلدین از
۶۶۴	دستخطها علماء کبار و فضلا مصفا	۶۵۷	شفاعت رسول با حق تعالی
۶۸۰	اشتهار بدیدن علما و غیره		مضامین احادیث بمنزل شمس
	خطبه با تقریظ از جانب علماء	۶۵۸	در تقلید امام بمنزل نهار بودن
۶۸۱	حریم شریفین و غیره	۶۶۱	حکایت مناظره
	فتوای مفتیان کلمه معظمه بر وجوب	۶۶۴	روایتهاست متضاده
۷۰۴	تقلید شخصی		روایتهاست مرفوعه را الا اصل
	فتوای مفتیان حریم شریفین	۶۶۷	که گفتن
۷۱۲	بر کتاب طفر البین فی رد		و روایتها موضوعی البعد مرفوع
	معاظت المقلدین		
۷۲۱	خاتمه الطبع از مهتم مطبع مع دستخطها و مهر علماء است		

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ وَعَلَّمَهُ الْبَيَانَ
بِأَن يَنْطِقَ بِاللِّسَانِ ۖ وَهَدَاهُ الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ۖ وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
بِالْحُجَّتِ وَالْبُرْهَانِ ۖ فَيَسْخَرُ لَنَا أَنْ نُصَلِّيَ الصَّلَاةَ عَلَى مَنْ
أَرْسَلَهُ إِلَيْنَا مِنْهُمْ بِالْقُرْآنِ ۖ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَ
أَصْحَابِهِ الطَّاهِرِينَ ۖ الَّذِينَ أَعَانُوا فِي هَدْيِ الْكُفْرِ وَ
الطُّغْيَانِ ۖ وَقَاتَلُوا مَعَهُ عَبْدَهُ الْأَصْنَامِ وَالْأَوْتَانِ ۖ
وَعَلَى تَابِعِيهِمْ وَتَبِعِ تَابِعِيهِمُ الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ ۖ
وَاجْتَهَدُوا اجْتِهَادًا بِتَقْوِيَةِ الْإِسْلَامِ بِجُرْأَتِهِمِ
الْأَحْكَامِ لَهُ وَالْأَرْكَانِ ۖ لَعَلَّكَ تَدْخُلُهُ حُكْمٌ مِنَ الْأَحْكَامِ
غَيْرِ الْأَدْيَانِ ۖ وَاسْتَبْطُوا أَكْثَرَهَا وَاسْتَدَلُّوا عَلَيْهَا

مِنَ الْأَحَادِيثِ وَالْقُرْآنِ : أَمَا بَعْدُ اعْلَمُوا أَيُّهَا
الْإِخْوَانُ : أَنَّ الْبِدْعَةَ وَالْفُسَادَ قَدْ ظَهَرَا فِي الْبَرِّ وَالْبَرِّ
فِي هَذِهِ الْأَزْمَانِ : وَكَسَطَ عَلَى الْأَرْضِ لِسَاطُ الْفُسَادِ
وَالطُّغْيَانِ : وَتَرَكَمَ أَمْوَاجُ الْفِتَنِ وَالْخُذْلَانِ : عَلَى
بَحَارِ الْأَكْوَانِ : فَاتَّ بِخَصِّ النَّاسِ قَدَرُ فَضُولِ مَنَاجِحِ
الصِّدْقِ وَالصَّوَابِ : بِأَقْتِفَائِهِمَا تَارَ أَهْلِ الشَّكِّ
وَالْإِزْتِيَابِ : وَقَصْدُ وَإِظْفَارُ الْوَارِثِ فَضْلِ الْأُولَى
الْأَلْبَابِ : بِإِتْبَاعِهِمَا الْجَمَلَاءِ مِنَ الْأَحْدَابِ :
فَالطُّغْيَانُ سُمُّوا أَنْفُسُهُمُ الشَّقِيَّةَ بِالصُّلَحَاءِ : وَ
الْحَمَقَاءُ حَاوَلُوا مَنَازِلَ الْأَتْقِيَاءِ : لَا سِيمَا فِي
الدَّهْلِ طَائِفَةُ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَآمِنُوا كَمَا
آمَنَ الْمُؤْمِنُونَ قَالُوا إِنَّا كُنْهُنَّ مُصْلِحُونَ : أَلَا اللَّهُمَّ
هُمُ السُّفَهَاءُ وَهُمْ أَنْفُسُكَ وَنَ : وَلَكِنْ لَا تَسْمَعُونَ
لَا اللَّهُمَّ يُحْسِنُونَ اللَّهُمَّ يُحْسِنُونَ صُنْعًا : وَيَزْعُمُونَ اللَّهُمَّ
يَكُونُ خَيْرًا : وَلِذَا لَيْسَ يُكْتَبُونَ صَحَافًا وَكِتَابًا : وَ
يُرْسَلُونَ أَطْرَافًا وَمَصَارًا : حَتَّى أُلْقِيَ إِلَيْكَ مِنْهُمْ
فَقُبِضَ بِهَا دَعْوَتِي إِلَيْهِمْ : كَمَا يَدْعُو الشَّيْطَانُ بَيْنَ يَدَيْهِمْ
إِلَى الْجَهَنَّمَ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْهَا مُجْتَدِدِينَ فِيهَا : أَوْ نَزِدَ لَهُمْ
الَّتِي كُتِبَ فِي كُتُبِهِمْ : لَوْ قُدِّرَ عَلَيْهِ بِالْأَدِلَّةِ الْبَاهِرَةِ
وَالْبَرَاهِينِ الْقَاهِرَةِ : فَلَمْ يَزَلْ كَلِمًا فِي عُدْرَةِ رَأْيِي أَنْ تَحْتَارَ

بترك كائنهما الامر من المذكورين سكوتاً ، فيما انا بكوني
في خطيئة بجمعها وتجزئتها ، ومعدور في ترديد (الخطيئة)
وتجزئتها ، فتوجهت الى الباطل بالادلة والبراهين
متوكلاً على رب العالمين ، رامت ان لا امره تعالى في كتابه
المبين ، وامرنا لعرف وانه عن المنكر ، ولاننا عا للحدث
بخير البشر ، ايما رجل انا لا الله تعالى عما وهو علمه
لقد الله عز وجل يوم القيمة مجاباً بجاه من نازر ومترقباً
للتواب من الله الستار ، ومتوقفاً للشفاعة من سيد
الابرار ، فشرحت فيه فلما نظرت فيه وجدت فيه ما
احتج به من الدلائل للشبوت ، او من من ميوت العنكبوت
عزرت فيه اوراقاً من بل كتبت فيه اسطاراً ، وسميتها
بتذكرة المذاهب ، ليتربى الراغب بتأثيرها الى المآل
وربها على مقدمة ومقالات وحاشية لتكمل به
الاخذ بالمطالب ، قالنا مول من العلماء والشيوخ ، ان
ينظر وافهما بعين الاصلاح والقبول ، قال في حوزتها
على سبيل الاستعمال ، مع اختلاف الحال واشتغال البال
فاننا اسأل الله بحسب الدعوات ، ومفيض الخير والبركات
ان يعصمنا عن الخطاء والخلل ، وعن القصور والزلل ، و
رب اشترح لي صدره لي ويسر لي امري ، وحل عقدة من
لساني ، يققوا قلبي ، فانك انت المولى وانت التوفيق في البداية
والنهاية ، فما توفيق الا بالله فهو حسبي وعما الوكيل الساعرة والهم

مقدمه

اولاً چند امور دستنی است باید دانست اول اینکه غیر مقلدی بپای در پی سبک تازیانه
کتب غیر مقلدین - نزد قلمبر سر باقتضای خام و المقلدین فرستاد که آخر ذکره
فی الخطبه و منتظر جواب ماند - چون مرا باعث اشتغالات دنیاوی - و امورات خانگی -
فرستاد مگر آنهارا مطالعه و مساینه نمایم - و جوابش بدهم - لهذا تن و زبان نداده بودم -
و نیز بقول سعدی رح **س** نظر کردم به چشم و رای و تدبیر ندیدم به زخم شوی نصالی
خاموشی را بهتر دانسته اختیار کرده بودم - لیکن از طرف مرسل آنها مسوالات متکاثره
و مکتوبات متواتره - بر و بر تندی بر مضامین آنها یا تر دید دلائل آنها آمدن گرفت - و
دران بر شان بزرگان دین - و مشایخ شرع متین - حرفها زدند - حتی که اقوال
مستنبطه نصیب آنکه دین را مثل اقوال عمرو و زید لاشی تصوریدن - و آنها را بدعوی
شکر فی السالیه شکرین و فاسقین گفتن - و اولیای مقلدین - و علمای متدین را اذیت
و تحقیر کردن - خصوصاً بعضی غباوت و جلالت کیش - و ضلالت و تنگنای اندیش - خیال
دورانیشی خویش - خواه خواه در پس و پیش تحریرات خویش به نسبت امام خیر اندیش -
طعنهای خویش - تشنجهای پیش - بر بروی خویش و در پیش - و پیش به پیش و پیش از پیش
در پیش نماید - تا مقلدان را در پس و پیش اندازد - بنابران بطبیعت قلم باعث تشویش
جگرش موزش باید بگشت - و لهذا بار بار به برامی و دیات غوطه زدن گرفت - و حتی که
آنگه آید جواب را از دهانش بر آید و به برایش عرایس فکر ابل کمال می رساند - و توقع
دوامیت جمال میدارد - و در هم اینکه ملاحظه زمین نوع خوانان نبود که کسی را ذکر بد
ذکر نمایم نه در فکرش بود چه باشم - چه جای تنهایی ناملاکیم غیر مذبان - و کلامهای
فوحش ز دالتان - به شان احدی تقریر یا تحریر نمیکنم - تا محصل مناظره استقامت
لکل فرعون موسی غم بداد جواب ترکی به ترکی مجبورم - مجبورم دارم - و بقوله تعالی

این کتاب
 در بیان
 معنی و
 اقسام
 و اشیاء
 و احوال
 و احوال
 و احوال
 و احوال

الا من ظلمه بر خیر او کردیم معذورم میگذرویم بازند و الباقی
 و این شاهدی آوریم و در مشهور این حدیث است که گفت حق تعالی
 آخر می فرماید و از ابیات سعدی رحمه الله بجا می آید می سازم

بخور مردم آزار را فدا کن کسی که با خواجه نشسته و جنگ بر اندازد که غار آورد بنشانی هر کجا ظالم است هر آنکه که برود در جنت کنی جانی که از باده سر بساود اگر شیر دی نماید خمس چو گر به لال می گوید تر خور اگر بنیم کنایه دچاود است و دیگر در جزیره عقل است و در فرستادن	که از مرغ بکن دیر بپزد مال بدستش دایمی دی چوب و سنگ در خسته به پرور که بار آورد که رحمت بر جور بر عالم است بازوی خود کاروان می زنی ستم بر ستم پیشه عدل است و داد نیکو دشت خشتن از نور و کس چو فر به کنی اگر لگ یوسف درد اگر خاموش به شنید گناه است بوقت گفتن و گفتن بوقت موشی
---	--

سهو هم اینک غیر مقلدان فقه و اصول را اصلا اعتباری نمی کنند که از دلایل آنها
 ایشانرا اسکاات نامیم و الزام دهیم مجبوراً آنها را متروک ساختیم فقط به جهت و قرآن
 می گوییم اما کتابیکه آنان خود آنها را برای الزام آورده اند و الزام کردند آنها را
 البته الزام و ادعایان حجت گرفتیم اما در قاعده بغرض دفع مقلدین از فقه و اصول غیر
 دلیل آوردیم

چهارم اینک از دلایل ایشان ایشانرا الزام و ادعایان الزام ساختیم و به
 باینحال مرادشان که تقیض مراد است اثبات مراد می گویند و اگر گفتیم
 پنجم اینک چون ایشان زبان عربی دارند و از فارسی گفتند و بهر دو زبان چینی می گویند

از این معنی برای ما به الامتياز زبان فارسی را اختیار کردم - و عبارت ایشان را بعد قال و عبارت هم را بعد از اقول نوشتم - اما در بعضی مقال حسب مقتضای حال عبارت عربی را در دو نیز قبیل و قال نمودم :

ششم آنکه بدینست که بقول اکثر سرگروه ایشان رافضی باشند - بنیت اندام ایشان که فرقه سنیان اهل اسلام - که مبتنی است بر تقلید آئمه اربعه کرام - جعل کنند مشوا هم الله تعالی بالعرفه والا کرام - مثل عبد الله بن سبا یهودی فقیه کرده - در بیان مومنین تعبیه شده باشند - تا بلا و غدغه تخم فتنه و فساد و بغض و عناد بزرعه قلوب المومنین و نفوس المسلمین ریختن و انتشار دن توانند - چنانچه شیطان زاهد و عابد را با مومر خائست و قبا یح و افعال ایشان را مرتکب گردن نتوانند آنرا از احوال بعز و زیم و عبادت اندازد - که باریکاب تر و در با خود بچشم برود - ایات سعدی رحم

شنیدم که مردی براه حجاز چنان گرم رو در طریق خدا با خرز و سواس خاطر پریش ز تبسین انیس در چاه رفت	بهر خطوه کروی دو رکعت نماز که خار مغیلان نکندی ز پا پسند آتش و نظر کار خویش که نتوان ازین خوشتر راه رفت
--	--

و نیز قصه بر صیصا که در معالم التنزیل و غیره نوشته شده است مؤید اینحال است - و نقل از روت ماروت و بلعام موکد اینمقال : یا فی الحقیقت رافضی نباشد - بلکه از راه پاره و ضلالت باعث جهالت برگشته باشند - اگر چنین است ما را باید که از خداوند کریم میخواهیم که بر مومن را بر او هدایت ثابت و قیام دارو - و مضلین را بر او آرد :

هفتم آنکه ایشان بجهلیه پردازی تمام - و فریب فروزی مالا کلام - چنان داعی بر روان شریعت منتهوب ساخته اند - که عنقریب جمیع را به سهولت تمام بدام افکنند - زیرا که ایشان اولاً این الف کبیر تجمل احکام ظاهری حدیث و قرآن مکر بسته - و اقول که اگر

حجبه
بیا که تبارک
خاتم بن ابی انیس

۸

حجبه
نبی سونت و اوستی
بزرگوار که در میان
زعمین محمد و جعفر
مکیا و اسلام
حجبه و فخر

و اگر عین مستطاب القنین است غیر قابل الاعتبار سازند و نزد جهل و محال گویند که
آنکه مثل ما و شما خلقتی است که قال الکفار فی شان الایساکه اقول خلایق
با اعتباری چیست که مستطاب اعتبار کنند هر چه قابل اعتبار و محبت باشد
تو له تعالی و قول الرسول باشد قول دیگران چه از زو که محبت باشد پس همین
تقریر خلیه مقبول خاص و عام و بسیار مرغوب کانه جهل است اهل اسلام گشت
هشتم آنکه ایشان بعباری کامل و دور اندیشی شامل کنونیات باطنی و مبرکات
را که عبارت از ابطال تقلید کل آثار است و مقتضای ظاهر ساختن بکار نظام هر دو ابطال تقلید
نکستی و مضمرات ایشان را که باقی مانده و بداند بلکه خبر خواهد نمود اما دلایل حسبانی که آورده
لحاظ ظاهر واری کردن نتوانستند یا فراموش کردند شد درین قال در و خوار
حافظه نباشد چون و قنیکه از ابطال تقلید شخصی فارغ باشند و خواهند گفت که تعین
تخصیص امت بر آنکه اربعه چیست امر غیر مشروح است بعد از آن خواهند گفت که
اختصار از حدیث بر صراح سه غیر منطوق و غیر معقول و برین حدیث نیست قبول
سپس خواهند گفت که اقول افعال صحابی رضی الله تعالی عنهم اعتقاد و را نشانید که با
به ثروت دنیا جنگیدند و سخنها بغرض گفتند الغرض همه در هیچ بر تالیف قرآن سخن
را اند و حسب اعتقاد درونی آنرا محرم گویند بالآخر منکر موت و قرآن شوند
فیومئذ یحکم لهم المراء فانهم یزعمون انهم قلعوا النبیة
الاسلام یفقد الحیل و الفساد
نهم آنکه کیدی از مکیا ایشان این است که جهت ترویج جهل و تفسیر ذال
کتاب شان را بدست خود موافق آموزان و ایشان حال و شواهدشان گردان اطفال که
از تاریخ همان موافق حیدر وصال حال سن و سال جان اطفال بود که
روشن است و فریق و موثق و جهل کردند و می نمایند تا جهل از بدین موافق تفسیر

در حق ایشان نام نهاده است غریبه با قول نشان گیرانید و در مذبح افعال شمارا
انتخاب کنند

و هم اینک بجای سائل مکتوبه نشان از قبول در حال منسوب ساخته تا بعد از آن
از دلائل آنها که حسب مطلب نوشته داشته اند قبل و قال کردن تواند و نیز ببارها
منتقدین به وقت طبع زیر ویر ساخته اند تا بوقت در کار در کار آید

ما و هم اینک از آیات و احادیثی که بر شان مشتمل است و مناقضان و فاسقان
بار و دلائل آتیه استدلال شرک و فساد و فتنه امیر کرام و متقلدین عظام

می نمایند - آنها را بر هر دو جمله و تمقاود همایان و روستایان می خوانند
و از مضامین آنها ایشانرا می شناسند و فضیلت قبولی خویشان و مذمت و رشتنی متقلدان

فایده می سازند تا ایشانرا بدام خود آورند که پیشتر مانند کما سیطر فی مواضعها انشا
و در از و هم اینک مقاله اول در رد فتوی ثبوت حق تحقیق و مقاله ثانیه در

رد تقلید با کتب اربعه و مقاله ثالثه در رد قول منید و خامه در اثبات وجوب
تقلید شخصی و غیره است

مقاله اول در تذکره های تردید فتوی ثبوت حق تحقیق تذکره اول

قَالَ الْمُفْتِي ثُبُوتُ الْحَقِّ أَقُولُ بر عکس نمند نام زنگی کافر - این مثل است
در جهان مشهور و اکثر باشد که باینرا بصیر و کما تر اهر تر نامند - یا طارح خود را
داند و اقوال برادران حضرت یوسف را و تکرر ائمه من بعد و قوم
صالحین حجت آرند و بقول انا ابائنا فی ضلال مبین صلح
راطاح و بی وادی را گمراه و ضال شمارند و باتباع فاکله الذئبه
وما انت لنا مؤمن و لو كنا صادقين نفس کفر و غرور صادق و اند

در حق ایشان نام نهاده است غریبه با قول نشان گیرانید و در مذبح افعال شمارا
انتخاب کنند
و هم اینک بجای سائل مکتوبه نشان از قبول در حال منسوب ساخته تا بعد از آن
از دلائل آنها که حسب مطلب نوشته داشته اند قبل و قال کردن تواند و نیز ببارها
منتقدین به وقت طبع زیر ویر ساخته اند تا بوقت در کار در کار آید
ما و هم اینک از آیات و احادیثی که بر شان مشتمل است و مناقضان و فاسقان
بار و دلائل آتیه استدلال شرک و فساد و فتنه امیر کرام و متقلدین عظام
می نمایند - آنها را بر هر دو جمله و تمقاود همایان و روستایان می خوانند
و از مضامین آنها ایشانرا می شناسند و فضیلت قبولی خویشان و مذمت و رشتنی متقلدان
فایده می سازند تا ایشانرا بدام خود آورند که پیشتر مانند کما سیطر فی مواضعها انشا
و در از و هم اینک مقاله اول در رد فتوی ثبوت حق تحقیق و مقاله ثانیه در
رد تقلید با کتب اربعه و مقاله ثالثه در رد قول منید و خامه در اثبات وجوب
تقلید شخصی و غیره است
مقاله اول در تذکره های تردید فتوی ثبوت حق تحقیق
تذکره اول
قَالَ الْمُفْتِي ثُبُوتُ الْحَقِّ أَقُولُ بر عکس نمند نام زنگی کافر - این مثل است
در جهان مشهور و اکثر باشد که باینرا بصیر و کما تر اهر تر نامند - یا طارح خود را
داند و اقوال برادران حضرت یوسف را و تکرر ائمه من بعد و قوم
صالحین حجت آرند و بقول انا ابائنا فی ضلال مبین صلح
راطاح و بی وادی را گمراه و ضال شمارند و باتباع فاکله الذئبه
وما انت لنا مؤمن و لو كنا صادقين نفس کفر و غرور صادق و اند

هذا القول مائة *

پندرہواں دور

قَالَ اِنْ مَنَعْتُمْ شَرَّ اِهْدِيَكُمْ سَبِيْلًا مَّا تَقُولُكُمْ رَحِمَكُمُ اللّٰهُ

تعالیٰ۔ **اقول** ای مفتیان از لفظ تو کم چه مراد گرفتید۔ اگرچہ سب

قول شما مرا دوست قابل اعتبار مانند کہ قول شما قول خدا و رسول خدا نیست۔ اَلْحَاکِمُ

فَلْتَمَنَّ الْقَوْمَ الْإِثْمِيَّةَ الْارْبَعَةَ وَخَالِيَةَ اَدْنَاهُ سَمَاءُ بَيْنَ سَمَاءٍ

و اگر گوئید که چون ما از قول خدا و رسول ما استخراج مسائل نمائیم - لهذا با احتیاط

اولی ملاست بخود نسبت کردیم - گوئی که اگر چنین است چرا بقول مجتهدین همین نسبت را

درست اندازید. و اما نکته و خفازه قول عمر و دیگر ارجاع اعتبار است لایسید. و

راغبی - نه از ذات خود محزون و غمناک از امر او گردید - **فَمَا اخْطَا عَزَّالِكُمْ**

مِنَ النَّجَىٰ وَمَا لَكُمْ عَنِ الْوَفَاءِ فَيَسِّرْ مَا فَعَلْتُمْ وَسَاءَ

مَا قُلْتُمْ كَيْفَ يَرْجُو خُدْرَةَ لَسْتُمْ بِمُسْلِمِينَ وَكَفَرْتُمْ بِرَبِّكُمْ فَاسْتَرْجِعُوا قُلُوبَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْجَوْنَ

اَجَابَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى لَرَمَ وَجْهَهُ مِنْ لَحْرِ عَيُوبِ النَّاسِ

الْفُسَامُ وَلَا تَلُومُوا غَيْرَكُمْ ۖ

تذکرہ سوم

قال المفتی عامی اور غیر عامی پر جو درجہ اجتہاد کو نہیں پہنچا ہے تقلید لازم ہے۔

مذہب کی کراوا واجب ہے یا نہیں اور جب پر تعلید واجب ہے، الروہ لتقلید ایک مذہب

تذکرہ نسووم

قال المفتي عا می اور غیر عا می پر جو رجہ اجتہاد کو نہیں چھپا ہے تقلید کیا

مذہب کی گراوا واجب ہے یا نہیں اور جب پر تقلید واجب ہے، اگر وہ تقلید ایک مذہب

مصلحتیں کی خاطر کے ذرا دیکھئے کہ جسے ہمارے پرستار پر ہے یا نہیں اور ساتھ ساتھ

اور شاہی کی رسم جاری رکھنا درست ہے یا نہیں یہی نواز خواجہ :

جواب بامران شریعت عزیر مفتی نہیں کہ جو شخص مومن باللہ والیوم الآخر اور تصدیق
بہا جاو بہ البنی صلعم من ضروریات الدین و غیرہ من الفروع و الشریعہ خالصا کہتا

اور یہ صورت سے پابند شرع ہو یعنی حلال کو حلال جانتا ہو اور حرام کو حرام

پس بیشک وہ شخص مسلمان متقی اور صادق اس آیت کریمہ کا ہے لَئِنْ لَمْ يَرْجُ الْآخِرَ

تَوَلَّوْا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَئِنَّ الْبَرْنَ مِنْ أَمْنٍ

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالْمُتَّقِينَ

عَلَيْكُمْ يَوْمَ تَأْتِي سُيُوفُ الْمُؤْمِنِينَ وَغُلَامٌ مِّنَ الْأَنْبِيَاءِ

الْقَائِمُ وَعَنْ الْعَنَاسِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْمُطَلِبِ قَالَ قَالَ رَسُولُ

اللَّهُ صَلِّعُ ذَا قُطْعَمِ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا وَ

بِإِسْلَامِهِمْ نَاوُ بِمُحَمَّدٍ رَسُولًا رَوَاهُ عَنْ النَّبِيِّ

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَسْتَقْبِلُ

قَبْلُنَا وَآكُلْ ذِيحْنًا فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةٌ

اللَّهُ فَلَا تَتَّقُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ كَذَا فِي الْمَشْكُوتِ

فی الجملہ جو شخص موصوفہ صفات دین اسلام اور کاربند احکام شرع ہو پھر

اہل سنت ہوا رچہ وہ مسئلہ ایں مذہب کا موجد و حامی پانچویں عالمی پانچویں عالمی تھے

اسکے بعد اس کے کچھ واقعات، مقتضی و منہج، جو کہ اس کے ان رویہ شریعتیہ کے

کے ہر حال وہ شخص اس آیہ کریمہ کے **فَانْ تَابُوا وَاَقَامُوا الصَّلَاةَ** والقرآن

الزُّكُوتَ فَأَخْذُكُمْ فِي الدِّينِ بِرَأْفَةٍ لِّرِءَايِكُمُ الصَّالِحِينَ فَالْمَعْرُوفَ

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

بر علمای دین و متنبان شرع متین مخفی و محتجب نیست که در فتویٰ اسوال از
 با جواب دعویٰ را با دلیل تطبیق کنی و انطباق جلی باید شد. و درین فتویٰ متنبان غیر
 متقلدان دلی. نه سوال را با جواب ارتباط است. نه دعویٰ را با دلیل اختلاط.
 بکمال سوال دیگر جواب دیگر تقیم نمایند. گویا معنی من چه گویم طنبور چه می میراید
 را بر خود لازم گرفتند. و بغیر من فرییدن جهال. و معتمد گردانیدن خود را بر سوال
 چند آیه قرآنی. و احادیث نبوی. را با مواظقت سوال. و بغیر مطابقت مقال. بلکه
 بوی مشابعت. و لیس مناسبت هم ندارند. مندرج نموندند. و در آثار آیات
 مذکور. و احادیث مذکور. که تقلید با عدم تقلید یا تقلید غیر معین یا معین
 لازم آید. نه جواز اقتدای نماز در پس غیر تقلید نه عدم جواز نشراوردان مکالمات. نه
 حال مجالت و مناکت راوردان بدخلت. نه دران خصوصیت و عدم خصوصیت را
 مقال. نه پایبند شرع و حاکم و حرمت را قیل و قال. نه امور متاخره اسوال مبتنی بر
 نه و لائل مزبوره بسوی آنها مائل. **فَانْظُرُوا يَا أَيُّهَا الْعُلَمَاءُ فَلَا تُظْهِرُوا**
 زیرا که درین استفتاء اسوال سائل را سه چیز مائل. محبت از او جواب عاجز یا غایب
 بنا بران بر خلاف سوال سائل. با قول انی الضمیر خود شن قائل. و به تحریرات ابطال
 مائل. پس حسب اقتضای حال. و مقتضای مقال مبتنی مزبور جهال. و مستغیر جهال
 نقله را قیل و قال. برین سوال وال است. که کسی را بر او پاسخ گفت. که
 گویند می پالنگ. را که بنا بر تنگ گرفته از طراح سنگ بر می آید. بدانات گشت. و بلا
 فاصله عشر شیر فرسنگ. السلام علیک ایها النبی گفت. و او بجاوش گویند هم لنگ است گفت
 باز پرسید که فرزندانت چه گونه اند بجاوش بر رفتارشان درنگ می شود گفت. باز پرسید
 که بر اورت از شهر آمده بجاوش طاعت فرارشان نیست که به تنگ گرفته گفت. و راه
 خود گرفت و رفت. و بدل خود جواب دادن را صحیح دانسته خود سنگ گشت. و بمثل

جواب مفتی نیر بطور موسس

و دیگر طرفه غیبیه و تطبیقه غریبیه - همین است که چون مفتی در سوال جواب اردو که مادی
ایمان خود است تطبیق و این نتوانستند - و حسب مطلب باوردن و لائل عاجز شدند
بجه طور معنی آیات و احادیث را که قول فصیح و بلیغ عربی غیر هندوستانی است فهمیدن توانا
فَلَيْكُمُ لَطِيفُ حُكْمٍ عَلَى مَقَاصِدِ مَوَظُّعَهَا وَبِمَاذَا يُكَلِّفُونَ
إِلَى حُكْمٍ مَطْلُوبٍ لَهَا - در مفتیانرا مناسب بود که حسب دعای
سوال - به ترجمیم جواب مع دلائل را جواب قیل و قال - نمایند و این الفاظ که
(خَالِصًا رَكْعَتًا هُوَ حَلَالٌ كَحَالِ جَانِبَاهُمَا) - اور حرام که حرام - بطریق اهل سنت
مقلد ایک مذہب معین کا نہ ہو - وغیر ذلک را کہ جواب درج نمودند: با سوال چه
مشابہت - و با مقال جل جلال عظم نوال - و بقول رسول اللہ المتعال - چه مناسبت
دانایان دانند - و پشیمانان پشیدند - و بکلی طرز جواب فتویٰ همین بود کہ تقلید ایک مذہب
معین کی کرنا واجب نہیں لما فی فلا ف ل ان - اور حسب تقلید و احکام
اگر وہ تقلید ایک مذہب معین کی نہ کرے تو اس کے صحیح نماز پڑھنا اور اس کے
ساتھ کھانا پینا سادی کی رسم جاری رکھنا درست لما فی فلا ف ل ان فلا
چون نباشد بخاری کا بوزینہ نیست - اما البیہیت کہ ایشان از راہ سادہ لوحی
بجبر و ایت لیس البر ان تقولوا انکم را در بخاری - فریب خورده بدانفہم
موردش نقلش کرده باشند - چرا کہ در حاشیہ اش عمدۃ القاری کہ از جارا سند
در مخشری - نقل شدہ نظر نکردند و آن حاشیہ این است قولہ لَقَالِی لَیْسَ
الْبِرُّ اَنْ تَقُولُوا اَنْ تَقُولُوا اَنْ تَقُولُوا اَنْ تَقُولُوا اَنْ تَقُولُوا اَنْ تَقُولُوا
قبل المغرب الی بیت المقدس و النصارى قبل المشرق - و ذلک انتم اکثر و اکثر
فی الامر القبلة حين تحول رسول الله صلعم الی الکعبة و زعم كل واحد من الفريقين ان

بکتاب خود مندرج است
نصفین چون باطل است
باوینکه اور سطح
در اول مطلب یک
انچه فایده

کلامی که در کتاب است
 و در حدیث است
 و در تفسیر است
 و در روایت است
 و در اخبار است
 و در مناقب است
 و در مناقب است
 و در مناقب است

البر التوجه الى قبله من كل مكان
 پس خطاب اهل کتاب. مومنین را حساب نیست. زیرا که
 گفتگوی ایشان در خواب و عقاب. مومنین از حق حساب. است. و
 اگر گویند که از آیات مذکوره. و احادیث مذکوره. ایمان و اسلام غیر متفلسفانه
 است پس کسی که مصروف به ثبات ایمان و اسلام باشد. پس در پس او نماز خواندن
 و با او خوردن و نوش کردن. و رسم مناکحت جاری داشتن. درست است. و بدین
 روایت. و غیر متفلسفانه مسلمانند. پس در پس آنان هم نماز باید خواند. و با ایشان
 خوردن و نوش باید کرد. و مناکحت باید ساخت. و بدین باید گفت. و اول آن
 می گویم که آنکه الله تبارک و تعالی سوال را با جواب الطابق نیست گفته ام ثابت گشت. و
 در سوال اسلام و ایمان را مذکور نیست. و چه خوش بضمون سوال از ایمان و جواب از
 ایمان. دعوی چیزی دیگر دارند. دلیل چیزی دیگر آرند.

ای مفتیان فتویٰ بجهنم باشند که به تعلیم شما برتر رقمی باید.
 مَا قَالَ اللَّهُ كَذَابًا وَّكَذُوبًا

۱۴

اندر مکه اگر جماعتی از مسلمانان لغاوت کند. مقاتله با ایشان به بیت اتحاد وین درست
 است یا نه. و رسول رب العالمین. از قوم مفرقین دین. میرا و معرا اندیاید. و
 و سیکه از اطاعت جماعت اهل اسلام خارج گردد. و وفارقت و رزوم و درین
 آنان تفرقه اندازند. و نایتمش دارد. پس آنکس را بقدر اسلام را اگر دلش برون
 انداخت یا نه. و مویش موت جاهلیه خواهد شد یا نه. و قتلش واجب است یا نه.
 بَيِّنُوا الْوَجْهَ وَا. جواب آن اگر جماعتی از مسلمانان لغاوت کند. بیت اتحاد
 وین مقاتله با ایشان درست است بقوله تعالى فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا
 عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَلْقَىٰ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ. و قَاتِلُوا
 تَعَالَىٰ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ بِا

ورسول رب العالمين از قوم مغربين دين معتر او سزاوارتر از انكه كذا الى ان
الذين فرقوا بينهم وكانوا اشيعا كنت منهم في شئ
وكسيك من اطاعت وجماعت اهل اسلام خارج گردوز و مشارقت و در روز
درميان آنان تفرقه اندازد و يا نبشش دارد و البته آن كس ر بقدا سلام را
از گردنش فرو انداخت و موتش جايلت نخوايد شد و قتلش واجب است
لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ قَالَ قَالَ رَسُولُ صَلَّعٍ
مَنْ خَرَجَ عَنِ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ مَاتَ مَيِّتَةً حَيَّاهُ
اخرجه شيخان كذا في التيسير و لقول النبي صَلَّى صَلَّعٍ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ
رَسُولُ صَلَّعٍ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شَبْرًا فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ
الْإِسْلَامِ عَنْ عُنُقِهِ اخرجه ابوداؤد و كذا في التيسير و لقول النبي
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ عُرْفَةَ بْنِ شَرِيحٍ رَضِيَ قَالَ قَالَ
رَسُولُ صَلَّعٍ مَنْ أَتَاكَ بِأَمْرٍ جَمِيعٍ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ
يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ عَصَاكَ وَيُفْرِقَ جَمَاعَتَكَ فَاقْتُلُوهُ اخرجه
كذا في التيسير و لقوله صَلَّعٍ عَنْ عُرْفَةَ رَضِيَ قَالَ قَالَ رَسُولُ
صَلَّعٍ سَتَكُونُ هَنَاتٍ وَهَنَاتٍ فَمَنْ ارَادَ أَنْ يَفْرُقَ أَمْرَهُ
الْأُمَّةَ وَجَمِيعَ قَاضِرِيهِ بِالسَّيْفِ كَأَنَّمَا مَنْ كَانَ فِي رِقَابِهِ
فَاقْتُلُوهُ اخرجه مسلم و ابوداؤد و النسائي و جميع ههنا يعني خلاصه
كذا في التيسير و ايضا عن فضالة بن عمار عن رسول صَلَّعٍ
قَالَ ثَلَاثَةٌ لَا يَسَالُ عَنْهُمْ رَجُلٌ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ وَعَصَى
إِمَامَهُ فَمَاتَ عَاصِيًا أَمَامَهُ وَعَبْدٌ أَتَى مِنْ سَنِيْدَةٍ
فَمَاتَ وَامْرَأَةٌ غَابَ عَنْهَا زَوْجُهَا وَقَدْ كَانَهَا مَوْنَةً

درمیان آنان تفرقه اندازد و یا نبشش دارد و البته آن کس را بقدا سلام را
از گردنش فرو انداخت و موتش جايلت نخوايد شد و قتلش واجب است
لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ قَالَ قَالَ رَسُولُ صَلَّعٍ
مَنْ خَرَجَ عَنِ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ مَاتَ مَيِّتَةً حَيَّاهُ
اخرجه شيخان كذا في التيسير و لقول النبي صَلَّى صَلَّعٍ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ
رَسُولُ صَلَّعٍ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شَبْرًا فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ
الْإِسْلَامِ عَنْ عُنُقِهِ اخرجه ابوداؤد و كذا في التيسير و لقول النبي
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ عُرْفَةَ بْنِ شَرِيحٍ رَضِيَ قَالَ قَالَ
رَسُولُ صَلَّعٍ مَنْ أَتَاكَ بِأَمْرٍ جَمِيعٍ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ
يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ عَصَاكَ وَيُفْرِقَ جَمَاعَتَكَ فَاقْتُلُوهُ اخرجه
كذا في التيسير و لقوله صَلَّعٍ عَنْ عُرْفَةَ رَضِيَ قَالَ قَالَ رَسُولُ
صَلَّعٍ سَتَكُونُ هَنَاتٍ وَهَنَاتٍ فَمَنْ ارَادَ أَنْ يَفْرُقَ أَمْرَهُ
الْأُمَّةَ وَجَمِيعَ قَاضِرِيهِ بِالسَّيْفِ كَأَنَّمَا مَنْ كَانَ فِي رِقَابِهِ
فَاقْتُلُوهُ اخرجه مسلم و ابوداؤد و النسائي و جميع ههنا يعني خلاصه
كذا في التيسير و ايضا عن فضالة بن عمار عن رسول صَلَّعٍ
قَالَ ثَلَاثَةٌ لَا يَسَالُ عَنْهُمْ رَجُلٌ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ وَعَصَى
إِمَامَهُ فَمَاتَ عَاصِيًا أَمَامَهُ وَعَبْدٌ أَتَى مِنْ سَنِيْدَةٍ
فَمَاتَ وَامْرَأَةٌ غَابَ عَنْهَا زَوْجُهَا وَقَدْ كَانَهَا مَوْنَةً

درمیان آنان تفرقه اندازد و یا نبشش دارد و البته آن کس را بقدا سلام را
از گردنش فرو انداخت و موتش جايلت نخوايد شد و قتلش واجب است
لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ قَالَ قَالَ رَسُولُ صَلَّعٍ
مَنْ خَرَجَ عَنِ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ مَاتَ مَيِّتَةً حَيَّاهُ
اخرجه شيخان كذا في التيسير و لقول النبي صَلَّى صَلَّعٍ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ
رَسُولُ صَلَّعٍ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شَبْرًا فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ
الْإِسْلَامِ عَنْ عُنُقِهِ اخرجه ابوداؤد و كذا في التيسير و لقول النبي
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ عُرْفَةَ بْنِ شَرِيحٍ رَضِيَ قَالَ قَالَ
رَسُولُ صَلَّعٍ مَنْ أَتَاكَ بِأَمْرٍ جَمِيعٍ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ
يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ عَصَاكَ وَيُفْرِقَ جَمَاعَتَكَ فَاقْتُلُوهُ اخرجه
كذا في التيسير و لقوله صَلَّعٍ عَنْ عُرْفَةَ رَضِيَ قَالَ قَالَ رَسُولُ
صَلَّعٍ سَتَكُونُ هَنَاتٍ وَهَنَاتٍ فَمَنْ ارَادَ أَنْ يَفْرُقَ أَمْرَهُ
الْأُمَّةَ وَجَمِيعَ قَاضِرِيهِ بِالسَّيْفِ كَأَنَّمَا مَنْ كَانَ فِي رِقَابِهِ
فَاقْتُلُوهُ اخرجه مسلم و ابوداؤد و النسائي و جميع ههنا يعني خلاصه
كذا في التيسير و ايضا عن فضالة بن عمار عن رسول صَلَّعٍ
قَالَ ثَلَاثَةٌ لَا يَسَالُ عَنْهُمْ رَجُلٌ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ وَعَصَى
إِمَامَهُ فَمَاتَ عَاصِيًا أَمَامَهُ وَعَبْدٌ أَتَى مِنْ سَنِيْدَةٍ
فَمَاتَ وَامْرَأَةٌ غَابَ عَنْهَا زَوْجُهَا وَقَدْ كَانَهَا مَوْنَةً

بسیار از این کلام
در این کتاب
موجود است
که در این کتاب
موجود است

مستوفی
مستوفی
مستوفی
مستوفی
مستوفی

مستوفی
مستوفی
مستوفی
مستوفی
مستوفی

مستوفی
مستوفی
مستوفی
مستوفی
مستوفی

مستوفی
مستوفی
مستوفی
مستوفی
مستوفی

الدنيا فتر و ثبت بعد فلا يسأل عنهم اخرج الحاكم كذا في
 الاثر انه وغير ذلك من الآيات القرآنية والاحاديث النبوية - اما حجة ابن قتيبي
 وانه من عقل و فطانت دارد و در نه محقق ذی بدارت چه داند که خود همیشه
 برادر این فتوی مجموع البر این است زیرا که نفس تعلیم طرز فتوی را جواب
 همه را جواب بدلائل با صواب و مع ثبوت وجوب تقلید احد المذاهب در این مذهب
 است - اگر بدانشی - از بدانشی گوید که از آیت ران الذین فرقوا بینهم
 او - بطلان مذاهب اربعه نیز لازم آید که هر یک از ائمه تفریق کرده اند گویم نیست
 هرگز نه زیرا که در میان افتراق و اختلاف فروعی است جاری - و فلا فیت کلی - که
 اول بضمون قوله تعالی لا تفرقوا من المشرکین من الذین فرقوا
 بینهم وکانوا شیعا در منهی عنه داخل - و ثانی بضمون فی الاختلاف
 رحمة در اموریه شامل - و چون کل امور شرعیست - جمیع احکام ملت بر چهار
 منحصر و تفرگشته - و اجماع مسلمین در آن یافته شده - باز اگر کسی در میان آنها
 تفرقه اندازد - یا همان عصای متفقہ جمیع اهل اسلام را بشکند - چرا که مضایق
 آیات مذکور - و احادیث مزبوره - بر او صادق نگردد و ثانیاً - گویم که اگر
 براسه ثبوت ایمان و اسلام - وجهه تحقیق ملت محمدیه علیه السلام الصلوة و السلام
 همین قدر حجت کافی - و علت ثانی - باشد نه پس کل مفتاد و مستفید از این
 لازم آید که همگان بمصدق همان آیات و احادیث و مساوی الاقدام اند که بخانه
 مارامی خوانند - و قبله باراستقبال می کنند - و وجهه بارامی خوانند - لیکن
 الامر لیس لک لان الحديث قد ورد علی خلاف ذل
 و آن حدیث این است و عن معاوية قال قام فینار رسول صلعم
 فقال الا ان من کان قبلکم من اهل الکتاب افترقوا علی

ثَلَاثِينَ وَسَبْعِينَ مِثْلَةً وَأَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَنْفَرِقُ
عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً ثَلَاثَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ
فِي الْجَنَّةِ وَهِيَ الْجَمَاعَةُ أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ
وَالْمَشْكُوتُ وَبِهِ حَدِيثٌ بِرَوَايَةٍ مُخْتَلَفَةٍ فِي كِتَابِ صَحَابَةِ مَدِينَةِ كُوفَةٍ
كَيْسِي رَأَى هَذِهِ الْكَلَامَ فِي حَدِيثٍ بِرَوَايَةٍ مُخْتَلَفَةٍ فِي كِتَابِ صَحَابَةِ مَدِينَةِ كُوفَةٍ
وَأَمَّا قَبْلَهُ فَبِهِ خُورِ مِثْلُ مِثْلَانِ بِشَيْءٍ تَوَابَعَهُ الْبُخَارِيُّ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ
سُئْتٍ وَأَنَّ فِيهِ مِثْلُ مِثْلٍ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ
جَمَاعَتُهُ وَأَنَّ جَمَاعَتَهُ مِثْلُ مِثْلَانِ بِشَيْءٍ تَوَابَعَهُ الْبُخَارِيُّ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ
وَالْمَشْكُوتُ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ
مِثْلُ مِثْلَانِ بِشَيْءٍ تَوَابَعَهُ الْبُخَارِيُّ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ
فِي النَّارِ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ
ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ
وَبِهِ حَدِيثٌ بِرَوَايَةٍ مُخْتَلَفَةٍ فِي كِتَابِ صَحَابَةِ مَدِينَةِ كُوفَةٍ
لَا مِثْلَ مِثْلٍ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ
نَاجُونَ وَلَا تَهْلِكُ أَهْلُ الْجَمَاعَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ
كُلُّ أَهْلِ الْجَمَاعَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ نَاجُونَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ
نَاجُونَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ
كُلُّ مِثْلٍ بِرَوَايَةٍ مُخْتَلَفَةٍ فِي كِتَابِ صَحَابَةِ مَدِينَةِ كُوفَةٍ
بِأَعْرَاضٍ مُخْتَلَفَةٍ بِالْيَقِينِ مُخْتَلَفٌ شُبُهَةٌ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ
بِهِ خُورِ مِثْلُ مِثْلَانِ بِشَيْءٍ تَوَابَعَهُ الْبُخَارِيُّ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ
ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ
ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

کہ تمام ہم کو دین
 متفق ہو جائے اور
 ملے اور دست اور سر
 لگوں کے متفق ہو جائے
 اخلاف کیا ہے
 باس دلیلیں
 میں کیلے شان تمہاری
 افواہی دیندو میں نہیں
 یہی حجت تمہاری اور دعویٰ
 تمہارے میں فلا ہوسکتا
 اور تحقیق اقدوسین دوست کرنا
 ہے مفید ہو گیا ہے ایسا ہیوت

۱۹

۱۹

فَاَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ
فَمَا تَلُوا إِلَّآ أَن يَكُنْ لَّكُم بَيْنَهُمَا يَوْمَئِذٍ وَلَئِنْ كُنْتُمْ
عَاقِلِينَ لَا تَكُونُوا فِي شِقَاقٍ وَلَا يَكُونُ لِلدِّينِ عُدْوَةٌ
عِندَ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَاللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ الْيَاسِقِينَ
بر خود واجب گردانیدید که از اجماع مسلمین و اتفاق مؤمنین بغاوت بریزید
و طرفه همین است که خبر اخوانکم را بر امر قاتلوا نیز حج دادید -
برین عقل و دانش نباید گرفت - چون نباشد که کل اناء یترو شحم
بنا آئینه - بیست هر کس مناسب گهر خود گرفت یار با بیلین باغ رفت خوش
خارزار هر گزدم از گشت دم برود جز جو -

راجعا می گویم که بے ثوابا به گریه فاختوانکم فی الدین برادر نمی هستند اگر بایر
 فَاِنْ كَانُوا اِذْ اُرْسِلُوا تَقْلِيدُ كَمَا بَدَّلَ اِجْمَاعُ مَوْلَا كَرْدِيدِ اسْتِ بَارِ اَیْ
 و توبه سازید - و رخصه در اجماع نماند ازید - و در بعضی مومن همان فَاِنْ لَقِیْتُمْ
 اَوْ مَسْتَحِقِّیْنَ یَا سَیِّدُ بِالْمُضْمُونِ قَوْلُهُ تَعَالٰی وَیَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ اَللّٰهُ
 لِنَا وَلَهُمْ وَلَكِنْ هُمْ قَوْلُهُمْ یَحْلِفُونَ کَاذِبٌ سَمِعْتُمْ - یا بنحو اس
 قَوْلُهُ تَعَالٰی اَلَّذِیْنَ یَقُولُونَ نَحْنُ الْمُسْلِمُونَ وَكَلَّمَ رَبِّ بَعْضُ مَعْزُومٌ
 اَنْ یُّخَذَّرُوا ابْنِ ذٰلِكَ سَبِيْلًا بِرَبِّ بَعْضُ عَمَلٍ نَّائِدٌ - و بعضی را ترک
 می سازید - و مذمب جدید بواسطه الاحداث کردن میخوابید - یا بقوله تعالی
 یَرْضَوْنَكُمْ یَا فَوَاحِشُهُمْ وَتَا بٰی قُلُوْبُهُمْ وَاکْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ
 نقیصه می نمایند و آنست که خود را ظاهر بی ساری سازید - تا اعتدال مومنین مقلدین کردن
 توانید - و چون قول شما (گوایم تمام مذمب معین که ترک کنند) را بشنود
 عمل در آنست که بلا دلیل بافتسم - لهذا بخواهش پیرو ختم -
 خامسا می گویم که اولایا بایست باین آیت را باید دید - و موردش را باید

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

المسجد الحرام . فَاَسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا الصَّوْمَ
 اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ . كَيْتَ اَنْ تَطَهَّرُوا عَلَيْكُمْ اَلَيْسَ
 فِيكُمْ اَلَا وَاذِمَّةٌ . يَرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَبِأَلْسِنَتِهِمْ
 وَكُفْرَهُمْ فَاسِفُونَ . اَشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
 فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ . رَأَيْتُمْ سَاعَةً مَا كَانُوا يَحْمِلُونَ .
 لَا يُرْقَبُونَ فِي مَوْنِ الْأَوْ لَا ذِمَّةٍ . وَأُولَئِكَ هُمُ
 الْمُعْتَدُونَ . فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
 فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ . وَلَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ .
 وَإِنْ تَلَاوُا أَلْمَانِيَةَ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ
 فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَلْتَضِغُونَ
 ازین یک سوره خلیفه بود گفت که نزول تا آخر آیات مذکور در شان مشرکین
 نازل است خصوصاً قاتلوا المشرکین فقاتلوا ائمة الکفر زیرا
 بران دال است . مع هذا آنها مفتیان بر شان خود اطلاق ساختند . و از آن
 از و کرده ایمان بیرون رفتن را نفی میدند . چه خوب العیاذ بالله . پس مرا از مفتیان
 خلیفه استعجاب است که ایشان با وجود دعوی ایمان نتیجه مشرکین را که غوث
 واحد و حصر و سدر راه توبه و اقامت نماز و ادای زکوة کردند خود را نیز مشرک
 ساختند و از همچنین توبه و اقامت نماز و ادای زکوة بر مره مومنان در شان
 را فخر دانستند . چه خوب . و ازین استدلالات خود را فاضل تصور میدند .
 چه خوب . و با وجود شش مرتب و نفی خود را بر مومنین مستحقین ظاهر می کنند
 چه خوب . و غوثین را بسجده و قرآن عامل می شمارند . چه خوب . آری مشرکین
 ایمان در جهان نداشتند . فقط بوقت بیان همچنان می گفتند . و انصوبه

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 این سوره را در شان مشرکین
 نازل است
 و از این یک سوره خلیفه
 بود
 گفت که نزول تا آخر آیات
 مذکور در شان مشرکین
 نازل است
 خصوصاً قاتلوا المشرکین
 فقاتلوا ائمة الکفر
 زیرا بران دال است
 مع هذا آنها مفتیان
 بر شان خود اطلاق
 ساختند
 و از آن از و کرده
 ایمان بیرون رفتن را
 نفی میدند
 چه خوب العیاذ بالله
 پس مرا از مفتیان
 خلیفه استعجاب است
 که ایشان با وجود
 دعوی ایمان نتیجه
 مشرکین را که غوث
 واحد و حصر و سدر
 راه توبه و اقامت
 نماز و ادای زکوة
 کردند خود را نیز
 مشرک ساختند
 و از همچنین توبه
 و اقامت نماز و ادای
 زکوة بر مره مومنان
 در شان را فخر
 دانستند
 چه خوب
 و ازین استدلالات
 خود را فاضل تصور
 میدند
 چه خوب
 و با وجود شش مرتب
 و نفی خود را بر
 مومنین مستحقین
 ظاهر می کنند
 چه خوب
 و غوثین را بسجده
 و قرآن عامل می
 شمارند
 چه خوب
 آری مشرکین ایمان
 در جهان نداشتند
 فقط بوقت بیان
 همچنان می گفتند
 و انصوبه

را با بصر عیان می نمودند چنانکه خداوند متعال ما فی الضمیر ایمان را بقوله فقالوا
 آیتة الکفر بیان نمود. حتی که وضع الظاهر مخرج الضمیر یعنی بجای آیتة الکفر
 عیان کرد. تا در شدت کفریت آنان دلیل باشد. و ناگشتن الایمان و طاعتین فی
 الدین را آیتة الکفر شمرده. حکم قتل داده. اگر انصاف نمایند. و اعتنا نمایند
 مفتیان نیز من وجه در ناگشتن و طاعتین شامل اند. که نکث عهد تقلید و طعن در
 دین تقلیدین ساختند. ای غیر متقلدین فقط فاحوا انکم فی الدین را درین
 فقالوا آیتة الکفر و غیر ذلک را ندید. پس چرا این آیان مستدل شدید. و خود را چرا
 در ملا انداختید. که این بر مقتضای شواهد دالالت کند. نه بر منفعت شما تقویت دین
 ففسس الاستدلال هذا لکم. فانه یضمرکم و ساء
 الاحتجاج هذا لالفسک. لانه یجرکم الی الکفر
 ویفرض الله ایاکم. خذ هذا کاش که مفتی از علم قرآن و انا و بنا
 شدی. و ازین آیت شرطیه بر ثبوت برادرش استدلال نکرده. بلکه آیت
 انما المؤمنون اخوة استدلال ساخته. چه خوش بود سه. که از
 التزام کفر بر خود را نمی یافته. و مرا هم طاق تخطیه در استدلالش نشد
 ای مفتیان ازیر استدلال شما را مفید غرض مفهوم تمام یعنی مفید ثبوت ایمان الالکلام
 و محقق نیست. که متعلق بالشرط است و مورد التمسک لاول شرط لازم و ثانی شرط یعنی نکث عهد شمار
 لازم است و علی هذا القیاس تحقق شرط را تحقق مشروط لازم است و تحقق شرط
 که عبارت از نکث و طعن است بشما موجود. پس جزایش بنما موجود یا باشد. العیان
 باشد در انصورت دعوی اخوت فی الدین باطل گشت. من چیزی نمی گویم.
 اما از دلایل شما شمار لازم را دوم. چنانکه در مقدمه گفته بودم. سعدی رح
 شد علما می که آب جو آورد آب جو آمد و غلام ببرد

[illegible]

14

اسکا کہ سنا ایک کہ این آیان چہ خوش دل ہے است آن مقلدین را کہ غیر مقلدین را
 ہر کجا باندہ زد و کوب سازند و باعث نکست و تہقید تکفیر کنند **سہ**
 شود سبب خیر گردانند و ایامی از ان ہتم زد و کوب ایشان را و اندر م
 کہ کلمہ کفر بر شان ایشان را ہم بلکہ بضمون فاجرا حتی لیجمع کلاما اللہ تع
 ابلغہ ما منہ - فرمت بسع و فہم و امان و اذن را مناسب دانم و بمضمون
 ذلک بانصہ قوم لا یعلمون معذور دارم

تذکرہ چہارم

قال المقلد - پھر جو کوئی اور سکوبرا کہے اور شاہی و غمی دین اوس سے نفرت اور
 عداوت کرے - اور نہ لے وہ فاسق اور مخالف کتاب و سنت اور مبغض و متعصب
 اعلیٰ ہے ایسے متعصب و غمی سے ملنا ترک کرے کیونکہ مبدع کے ملنے سے برحق اور
 موجب ہم اسلام کا ہے
 اقول - اولاً این را جوابی نہ باید گفت - بلکہ ملا و اد جواب باید گشت زیرا کہ
 فسق و مخالفت کتاب و سنت و بدعت او غائی راتج و دلیلے بناور و نہ فقہ و
 زبان - چندانکہ مفتوح اللسان زبان ساختند

۲۲
 اندر مقلدین
 ہر کجا باندہ زد و کوب سازند
 و باعث نکست و تہقید تکفیر کنند
 شود سبب خیر گردانند
 و ایامی از ان ہتم زد و کوب ایشان را
 و اندر م
 کہ کلمہ کفر بر شان ایشان را ہم
 بلکہ بضمون فاجرا حتی لیجمع کلاما
 اللہ تع
 ابلغہ ما منہ - فرمت بسع و فہم و امان و اذن
 را مناسب دانم و بمضمون
 ذلک بانصہ قوم لا یعلمون معذور دارم

دیگر طرہ فہمیت کہ تصور خودش اسیرانہجہ از آیت مذکورہ خوشتنش تصور نہ کند
 حالانکہ در بیان ہنوم ہمان آیت ہمین الفاظ بعد المشرقین است و حاجت
 در تذکرہ سوم گذشت - فقہیان ہریان علی ما تعقلون - یا ایہا
 المفتیون - فلیس ہذا الا امانیکہ - تقولوا ہوا حکمہ - اگر
 گویند کہ اینہا نتیجہ آیت نیست - نتیجہ کلام خودش است - گویم کہ چون شجاع اقبال
 حضرات آئیدار بعد گفت می فرماید - ہم بر آن گفتار زہرہ و دیواری اندازیم
 ہر اعتبارش نہیں دارم

گفت ایندو کجمل اسفارا
بار باشد علم کان نبود حق
علم نمی اهل دل حال شان
علم نمی اهل تن اجمال شان
علم چون بر دل زندیاری بود
علم چون بر تن زندیاری بود
چون اهل خوالی زحق گیری بشی
چون نکل خوالی بشماری ورنی
حالا چه باید کرد کرده خویش آید پیش - چاه کن را چاه ورش - اسی برادر خود کرده
خود کرده را علاج چیست - قوله تعالى مَوْلَاهُ الْغِيظُ كَمْ
آنچه را بخیر
وَأَنْتَ شَرُّ الْفِتْنَةِ قُطْعِهِ
جز آئینه فعل است گوئی
که دروی پرچم دروی نمی نماید
اگر که دروی نکوی نیک بینی
وگر ببرد کرده بد پیش آید

[illegible]

انما امر بالمعروف والنهي عن المنكر
 من اجل ان الله تعالى امر بهما
 وانهما هما اساس الدين
 وانهما هما اساس الحكم

تذکرہ ہجتم

قال المفتی - کیونکہ تقلید شخصی اور التزام مذہب معین پر حکم اور خطاب
 شارع کا صادر نہیں ہوا ہے۔
 اقول - اولاً این کلام مثل کلام سابق ہے دلیل مرقوم شدہ - صرف بر تقلید خود
 تکیہ کردہ - چیرے تحریر نموده - دین را علت کلام سابق نموده - شاید کلام خود را
 نص نموده - و خویش را شارع دانستہ -

ثانیاً گزنف کہ بر تقلید شخصی و التزام مذہب معین حکم و خطاب شارع صادر گشتہ
 شدہ باشد - اما بر تقلید حکم شما کہ ام حکم و خطاب شارع صادر گشتہ باید نمود -
 آن کنند جہاد قین ہرگز نمائید - اگر نمائشش کردن نمائید - پس دلیل
 شما ہر خفیہ و غلط شما و مردان شما و ہر کتاب و فتوی و تحریرات شما کہ احادیثی
 مردود و قبیح است - کہ حکم خدا بران ناطق نیست - بکہ انتزاعی و اختراع نہیں
 امور اختزاعی بقول شما نیز شامل غیر اسلام است - پس مضمون - و حق بکلیت
 خیر الا نسلا کہ دینا فلن یقبل منہ - اوال شما مقبول گفت

تذکرہ ششم

قال المفتی - پس جس عتیدہ اور عمل پر حکم خدا اور رسول کا ناطق نہیں ہو و عتیدہ
 اور عمل مردود اور قبیح ہوتا ہے۔

اقول - اولاً گویم کہ بر تقلید متقدمین حکم خداوند مجید - ناطق شدن گفتن
 قولیت غیر ہے - بکہ جہالت است بسکہ شدہ - کہ نہ کہ لا انشاء اللہ تعالی
 ثانیاً - می گویم کہ در اینجا از مفتی - مسامحت جلی - و خطای کلی راہ یافتہ زیرا کہ
 دانست کہ ہر امر کہ حکم خدا بران ناطق نیست کہیہ آن امر مردود و قبیح است

بما یجوز من ازان سن و بعضی قبیح کما لا یخفی علی من له ادنی ملاحظه
فی التشریع ایس کلیت باطل شد۔ اری آن هر عقیده و عملیکه برخلاف
حکیم خدا و رسول شده باشد و بوقوع آمده باشد البته کلیت آن عقیده و عمل در رد
و قبیح است۔ اما گفتگو در تقلید است و امر تقلید چنان نیست و پس نتیجه
عبارت مفتی معقول شد باطل گشت۔ شاید مضمون هر کس بخيال خود خطی را در
خطی بخیاالش گذشت و

جنگ کی جیٹھوں کی طرف سے شہر
میں آ کر پہنچا ہے
سوائے اسلام کے دین کے
ہرگز قبول کیا جاوے گا

جہاں تباہی و بربادی ہوئی ہے وہی ہے الاخرۃ من الحیاہ السیرین۔ کیف
یضیی اللہ قوما کفرا و کفرا لیکذا ایہا انھم برتر و لشراب است۔ و نیز
عبارت ہی تفسیر و ان وال۔ جہاں جو درجہ بلین نزل فی البصود و دور
مظہری نزلت ہندۃ الایہ و ابعدھا فی اثنی عشر رجلا
ارتدوا عن الاسلام و خرجوا من المدینۃ و التواکلۃ
کفاراً منہم الحارث بن سواد الانصاری و در صافی و بیضاوی
حسینی و غیر ذلک مذکور است۔ و ناظر ہر نسبت بہ کہ مقلدین نہ یہود اند نہ
کفار نہ مرتدین۔ نہ امر تقلید آئمہ و متین از امور غیر اسلام است۔ پس این دلیل
منطوق دعویٰ شد۔ اما منتیان بغرض مغالطہ بالغش راطح داودہ برہم قید
اکتفا کردند بہ تائید و بر جہال۔ و تنغیر جہال۔ کہ وہی توانند۔ فنعمہ ما قالہ
اللہ تعالیٰ اَفْتُوْهُمْ یٰۤاَیُّھَا الَّذِیْنَ یُکْفِرُوْنَ بِبَعْضِ الَّذِیْنَ یَنْتَظِرُوْنَ
منتیان خیال منطبق است بپایم ہندوب۔ و گوش دارد۔ حکایت فاضلہ
را شنیدیم کہ تبرک نماز بنسرا بخانہ رفتہ شراب می نوشید بہ باری شخصہ اورا بگفت
تو فاضل چکوبہ شراب می خوری۔ و بچہ طور ترک نماز می کنی بہ گفت خاموش کہ تو
جاہلی از قرآن تیری خبر نداری بہ کہ خداوند تعالیٰ در قرآن مجید شراب را ہر جائز
بوصف شراباً طہوراً موصوف نمودہ و قربت نماز را بقولہ لا تشربوا
الصلوۃ نہی ساختہ بل بر شان مصلین و تکلیف الصلایین گشتہ بہ کما قیل
فہذا سہ ما قالہ ربک و یل الذین شراباً و لکنہ قال
ویل للمصلین پس این استدلال۔ منتیان غیر مقلدین را اعمال بہ ہمہ بر
منوال دال۔ است۔ کہ چند کلمات را بجمالت خود حجت آورند۔ و از ان بچہ
حمایت خویش مقلد از انکفر و محمق می سازند۔ اف لکم یا ایہا الاخو

[illegible]

لَمْ تَقُولُوا مَا لَآتَقُولُونَ*

نالشا چون این آیت بر مال مرتدین نازل گشت و بر نشان متقلدین که بدلیل
 مستقیمان بهم منسلانانند اطلاق کردن بدگویانما را بارتداد حمل نمودن و دیگر که
 مسلم را مرتد و کافر شمارد به آنکس خود فاسق و قاجر و کاذب گردود چنانچه در حدیث
 آمده است - حسن ابی هریره را رضی قال قال رسول صلعم لا یرمی
 من رجل رجلاً بالفسق والکفر الا ردت علیه اقله یکن ضاحکاً
 لذلک اخرجه البخاری - پس چادر بی ایمانی برتن پوشد و از خدا جزایابد و
 عذاب دوزخ و عقاب جهنم کشد - العا و بالله فاستغفر وایا ایها
 الاخوان فاستغفروا

اسی کہ فی نفسہ مباح ہوئی راہ نہ انیس خطائی ہوئی

راہِ روانِ زمانہ دگر نئی
پس تو بدین راہِ حرامی زدوی

مستعمل مقصود و این جانب است

لِيَأْخُذَ مِنْكُمْ الْإِثْمَ هُوَ وَأَصْلُهُ

خَدِّعْ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجْعَلْ عَلَى الْبَصَرِ عَدُوًّا

تذکرہ شمس

قال المفتي مستدلاً بقوله تعالى وقال الله تعالى ما انزل الله بها
من سلطان ان الحكم الا لله الاية وليس لغير الله حكم
واجب القبول والاعتراف واجب الالتزام بل الحكم والامر
والتكليف ليس الا لله انتهى ما في التفسير الكبير

قول اولاً درین آیت کریمه که انجال اعتراف است که اعتراف کند و
و چه محل اختلاف است که اختلاف سازد و اما مفتیان آنرا درینجا بجه علت محبت

آورده اند و ندیده اند و چه معنیش نیست به ما عقلاً از دوسه حال خالی
 نمی بینیم و شاید ایشان خود را خدای تصور کرده باشند (العیاذ بالله)
 که بجز حکم ایشان که حکم الباطل تقلید عرض دارند و حکم دیگری را گنجاایش ندارند
 بنابراین آن حکم الاطلاق را بر آن محبت آورده اند یا احکام آمده که امر را (که
 بالاستنباط عن الآیات والاخبار و حین احکام الهی است) برخلاف حکم خدا
 می فهمند و مقلدان ایشان آنرا برخلاف نص قبول کنند و استند به یا بظاهر
 معنی حصر آیت حمل نمودند و اما بطلان اول و ثانی از هر دو شش دلیل است
 و صورت ثالث نیز از این مضر است زیرا که اگر برویت ظاهر معنی حصر از این حکم
 الاطلاق هر امر را بر حکم خدا با التزمه شخصی کنند پس او را حکم سلطان تقلید
 شخصی که جاری و جاری ایشان و ذائع کنند و گمانند بهین دلیل باطل گشت که
 حکم ایشان حکم خدا نیست و حکم غیر از حکم واجب القبول و واجب التزم
 نیست پس حکم سلطان تقلید واجب التزم و القبول نشد و چون در
 ایشان بدلیل ایشان مردود و نامعقول گشت به قول ایشان نیز نامعقول
 گشت و فوجدهت هذا اما قلت فی المقدمة بحانیه الله
 الستامله و منعه الکامله
 ثانیاً - چیزی دیگر بطرز دیگر بنویسد که بطلان احتجاج مفتیان
 باین آیت قرآن از میان آید - بکعبه عیان به زیر که دعوی همان مدعیان
 الباطل تقلید شخصی است نه الباطل تقلید مطلق و معنی آیت تعلیم است
 پس تعلیم شخصیت و غیر شخصیت را در آن داخل است و تعلیم را تخصیص
 کردن قدرت نیست بلکه اگر باطل است مطلقاً باطل است و اختصاص
 شخصیت را هیچ افاضات نیست و اگر گویند که هر چند حکم باطل گشت و اما

این باین سخن
 می باشد که این سخن مقوله
 می باشد که این سخن مقوله
 می باشد که این سخن مقوله

در اسباب این
عقل و دله و این
سبب بسیار است
که اینها را
سبب می نامند

سبب را دو کس می گویند
یکی که در کمال است
و یکی که در کمالات است
و یکی که در کمالات است

۳۴

اطاعت و نافرمانی رسول عین اطاعت و نافرمانی خداوند خالق العرش است
گفت پس اینهم در این الحکم الا لله داخل و مثال گشت + به گویم
بهمان طریقی اطاعت اولی الامر نیز دران الحکم الا لله شامل است +
و ابوحنیفه رحم از اولی الامر است و اطاعت اولی الامر مأمور به است +
اطاعت ابوحنیفه هم مأمور به شد و اطاعت نافرمانی ابوحنیفه هم نیست که اطاعت نافرمانی رسول اعظم و اطاعت
و نافرمانی رسول مقبول - عین اطاعت و نافرمانی خدا است + پس اطاعت
و نافرمانی امر ابوحنیفه هم التزام و اقتضای شامل اطاعت و نافرمانی خداست
فخذ هذا ايضا مما وعدته +
در اینجا چون امر تنقید را بواسطه داخل ان الحکم الا لله باید تصور کرد
لهذا برای تفهیم نافعان این امر مثالی بیارم باید فهمید که شاه گاهی فرمان
خود را بگوش رنمایای متفرقه بعد الوطمان می رساند + بلکه کار پر دازانش
واسطه بواسطه تار عیالیش می رساند + و اگر رعایا حکم عاقلی را (که از طرف
شاه بعضی کار پر دازانش مقرر ساخته است) تقلید کرده انقیادش نمایند +
بالاتفاق این تقلید عین تقلید فرمان شاه باشد + پس همچنان حکم تقلید
شخصی نیز که حسب الله باشد عین تقلید حکم خدا باشد ورنه حذر که دید
و قس با که شنید که بید و شنید عمل کند - کما زعمتم من هذه
الایة - اگر گویند که تقریر اهل از جانب شاه یافته شده - و تقریر آیه از خدا
یافته نشد - گویم خاموشی که در تقریر خلفاء و هم جمع قرآن سخن رود - که از خدا
یافته نشد + العباد باید باز بطریق دیگر گویم که ان از طرف خدا تقریر آیه الهیه
شده + که منشور اولی الامر منکم و الذین یستنبطون باین امر مشهور گشته + و فخذ
الایة ما ذکره بدان تذکره - و دیگر گویم بشنویید که عقلان نیز که را میر ساخته اطاعت

کردن واجب است تا در مورد بنوی و دنیاوی ظل و زلل نه افتد و در
 انتظام فتور نه پذیرد و چنانچه رسول کریم نیز حضرت معاذ بن جبل را
 امیر ساختن فرستاده بودند و ما سوا می آن حدیث صریح هم در این
 ناطق است قال النبی صلعم اذا خرج ثلثة فی سفر فلیوا
 احدهم رواد البواد و ۱۲ ایضا قال النبی صلعم لا
 یجل لثلاثة ینو فبلااة من الارض الا امروا
 علیهم احدهم و غیرهما فکتب الاحادیث ۱۲
 خذ هذا + خامسا برار باب علم و فضل و اصحاب
 فهم و عقل - پرشاید و نماید که این آیت کریمه در سوره یوسف هم مذکور است
 که خدایه در کریم قول حضرت یوسف عم را حکایت نقل نماید چنانچه اول
 و آخرش را ملاوت می نامیم تا ناظرین بخوبی بفهمند و حال مخاطبین
 که یستند بدانند و برین خالق معنی صاحب فریب بخورند و صاحب
 السجین و ان یاکم متفرقون خیر ام الله الواحد
 القهار ما تسمعون من ذنوبه الا اسماء ستمتموها
 انتم و انباءکم ما انزل الله بهما من سلطان و ان
 الحکم الا لله و اما الا تعبدوا الا انا و ذلک
 الدین القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون پس ازین
 واضح گشت که مخاطبین یا ران زمان اند و ایشان غیر خدا را که از
 ذر و فقره و غیر ذلک اصنام و اوثان مصنوع ساخته و نام آنها را
 الهه نهاده پرستش می نمودند و بنابران حضرت یوسف هم چنین فرمودند پس
 صاحبان زمان را با مقلدان چه مشابهت این نیست مگر قیاس مع الفارق

ای دو بار و قیافه
 که خدایا بختی بختی
 اسما کلا غالب بهتر است
 خدایت که ختم سواست
 ای که گم نامون که نام
 و پرستش او کنی نه بین
 یا چون تبارک نه بین
 اللهم
 انما الله واحد
 لا شیکو کما قال
 و اولین شین حکم
 یکم و اسما کلا
 یکم و خدایت که
 یستند و ان سید
 و ان سید ما یکن
 و ان سید ما یکن
 و ان سید ما یکن

قال المفتی .. اور سارے اہل اصول حکم کے معنی شرعاً اس طرح پر لکھتے ہیں
الحکم خطاب اللہ تعالیٰ المتعلق بفعل المكلف اقتضای طلباً وهو اما الطلب
الفعل حیثاً او غیرہ او طلب الترتیب کذا لک او تخیراً ای اباحاً
کذا فی مسلم الثبوت فی علم الاصول قالوا ان ثبت
الاجازۃ القطعیۃ لفعل غیر کف فالفرض او تفعل کف فالحرام وان ثبت الطلب
لفعل غیر کف بذلیل ظاہری فیہ شبهۃ فالواجب او کف فکراہیۃ التعمیر
وانما ینکر الطلب جائزاً بل لا یجوز انما ینکون تفعل غیر کف کالتدابیر
او کف فکراہیۃ الترتیب والامر ینکر الطلب اصلاً بل ینکون
تخیراً بین الفعل وعدمہ فاباحۃ کذا فی الشرح المسلم وغیرہا
من کتب الاصول .. پس تقلید شخص سے نہ اقتضائے داخل ہے نہ تخیر بین فعل
الاباحۃ میں لان الاباحۃ ای ما ینکون فعلہ وترکہ مساویں حکم شرعی لان
الاباحۃ من الاحکام ولا حکم الا بالشرع ثبت کون الاباحۃ حکماً شرعیاً
لانہ ای الاباحۃ خطاب الشرع والخطاب حکم شرعی تخیراً ای من الکتاب التخییری
کذا فی مسلم الثبوت وشرحہ .. اور جب تقلید شخصی خطاب شرع اور تکلیفات
شرعیہ میں داخل نہ ہو نہ اقتضائے نہ تخیر پس بدعت شرعی میں مذموم ہے ۱۲
اقول .. افسوس کہ مفتیان طاقت فہم عبارت میں وارد نہ ہو اگر بمعنی
این عبارت مستند خود مطلع می بودند و قول خود ش را بعضی حدیث
و قرآن کلام کھلا ہے (بخوبی حفظ می داشتند نہ ہر کورہ آئینہ این را بروی
خوش حجت نمی آوردند بلکہ بر ابطال یہاں تقریر اصول چیری تحریری کرڈ
زیر کہ ایشان بہان عبارت از اجتہاد مجتہدین .. و تفسیر مفسرین در معنی
حکم تاویلات گو ناگوں .. و تبدیلات بوقلمون .. را راہ یافتہ دیدند نہ

حکم خطاب اللہ تعالیٰ المتعلق بفعل المكلف اقتضای طلباً وهو اما الطلب
الفعل حیثاً او غیرہ او طلب الترتیب کذا لک او تخیراً ای اباحاً
کذا فی مسلم الثبوت فی علم الاصول قالوا ان ثبت
الاجازۃ القطعیۃ لفعل غیر کف فالفرض او تفعل کف فالحرام وان ثبت الطلب
لفعل غیر کف بذلیل ظاہری فیہ شبهۃ فالواجب او کف فکراہیۃ التعمیر
وانما ینکر الطلب جائزاً بل لا یجوز انما ینکون تفعل غیر کف کالتدابیر
او کف فکراہیۃ الترتیب والامر ینکر الطلب اصلاً بل ینکون
تخیراً بین الفعل وعدمہ فاباحۃ کذا فی الشرح المسلم وغیرہا
من کتب الاصول .. پس تقلید شخص سے نہ اقتضائے داخل ہے نہ تخیر بین فعل
الاباحۃ میں لان الاباحۃ ای ما ینکون فعلہ وترکہ مساویں حکم شرعی لان
الاباحۃ من الاحکام ولا حکم الا بالشرع ثبت کون الاباحۃ حکماً شرعیاً
لانہ ای الاباحۃ خطاب الشرع والخطاب حکم شرعی تخیراً ای من الکتاب التخییری
کذا فی مسلم الثبوت وشرحہ .. اور جب تقلید شخصی خطاب شرع اور تکلیفات
شرعیہ میں داخل نہ ہو نہ اقتضائے نہ تخیر پس بدعت شرعی میں مذموم ہے ۱۲
اقول .. افسوس کہ مفتیان طاقت فہم عبارت میں وارد نہ ہو اگر بمعنی
این عبارت مستند خود مطلع می بودند و قول خود ش را بعضی حدیث
و قرآن کلام کھلا ہے (بخوبی حفظ می داشتند نہ ہر کورہ آئینہ این را بروی
خوش حجت نمی آوردند بلکہ بر ابطال یہاں تقریر اصول چیری تحریری کرڈ
زیر کہ ایشان بہان عبارت از اجتہاد مجتہدین .. و تفسیر مفسرین در معنی
حکم تاویلات گو ناگوں .. و تبدیلات بوقلمون .. را راہ یافتہ دیدند نہ

حالا که ایشان تائید میکنند و منکرش هستند و باز همان تاویلات را بچطور
حجت گرفته و چون نباشد دروغ گویا حافظه نباشد و خبر احمد سه نفع است
که بعضی من القائل یؤخذ بآثره ایشان بر مشروعت احکام اصول اقرار کردند
حالا اگر بفرار را بدارند پس از ایشان هر چه که معافی انقضاء و
تخیر و طلب و کف و قطعی و ظنی و غیره را فهمیده استخراج مسائل حلال
و حرام و فرض و وجوب و نذوب و اباحت و کرهیت و غیره را
نمودن کار آرد کرام که اقرب به مان اصحاب عظام بودند و یا فعل عوام بیا
که کالبهیم والا لغام است اگر اول است الحمد سید ما بران بستم و اگر
تالی است آنرا برای غیر مقلدان در گذاریم آیات و مَنْ عَمِلَ صَالِحًا
فَلَنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَهَا لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لَكُمْ دِينُ
وَلَكُمْ دِينُكُمْ أَعْمَالُكُمْ و این خلیل ما ایشان تلامذت کردیم
اما ایشان در و افض و خارج مثل بی و نصاری انظار دعوی حقیقت می نمایند
و بدل اطفای نور خدا بالواسطه را (که از دوازده و سیزده صد سال منور و
نعمه می آید) غرض می دارند مع به دل در خیال غدر زبان در ادای شکر
قوله تعالى وَاَلَيْسَ الْيَمُودُ غَيْرُ نَرٍ اِنَّ اللَّهَ وَقَالَتِ النَّصَارَى
اَلَيْسَ اَبْنُ اَللّٰهِ ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِاَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِي
كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَالَتْهُمْ اَللّٰهُ اَنۡ يُّوَفِّيَهُمْ و دیگر می یزدیون
اَنۡ يُّطْفِئُوهُمُ اَللّٰهُ بِاَفْوَاهِهِمْ وَيَاۤ اَيُّ اَللّٰهِ اِلَّا اَنۡ يُّنۡزِلَ
وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و بیت

حواشی را که اندر پرسش زد

فدیکر می پرسم کہ مذہب متجددہ ایشان را کیا

[illegible]

اقول - این دو حدیث برابر دلیل ماست * و هر امر مطبل مذہب متجدد
 متجدد و ملتزم به مفتیان است * که ایشان بعد از مدت مدید - و غرض بعد
 مذہب جدید - را احداث نمودند * و چون این امر از امر رسول نیست * پس
 بحسب مضمون هر دو حدیث این مذہب جدید - خلیه مردود و ناپدید میگشت *
 که از ان اختلال شدید - بارکان اسلام خداوند مجید راه یافت * **فَاَلَيْسَ**
اِلَّا اِخْوَانٌ - فَاِذَا زَعَمْتُمْ اَنَّكُمْ عَارِفُونَ لِاَحَادِيثِ كُفَيْفَ اَحَدُكُمْ
اَمْرًا اَحَادَثًا بِدُعَايَا - وَلَمَّا التَزَمْتُمْ ذَهَابًا جَدِيدًا - فَلَا شَأْنَ
اَنْ تَذْهَبَكُمْ مَرَّةً وَرَدًا اَنْكُمْ اَحَدُكُمْ وَرَدًا وَمَنْ اَحْدَثَ فِي
اَمْرِ الرَّسُولِ مَا لَيْسَ مِنْهُ فَوَرَدَ - فَبَدَّ هَبْكُمْ رَدًّا لَا تَالِيَهُ
 چرا کار کند عاقل که باز آید شمایانی *

و هر چه مجتهدان باجتها و خود امر رسول صلعم را ظاهر کرده زفته اند آنرا امر بوزان
والت به بران عمل باید به مخالفت نه نمایند که درین زمانه مجتهد بظرفی آید و بنابر
مولانا شاه ولی الله قدس سره در ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء نوشته که
درین زمانه مجتهد نمی تواند شد و دیگر جواب مسلمی این است که اگر حسیب مراد
مفتی معنی حدیث مراد باشد جمیع متقدمین و اولیا کرام و علمای عظام
دوازده و سیصد و صد سال را خصوصاً بایران پیر مفتیان را بارتکاب امر غیر مشروع
بقتل جنم انداختن است به معاذ الله معاذ الله حال آنکه بر شان اکثر از آنان
رضی الله عنهم و رضوعنه فاولئك حیزب الله الا ان
حیزب الله هم المتفحون و غیر ذلک نازل است به پاسوائی
آن قباحت علی بر استدلال مفتی لازم است بران عمل که دن یقیناً
شرعیت را بر باد دادن است زیرا که تالیف و تفسیر و اعراب قرآن و تالیف صحاح
سته آنکه مخانیان و خلافت خانای از اندان و غیر ذلک بعد رحلت
پیغمبر آخر الزمان وادع گردیده و دبنای شرعیت بر آنها تقویت گرفته و
بر وجوب آنها اجماع گشته و مفتی آنها را مردود داشته و چون نباشد حال
نادان همین است و در مقال بعد ان همچنین است که فقط بر لا تشرعوا
عمل نمایند و آنکه سگاری را طرح دهند که ما مذکره فی التذکره الیه
و در حدیث من سنن منته حسنة فله اجرها و اجر من عمل
بها الی یوم القیامة آنکه کذا فی الطحاوی و الازالة المسلمیه
و حدیث ما را لا المؤمنون حسناً فهو عند الله حسن
را چراند بپندد شاید چون کور باطن کور چشم هم بستند اسی منشی بر حاش
مرد و نیست که از نم بعضی مردود و بل بعضی محذور و بعضی مردود و

قال المفتي - و ملا علی قاری اسم القوارض و مخرج عین العلم من اور
عبد العظیم ملا ابن فروخ کی قول مدیدین کہتے ہیں۔ اعلیٰ ان اللہ
لم یکنف احداً من عبادہ ان ینکون حقیقاً او مالکیاً او شافعیاً
او حنبلیاً بل اوجب علیہم الایمان بہا بے شک بہ محمد
صا بعد العمل بشریعتہ انتہی ما فی القول السدید

کیا ہے جسے جہان کے
 رسول کے بغیر انفرادی فرائض کو نہیں
 قبول کرتے۔ اور
 رسول صلعم کو جسے ہر نبی
 فراموش کیا ہے جسے ہر مفسد نے
 فراموش کیا ہے جسے ہر
 کوہنہ کی اور تعلیم کی
 کوہنہ کی اور تعلیم کی
 میں کہتے ہوئے ہیں
 شہادت میں کہتے ہوئے ہیں
 کی زوالہ اور کمان ہرگز
 کی زوالہ اور کمان ہرگز
 فخر و شہرت کے ہیں مرنے سے
 انجیل باہر جاری طرح خدا کے لئے
 انجیل باہر جاری طرح خدا کے لئے
 جان و نبین جلیفہ دی انجیل
 جان و نبین جلیفہ دی انجیل
 ۴۹
 شافعی یونانی یا حنفی ہو یا
 اہل سنت یا اہل باطن یا حنفی یا شافعی
 کہ ایک ہی انسان سائنسوں کی
 رسول صلعم کو اور علی کریم
 شافعی یونانی یا حنفی ہو یا
 اہل سنت یا اہل باطن یا حنفی یا شافعی
 کہ ایک ہی انسان سائنسوں کی
 رسول صلعم کو اور علی کریم
 شافعی یونانی یا حنفی ہو یا
 اہل سنت یا اہل باطن یا حنفی یا شافعی
 کہ ایک ہی انسان سائنسوں کی
 رسول صلعم کو اور علی کریم

اقول - جو ایش بچہ جوہر بید گشت - اول انیکہ البتہ فی الواقع خدایوند کریم
 کسے از عباد خود در این امر کہ حق یا شافی و یا مالکی یا غلبی شدن بابد تکلیف نماند
 و مجبور ساختہ - ببلکہ بر ایمان بالبعثہ و عمل بالشریعت مجبور ساختہ - اما عمل ما
 بشریعت موقوف بر وقوف احکام شریعت است - و احکام شریعت موقوف بر تعلیم
 و تعلیم و تعلیم موقوف بر معام و متعلم است - و متعلم را تقلید معلم ضرور است -
 پس مقلدین متعلمین را تقلید معلمین احکام شریعت - و نظر ارکان طریقت -
 ضرور است و معلم را باید کہ اعتماد را شاید - و آن نیست مگر آئینہ اربعہ را
 لازم آید - چہ کہ انان اقرب الناس الی نبی آخر الزمان اند - و اقرب الناس
 را فضیلت - و ابعثش و انفضحت - ازین حدیث شہرت است - سخن ابن
 مسعود در حق قال قال رسول اللہ صلعم - خیر القرون قرنی
 ثم الذین یكونون بعد الذین یلونهم ثم سبغی قوم مستنبق
 شہادتہ احدہم لعینہ و لعینہ شہادتہ اخری البخاری
 و المسلم و فی روایتہ خیر الناس قرنی کذا فی تحفۃ الاخبار - اگر گویند
 کہ اگر معنی اقرب را اعتبار بہ قرن اول از ثانی و ثالث بسیار بہتر بود کہ
 اقرب تر بود چرا صاحبانش را تقلید نکردہ آئینہ قرن ثانی و ثالث را تقلید نمودند
 گویم کسی از آنان امر امامت را متکفل نشدند - کہ تقلید کس کند - و اساسا
 آن در آن زمان چندان حاجتش ہم نمی داشتند - کہ باعث قرب زمان -
 نبی آخر الزمان و تحقیق ذات بابرکات صحابہ آن سرور کائنات - مع حفظ
 منافقان بتخریب اسلام را دہی یافتند - نہ یہودان و نصواریات خود را بحد
 داخل کردن می توانستند - کہ کذا فی الخوارزمی و التفسیر احمدی و دیگران شہرانی
 و خطاوی -

این کلمه در بیوت
که که اصول علم است
بازون و آن که
فرمان بر اینست
آن دوگون را
پیش از اینست
باز اگر او سلا
هم کسی نوم
است که شریک
درین است
سپاس از حق
خداوند تعالی
و بهر چه
سیرت

دوماً سئل - تلك العبارة كمثل هذه العبارة اعلم ان الله لم يكره احدًا من عباده ان يكون عاملاً بقول البخاري والمسلم والنسائي والترمذي وغير ذلك بل اوجب عليهم الايمان بها بحث به محمد اوالعمل بشريعته فكلناهما متساويان في المفهوم فلا يرجح احدهما على الاخرى - فان بطل التقليد بالائمة بذاك العبارة فقد يبطل العمل والتقليد بقول البخاري وغيره بهذه العبارة وان وجب العمل فوجب التقليد *

سوم اینکه - این عبارت قول سدید به و این خروج یکی به مثل قول رصید
ابن الحبیث المقرئ - عبدالله بن سباز الیهودی به که انهدام اسلام را
بدل داشته به اگر ارام بهیست را ظاهر ساخته به اما هرگز محبت و تعظیمش را نفی
نداشته به فتنه ما قیل - لا حبی علی بن ابی طالب و بغض معاویة به
چهارم اینکه - مسلم است که یک قول بابک شاید بقابلہ احوال متواتر
و متواتر متکثره - قابل محبت شدن نمی تواند به و عبارت قول سدید یکی
قول قاجم مقام یک شاید است به و یک شاید را بمقابلہ اید اعتبار نیست به
پس قول سدید را هم اعتبار نیست - و اگر کسی اعتبارش کند اعتبارش نیست
که اعتبار به اعتبار را اعتبار نیست نه آن محمود و مختار است به

پنجم اینکه - اگر راست می پرسند گویم که معنی قول سدید حب مراد می
مراد نیست. زیرا که غرض صنفش تنبیه بر هدایت همان غافلین است. هر که فقط
تقلید کلمه کرام را عین اسلام و ایمان و عبادت شمارند و نجات عقوبتی را وسیله
گزارند و از تحصیل احکام شرعی سبقت اندازند چنانچه در طحاوی

این باب در بیان احوال و عقاید
 است که در حدیث نقل شده است
 و در حدیث دیگر آمده است که
 در حدیث دیگر آمده است که
 در حدیث دیگر آمده است که
 در حدیث دیگر آمده است که
 در حدیث دیگر آمده است که
 در حدیث دیگر آمده است که
 در حدیث دیگر آمده است که
 در حدیث دیگر آمده است که
 در حدیث دیگر آمده است که

و پس از آن من قال انی خفی غفر له مذکور است و البته همچنان امر خفی مقبول
 است و هرگز محمود و ممدوح نیست و در نه الباطل تقلید مراد شن نیست
 چنانچه درین عبارت و بندگی باید پیغمبر را و گوی منظر نیست و الباطل پیغمبر را
 مراد نیست و بلکه اثبات وجوب بندگی مراد است و اگر در اثبات وجوب بندگی
 الباطل پیغمبر را و گوی منظور باشد و البته از عبارت قول مدید الباطل تقلید مراد
 شدن تواند و نه آن ممکن است نه این مقصود و همچنان عبارت بخار و مردمان
 بسیار است چنانچه اگر کسی گوید که گوشت خوری و کلاه پوشی را نام مسلمانی
 نیست بندگی باید و ازین قول حرمت گوشت خوری و کلاه پوشی لازم نمی آید
 نه کسی بنهد و همچنان از قول سدید و بطحان تقلید لازم نمی آید و اما کوران
 است اگر راه ضلالت نگیرند و چون کشتن مجبورند و باید که معذور از این
 گریزند بر وزش پیر چشم چشمه آفتاب را چه گناه
 مشتبه اینک بعد تصدیق تا ویلات خمس عبارت قول سدید (که بنده گناه
 قبل ازین آید و نه احوالش تنبیه و بنابراین همچنان تا ویلات از طرف قسم
 ظاهر گردید و دفعه ثمت عظمی از طرف خالق الوری - نزد مبداء یعنی یکی از
 تمیزان و شواهدان مفتی برای الزام آنرا قلمی نموده مردم فرستاد و دید که
 تا و یاتم موافق مردم افتاد و زیرا که خود مصنفش بر تقلید امام ابوحنیفه راجع
 شکر خدا را هر کرد و بیجا ایشان چنین ایستاده و نحن مع ذلک الحمد لله
 تعالی لا اخرج عن درجه التقلید الامامنا الاعظم
 الاکبر ابی حنیفه رح و نحن مقلدون له و لنحیار اصحابه
 و من بعدهم من کبائر اثبتنا کشمس الایة و اضرایه
 انما ما یجته و لقراره المتأخرون من اهل التامع فالعاشرون

من فضلاء المذهب فلما نظر فيه اذا امكن وعليه
 التمسك بما عن المتقدمين وخصوصا اذا اشتهض متمسكا
 لنا فيما تولى به والله الموفق به الاعتصام - پس حیف حیف
 بر شعار و آثار مفتیان غیر مقلدان نافعان کہ بر اقوال ائیمہ مجتہدین خوش نیر
 عمل نہ نمایند بلکہ بعد اخلت ہوائے نفسانی صحیح را طرح دهند و سقیم
 را کار سازند چنانچہ حال ایشان خداوند کریم می فرماید: **أَفَلَا تَعْلَمُونَ**
يَوْمَ يُنْفَخُ الصُّورُ و **بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ** و چون ایشان بر تالباران ہر
 و متبعان طریقت - خصوصاً بر شان اولیاء کرام - و علمائے عظام - کہ
 بقول **الْأُولِيَاءِ لَا يَمُوتُ** اجماد خالق الانام اند - طعن و تشنیع
 می نمایند بنابران خداوند تعالی بقولہ **وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ**
يَتِمِّصُونَ - و **إِذَا قُلُومٌ مِّنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ**
الرَّحْمَنُ مَذًّا ایشانرا بضلالت مدد کند و در ان بگذارد و تا مدت
 نیابد پس بمضمون **فِي كُلِّ وَادٍ يَبْعَثُ مِثْرًا** باشند و حتی کہ
 بر او رکبہ - و حجث طمانیہ منطقیہ بہ تازان و فخران می شوند و و ہجوا
وَمِنَ النَّاسِ مَن لَّيْسَ لَهُ لِبَاسٌ إِلَّا لِبَاسُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لیسا
 بخیر علم احوال ردیہ را خریدار اند تا مسلمانرا از راہ راست بر تانند
 و بلا فہم آیات قرآن مجادلہ فی الاخوان می اندازند و **وَمِنَ النَّاسِ**
مَن يُجَادِلُ فِي دِينِهِ بِالْهَزْلِ و **وَمِنَ الَّذِينَ يَبْذُلُونَ** کہما قالہ
 تعالیٰ **كُلُّ حَرْبٍ بِمَا كَذَّبَ عَنْهُمُ فَهُمْ فِي حَرْبٍ**
 ہر کسی را در غور مقدار خویش
 می کند اثبات خویش و نفی غیر
 چہ امام صومعہ چہ پیر دیر

سبب اہل خیرین بجان
 لایق ہونے ہیں
 کے لئے ان کے لئے ہیں
 اولیاء نہیں مرنے کی
 پر جو شخص کسی کو
 سبب کا ہے سبب
 سبب بنی بچھا
 ۱۴۴۵
 اور بعض لوگوں میں
 کو یہ خیال ہوتا ہے کہ مولیٰ کیلئے ہمارے
 اسکا سے بغیر علم
 اور بعض لوگوں میں
 ہے اللہ کی بغیر علم
 ہر قوم
 خوش ہیں

لا اله الا الله
محمد بن عبد الله
بن عبد الله

شسته اند که - طرفه غریب + ولطیفه عجیب این است که از دلیل ختم یعنی
از عبارت قول سدید به ثبوت تقلید به موضوع پیوست + زیرا که مصنفش خود
حقیقی است و تقلیدش را بخوشی تمام ظاهر ساخت - این البته تقلید علمای متأخران
را که بعد از نه صد و سی سال بیشتر ریاضت برد + و چیز را نوشته گذاشته رفته اند
رو کرده + نه تقلید متقدمین را که شاهدات علیه العبادت بلکه بر قول
متقدمین تمسک کردن را به خود لازم و واجب ساخته + و علینا التمسک گفته
و حدیث مذکور غیر مقلدان از سده نه صاعده باشد + بل سده سیر و صد سال
بوقوع آمد + پس بطلانش بهین دلیل نشان بکه عیان است + و دیگر حاجت
ذکر برهان نیست + پیران نمی پزند + مریدان می پرازند + خذ هذا و عذقه

تذکره دوازدهم

قال المفتی - اور اس عاجز نے اگرچہ ایک صورت تقلید شخصی کی بسبب تزلزل
مباح میں درج کی تھی معیار الحق میں لیکن عند تحقیق الحقیق مباح میں بھی داخل
نہیں ہو سکتی اس لئے کہ مباح خطاب شارع میں داخل ہے اور تقلید شخصی خطاب
شارع سے خارج ہے کما لا یخفى علی الماہر المتفطن المتنبہ +

اقول - ازین عبارت جمالت تاری است + و غیاوت ساری + کہ منور است
مفتی مثل نو آموزان و بستان کتب غیر مستقل و متزلزل است و ہرگز اگر
چنین باشد قابل اعتبار نباشد کہ باشد کہ باز منقلب باشد وان مقبول نیست +
مختل است زیرا کہ مفتی صاحب بایں در زمان سابق در استفتامی و جواب
تقلید شخصی بہ خط خود آرا واجب نوشته - و منکرش را کافر پداشته + پیش در
معیارش باز آئے مباح گفته + حالا درین کتاب حرام انگاشته + خدا حافظ باشد
کہ آئندہ چه چیز اذات در پیش کند +

۴۴

فساد و نه نای بر باوی عباد و همین است که اگر نتوانستند مرجع کل امیر را
 است تو اصلی و باقی تخیل تواند تو شای و مجموع خیل تواند
 اما از حال همین تقلیدین صاحب کسیر چند و چه متعجبم ادل اینکه ایشان بتقلید اولی
 تقلید اعلی را چرا کرده استند و آذاکان الغراب دلیل قومه
 سیدهدیهم طریق الحاکمین: دوم اینکه بزمی تقلید مقلدین سالتین
 آید در یاد آید و نوید از مضمونش خارج شمارند و حال آنکه ایشان خود مضمونش بطریق
 شائسته تقلید صاحب کسیر شافعی الذیپ نمودند و صاحب کسیر تقلید ترمذی ساخته
 و ترمذی تقلید خیر اعدای بن عاتم نصرانی کرده و پس جز احاد را
 بچه طور زاید علی کتاب او با با تصور بدیده و بزرگداشتش جز این نقد شود و
 کردند و حال آنکه ترمذی بسیار متعصب و دشمن امام ابو حنیفه رحم بود و چنانچه
 در شرح سفر سعادت مذکور است که نام ترمذی محمد است ابو یسی اکتیست بسند
 و هفتاد و نه نوبه (نا) و مانا که این مرد را بایمه اهل قیاس و اجتهاد و تعصب بود
 خصوصاً با امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحم انتهی کلامه پس روایتش خالی از تعصب
 نباشد و این سخن را یکس گو که ترازه مشناسند پس بقول شیخ الاسلام
 ابو محمد بن احمد العینی که در عمدة القاری شرح البخاری آورده که ولا تلتفت
 قول المنکر المتعصب قابل عمل چه باشد و قابل التفات هم نباشد و
 و مزید بر این است که خداوند تعالی بقوله کتاب انزلنا الیک مبارک
 لیدبروا آیاته ویتذکروا لوالالباب ته بر و تذکره و اولی الالباب
 واجب کرده و نه اتباع جز او را نوشته و بلکه بقوله یا ایها الذین
 امنوا ان جاءکم فاسقون بباء فنبهوا ان یصیوا قوما
 بجماله براسه تفحص امر فرموده و

[illegible]

نویسندگان این کتاب عبارتند از:
عبدالحق داکانی

سوره اینک به خطاب و عتاب و موعظه و مشرکان و مرتدان و منافقان را
مساوی نمیداند و قوله تعالی و لا یستوی الذین امنوا و الذین
الا یؤمنون را از دست دادند
ثانیاً می گویم که از ظاهر معنی لفظ الا اکثر و من المفسرین نباید
بل حقیقت اکثر را باید دید که فی الحقیقت قول و این است کثرت را و
نموده برامی تفویض کلام چیزی گفته - چنانچه کسی تحقیق حقه را گوید که من هزارتن
را از روی دارم اگر هزار بیهی من تن نه هزار دشمنانت را جواب بدهم
الهامان از پیش خورند اما خرو من ان پیش برند و مساوی آن از لفظ اکثر
صاف ظاهر و باری است که فرق دیگر نیز دیگر گرفته اند یعنی معنی مرادی
لفظ ارباب را مراد گرفته اند بلکه از ابرام اصل خود گذاشته اند که تا وقتی که محسنی
حقیقی مستحق شدن تواند معنی مرادی ارباب می شود
ثالثاً می گویم که معنیان هر یک از این معنی عمل می کنند و در اینجا بغرض نفسانی معنی
مرادی را مراد گرفته اند و کلام (کلمه که خدا) خود را فراموش ساخته اند و خیر
الحمد لله که نشان از مراد خود نام آورده اند
رابعاً می گویم که اگر از بل المراد انصراط عوهم و اوامرهم
و لوازمهم همین معنی مرادی یعنی اطاعت امر نهی یعنی عبادت مراد باشد
پس اطاعت اوامر و لوازمی رسول الملک العالم - و اصحاب کرام - و محدثین و علماء
موجب معصیت خواهد شد که عبادت غیر خدا لازم آید و العبادت باید زیر آن معنی
اطاعت من حیث الطاعة واجب است فلا ینحقق الفرق بین صلا و این
از اول و انصاف بعد است که به نسبت غیر حیوان - و به نسبت خود حیوان - اگر گویند
که ضمیر هم اطاعت عوهم و غیر مخصص و معرق اجار و بهمان است پس

پیش ازین کتاب
برادرین
ان دو تن
که اگرچه این
بکشت بود

کیان و پیر
عبدالله
کشف الکرم

نیز گمان دین بدان شامل نیستند گویم که پس به نسبت آنکه از بجه عظام و متقلین
گرام - این اجزای حجت آورده بود که آنرا نیز بدان ضمیر شامل نیست که مسلمانان را
فقط از الفرق بینهما ولو کنتما لا تفقهون و دیگر بشنوید که
اطاعت او امر و نه ای غیر خدا کلیت حرام و منکر باشد پس اطاعت نوشته
صاحب کبر بطریق اولی حرام گردد پس فلها احتجاجتم بقوله - و کیف
استدللتهم به *

مخامسا - می گویم که مفتیان مثل همان چهار پیاوند که بر او کتاب چند
که ایشان خود (عدی بن حاتم کان نصرانیا) را بخوبی دیده و
فاخته نقلش کردند و این را وی را که در آن زمان کافر نصرانی بود و دیدند
مهندار وایت یحیی بن جالب را چنان اعتبار یافتند که زاید علی الکتاب و
نه مکالمه رسول صلعم را که با کافر بود و یافتند و فتعصم ما قبل الکتاب
حما - زیرا که اکثر اخبار حسب مخالف متفاوت می شود و بهر یاقتش عتاب
گردد و چنانچه رسول معبود - قبل ایمان حضرت همزه رخ که بشارت ضرب
البوجل آورده بود و عتاب فرمود و یعنی تو هم از ایشان هستی فرمود و
کذا فی الخلافه چنان رسول کریم - حسب اعتقاد عدی کلیم - باو هم کلام
گروید و بلکه مخالفتش را فهمید که عدی نصرانی به نیت تکذیب آیت قرآن
اتخذوا احبارهم و رهبا فیهما اربابا بخدایت رسول انسان
برخلاف اعتقادش کسب التبع کسب گفت و حال آنکه او با اعتقادش
اجار و در میان را خلاصی دانست و چنانچه خداوند تعالی خود ثبوت اربابا
انا اعتقادش خبر داد بنابر آن رسول کریم بطور زجر الکلیس یحیی صوفی را
فلیک عیاد کتیم فرمود و تا بر اعتقادش متعلقش کند و باطل را

تصدیق قرآن سازد. پس در اینجا این دلیل منطقی منطبق بر مقلدین باشد چه هر که
 نه کسی از مقلدین مثل عدی نصرانی نصرانی باشد نه مثل اشعری و عاصم و دارود
 نه آئمه اربعه را مثل اجماع و در بیان ابواب شمار و نه این جزا و ترمذی متعصب
 چنان قوت دارد که زاید علی الکتاب باشد و نفس ما زعمتم و وساء
 ما فی صحتهم. حالا از مفتیان باید پرسید که آیا آئمه و مقلدینشان را مثل اجماع
 و در بیان و عدی نصرانی نصرانی شمارند یا بحسب دلائل سوابق ایشان آنان
 را مسلمان تصورند. اگر اول است بحديث مذکور که لا یومی رجل رجلا
 جزایش از خدا یا بندید اگر ثانی است به بر حضرت آنان حجت نیست به حیرا
 اوقات غیر شیرین را به تلخی مبدل ساختند و چه طوطی احنت برگردن انداختند
 ای عدوان بشریعت به وای دشمنان طریقت به که دام احکام چنان است که
 آئمه اربعه ما احل الله را حرام گفتند و مقلدین شان نیز از احرام دانستند
 و میدانند و بران عمل کردند و می کنند و کجا احوال آئمه خصوصاً امام اعظم
 او را برخلاف حکم کتاب قبول ساختند و می سازند و اگر گویند که بروایتی که
 امام بغوی رحم در معالم التنزیل آورده مروی عن عبد الله بن الحسن
 انه لقی سالیق بن عبد الله فقال له یا ابا عیمر ما حدیث بحکم
 نافع عن عبد الله قال انه لم یکن یرى بأصحابنا فی
 ادبار هین. لو اطت فی الدین اذما احل الله و حکم کتاب سنت
 است آنرا ابو حنیفه رحم حرام دانسته به مخالفت ساخته به و مقلدینش بران
 عمل نمودند و می نمایند گوئیم که شمار دهر مبارک باشد و ما را از خدا پاک
 دارد به که لو اطت از ما حل انداخته است بلکه از ما حرام الله است
 زیرا که بریر همان روایت شما کند پیش مذکور است به باعث ضلالت آنرا و دیگر

بیت ۴ و دو جگانه کیا
 تخیل اندیشه و به و به جلاله
 روایت صحیح حدیث
 ملاقات کی سالم بن عبد
 که او را در اسکوا
 به سبب که او را در حدیث
 ابو عمر که او را در حدیث
 به تحقیق و نه بن مضایقه
 به آنکه بن و بردن
 ۴۴۹
 نور و انوار

این عبارت زین را نمیداند. فقال کذب العبد و اخطاء انما قال
عبد الله یونون فی خبر و حصن من ادبار حق و الدلیل علی
تحریف الادبار ما اخبرنا عن خرمیه بن ثابت لانا قال النساء فی
ادبار حق کذا فی المعالم التنزیل و علاوه بران ازایت نساء کما
حرث لکمه فالواحر نکما الی اثنته حرثش ثابت است و وزیر روایا
متعدد برخلاف روایت مذکوره بحرثش وارد است و یقول آذرب و
اقبل و ان قال بدور الحیضه و ایضا عن ابی هریره رف قال قال
رسول الله صلعم ملعون من الی امراته فی دبرها کذا فی
معالم التنزیل و غیره. ان مفتیان ان و برای نقدان همان لغت شما که
عبارت از ملو ط است ای موی به شور و شغب و عوجو - عوجو - اوجو
ای نهانید و وزیرگان دین را طعن زنند و عبارت قد شاکت هکات حکما
من مقلد الفقهاء قرأت علیکم آیات کثیره تا آخر و اینها
حجت ساقید و نفید که از ان خود را مطلعون خلاف میسازد و
خوشتن را بنا بر جنم می اندازید و

۵۰
این فتنه سرچشمه
ساخته جامع و در باب
میفرماید که هر که
چون ابی هریره را صلعم
که با او است که با او
ملعون و جابجاست که این
بین آنکه "عیسا صلعم
بین من" این
و این بی صلعم خبری است
و این خبری که در
دست ظاهر است و این
بسیار است و این
و این و این و این
و این و این و این

و این عبارت زین را نمیداند. فقال کذب العبد و اخطاء انما قال
عبد الله یونون فی خبر و حصن من ادبار حق و الدلیل علی
تحریف الادبار ما اخبرنا عن خرمیه بن ثابت لانا قال النساء فی
ادبار حق کذا فی المعالم التنزیل و علاوه بران ازایت نساء کما
حرث لکمه فالواحر نکما الی اثنته حرثش ثابت است و وزیر روایا
متعدد برخلاف روایت مذکوره بحرثش وارد است و یقول آذرب و
اقبل و ان قال بدور الحیضه و ایضا عن ابی هریره رف قال قال
رسول الله صلعم ملعون من الی امراته فی دبرها کذا فی
معالم التنزیل و غیره. ان مفتیان ان و برای نقدان همان لغت شما که
عبارت از ملو ط است ای موی به شور و شغب و عوجو - عوجو - اوجو
ای نهانید و وزیرگان دین را طعن زنند و عبارت قد شاکت هکات حکما
من مقلد الفقهاء قرأت علیکم آیات کثیره تا آخر و اینها
حجت ساقید و نفید که از ان خود را مطلعون خلاف میسازد و
خوشتن را بنا بر جنم می اندازید و

مولوی روم

گرفدا خواند که مرده کس نبود
عیش اندر طعنه نیکان برو

عن النبی صلعم قال لا تظهر الشتمه لآخیک فیعافیه
الله و یبلیک اخرجه الترمذی کذا فی التیسیر و الطحاوی اگر مرگونی که
باز شما چرشته است ما نمایم گویم که البادی اظلمه و مقدمه گفته آمد
کهستم برستم پیشه امر معروف می دانم و ای برگشتگان را و هدایت و وای
برگزیدگان را و ضلالت شما ان فی تحقیق معنی قرآن و حدیث را نمیداند
بنابر ان کفر و ایمان را هم می سازید و

بسم

خیالات نادان خلوت نشین هم کند آفرینش کفر و دین
 به نفاق دلی - و شقاق قلبی - در میان خلائق الهی - و باجماع و اتفاق
 ملت محمدی بغیر تفرقه نمی اندازید - اگر اول است مغذ و مستبد
 استغفر الله و توبوا الیه توبه نصوحا و ان الله یغفر الذنوب
 جمیعها - فانما یشتر العباد بقوله یا عباد الذین اسرفوا
 علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله فان الله یشیر الذنوب
 جمیعها - و انما لقوله من عمل منکم سوءا جمعا الذین تاب
 من بعد ذلک و اصبح فانه یغفر الذنوب و حدیث الثانی
 من الذنوب کما لا ذنب له البته منظور شود نظم
 کرده بدو کار گناهکار نبوده
 در توبه نبوده که در فیض کشود
 اما دیگر از انبیا که بقول همچنان جا بلان گردانیدند مقلدان از انبیا که پیش از
 می کنند
 ابیات سعدی
 دلاگر خردمندی و هوشتد
 کن صحبت جا بلان اختیار
 ز جا بل حدز کردن اولی بود
 کز رنگ دنیا و عجب بود
 ز جا بل گریزنده چون تیر کمان
 نه آمیخته چون لکشر شیر با ش
 ز جا بل نیاید جز افعال بد
 کز روشن دس جز اقوال بد
 سر انجام جا بل جهنم بود
 که جا بل نکو عاقبت کم بود
 اگر تان است پس بقوله تعالی لا یحیی الالمکرم الشی الا باهلله تفاوت شتی
 ملحق گردد و بمضمون من حقیر بئرا لایحیه فقد وقع فیها
 چاه کن راجه در پیش شود و بقوله تعالی لا یزروا زرا و زری

[illegible]

از کتب شیعیان این کتاب است
 و در این کتاب
 که تاکنون
 مشاهده نشده است
 البتة مشتمل بر
 احوال و اخبار
 و مناقب ائمه
 است

مستثنوی

آخری دیگران را چه رسد +

هر که در راه خلق دام نهاد
 عاقبت هم خودش به دام افتاد
 شاخ نکی سعادت آرد بار
 محل نچسبند کسی که کار و خار
 پلست نیکو مثلث است نیکو هر کس بد کرد
 بدبادگیری نکرد و هم با خود کرد
 تعلیمه ای مقلدان اطاعت غیر مقلدان مکنید + اگر کنید + مشرک باشید + که
 شیعیان بدل ایشان و موسی اندازند + تا با شما بر دین مجادله کنند + که
 قال الله تعالى وان الساطين لکيوشون الى اوليايهم ليجادلوا
 کم وان اطعنکم و هم انکم لم مشرکون +

ساد ساء - می گویم که هرگز هر آئینه معنی ارباب مثل مراد اقا لوامر نیست +
 بلکه معنی حقیقی که خدایان است بر ضل خود باقی خواهد ماند + زیرا که اتحاد و ارا
 دو مفعول است مفعول اول اجار نیم و ربه یا نیم و السج ابن مریم - و مفعول
 ثانی اربابا - و در مفعول اول السج ابن مریم معطوف است بر اجار نیم و ربه یا نیم و
 معطوف را که تابع مقبولیت است + بقایعیت متوجع معطوف علیه نیز درست است +
 ورنه فائده و قاعده عطف باطل خواهد شد + و این در کلام عرب درست نیست غیر
 جاس در کلام فصیح الفصحی خداوند کریم - و اگر از لفظ ارباب به نسبت اجار و ربه یا
 اوامر و نواهی - و به نسبت سج ابن مریم خدا مراد گرفته باشد + کلام الهی غیر فصیح
 بلکه قبیح بلکه لغو باشد + معاذ الله منه و اگر به نسبت سج ابن مریم نیز مراد باشد +
 قباحیت غلطیم رود و این که مقبولیت اطاعت امر حضرت سج ابن مریم لازم آید
 و این خلاف اعتقاد ندی نصرانی بل کل نصاری است + پس ندایت ندی
 نصرانی برای او مخصوص بود و از ابروئیمان قیاس نباید کرد + چرا که او فریبان نصرانی
 نگذیب لفظ ارباب که در قرآن آمده است تا بعد هم گفته حال آنکه در آن ارباب سج

ابن مریم عم ہم شامل بہ و انرا بر اعتقادش خدای دانند بنا بران حضرت
 رسول کریم مطالبش فیہ ہجرہ فرمودہ۔ الیس یحرمون ما احل اللہ الخ
 کما ذکرہ فی ذلک۔ و علاوہ بران در بیضاوی بالسجود لم و در حسینی سجدہ می کنند
 مرقوم است پس ہر گاہ از آیات پس پیش این آیت مرادم ظاہر است ہذا و ماہرود
 ناصر و ان بابر ہذا انما نقل می نمایند ہذا بمعنی حقیقی قرآن ناظر انرا واقف گردانم
 وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيْزُنَا لِلّٰهِ وَالْقَوْلُ الثَّابِتُ الْبَارِئُ اِنَّ اللّٰهَ
 ذٰلِكَ قَوْلُكُمۡ بِاَقْوَاهُمْ يَضَاهُوْنَ قَوْلَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ
 قَبْلُ قَالَتْ لَهُمُ اللّٰهُ اَلَيْ بُفَكَرُنَّ رَا تَتَّخِذُوْا اَحْبَارَهُمْ و
 رُهَبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَالْمَسِيْحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَاَقْرَبًا
 اِلَّا لِيَعْبُدُوْا اِلٰهًا وَاَحَدًا اِلَّا اِلٰهُ الْاَوَّلُ سُبْحٰنَہٗ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ
 یعنی یہودان گفتند کہ عزیزان خدا است ہذا و ترسیان گفتند کہ مسیح پسر خدا است
 این قول ایشان بزبانہای ایشان است با قول کفرہ سابق مشابہی سازند
 خدا ایشانرا پاک کند چگونہ از راہ حق بسوی باطل برگردانیدہ می شوند یہود
 و نصاری علماء و عبادہ خود را و مسیح ابن مریم را بجز خدا یان فرا گرفتند
 حالا انکہ عیسی و احبار و ربان بخدای معبود نیستند مگر باید کہ پرستش خدای
 وحدہ لا شریک کہ از انسخہ ایشان با وی انبار می گردند پاک است کنند پس بر
 ارباب علم و فضل ہذا اصحاب فہم و عقل۔ خدا یان بودن معنی لفظ ارباب محقق
 با وجودش بجز احاد اہل عکردن ہذا بمعنی این حکایت زمین بر خود لازم گرفتن
 حکایت شخصہ بسفر بود ہذا مردہ از خانہ اش آمدہ ظاہر نمود ہذا کہ مادر
 فرزندانت پیوہ شدہ او بجز و دشمنیدن این خبر بگریہ در آمدہ حالا انکہ خود
 سوخو بود ہذا ہم خبرش را اعتبار نمود ہذا طریقہ حاضر بود ہذا استہرکانان

اور کہ یہود
 کا ہے اور کہ نصاری کا ہے
 مسیح شاخ خدا کا ہے یہ وہی ہے
 انکی سات سجدوں کو لیتے ہے
 ہونے میں یہاں ہے
 مناجات جو کافر ہونے پر
 ان لوگوں سے جو کافر ہونے پر
 اس سے ارباب و اہل کتاب کہان
 بلکہ جاننے میں کیا انہوں نے
 عالموں اپنے کو اور مردوں
 را بجز یہود و گاریہوں کے
 مسیح علیہ السلام
 یہود و نصاری کے کہ یہ کہتے ہیں
 کہ وہ مالک زمین و آسمان
 کے ہیں انکی سات سجدوں کو لیتے ہے

هم نقل شد که مردم و در پی او شان رفتند *

تا مندا شکری خداوند کریم بر ما تمام بنمایم که قبل دستیاب تفسیر کبیر من حقیران
تقصیر تحریرات مذکوره و تقریرات مزبوره نموده بودم اما بدل ترسان و

لرزان می ماندم که شاید مخالفتش کرده باشم. لهذا بلا ناخوشش می نمودم *

حتی که یافتیم دیدیم که هم تحریراتم و تاویلاتم حسب اول تفسیر معظم یافته ام زیرا که حسب

کبیر تمت اتخذوا احبارهم و رهبانهم و این عبارت و اعلم

انه تعالى وصف اليهود والنصارى يضرب اخر من الشرک

بقوله اتخذوا احبارهم و رهبانهم و المسيح ابن مریه ایلیا

مزدون الله را که فی الحقیقت معنی آیت در ماده شرک مشرکین است *

بعد از آن حکایت احوال غریب نقل کرده و چنانچه مفتیان نافعان یکی از انرا

حجت گرفتند و قول ثانی و حاصل الکلام را که در آن بالتصریح حالات کفر و

فجور و جهالة انتبت حاله و سابقه مرقوم است به ثبت فریب و خداع طرح داوود

تا علماء آنها را نه بزند و تحقیق ایشان کردن نتواند. و لکن کتب یا ایچا

الاخوان و لکنم و درین عبارت چهار برای معانند ناظرین نقل نمایم *

و توقع انصاف می داریم که آنکه کبار بزرگوار و نجار و احبار شامل شدن

توانند یا نه (والقول الثانی) فی التفسیر هذا الربوبية ان

الجهال و الخشوية اذ ابالغوا فی تعظیم شیخهم و قد و

فقد یمل طبعهم الی القول بالحلل و الامتداد و ذاک

الشیخ اذ کان طاب لباً للدنیا بید عن الدین فقد یلقی الیهم

ان الامر كما یقولون و یعتقدون و شاهدت بعض المروز
من کان یبید دعا عن الدین کان بامر اتباعه و اصحابه

بأن يسجد واليه وكان يقول لهما أنتما عبيدي فكان يلقي إليهم
من حديث الحلول والاتحاد أشياء ولو خلا ببعض الحق
من اتباعها فربما ادعى الإلهية فإذا كان مشاهدًا في
هذه الأمة فكيف يعبد بثوته في الأمم السابقة وحال
الكلام أن تلك الربوبية محتمل أن يكون المراد منها التسمي
اطاعواهم فيما كانوا يفعلون فيهم فيه حكم الله - وأن يكون
المراد منها أنهم قبلوا أنواع الكفر ^{فكفر} بالله فصار ذلك
جاء مجرى أنهم اتخذوا آياتهم من دون الله - ^{فكفر}
أنهم اتبعوا في حقهم الحلول والاتحاد وكل هذه الوجوه
الاربعة مشاهد وواقع في هذه الأمة به ثم قال الله تعالى
وما أمرنا إلا ليعبدوا إلهاً واحداً معناه ظاهر وهو أن
التوراة والإنجيل والكتب الإلهية ناطقة بذلك ثم قال
لا إله إلا هو سبحانه عما يشركون أي سبحانه من أن يكون له
شريك في كونه مسجوداً ومعبوداً وأن يكون له في وجوب
نفايته التعظيم والأجلال پس این مضامین نیست مگر بر
اقوال جمال است که گویند که ای امام حسین رضی صاحب یار پر صاحب یا
مولی علی صاحب مثل فرزندی مرا عنایت کن یا یار یحیی و یحیی یار یحیی یا یار یحیی
حاصل نما - نه این همه اقوال بر تقلید اسلامیة شریعت عثمان آئیم رضی مرقوم است -
که از عظم اف کلمه یا ایها الإخوان اف کلمه یا آری اطاعت آئیم
عین اطاعت خدا و رسول است که حاضر ذکره مراد از آنکه بلا توسط آنچه
اطاعت خدا و رسول محقق نیست - چنانچه امام غیر مقلد آن صاحب کبر نیز تو

تحت قوله تعالى ألم اعبدكم يا بني آدم ان لا تعبدوا
 الشيطان ^{الشیطان} ان الله كلفكم عهداً وميثاقاً ^(المسألة الرابعة) قوله لا تعبدوا
 معاذ لا تعبدوا بل لعل ان المنهج عنده ليس هو السجود له فحسب بل الانبياء الامراء
 الطاعة له فالطاعة عبادة لا يقال فكون من مأمورين بعبادة الامراء حيف ^{اعتصم} امرنا بما
 في قوله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم
 لاننا نقول طاعتهم اذا كانت بامر الله لا تكون الا عبادة
 لله وطاعة له وكيف لا ونفس السجود والركوع للغير اذا
 كان بامر الله لا يكون الا عبادة لله الا ترى ان الملائكة سجدة
 لآدم ولم يكن ذلك الا عبادة لله وانما عبادة الامراء هو
 طاعتهم فيما لم يذن الله فيه فان قيل بماذا ^{تسلم}
 طاعة الشيطان وطاعة الرحمن مع اننا لا نسمع من
 الشيطان جزاء ولا نرى منه اثر ^{نقول} عبادة الشيطان في
 مخالفة امر الله والايان بامر الله لا لانه امر به فف
 بعض الاوقات يكون الشيطان بامرك وهو في غيرك و
 في بعض الاوقات بامرك وهو فيك فاذا جاءك شخص بامرك
 بشئ فانظر ان كان ذلك موافقا لامر الله او ليس موافقا
 فان لم يكن موافقا فلا تتشخص مع الشيطان بامرك بما
 يامرك به فان اطعته فقد عبت الشيطان وان دعاك لنفسك
 الى فعل فانظر آهو مادون فيه من جهة الشرع او ليس
 كذلك فان لم يكن مادونا فيه فنفسك هو الشيطان او معها
 الشيطان يدعوك وغير ذلك ان من صاف صريح معلوم شاركه اطاعت الله

ملك كيايوس عليه السلام
 قد استأدى بيته ودمه
 كروم شيطان كى تحقيقه
 تبارك من عظماء
 على فرائضه وارى كروم
 اسكندر كذا انزل كذا
 صاحبكم كذا كذا

كذا

اربعه مؤمنین مثل اطاعت اجبار و زبان مشرکین نیست بلکه میرا طاعت شرعیست
است. این اطاعت سرگروه غیر مقلدان عین اطاعت شیطان است که قبول
صاحب کبیر شیطان در و حلول کرده و پانفشرخو و شیطان گشته که خودش
موافق شرعیست یافته نشده. فیا ایها الاخوان فاحذروا عن اتباع
الشیطان فاحذروا.

تا سعا - ای اولی الالباب. راجع ناظرین و سامعین این کتاب فاحذروا
الضمان سازید. اعتناست که نباید یعنی بر ملاوت یا بر عداوت مفتی با امام اعظم
که فی نظر سازید که مفتی در معیارش جزا و را مفید عقیده نمی شود نوشته و آن
عدم مفید را برای ابطال مناقب امام اعظم هم حجت گرفته و نیز قیاس را رعایت
و ضلالت منسوب ساخته. آنرا حجت لبطالان را سه و قیاس امام رح علت گرفته.
امام در تخریش از بخر احاد و عدی بن خاتم استدلال گرفته و مقلدین
مؤمنین را بر مشرکین قیاس ساخته و حالا از دو قولش کدام قول را اعتبار
سازید. چون با مرجع احدی از ترجیح دادن نتوانید پس هر دو قول گفت زود
برود و دیوار را بزداید همچنان بر تخریش باید تشدیدید.

تذکره چهارم

قال المفتی استدلال قال شیخنا و مولانا خاتمة المحققین والمجتهدین
قد شاهدت جماعة من مقلد الفقهاء قرأت علیهم صریحاً کثیراً
من کتاب الله تعالی فی بعض مسائل و کانت قد اهدیهم بخلاف
تلك الايات فلم یقبلوا تلك الايات ولم یلتفتوا الیهما و بقوا نظراً
الیها ملتجبین یعنی کیف ممکن العمل بطواهر الايات مع الروایة عن
سلفنا و ردت علی خلافها و لو انما ملئت حق التابل و جئت بهذا

الداع ساری فی عروق الاکثر من اهل الدنيا

اقول - قد مر جوابه انما باز بطرز دیگری گویم که شاید از تک آیات یک آیت فها
استمعتکم به من هه فالتوهن اجور هه - و دیگری استماعکم

حکمت لکم فالتوا حرام که الی استمعتکم بود - و مولانا نیز بر کوفه خفیه بار آورده و می فرماید که طاعت و طاعت
نموده با به بار آورده و نیز جوابش متعجباً کیف ممکن العمل الظاهر الا ان الله بانتهی کفره بان

بر ظاهر همین آیات عمل کنند و چون آیات مزبور مولا تارا مذکور نیافتیم به جواب
دیگر و او را نتوانستیم به آن مفتیان را مناسب بود که همین قول مولا تارا تلاوت و تلاوت

غور که در کتب استند و احبار و هم در هذا الفهم ارباباً مذکور کردند
بر خود نیز مثل طعن بر فها طعن شایع نمایند بکسر ایشان نیز در اینجا بطاهر آیت مذکور عمل

نموده بر روایت عدی نصرانی عمل ساختند پس ایشان هم مثل فها شایعند و اگر
بقول مولا ان فها مطعون اند و مفتیان هم بهمان قول مطعون اند و فلو لمکوا

الفهمکم ولا تلوموا غیرکم خذ هذا ایضاً مما وعدته

تذکره یا نرو و هم

قال المفتی مستدلاً - فان قيل انه تعالى لما كفرهم بسبب الفهم
اطاعوا الاحبار والرهبان فاناسق لطبع الشيطان فوجبا لحکم

بکفر لکما هو قول الخواجه و الجواب ان اناسق وانکان یقبل
دعوة الشیطان الا انه لا یعظمه لکن یلعن و لیستخف به امما

اولئک الاتباع كانوا یقبلون قول الاحبار والرهبان و یعظمونهم
مظهر الفرق انتهى ما فی الکبیر مختصراً من سورۃ البراءة

اقول - از قبیل و قال صاحب تفسیر کبیر مراد من فقیر حقیر با مراد شایع گشت
و مراد مفتیان بر باد رفتند که صاحب تفسیر کبیر مطلق اطاعت را موجب کفر

پس جواب آنکه
تخلف بر اید که از این پس
و در آنکه و مفر کیست و واسطه آنکه
شاید بیان مملکت کوتایان این
واسطه مملکت است پس جاوید است
اینچنین پس جاوید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

وآلهم الصلوة

والسلام على سيدنا محمد وآله

وآلهم الصلوة والسلام

على سيدنا محمد وآله

گفته به بکمال طاعت مع التعظیم را که حقیقت عبارت است کفر و استهزاء چنانکه تفسیر
نیز همین معنی را همان بامیان ساخته و فحش و الهزاره موبد لا اله الا الله
و دیگر نشود که ازین سوال و جواب نتیجه مفید مطلب ظهور رسیده به گوش نبوش نبوش
کنید که ازین سوال و جواب صاحب کبر بر تفسیر برنا و پیر از علما صغیر و کبر
ظاهر و با بر است که این طاعت را بر دو قسم منقسم ساخته به سبب طاعت بالتعظیم
چنانچه طاعت اخبار و زبان و دیگر طاعت بالاستیفات چون طاعت شیطا
و مطیعین اول را به سبب تعظیم کافر و مطیعین ثانی را باعث استخفاف غیر کافر
تصور بدو از ان مایه الامتیاز را ظاهر کرده حال اگر اترم این است که چون درین
تقسیم نیکو نامی کردم قباحه و بدم که اگر نشسته صاحب کبر معقول شرعی باشد
امتنان رسول مقبول الهی چه کند به اگر طاعت رسول بالتعظیم کند بهمان قول
کافر باشد و اگر معاذ الله با تو همین و استخفاف کند تا هم کافر شود پس بگویند
طاعت بجز رحمت رحمت و منفعت را نمی بینند و این را کلمه جمعون بالکل خلاف
تصورند که بر ما از مسلمانان اگر ارحم الراحمین و و اکیحوا الرسول
و تعزروه و لا یؤفکوه و یؤثروا و یؤثروا و یؤثروا و یؤثروا و یؤثروا
تغزروه و لا یجملوه قال ابو محمد علی عظمه و وقروه تعظیم و تکریم
واجب دانستند و مذاواحق پس جواب صاحب کبر معقول شرعی نشد به که قباحه
طاعت رسول مقبول الهی لازم گردد اگر گویند که قیاس است مع الشارقی است
مطاع مقبول است یا مخدول اصلاح الشکر ندوی خواه نخواه اعتراض بر تو
صاحب تفسیر کبر نمودی زیرا که رسول مطاع مقبول اند و اخبار و زبان
و شیطان مخدول فظهر الفرق گویم که هزار جان و دل بر این اعتراض فرمان باید
شد که چنین مرا و مرا گرفت که من هم نمی گویم که خواه نخواه غیر مقلدان آیه اربعه را

لباس مع الفارق بزمه اجار و بهمان شامل می کنند. حال آنکه آئمه مسلمانانند
و مثلاً آن آئنان هم مسلمانند و اجار و بهمان کافرند و مطیعین آنان هم کافرند
حالا انصاف باید داشتند شاید در کبریا و پادشاه اجار و بهمان مطیعان شیطان و کفر
تعظیم و توهین تفریق عظیم رومی دارند بدفع اعتراض لحاظ مطایر نگه می دارند
پس چرا در میان مثلاً آن آئمه و الا نشان به و مطیعان اجار و بهمان لمجا و کفر و
اسلام و ایمان بهمان تفریق تفریق نساوند به خواه نخواه بطریق دیگر تکفیر
مقلدان باید برای عمیق حریق عرق می باشند و خود را طحله می شمارند
و چه تفریق والدین فرقوا دینهم و کافرا شیعاکست و شیعیه شیعی
طریق می جویند به فتنس ما اختارتم و لغص ما فکرت

تذکره شانزدهم

قال المفتی - تقریر و تقلید مقلدان زمان بلا دلیل مثل تقریر و تقلید مردمان
آیام جاہلیت است پس لهذا مولانا شاه عبدالعزیز قاضی سمره نے تفسیر غزالی میں لکھا
ہے و اذا قيل لهما اتبعوا ما انزل الله يعني چون گفته می شود و اینا سازا که
پیروی کنید حکم را که خدا نازل کرده است و موسیٰ شیطان و طریق آبا و اجداد
خود را بگذارید قالوا گویند که پیروی حکم خدا نمی کنیم زیرا که ما را کجالات
است که کتب حکم الهی را دریافت نایم و نیز از کجالتین بهر سبب که آنچه شامی گوید حکم
الهی است بل تبلیغ ما الفیتا علیہ اباؤنا یعنی بلکه پیروی می کنیم آن رسم و
رواج را که یافته ایم بران پدران گذشته خود را آنچه ایشان از قدیم می خوردند بخوریم
و آنچه ایشان حرام می داشتند می دانیم زیرا که پدران گذشته ما زما و انا و عاقل تر
بودند اگر دین رسم و رواج نقصائی می یافتند هرگز آنرا معمول نمی گذاشتند و
نیز اگر باخلاف آبا و اجداد خود کرده در خوردن و آشامیدن دنیا کی نایم مطعون

در کتب و روایات که در این
در این کتب و روایات که در این
در این کتب و روایات که در این
در این کتب و روایات که در این

بیمار که با این اسباب بیمار دارد
 است و چون در آن وقت که در آن وقت
 نیست خود را که با این اسباب

خلافت و خصلت و اقارب و دشمنان خود شوم و ما را از برادری خارج کنند و با ما
 و بر خاست و علاقه مساکت و موافقت موقوف کنند چنانچه بهین مقرر در مقرر
 از بقال و کایسته و راجوت و غیر هم از رواج و رسم خود می گردند بعضی از جهان
 نیز با موختن از ایشان در تکرار کمال بوده و دیگر رسوم باطله بهین قسم افتاد بسیار
 و این را با حق و این را با حق از این عباس رضا آورده که روزی آن حضرت صلوات
 بر شما سلام شده آنقدر ایشان را خوبهای اسلام فهمانیدند و در تکرار قبول اسلام از
 ایشان را جواب کردند که هیچ جا به مقرر نماید و مطلق سخن بهین افتاد که رافع بن خدیج
 و مالک بن عوف و دیگر دانشمندان که گفتند که حقیقت دین شما مسلم لیکن نتیجه
 و جده ناعلیه ابا و نافع صحت کما نوا علمه و خیر اصناف حق تعالی
 این آیت نازل فرموده آید

۴۲

اقول - جوابش باین وجه باید داد اولاً این آیت بر ضرر مقلدین مسلمین محبت
 شدنی نمی تواند بلکه در اینجا آزار می نمودن گو یا بر حالت و لفاق و محافت و شقاق
 خود و از برای اعتراف می نمودن است - زیرا که این آیت در شان کفار و مشرکان
 نازل است و از برای حال مسلمانان قیاس مافتن بعینه مثل سابق قیاس مع الفارق
 را در نمی آید راه ضلالت گرفتن است - این کار علمای نیست - و حمدا و جهلا است
 ثانی البتة این آیت بر قبیح دانستگان کمالی که از یقین ثابت و مستحق شده است
 انطباق پیدا می نماید که کمالی امر شرعی است که با صوری به است و کل با صوری
 حسن است پس کمالی هم حسن است پس منکرانش گو یا منکر آیت قرآن اند و هر که
 آیت قرآن باشد که فکر کرده - باین طریق حالش می شود - نه بر حسن دانستگان
 تقلید صادق آید که تقلید بالنص مقبول نیست و بل مدوح است که کمالی
 قلیلاً و وسند که کمالی انشا الله تعالی - و مدوح را مدوح دانستن

جس طرح ہوا اور جس طرح ہوا
 مقبوح اور عداوت کے
 متہین بننے میں
 کہ طرف اور طرف
 ۱۲
 اٹاری ہے اندھے اور
 رسول کے دیکھتا ہے زمین نقون
 کہ کہ ہٹ رہے ہیں شجہ کے
 اور مشاہیر کی وقایہ
 سلطان کی تحقیق وہ واسطے
 دشمن ہے ظاہر اس کے نہیں
 کہ جس طرح ہے برائی کے
 کاظم
 ۱۳
 کہ جو کہ نہیں جانتے ہو اور
 کہ جانتے واسطے اس کے
 کہ وہ (نا) اور مثال ان کے
 کہ کافر ہوئے نہ تار ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

اور نہیں کھینچتا
سہی نفس کو گدراست پرستے
ایمان لاؤ۔
پس فرق دیان اور کمال
ظاہر ہے اگرچہ ہم نہیں سمجھتے ہو
جیسا کہ اسکا بیجا رہا ہے
کہ وہ اپنے لئے سب کو صلاح ہے
۶۵
نامتو طالعہ

اور نہیں کھینچتا
سہی نفس کو گدراست پرستے
ایمان لاؤ۔
پس فرق دیباں اونکے
ظاہر اگرچہ ہم نہیں سمجھتے ہو
جیسا کہ اسکا بیجا بنانے
کے لیے اپنے ائمہ کو صحاح سے
نام سے طوائف

[illegible]

فان امكن ان يثبت له فانه امكن ان يثبت له
فان امكن ان يثبت له فانه امكن ان يثبت له
فان امكن ان يثبت له فانه امكن ان يثبت له
فان امكن ان يثبت له فانه امكن ان يثبت له
فان امكن ان يثبت له فانه امكن ان يثبت له
فان امكن ان يثبت له فانه امكن ان يثبت له
فان امكن ان يثبت له فانه امكن ان يثبت له
فان امكن ان يثبت له فانه امكن ان يثبت له
فان امكن ان يثبت له فانه امكن ان يثبت له
فان امكن ان يثبت له فانه امكن ان يثبت له

فَإِنْ أُمِنَّا بِمِثْلِ مَا أُمِنْتُمْ بِهِ فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ
هذه آية من آيات القرآن الكريم

قال المفتي (مستدلاً بقول مولانا عبد العزيز صاحب تفسير كبير تبيين سترها)
بعد انك شاه صاحب جرم تحت معنایین اس آیت مذکور کے فرماتے ہیں کہ چاروں
دین آیت (اذا قيل اد) اشارہ است بابطال تقلید بہ طریق اول آنکہ
از مقلد باید پرسید کہ ہر کرا تقلید می کنی نزد تو محقق است یا نہ اگر محقق بودن اورا
نمی شناسی پس با وجود احتمال مبطل بودن او چرا او را تقلید می کنی و اگر محقق
بودن او را می شناسی پس بکار اہم دلیل می شناسی اگر بہ تقلید دیگرے می شناسی
سخن دران خواهد رفت و سائل لازم خواهد آمد و اگر بعقل می شناسی پس آنرا
چرا در معرفت حق صرف نمی کنی و چرا تقلید بہ خود گویاری - طریق دوم آنکہ
کسی را کہ تقلید می کنی اگر این مسئلہ را ائمہ تقلید دانستہ است پس تو داد و برابر
نشدہ بدو را چه ترجیح باند کہ تقلید او میکنی و اگر بدلیل دانستہ پس تقلید وقتی تمام می
کہ تو ہم آن مسئلہ را بہمان دلیل بدانی و الا مخالف او باشی نہ مقلد او و چون ہم
آن مسئلہ را بدلیل دانستہ تقلید مخالف شد انتہی مانی العزیزی - قال في التفسير
الكبير السئلة الثانية معنى الآية ان الله تعالى امرهم بان يتبعوا
ما انزل الله من الدلائل الباهرة فهم قالوا لا تتبع ذلك وانما تتبع
اباءنا واسلافنا واما نحن عارضوا الدلالة بالتقليد واجاب الله تعالى
عنهم بقوله اولو كان اباؤهم لا يعقلون شيئا ولا يصنعون وفيه
مسائل المسئلة الثانية تقریر هذا الجواب من وجوه احدها ان
يقال للمقلد هل تعرف بان شرط جواز تقليد الانسان ان يعلم كونه
محققا ام لا فان اعترف بذلك لم يعلم جواز تقليد الا بعد ان

انصرف كونه محققا فكيف عرفت انه محقق وان عرفته بتقليد آخر لزوم
 التسلسل وان عرفته بالعقل فذلك كافٍ فلا حاجة الى التقليد
 وان قلت ليس من شروط جواز تقليد ان يعلم كونه محققا فان
 قد جوزت تقليد ما وان كان مبطلا فاذا ان انت على تقليدك لا
 تعلم انك محقق او مبطل - وثانيها ان ذلك المتقدم كان عا
 بهذا الشيء الا انا لو قدرنا ان ذلك المتقدم ما كان عالما
 بذلك الشيء قط وما اختاره في البتة فذهب فانت ماذا كنت
 تعمل فعله فتدبر ان لا يوجد ذلك المتقدم ولا فدهية كان
 لا بد من الحدوث الى النظر فكذلك ههنا - وثالثها انك اذا قل
 من قبلك ذلك المتقدم كيف عرفت انه محقق بتقليد امر لا
 بتقليد فان عرفته بتقليد امر ما الدور وما التسلسل وان عرفت
 لا بتقليد بل بدليل فاذا اوجبت تقليد ذلك المتقدم وبسبب ان
 تطلب العلم بالدليل لا بالتقليد لا انك لو طلبت بالتقليد لا
 بالدليل مع ان ذلك المتقدم يطلبه بالدليل لا بالتقليد كنت
 محال له فثبت ان القول بالتقليد يفضي ثبوته الى نفيه فيكون
 باطلا انتهى ما في الكبير نزلت في المشركين امر واتباع القران
 وسائر ما اتزل الله تعالى من الحجج القاهرة والنبات الباهرة
 فحجج التقليد وقيل نزلت في طائفة من اليهود وعاهم رسول
 الله صلعم الى اسلامهم فقالوا بل نبيع ما وجدنا عليه آباءنا لا نفهم
 كانوا خيرا منا واعلموا اني اخبر ما في نفسي راى المسجود *
 اقول - جوهرش بجزء مبدعهم اوله مفتي سباروت ويزده بنام عبادات

هر دو تفسیر را جسته در آورده و آنرا بر دعوی خود دلیل قوی دانست
حتی که بشور و شغب سر بر آورده و اما برایش اصلاً مطلع نگشته و زیر کلاه
دلیل عین دلیل بطالان دلیل مفتی است که مفتی را از ان خبری نیست
منفی از حد می برد یارب بر افکن بر دوش و تا به بند اهل عالم فسق و نهان آشکار
تفصیل این اجمال بهرین منوال است که اولاً مولانا عبد العزیز قدس
سره را باید دید که قول ایشان با عمل مطابق است یا نه بر تقدیر اول و دلیلش باید آورد
اما دلیلش هیچ در پرده زمین موجود نیست زیرا که این امر حقیقی و محتجب نیست که
مولانا حنفی بودند و در تعلق آن کتاب نوشته رفتند و احکام شرعی را بر مذهب
حنفی مودعی ساختند و حتی که جناب سید احمد صاحب قدس سره را بر همان طرز و
طریق خلافت دادند که معزز الیه ملک بملک و ده ده هدایت کنان می گشتند
حتی که شهر کلکته نیز تشریف آورده بر همان طریق حنفی مردمان را هدایت نمودند و
سجده کردند و اکثران از راه ضلالت بر آه هدایت آمدند و جناب مولانا محمد
امجدیل صاحب مرحوم و مرشد جناب صوفی نور محمد قدس سره و دیگر علما گوار
و فضلاء و الایثار نیز بمصاحبت القبول بستانا بودند و بهر همگیان با جرایع
احکام شرعی و بر طرز مذهب حنفیه کوشان می نمایند و لهذا لا اختلاف علی من
واهم و احمد الله تعالی علی جمیع رؤسا و ان من از زبانی
شاگرد رشید مولانا قدس سره سابق مدرس دوم مولگی کالج مولوی محمد بشیر
حسین مرحوم برآمد پیر خاندان مولانا محمد اکبر شاه مرحوم که مع خاندان پیرین مولانا
شاه عبد العزیز صاحب قدس سره در اینجا آمده بعد از مدتی مذکور بحال گردیده بود
و مراهم خواند کریم باین غنچه مدبری اول همان مدرسه بحال نمود و ما هر دو
کوشاک درس و تعلیم می دادیم و باعث اتحاد کلمی و قربانیت شهرت و بخت

فرصت خفی و جلی به قیل و قال درونی و بیرونی بدعا نمودیم و بر جمیع اقوال و افعال
 مع عقاید تقلید مولانا قیس سره کالمعائنه مطلع گشتیم و گنجینه که نقلمائے خرق
 عادات و حکایتهاست کربات آیات مولانا از یاد و دلم و دین از زبانی صاحب
 رد المحتار مولانا حیدر علی صاحب که شاگرد رشید مولانا قیس سره و المجید بود و وقت
 بلواسه پس بقصد حیرت بکلمه خندی قرار گرفت و بعد از آن بتوسط چهار سفر جاز
 برگرفت و حال تقلید شاه صاحب بخوبی دریافتم و هر دو شاگردان مذکور را
 بتقلید امام ابو حنیفه رحم مقلد یافتیم و پس گویا ستم بسوی مولانا مثل نسبت
 امام صاحب بسوی بنی کریم است و

نقل خط مولانا اینکه را با قاهره و الی معارج الدارین اتاهم الثائب
 والفکر الصائب سلمهم الله - مولوی صاحب اعلم مراتب مجمع فضائل و مناقب
 فوالله من بعد الخیات المسنونه و اهداء الدعوات التي هي ابناء ال
 معجونه و باصناف الخير والبركات جلوة و مشحونة وبالاجابة من
 الله تعالى انشاء الله مصحوبة و مقرونة برصمیر صفایه حق و محتجب
 که زبان بصیغ متضیی می گردد که اخلاص نام محبت تمامه چهره وصول تا فروخته و خاطر خیر
 از میب آن ریاچ مایه سرور و ثادانی نازد و خسته موانع آن سحر با و احوال مزاج و زیاده
 که مورث لال خواطر حجاب و دوستان است امراض گوناگون و عوارض و قلمون
 قسمی حالب مکرویات و سالب سالوفا و منقض ازمان و اوقات و کبره مشهور و لغوام
 بلکه ریائی و یایم مکره و قایل و ساعات واقع شده اند که اجمال آنها التفصیل و تفصیل آنها
 تطویر میجوید لیکن محض فضل لغالی کلمه الحمد لله علی کل حال و در و لسان حال و قال است
 و نفوذ باطن من حال اهل النار باوصاف این غیر نگینا تعلق خاطر بدربافت حالات مختلفه
 و حجاب نمودن آن زبده العجین خصوصاً مع متعلقان مشرب از پیش می نماید تر صد که

از احوال عاقبت اشغال خود و مولوی بدین باشد و نیست از نادانان و آنکه آن
 را تا بل جدید هم واقف شده باز و علی التلخیص الاول در وطن یا مسکن و سخته کنگاه
 گاه مطالع می نموده باشد بلکه بر اطلاع احوال دوستان نوعی من لقا هم و فقیر را
 در حق خود و متعلقان خود و ای بالآخر تصور باید نمود بقیه المرام اینکه تفصیل کتاب
 مولوی بدر حسین عازم آن طرف شده اند هر گاه که در دار الاماره کلمه خواهند رسید
 و ملاقات آن مجمع فضائل بهره اند و خواهند داشت و استند سابق از کتب مشتمل
 که منظور دارند از خدمت آن صاحب خواهند نمود بقیه بر وفق استند ایشان توبه
 و التفات سبق با گفت که مرید مستعداند و علاقه مند باین خاندان دارند و در هر
 ایشانرا امداد و اعانت خصوصاً در امر جاگیر مدرسه مندرج باید نمود و زیاده بجز
 اعاده و دعوات و تحیات چه نگارش بود و اسامی مولوی بدین ابدیه اسامی سیزده
 دوازده طول عمر و کثرت علم و حسن عمل و سعادت کجاست شعله بیاباست و بالآخر
 مهر مولانا رفیمه فقیر عبدالعزیز عینی غفره و تخط مولانا مولوی امین الله صاحب
 مکتوب الیه مولانا اند - الغرض از همین بزرگان حال تقلید مولانا بخوبی
 دریافته شده و هر کس مخفی نمانده پس غیر مقلدان بجه علت مولانا را غیر مقلد
 دانند و عبارتش را حجت آورند

و بر نقد بر ثانی اعتبارش چیست که گیر از انصاحت و خود را نصیحت است و اگر
 تقلید شخصی را مقبوع غیر مشروع می دانند چه چاره تقلید ابوحنیفه رحم علیهم نمودند
 پس بمضمون انما هم و ان الناس بالبر و نسون انفسا کلمه عدم التعمیل حکم
 ایشان حجت کافی است و علاوه بر آن دلیل بر تقلیدش سجدت است و شریعت شافعی
 ثانیاً اگر فتم که حب ملا و شامی مفتی از قول هر دو مولانا تقلید باطل گشت
 اما تقلید بالغین کجا باقی ماند آن هم باطل گشت و چون تقلید شما باطل گشت

۹
 سید سید محمد رفیع
 سرکه اوره و سید
 نقیض

بهانا اسلام تمام باطل گشت، مگر بالکل احکام شریعت و ارکان طریقت
 مربوط بالتقلید است، زیرا که در صحاح اکثر متصون حدیث مرقوم است بچند
 الفاظ احادیث مرقوم نیست، مگر لا ینحی هذا علی الحدیث علی بذالقیاس اکثر فهم مضامین
 آیات قرآنی بر علم تفسیر و شان نزولش موقوف است، مگر لا ینحی هذا علی
 المفسر، و تعلیل احکام آن هر دو مومنان را ناگزیر و ابد است که عین شریعت است
 و تعینات بالتقلید محذوین و مفسرین اهل اسلام را گزیر نیست، بلکه بنا اسلام بر
 منحصر است، پس چون تقلید نزد شما بلیس و معتدنا باطل گشت، پس اسلام شما هم
 باطل گشت، فقیه ما احتجاج و ساء ما استدلالتم اگر گویند که هرگاه بیا
 محدثین و مفسرین اهل اسلام را گزیر نباشد پس تقلید ایشان باید به تقلید آئمه
 شاید بگویم که تقلید آئمه از تقلید محدثین صحاح و مفسرین قرآن بیرون نیست
 بل بسکینه و مقرون است، چنانچه از سائر کتبات دست را بیرون نمی کنند
 اما کتب باطله گویند پس متقلدین نیز با عانت احکام شریعت و ارکان
 آئمه کرام را مثل اعانت قلم در کتبات وسیله گرفتند، زیرا که آئمه رحم امتیاز
 صحیح و سقیم و طرب ریاس می دارند، نه مانند یهود و نصاری که اجاره و ربان
 را از باب تصورند، پرستش آئمه رحم سازند، هَذَا مِنْ عَمَلِ الْفَاسِدِ
 وَ هَذَا كَمَا كَانُوا

ثالثاً از مفتی باید پرسید که قول هر دو مولانا را بسجده علت حجت گرفتند، آیا
 هر دو مولانا را باعث تزیین لیاقت و توقیت و فضیلت تقلید نمایند یا نه اگر اول
 است فهو المراد فلا بد بلینما الفساد که ما هم آئمه را افضل می دانیم، و با قول
 محقق و متمیزه ایشان می گوییم، و تقلید نماییم، اما جای تعجب است که شایع چاره

۱
 بسیار خفایا و پنهانی
 ۲
 پس بسجده و جوت
 ۳
 بچندین نوع
 ۴
 استدلال گفته بودند
 ۵
 که اینها و سبک فاسد
 ۶
 یگان نهاد و فاسد
 ۷
 دیگر شمار کاسته
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲

تقلید را دوست داوید و هر دو مولانا را مقلد گشتند. اگر شما را تقلید مولانا یا
 و تنگ نشد. نه هر دو مولانا را نیز به تقلید آئینه عارضه تنگ نشد. ما را به تقلید
 مقلد شما که افضل العلماء و اعلم العلماء اند چرا تنگ خواهد شد. و بر عقل و درک شما
 متعجبم. و از قول و فعل شما متعجبم. که شما افضل را از مرین و بدعی شکر فی السالیه
 مشرک دانسته و در گذشته فاضل مقلد شما آن افضل را تقلید نمایند. **س** برین
 عقل و دانش نباید گریست. و معذرا چه خوش که ایشان مذہب جدید خود را حق
 دانند. و طرزه دیگر چنین است که کما از ایزم خود و پیش رنمایند و بایست می کنند
 حال آنکه بطمان عقیده شما انهم من الشمس و ما بین من الامس است زیرا که مسلم
 که هر شیئی را بنا بر فساد بماند. و منشی علیه هم فاسد باشد. و چون با عقاید شما بنا افضل
 فاسد است. پس منشی علیه هم فاسد خواهد شد. یعنی اگر تقلید ابو خنیفه بر ح باطل است
 تقلید مولانا هم باطل است. و که بنا بر باطل است. و تقلید باطل باطل است. و
 پس تقلید مولانا هم باطل شد.

سید دوست کلامی
 یعنی سید علی بن ابراهیم
 که کلامی است و از دست
 پیوسته است و در کتاب

الحا

را باحا - گرفتن که قول هر دو مولانا مطابقت دلیل ثبات ائمان مضائقه دارد که
 هر چه هر دو مولانا ترقیم نموده اند. برای خود نوشته اند. و هر راسی که بلا است
 و استنباط از نص باشد. قابل محبت مجبوری نباشد. کما و الا البیهقی فی
 المدخل و ما قالوا ابراهیم قال فی الحسن و مجرد قول منشی باطل
 شرعی راجح فریت است که بر اقوال نماید کرام که باطل منقول شرعی. و حج مقبول
 الهی. و بر این منقول نبوی و اقوال اجماع صحابی و برین و فرین ساخته اند.
 فوفیت بهم به خصلت ما بر قول پیر مولانا مولانا شاه ولی الله مر حرم قدس سرها که در
 از ازاله الخنا عن خلافه الخنا و بر خلاف این قول. و الا ان نوشته اند منشی باطل است و قول
 پیر را از قول پیر بهتری دانیم. که پیر خود قول پیر را با جادیل آورده اند. و چشم

خوردید کم؟

عبارت از ائمه اثناعشری است که اصل مضمی اجتهاد است که جمله عظیم از
فقه و سنت باشد و اولی تفضیل از کتاب و سنت و اجماع و قیاس و هر حکمی را منوط بدلیل او
شناخته باشند و ظن قوی بهمان دلیل حاصل کرده پس درین زمانه مجتهدینی بودند که
مگر کسی که جمع کرده باشند هیچ علم را در کتاب بقراءة و تفسیر و علم سنت باسانید آن و
معرفت صحیح و ضعف و آن و علم اقوال و سلف در مسائل تا از اجماع تجاوز ننمایند و
نزدیک اختلاف علی قولین قول ثالث اختیار نکنند و علم عربیت از لغت و نحو و غیر آن و علم
طریق استنباط و جوه تطبیق بین المتخلفین انتهی و نیز این عبارت منابر بران شایسته است
و شرط الاجتهاد آن نحوی علم الکتاب بمعاینه و علم السنة بطرقها و ان یعرف وجودها و القیاس
بطرقها هکذا فی جمیع الکتب للاصول پس در مضمینی که دعوی اجتهاد و
اجماع بهمان شیخ علوم و غیره معلوم و دیگر ادیان نیز همان معدوم و و نیز در
انرا ذکر کرده اند من االى التقليد حب الینام قوم و و و کتابش انضای و
بالجملة فالتمذهب للجهتین سیر الحیة الله تعالی للعلماء و جمیعهم
حیث لا یستعرون گفته و و و کتابش فیوض الحرمین عرفه رسول صلوات
ان فی المذهب الحنفی طریقه انیقده هی اوفق الطرقی بالسنه المشرقة
التي جمعت و نصبت فی زمان البخاری و اصحابه نوشته و و و کتابش
عقد الجیداء علما فی الاخذ بهذا المذهب الاربعة
مصلحة عظيمة فی الاعراض عنها کما مفسدة کبيرة
قال رسول صاعدا تبصروا سواد الاعظم فلما اندرست المذا
الحقة الالهة الاربعة کان اتباعها اتباعا للسواد الاعظم
و اخروج عنها خروج عن السواد الاعظم و کما شته

فدوض الحکم بن بن
کریم ایاچکویدیل ملکیم
محققین مذہب خفی بن عیدہ
طریقہ شادروہ موافق تراور
مذہب ہے ساتھ سنت معروفہ
کے جو جمع اور ختمہ بن زبانیہ
بخاری اور اصحاب عارے بن
جان لڑکہ اخذ کرنے بن
ساتھ مذہب اربعہ کے مصلحت
عظیمہ اور اعراض کرنے بن
اولیٰ بن برفاوتیہ با ابرارسل

صلوات علیہ وسلم کہ وہ سوا
دوست کی پس جب کہ مرگے تو وہ
خلفہ سوسے اور ان ملازمین اور
چوہا لایا اور ان کا جنازہ سوا
کا اور خروج اربعین سے خروج
سوا و اعظم سے ۱۲ ۱۱

پس کلام و کلام
که بخواهد

پس کلامی بزرگوار
شان اشک ساقیه قول ایشان
که چنانکه کلام و کلام
که ساقیه کلام و کلام
که ساقیه کلام و کلام

بلکه خود مولانا عبد العزیز صاحب کید است و نه مخفی افتخار شریک مختار ندایم
 برابر بر لبه نوشته: **فَمَاذَا تَقُولُونَ يَا أَيُّهَا الْمَعَانِدُونَ** +
 خامساً - هر دو مولانا از همان تقریرات و تحریرات خود با هرگز و هرگز عین الطبی
 تقلید آئمه اربعه مراد نداشته + بلکه الباطل تقلید کفار مراد داشتند که شان
 آیت اشاره بر الباطل تقلید کفار و اجبار راست + نه الباطل تقلید آئمه اخیار +
 کما زعمتم + مع + هر سخن بی وقع و نیکه مکلفه دارد + اما اگر کسی مثل مفتی سجاد
 شکاری و جهالت و تاری + راه ضلالت گزیده بجای الباطل تقلید مشرکین و کفار
 الباطل تقلید آئمه ابرار + مراد گیرد + و گمراه شود + هر دو مولانا را چه قصور است +
 هرگز ایشان را این معنی منظور نیست + که مولانا فخر رازی خود شافعی و مولانا شافعی
 خود حنفی بودند + و تقلید احد الایمه احکام دین را مودعی ساخته رفتند + چون غیر
 متقلدان را ابصار عبادت آئمه صاحب کرامت لغات رفته + تعبیر گشته + و لهذا
 بید لزومی معالی مفید از حشمان ایشان کور شده +
 چشم دل بکشا به بن بے انتظار + هر طرف آیات قدس آشکار +
 چشم سر خیزد برین نور چشمی + چشم هر در مغر + هر چشم سیر +
 معجز اگر حکما گویند که هر دو مولانا الباطل تقلید آئمه مراد داشته اند + گویم که
 بالراس و الحین تسلیمش می کنم + بنا بران قول هر دو مولانا را هم تقلید کردن
 نتوانستیم + تا عدم تعمیل حکم ایشان (که تقلید باطل است) لازم نیاید +
 تا فرمایم متصور نگردد + فَمَا اعْظُمَ شَانَهُ تَعَالَى لِلْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَ
 بِطَلِّ الْبَاطِلِ و لو کبر الحجر مونی + اگر باز گویند که این الباطل الباطل
 تقلید آئمه لازم آید گویم از آنست که تقلید هر دو مولانا بقول شان باطل گشت
 و باطل معارض غیر باطل نمی تواند شد +

۶۹
اس کے لئے کہ امام کو جو حدیث ہو
لازمی کی کہ امام کو جو حدیث ہو
نہایت ایک طالب علم ہے

بیت دومین
 در شاه فیروز
 ستاره صافه
 غیر ذلک

الی الامام ابی حنیفه کاتب العلم و کاحاد الرحیه من السلطان
 الاعظم و کاحاد الجور مع الشمس و غیر ذلک
 سابعاً - الاول و بهت صاحب کبر تالا یستندون صان صریح واضح و واضح
 است که این آیت بر حال کفار نازل است نه بر ثنائ مسلمانیان زیرا که لا ینتفع
 ذلک و انما ینتفع ابناء تاگفتن کار مومنان نیست و باز آنرا بر ثنائ مومنان
 اطلاق کردن محض بخرم است و و بسکه نادانی که امر ذکره عار دارد
 ثانیا - اگر دین آیت اشاره است باطلال تقلید بدو طریق نیست من هم می گویم
 که همین آیت اشاره است باطلال تقلید غیر معین بهمان دو طریق بطریق اول اگر
 از حقنی را که هرگز باید تقلیدش نکند باید پرسید که هرگز او مسئله تقلیدی کنی تمیز تو
 محقق است یکنه اگر محقق بودن او را نمی شناسی پس با وجود احتمال متبطل بودن
 او چرا او را تقلیدی کنی و اگر محقق بودن او را می شناسی پس بکدام دلیل می شناسی
 اگر تقلیدی شناسی سخن مردان تو ابر رفت و بتسلل لازم خواهد آمد و اگر عقل
 می شناسی پس آنرا چرا در معرفت حق صرف نمی کنی و اگر تقلید هر که دمی خود گوید را
 می داری و لازم می سازی

طریق دوم اینکه کسی را که در مسئله تقلیدی کنی اگر این مسئله را او هم تقلید داشته
 است پس تو او را بر شدیدی و او را چه ترجیح دادی که تقلیدی می کنی و اگر بدلیل دانسته
 پس تقلید منتهی تمام می شود که تو هم آن مسئله را بهمان دلیل بدانی و الا مخالفه
 باشی نه مقلد او و چون تو هم آن مسئله را بدلیل دانستی تقلید ضایع نشده و
 علی هذا القیاس از عبارت مولانا را ازی رحم مدوا من ثابت است که مضمون هر دو
 است و ای مفتیان چرا چنین عبارت را دلیل خود ساختید که دلیل شده بود
 دعوی و اسلام خود را بر او دادید و سبب خیر که خدا خواهد

تا سحاً - اگر حسب امر و مفتی مراد مولانا باشد پس مولانا را قول دیگر معارض
 این قول گردود و این امر شایان مولانا نباشد چنانچه مخیر و مختار می گنم انصاف
 بکسید به اعتنا کنید به آن عبارت این است که کسانیکه اطاعت آنها بحکم خدا
 فرض است شمش کرده اند از انجمله پیغمبر تا آخر و از انجمله سلطان
 تا آخر و از انجمله شهر و حق زن و از انجمله والدین و حق اولاد و از انجمله باکیت بر حق
 ملوک تا آخر حالا از مفتیان می پرسیم که اگر مولانا را در تقلید آئیم چه مجتهدین مراد
 بود و اطاعت حکم مجتهدین را چه البفرضیت داخل ساختند و پس از قول
 مولانا الباطل تقلید آئیم چه باشد بلکه فرضیت تقلید آئیم مجتهدین لازم می گردد
 که با تقلید حکم مجتهدین اطاعت و امتثالی هرگز متحقق نباشد و فجاء الحق حقیقا
 و زهق الباطل باطلا و کان الباطل نهوقا +
 گوش خرف و فروش دیگر گوش خرد کین سخن را در نیاید گوش خرد
 عاقلان - اگر مولانا مقلد ابو حنیفه رحم بود پس هرگز بتخته اثنا عشریه بجمع
 نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء که اهل تشیع می کنند و دیگر آئیم اهل تسنن نیز
 رفتند و تخطئه نکرده و نه مطابق امام ابو حنیفه رحم دلیل آورده و نه عبارت
 تخته این است و نیز نمی کنند جمیع در میان ظهر و عصر و عین در میان مغرب و عشاء
 بغیر عدد و بغیر مفر که خلاف نص قرآنی است حافظ و اعلی الصلوات
 الصلوة الوسطی ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا
 پس چرا مولانا را خواه نخواه اتمام غیر تقلیدی می دهند و دران امر پیشوا
 خود سازند و اتباع نمایند این اتباع و اتهام نیست مگر مثل اتباع و اتهام
 نصاری حضرت عیسی علیه السلام را در پیرو خدا بودن است و فالظواهر کیا
 ایها الذاهدون الی ما اول الامر کم و کیف فیصل که الشیطان

۸۱

عن دینکده و اسوای آن ہم عبارت تنخه ختوه و عبارت کیدشی ام و لشی و دیکم و
 مسائل الرضا و خاتمه بر تقلید مولانا شهادت می دهد و بکے بر ضرورت غیر مقلدان
 اطلاع می نماید پس با وصف آنها مولانا را غیر مقلد گفتن گویا آفتاب عالم تاب
 را با گشت یا بتراب پنهان داشتن را دعوی کردن چون این محال است و
 آن هم محال است پس این قول نیست و مگر قول چال است و قابل قبول و قابل
 نیست و دیگر که بعضی از اول را محال است و که بر سر گان ذی اقبال ایستاده و خود
 اقبال نماید و اینها مثل اول و لا قوه

تنبیه - بعد از تسوید ناولات ما قدم تفسیر عزیز را مثل تفسیر کبیر بعتج کثیر
 و تلاش عزیز یافتیم چون و بدم عبارت مذکور را به تحت قول تعالی صد بکے غشی
 فیهم لا یعلمون یافتیم پس خوشنود گشتم و شکر خدا بجا آوردم و که با اول
 شاید هم و مرادنا مردان غیر مقلدان بر باد و نامراد یافتیم و که حسب تاویل
 رد تقلید کفار مرقوم است و دیدیم و در رد تقلید آیکبار بر کار اعتماد یافتن توانیم
 زیرا که نزول آیت بر شان منافقان و کفار یافتیم و چون قیاس غیر مقلدان مع
 الفارق است پس مراد همان نامرادان مبتلایان نیست و زیرا که پیران پیر الیقین
 نیز بتقلید شخصی تقلید بودند و احکامها بتقلید او اگر و در فتنه

تذکره محمد هفتم

قال المفتی - پس آیات کریمه مذکوره بالا سه صان ظاهر است که مقلدان زیاد با وصف
 درس و تدریس محل مستند و قرآن مجید کی بنا بر اعتماد قواعد شرعیه تاخرین اور روش
 عادت اهل کتاب کی - لفظ صریح قرآن و حدیث سے بطائفت الحیل و تاویلات رکب
 مقابلہ و معارضہ کرتے ہیں اور کہتے ہیں کہ مجھ کو فہم و فراست کہان ہے کہ مقاصد قرآن و
 حدیث پر عبور پاؤں جو کچھ اسلاف کرام نے قواعد اصول مقرر کئے ہیں او پر عمل

رکنی است بعد از نماز
 که در آنجا است و باید که
 جانب صحیح باشد
 تمام سجده و آن واجب است
 بجزای رسول الله و اگر کسی
 بود و طاعت است بجزای رسول
 الله و پس کون به ۱۱

اگر تا بدین پس خبر ندهد و در رسول مقبول صلوات الله علیه است تا آیت متبعین سنان من
 قبله که شد بر اشک زانرا عاقل او دعا و اجزای حق تعالی
 قلنا یا رسول الله اليهود والنصارى قال فمن انتی ما سئله
 یحیی بن یخزاعی و غیره من کتب الحدیث +
 اقول - برادر باب دانش و انصاف بنیش و متغی و متغی بنام که این عبارت مفتی
 محسن است و بعد هم مرطوبی سابق خلیفه علی بن ابی طالب که از آیات مرزوره
 مقلدان در این و غیره که استیجاب از انانیتا برتری شود و نه تفهیمات بر مفهوم گردد و کما
 عرفتم یا ایها الناس و انما ظهروا به شاید بمشروع المصنی فی طین الشاعره
 بدل مفتی چیزی دیگر بوده باشد و ورنه از تحریرات مذکوره و تقریرات مرزوره
 معلوم شد آیات که به مسطوره و بر حال مشرکین نازل است و هرگز بر نشان مؤمنین
 نازل و مصدق نیست پس تفریع مفتی لغو شد و مقید به مطلب نشد و دیگر
 بشنود که هرگز بر کینه مقلدان باطالاف اخیل و تاویلات رکبه مخصوص صریحه
 قرآنی و حدیث نبوی مقابل و معارضه نمی کنند بلکه معنی حقیقت را پس بر مقلدان
 انا و مفتی باطالاف اخیل و تاویلات رکبه و تقریرات باطله و تحریرات فاسده
 آیات مذکوره را بر نشان مقلدان مؤمنان اطلاق کردند و حالانکه ایمان مصداق
 آنها نیست پس گویا این تقریر مثل تقریر زنی فاحشه است که زن عاقله غیر فاحشه
 را فاحشه تصوریده مجرم فاحشی مجرم گردانیده و متهمی کند و نزوات است
 این را از رافاش سازد تا تذویر حال و تخفیر بربال نماید و همچنان مفتی نیز
 خواه نخواهد چنان آیات قرآن را بر حال مقلدان متعلق تصوریده در میان غیر مقلدان
 شایع و ذالغ ساخته و از آن غرض میزدان آنان بدل بهان داشته و در
 مقلدان مشرکین را با مقلدان غیر مشرکین چه نسبت به و مسلمین طریقت را با مشرکین

۸۳

ایام جالبیت چه است ثابت و جا تجب است که بهر عین تسل و دانش و فهم و شش و ذوق
اجتهاد نمایند و چنانست خاک را با بال پاک و چه خوب خود نهند اما دعوی فهم دارند
مثنوی آنس که نداند و بداند که بداند و در جل مرکب ابدال هر برساند
و گیرش نوید که مفتی مقلد از الطبع و طبعی گویند که مقلدان می گویند که ما را فهم خدا
بجا که بر مقاصد قرآن و حدیث عبور یابیم بهر چه اسلاف کرام قواعد و اصول
کرده اند بران عمل نمائیم و الغرض مفتی صاحب این عبارت خود مقلد از ائمه
گرفته اند و اما تقلید را میباید کرد اندام و حالا از مفتی صاحب می پرسیم
ازین دو فریق کدام را طریق بهتر است یک جا بل خود را عالم داند و بر طبق عایش
عمل کند و دیگر جا بل خود را هم جا بل داند و با مقتضای عالم کار کند و اگر طریق
فریق اول بهتر است و البته طریق فریق ثانی نیز بهتر است و اگر طریق فریق ثانی
بهتر است و طریق فریق مقلدان بهتر است اما نزد هر فریق طریق فریق
ثانی اینست و نه طریق فریق اول که خود به جهالت غریق است و اگر بهر فریق
طریق اینست کند و اگر کن حریق را حقیق سازد و چنانچه جناب مفتی صاحب نیز طریق
فریق اول طریق خود ساخته بدین صفت را در اینجا آورده و وصف و شرح
آئیم از کبار را بایهود و نصاری و یهودیان و اخبار و تشبیه داده و بنا بران
مقلدان ایشان مفهوم حدیث را اطلاق ساخته و بر ایشان فرموده رسول مقبول
راست آمده گفته و العیاذ بالله اما اگر راست پرسند که این حدیث چیست
بمفهوم برهمنیان صادق و لازم آید زیرا که ایشان تقلید نصاری نموده هر چه خروج
ازین مؤمنان را به عید گاه و غیر ذلک فتوی دادند و جایجا بتوسط مطبوعات
شایع و ذائع ساخته و تا به تدوین حسب دستور نصاری بفریب نزوح و بی شهادت
رانی کردن توانند و هذا لا یخفی علی من ربه فی حقهم و در نهایت

بطرز دیگر چیزی دیگر شنید که اگر معانی حدیث و قرآن هر که
 می شنید که حضرت ابو بکر صدیق رجم بر منبر شسته بطرز خطبه نمی خواندی
 یا ایها الناس انکم تقرؤن هذه الایة (کالا یضربکم من ضل
 اذ اهلکیتهم) و تصونها علی غیر ما وضعتها الله عز و جل

دولت آباد کے لیے
اور ملک و قوم کے لیے
میں نے کیا ہے

کذا فی الازالہ + نہ حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ لولا علی ہلک عمر فرمودہ
 اسی مفتیان حال چون کشید + در بقول ابن ہرود و بزرگان چہ گویند + شاید
 شما خود را از صحابی کبار نیز اعلم بالقرآن دانید + بنا بران معنی قرآن و حدیث را
 (کلام کلام) گویند + لاجول و لا قوۃ + + و بکرمی گویم بنویسکہ ارے
 ان مامی گویم کہ ہر چہ آئمہ اربعہ خیر القرون قواعد و اصول مقرر کردہ رفتہ اند بران
 عمل می نمایند + اما شما بر قواعد و اصول نفسانیہ - و ضد ابلیس شیطانہ خود را و متاخر
 ستر القرون عمل نمایند + مع پناہ خوشتن را امتداد می شمارید + لاجول و لا قوۃ اسی
 مفتیان حدیث خیر القرون فرمائی آہ را از حفظ مدینید + نہ بر قواعد فقیہ
 و اصول آئمہ خود گیرید + بلکہ بران عمل نمایند + و آنرا حسن دانید + تا اجر یابید +
 لقوله صلحتم من سنۃ حسنة فی الاسلام کان له اجرها
 و اجر من عمل بها - و بقول حضرت ابن مسعود رحمہما را لا المؤمنون حسنة
 فعد عند الله حسن کذا فی الکتاب للحدیث +

تذکرہ لواثر و محکم

قال المفسر - حیف صد حیف طریق و شعار مقلدان نافعان بیکہ اقبال آئمہ مجتہدین
 بعضی کار بند نہیں ہوتے ہیں بلکہ وادی جہالت میں بمقتضائے تشہیر آئمہ کرمیہ
 سے کل واد بھیمون سرگردان رہتے ہیں اور تابعداران و متبعان خدا و
 رسول کو بزرگوار اپنے سب و شتم و زد و کوب کرتے ہیں اور لاندہیت بدین کشتہ
 ہیں پس یہ سب آثار و شعار الخابیہ ہوائے نفسانی و بموجب عدم تدبیر قرآن و
 حدیث و اقوال سلف صالحین و متاخرین محققین کی ہے اور اقوال بلا دلیل و نیاز
 و فرحان ہیں +

اقول - بر حیف مفتیان نافعان فرا حیف صد حیف است کہ ایشان حوزہ نافعانہ

که فیما بین و عاقلان و عالمان و مجتهدان را نافعان می گویند و درین وقت بسیار
 بالائی خود بر قواعد اسلام خرده گرفتند و در اینجا باز عدم تدریس احوال و احوال سلف
 را بزمست مقلدین حجت آوردند و چون نباشد دروغ گویا فایده نباشد و فایده
 یا ایها الاخوان فانظر و ا - طرفه بران اینست که تاسف بران خوردند و مگر این
 را بهمایان تصویرند و در پایان را گمراه شمارند و

چشم بداندیش که برکنده باد عیب نماید هنرش در نظر نیست
 هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت و مانع بیو ده سخت و خیال باطل بست
 چشمش برکنده و چشمش که بدبین باشد بدبین همه جاد و خرد نفرین باشد
 اگر چنین نمی بودند و چه سختی زد و کوب سب و شتم می شد و بر سر و چه ابله و
 جهالت و بصیرتی حاکم سرگردان و بددیرایه حرص ثروت امامت غوطه زنان
 می مانند و چه از اندک و بدین مشهور و منسوب گشتندی و یا ایها الاخوان
 دعو الحرف علی الدنیا و اصیلوا بین اخوانکم فان الصلح خیر من الحرب

تذکره کرمی

قال المفقه مسلم التبتین مذکور ہے عن ایکتنا لاجل لاحدان
 یفتی بقولنا ما لم یعلم من این قلنا انتملی و هکذا فی سمد القوارض
 ملا علی القاری الهروی

اقول - این قول آئیم برای مفتیان مقلدان خیال مفید است تا که مثل ترجمه حد
 خوانان البحر و یافت قال النبی صلعم لبقول اجنبی فریب نخورند و بل حتی الوسخ
 صحیح و مقیم و طب و یابس را تمیز سازند و هر قول را بآئیم منسوب دیده عمل نمایند
 شاید قول مخالف بآئیم مختلط یافته شده باشد و آن قول از قرآن و حدیث خارج
 و مخالف بوده باشد که از المیزان للشیخ فیهم و التما قالوا ذالک

ای بابی خود در حدیث
 او یکی از صالحین و بابی
 بن اینجاست که صلح بهتر است
 می باشد تا صلح است

اول لازم آید کہ اذهب الیہ الروافض العیاذ باللہ آری نہ آن
لازم است نہ این لازم

نکات کمره بسبت و حکیم

قال المفتی۔ اور اسمی کتاب اہل اصول مذہب حنفی وغیرہ کے عدم وجوب تقلید
شخصی ہیں یہ بیان باب ثامن عشر فیضا الفتاویٰ عالمگیری وفتح القیروہ وشرح اصول ابن
الہمام وشرح شرح صحابہ عنایہ وشرح شرح تحریر امیر الحاج وشرح تحریر سید بادشاہ شرح
منہاج علامہ قاسم وشرح التبیوت محب الدار الباری وشرح الاصول ابن حاجب وشرح شرح
مختصر الاصول وشرح تحریر قاسم مولانا نظام الدین۔ وشرح العلوم مولوی عبد العلی
وشرح الفریدہ شرح عالمی وخطاوی وشرح المختار وطلوع الانوار حواشی در مختار و معتق
الاصول علامہ حبیب اللہ قنداری وقول سدید شیخ الشیوخ سید احمد طحطاوی و
تخصیص الشریف فی معرفۃ الفقہ والنصوص شیخ عبد الحق دہلوی وکتاب الرد علی من اصابہ فی
الارض للشیخ جلال الدین سیوطی وعلامہ عبد البر ووفانی در شرح اصول و عبد الوہاب
در میزان و یاقوت و عقاید الجید و حجتہ المدالب الفہ شاہ ولی المدینہ دہلوی و مسوالا
عشرہ شاہ عبد العزیز و قاضی ثناء اللہ یانی تہذیب رسالہ عمل بالحدیث و کتاب قاسمی
مین گو یا ترجمہ مسلم النبوت ہے و مولانا محمد اسماعیل نے تہذیب العینین و القیاس الحق جین جیسا
کہ واقفان و مراد ان کتب مذکورہ پر تحقیق نہیں ہے اس صورت میں متقلدین ہوا پرست
پر واجب ہے کہ منتظر الضاف و مدبر تمام کتب مذکورہ کو ملاحظہ فرما کر ان شرط و تقریر سے باز
آئین تارخہ سے مولا یون ہذا اندکے بالو بہ گفتہ و بدل فرماید کہ کہ دل آزر دہ شوی ورنہ
سختی بسیار است

اقول۔ چونکہ درمجاہد اسمی کتب مندرجہ مندرج گشتہ و عبارت انہا نوشتہ
شدہ و نہ انہا بحر خند کتابہ لزوم موجود ماندہ و نہ فرصت تلاش ہم یافتہ و نہ صورت

مطالعه نیز میسر گردیده بنابر این بدو جواب با اصول و تخطیه استدلال عبارت بر کتاب
معذورم + معذورم دانند + و بعد از آن جواب هر کتاب میجویم + معذورم سازند + اما
تا هم چند وجوه حرفها بر نمیشنود شاید پسند باشد - اول آنکه از اسامی کتب مزبوره
خیله واضح و الی گشت که غیر تقلدان با وجود نفی تلقیه علیک علوم حاشی بنوده اند + و اولی
مصنفین سیزده صدی کرده اند + چرا که اکثر از آن شروع است و حوشی + و بعضی
از آن از تصنیفات سیزده صدی و افادیمندان و فتنه مفتیان سیزده صدی
هر که و مر را معلوم + و اختراع مختصران و افتراهای منقریان این زمان هر کس را
فلا یعتبر لائل هذه الكتب المذكورة + بمقابله الكتب السابقة
المعتبرة + اما للناس فیما یعشقون فداصب + ولهم فیها مناصب
ومناقب + لله درهمین قال **لیس مشتری الا لاک مشتری**
الافلاک + چه نسبت فاک را با عالم پاک + و هم آنکه خود جناب مفتی صاحب
مذمت سابق نوشته آمده اند که متقدمان بنابر اعتماد قواعد مختصره متاخرین تا وین
را کیست بنمایند + در اینجا ایشان چهار قواعد حکما این زمان اعتماد کرده اند + و چرا
اینرا حسب نوشته خود مذموم دانستند کاشکه اینرا دریافته می + چه خوش بود که چون
نباشد - دروغ گویا حاشیه نباشد + دروغی را فروغی باشد + سو هم آنکه جناب
مفتی صاحب را بر دعوی خود کتاب عالمگیری و مسلم الثبوت و شرفش از بحر العلوم
مولانا عبدالحلیم مرحوم و غیر ذلک را شاید آوردن + گویا مثلاً تاراب و زانی و زور
را بر عدم شراب نوشی و زنا و دزدی - خدا را شاهد که دین + تا مردمان را بفریب
اندازند + و بر خود اعتماد کنند تا از طعن و تشنیع و تحذیر و زهد کوب را بیایند +
در نه کتاب عالمگیری از اول تا آخر ماده قلب احکام امام اعظم حضرت ابوحنیفه
چنان معبرون و مشهور است که **الظهر من الشمس و البین من الامس** است + کسی

ودران ملاقات حرف زنی نیست. اما آری بر بعض مسائل خلافیه با خلفان نازان و
 فرمان گشته بر ملاقاتش غلاف کرده. عفاف را نیز و اصناف ذی اعتساف می نمایند و
 خود را مثل امام خفاف بر دم دانه چنانچه عبارت زیرین عالمگیری را تحت خود می فهمیده
 همه صده یا ایضا المقتبون که در میان مضامینش و فهم ایشان بعد المشرقین است
 و عبارتش همین است باید دید و تفکر و تامل باید فهمیده و الحاصل این مسئله
 بالحادثة ان كان عامياً لا يرأى له فعلية ان يتبع حكم القاضى في
 ما يقتضيه في تلك الحادثة سواء حصل الحكم له بان حصل الحكم
 بالحل او حصل الحكم عليه بان حصل الحكم بالحرمة. وان كان
 المستبلى بالحادثة فقيها له رايه وحكم القاضى بخلاف رايه ان
 حصل الحكم عليه بان كان هو يعتقد الحل وقضى القاضى بالحرمة
 فعليه ان يتبع حكم الحاكم ويترك رايه نفسه بخلاف. وان
 حصل الحكم له بان كان هو يعتقد الحرمة وقضى القاضى بالحل فله
 في بعض المواضع ان يتبع حكم القاضى ويترك رايه نفسه من غير
 خلاف. و ذكر في الاستحصان على قول ابى يوسف رحمه الله لا يترك
 رايه نفسه ولا يلتفت الى اباحه القاضى في ما يعتقد صراهاً
 وجه قولهما انا جمعنا على ان المستبلى بالحادثة اذا كان عامياً
 وقضى القاضى له بنقض قضاءه فلذا اذا كان عالماً لان قضاء
 القاضى ملزم في حق الناس كافة. توضيحه ان القاضى يقتضيه
 بامر الشرع وما يصبر مضافاً الى الشرع فهو بمنزلة النص فلا
 يترك ذلك بالرائى كما لا يترك النص بالاجتهاد. والى يوسف
 يقول الا لزام في جانب المقضى عليه فاما في حق المقضى له

فلا الزام ولقد الاقضى القاضى بدون طلبه وفي زعمه
ان القاضى مخطئ في القضاء فلا يتبعه في ذلك كذا في المحيط
ازين عبارت ترديد تقليد كمالا لازم آيد بلكه خيال تشویش و اتم گشت كه چون حكم
قاضى بمنزل نفس شده و برائى عالمى متروك نخواهد شد و چنانچه نفس بالاجتهاد متروك
نمی شود پس حكم مجتهد را چه باید گفت و باید و تعليلش چه باید ساخت - - -
گویند كه لا يترك النص بالاجتهاد را كه غير مقادان انهمين لفظ نازبان
و فرحان اند چه باید گفت - گوئيم كه بياي خوب گوئيم و عملش نماييم و اعتقاد
داريم و بران اعتماد سازيم كه حسب اعتقاد آييه و مقلد نشان است كه راي
خلافى نيست - اگر احبست كند او را امام نديم - نه تقليدش كنيم اما معنى نص را با
فهميدن بايد - و بر مردم ظاهرش عمل كردن را متروك القضا بالاجتهاد تقويم نماند
كه اذهب اليه اصحاب الظواهر فاجتنبوا اما الامر فليس كذلك
عرفتم في مواضع تخطية الاستدلال لكم -

حماهم انهم - سحر العالم مولانا عبد العلي مرحوم - يكه از مقلدين و معتقدين امام
اعظم كوفى را رحمه الله چنانچه شرح مسلم الشرح كه جناب مفتي صاحب دلايلش آورده اند
عبارت زيرين را بحسن اعتقاد خود نوشته اند - حتى كه بر نشان غير مقلدين و طاعتين بر
امام اعظم رحم طعن دارند و آنرا بخوبن شمار دهند پس بجه علت شرح مولانا را بحجت
آورده اند اين امر بجز فهميدن جلال و در علمان ارزال چيزى ديگر مقصود
فقه يا انما الاخوان عن الاستدلال بطذ البرهان و عبارت
همين است بتر غور بايد و بايد فهميد - اما قول المتقدم مخالف الاراء اجتهاد
محصية ليس الا وصى محمد مرثا شرعاً و غير قبل اموان المجانين بالادب
منه فلا يعتر و التضح الفرق على ان الحق عدم النفاذ القضاء

فالنحوه . و نیز بجا سه دیگر فائده از ابد المذکر انکیون عبد الایمن
 عازفا باسباب الجرح والتخلیل وانکیون منصفنا اصحابنا انکیون
 متعصبا ومحببا بنفسه فانه لا اعتداد بقول المتعصب كما قدح
 الدارقطني فی الامام الهمام ابی حنیفه مرضی الله تعالی عنه
 بانه ضعیف فی الحدیث وایضا شناعة فوق هذا فانه امام مدبر
 ثقة خائف من الله تعالی وله کرامات تسحر قلوبنا شیئا یطرق
 الیه الضعیف قاترا یقولون کان مشتتلا بالفقه النظر
 بالاضافه ای قبح فیما قالوا بل الفقیه اولى بان یوضح الحدیث
 وقاترا یقولون انه لم یلاق ائمة الحدیث النباخذ ما اخذ
 من حماد مرضی الله عنه وهذا یضا باطل فانه روى عن
 کثیر من الائمة کالامام محمد الباقر والاعمش وغیرهما مع
 ان حمادا کان دعاء للعلم بالاخذ منه انما من الاخذ
 عن غیره وهذا یضا یدعی ورضه وکمال علمه وثقواه فانه لم
 یشتر الاستاذ لئلا یتکثر الحقوق فینحاف محجزه عن الفاءها وقاترا
 یقولون انه کان من اصحاب القیاس والرأی وکان لا یعمل بالحدیث
 حتی وضع ابو بکر بن شیه رحم فی کتابه بابا للرد علیه وترجمه باب
 الرد علی ابی حنیفه رحم وهذا یضا من التعصب کیف قد قبل
 المراسیل وقال ما جاء من رسول الله صلعم فی الراس ولعن
 وما جاء من اصحابه فلا اترکه ولم یخصص بالقیاس عام خبر الا
 فضلا عن عام الکتاب ولم یعمل بالاخاله والمصالح المرسله و
 العجب منهما انهم طعنوا فی هذا الامام مع قبولهم الامام

في قوله تعالى
 يا ايها الذين آمنوا
 اذكروا ان الله قد
 اخذ منكم البيعة
 فاذكروا ما كنتم
 تعلمون
 في قوله تعالى
 يا ايها الذين آمنوا
 اذكروا ما كنتم تعلمون
 في قوله تعالى
 يا ايها الذين آمنوا
 اذكروا ما كنتم تعلمون

الشافعي رحمه الله وقد قال في اقبال الصحابة كيف اتمسك يقول من كنت
 في عصره لاجته ورده المراسيل وخصص عام الكتاب بالقياس
 وعمل بالاحكام وحمل هذا الايهت من هؤلاء الساطعين منهم
 والحق ان الاقوال التي صدرت عنهم في حق هذا الامام
 العمام مقتدا لانهم كل واحد منهم من النصب لا يستحق ان
 يلتفت اليها ولا يشتغل بها والله باخوانهم فاحفظوا ثبتت
 وبسبب وقوعهم في هذا الامر القطيع الهمة كانوا تنفي الفهم
 فيخذل من ظاهر الفاظ الحديث ولا يروون فهم واطن المعاني
 فضلا عن المعاني الدقيقة التي يعجز عنها افعال المتوسطين
 وكان هذا التحرير الامام مؤيدا بالتأييد الالهي متعمقا في
 بحار المعاني اخذ الالية عن قعر البحر الذي لا يقدر على الخوض
 فيه احد الاحاد من المؤيدين بتأييد الله وهو الامام الساطع
 فهمهم عجزوا عن ادراك ما فهمه هو فتصرفوا عما قال تنصروا
 الحيوان الوحشي فطن شيئا فربا وحكموا بالله خالف الحديث ففوتوا
 فيها وقوا من الجهل المركب وما سواي ان جابجا مثل هذا يسير فوشية
 شدة به بخون طيات طرود وادبه وطمحان فافضى ثارا الله ياتي في تفسير منطري
 اورد به روى ابو قتيبي في المذلل باسناد صحيح الى عبد الله بن المبارك قال
 سمعت ابا حنيفة رحمه الله يقول اذا جاء عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 والعين وذكر عن روضه العلماء عن ابي حنيفة قال انكروا
 قول جابر الرسول صلى الله عليه وآله وسلم قوله الصحابة رضى وانقل عنه
 انه قال اذا صح الحديث فهو مذهبي

پنجم - مولانا محب الدین الہامی در مسلم الثبوت ہرچہ نوشتہ ہے اقوال متنوعہ گونا گونا
 و نامہ ربک مختلفہ بقلمون نوشتہ ہے و از ہر طرف چہا سہ قاطعہ - و برابرین ماطعہ -
 در آورده ہے و شاہ حسین نیز بر همان اقوال زور داده مخرج نموده ہے پس انہا
 بر منبر ماحجت شدن نمی تواند ہے چنانچہ قدری از عبارتس را مع شرح بحر العلوم
 بطور نمونہ می آورم : تا شاہ تحریر می کند : و لول التزم مذہباً معنیاً -
 ای عید من عند نفسه اندہ علی ہذا المذہب کما مذہب الی حنیف
 او غیرہ من غیر انیکون ہذا الالتزام بمعرفہ دلیل کل مسئلہ
 مسئلہ وظنہ راجعاً علی ادلائل المذاهب الآخرۃ معلومہ
 مفصلاً بل النما کیون العید من نفسه بظن الفضل و یہ
 اجمالاً اولسبب اخر فصل یلزم الاستمرار علیہ ام لا فقل
 یجب الاستمرار و یجوز الانتقال من مذہب الی مذہب آخر
 حتی شد والبعض المتأخرین المتکلمین (تا) وقیل لا پس ازین مختلفان
 وجوب استمرار بر مذہب معین و عدش مفید غرض مفتی چیست ہیئت ہے بلکہ
 اور اضر است کہ درین اختلاف الحصار استمرار و انتقال را تقریر است
 و تلویح الحرام را دلیل تحریر است یعنی رفتہ مسئلہ مذہبی را بوقت دیگر مسئلہ مذہب
 دیگر یا حسب شہوت گرفتن و بران عمل کردن را نام تلویح است ہے آن درست نیست
 زیرا کہ ہمچنین انتقال را تلویح گویند و تلویح حرام است پس این انتقال ہم حرام است
 کما قال البحر العلوم لا ینبغي ان یکون الا انتقالاً للتلقی فان التلقی حرام
 قطعاً ہای مفتیان چون انیراد انسیدہ پس بسوی عبارت دیگرش کہ ازان
 مما نصت لفلید صحابہ رض و ہدایت بر وجوب تقلید آئمہ اربعہم خطیہ ہویدا و پیدا است
 بکنید ہا شاید کہ عتبہ و پند پذیر شود ہے و یہ عبارت حاشیہ اش راہ ضلالت گیرید

قرو زسمه سی کعبه بی اعرابی کین را که تو می روی به ترکستان است
این عبارت این است قال الامام اجمع المحققون علی منع العوام من
تقلید الصعابة رض بل یجب علیهم اتباع الذین سبروا و
توبوا فوجدوا وفتحوا وجمعوا وقرءوا وعللوا وفضلوا وعلیه انقی
ابن الصلاح منع تقلید غیر الائمة الا ربعة لان ذلك
المذکور المیدر می فی غیرهم و فیه ما فیه اگر گویند که در آن
فیه ما فیه هم موجود است به گویم که در فیه ما فیه هم فیه ما فیه
و دیگر است به که در این کتاب تضییعش را گنجایش نیست به غیر موقوف است به اما
در آن شک دارید به و باعث کوتاهی عقل فهمید به عبارت میران امام شریعی
را بایش می آرم به تا تحریراتم را موقوف گردانم به و ذلك لا یضمربوا
قواعد مندا هبهم علی الحقيقة التي هي اعلی صری الشريعة
كما بنوها علی ظاهرها الشرعية علی حد سواء وانضمركا قواعد
بالحقيقة ايضا خلاف ما یظنه بعض المغلدين فیهم فکیف
یصح خروج شیء من اقوالهم عن الشريعة ومن نازعنا فی
ذلك فهو جاهل بهتاهم الایته فوالله لقد کانا لواعلماء بالحقیقة
والشریعة معا وان فی قدرته کل واحد من همن ان ینشر
الادلة الشریعة علی مذهبه ومذهب غیره (الی قوله)
لا ینبغی لمقلدان یتوقف فی العمل بقول آیه المدا هبوا
یطالبهم بالدلیل علی ذلك لانه سوء ادب فی حقهم
(و غیر ذلك فانظر و فیه الی اخر الفصل)
ششم آنکه بعضی ان کتابا که مذهب البهیة نام بدست ویاژه صدری

مکتوب و مندرج و تالیف گشته که از احاطه حد و حصر بیرون است. بهر حال
 با ظاهر نیست. به خصوص کتاب مذکور و مسئله مفتی نیز بر حسب تقلید شخصی کم و نیست
 که نزد اهل درایت به خطه کفایت است. به حاجت دیگر روایت نیست. بهر آنکه
 جمیع مصنفین کتب مزبوره بقول مفتی نیز خفی یا غیر خفی ندیده معین میدانستند. و بهر حال
 شرعی را بطرز مذکور معین و اگر ده گزشتند. و بر آن تالیف و تصنیف ساختند. و
 از آن نیست خیر خود و هدایت مردمان داشته رفتند. اگر آنان آنرا یعنی تعیین ندی را
 واجب ندیده باشند. بلکه بقول مفتی حرام یا مکروه یا مباح می دانستند. و معذوران
 عامل بودند پس مردمان را باید که اقوال آنان را با امور شرعیت معتبر نشمرند. بهر آنکه بر تقدیر
 اول و ثانی آنان عاصی یا مفتی یا شاگرد عبد الله بن عباس یا یهودی بودند. و قیاس
 همچنان کسان غیر مشروع است. امتنان بخوبی می دانند. (العیاذ بالله) و بر تقدیر
 ثالث آنان را تحقیق تحقیق ساختن است که بر ترجیح بلامرجح اوقات عزیز را تلف
 و صرف کرده رفتند. به خصوص اصولاً آنچه از حدیث دهلوی رحم که مفتی خود دعوی
 شاگردش میدارد. بهمان حقاقت و ضلالت افتاده باشند. (العیاذ بالله)
 هذا لا کفایة لمن الدرایة - اگر بهمان ایشان اگر چه شاذ نادر در بعضی حساب
 اقتضای مقام. چیزی خلاف مرام هم نوشته باشند. به چنانچه مفتیان حالا آنها را
 حجتی به الزام و دلیل می آرند. اما از آنها ملزم نیم. به بعضیون الشاذ
 کالمعدوم تصور می دهاده. بر آن اگر هزار تا قول بر ثبوت حسن تقلید
 میسایم. بهر یکد و قول خلافش الزام نخوریم. نه التماس کنیم.
 مفتی الکلمه مرا استعجاب کلی. و اغراب کلی پیدا شد که مفتی دهلوی. بهر علت است.
 حجت الله بالله را بر دعوی خود حجت گرفته. به حال آنکه با حجتش در همان کتاب مریدان
 تقلید همین عبارت نوشته. منها علی جواز تقلید هالیومنا هذا. و

فی ذلک من المصالح ما لا یحیف لایمانی هذه الا یا مالتی
قصرت فیها الهمم جدّاً و اشرکت النفوس الصوی و انجبت
کل ذی برائی برائت و وزیر فیوض الحرمین خود انکاشته عرفنی رسول الله
صلعمان فی المذهب الحنفی طریقہ انیقہ ہی وفق الطریق با
المعروفة التي جمعت و نضجت فی الزمان البخاری و اصحابه
الغرض حال عبرت و دلیل کتاب مذکورہ مفتی صاحب علی ہذا التیاس است بخوف
طوالت کلام نقل عبارت را در گذشتیم و اما تا ہم اندک بطور مختصر بدفعہ ششم درج

می نمایم
ہشتم آنکہ آری شیخ کمال الدین بن ہامد تحریر الاصول بما ذو تقلید حنین
تحریر نموده کہ بجز مذہب اربعہ تقلید دیگر واجب نیست و نہ فامی را تقلید
صحابی رنہ درست است و وزیر در شرحش مسمی سیمرغیر مجتہد تقلید واجب و ششم
و در شرح جوہر التوحید نیز بخان اثنا عشر و قاضی ثناء اللہ و تفسیر منطہری ترقیم ختم
کہ بجز چارہ مذہب دیگر در سائل شروع باقی نماند پس اجماع مرکب بر این
قول کہ مخالف آئیمہ اربعہ منعقد گشت و شیخ عبدالحق محدث دہلوی و شرح منظر معاد
ترقیم کرده کہ اتباع دین محمدی تا بعد از پیغمبر چارہ مذہب است و مولانا شاہ
ولی اللہ محدث دہلوی بکتاب الفان و ہمین عقد الجید اتباع مذہب اربعہ را واجب
نوشته و در ہمین حجتہ اللہ البالغہ بشرح واضح بر ثبوت تقلید تقریر کرده و بر دو مقام
جواب داد و وزیر فیوض الحرمین عبارت مذکورہ را چہ خوب نوشته و عبد الوہاب
شعرانی جابجا در میزان الشرح درج نموده کہ بر غیر مجتہد تقلید مذہب معین واجب است
و مخالفش را جاہل گفته و مولانا ملا جیون صاحب دہ نور الانوار مذہب را بر
اربعہ اخصار کرده و مذہب خامس را باطل گفته و مولانا شاہ عبدالعزیز دہلوی

این سؤالات عشره تخلیط و تنقیح مذکور در کتب مذکور و در تفسیر فیه الترمذی تحت
آیه غاسدواهل الذکر ادا و غیره در جواب تقلید ثابت ساخته و خود مولانا
جلال الدین سیوطی شافعی رحم بر مذکورین خویش میگوید و میفرماید و بر خلاف فتوی
بازوی چنانچه در میزان شعر الحی نوشته و فی الجمله بچنانست حال باقی کتاب به پس از استدلال
منتفی امر حلیه است جواب نه اگر گویند که گرچه اینهم نوشته اما آنهم نوشته شده است
جوابش بر سه وجه می گویم که اول اینکه هرگز چنین نیست که نهیدید بلکه شما می غیر مقادیرین
متنقض است حال و انقضای مثال را نهیدید - بنابراین بر عدم غاسد می خود چیز الصلوة
نوشته چنانچه تحت هر دلیل شما تخلیه کردم را در یافتید پس استلال شماش
استدلال شخصی است که بر مرتب نماز لا تقربوا الصلوة را دلیل آورده و انقضای
سکارا را طرح داده و مراضن غالب است که شما همین کتاب را بهمان قاعده که شماست

پس پیش را در گذشت تخلیه بر قولم خواهد کرد و انرا عین فطانت خواهید شمرده
و و هم اینک به بالفرض گویم که نوشته دلالت شافعی است فاشاد کماله و هم
و نوشته اولایم مطرب است مقبولش هر که و مد را معلوم و مضمون اذ القاضی
لشاقطاً هم از آن است مفهوم و وجه سوم اینکه جمیع ارباب کتب مذکوره
و اصحاب اقوال مسطور به بتقلید شخصی مقلد بودند و اما بنسبت اولیا و انتقال مذکور
بمذکور درست داشتند که ایشان باجهت کشفی از درجه مسموت بالا رفتند
تا هم تلقی را بر گزروانده باشند و بنسبت غیر اولیا و غیر مجتهد تقلید شخصی را واجب بلکه فرض
نوشته و کما فی الشعر الحی اما مفسدان این زمان خود را مثل اولیا و مجتهدان
منتسبان شمارند بنابراین اقوال و افعال ایشان را حجت آرند چه نسبت خاک را با عالم
پاک پس مشتری الاطلاق مشتری الافلاک

مذکوره است و دوم

قال المفتی: وانصح ہر کہ جابل ناواقف پر مقتضای آیت کریمہ لو کنا نسبحہ او
 نخش ما کنا فی اصحاب السعیر الا یہ ہل یستوالذین یعلون والذین لا
 الا یہ وفاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وغیر من آیات کتاب
 کا پوچھنا اور سیکھنا فرض و واجب ہے شرعاً یعنی ہر جابل وقت لا غلی کے کسی عالم
 اہل ذکر سے خواہ وہ عالم افضل ہو خواہ فاضل ہو خواہ مفتول ہو کیونکہ اہل الذکر
 عن الحقیق عام ہے مسئلہ دریافت کر لیا کرے خواہ ایک عالم اہل ذکر سے یا چھ سے
 یا دوسے فی الجملہ جس سے تسلی اور کجی ہو مسئلہ میں پھر جب ایک یا دوسے مثلاً دریافت
 کر لیا عمدہ تکلیف سے باہر ہو گیا اور پھر مواخذہ شرعاً نہ اورتی پر اجماع ہو چکا
 اعلما ان کلام من المجتہدین والعلما الکاملین من اهل الذکر
 الذین وجب سوالہم واتباعہم لمن لم یصل الی درجہ
 والاستدلال فاذا عمل احد من المقلدین یقول احد منهم
 فقد اذنی ما علیہ ہذا خلاصۃ ما یتفاد من القول المسد
 وغیرہ + اقول - احمد سند کہ این آیات کریمہ - وعما یرعہ بہ ثبوت وجوب
 بحسن و خوبی ثابت و تحقیق گشتہ و نا نایان و اندہ و ایمان فہندہ + اما افسوس ہر
 حال غیر مقلد ان است کہ بر فہم و فتنہ خود ہم قاورب بر کہ عمل کنندہ چون بنا
 آخر معنی آیات کریمہ ختم اللہ علی قلوبہم و علی اسمعہم و علی ابصارہم
 غشاوۃ - لہم قلوب لا یفہمون بہا و لہم اعین لا یبصر و
 بہا و لہم اذان لا یسمعون بہا - اولئک کالانعام بل هم
 اضل اولئک هم الغافلون - و نیز معنی حدیث - وعن عبد اللہ
 ابن مغفل قال سمعت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ یقول
 الا انبئکم برجل من کونان من بلد تکم ہندہ او من کوفتم

هذا يلزم بالحق حجة قد علم قلبه عليها وسيله ذلك به
 قومه من اخر الزمان الغالب عليهم القتل فر يقال لحد النبانية
 كذا في كتب الحديث والسير خصوصاً في مسند الخوارزمي رحمه
 برقمي صادق آمدن باری تا تکذیب قرآن لازم نه آید به آری همین آیات و
 عبارات بر وجوب تقلید - می که از آنکه از اربعه صنادید به کفایت است به حکایت دیگر
 و روایت آخر را حاجت نیست به اگر ایشان چشم دل و گوش هم شنیده باشند
 و خوار عجب و شگفت و عداوت و نفاق - از ضرر و شرعیت و طریقت و اخوت و وفای
 بر کنند می به البته شمره عمل بتقلید احد الائمة صنادید بر داشته اندی به و نیز از هوا
 جسمانی و خواهش نفسانی که بر کجای مصلحت آنجا - بر مسائل با شهوت بجا می
 می نمایند به را می یافتند به - **قلوا لا تنظروا الى ما تكتبون وما تقولون**
وما تعملون - به هر گاه درجه تعلون و العملون مساوی باشند و لا تعملون را استفسار
 از اهل فکر لعلون شرکاء فرض و واجب باشد به و چون استفسار از یک عالم اهل
 ذکر برای شکی دل و دمجی کل کفایت باشد و اگر کسی همان طور شکی خاطر هم کرده باشد
 پس او از جمله تخلف بیرون گردد و بر او مواخذة شرعی نباشد به و بر او قطعاً
 اجماع هم گشته باشد به پس مقلدین البخلف درم بالطریق اول مواخذة شرعی نباشد
 که از افضلترین اهل ذکر استفسار مسائل مباحثه احوال می نمایند به و با خوامی مضویان
 و با قترای مغتربان - که دعوی لیاقت اهل ذکر دارند به حال آنکه از معنی حروف
 ذ - ل - ک - ه - را - ذکر هم خبر ندارند به هرگز به نه بزنند به نه ببول موعی و لقال این
 زمان - نه بشنیده پیوده گو و لقال این دوران به می گریند به هر چه معنی اهل ذکر
 عام است لیکن نباید نیست که در عموم هم فرد کامل مراد باشد که آنرا المجلد
 الابرار و غیره - اهل الاجتهاد الذین هم الکاملون در صفة

این حدیث از
 شیخ عیسی بن
 علی بن ابی حمزة
 روایت شده است
 در کتاب
 جامع
 و غیره
 در این
 کتاب
 در باب
 صفت

سلام که در اصطلاح من در
مطلق است و کمال را که در
مطلق وقت من و سزاوارتی در
مستحق است و بهر طرف من و کمال
که در هر دو طرف من و کمال

۲۰
باز آن که در هر دو طرف من
چون که در هر دو طرف من و کمال
است که در هر دو طرف من و کمال

۲۱
بسیار که در هر دو طرف من
و کمال است و بهر طرف من و کمال
که در هر دو طرف من و کمال
است که در هر دو طرف من و کمال

الاشلام صرف المطلق الى الكمال لان المطلق عند عدم
القرينة ينصرف الى الفرد الكامل وهو المجتهد - ونیز لفظ احسن
ورایت آتبعوا احسن ما انزل اليكم من ربكم بين قيل وقال والى
ومقلدان امام ابو حنيفه رحم مثل ابو حنيفه رحم کسی را فرد کمال تصور نند که تشکیک
کنند و فتحه الغین لهذا الوجوب عند العقل ولو كنتم لا تقضون
فخذ هذا ايضا مما وعدت ان تذكره حرره دیگر نیز تم شنوید که معنی
عموم اهل الذکر مثل معنی مفهوم جناب معنی صاحب فکریت که هر فصل در اهل
مستقول در آن عموم شامل باشد زیرا که الف و لام تعریف الذکر است
که هر که از معنی ذکر شب در روز فکر باشد و او را اهل ذکر ذکر کنند نه را و اما در آن
داخل سازند

فأما ذكره - ذكره اسعرف است و هر سه را معنی جدا جدا است چه آنچه از حرف ذ
ذکر معرفت خدا فکر قبلا بعد از فاعل - الاولیاء لا یهتدون - و از ک کست
در طریقت الهوت - و از م ریاضت و احکام شریعت مراد می باشد پس
بر ذات هر کسی این سه معنی موجود باشند البته او را اهل الذکر باشد و هر که
را از مودی و لیا قال و یهتدون و قال که در سه رساله حرف یخو و منطلق و تدریس
قدیمی را ترجمه حدیث و قرآن خوانده باشند شاید که خود را از اهل الذکر شمارد و کما
تعدون الفسکه من اهل الذکر نه همچنین که از ادعای اجتهاد می رسد
بلکه خود را باید که بعد از اهل و از و کما قاله صاحب المجالس من لیست
اهل الاجتهاد من الزهاد و العباد فیصور فی حکم العوام فیجته
الفسکه مجتهدین و فاف لکم لا تجتهدون

تذکره است و رسوم

خود عرض نموده اند: اگر گویند که ازین عبارت تقلید عوام سادست است که هرگاه تقلید
مفضل با وجود موجود افضل درست باشد تقلید باین درست باشد که ما اگر افضل هم
نباشیم - از مفضل عالی هم نمی گویم که چنان مفتی صاحب بمضمون الحسناس الذی
یوسوس فی صدور الناس لوسرہ انما وہ بدیع غم غامد بخلاف معنی مفضل
قاصد است بهار می معنی مقصود از مفضل و افضل این است که هر دو از اهل اجتهاد
باشند و چنانچه جناب سید العلام مولانا عبد العالی مرحوم بخت بیان عبارت مجتهدین
نموده: يجوز تقلید المفضل من اهل الاجتهاد مع وجود
الافضل منهم و از جناب مفتی صاحب خیل مراد استعجاب است که بر فهم عبارت
سلم هنوز غیر مسلم بلکه نادانند به معنی اجراء عمومی اجتهاد دارند و میگویند
چه خوش ایشان درجه خود را برابر درجه صحابی مفضل دانند.

سما الجابر و است اختلافات فی مفضل و افضل هر دو را مختلف العمل یا بشرط
نماید تصورید بلکه با اتحاد ماده اتحاد فی العمل باید فهمید چه دریکه تقلید مفضل بر خلاف
عمل افضل درست نخواهد شد و اما ان هر گاه افضل و مفضل هر دو موجود باشند
و جایلی که قول مفضل را بر خلاف قول افضل نباشد بل غیش شمار و بدین مفضل
آمده بر قولش و فوق نموده به تقلید خلش کند و البته خلش با تقلید درست باشد
چنانچه تقلید بر قول حضرت سعاد بن جیل رضی با وجود موجود ذات با برکات سرور
سرا یا مقصود رسول محمود بود و هکذا الفهم من شرح بحر العلوم
مولانا عبد الحکم مرحوم النایستفاده لکون رائه بفسیه هو
الافضل و علی هذا القیاس تقلید صاحبین در معین جات جناب امام عظیم
همی طور درست بود و بعد از این نیز درست ماند که ایشان هر چه می کردند با اهل
خدا و رسول بابت نیکی و ایمان داری می کردند و هر گاه آنکه چنین کنند بکشتن

نکونه باشد مذموم باشد بقوله تعالى فمن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا
الفران لسعيه وانا لله كما يتون +

مقدمه

چون جناب مفتی صاحب عبارت الراقم العاجز سید زحیر حسین باخر کتاب دستخط کرده
مهر خورشید نموده به دبیریت منالطاهره روان از لوازموزان دبستان - و اسبج خزان
دبیرستان به چند مهر بر احب پانیده - و چند دستخط بهم گنایند - تا محققا و سفارای
و گزینش لوازم - که این مواعیر علمای کرام و فضلاء علمای اند و ایشان بران وثوق
منووه اعتبارش کنند بنا بران بر من لازم شد که جمیع مواعیر و دستخطها را نقل نمایم
و پیش جناب خویش در پیش نهادم که این مواعیر من پیش خود سال بل اجازت و
بیش مجبور گشته از تاریخ آنها تا هر است اطلاع دهم + تا بدانند که مواعیر و
دستخطگان چه کردند + و چه در مشیت و لیاقت دارند + و لقبول شهادت
همین شایان غیر محققان علوم شریف - و نا بالغان فنون طریقت - بقایا به بالظنا
مستوف - و کمالان حقیقت - الشکال قضایا است اعکاس است شایان تواند یابند +
بخوبی بفرمند - و حق و باطل را افتاز دهند +

موااعیر

شهاب الدین دلاوی	سید ابراهیم دلاوی	زفر بن سید کویت	سید محمد ابراهیم
بیتل بنی الهی	عبدالمعز عظیم آبادی	محمد بن البرکات	محمد بن طیف حسین
محمد بن طیف حسین	عبدالمعز عظیم آبادی	محمد بن البرکات	محمد بن طیف حسین
محمد بن طیف حسین	عبدالمعز عظیم آبادی	محمد بن البرکات	محمد بن طیف حسین

محمد عبد الباقی	محمد غلام اکبر خان	عبد القادر غلبی	محمد بن ابی بکر
عبد المجید محمد ۱۱۹۲	محمد عبد الحمید ۱۷۹۶	محمد عبد الغفور ۱۲۹۲	محمد عبد الغفور ۱۲۹۲
	قادر شریح عزیز		
محمد عبد الغفار	نعم الدین ابی القاسم	زبور احسن ۱۲۹۲	حسین الدین
	عظیم آبادی	جوان شدمند	
عبد الغفور	و نامہ کا دستخط کنا تیر دلوں کہ دین تیر یتیم	اما محسن نو آموز اور	

تذکرہ بست و چارم

قال المفتی۔ ناظر ان پر واضح ہو کہ جن لوگوں کے مواہیر کے تحت لکھے گئے ہیں جس کے سبب وہ دستخط و مواہیر اصل منظور ہیں وہ صاحب حضرت مولانا محمد تملطف حسین صاحب عظیم آبادی کے پاس دیکھ لیں +

اقول۔ ازین عبارت پر ظاہر و باہر است کہ اکثر ازین ہمہ مواہیر و دستخط ہا محض خیالی ان کے جناب مفتی صاحب بنام شاگردان نو آموزان و بستان مواہیر را کنا اندہ و جوائز انانہ منودہ با شدند۔ تا عند الحاجة از انہا تحریرات خود را فرین سازند و در نہ علیٰ کجا انہا کہ باین امر مقتصد بہر دستخط اعانت کنند۔ ہذا بدو متحی کہ از تاریخ مواہیر کہ کتبید کہ اندرون دوسہ سال است) این معنی ظاہر است چون حال مواہیر نہیں باشندہ حال دستخط کہ می رسد ہمہ پیروز و زیرا کہ جناب مفتی صاحب از بعض شاکر و اعظم (کہ با انہا زانہ) خجالت طرین متصور است کہ از خجالت فرار کردہ۔ چند مدت انشان قرار گرفته ہوا و نیز از دیگر نو آموزان کہ از مدرسہ ممکلی و مکتبہ کہ بلاد امتحان مغلوب شدہ۔ در انجا پیروز و شاکردان انشان محسوب شدہ اند) بہلین فتویٰ دستخط کنا شدہ اند۔ و در حساب انانہ و انانہ بنام علماء مشہور ساختہ اند کہ آمدی کے پیر شادی ہوا۔ ہذا دیگر شہید ہوا کہ

اگر اینها بخواهند که لوازم آن - و ساقی را بجا خوانان نمی شنوند و هرگز بدل مفتی صاحب
 نسبت به تندیب نمی رفتند این عبارت را بدین آن می نوشتند و چون نباشد - حال او
 همچنین باشد که قبل از استفسار بخواهد ظهور را فی الضمیر خواهد خواند خلاف با فی الضمیر
 اظهار نمایند چنانچه صاحب نیز این امر را ظاهر کرده و می گوید و دیگر نشانی
 که جناب ایشان دستخط و در خود را به خط سپید شریعت و او نه به تاسید می شود و
 از غیر شریعتی عزت و ثروت یابند و در نه مدیث ایتوا عااکم لا اتوا
 النساء بکم بکسر کفایت بود و بطریق مشایخ عام اظهار شرف نسبتی مستحق
 کما قيل فی الفضل بالعقل والادب لا بالاطل والحسب
 کن ابن من شدت والکلب اذبا فی نیک محمود عن النسب
 ان الفقه من يقول ها انا ذا لیس الفقه من يقول کان الی
 تذکره بستم و سجدت مفتی استاد خودش است
 مفتی صاحب سواد اولی مناف من بالیقین می دانم که حسب ادعایت استادان
 مولانا فخر الحق قدس سره و مقلدان امام ابو حنیفه رح بودند و انکار در او ان کجاست
 نیست که از زبانی بعضی تنگدانت غیر اقرارت بر مقلدیت معتزلیه بخوبی در میان
 و از تصنیفات معتزلیه نیز از ما معلوم کردم به خصوص آنکه مفتی صاحب هم تنگدانت
 مولانا قدس سره یعنی مولانا یار علی مرحوم و مولانا شاه عبدالغنی و بلوی صاحب و
 مولانا نواب قطب الدین و بلوی مرحوم و مولانا مظفر علی و بلوی صاحب و مولانا
 امانت الله و بلوی صاحب و مولانا بخش علی مرحوم و چاکامی و مولانا نور الدین
 مرحوم و چاکامی و غیره همه بطریق استاد خود و مقلدان امام اعظم رح بودند و
 اگر کسی را در تصدیق آن شبهه گردد و تلافی و تکرش کند که تا بنوا اکثر از ایشان
 زنده هستند پس ای مفتی خود را به خلاف هدایت استاد و طریق اختیار کردی

مثل پسر ناخلف شاگرد ناخلف شدی + و ناخلف را خلافت کس مقدس
دست نیست + که مانند پسر نوح عم لقوله تعالی لیث من اهانت فانه
عمل غایب صاحب فضالت شامل حالت است + و مستقیماً و غیر مستقیماً
خود (که ادعای تلمذ داری) ایام جمیع تلمذین ممدوحان و غیرهم را مع مولانا
محمد اسحاق قدس سره همراه فاسق دانی + یا متهنای شماری + بهر دو صورت خود
نادر تنگ انداختی + زیرا که در صورت اول مؤمنان را فاسق و غیره گفتن است پس
بحديث نهاده است علیه آه خود فاسق و غیره شوی + و در صورت ثانی خود را
جرا از هدایت باز داری + و تفریق کنی + یا حدیث من شد شد فی النوا
و حدیث غیر فیه و غیره را چراغ افروختن مباحی + برادران بالتخصیص می پسیم که
استادان معتزله معتزلی بود یا غیر معتزلی - اگر اول باشد + ما همه متفادین مثل
استادان معتزلی هستیم + و در وجه استاذت یافتیم + اگر ثانی باشد + العالی
به نسبت تعلیمت چه باید گفت + بلکه ترا استاذ دیگر باید گرفت + بلکه تا هنوز برادر است
نرسیدی + بلکه بکوی جهالت می گردی + که خواهش زلفانیت و استاذت سازند
و به نیت خلد و فریب او شاگردی مولانا اسحاق قدس سره می نمایی + و بی تحقیق
شاگرد مولانا نیستی + چنانچه برین مقال قیل و قال مولانا یار علی خرم و مولانا
احمد علی صاحب اسکندال است و مضمون این بیت همیشه
مفتی از حدی پیر دیارب بر لگن بریده اش نایب بیادیل عالم مفتی پنهان آتشکار
حکایت یارم بشوید حکایت مستندیم که روزی به مسجد سنندبادی شهر فکته
مولانا احمد علی صاحب از مولانا یار علی صاحب بر پرسید که مولوی نذیر حسین صاحب
دعوی شاگردی مولانا محمد اسحاق قدس سره نماید + دستکم هم ظاهر کنند + این بیت
است + یا در شعر معلوم نیست + اما تا وقتیکه من بر مولانا درس اخلاص می کنم

در وقت زمان او را ندیدیم و نه از دلا نا حال تا نزدش شنیدیم و اگر بوقت جناب
(که از من سالفتی) و سر گرفته باشند و البته دعوائش راست ثابت تواند بود
گفت که نزد پسرین از مولانا چه خوانند و بلکه کوئی مولانا آهنگی شنیده اند و آن از
مولوی حسن علی نامی قدری حدیث خواند انتهی پس بعد از جعلیت سه شش بر شاگردان
مولانا متحنی نمایند و تمجید بپایان آید و آن بربان خود نامی را تذکره و در سندش شک
می آید و نقل غریب از این که بوقت بلواسه خبر واقع گشته بود و یا و دارم و بهشت
آزردگی منشی در گذشتیم و اندک به آلودگی شتم و بدل ترسیدیم و که دل آلودگی و غم می ورزید

سخن بسیار است.

المکه

مقاله ثانیه در ترویج کتاب و تقلید با کتاب المحب

تذکره اول

قال المصنف - وبعد فلما ابتلى كثير من الخلق بمرض كانه عضفه
اقول - جواب بن ندوم - بکه عدم جواب واجب شماروم که بقول اگرید نتواند
سر تمام کند و ایشان را در شتم آید و فله من انرا سنا و قس کامل با فتم و انظر لیس
له مصنف یر گرفت و و عبارت زیرین جوابش بگفت و لقد صدق المصنف
فی مقاله لانه عضفه (ای عابهم) بکهانه کلب فتكون امه
کلبه التي لا تلتف یکلب و احذل تتکون منها کلا بالکثیر و
تتلد ذکلهما فالوجه لیس بمتعین فکیف یکون امامه او من حیة
متعینا و کل شیء يرجع الی اصله - الا يرجع هذا الی اصله -
الا يتلد ذکلهما جدید لذین کما يتلد ذاصله + هـ
هو کلب و ابن الکلب و الکلب لا و لا خیر فی کلب تناسل فی کلب
عذیت درنا و لثلاث فینا فمن ابناک انک ابن ذهیب
الکان الطباع طباع سوء فلیس بنا فح ادب الادیب
تذکره دوم

قال - الکلب اعتقاد و جوب تعین الامام و المذهب
اقول - لیس ما قاله المصنف لان الاعتقاد لیس الا هو الایمان
فشیء بالکلب و هو نجس فالایمان عنده کان نجسا (العیاذ بالله)
فالظروا الی شین امره و غدره و نفاقه و اضلاله - و لقد

صارت الأولياء من المقلدين كثيراً - وحصلوا ما حصلوا ووجدوا
 ما وجدوا وكقولهم تعالى - **الآن أولياء الله لا خوف عليكم و**
لا هم يحزنون - فمنهم قطب الأقطاب الذي قدمه على
 رقاب كل ولي الله في الأمة والدين ابن رسول صلعم في النسب
 والحسب سيدي وسيد هذه الأمة السيد عبد القادر الجيلاني
 أوصله في أعلى الجنان - وكما أمانة متواترة - وكلماته متواترة -
 فلا يفتن في نكرها إلا معاند سفيه وغيره من الأولياء الذين
 رضى الله عنهم ورضوا عنه - حتى قيل في مناقب علماء امتي كانبيا
 بني اسرائيل وكلهم مذموم بذهب واحد وإن انقل احد منهم
 فانتقل نقلاً كاملاً فلا يلفق في التقاليد فلا اخذ مسألة من الحنفية
 ومسألة من الشافعية ومسألة من المالكية ومسألة من الحنابلة - ولا
 مال تارة اليه وتارة الى غيره ان هذا الاثلي والتلميذ حرام
 فهذا حرام

تذكرة سوم

قال - ومن البين انه من اتباع خطوات الشيطان وايقان البواب
 انما الرحمن

اقول - بل انما هو من اتباع مذهب واحد اتباع خطوات الشيطان وان
 البواب انما هو الرحمن لازم اي كما مر ذكره الفاسم التلميذ والتلفيق - وسنذكره مراراً
 ان شاء الله تعالى بالتفصيل والتحقيق

تذكرة چهارم

قال في هذه عدة سطور فمن ليس له خط من العلم والدين كانه هو ابل
 والشين

اقول - این عبارت را بی کماست راست راست نوشتند و سرگز هر آینه در اینجا
 را از دست نماند و البته خدای صدف یابند پس باطل باید که باین قول گیرند
 سرگز غفلت که آینه به نظر میرسد آید مائل بنماید اگر گویند که اگر چه بظاهر صدف
 قابل جرات شامل است اما محل تواضع را حال هم برین منوال - و شاید بشنایند
 قیل و قال بگویم که انصاف باید اعتناء به شاید که اگر باعتبار یک خیال
 محل تواضع صادق را بکذب یا بالعکس بخلاف معنی ظاهری تاویل کردن صحیح و
 درست باشد چه احوالات آیه کرام که اعلم الناس بموار و الاطوین و نزول القرآن
 اند صحیح و درست نباشد و بجهت ازین قول امام اعظم رحم تقلید امام باطل گردید
 قال امامنا الاعظم رحمه ليس لاحد ان يعمل باقوالنا ما لم يعلم
 من اين قلنا واتركوا قولي بخير الرسول و اضربوه بالحائط و خذوا
 الاحكام من حيث اخذوها و بجهت اتباع انما من اتباع خطايات
 الشيطان و اتباع الباب انما من تصور يثبت تواند فلست من سركم

تذکره پنجم

قال - كتبت فيما شئنا من الأوله الثقليه والعقليه البديهيه
 اذا ما لا يدرك كله لا يترك كله لان كتمان الحق حرام في جميع
 الاديان المضييه - اهـ

اقول - حال کاسدگی و ناسدگی این دلائل مواضع ظاهر خواهد شد و انشاء الله تعالی
 اما اینجا قدری تقریر را تحریر باید بالکل متروک کردن نه شاید به آن این است که
 و عمری بدایت بقول او ما لا يدرك كله لا يترك كله باطل گشت که اقرار عدم ادراک
 کل عین اقرار جرات بعضی است حال آنکه مصنف بر این مضمون بر قول المجتهد
 و مصیب خرو و گرفته تخطیه نموده اند پس مصنف بتخطیه خود مخفی شدند و در باب

که این سخن گویم که بلیه کتمان الحق حرام است اما برعائش که اعتیاد حق و باطل دارند و در
 سکوت واجب است که لا تلقوا ابداً یکم الى الفسلفة تا طشش است و نه بر سر کسی
 نور عالم فیه و باطل را حق تصور و به اعتبارش حسیست و چنانچه قدرست فاش
 بقا اول خصوصاً باشد که اولش نوشته شده است.

تذکره ششم

قال - قال غزمن قالی ان السالکین یکتون کما انزلنا من البینات و
 الصدق من بعد ما بینة للناس فی الکتاب اولئک یلخصهم الله
 ویلخصهم اللعنون الا الذین تابوا واصلحوا وبنوا فاولئک الوب
 علیهم وانا التواب الرحیم.

اقول - مصنف معنی آیت تفسیر و خواه نخواه بفاش صد یک شیده اند و یک بر یک
 خود تیشه زدند و نه که بر ضرر و لعن خویش حجت آورند و نه که ما انزلنا ایه بواسطه
 انما اربعة ذی الجلال بوجه کمال و حسن و جمال - مبین و روشن گشته و حتی که از دوزخ
 سیر و صد سال بحقیقت کلی - و استقامت علی جا گرفته و بعد مرد و شور و غرور و بهر
 اگر کسی کتمانش کردن خواهد و ضرر و برا و مضمون این آیت مذکور لازم آید
 استفظنا من هذه الوسوسة الشیطانیة.

تذکره هفتم

قال - قال رسولنا وشفیعنا المطاع صلی الله علیه و آله و سلم وبلغوا
 عنی و لویة.

اقول - من البتة وین نصیحت است اگر تبلیغ احکام نبوت خیر خواهی کند و ورنه
 مثل شیطان که خود را ناصح قرار داده و قاصد و حمارا لی الکما من الناصحین
 گفته باشد و البته نصیحت یابد و مستحق لعنت گردد.

تذکرہ ہشتم

قال - اما التقلید فمنع ما قوله تعالى بالخطاب العام للخواص و
 العوام السابقين الحاضرين واللاحقين بعد الاحیاء والافات
 اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم ولا تتبعوا من دونه اولیاء قلیلاً
 ما تذکرون وهو كما ترى اظهر في البطلان التقلید اذ هو العمل
 بقول الخیر بلا حجة كما في المسلم والاتباع هو هذا مع الدلیل
 السدید فبتین ان بینہما یون بعید فحسب واسلم
 اقول - بر علم و فہم مصنف مرا حیف و استعجاب است کہ اینا نرا نہ عقل و ولایت
 کہ قرآن فہمند نہ فہم و فرست کہ مضامینش را بیان کنند نہ لیاتت و نصیحت
 است کہ بفصاحت عیان و بلاغت نہان رسیدت لوالدہ نہ فہمست و نہ شانت
 است کہ بر نوشتہ پس و پیش خویش محافظت کردن - بکہ یکے را باد گیرے محافل
 تفصیل این اجمال - ہم بر من منوال است کہ آری ازین آیت اتبعوا ما انزل
 البطلان تقلید ہے باشد بل عین خویش متحقق می شود بکہ بلا تقلید اتباع ما انزل اذ
 مستحق نمی گردد - نہ صورت پذیرد زیرا کہ ما انزل نیست مگر احکام الہی است
 و برای اتباع آنها دانستن آنها ضرور است و ورنہ اتباع آنها محال است کہ طلب
 مجهول است و وطلب مجهول محال است پس اتباع آنها ہم بلا معرفت آنها محال است
 پس الامحاله دانستن آنها ضرور است و دانستن آنها بر فہم حدیث و قرآن موقوف
 است و فہم حدیث و قرآن بر تعلم علوم متداولہ و فنون متداولہ و معرفت اقسام و
 اسانیدہ و موقوف است و تعلم و تحرف آنها با تعلم و تفرق محلمان و معرفت
 مؤثران و مداران کہ کم از کم ہمین علوم را یعنی کتاب تاقیامہ و علم حدیث با سانیات
 و علم طرق استنباط و وجوہ تطبیق بین المتخلفین - و علم تواضع سلفین با متسللین و بدایع

و بلاغت و معانی کلام شریف حسن و خوبی داشته باشند به صورت نه بند و
چنانچه خود مصنف نیز باین دلیل ثالث خود این معنی را اقرار کرده اند یعنی از قول مولانا
شاه عبدالعزیز قدس سره که اطلاع بر او امر و لغای او لغای بدون وساطت ایشان
صورت نمی برد (حجت گرفته اند) و همچنین تعلیم و تعریف بجز از آنکه از لفظ کرام که
مستشرق بجز نوید خالق الانام اند ^{مع}

نزد گنج نویدشان بجا کس ^{مع}
کسی را نسزد که دعوتش کند زیرا که

کسی از متعصران نشان و پیشرفت و خوش کرد و نه اند می از سالقان خیالش
نمود و نه از اهلان شانرا باعث کثرت موضوعات و محتاجین منافقین و مختصرات
مختصرین معاندین اندیاز صحیح و سقیم رطب و یابس اصلا باقی نماند پس ایشان باین سبب
بهمان تعلیم و تعریف متعین شدند پس اتباع پیا آئمه معالجین خیر القرون عین اتباع
ما نزل آه شد به هرگز عمل بالتقلید خلفا اتباع ما نزل نشد و نه فساد احوال را
نظم هر مملکت الفساد ^{مع}

و اگر همین تعین متعین نباشد به مضامین هر کس بخیاالی خود خطی دارد و هر که و مفسد
قدری صرف و نحو و منطق و ترجمه حدیث و قرآن مثل طوطیان خوانده مانند شتر به راه
راه خداست گرفته بجاه پلک است افتادن تواند چنانچه این قصه خیر مفسد شهادت
می دهد ^{مع} حکایت غیر مقلدی را شنیدم که مال زیر دستان را بزرگ
و فریب یعنی تبرک علماء حقایق می گرفت و با نماند برای هوای نفسانی می رفت
چون از مقلدین کسی گفتش چه می کنی به با من غیر شرعی چه ابتلا می شدی به استخفاف
کتاب و دانست نمان گفت که من مثل قاصد و جابل شدم که بر قول ابوحنیفه فریب
خورم و بر خلاف حدیث و قرآن عمل کرده می باشم از آن راه جهنم بگیرم
گفت بر گرفت مال مردمان بظلم و فریب کدام آیت و حدیث نازل و وارد است

عقل که در توحید و توحید

معاذ الله من مثل این
که این قول را که
در حدیث آمده است

عقل تحقیق انسان را
بفرمان که در حدیث آمده است
بسیار یاد می دهد

عقل منصف و بی طرف
۱۱۶
فصل در بیان

تجب که آن گفت که توازن و حدیث چیزی خبر داری یا نه؟ آیت اعمال و امان
شکسته را گاهی تلاوت کردی یا نه؟ وی و معنیش که قول امانست خیار صاف
صحیح است نمیدی یا نه؟ نمیدی و حدیث اصحابی که انجم را به یمن اقلیم
اشهد یتیم را گوش ساختی یا نه؟ و حدیث علی و طلحه و زبیر و معاویه و عمر بن الخطاب
رضی الله عنهم را صحابی دانی یا نه؟ و از اخبار جنگ و امان با هم برور و زبیر
خبر داری یا نه؟ و فریب گرفتن عمر بن العاص خلافت را از حضرت علی کرم الله وجهه
براسه معاویه رضی الله عنه را دانی یا نه؟ و از فریب برادران یوسف عم خبر داری
یا نه؟ گفت بآیت مذکور و تلاوت می کنم و حدیث مذکور را گوش می دهم
و اصحاب و مؤمنین را نیز صحابی می دانم و از اخبار جنگ و خراج ایشان هم خبر می دارم
اما تو آنها را چه نمیدی؟ گفت آری معنی آیت (هر خبری خواند یکست) بلکه
واضح است و حاجت تعلم عام و بعد کار تقلید ذوی العاقل نیست بلکه جهت
تعمیل کائنات و فهم معنیش و ترجمه اش کتابت است و قلنا لیسرنا القرآن للذکر
فیقول من صد که شاهد این معنی است و پس هر یک که می کند بموافقی قرآن می کند
و هر فریب که می سازم و باقتدای صحابی رضی الله عنه و برادران یوسف عم می سازم و با خبر
ایشان با هم جنگیدند یا نه و یکدیگر را فریب دادند یا نه و هر که باقتدای
حدیث و قرآن و باقتدای صحابی رضی الله عنه عمل نماید و هدایت یابد به ناجی باشد و ورنه
شما (که برای فهم معانی حدیث و قرآن علوم و فنون را کتابت باید و تقلید نباید)
قباحت تکلیف الا لایطاق لازم آمد و آن از لا یكلف الله نفسا الا
وسعها منعی عنه است و عمل بالمتی عنه ممنوع و مقبوع نیست پس مذنب شیای
مقابل مقبوع شده و مذنب را غیر مقلدین بلکه راد است است و که کسولت و امان
از حدیث و قرآن ثابت و هر که اخبار هدایت کند و این را از دست نهد و غیر این را

احوال و احوالات تاریخی است و در حالت ساری و در غیور و قول معجز و در
 مجبوری و چگونه بزرگ شدت را و بابت بالی و الغرض بعد از است که فیض
 غریب و غم خود و در و دات ساخت و در مقابل سبقت گرفت و گفت سبقت گرفت
 و آنکه گوشت کرد و در و مذمت را بهتر دانستم و اندر اعی خواهم که بنده هست می گفتم
 تائیه می کنی بانه گفت بجان و دل و بالراس العین و که بابت فاحش آنکه فی الدن
 و از برادر و بنی می دانم بالیقین بگشت امشب با جماعت کثیر بخانه نو بیا میم و تا آنکه
 بنده سبقت داخل شویم و گفت ازین به بهتر که سعادت دارین این احقر است و
 چون پاس از شب بگذشت و مقدار بایند کس بخانه غیر مقلد برفت و غیر مقلد از
 و فخران استقبالش کرد و و به تعظیم و تکریم گوئی سبقت برد و بعد از ساعتی مقلد
 گفت که ما اینک بدهب و داخل کشیم و بنا علیه میخواهیم که عمل بنده سبقت کنیم
 گفت ایما و سلمنا من راضیم و مویدم و پس مقلد هم ایان خود را گفت که اینک
 این مرد را پاهای زنجیر کنید و از دختر و خواهر و مادر و زوجه اش برادرش و دختر
 گیرید و اموال و اسباب خانه بشارت برید و مال غنیمت شمارید و گفت شد
 الله برای خدا این چیست گفت حسب قولت عمل اعلوا و اقلد را به جاک صحابی است
 گفت بخارا مارا بگذار و دوا و اموال را از دست بدار و و ناموس را از نامداران بگذار
 که حالا بخانه از منم بزارم و تقلید را فراموشی گرفته و که خوب و حسن نسیم و پستی
 ازین حکایت اکثر عقده های غیر مقلدان بر کشود و و هم هر غرض خیال ایشان
 با آئینه ظهور و نمود و و انا پان و مانند و بیایان بپند و و نیز ظاهر است که جواب
 جانان بکمالت باید و نه بکمالمت و لیاقت شاید و همچنان قدر حاقیت تقلید
 کسی را ندید که بصیرت معصیت و ضیعت دنیا و آخرت گرفتار شود و و سبقت
 ز فادر بدین نکته راضی مشو ازین غرض تر ما جرایع شنو

اولی الامر می گویند که رسول خدا
 و اولی الامر بعد از او می گویند که
 ج سادات و اولی الامر بعد از او
 ج سادات و اولی الامر بعد از او
 ج سادات و اولی الامر بعد از او

تقلید اختیار نموده اند و از قضاوتی و خودمتر حساسی هم مانده است می شود
 و واجب محض می گردد و می صنف قضاوت آن آیت را از قضاوت من و داند از لایه و پیری و پیری
 آیت را بدینکه سعدی رحمت و بنید می جویند ایشان را که در این پیر و پیر و پیر و پیر
 چنان عرض آمد هر نویسنده شد و در جواب باند میمان و دیده شد
 چارین - تناقض فیما بین آیات ستمه پس پیش - و تقاض در میان دلائل
 محرر و خویش و لازم آید چرا که اگر اتباع غیره مطلقاً ممنوع و مقبوع باشد و میان
 آیت سابقه و آیت لاحق اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم که معنی را
 دلیل ثالث است تناقض کافی - و تباین جلی در پیش گردید زیرا که از بین آیت اول
 رسول و اولی الامر واجب می شود و از آن آیت جنب بر او مصنف اطاعت ایشان
 که غیر خدا اند ممنوع می گردد و پس یکدیگر را معارضه مبطل شد و بمضمون
 اذا تقاضا تناقضاً مستقراً الاجتماع کثرت و العیاذ باللله اما ایشانرا
 از آن خبر نیست و معناد و دعوی اجتهاد است و سعدی رحمت
 اگر از هر قطره در شدی چو خر مهره بازار از و پیر شدی
 و همچنین - تناقض در بیان دعوی بود دلیل است چه که دعوی ایشان ابطال تقلید شد
 و دلیل ایشان باطل است و دلیل مطلق است چه خوب و دعوی چیزی دارند و دلیل چیزی
 دیگر آید و با وجودش خود را مجتهد شمارند و
 سبب کما لیسنا ما دان از سخن پیدا شود البته هیچ کس از انکار و استوار
 چنانچه معنی امر محبوا تحت المسانده را سعدی رحمت فرمایند
 "ما مرد سخن نگفته باشد عیب و مهرش نگفته باشد
 اما همین استلال جناب ایشان مقلدانرا بمنوع منقذ است که چون اتباع
 غیره مطلقاً ممنوع و مقبوع نیست پس اتباع پیشوا غیر مقلدین ایشان

انہی سند متفقہ گشت : ہذا مولود قلم بنی بنی الفساو : کیا مراد کریم ازا
 و صنف (کما فی المسلم) راقطہ نیست مناطہ و غریب ذکر کردہ : ورنہ
 ازین مضامین طلب نیست : و چنانچہ سابق ازین بہ تذکرہ است و یکم و بہت و دوم
 مقالہ اول و ذکرش گردید و بہ

فائدہ لا جلیلا : درینجا مناسب می نماید کہ قاری از وجود تطبیق آیات
 مختلفہ فی الشاسہ ذکر کردہ شود : تا مقلدانرا بر ہدایت و درایت خود و ذوق
 کمی باشد : و غیر مقلدانرا بر ضلالت و غیابت خود اطلاع حلی گردد و بہا
 دانست کہ این آیت نیست و در نہی علت قیج ضرور باید کہ ناہی مطلق بہ
 رویت قیج در نہی عمدہ نمی کند : و درینجا علت قیج مطلق بالمعقول نقطہ اولیہ
 است کہ بمقابلہ خداست والا اولیا را باید دید کہ از اولیا را ولای عام مراد است
 کما زعمہ المصنف بروقیہ من ذلہ یا اولیا خاص : اگر اول است
 قباحتمی مذکورہ بالا شامل حال است : یعنی باعث حرمت اتباع انبیاء
 و اولیا و ائمہ مجتہدین و محدثین مؤمنین استیصال اسلام مستلزم است : کہ
 خدا گوش بگوش مؤمنان حکم نمی کند کہ امر مذکورہ الضما : و اگر ثانی است باید دید
 کہ اولیا را کہ امر فرقی خاص اند : اولیا را مؤمنانند : یا مشرکانند : اگر مؤمنانند
 تا ہم قباحتمی مذکورہ را ظہور بہت : اگر مشرکانند فقہا اھوا الصحیح
 الظاہر البائن پس شدال مصنف مردود است و مشہور بہ کہ ایمان آئمہ
 اربعہ مشہورہ از شمس نصف النہار مشہور بہ و مؤمنان ببادہ سخا بہ فیما بین
 ماجرہ : پس مقلدان نیز بدستی ائمہ و اتباع شان ماجرہ بلکہ ما مور بہ انصراف
 از لفظ اولیا و اینجا خاص اولیا کفار اصنام مراد است کما فی العباسی
 و الحسینی یا غیر اصنام کما قال غیرہما امام را از اولیا کفار

ایہ گمان کیا کہ صحت
 و کجاست نقل من و دیکہ

۱۳۱

کے پس ہوا صحیح ظاہر و بین

مست کرم و بزرگواران کرام
بنا بر این که اینها را دوست

مست کرم و بزرگواران کرام
بنا بر این که اینها را دوست

مست کرم و بزرگواران کرام
بنا بر این که اینها را دوست

مست کرم و بزرگواران کرام
بنا بر این که اینها را دوست

مست کرم و بزرگواران کرام
بنا بر این که اینها را دوست

و مصنفین باشند به تحقیق تفسیرهای خود را نوشتند نه اولیای مهندین کرام
و آیه ششم - متداقش شدن تواند - کما زعمه الیام - اگر گوی که
العبه لفظ اولیای ذریه مؤمنان را هم شامل است به باک آیت دیگر یا ایها الذین
امنوا لا تتخذوا الاءاکم و اخوانکم اولیاء مؤمنان را خاص است
گویم خاموش که تو بغیر و معنی مغفرت که به بر کار محالی متعلق مستور عبور
برای به لفظ الفهم محالی و قائل را اولیاء مستور مجبور می در نه الزم لفظ اولیاء
نیز همان کفار مراد است که در کلمه کفر ثابت ماندند و پس بران و برادران آنان ایمان
آورده و به هجرت کردند به برشان همان مؤمنان اقربای کفار این آیت شامل گشته
است به کما فی تفسیر الحباسی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الاءاکم و اخوانکم
اولیاء الذین هم کفار اولیاء فی الدین به پس این
ظاهر گشت که دشمن خدا را یعنی دشمن فی الدین را دوست مدارید و آیه کرام
دشمن خدا نه دشمن فی الدین فلیف احتجاجه و لهذا استدلال تجاری
غیر مقلدان مجر و دین دونه فریب نخورید و به استدلال باطل پی نه برید
و اگر از همین اختراعات جدید می به و ازین افتراءات جدوی به استراز و استغفار
نمائید شمار خیر است و جمله مسلمانان هم بهتر به قوله تعالی فان یتولواک
خیر الهم وان یتولوا بعد بعمد الله عذابا الیما و در باب تطبیق
چیزه دیگر بطور تفسیل می گویم بشنودید که حسب محاذره عرب و عجم - در میان جمیع
خلایق قائم - شایع و رایج است که اگر احدهم گوید که کسی را بخانه دشمن آید
به و پس لازم نمی آید که به بر تالی تم الحانه را هم دخول خانه ممنوع باشد به تحقیق اگر خدا
بقوله لا تتبعوا من دونه اولیاء یعنی دوستان غیره را اتباع میکند
گوید هرگز لازم نمی آید که اتباع با هم دوستان خدا بحسب خانه ممنوع باشد

چنانچه در کتاب
نور الهدی
در بیان
حکایت
حضرت
میرزا
محمد
باقر
کاشانی
مطهر
الروح
ملاحظه
فرمایند

کما زعمتم یا ایها اللافهون فظهر الفرق ولو كنتم لا تعقلون

تذکره حکم

قال - ومنها انه تعالى قال فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك
فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت
وليبلوا التسليما فان الله عز وجل قد امر فيه بما حصله ان
كل مؤمن من الواجبات والمحتّمات ان لا يرضوا بقول احد
من العلماء والاقيام والقضاة والولاة في امر من امور الدين
حتى يحكموا فيما بيننا واما ما عليه وعلى اله اكمل التحيات الزكيا
من حضرت رب العالمين لان غاية ما في الباب انه سيصل الى
الظن الرابع وهو غير معتبر في الاصول الدينية كما قال الله
تعالى ان الظن لا يغني عن الحق شيئا كما حققه المحققون قال مولانا
ومفتد اننا عبد العزيز الدهلوی رحم في تفسیر قوله تعالى في صفه
۳۵۸ یعنی نیستند ایشان مگر گمان قوی می کنند واعتقاد ایشان نمی رسد
مگر لظن راجح که در اصول دین آنرا اعتباری نیست

اقول - بچند وجه جوابش میدهم - اولاً - می گویم که ای اصحاب ظواهر - استدلال
احکام شرعیّت بسبب اجالت صاحب بشریعت ظاهراً و باهراً که مصداق کائن
یحکمواک باقی نمانده و چون ایمان متنازعان بر انصاف رسول مقبول متوقف
نماند پس امتنان متنازعان سابقان بعد از زمان میسر آخر الزمان و حاضران
و لاحقان را ایمان نماند نمی ماند و نخواهد ماند و العیاذ بالله ^{لظن}
در گذار از صورت و معنی نگر
گفته گفته من شدیم بسیار
از شایک نشت را سرار جو

۱۲۴

این نیست مگر ظاهر واری هسته + و ظاهر واری مثل گل کما خدی است به گل کما خدی
به نیمی دریا به نوالا نار و دم +

چونکه ظاهر اگر چند امتحان
لاجرم محبت گشتند از عرض

اگر گویند کہ حکومت رسول مقبول برادر و اعتبار است می حقش متعلق بالحیاء است

و دیگر مجازی که متعلق باب ننه بعد المات به کما فی التفسیر البغوی فی تحت

قوله تعالى انفرّد ولا الى الله والرسول اى الى كتاب الله ورسوله

ما دام حياً وبعد وفاته الى سنة ۱۰۰۰ گویم احمد شادکیمین طبرستان و

و نیز اعتبارات معنی حقیقی و مجازی و صوری و معنوی و غیر ذلک بسیار است.

کافی کتب الاصول - اما هیچ غیر مقلدان شمار از آنهاست مکتوب - باز چایمان

فَلَا تَنْفَعُ أَحَدًا إِلَّا بِحُكْمِ رَبِّهِمْ فَارْهَبْ إِيضًا فِضْلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ

ثامناً - نزاعاً والافتقار والقنطرة والولاية حرم غرض داشتن علماء و افاضیای

ملت مراد است یا غیر ملت اگر ثانی مراد باشد تسلیم می نمایم و اما لفظ الانتم مراد از

ایمانت می بینیم: اگر اول غرض باشد بجواب اول که عبارت از استنباط

انهدام اسلام است کافی باشد و آری اگر ایشانرا اعتباری ندارند و باز چنانچه از

اقوال ایشان بحجت آورند چه ایام شرع ندارد چه آثار بدون استنباط نیست

برای ولایت کے راہ یافتہ رہی مخالفت نمودند، چنانچہ غیر متبادل این پیش کر فتنہ

طایفه غریب معالمتجیب این است که ایشان خود در دلیل ثالث از بے خبری معالمت

این نشانه ایست بعضی حکم مجتهد و رضا و واجب الاطاعت بر مسلم ساخته اند و چون

را در میان اقوال ایشان چندان بی خبری طاری باشد بدینسان

سیدالابرار و آیات قرآن حبار مہر قدیر بے خبری باکیہ بخردی طاری باشد
نزد عاقلان بزرگتر بخشنی نباشد

ثالثاً می گویم کہ از لفظ امانت چه مراد گرفتند غیر حد و رسول مراد گرفتند
یا عین ثانی مسترد و مردود و بدولت حسن و مقصود و سپس تنازع مانحن فیہ شد
شد و مقصود اما اگر بتردول ایشان بدون آئیمہ اربعہ کرام مثل روح نفس فقط
آئیمہ معصومین نظام را مراد گرفته باشند بجز البش تحفه اثنا عشریہ پیران پیرو
مشرقیان ایشانی کفایت شمارند چنانچہ قریب عبارتش بطور مندرج نقل می کنم
تا بر فضیلت و تقلید امام ابو حنیفہ رحمہ قدرا اعتقاد شاہ صاحب است ایشانرا
مستخلص می سازم عبارتش اینست و نیز ابو حنیفہ از حضرت باقر و زید شہیدان
دارد و حالاً امامیہ در حق مجتہدان خود کہ در غیبت امام چون جامع شروط اجتهاد
باشند اعتقاد و وجوب اطاعت دارند پس مجتہدی کہ در حضور آئیمہ شروط اجتهاد
مہم رسانند باشند و از ایشان اجازت اجتهاد فتوی یافتہ باشند مذہب او چگونه
اولی باجماع نباشد ابو حنیفہ را با عتراف شیخ علی حضرت باقر و زید شہید و حضرت
صادق اجازت فتوی داده اند پس جامع بودن او شروط اجتهاد را بنص امام
ثابت شد ہر کہ او را واجب الطاعت ندانند از شیعہ و شہادت معصوم
می کنند و آن کفر است پس درین صورت غیر مقلدان سنیانرا چه باید گفت خصوصاً
در وقت غیبت امام البتہ مذہب او اولی باخذ باشد از مذہب ابن بابویہ و ابن
عقیل و ابن معمر (پس همچنین مذہب امام ابو حنیفہ رحمہ اولی باخذ باشد از مذہب غیر)
لہذا انصافاً باید کرد و از تعصب و عناد باید گذشت اگر روایات اہل سنت را در
باب اختیار نہ کنند روایات امامیہ و البتہ مقبول است روی ابو الحسن
است حسن بن علی با سند لا الی الی التیمی قال دخل ابو حنیفہ علی

الی عبد الله عم فلما نظر الیه الصادق قال کافی النظر الیک وانت
تحتی سنة جدی بعد ما اندر هست و تكون مقراً لكل ما هو و غیراً
لكل مضموم بك لیسلك المتخیرون اذا وقفوا و تقدیر لهم الی
واقف الطريق اذا تخیروا فلك من الله العون والتوفیق حتی لیسلك
الربانیون بك الطريق. و جمیع الامیر و امیر کرده اند که چون ابوحنیفه بر
خلیفه وقت ابو جعفر منصور عباسی داخل شد. و نزد او عیسی بن موسی حاضر بود و حکم فرمود
گفت که یا امیر المومنین هذا عالم الایام الیوم پس منصور گفت که یا لغمان من اخذنا
العالم ابو حنیفه گفت عن اصحاب علی عن علی و عن اصحاب عبد الله بن عباس عن عبد الله
بن منصور گفت که لقد استوفت نفسك یا فتی. و نیز در کتب الامیر هست که ان
ابا حنیفه كان جالساً فی المسجد الحرام و حوله زحام کثیر من کل الافاق
قد اجتمعوا الی الوند من کل جانب فنجیهم و كانت المسائل سیئه
کثیراً فخرجنا فینا و لها فوق علیه الامام ابو عبد الله ^{فقط}
به ابو حنیفه فقام ثم قال یا بن رسول الله لو شعرت بك اولاً ما
وقفت لا رانی الله جالساً وانت قائم فقال ابو عبد الله ^{جلس}
ابا حنیفه واجب الناس فعله هذا اذ رکت ابالی. این بره و روایت
هم شرح تحریر بر این مظهر علی موجود است انتهى و نیز اسوای این عبارت تحفه را بنفع و هم
مذکره به فدیهم نوشته شده باید دید *

والبعاء. جاب صنف عما حب معنی ظن را اصلاً نفهمیدند. خود نخواه بمثل آیت
ان الشن لا یغنی عن الحق و التقدیر کشدند. طرفه بران این است که بران
خود از دلیل دانسته بران تفریع کردند. و آری اولاً معنی ظن را بحسب نزول
و استعمال چیست باید دانست. باید از ان بران تفریع باید ساخت. که لفظ

ای غیر مقلدان خواه نخواه دعای فتم حایت و قرآن میدارید به حالانکه حضرت از آن
منی فهمیدید تا که ای این آیت هر چند بگوید چنانکه گویند به اما اکثر از آنها برشان کفار
نازل گشته به چنانچه یکس از آن بتداوت آورده + **إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ**
بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً لَا تُشْرِكُ بِهِ
مِنْ عِلْمِنَا إِنَّهُمْ يُسَمُّونَ إِلَّا الظَّنُّ وَأَنَّهُ الظَّنُّ یعنی من
الحق شئی فاعرف ض عن من توکل عن ذکرنا و لکبریدا الا الحيوة
الدنیما. و ازین خیل و واضح گفت که این آیت برشان کفار نازل است زیرا که
فاعل یسبون همان کفار اند که برشان آنان الذین لا یؤمنون مقول است +
و چون آنان ملائکه را با اسم انشی تسمیه فی نمودند لهذا خداوند کریم بقوله و ما لهم به
رؤس کرده + **إِنَّهُمْ يُسَمُّونَ إِلَّا الظَّنُّ** گفته پس این ظن ظن کافران را
است و هم مقتضای حال و سیاق مقال که الف و لام مهوری دران دال

۱۷
 کیا گیا ہے
 اس کے بعد جو کہ
 تحقیق کے نام
 پر آہٹ

۱۲۷
 میں فرشتوں کا نام محمد بن
 کا اور میں اوتھنا ساتھ اور
 کہہ علم - نہیں ہر کوئی کو
 کی اور کھینچ لیا میں کی
 میں نے یہ نہیں دیکھا ہے
 شخص سے کہہ رہا ہے کہ
 سے اور نہ اور وہ یہ کہ
 دیا کہ "

این سخن ظن مؤمنان را شامل است نه مؤمنان بالفعل یعنی در حال ایمان
 بلکه ایمان را نام آنست که نهادند نه ایشان از ذکر خدا اعراض کردند نه حیات دنیا
 بترک آخرت غرض داشتند بلکه مؤمنان حزب الرحمن اند و بقوله تعالی اولئک
 حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون و آری ان الدین این است
 برشان غیر مقلدان حسب سباق الطباق است زیرا که ایشان بر خرم شان ایمان و
 مقلدان را بدی دانند و مضلین می شمارند به این نیست مگر بدگمانی است
 بدگمانی چنین کسان مفید علم حق نباشد نه منفی عن الحق گردد و
 خامساً تسلیم نمی کنم که حق را حج آنکه مؤمنان در اصول دین اعتباری بنا
 اگر که تم قیاس می بینیم که الا ایمان بن الحوف والرجاء را بهر چه گفت
 و قوله تعالی قل لا افاک انفسی لنفسی ولا ضراً الا ما شاء الله
 ولو کنت اعلم الغیب لا استکبرت من الخیر و قوله تعالی وما
 ادری ما لیفعل لی ولا یکنه و قوله تعالی اذ قال ابراهیم
 رب ارنی کیف یحیی المواتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن
 لیطمین قلبی چه باید کرد و از تالیفات صحاح سته که نظیر راجع
 کردند چه استدلال باید ساخت و حتی که بنالیف قرآن هم حرف زد و والعیاذ بالله
 فلیست الاستدلال هَذَا فبما ذا بعد الحق الا الضلال و علامه
 بران این است که چون این آیت بر شان کفار نازل است مؤمنان در آن
 شامل نیست پس قیاس مصنف فاسد و کاسد گشت و که قیاس مع الفارق است
 و هر قیاس مع الفارق فاسد است پس قیاس مصنف هم فاسد گشت و
 سادساً مثال به مطلب سعدی دیگر است و چه خوب تطبیق حال این مقال
 است زیرا که مطلب اولانا بعد الغریز قدس سره دیگر است یعنی ظن کفار را

این سخن ظن مؤمنان را شامل است نه مؤمنان بالفعل یعنی در حال ایمان
 بلکه ایمان را نام آنست که نهادند نه ایشان از ذکر خدا اعراض کردند نه حیات دنیا
 بترک آخرت غرض داشتند بلکه مؤمنان حزب الرحمن اند و بقوله تعالی اولئک
 حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون و آری ان الدین این است
 برشان غیر مقلدان حسب سباق الطباق است زیرا که ایشان بر خرم شان ایمان و
 مقلدان را بدی دانند و مضلین می شمارند به این نیست مگر بدگمانی است
 بدگمانی چنین کسان مفید علم حق نباشد نه منفی عن الحق گردد و
 خامساً تسلیم نمی کنم که حق را حج آنکه مؤمنان در اصول دین اعتباری بنا
 اگر که تم قیاس می بینیم که الا ایمان بن الحوف والرجاء را بهر چه گفت
 و قوله تعالی قل لا افاک انفسی لنفسی ولا ضراً الا ما شاء الله
 ولو کنت اعلم الغیب لا استکبرت من الخیر و قوله تعالی وما
 ادری ما لیفعل لی ولا یکنه و قوله تعالی اذ قال ابراهیم
 رب ارنی کیف یحیی المواتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن
 لیطمین قلبی چه باید کرد و از تالیفات صحاح سته که نظیر راجع
 کردند چه استدلال باید ساخت و حتی که بنالیف قرآن هم حرف زد و والعیاذ بالله
 فلیست الاستدلال هَذَا فبما ذا بعد الحق الا الضلال و علامه
 بران این است که چون این آیت بر شان کفار نازل است مؤمنان در آن
 شامل نیست پس قیاس مصنف فاسد و کاسد گشت و که قیاس مع الفارق است
 و هر قیاس مع الفارق فاسد است پس قیاس مصنف هم فاسد گشت و
 سادساً مثال به مطلب سعدی دیگر است و چه خوب تطبیق حال این مقال
 است زیرا که مطلب اولانا بعد الغریز قدس سره دیگر است یعنی ظن کفار را

در اصول و بنیاد اعتبار نیست بهر دو است بهر کما فی الحقیقه و العباسی و الحاکم
 و البیضاوی و در کشف میزان عبارت مذکور است و ما یتبع اکثرهم فی
 اقرارهم بالله الا ظناً لانه قول غیر مستند الی برهان عند
 ان الظن فی معرفه الله لا یغنی عن الحق هو العلم شکیاً و قیل ما یتبع
 اکثرهم فی قولهم لا اصرار فیما آلهه و انما شفعاء عند الله
 الا الظن و المراد بالاکثر الجمع انتقد فتع ما قیل و کل من یفلس
 علی نفسه بهر سعدی رحم به

تنگانرا نماید اندر خواب همه عالم بچشم چشمه آب
 و اگر معنی ظن بکبر و مصنف مراد باشد بهر مولانا الزام چند امر لازم آید به که بدر
 مولانا مولانا شاه ولی السعید سرهما در ازاله الخفاء عن خلافه الخلفاء ظن را
 را با امور شریعت اعتبار کرده اند بهر مولانا آنرا سبب اعتبار و مقبول دانستند به
 پس مردمان کما اعتبار کنند بهر و در اسقاط الاعتبار سازند بهر یا احدی را ترجیح
 دهند بهر و عقلاً لعل ترجیح قول بدر را بر قول پسر ترجیح دهند بهر پس لامحاله
 دلیل مصنف را ضعیف یا باطل شمارند بهر چون بوقت تحریر تفسیر غزیری مولانا
 بنظم موجود نمی دارم بهر که از عبارت پس و پیش الزام خصم بدیم بهر لهذا از کتاب
 بدر مولانا بجنبه خلافت استخراج کردم بهر و چون عبارت ازاله را بارے تذکره
 هفتدهم مقاله اولی نوشته آمده ام بهر لهذا اعاده اش نکردم بهر و ما سوائه آن
 اکثر عبارت تحفه ثنائیه بر خلافت یا فتم بهر طرفه دیگر این است که مولانا بخود
 نوشته اند که کسانیکه اطاعت آنها بکلمه خدا فرض است شش گروه اند از کجا
 مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت تا آخر چنانچه مصنف خود نیز این عبارت
 را بدلیل ثالث مندرج نموده اند بهر باز اینجا ظن ایشانرا غیر معتبر شمارند بهر و بر

محبت آور دند. مال مستغنی و قلیل و قال هر حال تهرین منوال دال است
 حالا از مستغنی می پرسم که بر دو قول مولانا را (یکه ظن ایشان غیر معتبر و غیر لایق
 و دیگر اطاعت ایشان بحکم خدا فرض) مستند و موافقت شمارید یا نمیکند و
 مناسبت به اگر اول است اقرار بحالت نمودن است به اگر ثانی است با اعتبار
 اختیار اسقاط محبت کردن است به ذلکین استدلالتم و بهیذا احتجاجتم
 سالجا. غیر مقلدان بهیذ قولہ تعالیٰ ان الظن لا یغنی عن الحق شیئا.
 چنان شادان و رفوان گشتند که مشرکان و منافقان و یهودان به نزول آیت
 الا اذ رى ما یفعل بنی ولا یرکمه شادان و رفوان شده بودند به ذلکین
 نتیجہ نیکیا لا یدبر شی ما یفعل بیه و بنا گفتند که فی التفسیر الکبیر به

تذکرہ و ہم

قال منها انه تعالى قال اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم
 فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله والرسول ان كنتم تؤمنون
 بالله واليوم الآخر فام يحج الله الرد عنه النزاع والتنازع الى احد
 من مجتهدى الانام سوى الكتاب والسنة للرسول المطاع مبدء
 التبليغ ذالجاه والاحترام ولذا اقيلا وعلقه بقوله ان كنتم تؤمنون
 بالله واليوم الآخر ليتجنبوا ومجذر وحذر اعن رد مسئلة الى الغير
 والله الموفق للاطاعة والخير قال الشيخ الامام المصطفى محي السنة
 ابو محمد الحسين الفراء البغوي رحمه الله برحمته واسكده بحجته جناله في
 تفسير قوله تعالى فردوه الى الله والرسول اى الى كتاب الله ورسوله
 مادام حيا وبعده وقاته الى سنة والرد الى الكتاب والسنة و
 ان وجد فيهما فان لم يوجد فسيبيله الاجتهاد وقيل الرد الى الله و

الرسول ان يقول بما لم يعلم الله ورسوله اعلم قال مولانا وقلنا اننا
عبد العزيز الدحلوی فی صفحہ ۵۹ کسانیکہ اطاعت انہا بحکم خدا فرض
است شش گروہ اند از انجمله پیغمبر ان کہ اطاعت ایشان در حقیقت اطاعت
خداست زیرا کہ اطلاع بر او امر و نواہی اولیائی بدون وساطت ایشان صورت
نمی بخشد و چہ خلق را بسبب بعد و احتجاب ممکن نیست کہ معارف حق را از جانب پروردگار
خود تلقی نمایند پس ضرور است از وجود واسطہ کہ روح او مشاہدہ حق مناسب
تمام با حضرت الہیتہ پیدا کردہ باشد و نفس او بخلافت خلق رتبہ بشریت داشته
باشد تا قلب او از روح او کلمات ربانہ را تلقی کند و در قوای نفسیہ او آن کلمات
را القا نماید و خلق از وسعہ برابطہ حسنیست قبول آن کلمات نمایند و لهذا اطاعت
او مفید است بآن آدم و نواہی کہ از جنسیت رسالہ القامی کندہ مطلقا و لهذا
در باب قبول مشورہ و دیگر احکام اجتہاد بہ پیغمبر علیہ السلام توسعہ نموده اند بر پروردگار
اول حکم فرمودند کہ روح خود را اختیار نماید و چون او پرسید کہ این حکم حکم رسالت
است یا سفارش و اصلاح ذات البین فرمودند حکم رسالت نیست بلکہ بطریق
سفارش و اصلاح و مشورہ می گوئیم و نواہی قبول کن و خواہی نہ و نیز فرمودہ اند
انتم اعلم بما مورد نیا کہ اذا امرتکم بما امر من امور دینیکم فخذوا بہ -
و از انجمله مجتہدین شریعت و شیوخ طریقت کہ حکم ایشان بطریق واجب محیر نیز لازم
الاتباع است بر خواہم امت زیرا کہ فہم امر بر شریعت و دقایق طریقت ایشانرا
میسر نیست فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون - و از انجمله سلاطین و امرای
و اہل خدایان اند مثل قضات و محتسبین و حکام کہ او امر و نواہی ایشان نیز در
مصلح جزئیہ و حوادث پویدہ واجب اطاعت است در حق رعایا - و از انجمله
شہر است در حق زن - و از انجمله والدین است در حق اولاد - و از انجمله مالک

در حق ملوک اما اطاعت این پنج فرقہ مشروط و مقید است بشرط عدم مخالفت
اول و ثانی و سومی شرعی و بنابر آن فرموده اند لا طاعة لمخلوق فی معصیة الله
و نیز فرموده اند اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان
تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و یوم

الآخر

اقول - این همه عبارت مذکور - و تحریرات مذکور - بالا را باطل تقلید حجت گرفتن
بر جهالت و حماقت و اقرار کردن است - چرا که اینها سرسری مطابق مدعای مقلدان
است نه برابر دعوی غیر مقلدان و زیرا که چون این آیت اطاعت اولی الامر منکم
واجب شد قائمه بر لجه کرام از اولی الامر منکم اند پس اطاعت آنان چه واجب شد
و چون غیر مقلدان را بصارت باعث عداوت یا عناد است باقی نماید بصیر و کوشندگان
بنابر آن از بدین لفظ اولی الامر منکم معذور گشتند و پس بجهت توضیح کلام
و بلاغت نظام العلام - فهمیدن توانند و آری چون اطاعت اولی الامر نیز مامور
به شد پس بامور تنازع هم اطاعت ایشان لازم بایستد - و تا معصیت عدم
اطاعت - و قباحیت باجراست احکام شریعت لازم نآید و باعث نه مذکور شد
لفظ اولی الامر تحت حرف الی بعد از لفظ الرسول نباید فهمید که امور تنازع را
رد بعد از خدا و رسول نیز بسوی اولی الامر حرام باشد کما زعمه المصنف زیرا که
ذکرش خالی از طوالت کلام حیرت انگیز متصور نیست و این مانع بلاغت است و چرا که
هر یک یک فعل را از غیر افعال القلوب چند مفعول معلول باشد و باز تکرار آنها بعد
از حرف الی منظور گردد و ذکر احد الفاعل کفایت کند و که فضا است کما لا یخفى
علی من له ادنی عاقل سنده فی المحاوره و المعانی و من حیث فاعل طیعوا را
دو مفعول است یکم الرسول و دیگر اولی الامر که مبطون بر مطلق است پس ذکر اولی

[illegible]

حکایت روزی موسی را با کافر منظره افتاد چون مؤمن و کافر نیست و علم
البشریک را از دلائل عقلی و براین نقلی ثابت کرد کافر هم دست و بازو و این بیت
لَا تَخِذْ وَاِلٰهَیْنِ اِثْنِیْنِ وَ اِلٰهَیْکَ اِثْنِیْنِ همچون مصنف استدلال کردن گرفت و گفت که چون
ازین آیت فقط اتحاد دو اله منتهی عمدتاً اتحاد دو اله مافوق الاثنین تحت نبی نیامده
و آنکه مافوق الاثنین اندک و و پس پرستش آنها منتهی عنه نشد انتهی - امی برادران کافر
را خطائی الاستدلال ظاهر است و حاجت بیان نیست زیرا که کافر مجبور و در
قد اثنین راه حتمالت گرفت و براه حرمت اتحاد مافوق الواحد رفت و مثال
و آخرش را وید و نه کلمه لا اله الا الله را شنید و همچنان مصنف نیز بعد م رویت
لفظ اولی الامر تحت حرف الی بعد لفظ الرسول اختصاص به و تنایع الی الله و الی
الرسول فصدیه راه حرمت تقلید گرفت و ویسوی آورد و نه الی الرسول و
اولی الامر منهم رفت و برین عقل و دانش نباید گرفت و -
چیز دیگر بشنودید من می گویم که از عبارت امام بغوی رحمه الله بطلان تقلید هرگز لازم نمی آید
اگر شما بخواهید تناقض در بیان کلام آن امام بپایان آید - زیرا که همان ایام تحت قول
تَقَرَّرَ مِنْ کُلِّ اَمٍّ تَقْلید را عبارت زیرین و خوب نوشته - و آیا در اینجا باز بقول
شما نقیض در آورده - هرگز چنان نیست و عبارتش این است و اما ماضی
الکافیته هو ان يتعلم حتى يبلغ درجة الاجتهاد و مرتبة القیافه اذا
فقد اهل بلد عن تعلمه عصوا جميعاً و اذا قام من کل بلد واحد
بتعلمه سقط الفرض عن الآخرين و علیهم تقلید و فیما یقع لهم
من الحوادث کذا فی معالم التنزیل - و نیز تحت التراسخون فی العلم
بمحققین دلیل آورده - قال ابن عباس و جابر بن عبد الله و العلماء الذین
یعلمون الناس معالم دینهم و هو قول الحسن والضحاك و مجاهد

ایک دفعہ میں نے اپنے استاد کو
درویشوں کو خدا کا ذکر کرنا
اور سچ بن کر سنا

دلیلہ قولہ تعالیٰ ولورسولہ الی الرسول واولی الامر منہم لعلمہ الذین
یتنبطونہ منہم ہکذا فی معالہ التنزیل

تذکرہ یاروہم

ہال۔ ومنہا قولہ تعالیٰ اخبار عن الیہود والنصارے اتخذوا
اجبارہم ورجبا لہم اربابا من دین اللہ والمسیح ابن مریم و
ہذا فیہما الحق فیہ اظہر من الشمس فلا حاجۃ الی التنبیہ
اقول۔ جواب ابن بندرہ وہم مثالیہ اولی گشت فلا حاجۃ الی الاعدادہ اما
دریخا بطرید گریختری وگریختری می نمایم گوش بوش بوش کنید و بتفکر و تدبر
تامل و غور سازید کہ چون نیکو تامل کردہ دیدیم ہر مصداق این آیت اتخذوا
الحکم مولوی محمد حسین مصنف این رد القلیہ بالکتاب المجید را یافتیم و ذکر کہ ایشان
استاذ خود ش مولوی نذیر حسین صاحب را چنان اتباع کردند کہ یہود و نصاری
اخبار و رہبان را نمودند و چنان مولوی نذیر حسین صاحب نیز اتباع داؤد ظاہری
و ابن مزہم ظاہری و ہر کسی و ابن جوزی و غیر ہم من المتعصبین المتہدین المنکرین
الاجماع والقیاس ہاخذند حتی کہ جابجا و کتاب معیارش بغیر حق ترغیب اہل ہدایت
عبارت زیرین القریف ایشان نمودند و داؤد و اصحابانی محمد مستقل تھے اور امام
مفسر ہور تھے اور ظاہری کہ معروف تھے اور بڑے زاہد اور فضل گذار تھے اور انہ
مذہب عین سے تھے اور صاحب مذہب مستقل کے تھے اور بہت لوگ ان کے مقلد ہوئے
جو کہ ظاہر کہ مشہور تھے اور منتهی ہونے طرف داؤد کی ریاست علم کی شہر بغدادین
اور تھے وہ بڑے عقلمند اور داؤد ایک پہاڑ تھے ہاڑون علم دین کے سے اور ان کے
محکمہ نظر اور فراخی علم کی اور دفور بصیرت کا اور احاطہ اقوال صحابہ اور تابعین اور
حدیث اور پرستند اسأل کے اسقدر تھے کہ اب متعذر ہے انتہی کلام مختصراً

۱۱۳۱
 انیسویں باب چوتھو اور بیانیہ
 وکالت کے تحت وکالت اور اس کے
 سبب سے جوئے اور اس کے

ودر باب دیگر مقلدش بن خرم را بنی النافذ اسوده محققین زبده احمد بن محمد
 ابو محمد بن خرم نوشتند و غرض ازین ترغیب و تقریب ایشان تفسیر رجال از امام امام
 العظام و تصحیف مناقب ایشان امام امام بدل داشتند و نه ببلکه نظایر و
 علیه مناقب امام را بقول خود (یعنی جوئی تقریفین بنی اور سند صحیح متصل سلسل
 سے ثابت نہیں ہیں پس قابل اعتبار اور اعتماد کے نہوی) تکذیب کردند و و با بیشتر
 را بدلیل قول همین متعصبین معاندین باطل کرده (تالعی نہ ہونے میں چارون
 امام برابر ہیں اور امام ابوحنیفہ رفیق الاصل ہیں) نوشتند و ہمارا از امام
 امام امام نفرت دہانند و پس سند باق حدیث بنامہ شدند و عن عبد اللہ بن
 مَخْلَدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ الْأَعْمَرِيَّ يَقُولُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِرَجُلٍ مِنْكُمْ كُفَّ عَنْ بَلَدٍ يَكْفِيهِ هَذِهِ الْأَرْضُ كُفَّ عَنْهَا
 يَكْفِي بَابِي حَنَفِيَّةٌ قَدْ فُتِيَ قَلْبُهُ عِلْمًا وَحُكْمًا وَسَيِّئًا بِهِ قَوْمٌ مِنْ
 الْخِزْرِ الزَّمَانِ الْغَالِبِ عَلَيْهِمُ التَّكَاْفُرُ لَقَالَ لَهُمُ الْبَنَانِيَّةُ كَذَلِكَ أَوَّلُ رَجُلٍ
 فاصحہ شواہد شواہد غیر مقلدان را اہل سننیت تند و بکلمہ مثل خواجه درویش
 سکر بن قاس و غیرہ بودند و ہمارا بن صاحب توضیح و بحث قیاس اصحاب
 الظواہر لقولہ نوشتند و علامہ قسزانی در شرح تلویح قولہ واصحاب
 الظواہر لقولہ ای القیاس بمعنی اندہ لیس العقل حمل النظر علی التظہیر
 لافی الاحکام الشرعیۃ و لافہا من العقلیات والاصول الذ
 والیہ ذہب الخواہج و بمعنی اندہ لیس العقل ذلک فی الاحکام الشرعیۃ
 خاصۃ اما لا متناعہ عقلا والیہ ذہب بعض الشیعہ و اما
 لا متناعہ سمعا والیہ ذہب داؤد الاصفہانی اکثر الشیعہ
 انکاشہ و امام نووی در شرح مسلم بجائے فاما اصول التوحید

فالمصيب فيها واحد باجماع من يعتد به ولم يخالف الا عبد الله
 بن الحسين القشيري وداؤد الظاهري . وروشته : بجاءه وكره قال
 اصحابنا انعقد الاجماع على تحريم الأكل والشرب وسائر الاستغناء
 في اثناء ذهاب وفضة الاما حكي عن داؤد الظاهري فهو مردود
 بالنصوص والاجماع قبله . وكفته : وقاضى وشرح الشافعي قد اختلف
 العلماء في نفاة القياس مثل داؤد الظاهري وشبهه هل يعتبر
 قوله في الاجماع ام لا فعن طائفة من الشافعية انه لا اعتبار
 ارقام ساجدة : واما الحرمين . والذي ذهب اليه اهل التحقيق ان
 منكر القياس لا يعتدون من علماء الامة وجملة الشريعة .
 وكفته : وحافظ فقهى درميران . ان داؤد اراد الدخول على الامام
 احمد فنفسه وقال كتب الى محمد بن يحيى في امره انه زعم ان القران
 محدث فلا يقربني الا : فرموه . كذا في كلام القاري وسيوطي رحم
 ورواسي ورافضي ورواسه اول . وقال جاهد اصحاب الظواهر ومشايخ الحديث
 وداؤد الظاهري لم يرد الشرح بالتعبد بل منع العمل بالقياس فكان
 باطلا وكل قدوة حسنة في ذلك بالائمة الاثني عشر من اهل
 البيت حيث كانوا الاير . ون القياس وروى عن الامام جعفر الصادق
 عم انه قال لا بى حنيفة بلغنى انك تقيس لا تقس فان الاول من
 قياس ابليس الخ . ورواسه ورواهم فاعلم ان الائمة الظاهرين
 عليهم السلام يخبرون القياس الخ وكفته : بين بجه طور ورواسي سني كفته :
 ورواه ولي المقدس سره ورواه . الظاهري من لا يقول بالقياس
 ولا بانوار الصحابة والتابعين كداؤد وابن حزم وكفته : ومولانا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

این جنون منفرق کلمات
دین من است و من است
نشین بر سر او و این است که
سبحان من

عبدالحق رحم و در شرح سفر سعادت - قال این جزوه الظاهری بابا با حله
والمراد به در نوشته پس ایشان را از علما اهل تشن بنایه شروع و در متباین ایشان را
سستی گمان باید کرد و در بقول همچنین خارج و در انفس که به نیت قلع و قمع نهایی
این تشن بیا مسنیان تبلیغ شود و از فریب باید خورد و به
آذا کان الغراب دلیل قوم سیدد یحطرقی العالم الکسنا
خذ هذا مما قلته في المقدمة این همه را بدل یابد و است در هر گز و است
نباید ساخت *

تذکره دوازدهم

قال - ومنها قول العلامة الحی أن الذین فرقوا دینهم و کما انوا شیعه
لست منهم فی شئی و هو واضح فی ان التفریق باطل فی
شریعه الرسول المطاع صلعم اذ لیس بالتعین الا التفریق کما
شاع و ذاع *

اقول - این آیت سوره مريم نیز صاف صریح بر نشان کفار یهود و نصاری و اولاد
کما فی الحی البین و العباسی و بحسب قطع نظر از استدلال تفاسیر نفس آیت انما
ولا نکلوکوا من المشرکین شاید ترول بر مشرکین است چنانچه در میثاق وی اهل
من المشرکین مرقوم است * اما مصنف صاحب نیت خدع و فریب و کید و کفر
آیات مشرکین و منافقین را بر نشان مؤمنین مسلمین اطلاق نمائند و می خواهند که
را بجاه عدالت اندازند *

عقلا شکار کس نشود و ام باز چنین کین جا همیشه یاد دیت است و ام را
آری آری ان مان این آیت بر نشان غیر متقدمان حلیه منطبق است که ایشان اجدد
بدید - و عزمه بعید - تشریق شدید در مشرکیت مید - کردند و کسان ابد و کفر

اور دست پونچھ پانچ اون کو
 سے جو تفریق ہو سکے اور اختلاف
 کیا چھ اسکے کہ تین ایسے
 پس دیکھیں اور یہ لوگ دیکھیں
 کہ عذاب چہ ہے

سبحان اللہ العظیم کہ ایشان بقول خود ان التفریق باطل باختر گشت میرزا و مصداق
 المرئیونہ باقرارہ شہید ہو خدا ہذا اجماع عدلتہ - ای خیر مقلدان تقلید -
 عین مشرعت و عین راہ ہدایت است تخلف و تفریق بعد ثبوت حقیقت ضلالت
 قولہ تعالیٰ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ
 الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ - واخلان ائمہ اربعہ را مثل خلیفہ
 صحابی باید تصورید نہ ہرگز تفریق نباید شمارید نہ کما مر ذکر ہر را اگر گویند
 کہ این آیت تیسرے مشرکین نازل است باز بغیر مقلدین چرا اطلاق غامی گوئیم کہ
 البادی اظلمہ نہ

گذارش

چون حال مصنف ہمین است کہ جا بجا آیات قرآن را بے محل و بے جا بر شان
 مومنان خدا اطلاق نمایند و دوبار بار ہمین تزیورات ملمع و تخریرات متمنع را
 انکار می سازند و پس تاکہ بداد جواب و اسباب مخرج فوات فیما یمین ہمین
 بداد جواب استدلالات باقی آیات تن نہ اودم و میخواہم کہ چنان تخیلیہ جمع استدلال
 احادیث نیز نمی گیریم و بلکہ بضمون مستی نمونہ از خروار بیت فاحصہ استدلال
 جمیع حدیث بر بعض الکفای کنیم و علی ہذا القیاس اقوال مشایخ را نیز بعد از ان بدفع
 استدلالات تقریرات عقلی و بکجھماے حلّی قلمی می نمایم و بہناؤ علیہ حالہ اجواب
 حدیث مصر و گشتیم

تذکرہ سیزدہم

قال - ومنها ما قال رسولنا وشفیعنا اللہ الامی صلعم لا یؤمن
 احدکم حتی یکون ہوائہ تبعاً لما جئت بہ او لا یؤمن احدکم
 حتی اکون احب الیہ من والدہ وولدہ والناس اجمعین *

عبد... این جایز است که و کاست خلیه صحیح و راست بر وفق قرآن است و هم
اعتقاد و مقلدان بجز کفر و فحش و کرا اعتراض است اما ازین لازم
و المیزان استحاب بین المؤمنین و عمل بقول آئمه مجتهدین که عین مستنبطه فیهین
استی باشد که از عمه المصنف بلکه یافت حاجت به و استلزام محسوس
اینست که تقلید و حب امام لازم گردد و که بدین این هر دو صورت آن
هر دو نه بند و کما مر ذکرة مرارا

امتان راورد و عالم است دوستی با دیگران برپای دوست
زیر که بغیر استغانت امام علما این ایام بسوی ما جاء به الذی صلحه و ما
قال لها صحابه العظام هدایت نیابند بلکه مثل غیر مقلدان باشند و موضوع
و اختیار مفتریات بضلالت افتند هر کسی را که بحب خدا و رسول حب نماید
حب محبوب است مقضوب نیست که از عمه المصنف اما ایشان به نیت فریب و
خدع با و از بلند و تکرار عمل با حدیث غل با نیت غل همچون شیطان حبست
شور و شغب می سازند اصلا از مشایخ کتب احادیث واقفیت ندارند
زیر که در باب استحاب مؤمنان و توقیر بزرگان (که بنیت خدا باشد) حدیثهای
بسیار وارد و چندی از آنها این است عن ابی هریره رضی الله قال قال
رسول الله صلعم و الذی نفسی بیده لا تدخلوا الجنة حتی
تؤمنوا و لا تؤمنوا حتی تحابوا الا اذ لکم علی شئ اذا فعلتموه
تحابتم افشوا السلام بیکم اخرج مسلم و ابوداود و الترمذی و کذا
فی التیمیه و عن النعمان بن بشیر رضی قال قال رسول صلعم
مثل المؤمنین فی نواذهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الخلد
اذا اشتکى منه عضو تلمع له سائر الجسد بالسهر و الحمی اخرج

بنی آدم اعضای یکدیگر اند
که در آفرینش ز یک گوهر اند
هر عضوی بدرد او در روزگار
و هر عضو بر آن مانند تار

وعن ابی ادریس الخولانی رضی عن مساذ عن النبی صلی الله علیه و آله
یقول الله تبارک و تعالی و جبت محبة المتحابین فی و المتحابین
فی و المتزاورین فی و المتباعدین فی اخرج ما کذا فی التیسیر
وعن انس رضی قال قال النبی صلی الله علیه و آله من احکمکم حجة یمیب
الاخیه ما یحب لنفسه اخرج البخاری و عن انس رضی قال قال النبی
صلی الله علیه و آله من امن یحکم صغیرا و یوقر کبیرا اخرج الترمذی کذا
فی التیسیر و عن ابی ذر رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الحب فی الله و البغض فی الله اخرج ابو داود کذا فی التیسیر و کذا
فی البخاری الحب فی الله و البغض فی الله من الایمان - رواه البخاری
و فیروزین ماده خند آیات هم بدفعه سومین تذکره هشتم این مقاله گذشت
هر گاه ازین ناست گشت بلکه توفیر برنگان و تحاب بین المؤمنان واجب است
پس توفیر و حب آنرا واجب شود ایان دین بطریق اول یقین واجب است پس با
برادران باید که بشور و شجب غیر مقلدان از حب و توفیر آنکه کرام اعراض
نه نمائیم نه از استدالات مخدوعه غیر متولدین غریب خویش و ترک عمل بقول
آنکه که عین عمل بالیقین است ما زیم بلکه مستحبه الثمین می یابیم

تذکره چهارم و هشتم

قال و منها حدیث القریاس النبی عن التشریه و الاجماع علی انکیر حیث قال رسول الله
الیتولی بکتاب الکتب لکم کتابا لا تضلوا البتة ابدان قال عمر الفاروق

حبس کتاب الله و قدوق هذا محضر اکثر الصحابة رضوان الله عليهم اجمعين
اقول - سجد زوجه جواب باید داد و الا بطریق اجمال خبری باید دانست که مصنف کتاب
بدون این پیشی کثیر و پیش بینی عزیز - به نیت خدع و فریب احتجاج باین حدیث
که احتجاج باین حدیث اگر چه بظاهر آب بر شاخ شریعت پاشیدن است اما باین
اصلش را بکنندیدن - منفع قلیل - بر ضرر جزیل کفیل شدن - و بهمین خدع
اجل - در مل غلط انداختن - و محالان ملت را بر ابطالش ادا و استنانت
کردن - خصوصاً در و واقف را باطلال خلافت خلفای ثلثه تقیاً تشکیکی
نمودن - و حضرت عمر ر.م را خفیف بکه تکفیر ساختن و باین حدیث قرطاس حدیث
الانقلاب را بافضل وصل نمودن - گوید دعوی روافض یعنی دعوی بلافضل خلافت
حضرت علی کرم الله وجهه را تقویت دادن است - تفصیل این اجمال بر چند سؤال است
سؤال اول - اگر بظاهر معنی حدیث قرطاس (بوقت نازک و در دشمنی است) بامور
شرعی دخل دهند و پیش شیعیان باطلال مذموب میان بیعت یابند و بر تحقیر و توبین
و تذلیل آنان با هم قیل و قال باینطور گردانند که ای شیعیان علی - سلطان
و حاکم علی سنیان نمی رانید که ایشان در نیایم تقابل و ضد قول رسول صلعم
قول عمر را حجت گرفته و این نیست مگر رد قول رسول است و رد قول رسول
بدوی است و بدوی موجب کفر است کقولہ تعالی - وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ
اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ پس عمر و متعبان احکامش کافر حاکم شدند
انتهای کلام الشیعه - پس عجیب نیست که هرگاه بعضی از مخالفان سنیان چنین تقریر از زبان
شیعیان گوشت کنند و بافتیار مذموب در نفس بدل خوش نموند و بتدبیر بر سر
تقلید مذموب را به خاک ترک اندازند و بنام الغرض للمصنف بنابر این حدیث انقلب
بلافضل باین حدیث وصل نموده اند و بار و افقش بر دعوی ثانی تقویت یابند

و با اینطور گفتند که عمر و عثمان و عذریه و غیره می فرمودند که این است که به اهل بیت
 قانع - قانع نفع نافع گشت و آن عبارت از خلافت حضرت امیر علی علیه السلام است
 چنانچه حدیث الثقلین انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه
 النور والهدی فی الخلد و اکتاب الله و استمسکوا به و اهل بیتی اذ کرم
 الله فی اهل بیتی ثلثاً و غیر ذلک علی اختلاف الروایات
 قول ماسیمان است که اگر عمر نافع نشدی به حق خلافت بکر قرار گرفته بود
 است برادر ضلالت نرفته بود بل هر کس به هدایت امیر علیه السلام هدایت یافته بود
 استحقاق - الغرض مصنف این همه مضامین را بدل پنهان داشته تا تعجیل باین احادیث
 نموده اند تا عنقریب اطلالان مذاهب اربعه توسط رد تقلید بالکتاب المجید لازم
 شود و اساسش منهدم گردد و غرض مصنف حاصل باشد و ورنه براس
 ثبوت دعوائش حدیث های بسیار بود و بسویش توجه نمود

۱۴۴

مثنوی ثانی - شیطان لغرض البطل خلافت حضرت عمر رضی الله عنه را خواهند گفت که عمر رضی
 الله عنه آیت **وَلَا تَرْفَعُوا أَصْوَابَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ** نموده که رو در روی
 حضرت رسالت تاب رفع صوت کرده و آن معنی عند است و هر که با امر معنی غنم مرکب با
 قابل خلافت چون باشد و سستی آنرا وظیفه داند و بطرفه این است که مصنف رد تقلید
 بالکتاب المجید این آیت را بحدیث و رو علی بقول **أَمَّا أَرْبَعُ شَأْنٍ حُجَّتْ أَوْدُنُهُ**
 معتمد بقول عمر علیه السلام که گفتند حال آنکه معنی رفع صوت در قول عمر حقیقه محقق است
 و در اقوال **أَمَّا شَأْنٌ** حکما تا هم سنیان باعث خباوت هدایت نیابند استحقاق - چه
 خوب مصنف باظهار دوستی دشمنی را بر خود لازم کرده و در **وَاللَّهِ دَرَمَنٌ** قال ع
 دوستی بخود و دشمنی است پس از اینجا بنای فساد آبا و می گردود و مذاهب
 اهل تسنن بر باد رود و چون که از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی به ظریفی مضایقه

گفت که مصنف خود را انشی مشی و در اینجا دو او و اسمها را مذکور می اندازد لیکن
 به سیلان بقیه میزند و پس حسابی ایشان این مصرعه خواند **م** و دشمن خود بداند
 و هرگز مستان ز لیسین و در اینجا مناسب می نماید که اندکی از جوابها سوالات اهل
 تشیع ذکر گردد و شود تا مثلاً از این باب بهایت شان و ثبوت کلی باقی باشد و دیگر شیعیان
 نیز مسند فخر گردد و اما بعد ترقیم نوالها خواهم نوشت ان شاء الله تعالی

منوال ثالث۔ بقول حضرت امیر المومنین الفاروق رضی اللہ عنہ کتاب اللہ ہر
کہ و مہ از علمای دوازده و سیزده صدی خود را مثل حضرت فاروق رضی اللہ عنہ و غیر
نصیح و بلیغ قہیدہ و بر غمخوار حسین کتاب اللہ دم زدن و بران کشفی شدن
مانند قصہ فاسقہ حاکم کش و ولیدی بی بایم کش است +

[illegible]

همسری با انبیاء بر داشتند اولیاء را بچو خوردند و میشتند

گفتہ اینکے ما بثر ایشان بشر
ما و ایشان بسته خواہیم و غیر

این هندوستان ایشان از غمی در میان فرقی بود به منتفی

پس اگر فنیان فهم کنند به حکایت و قصه مصنف نسبت استدلال با آیات و احادیث
ازین حکایت غریب نیست بلکه زیاده تر عجیب است که ایشان قدر علم و فهم
دارند و تا هم ندیدند و منوال را لج - ناپیدا نیست که مصنف ازین

استدلال بحديث قرطاس مع مقارنت حديث ثقفين اختصاص دليل شرعية بهما
 دو یعنی قرآن و اهل بیت ظاهر کردند که اذهب الیه الروافض - اما عقلا این امر
 از سه حال خالی نباشد نخستین - فقط اعتبار قرآن کما یشهد به قول عمر رض
 حسبنا کتاب الله - دومی فقط اعتبار اهل بیت کما اعتقده بعض الروافض
 سومی باعتبار جمع هر دو - پس اگر اعتبار اول یعنی حسبنا کتاب الله متوجه شود
 ثانی بباطل گردد و در خلاف المصنف و لکن - و اگر اعتبار ثانی گردد و استدلال
 بقول عمر بطل باشد و در خلاف المصنف - اگر اعتبار هر دو کرده شود
 تا هم استدلال مصنف بقول حسبنا کتاب الله بطل و بر طرف رود و که معنی حسبنا
 کتاب الله باقی نباشد پس نه اعتبار احدی کردن تواند و نه بصورت اجتماع راه
 یابند و فمناشأنکم فی استدلالکم بهما و ما حاکم باحتجاجکم
 بکلیهما - فلا شک ولا ریب انکم هلكم فی احتجاجکم و اعد
 فی ضلالکم - فاستغفروا عند لا لفسکم فاستغفروا و
 قلوا و افتمتوا *

منوال خاص - احتجاج باین هر دو حدیث گویا بعد هم صحت احتجاج
 بصحاح ستم حجت گرفتن است زیرا که عبارات صحاح نه در قرآن محسوب - نه از باب صحاح
 و اهل بیت داخل و محذوب - اما جماله روایات روافض که مخصوص باهل بیت است
 در بنیاب بسکه مرعوب - فمنا خلاف اهل السنة الجماعه - الغرض بقول مصنف چون
 بمضمون حسبنا کتاب الله عمل و احتجاج باقوال ائمه مجتهدین صحیح نباشد پس ضرورتا
 لازم می آید که عمل و احتجاج بصحاح ستم هم صحیح نباشد و حالا مصنف باید که آینده
 گامی بعمل الحدیث مشور و شعب نمایند چون این امر تحقیق رسید پس امور
 شرعی بر باد گردد و یدر

قادر

گفت که مصنف خود را فاضل متبحر و درامی و دانا و اصفهانی مذیب نمی اندید بچاره ای
پس بیان بقیه نمودند پس حایل ایشان این مصرعه خواندم **دشمن بخیر بودن**
و هر یک ستان ز رسیقن + در اینجا مناسب می نماید که اندکی از جوابها سوالات اهل
تشیع ذکر کرده شود تا مقلد انساب به ایت نشان و ثبوت کلی باقی باشد و در پیشرویه نشان
نیز مندرج گردد + اما بعد تر قیم منوالها خواهم نوشت انشاء تعالی +

منوال ثالث - بقول حضرت امیر المومنین فاروق رضی الله عنه کتاب الله هر
که و بعد از علای دوازده و سیزده صدی خود را مثل حضرت فاروق رضی الله عنه و فهم
فصیح و بلیغ فهمیده بر مضمون حسین کتاب الله دم زد و بران گفتی شد
مانند فتنه فاسقه حماقت کش + و بپیدی بپادشاه است +

حکایت می شنیدم که روزی فاسقی را صاحبی نصیحت می کرد + و پند می داد +
و می گفت که عداوتی بگریه بقتل کش کن + براه هوای نفس مرو و بپوش
می گفت که هر که را مثل امامت بگریه بقتل کش و چشم و بینی و دست و پا و تن و بدن
دارد + چرا عصایش بگیرد + که هر دو متساوی است و فرغان متساوی می شود
العیاذ بالله بچنان مصنف نیز علم خود را مثل غلام حضرت عمر رضی الله عنه اعتبار کرد و هر
چیزت خاک را با عالم پاک + **استخوانی**

همسری با انبیاء داشتند اولیاء را آنچه خود پنداشتند

گفته اینک ما بشر ایشان بشیر ما و ایشان بسته خواهیم خورد

این نه استند ایشان از غمی در میان فرقه بود به منتهی

پس اگر فیهان فهم کنند + حکایت و قصه مصنف نسبت استلال بایات و احادیث
ازین حکایت غریب نیست + بلکه زیاده تر عجیب است + که ایشان بکسر علم و فهم
دارند + تا هم پند پذیرند + منوال راجع - ناپیدا نیست که مصنف ازین

استدلال بحدیث قرطاس مع مقارنت حدیث ثعلبی اختصار در لیل شریعت بهمان
 دو یعنی قرآن و ائمه است ظاهر کردند که اذهب الیه الروافضی - اما اعتقاد این امر
 از هر حال خالی نباشد بختمین فقط اعتبار قرآن کما یشهد به قول عمر رضی
 حسبه کتاب الله - و محقق اعتبار اهل بیت کما اعتقاد بعض الروافضی
 سومی باعتبار معیت هر دو - پس اگر اعتبار اول یعنی حسبه کتاب الله توده شود
 ثانی باطل گردد و باین خلاف المصنف و لکن - و اگر اعتبار ثانی گردد و استدلال
 بقول عمر رضی باطل باشد - باین خلاف المصنف - اگر اعتبار هر دو در ده شود
 تا هم استدلال مصنف بقول حسبه کتاب الله باطل در طرف هر دو که معنی حسبه
 کتاب الله باقی نباشد پس اعتبار واحد با کرون تواند بود بصورت اجتماع راه
 یابند و فیما بینا انکم فی استدلالکم بهما و ما انکم باحتجاجکم
 بکلیهما - فلا شک و لا ریب انکم هلکم فی احتجاجکم و اعتدالکم
 فی ضلالکم - فاستغفروا عنده لا نفسکم فاستغفروا و
 قلوا و انتم تدوا

منوال خامس - احتجاج باین هر دو حدیث گو بایدیم صحت احتجاج
 بصحاح ستم بحث گرفتن است زیرا که اخبار صحیح اند قرآن محسوب - و از باب صحاح
 و اهل بیت داخل و مخدوب - اما حال روایات روافضی که مخصوص باهل بیت است
 در عین باب بسکه مخدوب - فمذاخرف اهل السنة المجامع - الفرض بقول مصنف چون
 بمضمون حسبه کتاب الله عمل و احتجاج باقوال ائمه مجتهدین صحیح نباشد پس ضرورتاً
 لازم می آید که عمل و احتجاج بصحاح ستم هم صحیح نباشد و حال مصنف باید که گفته
 گاه به بعض حدیث مخدوب و مخدوب نباشد چون این امر تحقیق رسید به پس امور
 شریعت بر باد گردد و دیده

قادر

نسخه مندرجہ ایمان برید

تجو عنقا ملت از عالم پرید

اگر قرآن بدین شرط خوانی

بهری روشی مسلمان

قلد وایا ایها الاخوان قلدا - قنجا یا ایها الاخوان قنجا

منوال سادس - ای مصنف محبین استدلال از قول حضرت عمر رضی اللہ عنہ

اصططاری برای تفرید و آرام حضرت رسالت آب بوقوع آمده - چنانچه بعد از طاعت

مقبول نیز باعث اکثر اشتقاق و قریب محبت چیز غیر معقول از ایشان بوقوع آمده

الانبیاء لا تموت فرموده - و چون را می مسلمانان درین باب بر قریب محبت قرآن

از اثر بر قریب محبت حمل باید ساخت - و حضرت عمر رضی اللہ عنہ و تفسیر در علم قرآن منقول

و مخالفت رسول قبول - در حدیث منقول لازم نباشد که ایشان کسب ابرار

بودند و با تیران لولا علی لهلك عمر فرمودند - و نه کذب حد القولین یا

تناقض بین الروایتین را مردمان لازم شمارند و کلاهما مقبوحان

کلام الفاروق رضی اللہ عنہ فظهر القبح فی هذه الاستدلال فکان

مقبوحا - فینجی انیکون مطرودا و صرد و داء فبقی التقليد محمودا

فخذ هذه صا و عده -

منوال سابع - چون مصنف درینجا بر ظاهر معنی حسنها کتاب المدخل کرده

ساخته - پس باید که حسب ظاهر معنی عبارت خطبه خودش شد که عدد سطر

لیس له حظا من العلم و الذین کانوا الجمل و الشین خود را مجهول

و استدلال مردود و در سیه نه برند

منوال ثامن - اگر بقول حسنها کتاب فید ابتلع اقوال الکنه اولی الامر منهم باطل

گردد - پس بقوله تعالی قالوا حسنها الله اتباع احکام رسالت بطریق اولی

باطل شدن تواند الغیا و با سیه الا امر پس اگر بگویم هر کلمه را یک کلمه باشد و در سخن

دارد. مع بر سخن موقع و هر نکته مکاشف دارد.

الفاسد و عده

جواب طاعن اهل تشیع را بوجوه شش داده می شود چندی از آنها اینست که و چون اولاً با غایت قول حضرت عمر رض را باید دید و در فصاحتش باید فهمید نه فقط بر ظاهر معنی چنان و چنین باید گفت نه بر احتجاج ظاهری باید رفت نه ای شیخ اگر فهم دارید بخوبی فهمیدن توانید که حضرت عمر رض در قرآن چه کردند بلکه حسب قرآن عمل فرمودند زیرا که قول امینوی شفقت نبوی بود برای امت خود بیکدیگر در رشیدی شامل حال ذات مبارک بود چون حضرت عمر رض دیدند که حضرت رسول عظام هم بکلیف تمام زیادهای نفع است عوام می جویند پس حضرت عمر رض از نفع است حسب رسول مراراً التبع و التتبع کقولہ تعالی البنی اولی بالمؤمنین بالفهم و و عن النس قال قال رسول الله صلعم لا یؤمن احدکم حتی یرى احب الیه من والدہ و ولدہ و الناس اجمعین اخرجه البیہاری لهذا الغرض ترفیع آرام و رفع کلفت و رفع شدت عانت حسب کتاب البیہاری فرمودند یا بن آیت کریمہ الیوم اکملت لکم دینکم و انتم راضون و انتم راضون علیکم و رضایتکم لکم الاسلام ھدی ینا و اشارہ نموده است و ترفیع ساخته بودند آری اگر مرضی بحالت شدت مرض خود غرضش را گوید که دوات و قلم بیاورد که چیزی برفع شائبه نویسم بد تا زود را تم بداد و بدید یا فیتیم لیت و لعل و عذر و حیلہ نماید یا سفارش بنکارم تا صورت وجه سعادت شما گردد و مثلاً پس ایشان برفع کلفت و رفع شدت مرضی ردش کنند یا بکشدند و بر غرضش آزار میدهند و یا مقبوح شمارند و الاحوال حسب مرضی ردش کنند و رد کردن را مروج و ایمان امرش را باخیالتش البیہ مقبوح شمارند پس عاشقان رسول محمد

مجلس پنجشنبہ
کتابت کے نفسون سے
وای غایت شفقت کرید اولا
مسلمانوں پر جانوں اوی سے
آج کے دن پور کیا
واسطے تمنا ہے جن تیار اور
پوری کی اور پھر غبار سے نعت
ایسی اور پسند کیا واسطے تمنا ہے
اسلام دین

و فرشتگان خوی احمد را چه گونه گوارا گفت رسالت مآب گردو که کثرت و توفیق سازد
 جبرئیل ناوی فی منصه حسنه هذا مدح الکون لهذا احمد
 یا عاشقین توخوا فی حبه هذا هو الحسن الجمیل المفرد
 و لیقول یا عاشق لهذا المصطفی و لیقول یا مشتاق لهذا احمد
 لم یأت فی اولاد آدم مثله فیما فی هذا حدیث مسند

وجه ثانی۔ ای شیخان اگرین رو حضرت عمر رضی را که در وقت شدت علت پیغمبر
 صلعم بوقوع آمده بود (قیح دانند) پس رو حضرت امیر علیه السلام را (که بوقت صلعم
 جنگ مدینه بوقوع آمده بود) چه کنید با وجودیکه جناب رسالت مآب با صحت و
 سلامت حکم فرموده بودند تا هم حضرت علی رضی خلاف کردند و قصه مختصرش اینست
 در غزوه مدینه چون صلحنامه در میان سیدالابرار و سرداران کفار نوشته می
 گشتش حضرت علی کرم الله وجهه لفظ رسول الله و القاب آنحضرت صلعم درج فرمود
 بودند کفار را لعن شدند و گفتند که یا ایثنا از رسول الهی دانیم و محمد بن عبد الله
 می دانیم پس آنحضرت امیر را بار و مجبور لفظ رسول الله و بجایش محمد بن عبد الله
 نوشتن فرمودند حضرت امیر کمال ادب و ایمان لفظ رسول الله را حذف فرمودند
 حتی که آنحضرت بدست مبارک خود با وجود آنمی بودن خود همان لفظ خاص را معجزه
 خلق فرمودند انتهی و آیا این امر مخالفت امر رسول است یا موافقت و اگر این
 امر حسن است آن هم حسن است و اگر این امر قبیح است العیاذ بالله آن هم قبیح است
 و اگر فهم دارید بخوان رو و قد در میان خدا و حضرت موسی علیه السلام بگوید طرود
 حضرت فاطمه المرسلین و معراج باو و تخفیف عبادت واقع گشته است فلا باس

س

که ناز و نیاز است و نظامی علیه الرحمه

کتاب سے من ان نام سے و شمار ترا نام کے بودے آخر کار

و جهالت ای شیعیان امر ایلتونی برای وجوب نبود کما رخصتم فمکتهم و رنه
 بعد از آن (که تا چهار روز نمی حیات مانند) نوشتند می به و بمشهور آیت
 يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَنْ
 يَبْلُغُكَ رَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يُصَلِّيكَ مِنَ النَّاسِ وَبِهِ عَنِ عَالِيهِ
 رَضِ قَالَتْ مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيٌّ فَأَنْزَلَ
 عَلَيْكَ فَقَدْ كَذَبَ وَاللَّهُ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ
 إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ هَرِگز ترک امر شرعی نمود و نه به اگر برای
 وجوب بود به لوث معصیت جمیع حاضران آلوده که صیغه ایلتونی جمع راست به
 پس خصوصیت به حضرت عمر رضی الله عنهما هرگز مقول نیست به طرفه غریب و لطیفه عجیب اینکه
 شیعیان اسد السعالب ابن ابی طالب رضی الله عنهما را جابان و مغلوب فهمیدند که
 بر عجب حضرت عمر رضی الله عنهما مغرب شدن تصور میدهند به العیاذ بالله
 وجه راجع اگر بر قول رسول بدلیل و ما یطق عن الهوی ان کھو الا وحی
 یوحی منزل من لدی شدی به هرگز در قرآن مجید بر شان مبارک آنحضرت صلعم
 جابجا خطاب نازل نشده به کتوله تعالی وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ
 ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا الشَّيْءُ أَنَا اللَّهُ وَأَذْكُرُكَ إِذْ أَنْسَيْتَ وَ الْإِضَاءُ
 عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لَمَّا أَذَنْتَ لَهُمْ وَالضُّلَّاءُ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ
 مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَالضُّلَّاءُ وَاسْتَغْفِرْ لَذَنْبِكَ وَالضُّلَّاءُ يَا
 أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ
 وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ نه قصه مذمت گرفت فدیة از اساری بهر مشهور
 کتوله تعالی لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
 وَإِضًا قَالَ رَسُولُ صَلَّاهُ وَلَوْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ عَذَابٌ مَا خَبَى مِنْهُ

ای شیعیان که تا چهار روز نمی حیات مانند نوشتند می به و بمشهور آیت
 يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَنْ
 يَبْلُغُكَ رَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يُصَلِّيكَ مِنَ النَّاسِ وَبِهِ عَنِ عَالِيهِ
 رَضِ قَالَتْ مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيٌّ فَأَنْزَلَ
 عَلَيْكَ فَقَدْ كَذَبَ وَاللَّهُ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ
 إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ هَرِگز ترک امر شرعی نمود و نه به اگر برای
 وجوب بود به لوث معصیت جمیع حاضران آلوده که صیغه ایلتونی جمع راست به
 پس خصوصیت به حضرت عمر رضی الله عنهما هرگز مقول نیست به طرفه غریب و لطیفه عجیب اینکه
 شیعیان اسد السعالب ابن ابی طالب رضی الله عنهما را جابان و مغلوب فهمیدند که
 بر عجب حضرت عمر رضی الله عنهما مغرب شدن تصور میدهند به العیاذ بالله
 وجه راجع اگر بر قول رسول بدلیل و ما یطق عن الهوی ان کھو الا وحی
 یوحی منزل من لدی شدی به هرگز در قرآن مجید بر شان مبارک آنحضرت صلعم
 جابجا خطاب نازل نشده به کتوله تعالی وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ
 ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا الشَّيْءُ أَنَا اللَّهُ وَأَذْكُرُكَ إِذْ أَنْسَيْتَ وَ الْإِضَاءُ
 عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لَمَّا أَذَنْتَ لَهُمْ وَالضُّلَّاءُ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ
 مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَالضُّلَّاءُ وَاسْتَغْفِرْ لَذَنْبِكَ وَالضُّلَّاءُ يَا
 أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ
 وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ نه قصه مذمت گرفت فدیة از اساری بهر مشهور
 کتوله تعالی لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
 وَإِضًا قَالَ رَسُولُ صَلَّاهُ وَلَوْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ عَذَابٌ مَا خَبَى مِنْهُ

و جهالت ای شیعیان امر ایلتونی برای وجوب نبود کما رخصتم فمکتهم و رنه
 بعد از آن (که تا چهار روز نمی حیات مانند) نوشتند می به و بمشهور آیت
 يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَنْ
 يَبْلُغُكَ رَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يُصَلِّيكَ مِنَ النَّاسِ وَبِهِ عَنِ عَالِيهِ
 رَضِ قَالَتْ مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيٌّ فَأَنْزَلَ
 عَلَيْكَ فَقَدْ كَذَبَ وَاللَّهُ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ
 إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ هَرِگز ترک امر شرعی نمود و نه به اگر برای
 وجوب بود به لوث معصیت جمیع حاضران آلوده که صیغه ایلتونی جمع راست به
 پس خصوصیت به حضرت عمر رضی الله عنهما هرگز مقول نیست به طرفه غریب و لطیفه عجیب اینکه
 شیعیان اسد السعالب ابن ابی طالب رضی الله عنهما را جابان و مغلوب فهمیدند که
 بر عجب حضرت عمر رضی الله عنهما مغرب شدن تصور میدهند به العیاذ بالله
 وجه راجع اگر بر قول رسول بدلیل و ما یطق عن الهوی ان کھو الا وحی
 یوحی منزل من لدی شدی به هرگز در قرآن مجید بر شان مبارک آنحضرت صلعم
 جابجا خطاب نازل نشده به کتوله تعالی وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ
 ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا الشَّيْءُ أَنَا اللَّهُ وَأَذْكُرُكَ إِذْ أَنْسَيْتَ وَ الْإِضَاءُ
 عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لَمَّا أَذَنْتَ لَهُمْ وَالضُّلَّاءُ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ
 مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَالضُّلَّاءُ وَاسْتَغْفِرْ لَذَنْبِكَ وَالضُّلَّاءُ يَا
 أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ
 وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ نه قصه مذمت گرفت فدیة از اساری بهر مشهور
 کتوله تعالی لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
 وَإِضًا قَالَ رَسُولُ صَلَّاهُ وَلَوْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ عَذَابٌ مَا خَبَى مِنْهُ

الاعشى يعني چون براس حضرت ابو بكر صدیق رضی الله عنہ صلعم منسل فرموده بخلاف
رای حضرت عمر رضی الله عنہ از اساری بدر گرفتند و بعد نزول آیت مذکور این حدیث
مردود بر فرمودند چنانچه روایان مردود فریق همین روایت و طریق را اختیار کردند
بلا تفریق بکتاب خود وارد نمودند و خصوصاً درین باب حدیث الذی ان الشیخ
کفایت است پس استدلالات شیعیست مگر حسب آیت **لَوْ مِنْ بَعْضٍ وَ**
لَكُفْرٌ يَبْغِضُ عَمَلُ كُرُونِ است و غیر ذلک بسیار و الاصل مردود شیعه ثانیاً
للمؤمنین مندرج نموده ام و بنا بر این در اینجا که خلاف ما نحن فیه است ترک ما ختم
اما در بخار و امته از بخاری بیارم تا کسی از سنن و بهم ننگد که بقول شیعه حضرت
علی کرم الله وجهه حضرت رسالت آید صلعم نسبت خلاف وصیت فرموده بودند
مگر عدم وصیت را بخوبی دانستن تواند عن ابن عباس رضی الله عنهما
مَخْرَجٌ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي وَجْهِ الذِّئْبِ لَوْ فِي فِيهِ فَقَالَ النَّبِيُّ
يَا أَبَا حَسَنِ كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ صَلَّيْكَ فَقَالَ أَصْبَحَ بِجَهْدِ اللَّهِ
بَارِعًا فَآخَذَ بِيَدِهِ الْعَبَّاسُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ أَنْتَ وَاللَّهِ كَبَدْتُ ثَلَاثَ
عَبْدِ الْعَصَا وَالْإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَرَى رَسُولَ صَلَّيْكَ لِسِتُونَةٍ مِنْ
وَجْهِهِ هَذَا إِنِّي لَا أَخْرَفُ وَجْهَكَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عِنْدَ النَّبِيِّ
فَإِذْ هَبَّ بِنَا لِكَيْ لِنَسْأَلَهُ فَمَنْ هَذَا الْأَصْرُ فَإِنْ كَانَ فِينَا عَمَلَانَا
وَأَنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا كُلُّنَا فَارْصِي بِنَا فَقَالَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
سَأَلْنَا هَا فَمَنْعَنَا هَا لَا يُعْطِينَا هَا النَّاسُ أَجَعُ وَالْإِنِّي وَاللَّهِ لَا
أَسْأَلُهَا أَخْرَجَ الْبَخَارِيُّ مَعْنَى عَبْدِ الْعَصَا مَعْنَى مَحْكُومٍ عَلَيْكَ فَمَنْ يَتَوَلَّى أَعْلَانَهُ

قال - ومنها اقوال الاكابر من المجتهدين ربا قال امامنا
 الاعظم لم يسن لاحد ان يعمل باقوالنا ما لم يعلم من اين قلنا
 واتركوا قول مجتهد الرسول واضربوه بالحائط وخذوا الاحكام من
 حديث اخذوه فانها ظاهرة ان في ان التقليد لا يجوز الا ان
 يحقق ويطلب الدليل وههنا يضيغ التقليد الكليل العليل وغيره
 اقول - جواب اين باره به تکرار ستم مقاله اول گذشت و در اینجا چیزی دیگر
 لطیف و گیر باید نوشت که معنی این قول نصیحان می فهمند و بلیغان می دانند
 جا بدان چه التماس چه فهمند آری این کلام اترکوا قولی ام او خیر الله الکرام
 مطابق کلام خیر الانام است قال النبی صرحا اذا جاءکم عن عتی حذی
 فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فاقبلوه فما خا
 فاضربوه عرض الحائط کذا فی تفسیر الاحمدی والتوضیح ولورالانوار و آشنی
 و غیره اما ترجمه این مانع رسالت نشد و آن نیز مانع امامت نشد پس تقلید را
 کلیل و علیل گفتن به گو یا مصنف خود را دلیل و وفیل ساختن به و ما سوا
 آن از قول (ان التقليد لا يجوز الا ان يحقق ويطلب الدليل) تکلیف
 مالا لایطاق لازم گردد که بر هر کس طلب دلیل از ما خدش واجب شود و آن
 بالیقین با حکام دین شرع متین ممنوع و منعی عنه باشد بقوله تعالی لا یكلف
 الله نفسا الا و سحها علاوه بر آن نیست که گرفته حسب نوشته مصنف
 تقلید باطل گشت اما مع بطمان تقلید اسلام مصنف هم عتقا گشت و چنانچه
 این امر باری تضرع بکره هفتم مقاله اول گذشت و بنا برین ناچار در اینجا
 ذکرش نگشت اما فرید بران این است که تا فحان کلام آمده مجتهدان را که عبارت
 از اترکوا الخ است اصلا نمی فهمند به خواه نخواه مشور و مشغب نمایند و ای

قبل کرد و او سید و او سید
 سره قرآن کی سید و او سید
 و بدارون بر جیبی او نور الایمان
 احمدی او توضیح او نور الایمان
 و غیره من ہے
 اور نہ ہی تکلیف و
 چاہے کسی نفس کی تکلیف نہ
 ہے

غیر متقدمین و مخالفین آئینہ مثلیں مجتہدین متبیین اندرون مفیدین دین و مضلین یاد
 متین ہند کہ از عتد الفسکہ المخاطبین و کما فی میزان الشتراسے
 قلت و هو محمول علی من له قدرۃ علی استنباط الاحکام من الکتاب
 والسنة و الا فقد صرح العلماء بان التقلید واجب علی العاصی
 لیلا یضلل فی دینہ (تا) لاسیما امام الاعظم ابو حنیفہ النعمان
 بن ثابت رضی اللہ الذی اجمع السلف والخلف علی کثرۃ علمہ و دور
 و عبادتہ و دقة مدارکہ و استنباطاتہ الا - و ایضا - فیہ و جمیع
 من ادعی الاجتہاد المطلق النادر اذ المطلق المنتسب الذی
 لا ینخرج عن قواعد امامانہ کا بن القاسم و اصبح مع مالک
 و محمد و ابی یوسف مع ابی حنیفہ و کا المنزی و الربیع مع الشافعی
 اذ لیس فی قوۃ احد بعد الایمۃ الاربعۃ ان یتکبر الاحکام
 و مستخرجہا من الکتاب و السنۃ فیما تعلم ابدا و من ادعی ذلک
 قلنا لہ فاستخرج لنا شیئا لم یسبق لاحد من ائمہ استخراجہ فانہ
 ینحصر الخ پس از بجا ہمان تفریر مصنف کہ اختیار کردن مسائل بنابر مختلفہ مثل
 اختیار مسائل مختلفہ ابو حنیفہ و ابی یوسف و محمد و زفر و غیر ہم است و بران عمارت کتاب
 مسمی بالتہدی فی العلم العقائد و التوحید و الشکور الہی یعنی لصب الذہبین
 المختلفین فی الاحکام و الشرائع بالنسبۃ مثل اختلاف الفقہاء فی المسائل کما
 حنیفہ و ابی یوسف و محمد و زفر و الشافعی و مالک رحمہم را دلیل آورده و انرا بر البطلان
 تقلید معین حجت گرفته + باطل گشت + بنا بران این فقیر نیز ترویجش مذکور
 مستقل نوشت +

تذکرہ شائز و ہم

قال - ومنها ما قال العارف الرباني والمعالج السبحاني الامام الشعراني
 فكشف الغم عن الامة مجموع المذاهب هي بعينها الشرعية
 ومن لم يدخل لفهم الشرعية من هذا الباب - نقض عليه بالشعر
 وفاته خير كثير لان كل حديث لم يأخذ او اياه يترك العمل به
 والمذهب الواحد بلا شك لا يحتوي على كل احاديث الشرعية
 اقول - مراستجابي - واغراب جلي - بدوام رواد استيك انيكه مصنف
 بجهالت امير اجمت خود گرفتند و چگونه استدلال بر دعوی خویش ساختند
 حالانكه ازین عبارات وجوب تقلید علی وجه الكمال ثابت است و دال بر غرض
 مصنف نیست مگر بابطال و كما مر به القیل و القال و تضاعف الاستدلال
 بخلافه المقال و اگر باز گویند كه اگرچه تقلید مطلق ثابت گشت و اما باعشش تقلید
 معین و مقید بر او رفت و گویم كه بعضی منشی اسلام مصنف هم بر او رفت و دعوی
 مع دلیلی حتی كه تمیز و تقلید با كتاب المجید بر او رفت و پس خفتن تقین كمر كوفه
 گرفتند و دیگر استجاب انيكه امام شعرانی رحم بجه طور همین عبارت بر اخیال را
 بخیال كتاب خود او خال نموده قیل و قال ساخته اند و چگونه بر امر محال
 اینان اعمال - اخیال - فرمودند و زیرا كه ناپید نیست كه دران واحد اتباع
 مجموع مذاهب محال - و اتباع احد المذاهب دران واحد را مخالفت غیر لازم
 و دال - و لقبول امام شعرانی رحم آن مستلزم ثبوت ثواب است برای هر يك از
 حال - و این همه خلاف افعال شرعیست - و عكس اخیال طریقت كه امور شرعیست
 مستلزم ثواب است نه مستلزم عقاب و فظهر الف او - بهذا التقرير العباد - اگر
 گویند كه دران واحد عمل و اتباع مجموع المذاهب مراد از اشتداد عمل يكه بعد
 دیگر بر مراد و استند و آن منافی محال - و اتباعش هم بر كس را محال - گویم

که تا هم همان محال بر حال خود محال - که استلزام کے ترک دیگر لازم است پس
چنانوقت از ثواب دیگر بے نیابت غیر متاثر خواهد گشت و آن خلاف مقصد و امام
ممدوح موجود و بقیه الفساد للعباد - الی یوم التناذ - بطرز دیگر چیزی
و دیگری گویم بشنودید که امام ممدوح از مجموع مذاہب چهارگانه است و مجموع مذاہب
است یا مجموع مذاہب اربعه - بر تقدیر اول هر کس را اتباع هر مذہب واجب آمد
فان شرفاً و عتلاً و نقلاً و عادتاً و عرفاً قال - و ہم منہی عنہ است بقول خود و حال
کما مر قوله لا یكلف الہم فی الحال - بر تقدیر ثانی من و حقیقین یافتہ کہ از ثواب
اربعہ باربعہ متعین گشتہ و چون از فوق اربعہ باربعہ متعین شدن دست شد
پس بتعین واحد متعین شدن ہم دست خواهد شد اگر لقیین واحد غیر مشروع است
تعیین باربعہ ہم غیر مشروع هست اگر این مشروع باشد آن ہم مشروع باشد
و در ترجیح بلا مرجع لازم گردد باز چیزی و دیگر بطرز دیگری گویم بشنودید کہ برابر
خبرت - و اصحاب فطنت - مخفی نیست کہ ازین عبارت نقص علم بالشریعت و فوضیت

منفعت طریقت - ہر امام را علی سبیل البدلیت - لازم است کہ عمل بر واحد مخالف
عمل دیگر است و این مستوجب معصیت است پس اگر اربعہ عصاہ گشتند و مقتدا
بشان نیز عصاہ شدند و تعوذ بالمدن بہ البسندال پس گفت باید زودترین
باز چیزی دیگری نویسم بہ بینید کہ بالفرض اگر ازین عبارت امام ممدوح (شاید
بطور اختلاف آراء ذکر کردہ باشند) ما را ضرر است بہم تاثیراتی بر قلندران
از ان اثر نیست کہ جمیع احادیث رسول مقبول م - در کتب صحاح نیست منقول
پس نقص علم بالشریعت و فوضیت اکثریت منفعت است بہر کمال بالا حدیث
المترکبید کہ منحقق فیہ محمول - قاین المفتر من التبجان المنکر
خیر ہر چه باشد باشد و اما مطلب امام شعرانی رحم جان نیست کہ شما فہمیدیدہ

چنین است که من فرمودم: زیرا که چون در روز قیامت منظرش نظر کردم: گفتم ای عجب
 دیدم: و چو منهای غریب را مشاهده نمودم: بلیل دارم و هر حسن فریدم: و باز غفلت
 کنان بر سر شاخ گل نشستم: و از توبه گشای رنگارنگ دماغ را منظر ساختم: و چون
 بفضل مبارک منظرش از وضل گل بالا مال شتم: و از مستی مل سرور شده قیل و قال
 نمودم: یعنی خلاصه مضامین نیزان امام شترانی رحمه الله را چنین دیدم: بلکه از آن
 مدار کل شریعت بر چهار مذاهب انحصار یافتیم: بلکه بر اقوال آئمه اربعه مجتهدین مثل
 کل ما جاء به الرسل ایان آوردن و تصدیق کردن را واجب ندانیم
 و مساوی مذاهب اربعه را مردود و مضر و دشوار دم: و تقلید شخصی
 واجب نوشته یافتیم: چنانچه جمله اش را بطور متون نقل کردم: و اعلام ذالک
 و اعمل لكل ما سنه لك المجتهدون و اترك كل ما كرهوه ولا

۱۵۵

لتبالي به صمد دليل في ذالك فاذك فمحسوس في داتر نفس ما
 اذنت لم يقل الى مقامهم ولا يمدك ان تتعدا هم الى
 الكتاب و السنة و تأخذ الاحكام من حيث اخذوا ابدا
 و نیز در آن دکان رسیدی علی الخ: و من اذا سأل انسان عن التقليد
 بهند هب معین الان حل هو واجب ام لا یقول له یمتنع علیک
 التقليد بذهب مادمت لم یزل الى مشهور و عین الشریعة الا و
 خوفا من الرقع في الضلال و علیه علی الناس اليوم: و نیز
 در آن و صرح امام الحرمین و ابن السمحان و القرطبی و الکلبی المرسی و غیرهم: و
 قالوا لا تلامذتهم يجب علیکم التقليد بهند هب اما مکر التامی
 ولا تخذوا کما عند الله التالی فی العدل و عند انتمی و لا خصوص
 الامام الشافعی فی ذالک عند کل من سلم من التعصب بل

كل مقادير من مقلدي الاثمة يجب عليه اعتقاده ذلك في
امامة الحق والضا فيه ولما يجب علينا الايمان والتصديق
بكل ما جاءت به الرسل وان لم نفهم حكمة فذلك يجب علينا
الايمان والتصديق بكلام الاثمة وان لم نفهم علمه - وانما
فيه على ان انتقال الطالب من مذهب الى مذهب فيه قدح
في حق ذلك الامام الذي انتقل عن مذهبه (ت) ولو صدق
هذا الطالب في صحة هذا الاعتقاد في ان سائر الاثمة
المسلمين على هذا من ربه لما طلب الانتقال من مذهب الى
غيره بل كان ينبغي ان كل مذهب عمل به وتقيده عليه او يصله
الى باب الجنة ١٢ والضا فيه انما هو علماء الشريعة الطالب بالتزام
مذهب معين وعلماء الحقيقة المريد بالتزام شئ واحد
فاذا كان مذهباً سلوك المريد او الطالب في العبادة ثلاث سبل
واصل الى عين الشريعة او حضرة المعرفة بالله تعالى فيقتد
بمذهب او شيخ سنة ثم ذهب لآخر سنة ثم لآخر سنة
فقد فوت على نفسه الوصول ولوانه جعل الثلاث سبلين على يد
شيخ واحد لا يصل الى عين الشريعة او حضرة المعرفة بالله تعالى
(تا) ولولا امر على الشيخ واحد لوصل الى مقصوده الخ وغير
ذلك كثار فيه من هذا القسم - چونكه كتاب كشف الغممة امام شعراني رحمه
موجود ودارم به كه از عبارت پس وپس الزام خصم دهيم به ان كتابا من ان
امام شعراني رحمه من مخالف عبارت مستند مصنف در آوردم به چونكه كتاب كشف الغممة
ياشمي به كشف الغممة ياشمي به

فائده - در بخاطر مختصر چیزی می نویسم بنظر تفکر و غور باید دید و منصفان
را بگوش هوش باید شنید که غیر مقلدان مثل متبعین لا تقر بوا الصلوای عبارت
پس و پیش را طرح داده بغرض تذویر جاهلان و تفسیر مقلدان به حسب حقیقت
عبارات اکابر مشایخ مقلدان را (که حسب مقتضای حال - و نقل احوال حال
و به ترویج افعال جهال - قیل و قال نموده اند) بر دو تقلید آئینه مجتهدان در حق
و نامحان را می بنمایند - تا ترک تقلید کنند - حتی که اکثران از ایشان احوال
غیر مقلدان را سدید می شمارند - و باتباع ایشان می گیرند بیکه حسب پیش
تفسیر می رسد - بترک تقلید - لذت جدید جدید می یابند - و برخلاف لاند میان
اسلام اطلاع نیابند - چنانچه خیر احوال مشایخ را (که مصنف معالی آنها را
تفسیر می یارد ضلالت پیش گرفته - و از آنها استدلال ساخته) بمضمون
و القلیل محمود ج الکثیر - و الغرابة تنبی عن البحر الکبیر -
بطور نمود ج بیارم - و سخانیها را ببال عیان می سازم - و از جمله قال المصنف
و منها ما قال الشيخ محمد الدین فیروز آبادی فی کتابه المسما
بسفر السعادت حيث قال در باب عبادات اعتماد کلی بر آن کند یعنی بر آنچه
از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم صحبت رسیده است و از اختلاف زید و عمر و بنیاد
اقول - اگر چه مصنف باعث عناوت یا عداوت ازین عبارت صاحب فخر سعاد
رو تقلید نموده - و آئینه کرام مثل زید و عمر و عوام شمرده - و اما فی الحقیقت از آن
و جوب تقلید ثابت گشته - که رای هر غیر مجتهدان محض ناقص و خام است - که
محیط علم تام نیست - که بلا تقلید اند از صحابه و علم صحبت کردن تواند - نه بغیر
تفسیر امامی بر تفریق و تمیز اختلافات زید و عمر و کما اختلاف الرواۃ قد
دارد - پس باید که بلا دخل امامی خود بمضامین حدیث و قرآن گرداید - بلکه استخراج

در بیان حدیث و قرآن بسوی مجتهدان رجوع نماید که اتباع اقوال مجتهدان نیست مگر اتباع او امر و نه ای حدیث و قرآن است که آیت و اطمینان رسول است و سزاوارتر از حدیث است

در باب بیان حدیث و قرآن بسوی مجتهدان رجوع نماید که اتباع اقوال مجتهدان نیست مگر اتباع او امر و نه ای حدیث و قرآن است که آیت و اطمینان رسول است و سزاوارتر از حدیث است

سندین حدیث و قرآن بسوی مجتهدان رجوع نماید که اتباع اقوال مجتهدان نیست مگر اتباع او امر و نه ای حدیث و قرآن است که آیت و اطمینان رسول است و سزاوارتر از حدیث است
 و اولی الامر منکم - و الذین یستنبطونه الخ درین مقال
 و الی است - و حدیث - اذا خرج ثلاثة فی سفر فلیوم واحد هم
 رواه البراء و در مؤید این حال به بقول غیر مقلدان مجتهدان اتباع ترجمه صحاح
 و غیره را نام اتباع حدیث و قرآن - نه و ای نسائی و خود را می هر که در سر را نام حدیث
 و قرآن بکار عمر المصنف - از جمله قال المصنف و منها ما قال العارف بالله
 العالم الربانی الشیخ تاج الدین العفانی فی جامع الفوائد الدین
 بالنقل لا بالراعی ای من الکتاب السنة و الإجماع و قیاس صحابة
 و الأئمة المحققین و من یعمل بقول المجتهدین فهو مثاب فی الدنیا و
 الآخرة ما لم یجد الحدیث الصحیح المقصلاً الإسناد و اذا
 وجد لا یعمل بالحدیث

اقول - ابن مقال علی وجه الکمال بر ثبوت قبل - قال مقلدان و الی است -
 نه غیر مقلدان را منطبق قال - اما مصنف غیر غیر مقلدان - از لفظ العارف بالحق
 که جز شرط اذا و جد که است استدلال گرفته - احصا احوال و در مشروط و کذا
 و اقوال آئمه شرف القرون و سرگروه غیر مقلدان خود را صحیح الاسناد فهمیده - و
 اقوال آئمه خیر القرون که مستنبطه احادیث صحیح است غیر صحیح المقصلاً الاسناد
 و باعث کوری چشم درونی میری من یعمل بقول المجتهدین فهو مثاب
 فی الدنیا و الآخرة را ندیده - مولانا روم

کیر دیدی تمجوشد و چون خمیس آن کدو را چون اندیدی ای بحر یس
 یا چو مستغرق شدی از عشق خمر آن کدو نهان باشد از نظر

ظاهر صنعت بدیدی را استاد استادای برگزینی شاد شاد

هر یک در کف خصا که موسیم می و در برابران که عسیم

ای مصنف بر چنین استدلال دیگر مقال مولانا روم نیز دال است

گر با استدلال کار دین بدی فخر رازی را زوار ما بدی

مای استدلال همان چو بن بود پائی چو بن سخت بکین بود

اما تو مقدمش را نفیدی بر خلاف معیش بر ابطال تقلید آیه مجتهدین از حجت

گرفته یعنی و منها ما قال مولانا رومی است گر با استدلال ان گرفته و حالانکه

مولانا رومی باین قولش بر استدلال مولانا فخر رازی (که غیر مقلدان پیشوا

خویند استند و واجب از قولش استدلال گرفتند) طعن زده که رازی را غیر

رازدار گفته پس جمیع اولی غیر مقلدان که از افعال امام رازی استدلال گرفتند

بر باد رفته اگر بین گفتا کنی و دیگر ابیات مولانا روم را بشنوی ابیات

شیخ نورانی زیره آگه کند پاشش هم نور را همه کند

گرچه پشیری چون روی ره بی دلیل همچو روبه در حال و دلیل

این میرالاکه با برمای شیخ تابه بینی عون شکرهای شیخ

ای مصنف هنوز تو مثل طفل هستی و فکر سیران و ذکر مرشدان ناری مولانا

طفل را چه فایده آید در ضمیر ما چون اندیشه کند همچو نمک سپیر

فکر طفلان دایم باشد که شیر یا مویز و خوز یا گریه و نفیر

آن مقلد است چون طفل غلیل گرچه دارد بحث بار که دلیل

آن یقین و دلیل و در شکل از انبیهت میکند ادراک سبیل

یک اگر چه در زمین با کاست است چون بدر یافت بگسسته است

ای مصنف در هر امر انظار هر حکم نباید کرد و بلکه یار یکا بینی باید کرد

چنانچه شخصی در نماز گریه می کرد و نادان آن نماز را باطل می پندرد و مولا ناروم

آن یکم پرسید از مفتی براز گریه گریه نمود و در نماز

آن نماز او عجب باطل شود یا نمازش جایز و کامل بود

گفت آب دین نمازش بهر حیثیت بگری تا او چه دیده که گریست

گرفت و حق کند گریه در نماز یا بد است از گناهی در نماز

بشک گریه نماز او کمال قرب باید در سر و حق الاحمال

در فغان از ماتم فرزند کرد که دل و جانش ز ماتم کرد درو

هم نمازش به شک باطل شود گریه او نیز به حاصل بود

عبر سخن موقوف و هرگز مکلف دارد و سعدی رح به نه در سخن بخت کردن و دست

از جمله قال المصنف و منها ما قال ابو الخير و سمیت

تقلید و سبب تقلید بمقتضی بدانند نام جو المردان را

اقول - آری نه احقیقته تقایم آید ^{۱۰} _{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰}

افا و آن هر دو تقلید را برابر شمار و بنا

و مریدان شاه مدار و موعظی علی و با سوامی و غیر ذلک که بتقلید مریدان مزار
بر منکرات و سکران ترکیب باشند بلکه اکثران تشایخ و حلول را قائل گشتند
و همچنین اقوال تقلید کرده گمراه شدند که مانند الخلفاء و التفسیر الکبیر
نه بطلان تقلید آئم مجتهدان و اولیای اعظمان مراد است اگر چنین بود
خود سعدی رحم نیز باعث تقلیدش گمراه شده العیاذ بالله و اگر این بیت
تقلید آئمه باطل گردد پیش بدین دوشش رحم روزه همان مسلمانان را که در
رانان چاشت نمی و بدورست نباشد سعدی رحم

مسلم کسی را بود روزه داشت که در اندک را و بدندان چاشت
و گرنه چه حاجت که ز جنت بری ز خود باز گیری و هم خود خوری
و نیز بدین ابیانش رحم او را جبر نیست از لازم آید العیاذ بالله سعدی رحم
گرگزندت رسد ز خلق خرج که نه راحت رسد ز خلق نرسد
از خدا دان خلاف دشمن دوست که دل هر دو در قسرت اوست
گرچه نیز از کمان بی گزند از کمانداری بنده اهل مسر و
و اگر از ان بیت تقلید آئم باطل باشد پیش بضمون بیت زیرین بجز خدمت
خلق همه عباد متاد طریقت حرام باید شد سعدی علیه الرحمه

طریقت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاوه و دل نیست
از سی مطلب سعدی دیگر است و در طرف گنجایش نیست که مفتضای حال را
قبیل و قال دیگر است سعدی رحم

نه در سخن بحث کردن رفاست خطا بر بزرگان گرفتن خطاست
از آنجمله قال المصنف و منها ما قال الغزالی فی کیماء السعادات
اما شرط اول آنست که حجاب از میان خود بردارد تا از ان قوم نباشد که خدا می خاند

می گوید و جعلنا من بین ابدانهم سلاسل من حلقه سلافاغتشیناهم فیهما لا یصرون
 و حجاب چهار است مال و جاه و تقلید و معصیت الی ان مال اما تقلید حجاب است
 که چون مذہب کسی اعتقاد کرد و بر سبیل جہل سخن شنید و شیخ چیز دیگر را در دل او جای
 بایکدیگر همه را فراموش کند و بمعنی لا اله الا الله ایمان آورد و تحقیق آن بود که
 او را هیچ معبود و نمائندگی و پیر اطاعت دارد جز خدا متعالی و هر کس بروی هوا غالب بود و
 او بود چون این حقیقت حال شود باید که کشف کار از مجاہدت جوید نماز مجاہدت
 اقول - اولاً اینکه گفتگوی با سخن فیه و ناسوت است و این کلام غزالی رحمه الله
 است فافتراقاً کلاً لهما افتراقاً بلیغاً و ثانیاً اینکه بقول (همه را فراموش کند
 و بمعنی لا اله الا الله ایمان آورد) حدیث و قرآن و رسول المنان را نیز فراموش کردن لازم است
 العباد باید که از ان بے ایمان گردند

ثالثاً اینکه معنی قول (حجاب چهار است مال و جاه و تقلید و معصیت) فقط تقلید را جزا
 دانسته و باقی سه را محال شمرده و که مال و جاه و معصیت را از دست نداده و
 رابعاً اینکه معنی قول (و هر کس بروی هوا غالب بود معبود او بود) در ذات غیر مقلدین باقی
 شده و که بعد از مدید - بهوای شیطان میرسد - این مذہب جدید حادث مسافرت
 و حجاج غیره را معبود دانسته و خامساً اینکه اگر غرض امام غزالی رحمه الله از این قولش
 حرمت تقلید بودی - بجای دیگر همین کیمیا سعادت این عبارت زیرین نه نوشته
 خرواج اہم بلکه بحقیقت معلوم بود که آن چیز ناشایست است نه بکمان و اجتهاد پس شافعی
 را بود که برخلافی اعتراض کند چون بخارج ولی کند و شفعه جاری گیرد و امثال این اما
 اگر شافعی مذہب بخارج بے حلی کند یا بنہد نماز خود او را منع کردن را بود که مخالف
 صاحب مذہب خود کردن نزد پیغمبر روا نبود انتہای - و نیز در احادیث العلوم عبارت
 زیر مرقوم را مرقوم ساختی و بل علی سبیل اتباع مقلدہ فی کل تفصیل فان مخالفتہ

متفق علی کونه منکر این محصلین انتهای پس همچنین استدلال غیر مقلدان نیست
 مگر در خضع و فریب انداختن مقلدان است و زیرا که ایشانرا از استدلال کتب
 مقلدین فقط الزام مقلدین غرض نیست بلکه در پرده مصنفین مقلدین امامی را
 تحقیق کردند و مؤلفین مقتدین را بنامی را تجلیل ساختن نیز غرض است و که هرگاه
 جمیع مصنفین بر تقلید امامی مقلد بودند و با وجودش تقلید را (نوع و فهم غیر مقلدان)
 حرام گفتند پس ایشان خود احمق نه شدند چه شدند و العیاذ بالله و هر چه پرچو و
 بر دیگران پسندد اما الامر ایسکما از عهد الامم هبونی بلکه در لطافت
 کلام مصنفین کلام و در تفاوت افهام مؤلفین عظام شک و ریب نیست و اما در
 خاصیت اثر باران است و قطع
 شمشیر نیک ز این بد چون کند کسی و ناکس تربیت نه شود ای حکیم
 باران که در لطافت طبعش خلاف نیست و بار غلاله و بد و دشوار بود مشر
 اصطلاح چون کل استدلال را حال و برین منوال و ال است دریافتیم پس از
 و ادجواب همچنین مقال دست برداشتم و بالفلس خود قیل و قال نمودم و قادر
 سخن کوتاه کن بحث تضییع اوقات کن و خود بگیر و فلاح خود جو و اصلاح خویش
 برو و نیز دید احوال مروده مرو و

کسی را نصیحت گویا می گفت که دانی که در روی نخواهد گرفت
 فهم سخن چون نکند مستمع قوت طبع از مکمل مجوس
 نصیحت میدان ارادت یار تا به زهد مر و سخن گوے گوے
 قوله تعالی و لا یفعلکم لضعی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله
 یرید ان یغفر لکم و لا یغفر
 تقدیر چون سابق است تعلیم چه سود جز بندگی و رضا و تسلیم چه سود

وَقَوْلُهُ تَعَالَى - لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الَّذِي بَنَى السَّمَاءَ فِي سِتٍّ أَيَّامٍ وَلَهُ الْعَرْشُ الْأَعْلَى
 أَنْ يَقْطَعَ قُلُوبَهُمْ هُتُوًا فَاتَّبَعَ الثَّانِ بِرُءُوسِهِمْ هَا هُنَّ آيَاتُ الْآلِ الْاِثْنَيْنِ
 خواجه نامه ۵

خومی بدو طبیعت که نشست
 نرود و بر بخت مرگ از دست

که ایشان قوم نبایند اندو قوم بنایند راجعین حال است به که در ربان زمین ایشان
 راقیل فقال است ۴ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغْفَلٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا رَافٍ الْكُوفِيَّ يَقُولُ
 عَلَى بَنِي إِسْرَافِيلَ رَضِيَ اللَّهُ يَقُولُ إِلَّا إِلَهُكُمْ يُرْسِلُ مِنْ كُوفَانِ حَمْرٍ
 بَلَدٌ بَلَدٌ هَذِهِ أَوْ مِنْ كُوفِكُمْ هَذِهِ بَلَدٌ بَلَدٌ حَنِيفَةٌ قَدْ كَلِمَ قَلْبُهُ
 عِدَايَ رَحْمَتًا وَسَيِّئَاتِكَ بِهِ فَوَكَّرَ فِي الْخُرُوفَاتِ الْغَالِبَ سَلَامُهُ
 ۱۴۴۰

از بر دانه عقلی که که بر علم ایشان مجتهد است علی ۴ قند می عقل باید داده و باید
 پام بر کل باید نهاد و چرا که مصنف رو قناید رسید دست و پا نداده بدال عقلی
 خود علم خود را علی دانسته بلا خیال ضرر خبری وکی به صورت فاسده و قناید
 کلامه منقسم ساخته حکمتی بطولان تقلید بیرون آورده به قیاس خود کلام
 بی نقیض را فرزند تصور دهند و یا بوزیر را سپ و فرزند و او برویان ساخته
 و بر نتیجه تحریرات خویش چنان نازان و فرحان گشته که آنها را پیش طعنه زبان
 ایا هم خبر اندیش نمایان و حیان گمان هستند و بنابران از خدا خوانان و حیان هم
 که ایشان را بطولان ترانها و هرزه گوئی ای ایشان را رام داده گریبان و مالان
 یعنی بر اختیار تقریرات شیطانیه و تحریرات نفسانیه چه چه قبا حنه اسلایه
 در پیش می خود اطلاع دانستم و تا ایشان بقول معدی هم
 یکے بر سر غلخ وین می برید خداوند بیستان گنه کرد و دید

و قَوْلُهُ تَعَالَى - لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الَّذِي بَنَى السَّمَاءَ فِي سِتٍّ أَيَّامٍ وَلَهُ الْعَرْشُ الْأَعْلَى
 أَنْ يَقْطَعَ قُلُوبَهُمْ هُتُوًا فَاتَّبَعَ الثَّانِ بِرُءُوسِهِمْ هَا هُنَّ آيَاتُ الْآلِ الْاِثْنَيْنِ
 خواجه نامه ۵
 که ایشان قوم نبایند اندو قوم بنایند راجعین حال است به که در ربان زمین ایشان
 راقیل فقال است ۴ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغْفَلٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا رَافٍ الْكُوفِيَّ يَقُولُ
 عَلَى بَنِي إِسْرَافِيلَ رَضِيَ اللَّهُ يَقُولُ إِلَّا إِلَهُكُمْ يُرْسِلُ مِنْ كُوفَانِ حَمْرٍ
 بَلَدٌ بَلَدٌ هَذِهِ أَوْ مِنْ كُوفِكُمْ هَذِهِ بَلَدٌ بَلَدٌ حَنِيفَةٌ قَدْ كَلِمَ قَلْبُهُ
 عِدَايَ رَحْمَتًا وَسَيِّئَاتِكَ بِهِ فَوَكَّرَ فِي الْخُرُوفَاتِ الْغَالِبَ سَلَامُهُ
 ۱۴۴۰
 از بر دانه عقلی که که بر علم ایشان مجتهد است علی ۴ قند می عقل باید داده و باید
 پام بر کل باید نهاد و چرا که مصنف رو قناید رسید دست و پا نداده بدال عقلی
 خود علم خود را علی دانسته بلا خیال ضرر خبری وکی به صورت فاسده و قناید
 کلامه منقسم ساخته حکمتی بطولان تقلید بیرون آورده به قیاس خود کلام
 بی نقیض را فرزند تصور دهند و یا بوزیر را سپ و فرزند و او برویان ساخته
 و بر نتیجه تحریرات خویش چنان نازان و فرحان گشته که آنها را پیش طعنه زبان
 ایا هم خبر اندیش نمایان و حیان گمان هستند و بنابران از خدا خوانان و حیان هم
 که ایشان را بطولان ترانها و هرزه گوئی ای ایشان را رام داده گریبان و مالان
 یعنی بر اختیار تقریرات شیطانیه و تحریرات نفسانیه چه چه قبا حنه اسلایه
 در پیش می خود اطلاع دانستم و تا ایشان بقول معدی هم
 یکے بر سر غلخ وین می برید خداوند بیستان گنه کرد و دید

گفتاگر این مرد به می کنند در با من که با نفس خود می کند
 بر ضرر آنها واقف شوند و نوبه نوبه که و باز بتقلید کرانند چه محض
 است که اگر گفتوی بد نصیحت که نند و از بابت قتالت ناجی باشند و بدایت
 بامد و چون صفت اخبر طحط طحط و طلاح به تقلید آنکه صاحبان طحط و طلاح
 باند خنی ظاهری احادیث صحاح - قطع و قطع می نمایند به بنابر ان بقول (مگر بگر تا
 بنیب انبی شود) بقرض الزام گفتگو در صحاح بر خود الزام کردم و در غیر صحاح
 دیگر غرض ندارم بلکه صاحبانش انچه اسی ملت و امام شریعت حسب در بدقت
 و تاخرت مبدا نم که سبب انان مامقلان متاخران راه هدایت یافتیم و در
 معرفت گرفتن و انان بکافه رضی الله عنهم و رضوانه همیشه داریم

و انهم

قال - واما الغفلة فمنها ان وجوب التعين باطل لانه خلا
 الاجماع وكما كان كك فهو باطل فذا باطل اما الظن فانه
 مضاف للقول الجهم عليه المجتهد من خطي وليصيب اذهذا صرح
 في ان بعض اقول المجتهد يوخذ لا كلها فان اخذ الخطا حرام
 كيف لا وقد قال نينا المعصوم صلعم ان لا طاعة الا لله
 المبروف اما الكبري فبين

اقول - جوابش عبارت عربی بر وجه میدیم بحشم عبرت باید دید و بگوشت
 برش بایشند که چون ایشان را عداوت یا غناوت ساری و ضلالت طاری
 بنابر ان سجای و حجب باطل و سجای موافق خلاف ترقیم ساخته اند و اگر تلبه
 می یافتند سرگشته نمی بشتند و با چنین گویم که مقتضای ضلالت است که
 سجای عدم تقلید باطل - وجوب التعين باطل نوشتند و در از چاه کن را

متنهای حاشیه در حاشیه چپ و راست که به خط نستعلیق نوشته شده است.

متنهای حاشیه در حاشیه چپ و راست که به خط نستعلیق نوشته شده است.

Handwritten notes at the top of the page, including "بسم الله الرحمن الرحيم" and other religious phrases.

جاءه وپیش آن سر سید بنده الوجه الاول - ان الثمین واجب لادله
موافق الاجماع وکما کانک فهو واجب فهذا واجب اما الصغر
فالانه الفقه واجتمع علیه الجمله الخفیر من العلماء الکرام - والا ولما
القطره - فالعقد علیه الاجماع کيف لا وقد قال رسول صلوات
لا یجتمع اثنی علی الضلالة فکيف یتكون الثمین ضلاله اما الکبری
الوجه الثاني ان عدم التقليد باطل لانه خلاف الاجماع و
وکما کان كذلك فهو باطل فهذا باطل - اما الصغری فلا بد من
الشروع فاعمل بابطال الشرع حرمانه فهذا حرمان کيف لا وقد قال
الحديث یحصل صلوات ان اطاعة الایة المعرفه واما الکبری فیهین
قوله المجتهد یخطئ ویسبب ابتکام بخطای مجتهد یخطئ کرون و غیره گرفتن
و یا خود را نزل انسان بیرون یافتن تحصیل غیر آن قرار گرفتن است و زیرا که
و اصل رسل انسان نیاسته مجبور و محاط است کما قبل الانسان حرمان مع
الخطا والنسبانی است
غلط و سهو بر من و توبه است
برهان آفرین غلط نرو و

بنار علیه از حضرت آدم علم گندم خوری و از حضرت داود علم تقبل کنانیدن حضرت
اور یارند گرفت زوجه اش - و از حضرت موسی علم تقبل شخصه با نیت سیحری و از حضرت
یعقوب علیه السلام بغریب برادرش غیثاء عم - و از حضرت نبیا محمدا علیه السلام عدم
قول ان الله تعالی خصوصاً در مفاد و اسامی بد خطا نه الاجتناب بلکه از اسامی
انبیاء خطا واقع شده کذا فی تخریج المسلم - و اگر بین تخریم الکفا لکفیه و از
محدث و اجماع و قیاس و لیس بر ما هم بگویند پیش از این و اما القرآن
نقول حضرت موسی علم قوله تعالی لا اتواخذ فی ما نسبتم - وقوله تعالی

Extensive handwritten marginalia on the right side of the page, continuing the discussion and providing additional evidence or commentary.

Handwritten notes at the bottom of the page, including "بسم الله الرحمن الرحيم" and other religious phrases.

که بطلان ظاهر است از هر حال بر خطا لازم نیست بل ترکش لازم است و اگر چه شکی در
لازم نیست و اما ثبوت خطا هم باید که در تحقیقت بقدری آید و نه مجرد خطا
او عاقلانه اندیشه معاندان چه خلل و تشکیک نماید چون نباشد بر کسی و بواسطه
لفظیه های خود و قبیل و قال می گردید و دعوی انانیت می نماید

تذکره صاحب هم

قال ومعناها ان احوال المجتهدين تحت الشك والتمثل لا يؤخذ لانه
اذا جاز الاحتمال بطل الاستدلال

قول - (اذا جاز الاحتمال بطل الاستدلال) را مقام های است
مخصوص مختص به هر چهار اشمول و عموم که از عمده و منفش اگر گویند که عموم است گویم که
بنا بر اینست که در خلافات خلفای اربعه سخن رود و در ثبوت نبوت شک و شبهه پیدا شود و
که در قرآن لا ادری ما یفعل لی و کلمه و در حدیث انما انما یشر الله و غیره
از مقام های مخصوصه احوال ثانیه غیر متلذذان است لانه احتمال الخطا و التمثیل
لا یؤخذ لانه اذا جاز الاحتمال بطل الاستدلال فلو کما لا یؤخذ
لانکم لا تفقهوا غوامض الحدیث والقرآن ولا تبلغوا الی البیان
والبیان - وقد مر الضاحی ان هذا القول فی تذکره المتقلد به ایضا
تذکره فوز و شمس هم

قال - ومنها ان الشریعة المحمدیة علی صاحبها الف الف تحمیه
وسلام بالنسبة الی المذاهب الاربعه مثلا اما کل او کلی و غیره
کلا الشکتین یلزم المطلب لانها ان كانت کلا یلزم عدم التعین
البه وان كانت کلیاً یلزم اجتماع المتضادات وذا باطل فالقول
بوجوده کذا - افول - حسب تقریر مصنف تحریر می نماید و نیزه و غیره

ان الشريعة المحمدية على صاحبها الف الف تحية وسلام بالنسبة
الى الصحاح الستة وغيرها من الاحاديث التي اقرها بتركها الطرقة
مثلا اما كل او كل وفي كلا الشقين يلزم المطلوب لانها ان
كانت كلا يلزم عدم التعين للصحاح فيدخل فيها الاحاديث
من غير اهل السنن ايضا فظهر ما ظهر - والكانت كليا يلزم اجتماع
المتضادات وهذا باطل فالقول بوجوب العمل بالصحاح كذالة

تذكره بستم

قال - ومنها القياس من الشكل الاول البديهي الانتاج هكذا عرّف
مسائل حقه محقة هي شريعة محمدية وكلما هو شريعة محمدية فذا هو
حق وواجب بالاتباع ينتج كل مسائل حقه محقة احق وواجب عندهم
اقول - من يسميهم بسمان شكل اول جواب يسميهم بنبي وبفهميد الضافي
اعتنا في سائرنا ان القياس من شكل الاول هو البديهي الانتاج
عندكم فنسئل عنكم ان كل احاديث التي في الصحاح وغيرها هو شريعة
محمدية وكلما هو شريعة محمدية فهو احق وواجب بالاتباع
فينتج كل احاديث احق وواجب بالاتباع اما الامر فليس كذلك
لان بعضها موضح وبعضها معارض وبعضها متروك وبعضها
مطعون فاین الاتباع بكلها *

تذكره بستم ويحكم

قال - ومنها ان المجتهد ان محطيا في بعضها فكيف التعين وان
مصيبا في جميعها فاین الاجماع للثنين *

اقول - ان المجتهدين ان محطين في بعض الاحاديث فكيف العمل

بالوثوق وإن مصيبين في جميعها فكيف الترتيب والطعن بالبعض
أما الاجتماع فثبته يلزم اجتماع المتضادات وهذا باطل فهذا باطل
وأما الافتراق فثبته تشرع بالتعين فبإباحته مبين غير مخفي أما
الاجتماع فلا يبطل تخلف البعض كما لم يبطل الخلافه لآل أبي بكر رضي
الله عنهم ثبت على كرام الله وجهه ولا الخلافه لعلي رضي الله عنه بخلاف زيد و
غيره رضي الله عنه وغيرهما من الصحابة رضي الله عنهم كما لا يخفى على من له علم بحالهم
والله أعلم بالصواب

تذكره ليست وسوسه

ومنها ان المذهب الواحد اما تمام الشريعة او بعضها فان
بعضها فليكن الدوران وان بعضها فليكن الموفق الذي لا يستطيع
ان يقول نؤمن ببعض ونكفر ببعض اين الاطمينان *
اقول - نسألكم ان الاحاديث المتخالفه المتبانيه فيما بينها اما تمام
الشريعة او بعضها فان تمامها فليكن الدوران وان بعضها فليكن
الموفق الذي لا يستطيع ان يقول نؤمن ببعض ونكفر ببعض فابن الاطمينان

تذكره ليست وسوسه

قال - ومنها ان التعيين اما حدث في القرن الرابع وما هو كذا
فهو بدعة مستفحمة فالنعين مثله *

اقول - ان تاليف الصحاح اما حدث في القرنين المنصوص وما
هو كذا فكذلك فهو بدعة مستفحمة فالتاليف مثله *

تذكره ليست جهارم

قال - ومنها ان اقتداء الاحناف باشواق افغ او بالعكس مثلاً اما

جائز فإين التعين واما غير جائز فإين الاجماع المتيقن +

اقول - ان اقتداء بعض الرسل بالبعض في بعض الاحكام او
اتباعه كاتباع نبينا الكريم صلعم بموسى عم في صوم عشوراه مثلا اما
جائز فإين التعين للشريعة المحمدية واما غير جائز فكيف القول المتيقن
قوله تعالى لا تفرق بين اثنين احديهما من رسله اما الاجماع فلا يصح له المتيقن
ذكره +

تذكره ليست وخبم

قال - ومنها ان التعين لو لم يكن باطلا لما يستلزم المحال كالتعني بحرب
فيكون باطلا اما المقدم فلانه يستلزم العصمة في غير الانبياء اهر
الصلاة والسلام واما الاستثناء فبين غير مبين + عنهم
اقول - ان عدم التقليد لو لم ياك باطلا لما يستلزم المحال لكن ليس
فيكون باطلا لان مستلزم المحال باطل اما المقدم فلانه يستلزم
العصمة لكل واحد من المحدثين او في كل واحد من الواصلين
للمحدث من غير الانبياء عليهم الصلاة والسلام واما الاستثناء
فلانه يستلزم لكل الاجتهاد وهو محال - لقوله تعالى لا يكلف الله
نفسا الا وسعها +

تذكره ليست وششم

قال - ان استواء الحقية في المذاهب الاربعة مسلم امرافان
كان مسلما فكيف التعين وان لم ياك فإين الاجماع بالتعين +
اقول - تارة نستلزم ان استواء الحقية في الاحاديث كلها مسلم
امرافان كان مسلما فكيف العمل بالبعض وان لم ياك فإين

الاجماع على العمل بالحديث تارة لئلا ينسأل عنكم ان استوام الحثية في
الشرايع كلها مسلم لا فان كان مسلما فكيف التعيين وان لم
يك قايين الاجماع على بعضها باليقين - تارة نقول ان قولكم
هذا متناقض لما قلتم ناقلا على الشعر اني قايين الاطمينان فكيف
تذكر الادعان *

تذكره بست مضم

ومنها ان ايجاب التعيين انما هو شرك في التوحيد او الرسالة
من هو الا هو هو ما اخبر الله عز وجل من سوء اعمالهم وقيام
الهمم اتخذوا احبارهم ورجالهم اربابا من دون الله وكلما
تذكره في ذلك فهو شرك فهذا كذلك *

قول - ان ايجاب تعيين الاحاديث في الصحاح للمسلم انما هو
شرك في التوحيد او الرسالة اذ ليس هو الا هو هو ما اخبر الله عز وجل
من سوء اعمالهم وقيامهم اتخذوا احبارهم ورجالهم اربابا
من دون الله وكلما كان كذلك فهو شرك فهذا كذلك بارى ذكرين
آيت تذكره فيهم مقال اول گذشت باني مضامين الزايم بايد گرفت *

تذكره بست مضم

قال - ومنها ان ايجاب التعيين انما هو اصرار على ما منعه الله
تعالى والاصرار على المنوع حرام بل كفر لان استئصال المعصية
كفر فكيف بايجابها فالاجاب كذلك *

اقول - ان ايجاب التعيين للاحاديث في الصحاح انما هو اصرار على
ما منعه الله تعالى والاصرار على المنوع حرام بل كفر لان استئصال

المحصية كفر فكيف بالإيجاب كذا لان محمد اسمعيل البخاري
رح قال تركت كثيرا من الصيالح لسل الطول والمالك رح والمسلم رح
والترمذي رح قالوا مثله فابن التين فالتشروا في الارض واتبعوا ما تركوه
وان لم يتجدوا فكيف العمل ببعض دون البعض فما تقولون في
قوله تعالى ان من بعض وكفر ببعض - فاستغفروا يا ايها الذين آمنوا
عن ما كنتم تكفرون

تذكره بسم الله

قال ومنها انه التفرق والتفرق وهما منهيان لقوله تعالى واعتصموا بالوحدة
الله جميعا ولا تفرقوا فهذا كذا الك * اقول - انه ليس فيه التفرق
والتفرق كما زعمه المصنف بل ان التين الحديث دون الحمد واهم
التين الاية دون الاية بزعمه التفرق والتفرق وهما منهيان
للعلى - واعتصموا بالوحدة جميعا ولا تفرقوا فهذا كذا الك *

تذكره بسم الله

قال ومنها انه فرار من الرحمة والفرار من رحمة كما ترى *
اقول - انه ليس فيه الفرار من الرحمة بل انها تحقق الفرار من الرحمة والفرار في الضلالة
في عدم التقليد لا النفوس اشربت الهوى واعجب كل ذي رأي براءته والفرار
من الرحمة والفرار في الضلالة كما ترى * تذكره بسم الله
قال - ومنها انه بعد الجمع والتأليف اللطيف للحديث الشريف
لا جائز ان يكون المذهب الواحد بعينه وبشخصه من المذاهب
الاربعة مثلا شريعة محمدية كاملة واجبة الاتباع للزوم
استحالة القول بعد ما هتدأ كل من تابعي ومبسوطي فدل اشبه
الثلاثة الباقية من العلماء والصلحاء وكل الاولياء ولا لا بعينه

ولشخصه لزوم استحالة القول بعدم اعتدائه كلفه اجمعين في ذلك
 واجابة الكاملين والالتقاء لعدم تحقق العمل بل لا تدين الحقيقة
 اقول - انه اذا اعتدوا لاجماع على تقليد الائمة الاربعه (الذين
 بعضهم اقرب من بعض فبالقول الاقرب فالاقرب اقرب من بعضهم
 فبذلك يكون المختلف منه لاحد للزوم استحالة القول بعدم
 من المقلدين الماضين بمذهب واحد من العباد والصلحاء
 ومواليا والالتقاء لاسيما كل واحد من الائمة الاربعه و
 بين الصحاح الستة للزوم تحقق العمل بالشرك في الرسالة بتعين
 حقيقة كما زعم المصنف - الكان كاي فكيف الاقتداء بخير المقلدين
 طينان بهذا الاقتداء فماذا القول يا ايها المصنف في
 انما كان جوابك فيه فهو جوابي وما كان اعتراضك فيه فهو
 اعتراضي - الا ان كل احد الائمة او احد المحدثين كمثل احد المقلدين
 في تعين العمل فابن لك العقل فوقت في الحفر الذي حفرته لنا
 نعم ما قيل من حفر بئر الاخيه فقد وقع فيها - فاعلموا يا ايها
 الاخوان ناذر ابطلت الشقوق المحتملة الحرة من غير المقلدين في
 هذا الزمان - بادلتهم وحججهم والبرهان - فبقية التعيين وجوباً على
 اصله كما كان - فشكر على من هدانا الى صراط المستقيم بكرم العمة
 وفضله العظيم - واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
 على رسوله خاتم المرسلين وعلى آله الطيبين واصحابه الطاهرين و
 آية الراشدين والمقلدين المهتدين اجمعين .

المقال
 نسبة

مقالہ ثالثہ در رد رسالہ قول سید

قال - اعلم انه لم يكلف الله تعالى احدا من عبادہ ان يكون حنفيا
او مالكيا احميا - اقول - جواب این عبارت بتذکرہ باز دہم مقدمہ اولی نوشتہ
آئندہ ام - بنا بر این حوالہ بران نمودم - و جواب باقی عبارت را پسہ بہتہ
داشتیم کہ خود مصنفش را مقدار ابو حنیفہ رحم یافتیم - اگر گویند کہ مصنف مبنیہ المفتی
گویم کہ خود تقلید را رد ساخت - و تلفیق را درست داشت - گویانی او اہل اضریا
قول است و فعل اگر بر اول عمل نمایند مثل اقوال کاہنان فریب خوردہ بن حورب
فریاد گیر از انکی بدی نمایا ہر کنند - و تدبیر دفع بدی شان نمایند - ابابو اہر
خود بچنین امور مخترعین نہ ہند - فنقول المصنف مثلہ - سعدی - عاشقہم
عالمی را کہ گفت باشد دیس ہر چہ گوید بگیر و اندر کس
عالم انکس بود کہ باز نکند نہ بگوید بخلق و خود نکند
و اگر بر ثانی عمل نمایند - تقلید را واجب سازید - کہ سر و سر شد شما ہی غیر مقلدین
تقلید را لازم گرفت - ہرگز ہر آئینہ براہ تلفیقی نہ رفت - اگر گویند کہ قولش را و مخن
مع ذلک محمد اللہ تعالی لا یشرح عن درجۃ التقلید لا ما منا
الا عظم الاکبر الی حنیفہ المقدم رحم الح - کذب است گویم کہ اگر کذب
است قائلش کاذب است و بر قول کاذب کہ اعتماد کند مگر احمقان - و بر اقوال کاہنان
کہ اعتبار سازد مگر جاہلان - اگر گویند کہ برین نوشتہ اش بروز خشم را او مخاصمت ہم
کرد گویم کہ مخاصمت ہم کردن نتوانید - بکہ اورا بری یابید - زیرا کہ او خواہد گفت
کہ اگر چہ من چیزی اقوال مشایخ را بر تقلید تالیف نمودہ ام اما بران عمل نکردم - اگر
آنرا واجب ہی داشتیم - ضرور بران عمل می کردیم - کسی دیوانہ را ہم نیافتیم - کہ امر بہتر

دید داشته در گذشته - در بخت نفس عمل ساخت + فاذا التولون بعد فلولوا
بنیت کم - ولولو انکم ولا التولی غیر کم +

اصلاح

چون تتبع دلائل ایشان نمودم - و تتبع بحثها بین آنها نمودم یعنی لجه نقیضش برایشان
مستحق شغب و تشویش و تفریش ایشان در میان امت پیغمبر آخر الزمان بر این
مربیانتم - و در هر خبری بر این تقریر را تطبیق دیدم - یکی ادعا خلاف
الحديث و القرآن الهی است یعنی گویند که مقلدان بر حلال حدیث
این نمایند و دیگر ادعای خاطیست آنکه مجتهدین با حکام شرعیست +
چونکه آنکه خاطی اند خطا احکام اجباری کردید و مقلدین بران مصلحت
ادعای عدم اختصار امت بر آنکه اربعه مبتدعین که غیر نبی است یعنی گویند
چهار بر چهار مذہب امر بدعت است + عمل بران درست نیست + جواب اول
ایشان باعث جهالت حماقت یا زناالت و عداوت گویند که مقلدین باعث
تقلید آنکه مجتهدین عمل با حدیث و القرآن را ورگذاشتند + حال آنکه امر بالعکس است
اما ایشان بسبب غبات و عداوت انجمنند که بلا تقلید عمل با حدیث و القرآن ممکن نیست
کما صرنا ذکره مراراً - جواب ثانی آنکه باعث بعضی خطای آنکه تقلید باطل نمی شود
کما رغبوا اگر چنین بودی کل احکام شرعی و جمیع انتظام امت یک قلم باطل
مردود گشته + کما ذکرته فی مواضعها مراراً +

جواب سوم - آنکه چون آنکه اربعه کرام رضی الله عنهم العلام - سجد و جہد تمام - و کوشش
و سعایت مالا کلام با حسن نیت و مرام - عمده اعتقاد و انجولی انجام نمودند + مقرر شد
باصلاح عام - یافتند - و بدرگاه غلام مقبول شدند + کما فی تفسیر الاحمدی
رحم و الانصاف ان الحصار المذاهب فی اربعة و اتباعهم فضل الهی

و قبولیه من عند الله لتالی الاحمال فیه للتوجیهات والادلة و
 مجتهدین با هم مخالفت و اتحاد و اختلاف - و مودت و محبت ارتباط کارهای کردند
 خودی اختصاص را به همه نمی داشتند و عزت و توقیر و حرمت و وفرا از دست نمی دادند
 حتی که امام شافعی رح چون زیارت قبر امام ابی حنیفه رح رفت به بوقت نماز فجر حسب
 ندب خود دست بر نماز داشت و ترک قنوت ساخت و بجواب اعتراضی که
 ادب بپنداخت و امام مالک رح قولاً و فعلاً امام اعظم رح را القاضی خرمیة المفسر
 و در میان امام شافعی و امام احمد رح چنان محبت و جلالی - و ابط فی اوائل الضیاع
 رو نمود که اندک با پیراهن و دیگر را تیمنا بزرگالبرز شفا می مرض اختصر بن عرب
 هر یک دیگر را از خود بهتر می دانست و حال نادان نیست که اگر جان اباه بجواهر
 فی کتب القفص فی السیر و صفاتی الزاله و فی قول السید به لیس فی القبولی عنهم
 اما که انکه خبر فی هواوی نفسانی و خواهرش و نیاوی و پسر اجتهاد و پسر
 مخدول گشتند و دانه نمره امامت محروم ماندند و تفسیر هر کسانیکه تبرک القلیمان
 بتقلید تلقیتی عمل نمایند بقول امام احمد رح که مردمان بکثرت تقلید غمی باشند
 غمی باشند

تقلید دوسه مقلد به معنی بدنام کند نام جوایز و انرا

و هر مردمانیکه بلا استغانت استنباط آئیم مجتهدین بر احادیث محدثین (که غالباً از
 رتب و یالین نیز مناسج است) عمل بشرعیت را وارد و از مدبگو یا بر سایه صید
 پران تیر اندازند و از جهالت تیرهای ترکش را خالی کرده می باشند و در اندام
 مرغ بر الا پران و سایه اش . میدوید و بر خاک پران سایه اش
 ابلج و سیا و آن سایه شود می رود و چند آنکه به سایه شود
 به خبر کان یکس آن مرغ بود است پس خبر که اصل آن سایه کجاست

تیر لند از دلبوسه سایه او ترکشش خیالی شود و به جستجو

فجایحه ای غیر مقلدان مجروران خیال باطل (هر یک از آنکه مثالی اند) در شانیه
از تقلید شخصی از ایشان بگردانیدن - و آنکه و مستلزم را انبیا است مسووم به مقتضای

وصف خواش نفس ایهام - بنوشت ما سه خواص - و طلب حقیقت علمی و مقام به از خود

نزدیک تمام - محروم مامان - و همچو بنایان که اصلا چراغ علمی نیستند و در

همه بنایان چراغی تراشیدن من بیاری گفتن - و نور پادشاه است که محبتش در

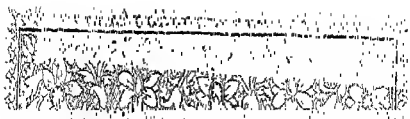
دیده و در این مصلحت مشرق قرون متبدل ساختن - و الا تا تقلید شخصیت

این مائش هرگز خریدن نتواند و تا اراده کنی یاورید شکر سعادت بهر چه

چند که آید گذشت خصوصاً هر یک از مولانا روم و سعدی و امام عبد الوهاب شمرانی

و غیر هم نوشت فقط

السلامة
محمد



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

موسى بن جعفر

Handwritten Persian text, likely a continuation of a letter or document, written in a cursive style.

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

أَبْلَغَ شَيْخًا أَوْ كَهْلًا - وَبَعْضُكُمْ أَضْحَكُ وَأَبْي - وَبَعْضُكُمْ
أَجْنَى وَأَخْذَرُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى - فَخَلَقَ لَكُمْ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ
لِتَسْأَلُوا أَتِلْكُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا - وَتُخْتَبَرُكُمْ أَتِلْكُمْ أَصْبَرَ صَبْرًا
وَأَصْدَقَ قَوْلًا - وَالَّذِي أَنْبَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ بِآثَانِهِ يُعِيدُكُمْ
فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ أَخْرَاجًا وَالَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِيزَانَهُ
لِتَسْأَلُوا مِنْهَا سُبُلًا مُّجَاجًا - وَالَّذِي أَحْرَقَ فِيهَا
مِنْهَا عَذَابًا فَرَأَانَا وَجَعَلَ مِنْهَا يَخْرُجًا أَجَاجًا - وَالَّذِي
الْأَرْضَ لِقَاتًا أَحْيَا وَمَاتَا - وَالَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ
فُرُشًا - وَالَّذِي جَعَلَ فِيهَا رِجًا وَمِيزَانًا وَأَنْزَلَ
الَّذِي فِيهَا أَصْدَادًا إِلَى الْجَحْدَبِ بِمَا مَن يُقُولُ لَهُ أُنْزِلْ
أَنْزِلْ مِنَ الْمُحْشَرَاتِ مَا تَنْجِجُ الْخُرْجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا وَجَعَلَ
الْفُتَا - وَجَعَلَ فِيهَا عِصَابَهُ أَزْقَانًا - وَالَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَكُمْ أَزْقَانًا - وَصَنَّ الْأَشْجَارَ
أَوْزَانًا - فَوَكَاهُ يُخَلِّقُ لَكُمْ مَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَمِيعًا -
لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ فَوَافِقًا صَادِقًا وَبَدِيلًا - وَالَّذِي هَدَىٰ
السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا - فَصَارَ لَكُمْ فِي
الشَّرِكِ مَقُورًا وَبَعْضُكُمْ مِنْهُمْ شَكُورًا - لَكِنَّهُ كَانَ لِلنَّاسِ
وَالثَّارِبِ عُفُورًا - وَالَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مَسَاجِدًا - وَجَعَلَ لَكُمُ
لِبَاسًا وَجَعَلَ النَّهَارَ مَعَاشًا - وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا
مَسَاسًا - وَالَّذِي جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ وَ
الْأَفْئِدَةَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ - وَجَعَلَ لَكُمُ الْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ

[illegible]

۱- مقدمه
 ۲- تاریخچه
 ۳- مبانی
 ۴- روش‌ها
 ۵- نتیجه‌گیری
 ۶- پایان

لِيَايَاتِهِ فَتَعْبُدُوهُ غَيْرَ مُلَاحِظِينَ - وَالَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْفِقْدَ أَيْدِيًا
وَأَرْجُلًا - لِيَطْلُبُوا فِيهَا أَرْزَاقًا وَيَحْمِلُوا أَحْمَالًا - وَلِتَعْلَمُوا عَمَلًا - وَ
لِتَعْلَمُوا عَمَلًا - وَلِتَقِيمُوا فِيهَا الْمَنَاسِكَ لِلشَّرْعِ وَارْكَانًا - وَمِمَّا قَدْ
وَأَنَا وَرَمَانًا - وَلِتَعْلَمُوا بِهَا كَيْفَ أَضَعْتُهَا - وَصَغِيرًا حَقِيقًا - وَالَّذِي
أَطْعَمَكُمْ إِمَّا لَدَيْهِ أَعْدِيدًا - وَلِتَسْكُنُوا فِيهَا سَكَنًا جَمِيلًا جَدِيدًا
بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَاقِبَةٌ - وَخَلَقَ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ سَكَنًا جَمِيلًا
وَلِتَعْلَمُوا بِهَا كَيْفَ أَضَعْتُهَا - حَتَّى تَتَّخِذُوا الْقَوْلَ (لِتَسْكُنُوا فِيهَا)
وَلِتَعْلَمُوا بِهَا كَيْفَ أَضَعْتُهَا - وَتَتَّخِذُوا الْقَوْلَ (لِتَسْكُنُوا فِيهَا)
وَالَّذِي خَلَقَ فِي نَفْسِكُمْ كُلٍّ مَنَةً قَلْبًا ذَكْرًا
فَمَا قَاوَعُودًا وَهَبُوطًا وَصُورًا فَيُبْغِي لَكُمْ
الْقَلْبَ بِالذِّكْرِ شَاكِرًا - وَالَّذِي أَعْطَى بَعْضُكُمْ عِلْمًا
وَلِبَعْضُكُمْ كَرَمًا - وَلِبَعْضُكُمْ عَقْلًا نَاقِصًا وَهَمًّا فَاسِدًا
كَاسِدًا أَبَاطًا - فَصَلِّ مِنْ شَاءَ - وَكُلْ مِنْ شَاءَ
وَلْيَعْبُدْ مِنْ شَاءَ عَدَابًا أَلِيمًا - وَلْيَعْمَلْ مِنْ شَاءَ وَيَزُرْ مِنْ شَاءَ
كَرِيمًا - فَيَوْمَ الْخِلَافَةِ وَالْإِمَامَةِ مِنْ شَاءَ - وَيَزُرْ مِنْ شَاءَ
وَلْيَعْمَلْ مِنْ شَاءَ - وَيُدْخِلْ مِنْ شَاءَ وَلْيُصِرْ مِنْ شَاءَ ضَرًّا - وَلْيَسَلِّ
مَنْ شَاءَ شَرًّا - وَذَلِكَ عِنْدَهُ كَانَ لَيْسًا - وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ
أَيُّونَ بِهِ خَيْرًا - فَإِنَّ ذَلِكَ كَانَ لِبَعْضِكُمْ مَوْصِلًا إِلَى
بَعْضِكُمْ فَاسْقَاطًا إِلَى - وَالَّذِي أَعْطَى بَعْضُكُمْ أَمْوَالًا كَثِيرًا لِيُعْطَى
السَّالِكِينَ مِنْكُمْ وَبَيْنًا وَبَيْنًا - وَالَّذِي لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ مِنْهُمْ
وَكَيْفَ هُوَ وَآيِنٌ هُوَ وَلَكِنَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

[illegible]

بِأُطَاوْطَاهِرًا وَالدِّيُّ أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ رَسُولًا كَرِيمًا
يَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا - وَكَانَ جَبْرًا
مَعَهُ فِي مَوَاضِعٍ مُقِيمًا - وَفِي الْمَرْجِ لَهُ نُذِيمًا - فَلَا أَرْضَ
كُلَّهَا بِالْمِدَايَةِ شَرْقًا وَغَرْبًا - فَاحَاطَتْ هُنْدًا وَبِفَتْحٍ
عَجْمًا وَغَرْبًا - فَلَمَّا جَعَلَ النَّاسُ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ أَخْرَمِيَةِ الْمَفْزِي
وَمَوْجِ الشَّرْعَةِ أَمْرًا - أُتْرِلَ (الْيَوْمَ أَمْلَأُ) بِطَنِي أَوَّلَ اضْيَا
وَأَنْتُمْ عَلَيْكُمْ لِعَمِّي وَرَضِيَتْ كَلِمَةُ الْإِسْلَامِ دِينَ لِنَصْرِ بْنِ عَرَبٍ
سِتْرًا حُدَايَ تَحْشَرُ مَهْدَا (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنِّ بِمَوَاجِزِ
إِلَى كَرِيكَ رَاضِيَةٍ مَرْضِيَةٍ) فَجَمَعَ إِلَيْهِ هُنَا مَرَاوِي عَنْهُمْ
فَقَوَّضَ أُمُورَهُ الشَّرْعِيَّةَ إِلَى أَصْحَابِهِ الَّذِينَ كَانُوا لَهُ
لَهُ أَيْسًا وَكُنُوسُهُمْ لَهُ حِيلِيًّا - وَكَلَّمَ كُلُّهُمْ أَحَدًا مِنْهُمْ
عِلْمًا لِلرَّعْيَا وَفِيهَا سَبِيلًا - وَكَانَ الْإِسْلَامُ نَاصِرًا وَقَامًا -
وَالَّذِي أَهْمًا لِيَقِيمَانِ يَتَّخِذُوا أَفْضَلَهُمْ بَعْدَ الرَّسُولِ
خَلِيفَةً لَهُ وَإِمَامًا - ثُمَّ أَلْفَى فِي قَلْبِهِ أَنْ سَيَخْتَلِفُ عَمَلُ السُّلَا
مَرْضِيًّا إِذَا جَاءَ الْحَيُّونَ وَانْقَلَعَ عَنِ الدُّنْيَا رَاضِيًا - ثُمَّ أَهَمَّهُ
إِلَى الْحُمُرِ أَنْ يَجْعَلَ الْأَمْرَ بَيْنَ الشُّوَرَى - حِينَ رَجَعَ إِلَى خَافِي
الْوَرَى - نَصَرَ بِالشُّوَرَى عُمَانُ رَضٍ قَائِمًا لَهُ قَامًا - ثُمَّ قَتَلَ
مُحْصُورًا وَمَنْظُومًا - ثُمَّ صَارَ عَلَى رُفٍّ لِحْ لَافَةٍ حَقِيقًا -
لَا أَنَّهُ مَا كَانَ غَيْرُهُ بِمُقَابِلِهِ أَوْ تَوَلَّى بِمَا أَتَقَا - ثُمَّ تَوَلَّى
أَنْ أَحْكَمَ اللَّهُ إِحْكَامَهُ الشَّرْعِيَّةَ أَحْكَامًا - وَأَبْرَمَ أَرْكَانَهُ
الدِّينِيَّةَ أَرْكَانًا - بِمَنْ خَلَقَهُ فِي سِتَّةِ سَبْعِينَ أَوْ ثَمَانِينَ قِسْمًا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي ارسل اليكم رسولا كريما
يهدى لكم صراطا مستقيما
وكان جبرا معه في مواضع مقيما
وفي المرج له نذيم
فلا ارضا كلها بالمدايا شرقا وغربا
فاحاطت هند وبتفتح عجم وغربا
فلما جعل الناس يدخلون في دين اخرمية المفضي
وموج الشرعية امرا
اتزل (اليوم املأ) بطني اواصل اضيا
وانتم عليكم لغمي ورضيت لكم الاسلام دينه
لنصر بن عرب
سنة احدى عشرة مائة
يا ايها النفس المطمئنة
بمواجيز الى كريك راضية مرضية
فجمع اليه هناء مراوي عنهم
فقوض امور الشرعية الى اصحابه الذين كان لهم
له ايسا وكنوسهم له حيليا
وكلهم كلوا احدا منهم
علما للرعيا وفيها سبيل
وكان الاسلام ناصرا وقاما
والذي اهم اليهم ان يتخذوا افضلهم بعد الرسول
خليفة له واما
ثم القى في قلبه ان سيجعل عمل السلا
مرضا اذا جاء الحيون وانقلع عن الدنيا راضيا
ثم اهمه الى الحمر
ان يجعل الامر بين الشورى
حين رجع الى خافي
الورى
نصر بالشورى عمان رضى قائما له قائما
ثم قتل محصورا ومنظوما
ثم صار على رفق لحي لافه حقيقا
لاناه ما كان غيره بمقابله او تولى بما اتقا
ثم تولى ان احكم الله احكامه الشرعية احكاما
وابرم اركان الدنية اركانا
بمن خلقه في ستة سبعين او ثمانين قسما

تَنَاسًا وَجَعَلَهُ مُجْتَمِعًا عَارِفًا لِنَفْسِهِ - وَأَعْطَاهُ الْحِكْمَةَ
 فَصَنَ ثَوَاتِ الْحِكْمَةِ فَقَدْ أَوْفَى خَيْرًا كَثِيرًا - وَهُوَ الْخَيْرُ
 النَّعْمَانُ الَّذِي أَدْرَكَ مِنَ الصَّعَابَةِ جَمًّا خَفِيرًا - فَكَانَ
 تَابِعًا لِقَيْنِيَا شَهِيرًا - وَلَكِنْ لِلْإِسْلَامِ نَاصِرًا ظَاهِرًا -
 فَتَنَبَّهَ بِشَبَابِهِ أَحْكَامَ الشَّرْعِ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْحَدِيثِ وَ
 سَمِعَ بِأَوَّلِ الْقَابِلِ اسْتَنْبَاطًا صَحِيحًا - وَأَسَّسَ بُيَاكِبَهُ
 بِجَانِبِهَا - قَبُولَهُ مُبَوَّبًا - وَقَضَاهُ مُفَصَّلًا - وَ
 قَدَّسَ عَازِلَهُ - وَرَبَّهُ مُرْتَبًا - وَكَفَى تَنْقِيحًا - وَخَلَّاهُ
 وَكَيْسَرُهُ تَكْسِيرًا - وَلَيْسَرُهُ تَكْسِيرًا - وَلِذَا لَكَ قَالَ
 لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَفْتَدِي مِنْ دُونِهِ غَيْرًا -
 مَا أَثَبْتُ فِي مُنَاقِبِهِ مَا أَثَبْتُ وَمَا أَدْرَيْكُمْ مَا أَثَبْتُ
 الْيَمِينُ قَالَ شِعْرًا +

إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ أَبُو حَنِيفَةَ
 كَأَيِّبِ الزُّلُورِ عَلَى صَحِيفَةٍ
 وَلَا فِي الْمَغْرِبِينَ وَلَا يَكُونُ
 وَصَامُ لِفَارَ اللَّهِ حَيْفَهُ
 إِمَامُ الْخُلَفَاءِ وَالْخُلَفَاءِ
 خِلَافُ الْحَقِّ مَعَ صَحِيحِ ضَعْفِهِ
 لَهُ فِي الْأَرْضِ أَثَرُ شَرْفِهِ
 وَلَكَيْفَ يَبْلُغُ أَنْ يُوْذَى فِتْنُهُ
 وَلِذَا لَكَ قَالَ ابْنُ لَدَامِ قِيَهُ
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي رُضَى الرَّحْمَنِ + دِينُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ خَيْرٌ أَوْ رَسُلُهُ

(Marginal notes in Arabic script, including phrases like 'وَجَعَلَهُ مُجْتَمِعًا عَارِفًا لِنَفْسِهِ' and other commentary.)

عہ در حصہ ماہ و سہ مقرر شدہ ان اقل یا بیشتر ۱۱۰

لَمْ يَخْفَ دِيْنُهُمْ مِنَ الْغَيْبِ ثُمَّ اتَّبَعَ اِحْقَادُ الْمَالِكِ الَّذِي
 وَلَدَ فِي سِنَةِ خَمْسٍ وَسَعَيْنَ. ثُمَّ الشَّافِعِيُّ الَّذِي وَلَدَ فِي سِنَةِ
 مِائَةٍ وَخَمْسِينَ. ثُمَّ الْحَنَبِيُّ الَّذِي وَلَدَ فِي سِنَةِ مِائَةٍ وَارْبَعِينَ
 وَرِسْتَيْنَ. لَكِنَّمْ اسْتَبْطِطُوا فِي بَعْضِ فُرُوعِ عِلْمِ اِسْتِبْطَاطِ الْفِقْهِ
 وَحَقَّقُوا فِيهَا حَقِيقَةً. وَكَانَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اَصْلٌ مِنْ اَصْلِ اَحَدٍ
 اَصُولُهُمْ اَحْمَرُ اَزْوَاجُ رُؤُوفٍ وَعَارِيقُهُمْ اَبْرَارٌ. اُخْرَيْنِيَةِ الْمَنْفَعِ
 عَلَى اَصُولِهِمْ مُقَلَّدِينَ لَهُمْ وَيَرْجُوْنَهَا تَوْجِيْهًا سَطَوِيًّا اَو اَوَّلَ اَصْلٍ
 تَصْرِيحًا. فَلِذَاكَ صَارَ الْمَذَاهِبُ فِي الْاُمَمِ النُّصَرُوبِ حَرْبٌ
 تَكَالِي فَرْخِيًّا وَمُحْصُورًا. لِاَنَّهُ مِنْ اِسْتَبْطَاطِ مِائَةِ مِجْوَاهِرٍ
 اِسْتَبْطَاطُهُ مُحْضُورٌ اَوْ مَذْهُورٌ. لِاَنَّهُ كَانَ فِي الْاَرْبُوعِ عَنْهُمْ
 وَمُنْشُورًا فَلَيْسَ فِي كِتَابِ جَمْعِهَا وَمُسْطُورًا. فَلَا رَيْبَ
 اِنْ حَصَرَ الْمَذَاهِبُ فِي الْاَرْبَعَةِ كَانَ فَضْلًا اِلَهِيًّا. بَعْدَ
 شَرْعِيًّا. فَلَا طَاقَةَ لِاحِدٍ اَنْ يُبَدِّلَ لَهُ مُبَدِّلًا. اَوْ يَكْتُمُ
 تَكْتُمًا. اَوْ يُؤْوِلَهُ تَاوِيلًا. وَلَا يَنْجُو لِغَيْرِ اِحْتِمَادٍ اَنْ
 يَتَّبِعَهَا تَلَفِيقًا. لِاَنَّهُ كَانَ تَلَمُّذًا حَقِيقًا. وَكَانَ اَللَّهُ حَرَامًا
 وَلَا يَكُوْنُ اَحْرَامُهُ فِي شَرْعٍ حَرَامًا. ثُمَّ اَنَّ اَلْمُحَدِّثِيْنَ فِي
 الصُّحُوحِ مِنْ بَعْدِ اَلْيَمَانِيْنَ وَعَايِرُهُمْ مِنْ بَعْدِ ثَلَاثَةِ مِائَةٍ
 اَحَادِيثًا وَاَثَرًا. قَالَتْ كُلُّ مِنْهُمْ لِيَطَاقَتْهُ الْبَشَرِيَّةُ تَالِيفًا
 رَجِيْدًا اِخْتِيَارًا اِخْتِصَارًا. لِيَسْتَخْلَمُوا بِهَا مَا اسْتَبْطَظَهُ الْاَلِيَّةُ
 الْاَرْبَعَةُ اِسْتَبْطَاطًا مُحِيطًا. وَاسْتَحْجَرُوا اسْتِحْجَارًا بَسِيطًا
 وَلِاَنَّ اَحَدَهُمْ اَرَادَ اَنْ يُجَبِّدَ النَّاسَ مُهَافَذَةً هَيَا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

شروط من مشروطه لم تصح عبادتك على مذ هيبه ولا غير اذا
العباده الملتقه من عبده فدا هيب لا تصح الا اذا جمعت شروط
ثلاث المذاهب كلها قاله الشرح والشيخ عز الدين بن
جماعة والسيوطي والصفواني وغيرهم فمن زاد غنا في ذلك
قاله **الشيخ** فليس هو بمقلد لا يثبت الاربعة الناهية مقلدا
قاله **الشيخ** فان اعتقاد الائمة المرحومة ان احدهم
الشيء ووجه النظر لا في الدليل والبرهان فمن رد قوله
في ابيهم فليس هو بمقلد غير لا فقد اهانه والشبه في امور الشريعة
مد وان - وزعم نفسه بعد عبور الدهور اعلم
فلا ريب ان الله حل في نفسه
فليبعه ومن يبيع الشيطان يرفع عنه
اليمان اقا الذي لم يطع لقصور عليه على دقائمه
مينا طه فيقول بالجميل والعذوان - هذا الخالف لصور
السنة والقران فلا تلقوا اليه ايها الاخوان - هذا
ما القا في قلب المصنف محمد عبد القادر السلطان نورى
الاسلام ابادى ثم لهجوى هو الله المستعان سار عبودية
وعفد ثوبه صاحب السطر والخمران - وعصاه عن
وساوس الشيطان - واعانه بجلوم العرفان والوجدان
فيسئلك يا ايها المنان اذا بات اسكنه على الجنان سائر
والعلمان

اما بعد اين فانه تذكر المذاهب رساله است مختصر الزوائد - اذكر الفوائد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
الشيخ عز الدين بن جماعة
الشيخ السيوطي
الشيخ الصفواني
الشيخ غيرهم
فمن زاد غنا في ذلك
قاله الشيخ
فليس هو بمقلد
لا يثبت الاربعة
الناهية مقلدا
قاله الشيخ
فان اعتقاد
الائمة المرحومة
ان احدهم
الشيء
وجه النظر
لا في الدليل
والبرهان
فمن رد قوله
في ابيهم
فليس هو بمقلد
غير لا فقد
اهانه
والشبه
في امور
الشريعة
مد وان
- وزعم
نفسه
بعد عبور
الدهور
اعلم
فلا ريب
ان الله
حل في
نفسه
فليبعه
ومن يبيع
الشيطان
يرفع عنه
اليمان
اقا الذي
لم يطع
لقصور
عليه
على
دقائمه
مينا طه
فيقول
بالجميل
والعذوان
- هذا
الخالف
لصور
السنة
والقران
فلا تلقوا
اليه
ايها
الاخوان
- هذا
ما القا
في قلب
المصنف
محمد عبد
القادر
السلطان
نورى
الاسلام
ابادى
ثم لهجوى
هو الله
المستعان
سار
عبودية
وعفد
ثوبه
صاحب
السطر
والخمران
- وعصاه
عن
وساوس
الشيطان
- واعانه
بجلوم
العرفان
والوجدان
فيسئلك
يا ايها
المنان
اذا بات
اسكنه
على
الجنان
سائر
والعلمان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

تَقْبِلُ يَافَتَهُ - فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ الْأَخْرُسِيَّةَ
كُفَّتْ - لَهَذَا خُذُوا ذِكْرِي فَاخْتِمْ وَاحْتِمْ أَقُولُ لَا مَلَأَنَ جَهَنَّمَ بَطْنِي وَأَوَّلُ
رَحْمَتِي تَبْعَاتُ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ فَرَانِ دَاوُدَ - الْفَرَضُ ثَمَرُهُ ثَوَابُ النَّصْرَةِ مِنْ
بِرِّهِمْ مَدْرَافَةٌ - فَإِنَّ لِلْخَلَائِقِ الْمَقْرُ - إِلَّا إِلَى رَحْمَتِكَ يَا أَيْهَا الْمَجُودُ
إِنَّ الْمَقْرُ وَالْأَمْرَ لَهَارِبٌ - فَبِقَوْلِكَ فِغْرُ وَإِلَى اللَّهِ رُوي عَنْهُ
يَا خَلْقَ الْكُلِّ مِنَ الْجِنِّ وَالْبَشَرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَمَنْ يُضْعِفُ مِثْلَكَ
مَنْ لَيْسَ لَكَ فِي صَدَقَاتِكَ - يَا صَادِقَ الْأَرْضِ وَالْفَلَكِ يَا لَقَمَ
أَحْفَظْتَنِي وَذَمَّرْتَنِي مِنْ وَسْوَءِ الْخَنَاسِ الَّذِي يُوسُوسُ فِي صَلُوبِ
النَّاسِ وَالْأَنْفُسِ يَقْدِرُ أَنْ يَحْفِظَنَا مِنْهَا إِلَّا أَنْتَ يَا رَبَّ النَّاسِ
رَبِّ إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ وَالْأَنْفُسُ
يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْتَ - وَاجْعَلْنِي وَذَمَّرْتَنِي مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ
الْقَانِيَيْنِ الصَّابِرِينَ الشَّاكِرِينَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْلِمِينَ الذَّاكِرِينَ مَنْ
يَحْفِظُنَا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْتَ - وَمَنْ نَحْنُ لَا مُسْتَحِقَّةَ إِلَّا أَنْتَ - رَبِّ
اغْفِرْ لِي مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ - فَأَنْجِي بِقُلُوبِي يَا إِلَهِي بِقَوْلِكَ
يَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا - أَضْعَفُ بِنَا مَا أَنْتَ لَهُ أَهْلُهُ لَا تَقْلُ

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد

بسم الله الرحمن الرحيم - واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
 عبده ورسوله وانا من المسلمين وانا من اهل البيت
 ع
 بجز تو پناه دیگر گیتیم که جز تو پناه دیگر نیستیم
 ازین ره که راه دیگر ندی قطعه
 بر مال من خسته و دلش نگر
 بین منگر بر کرم خویش نگر
 بنده را فرمان نباشد چه فرمای بر کرم
 ما را کردیم بالغم الوکیل
 وانی ذل وخطا فاعف عنی
 فحقق بالاهی حسن ظنی
 فیرا بالذی یستد کان عنی
 یعفوک ان عفون وحسن ظنی
 یعفوک من عدا یدک استعجیر
 وانی التیید الحمد العفور
 وانی تعفون انت به حید تر
 اقبلت عمدا ابغی رخاک
 لا تجعلنی فی الذین یعذب
 هم با وهل الا الیک المهرب
 وانی الیوم یخیر طی وخطی
 وانی سوی فرج الیاک خیال
 وانی ردت فانی باب انصر

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 بجز تو پناه دیگر گیتیم که جز تو پناه دیگر نیستیم
 ازین ره که راه دیگر ندی قطعه
 بر مال من خسته و دلش نگر
 بین منگر بر کرم خویش نگر
 بنده را فرمان نباشد چه فرمای بر کرم
 ما را کردیم بالغم الوکیل
 وانی ذل وخطا فاعف عنی
 فحقق بالاهی حسن ظنی
 فیرا بالذی یستد کان عنی
 یعفوک ان عفون وحسن ظنی
 یعفوک من عدا یدک استعجیر
 وانی التیید الحمد العفور
 وانی تعفون انت به حید تر
 اقبلت عمدا ابغی رخاک
 لا تجعلنی فی الذین یعذب
 هم با وهل الا الیک المهرب
 وانی الیوم یخیر طی وخطی
 وانی سوی فرج الیاک خیال
 وانی ردت فانی باب انصر

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد

تبصره دوم

مختصر بیان - در پیدایش انسان ضعیف البیان + اینکه اولاً خداوند
 کریم حضرت ابوالبشر آدم عمر را از اتصال و طین لایب مخلوق ساخت
 تا مثل البجان متکبر نباشد و منکر شود بلکه سرنگون و متواضع گردد و آیه
 ز خاک آفریدت خداوند پاک پس لبه بنده افتادگی کن چنانکه
 حریص جان نیز و سرکش میاش ز خاک آفریدت آتش میا آخر منیه المفتی
 چو گردن کشید آتش بولناک به بیچارگی تن میداد بطنی او اهل انصیا
 چو آن سر نیز می نمود این کی ازان دیکر و نذر نیز انصر بن تحرب
 بعد از آن حضرت حوتم را از پهلویش پیش علیه السلام حاتم مجواهر
 ازان فرزند ان ایثرا از لطفه انان لقوله انا خلقنا الا یوی عنهم
 من لطفه امشاج بنسلیه فجعلناهم سمیعاً بصیراً - دای
 من ای شکی خلقه من لطفه خلقه لنلا بعدل بطن العبد یعان
 قرنا بعد قرن محمول بنوده - حکمت

در وضع اسم آدم و حوا بحوا اینکه آدم را نام آدم باین سبب نهادند که او را
 از اویم زمین یعنی اجزای کل خاکهای روی زمین مخلوق ساختند + تا که خلائق
 در جمیع جهان مثل خاک میسر شوند + و خود را افتاده دارند + هر جا سکونت کنند +
 و با بوی ملک و عبادت خالق مشغول شوند + بالوان مختلفه الاصل متلون باشند
 یعنی مردمان مثل اوصاف بوقلمون ظاهری + و خصائل گوناگون باطنی + خاک
 که عبارت از سرخی و سیاهی و سفیدی و زردی و سبزی گندم گونی و خاک و کبودی
 شیرینی تلخی و سوزی و زاری و درشتی و نرمی و گرمی و سردی و خشکی و
 سختی و غیره اند به بدی و نیکی و فساد و فحور و نرمی و گرمی و درشتی و خوبی و بدی و

این مختصر بیان
 در بیان ضعف البیان
 است که اولاً خداوند
 کریم حضرت ابوالبشر
 آدم عمر را از اتصال
 و طین لایب مخلوق
 ساخت تا مثل البجان
 متکبر نباشد و منکر
 شود بلکه سرنگون
 و متواضع گردد و
 آیه ز خاک آفریدت
 خداوند پاک پس
 لبه بنده افتادگی
 کن چنانکه حریص
 جان نیز و سرکش
 میاش ز خاک آفریدت
 آتش میا آخر منیه
 المفتی چو گردن
 کشید آتش بولناک
 به بیچارگی تن
 میداد بطنی او
 اهل انصیا چو آن
 سر نیز می نمود
 این کی ازان دیکر
 و نذر نیز انصر
 بن تحرب بعد از
 آن حضرت حوتم
 را از پهلویش
 پیش علیه السلام
 حاتم مجواهر
 ازان فرزند ان
 ایثرا از لطفه
 انان لقوله انا
 خلقنا الا یوی
 عنهم من لطفه
 امشاج بنسلیه
 فجعلناهم
 سمیعاً بصیراً -
 دای من ای شکی
 خلقه من لطفه
 خلقه لنلا بعدل
 بطن العبد یعان
 قرنا بعد قرن
 محمول بنوده -
 حکمت

[illegible][illegible]

گر بدی این فهم مر قایل را
که کجا غائب کنم این گشته را
دید ز اغنی زراغ مرده در دهن
از هوا زیر آمد و شد او لبین
که نوازه بر سر او با بیل را
این بخون و خاک دشت را
بر گرفته در هوا گشته پیران
از پی تعلیم او را گور کن
که بود ز اغنی زراغ مرده ایضا
زراغ از اقامت و آخر منتهی
که بود ز اغنی زراغ مرده ایضا
گفت قایل آه شمشیر عقل من

آل قصه چون بعد مریدت هزار سال و کثرت گشتن فرزندان و انصار بن حرب
مرض موت پدید آمد و همه فرزندان را وصیت کرد که پسرم شیب بیا که بجو اهد
و در اینکو دانیید و باو ایمان آرید

قاله (از اینجا تفصیل شخصی واجب می نماید یا و باید داشت) گویند که
شیب عم طاق متولد شده بود و از باجوری از بهشت معامله نکاحت روزگار
و نیز گویند که اصالت رسالت آب صلعم از اینجا است و حضرت شیب عم را فرزند
بنام نوش تولد شد و بعد بگوش و الدش حضرت شیب عم رحلت کرد و بعد از آن
سپهر نوش فلیت آن و باز پسرش همایل بصورتیکه در دنیا نظیرش نبود متولد شد
حتی که مردمان با تحائف و هدایا بزیارتش می آمدند و دخول صورتش را نظاره میکردند
لهذا همایل از آن تحفه مالدار صاحب ثروت و شمت گشت و چون او از دنیا
برفت و مردمان باعث عدم دیدنش تحائف را واپس می بردند و فرزندانش را
نمی دادند و ابلیس شکل آدمی متشکل گشت بر فرزندانش آمد و گفت که زائران همایل
همایل را ندیده تحائف و هدایا را واپس برند و شما دیری بکنید تا تحائف بیا سید
گفتند چه کنیم گفتند بر همایل قرار کنید تا آنان آتزا دیده تحائف را واپس نبرند

منتهی است و در مقام
تعلیم و تربیت

[illegible]

مَاءٍ لَّيْ وَبِاسْمَاءٍ اَقْلَعِي وَبَغِيضِ الْمَاءِ وَقَضِي الْأَرْضِ زَيْنِ آبِ
خونش را فرو خور و آسمان بارشش را موقوف کرد. گویند که با الهام خدا
نوح را از چوبها کشتی مسجده بنا ساخت و در کوه چودس بنایش نهاد
و آتش تهاجم داشت و همه هشتاد زن و مرد از مؤمنان که با نوح غم بودند
و از فرزندان نوح هم بودند.

[illegible]

قوم شراب خور و فاجر صالح عمر داشتند و بقوله تعالى انا ارسلنا عليه
 صيحة واحدة فماتوا الكهنة المحتظرين ما كانوا يدعون
 و الحاخام شبری از شام مقام کرد و برفت + بعد از مدتی رختش بپوشید
 از دنیا برفت و مسجد جامع مدین رفت +

[illegible]

که آن فتنه خواند کرد که ادرا ابراهیم خوانند ابراهیم را بر دوش برود و فرود آید و
 و ترسانندند و اُمّت فَعَلَتْ هَٰذَا بِالْهَيْتَانِ يَا اَبْرَاهِيْمَ كُنْتَ
 حُشِرَ بَنِي نَعْلَةٍ كَذِبُ هُم هَٰذَا اَفْسَدُوا هَٰذَا اَلَا اَنْتَ طُوقُ
 كَفْت + پس ایشان بنیون نكسو علی رؤسهم سرنگون کنند و بقوله القا
 اَتَا هَٰذَا مَا هَٰؤُلَاءِ يَطْفِقُونَ بیان سخن نگویند و تشوید کنند
 از جواب عافرتند ابراهیم اَفْعَبُكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
 شَاءَ وَلَا يَضُرُّكُمْ اَفْ لَكُمْ وَلِيًّا لَعَبْدُونَ
 اَللّٰهُ اَفَلَا تَعْقِلُونَ گفت - چون ایشان در جواب مغلوب
 شد ابراهیم عم مکرستند + حَرِّقُوْهُ وَالْأَنْصَرُ وَالْهَيْكَلُ
 بنفایانین گفتند الغرض حضرت را در آتش انداختند اما حکم خدا
 را نگوئی بَرَدَا و سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ نَارُ كَفَّارٍ بَغِيرِ خَلْقٍ
 از مرغزار و گلزار گشت و آنچه بجهت نبوت + چون فرود و وزیر
 همان بر سر منار و فتنه ابراهیم عم را در میان گل و ریحان بر تخت نشاند و دیدند
 با و از بلند نعم الرب را بگفتند چون مدت چهل روز گذشت + از
 آتش دور گرد گشت + و در تزیین مذکور است که پدر ابراهیم عم را سه
 ابراهیم سخن مان بودن + از مان حضرت لوط تولد شد + و مان بر سر
 پدر خود نهاد + حضرت ابراهیم عم حضرت ساره عم را بکام در آورد - و خوراک
 نام دختر مان را بکام خود در آورد - و از ساره حضرت یحیی تولد شد - و
 از حیره که کنیز ساره بود باعث تصور یحیی خود بکام شویش داده بود حضرت
 اسمعیل عم متولد شد بدش حضرت اسحاق عم سماء رابعه دختر خاشخ بنو مل
 خوریت مکه را بکام در آورد + و از ان الطین دو پسر عیسا و یعقوب عم تولد شد

این فتنه خواند کرد که ادرا ابراهیم خوانند ابراهیم را بر دوش برود و فرود آید و ترسانندند و اُمّت فَعَلَتْ هَٰذَا بِالْهَيْتَانِ يَا اَبْرَاهِيْمَ كُنْتَ حُشِرَ بَنِي نَعْلَةٍ كَذِبُ هُم هَٰذَا اَفْسَدُوا هَٰذَا اَلَا اَنْتَ طُوقُ كَفْت + پس ایشان بنیون نكسو علی رؤسهم سرنگون کنند و بقوله القا اَتَا هَٰذَا مَا هَٰؤُلَاءِ يَطْفِقُونَ بیان سخن نگویند و تشوید کنند از جواب عافرتند ابراهیم اَفْعَبُكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شَاءَ وَلَا يَضُرُّكُمْ اَفْ لَكُمْ وَلِيًّا لَعَبْدُونَ اَللّٰهُ اَفَلَا تَعْقِلُونَ گفت - چون ایشان در جواب مغلوب شد ابراهیم عم مکرستند + حَرِّقُوْهُ وَالْأَنْصَرُ وَالْهَيْكَلُ بنفایانین گفتند الغرض حضرت را در آتش انداختند اما حکم خدا را نگوئی بَرَدَا و سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ نَارُ كَفَّارٍ بَغِيرِ خَلْقٍ از مرغزار و گلزار گشت و آنچه بجهت نبوت + چون فرود و وزیر همان بر سر منار و فتنه ابراهیم عم را در میان گل و ریحان بر تخت نشاند و دیدند با و از بلند نعم الرب را بگفتند چون مدت چهل روز گذشت + از آتش دور گرد گشت + و در تزیین مذکور است که پدر ابراهیم عم را سه ابراهیم سخن مان بودن + از مان حضرت لوط تولد شد + و مان بر سر پدر خود نهاد + حضرت ابراهیم عم حضرت ساره عم را بکام در آورد - و خوراک نام دختر مان را بکام خود در آورد - و از ساره حضرت یحیی تولد شد - و از حیره که کنیز ساره بود باعث تصور یحیی خود بکام شویش داده بود حضرت اسمعیل عم متولد شد بدش حضرت اسحاق عم سماء رابعه دختر خاشخ بنو مل خوریت مکه را بکام در آورد + و از ان الطین دو پسر عیسا و یعقوب عم تولد شد

و عیثا و محلات بہت حضرت اسمعیل عم را نکاح کرو + و یعقوب عم چون بفرب از پدر
 خود برکت دعاے نبوت کہ حسب وعدہ پدر حق برادرش عیثا بود برگرفت -
 عیثا و شمنش گشت + بنا بران بخشش بشورہ مادر خود بدیار خالاش لابن بن بنول
 اگر سخت + و دخترانش سمانان رخیل و لیاہ ہر دو خواہر را بنگاح خود گرفت +
 و از رخیل حضرت یوسف عم و بنائین تولد شدند + و از لیاہ او بن و بیفہ ^{سبحی}
 یہودہ اشکار زبولون و یک دختر دینیہ تولد شدند + و از لبطان یا اخرونیہ المفتی
 باعث رشک و حسد بر خواہرش لیاہ کہ کثیرالا ولاد بود و اینہا بسطانی اوائل انبیاء
 متولد نمی شدہ بفرانش شوہرش دادہ بود و از ان طرف دان لقہ النصر بن عرب
 و لیاہ نیز بر رشک خواہرش کنیزکش زلفہ را بفرانش یعقوب بداد و از ان السماء بجواہر
 شدند فی الجملہ حضرت یعقوب عم مع دو ازوہ پسر و یک دختر و مال و روی عنہم
 کثیر از دیار خالاش بدیار خود می آمد ناگاہ حضرت جبرائیل عم نزدش آہال ۵
 پیغمبری بداد + و نامش اسرائیل نہاد +

انعمان

قصہ حضرت لوط عم - اُمتان حضرت لوط عم کہ در شہرستان بودند +
 بدفعی ایشان فرشتگان ہلاک کردند +

قصہ حضرت اسمعیل عم ہر سال از مکہ زیارت پدر بشام رفتہ و از حضرت
 اسحق و دیگر برادران ملاقات کردہ باز بکہ آمدے + چون از زانش دو ازوہ پسر
 متولد شدہ اورا خدا فرمود کہ بدیار مغرب کہ بت پرستانند برو + و دعوت کنند
 در آنجا چاہ سال دعوت کرد حتی کہ تہہ مومن شدند + و اسلام آوردند + و تا صد و
 سی سال برست و با آخر عمر بملاقات حضرت اسحق عم برفت اورا تابینا دید + و با دو
 فرزندش ملاقات کردید + باز از ان بکہ رسید + بعد یک سال فوتیدہ و فرزندش
 اورا پہلوے مادرش ماجرہ دفن کردند + و بجز دو پسر تہہ در عالم منتشر شدند +

الغرض چون پرتو نورش صلعم بر جرد روزگار ثبت و دوام یافت به و عکس حجابش
صلعم بر دو فائز لیل و نهار رقم قیام پذیرفت به غراب ضلالت خسته و خراب گشته خود را
بآشایانه هلاکت بآیداخت به سه روز ممولود و نقل آن محمود به گفت شاه خجسته
بود به لیک تاریخ آن شفیع احم به از ربع یکم دوازدهم به چون اینکفه ^{سهمش}

است و بدیم نوشتم به ورنه در کتب میر خصوصاً در مدارج النبوة بآخر منیه المفتی

وَلَدَ الْحَبِيبِ وَمِثْلَهُ لَا يُولَدُ	وَلَدَ الْحَبِيبِ وَبَسْطَنِي أَوَّلَ الْأَنْبِيَاءِ
وَلَدَ الْحَبِيبِ فَحَلَّاهُ وَمَطَّيَّاهُ	وَالنُّورُ مِنْ وَجْهِ النَّصْرِ بْنِ حَرْبٍ
وَلَدَ الَّذِي لَوْلَا مَا ذَكَرَ الْقُبَّاهُ	كَلَّا وَلَا ذَكَرَ السَّمَاءُ بِجِوَاهِرِهِ
هَذَا الَّذِي لَوْلَا مَا ظَهَرَ الْقُبَّاهُ	كَلَّا وَلَا كَانَ الْمُحْدَوِيُّ عَنْهُمْ
هَذَا الَّذِي جَاءَتْ إِلَيْهِ غَزَاةُ	وَالْجَدُّ عَ حَقًّا قَالَ أَنَا لَسَ
هَذَا إِمَامُ الْمُرْسَلِينَ حَقِيقَةً	هَذَا خِتَامُ الْأَنْبِيَاءِ وَكَتَمَانِ
إِنْ كَانَ كُوسُفٌ قَدْ أَفَاقَ جَاهِلُهُ	وَلِلَّهِ ذَا الْمَحْبُوبِ مِنْهُ أَنْ يُلَامَهُ
لَوْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ أَعْطَى رُسُلُهُ	بِإِلَهِ ذَا الْمَوْلُودِ مِنْهُ أُرْسُدُ
لَوْ كَانَ قَدْ أَعْطَى الْمَسِيحَ عِبَادَةً	فَمُحَمَّدٌ مِنْهُ أَجَلٌ وَأَعْبُدُ
هَذَا الَّذِي خُلِعَتْ عَلَيْهِ مِلَّةُ	وَلَفَاسٌ فَظُنُّوا لَا يُوجِبُ
جَبْرِئِيلُ نَادَى فِي مُنْتَهَى حُسْنِهِ	هَذَا أَمْدٌ يَحُجُّ الْكَوْنُ هَذَا أَحْمَدُ
يَا عَاشِقِينَ كَوْنُوا فِي حُبِّهِ	هَذَا هُوَ الْحَسَنُ الْجَمِيلُ الْمَفْرَدُ
وَقُلُوبُ يَعْشَقُونَ هَذَا الْمُصْطَفَى	وَقُلُوبُ يَأْمَسْتَانِ هَذَا أَحْمَدُ
لَمْ يَأْتِ فِي أَوْلَادِهِ مِثْلُهُ	رَبِّهَا مَضَى هَذَا أَحَدٌ مِنْ مُسْنَدِ
قَالَتْ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ بِأَنْبَرِهِمْ	وَلَدَ الْحَبِيبِ وَمِثْلَهُ لَا يُولَدُ

صَلُّوا عَلَيْهِ بَكْرَةً وَعَثِيَّةً
يَا بَنِي اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ

الْفَلَاحُ مَعَ السَّلَامِ وَزَيْدٌ
إِنَّهَا الْفُوزُ وَالْفَلَاحُ كَذَلِكَ

ولقبه تعالى يا أيها الذين آمنوا صلُّوا عليه وسلِّموا تسليماً - اسی برادران مؤمن
برخی آخر الزمان در دوشه پان از جهان وزبان میان کنید + تا حکم میان بدل و
السلام علیکم + رستمی شفاعت پیغمبر آخر الزمان باشید + و بعد از من صلواتی واجب
باشد بر پان یاسید +
ورود ملحونه

يَا رَسُولَ سَلَامٍ عَلَيْكَ
يَا حَبِيبَ سَلَامٍ عَلَيْكَ
أَشْرِقْ الْبَدْرُ عَلَيْنَا
وَجِئْتَ مِنْهُ الْبَدْرُ

قَطُّ يَا وَجْهَ السُّرُورِ
أَنْتَ لَوْفٌ فَوْقَ نُورٍ
أَنْتَ مُصْبِحُ الصُّدُورِ
بَيْنَ الْكُثْبِ وَالْغَايِ

يَا مُحَمَّدُ يَا عَمْرُو سَلَامٍ عَلَيْكَ
يَا مُؤَيَّدُ يَا مُجِدِّدُ يَا إِمَامُ الْقُرُونِ

مَنْ يَرَى وَجْهَكَ لَسَعَدَ
حَوْضُكَ الصَّافِي الْمُبْرَدُ
يَا كَرِيمُ لَوْ أَنَّكَ
وَزُدْنَا يَوْمَ النُّشُورِ

كَأَنَّكَ لَمْ تَمُوتْ حَتَّى
بِأَسْرَى إِلَّا إِلَيْكَ
وَالْغَايَةُ لَكَ فَالْغَايَةُ لَكَ

وَأَنَا الْعُودُ بِبَيْتِكَ
وَأَسْتَجَارُ يَا حَبِيبُ
عِنْدَ مَا شَدَّ الْحَاصِلُ
حَبْلَهُمْ وَالِدٌ مَعَ سَائِلِ
مَا حُكِمَ سَائِلِ
لَهُ هَارِبُكَ الْمَنَارِلُ
وَتَذَلُّ لِي بَيْنَ يَدَيْكَ
عِنْدَكَ الْبَطْنُ الْفُورُ
وَمَنَادُ الْوَرَجِمْ
قُلْتُ فَنِلَيْ يَدِ لَيْلِ
حَسْبُهَا الشُّوقُ الْحَزِينِ
بِالْعَشَا يَا أَلْبُكُورُ

كُلُّ مَنْ فِي الْكُونِ هَامُوا
وَلَعَمْرِيكَ عَرَامُ
أَنْتَ لِلرُّسُلِ خِتَامُ
فَعَلَيْكَ اللَّهُ صَلَ
وَصَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى أَحْمَدَ
أَحْمَدُ الْيَقَادِي مُحَمَّدُ

فِيكَ يَا بَاهِي الْحَبِيبِ
وَإِشْتِيَاكَ وَأَحْسِنِينَ
أَنْتَ لِلْمَوْتِ مَسْكُورُ
دَائِمًا طَوْلُ الدَّهْورُ

عِدَّةٌ أَحْرَفُ الدِّيفَةِ
صَاحِبُ الْوَحْدَةِ الْاِخْرَمِيَةِ الْمُفْتَى

وزمان تولد نبی آخر الزمان همان بود. و فراتر از آن جمله بتان بسلطانی او اهل انصاف
و فراموشی آن شکسته گبران همان بود. و تر لرزل تحت پوشش و از انصاف بن خرب
بر و هاس ایشان همان بود. مولانا رحم

چون محمد گفت آن جمله بتان
که بدای پیر این چه حسخوات
مانگون و سنگار انیم از و

سزگون گشته ساجد آرزوی عنفهم
آن محمد که عزل مادر و سنال
اکسا دو بے عیار انیم از و

و گویند که در وقت از سلطنتش چهل و دو سال گذشته بود. و از زمانه حضرت یونس
علیه السلام شصت سال کما مر ذکره و از اسکندر رومی هشت صد سال و از
حضرت داود عم یک هزار و هشت صد سال و از حضرت موسی عم و هزار و هشت صد سال
و از حضرت ابراهیم عم سه هزار و هشت صد سال و از حضرت نوح علیه السلام چهار هزار
یکصد و نه سال و از حضرت آدم عم از ابتداء نزول بر زمین شش هزار یکصد و
شصت و سه سال گذشته بود که بعثت ذات باریکات سرور کائنات رونمود
که کسی نامه کسی نامه آنحضرت آدم عم که از احادیث مختار و محران و
روایت محققه را بیان. خصوصاً در بخاری تا ابن عدنان یافته شده این است که
جناب رسالت آبا فاطم المرسلین. رسول رب العالمین محمد مصطفی احمد مجتبی بن عبد الله

بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مرة بن
کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانہ بن خزیمہ بن مدرکہ
بن حضرت الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا متفق علیہ می باشد
است بعد از آن از عدنان تا حضرت آدم علم در روایات اختلافات بسیار واقع گشته
است در این باب و در این باب چندی آورده اند که عدنان بن آذر بن اود بن یسع بن حمیس
بن اسلم بن قیدار بن حضرت اسماعیل علم بن حضرت ابراهیم علم بن تاران
بن یحیی بن خضر بن سار و ع بن راعون بن نافع بن عامر بن شالح بن الحشاش
بن عاصم بن فاضل بن مالک بن منسلح بن خزرج بن بازو بن حضرت
نوح که ایشان بن الواس بن حضرت شیس علم بن حضرت کوم علم
بن نوح و والدہ ماجدہ آنحضرت صلعم آمنہ خاتون بنت واسیب بن
نضر بن زہرات بن کلاب بن مره بنانی مثل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است
یا علیہ الصلوٰۃ والسلام

بسیار زده آنحضرت صلعم علیه بعدیه رفته بود و تا چهار سال پرورش و پروراخت نمودند
بعد از آنکه مور بعضی کرامات و شوق جگر و اطلاع کاهنان بخوبی آنان حواله عبدالمطلب
ساخت و بعد از هفت سالگی والدۀ ماجده آنحضرت لقبنا سالی و اسمی اجل زایل و
ایک پروراخت و پسین هشت سالگی دو ماه بعد آنحضرت عبدالمطلب سپردش
ابوطالب را و وصیتیه حواله نموده از دار فانی بدار البقا گذشت و پسین ده سالگی باز سینه
مبارکش شکافت یافت و چون ابوطالب احوال شریف را دید و اقوال را شنید و
روزی بگفت ای پسر می جوئیم که سخن تو گویم اما از تو مشرم دارم که عزت
تو در چشم من از آن بسیار است که خبری بگویم حضرت صلعم فرمود و هر چه خوانی
بگو که فرمان بردار تو ام گفت منی دانی که پدر و مادر من مردند و چیزی نگذاشته

من چنان کسنگاه بنده دارم که کار بخوبی کردن توانم. لہذا در خاطر مرسیدند
 تادیر بدلم پیدا گردید که خدیجہ دختر فیلد زنی منعم است و مال بسیار دارد و
 فرزندان میگردد و اجرت مناسب میدہد و درین امر چہ میگوئی و چہ مصلحت دانی
 حضرت فرمود: فرمان بردارم و بدل را خیمہ الغرض البوطالب آنحضرت را با خود
 ہمراہ کردہ نزد خدیجہ رفتہ براسے وجہ معاش سفارش نمود خدیجہ ثقیفہ شکستہ
 برہ ایت حضرت ابو بکر رض و حضرت علی رض چنین آمدہ است کہ خدیجہ را اخر منیۃ المفتی
 غلام آزاد کردہ اش میسرہ نام و احوال کرامات آنحضرت تہیہ بسطانی اوائل انصیا
 گشتہ پوشندہ و نیز از چشم خود دیدہ آنحضرت را طلبیدہ یا النصر بن حروب
 گویند ان مقرر کردہ چون مدتی برین برآید و عمر مبارک بسط السماۃ مجواہر
 خدیجہ آنحضرت را بہ تجارت شام فرستاد و غلاتش را ہمدانی مدوی عنہم
 و غلام را بہ تاکید تمام و تشدد و مالاکلام گفت ہر جا ہر فعلی و ہر کراہال
 صادر شد و بمن پوست برکنندہ ظاہر باید کرد و آنرا اصل تجارت بایلمنعان
 الغرض رفت و چنان کرد و بعد از مراجعت استفسار کرد غلام میسرہ نیز بایلمنعان
 کندہ همان بیان را عیان نمود و پس خدیجہ گفت امی محمد اگر من عاجزہ را بنگاہ
 خود در آری تا بقیۃ العمر خدمت تو سر فراز شدہ سعادت و ارین و کرامات کوین
 حاصل نمائم و فرمود کہ بلا اجازت علم اجازت این امر مهم دادش نمی توانم و
 البوطالب را راضی کرد و حسب شرط آنحضرت جمیع مال و اسباب و غلام را
 براہ خدا تصرف و آزاد کردن را بجات شمر د و البوطالب مع حضرت حسب اشارہ
 خدیجہ نزد ورقہ بن نوفل کہ برادر عموی خدیجہ بود بر رفت و او برویت آنحضرت
 خوشنود گشت و از قدوم میمنت لزوم آنحضرت نوفل با جمیع ہم عصران ہر بقہ
 برخاست و گفت کہ من را بسیار دوست میدارم چیزی لازم بخواہ البوطالب گفت

عوام بعد از طلوع روضه سعد بن ابی وقاص لیکن ایمان آورده و حتی که
سی و نه کس مؤمن شدند اما وین را بنحیف کفار پنهان می داشتند چون این
خبر و خبر ایمان حضرت امیر حمزه روضه با بوجل رسید باینکه آنحضرت مستغرق
حتی که ابوجبل و ولید بن مغیره و ابوسفیان و خطاب و ابولهب و غیره سرداران
آنحضرت را گفت که حمزه بمحمد ایمان آورده ابولهب گفت اولاً سر محمد باید
برای آنکه تبارک یاران کنید ابوجبل باستماع این سخن حکم داد که بگویند
و در آنجا که سر محمد بریده بشیم کرد و او را چنان چنین خواهم داد و عمر بن خطاب
و بنی امیه و بنی شجاع و رقیه و خنثی میان عرب مشهور و معروف بود گفت
که ای محمد که آنکه شمع بران بدست گرفته فحش کنان هر چهار سوی گشت و علانیه
گفت می گفت و حتی که کسی از راهی نقش که خمارت مع شولش بر محمد
باز آمد چون این بشنید بجهان خواهرش فاطمه در رسید و ایشان را بتلاوت
گفت و نزد کوب ساخت و روزی خواهرش سوره طه میخواند و
بیشتر بگوشش رسید و فی الحال رفتش بایمان پیدا کردید و حتی که شیر
بنداخت و نزد خواهرش آمده پرسید که چه می خوانی گفت کلامی که بر
محمد نازل گردید و در بعض روایت آمده است که خواهرش منکرش گشته
در خور سوزان بنیادخت و اما التوخت گفت آنرا بیارتا من نیز بخوانم گفت
بمضمون **اللهم أنت المشرق و أنت المخرج و أنت المحسن و أنت المجتنب** و کلام خدا چه گویند می خوانی
چون بعد از آنکه نواز زار بگریست که اثر دعا این حدیث او را بگیرد
اللهم أنت المشرق و أنت المخرج و أنت المحسن و أنت المجتنب
الخطاب و ابی جهم بن هشام کذا فی مشکوٰۃ و السیوطی و غیره
حتی که بخانه آمد آنحضرت مع حضرت حمزه روضه و غیره بودند و رفته دستک او

امام مردمان خانه از خوش ترسیدند و مجتمع گشتند پس حضرت حمزه گفت
 چیست گفت عمر با شجاعت و دلیری خود تو اینجا گفت عمر در باز نکند اگر با سلام
 پیش آید بهتر در قتل کنیم چون در باز کرد و بجز در ویت رسول محمد صلعم تکبیر کرد
 و اهل دار هم تکبیر کردند و حتی که اهل که آوازش شنیدند و آیت یا ایها النبی
 حسبک الله و بحسن الهجرت من المؤمنین نازل شد و بقیه ستم
 حضرت عثمان رض اما لقبول ابن ابی سرح و کان عثمان اول الراخر منیه المفتح
 بعد ابی بکر و علی و زید بن حارث تقدیم اسلام شد به عمر رض ابسط فی او اهل الضیاء
 رسول صلعم بروایت در حجر چل ساگی معیوت گشته بمکه یا النصر بن عرب
 یا نژده سال بدعوت حق مشغول فرموده و بسوسه مدینه منوره السماة بجواهد
 بعد اناست دعوت ده یا نژده سال در مدینه بسن شصت یا شصتی از عیال
 شصت و پنج حسب اختلافات روایات مشکوة و بخاری و مسلم و غیره بمال
 اَلَيْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ الرَّحِيمَةُ اِلَى رَبِّهَا رَاضِيَةً كَرِيمَةً ضِيَاءَ لَنَعْمَانَ
 روح مبارکش از عنصر خاک فانی و بعالم نورانی جاوداتی و پروا نمود الامة
 كما في البخاري قال انزل على رسول وهو ابن اربعين سنة
 فمكث بمكة ثلث عشرة سنة ثم افر بالهجرة فهاجر الى
 المدينة فمكث بها عشر سنين ثم توفي و در روایت و وفات
 هو ابن ثلث و ستين رازیده کرده که در البخاری امام مشکوة از ابن
 عباس این روایت آمده است و قال اقام رسول بمكة خمس عشرة
 سنة (الی) و توفي وهو ابن خمس و ستين سنة متفق علیه و
 و از انس رضی الله قال على رأس ستين سنة متفق علیه و غیره
 چون شفیع الوری یکم حسدا شد زوار انفا بقصر بختا

عمر آن شاه قبله آمال ابن عباس گفت شصت و سه سال
 سال لعلش چنین غم افراشد جان ز دین رفت و دین نزد نیاید
 باز تاریخ نقل او بر خوان مکه شد از فراق او بی جان

اشعار

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا رَجَّ الصَّبَا يَوْمًا إِلَى الْأَرْضِ الْحَرَمِ
 نَبَا إِلَهِ الْأَرْضِ رَأَوْصَهُ فِيهَا النَّبِيُّ الْمُحْتَرَمِ
 نَبَا إِلَهِ الْأَرْضِ شَمْسُ الضُّحَى مِنْ خِدَّةٍ تَذُرُّ الدُّجَا
 وَبَيْنَ ثَمَانٍ نَوَافِلُ الْهَدَى مِنْ كَفِّهِ بِحَرِّ الْهَيْمِ
 بِرَهَانِ السَّخَا لِأَدْيَانٍ مَضَتْ
 بَاءُ نَا أَحْكَامُهُ كُلُّ الصُّحُفِ صَارَ الْعَدَمِ
 دَنَا فَمَجْرُ وَحَةٍ مِنْ سَيْفِ هَجْرٍ الْمُصْطَفَى
 نَبَا إِلَهِ الْأَرْضِ بَلَدُهُ فِيهَا النَّبِيُّ الْمُحْتَرَمِ
 يَا لَيْتِي كُنْتُ كَمَنْ يَتَّبِعُ نَسِيًّا عَا لِمَا
 يُؤَمَّرُ دَلِيلًا دَا رِمًا وَأَرْزُقُ كَذَا إِلَى الْكَرَمِ
 لِي حَسْرَةٍ أَسْمَعُ كَذَا إِلَيْهَا أَصِفُ لِلْمُصْطَفَى
 فِي كُلِّ حَالٍ قَدْ مَضَى فِي الْحَالِ مَا يَحْصُلُ لَهُمْ
 شصت و چهارم در خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی

در وفادی و خلفای راشدین غیر ابوبکر است که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه
 دو سال و چند ماه تولد رسول کریم ۲۳ متولد شد چرا که مدت حیات هر دو
 ۳۳ سال است و بروز و تاریخ رحلت رسول کریم ۲۳ بروز و شنبه و این
 ماه ربیع الاول است یا هجری خلافت یافت و در جمیع برآمده بر سر

مردمان فطری انداختند. حضرت زبیر رضی را ندیدند. طلبیدند رسیدند.
با دو باین خطاب (که اے کسیرم رسول خدا ایا اراده شوق عصای اسلام
داری) مخاطب گردیدند. چون حضرت زبیر رضی این سخن بشنیدند. (التشریب
یا خلیفه رسول خدا گفتند برخلافت و بجایش راضی گردیدند. همچنان
حضرت علی رضی را ندیدند. طلبیدند رسیدند. بدو باین خطاب خلیفه
کسیرم و ختن رسول صلعم شوق عصای اسلام را غرض داری یا خرمینة المفتی
گردیدند. حضرت علی رضی نیز مثل زبیر رضی (التشریب گفت ببطانی او اهل انصاف
گردیدند. الغرض خلافت صدیق رضی باجماع کُل صحابی انصار بن تحریب
اما بعد رحلت رسالت مآب صلعم اکثر عرب مرتد شدند. و گندلمسماة بجواهر
زکوة ندیمند. حضرت عمر رضی نزد حضرت ابوبکر صدیق رضی آویخته
است خلیفه مردمان را تالیف قلوب بکن که ایشان بمنزله وحوش اقبال
صدیق رضی خفاگشته گفت که از تو امید نصرت می داشتم. حالا به لکنمان
یافتیم. و ترا در جاهلیت جبار دیدیم. و در اسلام خواری یافتیم. الا لیس
تالیف ایشان غایت ما. آیا جادوسازیم. یا افسون صدافسون که رسول
کریم ص از دنیا برفت. و وحی منقطع گشت. سوگند بخدا من با ایشان جهاد
خواهم کرد. اگر مالغ زکوة باشند. تا وقتی که سیفم بستم موجود باشند.
پس خلیفه ثانی فرمود که خداستغالی ابوبکر را بجهت جنگ شرح صدر نمود.
الغرض خالد بن ولید رضی را حکم کرد. که با مالغین زکوة مقاتله کند.
پس با قتال و جدال با بنی اسد و بنی عطفان باقبال باز با سلام و محبت
گردیدند. و بعد از آنکه در آنوقت عمرش یکصد و پنجاه و دو
قل رسائیدند. بعد از آن پسندیدند هم بجزای علامه ابن خضرمی را بسو

مرتدین بحرین + و عکرمه بن ابوجهل را بسوی مرتدین عمان + و هاجر بن
 ابوامیه را بجانب مرتدین اهل بحر + و زیاد بن ابیه الانصاری را بجانب
 فرقه مرتدین فرستاد + هر کس نصرت یافت + و فتح ساخت + بعده خالد
 ابن ولید رضا را بسوی ارض البصره و العراق فرستاد و فتح یافت + و در آن
 وقت + دینار سیزدهم هجری بر فتح واقع اجنادین شام ثبات
 شد + و جبار غلام مرید + خلیفه ثانی بلا ترتیب یافت
 الغرض تا مدت و دو سال چند ماه خلافت نمود و حضرت
 بسن شصت و سه سال بتاریخ هشتم جمادی الآخره ۳۳
 شنبه جان شیرین بجان آفرین سپرد + چهارم از امر صدق و
 قطع

بود به اشتباه شصت و سه سال

چند ماه و دو سال مانند امیر

در سن خود رفت صاحب خود

شصت و سه سال خلافت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

در خلفاء و نووی و ذهابی و عسکری و واقدی و ازاله حلوی و طبری و زمهری

و غیره مذکور است که حضرت عمر رضی الله عنه بمعهده سالگی بسنه شصت و سه سال

آورد + و باستحالات حضرت ابوبکر رضی الله عنه بروز فوت خلیفه اول تاریخ پنج هشتم

شهر جمادی الآخره بسنه سیزدهم هجری خلیفه شد و بلقب امیر المومنین ملقب

گردیده + و تا یازده سال حسن و جمال و بخوبی و کمال بر منوال اقبال و

اجلال خلافت تام و امامت عام گردید و در آن محنت شاقه را می برد + حتی

بوقت خلافت سغریه نصرت اسلام چنان قیام گرفت + که احکام اسلام

بالکثر مما کفره و لیام - مثل باد صبا ببحر اسے خواہر خاص و عام - و رزیدن
 گرفت - ہر جا بجا بفضل خدا فتح و نصرت نصیب اہل اسلام می گشت - گو یا قوله
 لَعَالَى إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ
 فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا بظہور پیوست - کہ دمشق و حمص و بلبلک و بصرہ
 و ابلہ بسند چارہم - اُردن و طبریہ و یرموک و قادسیہ بر نیفہ -
 ابو اوز و مدائن و نکریٹ و بیت المقدس و قشیرین و حلب را خرمینہ المفتی
 و سروج و قر قیس را بسند شانزدہم - جناب یکتا پور و دیسٹری و اوائل ارضیا
 و حران - و نصیبین و طایفہ من الحجریرہ و موصل و اطرافہا النصر بن حرب
 و قیاریہ بسند نوزدہم - و مصر و اسکدریہ و شتر بسند السیماہ بجواہر
 و غرہ بسند بیست و یکم - آذربایجان دیور و سیدان و ہمدان و ایوی عنہم
 و رے و شکر و قوس بسند بیست و دوم - و کرمان و سبستان قال
 واصبہان و اطرافہا بسند بیست و سوم مفتوح گشتند - و بر آہنا سلبا ان النعمان
 و نصرت یافتند - و احکام و اسلام را بخوبی اعلان کردند - و آخر الحاکم الامۃ
 عن الخلیفۃ آنہ قال کان اسلام فی زمان عمر کالرجل المقبل لا یزاد الا قریا کما
 فلما قتل عمر کان کالرجل المدبر لا یزاد الا بعدا - در اینجا مناسب ینما یدکہ
 قدر می تفصیل این اجمال - فتوحات غیبیہ و تائیدات الہیہ کہ باثر برکت
 حدیث اللہم اعزاکا سلام یا حبّ ھذین الرجلین البک
 بعمر بن الخطاب او بابے جمیل بن ہشام فجعل اللہ دعوی رسول
 صلعم بعمر فتبّی علیہ السلام ہدم و بہ الارواح اخرجہ
 الحاکم کذا فی السیوطی و الانزالہ ثابت و متحقق گشت - و حرمت
 زعم - و گوش گذار احباء مدینین و احد قایمہ مسلمین سازم - و چشمہا

معادین قلینہ ثانی خیرہ گردانم + وبردان میان رافضی نشان کہ
در باب تراویح و مستحب بر عمر رض طعنہ زدن خاک اندازم پر نعمت ایمان و شکر
اسلام کہ لطیفیل اویافتند آگاه کنا نم +

باید دانست که خلیفه ثانی با واکل خلافت خود چند روز بلا ناعه خطبه میخواند و
 بعد از آن جواد اهل عجم تحریر می فرمود و اما مسلمانان بلا احتیاج کثرت عذر
 میآوردند و میبایست از دیار حشمت و ثروت و اوج موج عجم و تقاعد
 و بیایستی می خوردند و آخر الامر اولاً بدل ابو عبیده ثقیفی را
 بعد از آن جماعت بعد جماعت برای حرب میباشان
 بعد از آن جمله سلیط ابن قیس بر می رضا و دیگر اصحاب رضا بودند
 فاروق رضا قدر او است ابو عبیده در قبول داعیه الهیه شباخت
 و موجود اصحاب کبار بر حبش مسلمانان ساخت و نه انچه منشی بن خاوند
 و ابو عبیده ثقیفی با هم را بیان خویش متوجه عراق گشتند و از انظر
 فرخ زاد جابان را بالشکره قرار یافت با مسلمانان ابراز فرستاد و بعد
 عتاقی قتل جنگی عظیم رواد و انجام کار بفضل جبار کفار هرگز
 و انزان سکونت بنا کردند و مسلمانان بسیار و غنیمت بسیار یافتند
 هنوز لغیم غنائم شده بود که نرسیدی نام سپه سالار که خلا را و کسری بود
 بالشکره عظیم و نمود و درستم مذکور سردار دیگر جالینوس نامی را با فوج کثیر
 بر او برافروزد و اما ابو عبیده پیش از آنکه نرسیدی را از جالینوس تأیید رسد منفر
 گردانید و بر مال حنیفر قالینس گردید و باز همان وقت بلا توقف بجانب جالینوس
 رخ نمود و بفضل معبود و او را نیز هرگز گشت موجود و و نه نیز
 غنائم فراوان تبصره مومنان برافروزد و بعد از آن خمس همه غنائم را حساب

بعد از خلافت فرستاد: باقی را بقتیم غرق نهاد، چون خبر نرسید بمکه
 فارس بسیار افعال شدید ایشانرا ظاہر گردید: یمن جادو را بر سر
 تدارکش با سستی هزار مرد و ستمی فیل با فیل سپیدے (که از پرویز اورامبارک و
 می شمر و مدد باد فیلش کاویانی که از زمان فریدون در خزائن عجم ذخیرہ میداشتند)
 و آن که دورا را بت فتح و نصرت می پنداشتند: (فرستاد: خلیفہ مسیحی
 فوج عظیم همراه او بداد: ابو عبیدہ ابن مرثدہ کار فرماے تہو: آخر منیۃ المہ
 پل درگذشتہ کجارجہ کفار پیوست: (چون نوحے سخت و عجب بسطانی اوائل اند
 طاری گشت) : اولاً تنزل در میان مسلمان افتاد: جوالنصر بن حمر
 بغرض عدم راہ گیریل را نیز بر باد داد: ابو عبیدہ با جمعی السماۃ مجواہ
 خود فرو آورده شمشیر نکشیدہ: حتر اطم فلان را قطع نمود: وی عنہ
 شجاعیت بدادند: حتی کہ ابو عبیدہ بر فیل ابض رسید: و خمال
 را نیز بر باد: اما بوقف مراجعت بہ لشکر خود پائش بفرید: ہما لالہ انما
 بہان فیل ابض اورا نیز با آورده شہید گردانید: حتی کہ ہر یک از ہما
 کس از جوانمردان لواے او گرفتند: و بدرجہ شہادت می رسیدند: تا آنکہ
 آخر کار آن لوا را شمشیری بن حادثہ برداشت: و بکشت کثرت بجنگ مباشرت
 ساخت: بالآخر کفار از حرب متقاعد شدند: مسلمانان قہر و غلبہ
 شمرده بر سر پل آمدند: و شکستہ را درست نموده عبور کردند: وین قتال
 چهار ہزار کس شہید شدند: خلیفہ ثانی ازین ماجرا بغایت محزون گشت:
 حتی کہ قاعدہ ہما و بہیم خروون گرفت: ناگاہ عنایت اللہ بر رسید:
 کہ در فوج رستم اختلاف گردید: تا آنکہ متفرق گشتند: چند روز بر حرب
 ہبات نکرودند: بسال ہزار و ہم ہر قل ثمان نام سردارے را بال لشکر جرار و

فکر اکثر کفار بر دامن و مشت فرستادن و بنیاد جنگ با این تلو و نهاده
که کفار در مزاحیه متعین بجهاد گشته بپایاری آلات حرب مشغول شدند و
بوعبیده بن الحراح رخ صورت حالتش را بمعرض خلیفه رسانیدند و خلیفه مکتوب
برین بپایارش گشاید و مضماین مکتوب اینست که اولاً غنان غریمت سجا
خلف سارو و در مزاحیه قوچه از مسلمانان فرستند تا اهل
المنقول دارند و توغل در حرب کردن نتوانند و تا آنکه دمشق
نبرد نصیب اهل اسلام گردد و الغرض بیان کرد و آنرا
از طرف آنان با استدراج و سرور و مرثیه و آه و ناله باران
ازین طرف ابو عبیده بمقابل آنها برفت و دو اوتقال بداد
سست بر کفار افتاد و طایفه پسوس هر قل که بختند و فرقه کثیر
کشتند باز ابو عبیده و خالد بجا صره و دمشق مستقیم ماندند
این این محاصره که در آن کشید اتفاقاً بطریق از بطارقه و دمشق
برزخ بایستد و دید و لهذا ایشان به ترتیب شیخ مشغول شدند و
مخراط در او و لعب مصروف ماندند و حتی که از محافظت سور خاف گشتند
مسلمانان فرصت را غنیمت شمرده بوسط نردبان و کندن و تکیه کردن بر
لباسی سویر برآمدند و بوابان را ته تیغ نموده بدوزخ رسانیدند و در دروازه
گشاورند و مکرکه اعظمی ظهور مییست و پس از جانب خالد عمرو و از جانب
ابو عبیده و صالحی فتح و دمشق محقق گشت و چون درین سال خبر بران عبید
سجلی از جانب یمن بمکرمه تاروق رسید و حضرت فاروق رخ چهار هزار
مرد از سبلیه و کینه و دیگر قبائل ترب ساخته خبر را امیران لشکر گردانیدند
و بعد از مشق بن حادثه روانه نمود و براسه تالیف قلوب ایشان رسید

ہر غنیمتیکہ باہتمام ایشان حاصل شود زیادہ بر سہم غنیمت ایشان منتقل فرمود
 سرداران عجم چون این خبر شنیدند فوج کثیر فرستادند و در دہستان ہمدانی را
 بامارت آنها منسوب ساختہ بمقابلہ مثنی و جبر پیر نامزد گردانیدند و ایشان
 ماجرا را بمعرض خلیفہ ثانی رسانیدند و خلیفہ از سربلبلہ جمعے را برائے مدد مثنی
 نمود و حکم فرمود کہ مستحجماً آواگمی و کار سازی نمودہ خود را
 و بجد و جد محاورت سازید و مثنی نیز از ان بلاو کہ در تصرف ^{بسیفہ} ^{را} ^{آخر منیۃ} ^{الما}
 بسیار است و جنگ بر خاست و بعد ثلاثی فریقین مہران بر
 اطلسی بران انداختہ بمیدان مبارزت جوان کنان بر آمدند ^{والنصر بن}
 تیر سے بجانب اوروان کرد و بتائید الہی بر منتقل و سے رسید ^{المسماۃ مجواہ}
 بافرید و شکست بر شکرش واقع گردید و طرفہ معرکہ و عجب بمقتل ^{روی عنہ}
 انجامید و از بخت آنرا یوم الاعتذار گویند زیرا کہ صد کس از مہران ^{قال}
 بشمار آمد کہ در ان روز ہر یک دہ کس از کفار کشتہ بودند و چندان ^{الکعبۃ}
 و سہ یا بہست آمد کہ پیش ازین گاہے میسر شدہ بود و پس مثنی بن ریم
 بشیر بن النخصاصہ صحابی را بر بلاد اعراق خلیفہ ساختہ خود با وجود عدم ^{الکعبۃ}
 جراحات واقعہ الحسد بہ قصد غارت غنائم سوئے کہ در سال یکبارہ ^{الکعبۃ}
 آنجا اجتماع عظیم میداشتند ناگاہ بر سر آنجا سخت رنجت و غنائم ^{الکعبۃ}
 گرفت و باز علی ہذا القیاس بر سوق بغداد کہ در ہر سال جم غفیرے آنجا ^{الکعبۃ}
 بقتلہ حملہ نمود و دیاران خود را فرمود و بجز نقدین و جواہر و امثالہ ^{الکعبۃ}
 قیمتی چیزے دیگر بردارند و حتی کہ ازین اجناس ہزار ہشترا بار کردہ ^{الکعبۃ}
 مراجعت نمودند و ^{الکعبۃ}
 کیفیت ہر ہم شدہ کیست و ساسانیان نیست کہ چون صنادید فارس و یمن

که مسلمانان را بر روز فتنه پدید نبردست می آید و اشتغال شدید و محالست جدید
شامل مال ایشان می گردیدند و تیر شایسته و فکر بالیه بودند و بلکه قیاس را
مغزول ساختند و آنچه اولاد کسریا نیز وجود را بنیاد ثبات بر افراشتند و در
خرابن اکاسر و سابعه که بیرون از شمار بود آلات جنگ و ادوات حرب حرم
نیکو و از کار مجتمع ساختند و در ستم این فرخ را سر زار می کرد که در انیدند و
مگر از این بخت و در بار مال ادوات و التال دفعه بفرقه بنام کسریا
پدید آمد و بختی بن حادثه این ماجرا را عرض راستند و منگشتند و حال گزینند
و این نامشروع حکم داد و فرمان فرستاد که از سراطات و حواصط
چند که از این بان را مع اسب و سلاحیکه دارند مجتمع کرد و ساختگی نمود و بعد
از این شدند چون جماعه مجتمع شدند سعد بن ابی وقاص را بهر داری آن
را به موجب بایست و مراعته حسنه بدانش گذاشت و این تقوی و بصیر کردن
نمود و اثبات قدم بر مواظب حرب را امر فرمود و قوم را به امتیاز
امور را مورد ساخت و نبرد و متشی و حیر نامه بنکاشت که همه در سخت رایت
تعد و ساینده و او را امیر الامر عراق اشعور نمایند و یک از حکمتها الهی که درین
بر دل فاروق پرتو افکند آن بود که سعد را عبارت عراق برگزید و زیرا که عمر بن
حادثه با خبر رسید و اگر در وقت سعد آتجانی رسید و نیز از عظیم در افرج و
بدیدی گردید و سعد را بسبب ثابت سرما تو قتی در راه واقع شد و بین ایشان
حضرت فاروق اعظم لبه دفعه به پادان نامد و جوانان کامکار را به کمک
و سه زوال می نمود و اتمام تمام درین باب می فرمود و تا آنکه در غرب از اشرف تبار
حایل شجاعت در لے که کسی را گذارشته باشد می و چند هزار مرد و هر چند مجتمع
از اجماع یکتر کس از صحابه بودند و بهیچم هزار فرمودند کس از اهل بدر بود و نگاه

سعد با میرالمومنین نامه نوشت + و توجیه رسم بجزم قتل و کثرت مدد و عدو او
تقدیر بازنمود و حضرت فاروق در جوابش فرمود که هیچ دغدغه را بخاطر خود
راه نده. و از کثرت آلات و ادوات دشمن جهان مشغول بنظر بر لطف پرورگار
خود داشته مژگل بتائید او باش بهر گاه هر کجا شکر خود را آراسته
بقیه نمانی به هر کس را از طرفم بوجه اعلان کن که گویا من به عیفته ^{سجده}
می کنم چون سعد از کیفیت بقیه حبش خبر داد یعنی پیش خد ^{و اخرونیة المفتی}
تحسین آن صورت بقیه فرمود + و امر نمود که سخت ^{بسطی او اهل انصاف}
نسب و طلاق لسان و زیاده عقل موصوف باشند بر ^{و النصر بن حرب}
و دعوت با سلام کند + سعد همچنان کرد + و آنرا غنیمت شمرد ^{للسماة بجواهر}
سفره بن شعبه بود + ^{روی عنهم} اخراج الحاكم عن ابي اس ابن معاوية
عن ابيه - قال لما كان يوم القادسية لقيت بالموصل ^{قال}
شعبة را الى صاحب فارس فقال ابعثوا ثمن عشرة فبعته النعمان
عليه ثمانية ثم اخذ حجة ثم اطلق حتى اتوه فقال ^{الامة}
القولي تركنا مجلس عليه فقال العج انكم معشر القرب قد ^{سلكا}
عرفتم الذي حكمكم على المحبي اينا انتم قوم لا تجدون في
بلادكم من الطعام ما تشبعون منه فخذوا عطيتكم من
الطعام حاجتكم فاناقوا قومهم فحسوا وانا نذر لا قتلكم انكم ^{ماتوا}
عليكم ارضا فقال المغيرة والله ما ذاك جاء بنا ولكننا
لنا قوم لا نجد الحجاره والاوتان فاذا سرائنا حجارا احسن
من حجر القينا و اخذنا غيرة ولا نعرف ربا حتى لقيت
الله اينا رسولنا من النفسنا فلا عانا الى الاسلام فاقبنا

وَاِنَا اَمْرًا يَنْقُضُ الْعَهْدَ وَيَنْزِلُ مِنَ الْاِسْلَامِ وَكَمْ مَنَاجِي الْعُلَمَاءِ
وَكَيْفَا جُنَا لِنَقْلٍ مَقَامًا تَلْتَكُمُ وَلَيْسَ ذَرَارٍ لَكُمْ وَامَّا مَا ذَكَرْتُمْ
مِنَ الطَّعَامِ فَاِنَا لَعَمْرِي مَا جِئْتُ مِنَ الطَّعَامِ مَا تَشْتَعِبُ مِنْهُ وَرَبِّي
لَمْ يَنْزِلْ بِرِيَاءٍ مِنَ الْمَاءِ احْبَابًا فَاجْتَنِبُوا اِلَى اَرْضِكُمْ هَذِهِ قَوْصِدُ
الْمَاءِ كَثِيرًا وَمَا كَثِيرًا فَوَلِّهِ اِلَّا نَبْرًا حَتَّى تَكُونَ لَنَا
مَعَهُ رِجَالٌ بِالْفَارِسِيَّةِ صَدَقَ قَالَ ^{الْمُهَيِّجُ} اَنْتَ لَفَقَائِكِ
يَوْمَ دَوْمِ تَأْمِينُهُ مِنَ الْغَدِ اَمَّا بَقْدُ لَيْتَابُهُ كَوْنِي بَزُوْدِ
رَبِّي وَتَقْبُدُ اَنْتَ لَطَرِي صَلِّهِ جَوَائِزُ الْوُفُوْدِ اِلَى الشَّانِ شَرِيْدِ
بَعْدَ اَنْ تَبْلُغَ بِلَادَهُمْ و بعد از آن سعد بگوشت و سرایا با طرفه و کتابت
و نادیده بومی بلاد عجم طرح غارت و نهیب ریزند و تا خب و بلخ
جمله رستم باشک و دانهت تمام بجانب لشکر اسلام به توجیه شدند و چون
داده از دیا این طرف عبور نموده در بنجالت نیرد گرد و در سر لشکر ولری
باز مقرر داشته بود که هر چه رستم گوید بیا کند و در اسرع اوقات با دریا
تبعید از هیچ قوم اصل و نبرشت امکان نیافت بلکه خود درون لشکر باشد و بزرگی
قصری قرار گرفت و جمعی از سوار و پیاده را از زیر قصر حاضر داشت تا هر چه فریاد
بمیداد بفرمان فوج رسانند و آنگاه سعاد عیان لشکر را نزد خود خوانند و
موضعیت بلطیه بر زبان خود رانند و مواعید الهی در باب فتح عجم بیا و ایشان دنا بیدند
و بتفصیل بمنزل واضح گردانند که امر و ناکر دستبرد می نمایند و سعادت دنیا و آخرت
از آن شما باشد و اگر بدوی کنید دولت صوری و معنوی از دست شمار و در
و امیر سر قوم را فرمود تا بهین کلمات اتباع خود را سرگرم کار سازد و دشمنان را
بالتوا اشعار هیچ شجاعت برانگیزد نمود و و قرار را بدو ت سوره انفال ارشاد فرمود

قرا چون از نماز آن شروع نمودند و دلهارا اطمینان رومند و انگاه فرمود و
 که چون ساعت جوب ریان نصر یعنی وقت نماز در رسید تکبیر خواهم گفت ثانیاً تکبیر گوید
 و ادوات حرب همیا سازید و باز چون تکبیر دوم بشنود و چون پوشید و ادوات
 جنگ بر خود راست کنید و چون تکبیر سوم بشنود و جوانان بجوان گاه مبارزت
 و رایب و باستان تکبیر چهارم کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العظیم
 گوید و همه بیست اجتماعیه با دشمن در آورید و الفصه و اخر منیه المفتی
 هر دو فریق جنگ قائم ماند و چهارم روز نصر نازل شد ببطنی اوائل انصیا
 پیوست و هر یک ازین اوقات نامی علیاره وار و روزا و النصر بن حرب
 و روز عاص و لیلۃ الطهر امار و زار با شمه صنادید عجم المسماة بجواهر
 مکمل بر سر و کمر اسامه مرصع بر میان بر اسپان عراقی سوار صیوی عندهم
 و تیر اندازان حکم انداز بر فیضان شانند و جمعی گرداگر و آنها بر قال
 شیان پیاده گشته مقدمه الجیش ساختند و طو عرب و ستاده و ضعی النعمان
 است با انتم بتائید الهی دست برد و عجب کردند و اولاً غالب بن عجم الامة
 اسدی و عاصم بن عمرو تمیمی سجو لا نگاه مبارزت در آمدند و هر فرزان بنام مکمل
 از روم اسامه عجم مقابل غالب و شخصی دیگر از سرداران بمقابل عاصم بر آمدند و غالب
 بر خنم نیره قرن خود را بر زمین غلطانید و انگاه بکنند بسته پیش سحر رسانید و عاصم
 نیز بر قرن خود حمله آورده قرن او پیشین داشت و که حریف عاصم نمی تواند شد
 از میان بگریخت و عاصم بن عاصم او تاخته هر چند جت او را نیافت و عوض او
 اشتر سوار را گرفته آورد و سحر را کب و مرکوب را نقل او ساخت و ثانیاً تیر انداز
 که تیر و فطانی شده از طرف عجم بقصد عمرو بن معدیکرب بمیدان در آمدند و مسلمانان
 عمرو را آگاه گردانیدند و عمرو نیز بجانب او انداخت و و آن زخم او را از اسپ

زمین اگلی عمرو خود را زود میرا و رسانید و میرا و بر سر او برید و مگر قیمتی و سلب
 را نهاده او را نه دست آورد و ثالثا جبران حاکم آذربایجان برید و پانصد سوار
 مختار کنان رو به میدان نهاد و و بتقلید رسم جنگ گفت الیوم تم فی الحرب و قفا
 خصی از خاطر او گفت انشا الله آن سیر و ولایت بر زبان را ندیده شارب اسد اولم نشاء
 و میرا و بر سر او برید و رسانید و میرا و بر سر او برید و مگر قیمتی و سلب
 را نهاده او را نه دست آورد و ثالثا جبران حاکم آذربایجان برید و پانصد سوار
 مختار کنان رو به میدان نهاد و و بتقلید رسم جنگ گفت الیوم تم فی الحرب و قفا
 خصی از خاطر او گفت انشا الله آن سیر و ولایت بر زبان را ندیده شارب اسد اولم نشاء

درین اثناء از طرف سعد تکبیر چهارم بلند شد. اهل اسلام همه با جمعهم کلمه طیبه الاول
 والاقوة الا بالله العلی العظیم گفتند بر کفار رختند. و آسپه حرب بر بنی اسد
 بجمله دکنه دایر گشت این جماعه بسیار بدرجه شهادت رسیدند. سعد بن
 عاصم بن عمرو تمیمی زود و قاصد رسید و ناصیه سازد. که را کبان قبل ازین
 طغیان پادمان کشند. عاصم تیر اندازان کشید و اسد را فرمود بکفله مستمع
 هجوم کردند و در دایره ایشان باز گردانیدند. نگاه نداشتند و آخر منیه المفتی
 قیل از قتل نمایند. چون جبال را رسیدند. را کبان بر دایره بسطانی و اهل انصیا
 پشت داد و سعد در فکر تکفین و تجنیز قتل افتاد. و جرجی و النصر بن حرب
 تا بمدا و اسه ایشان قیام کنند. روز آغوات حضرت فاروق السمانه بمجواهر
 شام نوشتند و بکه فوج ترتیب داد و لبر کردگی ناشتم بن عبته روی عندهم
 بهد و سعد بفرستند. با اتفاق حسن قعقاع که مقدمه لشکر باشند قال
 و پانصد سوار درین حال رسید. جماعه خود را در دستم ساخته فرمود و کما لکنعان
 مسلح و کمل اولاً در عسکر اسلام داخل شوند. چون داخل شوند. تسبیح الائمة
 نمایان گردد و الی آخر الامور چون نظر اهل لشکر برین جماعت افتاد بسکک
 شدند. باجماعه قعقاع در قسم اول بشکر اسلام درآمد. بر صاف پیوست و بنیان
 را بر حرب کفار تحریر تمام نمود و مبارز طلبید. از ان طرف ذوالحاجب برآمد
 قعقاع چون دانست که ذوالحاجب است بانگ برداشت. با تمارات احباب
 انحراف نگاه باندک فرصتی بدو بخش رسانید. باز مبارزه دیگر خواست. بنیان
 و قهر و زان تاخته بمیدان آمدند. حارث بن طبیان بهد و قعقاع رسید. قهر و زان
 بمقابله قعقاع و بعد از حریف حارث گردید. هر دو و هلاوتان غنیمت خود را گشتند.
 و بسبب قتل آنها کسر عظمی در لشکر کسری افتاد و گویند قعقاع. تلخی دهنه درین روز بر لشکر

کفار حمله آوردند و هر دفعه کاری کردند و در وقت بعضی دانیان لشکر اسلام
شتران را حملال و اسب پوشانیده بر شکل مهیب نمودار کردند و آنچه قبول عجم دیروز
با خیول عرب کرده بودند و امروزه جمال عرب با فراس فرس بجمل آوردند و چون
به شام لغت النهار در رسید هر دو فریق ساعتی مشغول استراحت شدند و
در میان حربه مشغول نشاء گوید سعد بن ابی وقاص ابو محجن را با واسطه
همراهی نمود و چون ابو محجن این حالت مشاهده نمود غیرت اسکا ش
انگیخت و در نزد سعد در خواست که ویرانه جس خلاص کند و واسطی
از ویس عاصی بن حذافه بن یمان را که اگر حیات باقی است باز خود را بمحس
بسیار که آید و در میان کرد و ابو محجن نفره زنان بمیدان درآمد و در آن
میدان لشکر استخوان او کردند و بکله گمان جمعی آن شد که او خضر است
تا نام رسیده و طائفه را نظر بر آنکه بکله براسه نصر ایشان نازل شد
و چون حال ابو محجن بر سعد واضح شد و بدجوئی و سه درآمد و گفت
ترا در جس نگذارم ابو محجن گفت من نیز از سر صدق و اخلاص غمگرم و
باز آن خبیث نگردم و روز عاص فقار جماعت خود را فرمود که بغیر طلاع
لشکر اسلام بصفت روز گذشته ده فرقه شوند و با اشکال عجیب در آید و تا مسلمانان
دین ظن افتند که فوج هشتم رسیده است و با بجه چنان کرد و در متعاقب ایشان
لشکر هشتم رسیده و وی نیز صبح فقار در قوم خود مرعی داشت و ازین راه
اطمینان اهل لشکر بالاگشت و در آن روز اولاً منظاره بود ثانیاً مرماة
ثالثاً مرماة رابعاً مرماة خامساً مرماة ششم با جوق اول بیامیه جمعی که در
وصفوت ایشان متفرق ساخت و تماماً سفته ناخفته رفت باز عمرو بن سعد کرب
یاران خود را براسه حرب مهیا نمود و بر قلب لشکر کفار تاخت و بسیاری را کشت

فارسان فرس بجایاره متوجه او گشتند و دربارش عظیم بر داشتند و در میان
حزرو بن محمد کرب ناپید گشتند و واسپ او گشتند و عمرو فی الحال پای اسپ
سواری از سواران بهم محکم گرفت تا آنکه از رفتار باز ماندند و در چون مجال مقاومت
باوستند و از اسپ پیاده گردیدند و عمرو بران اسپ پیوار شدند و بسلاست از
قلب لشکر گذار برآمدند و دیگر یاروارس از فوج حبی جولان نمودند و بنیفته دستگیر
مردس از ابل اسلام قصیر القاست و صغیر الجشته در معرض قتل آخر منیة المفتی
ضرب آن مرد مسلمان را از اسپ بنیداختند و خود نیز از اسطفا و اهل انصیا
او گشتند تا او را بکشند و در خیال لطیفه فنی در رسیدند و کلبوا النصر بن عرب
در سن اسپ در کمر خود بسته بودند و واسپش او را بهمان سیر السماة مجواهرو
آن مسلمان بسلاست بر حبت و شمشیر بر فرق او زدند و بدو زوی اعنهم
و مشاهد این لطیفه موجب اطمینان قلوب مسلمانان شد و و چه قال
را بدین منوال معاینه نمودند البطل و اخیال خود را باز آراستند و الکعبان
ورد بر روی لشکر اسلام شدند و مقدم جوق اول فیل ابیض و آرم الامه
مواجهه ققاع و عاصم شدند و مقدم جوق ثانی فیل اجرب و الظلسکا
جمال بن مالک اسدی و لفرمان سعد ققاع و عاصم نیز تابرداشته لشکر
متوجه بجانب فیل ابیض شدند و جمال باقرین دیگر قصد فیل اجرب نمود و با شمشیر
جمعی همراه شده عارشان فیلان را بر خیم تیر متفرق ساختند و این چهار جوان
بفیلان رسیده نیز ناله خود را حواله چشم فیلان نمودند و فیلان لغره زنان تا
لشکرگاه خود گردن بران برگشتند و اهل لشکر را متفرق گردانیدند و بعد از آن
مسلمانان آواز تکبیر بلند برداشته مشغول حرب و ضرب شدند و در تابش
همین معاهده ماندند و لیلة الهمیر بعد العشاء این از طریقین مشعلها افروخته پیشتر

مقتد قتال شدند و در آن ایام عزوجل حبیب عظیم در دل مسلمانان القافر مودود
یک فوت بفرج دیگر نمودند تا آنکه احداث مردم از سعد و رستم هر دو منقطع
گشت و تمام شب بهمان صفت گذشت و در دل شب سعد بکبریا التجا
نمود و مشغول به عازاری شد و در خیال تو به فتح بگوشش پیش او و او را
طمانان را از آن نجات داد و و بر زیادات اجتناد در حرب ترغیب نمود
و اما مسلمانان را اطمینان افزوده و و تاثیر بلیغ نمود
و راجح ضرر و زین آغاز کرد که هر هر که از لشکر اسلام روان
و از اعداء هر که می آمد متعکس افتاد و بشکر اسلام
و در حقیقت عزاء مسلمانان از مرکب و جبارب حقد را که در حلقه
نمود و انجام کار نزدیک رستم رسیدند و و هلال بن علقمه سر
ندارد و الا انی قتلتم شما چون این ندانند و گشتند
و رستم سپاهان عجم معلوم کردند و مقهور و مغلول رزم بگری نهادند و
و از آن بتغایب آنها ساخته چه مقلها که بطور رسانیدند و و جد برده رستم
و و سعد آوردند و و بدین این که است شکر الهی بجا آورد و بعد از آن
و و شرف قاصد کردند و و جمیع کثیر قریب به شش هزار گریختگان جمع شدند و و
سعد شکایه عظیم فرستاد تا آن جمع را متفرق ساختند و من بعد قلم بدست گرفت
و و خنامه بخدمت خلیفه ثانی نوشت و و خلیفه و جمیع اصحاب از این بشارت تازه
سرور و متوج گشتند و و محمد امیر دی بجا آوردند و و شمار مقتولان کفار بصد هزار
رسید و و از مسلمانان ابرار یک هزار و شش صد و پنجاه را شهادت نصیب گردید
و بعد از غنائم بار اخلافت ارسال نمودند و باقی بر عزاء تقسیم فرمودند و و باز بعد از آن
چند استراحتی دلپسند و بکمال خلیفه لطیف بدین روان گشت و و در آنجا

بعض بلاد را صلحاً و بعض را عنوة گرفت و طائفه را که در بابل سکونت داشتند
بعد از محاربه متفرق گردانید چون خبر توحید سعد مع شصت هزار سوار بزرگوار
رسید پس امارت سرداری بهر کسیکه میز و جرد می فرمود و باز خوف سے قبول
نمی نمود و لاچار طرف شرقی و جلوه در میان شهر قائمست گاه خود ساخت و وجانب
غربی آنرا از برآورد گذاشت و دژ را ویران کردند و کشتی بارالمیقه ^{در} مسیح
اما فارسان اسلام به تنوکل علی الله العلام و در آن بحر و خار و آخر منیه المفتی
انصرت آثار را انداختند و دشناوری کنان اسلامت بکنار عبد بیطانی اوائل اضمیاء
چون اینها را دید و شنید و دانست و آنچه از اموال سبکبار گریو النصر بن عرب
برداشت و بجانب حلوان روان گشت به سعد قنقاع را بتنا المسماة بجواهر
و عمر بن مسقر را بقبض و جمع اموال یزید و جرد حکم داد و هر قدر یکی از درویشان
مسلمانان آنرا از احاطه قلم بیرون است و از ضبط تفصیل آن فرود قال
چون تفرق کلی بحال سپاه نجی راه یافت یزید و جرد و حلوان اقامت نمود و النعمان
عظیم مجتمع ساخت و با هم عهد و پیمان بستند و بر آنکه نگه میزند بلکه تلج الامه
استقامت ورزند و سحر حقیقت مال بعرض خلیفه رسانند و خلیفه و بسککا
هزار کس اسیر کردگی هشتم بن عتبہ بجانب حلوان روان گردانید و القصه ^{مسلمانان} را
اصحاب بهم و با سپاهان عجم هشتاد و بار مصاف هریم زدند و انجام کار تفصیل از
هم نیست بر کفار افتاد و باز خداوند عباد و غنائم بے شمار را بدست مسلمانان داد و
یزید و جرد چون این باشند و افتان و خیزان بجانب رے روان گردید و قصه کتیا
حلوان نیز منقوش گشت و مسلمانان را نصرت کلی پیوست و اما چون حضرت خلیفه
سعد را باعث شکایت مردمان بر او بحضور خود طلبید و چون اینهمی بگوش یزید و جرد
رسید و فرصت را غنیمت شمارید و با انواع حیل اهل رے و خراسان و بلاد

و نهادند و رافیق خود گردانیدند و حتی که صد و پنجاه هزار مرد جمع گردیدند و اسیر کردن
 فیروزان بجانب عراق روان نمودند و خلیفه نیز بعد از یافتن این ماجرا نعمان بن
 مقرن را فرمودند تا بید پر حرب از او قیام نماید و نعمان کشف و جدائی شهادت
 خود دریافت گفت: اگر نعمان شهادت یافت و امارت بخندقیه ایمان مقرر شد
 و نعمان بن نعمان متوجه شد در میان هر دو خویش دادی پسر از خار که عبور از آن
 می نمود و مغیرون بن شعبه را پیش فیروزان فرستاد و تا دعوت
 نمود و بیست تیرات بسیار گفت: چون مغیره بازگشت مصلحتی که
 این غارت می باشد و یک منزل این طرف قهقری رجوع نمودند
 و بعد از آنکه که مسلمانان از تیرات فیروزان هراسان شده گریزند و کفار
 از تیرات خار ناک گداشته بیدان صاف برگردند و دلیران اسلام از کمینگاه پر
 شدند و آن جماعت آوردند و دوا شجاعت و دواوند و الفرض بعد کشتن
 و سعی به شمار فتح اهل اسلام و شهرت کفار تمام ظاهر گردید و نعمان
 در مداخلش دلی رغبت قلبی و شربت شهادت چشید و فیروزان چون تمام
 کارش را تمام نمود و ققاع بدنبال افتاد و حتی که بدو خوش فرستاد و باز مسلمانان
 عنانیم بسیار و بسیار به شمار یافتند و این فتح را فتح الفتوح نام نهادند
 زیرا که عجم را بعد از اجتماع معتدبه متحد و رشتند و بلاد ایشان تمام سخر اهل اسلام
 گردید و آنکه متحد منتخب فتوحات عراق با خبر رسید

برهم شدن دولت رومیان

اما برهم شدن دولت رومیان از شام با اینصورت بود که چون دمشق مفتوح شد
 ابو عبیده امر اسلام را بفتح بلاد شام متعین گردانید اکثر قری قریه و دمشق بر دست
 ابی سفیان و معاویه مفتوح شد و میان بردست شرجیل ابن حسن و طبریه

با تمام ابو العور بدستور و مشق صلحا بدست آمد و لعلک عنوة خالد بن الوليد
فتح نمود و بعد از آن ابو عبیده و خالد بحمص متوجه شدند که معکر هر قل بود هر قل
بطریق از بطاریقه خود و در نام را بالشکرے گران بمقابلہ ایشان فرستاد و
بطریق دیگرینش نام را بلک و س روان کرد و ابو عبیده در مواجہہ پیش و
خالد بمقابلہ خود معکر آراستند و اتفاقاً در راجح خاطر آمد که بمقابلہ بلیفہ
و اگداشته خود بجانب دمشق و سائر بلدان که در حکم اسلام و اخلاذ اخرونیۃ المفتی
گردید چون دمشق رسید و یزید بن ابی صفیان امیر دمشق بسطانی او اهل انصیا
نیز مانند باد و عقب رسید لشکر کفار را در میان گرفته و دو مقاتل و النصر بن عرب
قرار بر فرار کرده بودند و مسلمانان در عقب ایشان دویدند و المسماة بجواہر
خالد و دیگر باره ملحق بہ ابو عبیدہ شد و بہیت اجتماعیت متوجه مصاف و دی عنہم
و اورا ہر میت نمایان دادند و بعدہ بطرف حمص متوجه گشتند و ہر قل قال
حمص بطریق را منصوب ساخت و خود در مقام را معکر آراست و النعمان
اہل جزایم بدوے بحمص فرستاد و سعد بحسب حسن اتفاق بعد فتح قادسیج الامة
خود برائے نہب و غارت کفار منتشر ساخته بود در نیالت جمیع از ایشان و سکا
رسیدند چون این خبر بہتغینان کمک حمص رسید غائب باز گشتند و در اہل
سنت برودت مانع بود و مسلمین را از وصول بحمص بعد القضاء موسم ہر ماہ
اسلام غرمت فتح حمص مصمم نمودند و گویند در وقت محاربه چون کلمہ طیبہ ایستاد
متکلم شدند و در حمص زلزله افتاد و بوی اہل حمص مہندم گشت باز تکبیر دوم
گفتند زلزله سخت تر از اول واقع شد باجملہ رعیت عظیم ازین حادثہ بدولت ایشان
افتاد صلح نمودند و بد الصلح ادا کردند ابو عبیدہ خمس آن را بمصوب عبد اللہ
بن مسعود بحضرت خلافت ارسال نمود و وجاعتی از قبائل را کہ لشکر اسلام

تشریف یافته بودند و در محفل ساکن گردانیدند حضرت فاروق حکم فرستادند
که اهل نجد را از لواحق شام نزدیک خود جمع بکن و بانی از اینجا بعثت و سرانجام
تو فرستیم و باید که براسه فتح لقبیه بلا و محبت گماری ابو عبیده اطاعت لامر باد
از الصامت را بر حکومت صمصام گذارشته خود متوجه جهاد و فتح بلا و گشت و بلده
می ساخت و گویند چون بلا و قیام رسیدند و در ولایه آنرا محکم تر
از امیران و سرداران و خواران یافتند و بحکم الحرب خدمت برادر از شهر
نیز و در آنجا لشکر کشیدند و بعد از آن روزی یک جماعت را مسلح و کل
و پلنگان و اسبها را با همی ساخته از آنجا کوچ نمودند و اهل لافیه کوچ نکرد معلوم
شد که آنرا خالی دیده و دوازده را کشادند و دلیران اسلام از میان خندق
از آنجا بشهر درآمدند و عجیب مقتله بنادر آمدند آخر کار مدار بر صلح افتاد و
از خالد بن الولید بجانب قنسرين توجه نمود و با عظمی از عظام روم مناس
زیر در افتاد و عاقبت الامر میانس با جمعی کشته شد و اسفاده قنسرين را هم
و آخر بصلح مفتوح شد و بنی از ان ابو عبیده در نواحی طلب بکری ساخته
از آن مفتوح نمود و قبیله از ان اهل انشاکیه هم بعد جنگ بصلح تن دادند و ابو عبیده
آنرا کثیر از اهل اسلام در انشاکیه ساکن گردانید و درین ایام هر قل از ملک شام
تا یوس گشت و آن ولایت را در واری نمود و ولعوب و تسلطین متوجه شد و
و بقدر امکان در ضبط و ریط بلاد قریه تسلطین از ان سعی مصروف داشت و
از ان جمله قساریه و اجنادین بودند و حضرت فاروق با ابو عبیده نوشت که شما
با بنجر اسوار بجانب قساریه و طرفین العاص را بجانب اجنادین روان کنید و حال
اجنادین را بطون بود و در بطون بلغت روم فطن و زکی را گویند و فاروق اعظم
فرمود که زمینا در بطون الروم با در بطون العرب تا میعاد الهی معاویه بقتل رسید

و پنجاب هزار کس بکوه زیاده را بنیاد داد و عمرو بن العاص نیز ارطیون را منبرم
 ساخت و آن بیدولت لمغنی به بیت المقدس شد و چون هر قل دید که در آن نزول
 او را نمی گذارند و مضطرب شدند کس از سرداران نادر برگزیده و مبلغی خلیفان
 عطا داد و فوجی عظیم بکوهی نامان برآید مقابل مسلمانان میاگرد و چون این
 خبر به عبدالعزیز رسید و امرا را جمع گردانید و در مقدمات حرب المیفه مشورت
 نمود و قاصد را بجنگ و خلیفه فرستاد و خلیفه هم هزار کس از اخرونیة المفتی
 و از خوف رومیان و اسلاداد و توکل بر لطف خداوند ببطانی او اهل انصیا
 چنان جنگه واقع گشت که زبان قلم را طاقت بیانش نرسید و النصر بن حرب
 خالد بن الولید بدست خود چندان بخاربه فرمود که هفت ستم المسماة بجواهر
 شد و بعد کوشش تمام و سعی بالا کلام فتح اهل اسلام بطور روی اعظم
 مجبور غنای کفار هفتاد هزار کس بودند و غنائم بسیار و سبا با قال
 یافتند و حسب دستور خمس بدار الخلافت فرستادند و باقی را بر غزاة النعمان
 ساختند و چون ارطیون فرار کرده و در بیت المقدس پناه برد و عجم الامة
 در پی او قیاد و محاصره کردند و درین اثنا عمرو بن العاص شخصی را که اسکندریه
 آشنا بود فرستاد و وصیت نمود که بر اطلاع خود بخت کس را لول الداجی
 مطلع سازد و چون مجلس ایشان درآمد ارطیون با قوم خود می گفت ای عامر
 فتح بیت المقدس بدست عمرو بن العاص نخواهد شد و قوم پر سپاه نادر
 بدست کایم کس مفتوح خواهد شد و گفت شخصی که اسم او سه حرف است و دس
 یک از اربعه است بدست او فتح بیت المقدس خواهد بود یعنی صفیاء که منطبق
 بر فاروق اعظم بود و تفریر نمود و عمرو بن العاص این ماجرا را بعرض فاروق
 رسانید و سه رضی الله عنه این ماجرا را بشوهره اصحاب با نداشت و از آن جمله

حضرت عثمان رضی الله عنہم تشریف آوردن حضرت عمر رضی الله عنہ را می ساختند و حضرت علی رضی
الله عنہ را که حضرت عثمان آواز مبارک برداشتند و حضرت عمر رضی الله عنہ را که
خاطرش یافتند و حضرت علی رضی الله عنہ را که مقام خود ساختند و با علمای و مریدان
بجانب بیت المقدس قدم برداشتند و چنانچه ششم از آن یافتنی را تاریخ خود نگاشتند
و در آن حال باقی برقیل و قال و اندکی نظر باید داشت و فیه تاریخ
عمر رضی الله عنہ علی بیت المقدس و کان المسلمون قد حاصروا
بیت المقدس المبارکة و طال حصارهم فقال لهم
ایمانی اقلن لیثقیوا الی الرحیل نحن نعرفه له علامة
و قد کان امامکم به تلك العلامة سلمنا حاله من غیر
ان المسلمون الی عمر بنخبروه بذلك فركب عمر را حلة
و کان مع علامه یافیه فی الركوب
و قد تزود شعیرا و تمر و زیتا و علیه مرقعة لحدید الی بیت المقدس
و اللیل والنهار الی ان قارب من بیت المقدس فتلکاه
و قالوا له ما یبغی ان یرا المشرکون امیر المؤمنین فی هذه
الحلة و لم یراوا به حتی البسوه لباسا غیرها و اذکوة فربما
ان یرا یرکب و حیدبه الفرس داخله شیء من العجب فتزل عن الفرس
و نزع اللباس و لبس المرقعة و قال اقلونی ثم سألنی هذه
الهیة الی ان وصل فلما رآه المشرکون من اهل الکتاب کبروا و
قالوا هذا هو و فتحو له الباب و فی الجملة فاروق عظیم لجمال شام احکام فرستاد
که هر شخصی عمل خود را که آن امور است بدیگری که بروی اعتماد داشته باشد بپارد
و خود در جای که شهر است بر پنج مرحله از بیت المقدس حاضر شود و حضرت فاروق

مع اینها متوجه بیت المقدس گشت و وارطیون از اینجا گریخته راه مصر گرفت و حضرت
فاروق خود را داخل بیت المقدس نمود و اعلان شهادت اسلام فرمود و
سال هفدهم باز بر قل با اهل جزایر متفق گردید و جمعی را که قبول اسلام ایشانرا
بطریق و رغبت نمود و بخود کشید و فوجی عظیم و لشکر جسیم مقرب صد هزار
سوار فراهم آورده بطرف شام روانه شد و اول قصد حصن بنو لیفقه ^{مسمی} ^{است}
اول بود و ابو عبیده این ماجرا را بمعرض حضرت خلیفه رسانید و آخر منیة المفتی
اسلام را حکم داد که از هر ناحیه ساختگی افواج نموده خود را با بایسطی اوائل انصیا
و قاصد سے بجانب سعاد بن ابی وقاص روان کرد و که گفتار یو النضر بن حریز
سوار بود و ابو عبیده فرستاد ابو عبیده را بپیغام داد و که تار المسماة مجواهر
حصن مختصن باشد و مبارزت بکنگ نکند و خود حضرت روی عنهم
رسید و خالد انتظار کمک نکشید و نزد ابو عبیده رفته بمبالغه ای قال
تا بر آید و استعداد مقابله نماید و با جمله پیش از وصول افواج النعمان
مقابله و مقابله واقع شد و منبهرت القی لشکر کفار بنزیمت خورد و جج الامة
بر د و غنائم و سبا بایرون از شمار بدست مسلمانان آمد و و ملک سککا
ابو عبیده مستقیف گشت و لیکن حضرت فاروق ابن عجلت و سبا بدل الدحجا
از خالد بن ولید پسند فرمود و معزولش نمود و که لعجب و تحت کائنات
باعث عدم رسیدگی کمک بر لشکر اسلام نقصان یافته و در این ایام ایسوا
در مصر مختصن شده اغوا سے اهل شام می نمود و لدا عمرو بن العاص بحکم فاروق
با وارطیون محاربه نموده مع اکثر سردارانش بدوزخش فرستاد و انگاه عمرو بن
العاص بجانب اسکندریه عثمان غریمیت بر تافت و آنرا بطریق صلح مفتوح
ساخت و از ان باز هر روز فتح اسلام افزون گرفت و بلاد کفار به تحت و

تصرف مسلمانان ابرار آمدن + و دولت رومیان بمعرض انقطاع افتادند
 حتی که فتح اهواز بدست ابی موسی و اذرعیان لمعی منیره بن شعبه و نهاوند بطریق
 صلح و دیور و مدان عنده با تمام خلیفه و طرابلس مغرب بکوشش عمر بن الخطاب
 مفتوح شدند و او اکل فتح خراسان و اطراف قسطنطنیه نیز در زمان حضرت عمر
 فتح شد و همچنین فتح بوقت که رونمود به احمد بن محمد بن علی با استغنی
 در این زمان است تمام و در اینجا نکته دقیق و کلمه رشیق بیان می نمایم بگویند
 این روایت از صحیحین و در تامل باید دید که خداوند کریم یا ایها النبی حسبک
 ای نبی من الله و انما المؤمنین و در شان حضرت عمر رضی فرموده بنابر این
 حدیث که اگر کسی از اسلام بآفتاب زمین الرجائین الیک بعمر بن الخطاب و
 تمام تمام و گاه ابیها الی عمر مستغنی و منورا بعمر فاروق رضی رونموده
 تمام این حدیث ابو جریل را هم شامل بود و اما به شیت این روایت حضرت عمر تمام
 را در بر بود و مضمون یا ایها النبی حسبک من المؤمنین علی القضا
 و این را بجز این بر قتال می فرموده که خداوند کریم این آیت را بفصل
 این حدیث حسبک الله و من اتبعک نازل نموده لهذا آنحضرت فتوحات
 غنای کثیرا و کثافت و کرامات لاریبیه بی شمار با موردین و دنیا برافروخته بنا
 را بر گیتی روایتها و نمود و عن الی اسود ما زلنا اعزک منذ اسلم
 آنحضرت و فی روایة والله ما استطعنا ان نضلع عند الکعبة فاهترأ
 حتی اسلم عمر عن ابن عباس رضی الله قال لما اسلم عمر نزل
 جبرئیل فقال یا محمد لقد استبشر اهل السماء باسلام عمر فکما
 فی الازاله و غیرها

اینهمه مستی و بهشتی نه عباد بود
 با حریفان هر چه کرد آن نرگس مستانه کرد

و این عروس زیبا قبل وجود حضرت آدم علم در لوح محفوظ از شیطان و امیر و دیو بود
 چون خادش عمر رض خطبه اش ظاهر نمود و بتوسط دلاله مشاطه قول اریطیون بفتح
 بیت المقدس نقاب رخ برکشود یعنی اریطیون بعلم تورات سحر خلیفه ثانی عمر بیت المقدس
 مفتوح شود باشد فرمود و اگر از قبایش موجود نبود و آنکه بجا ظاهرش نبود و امی
 مساندین عمر رض کفران نعمت بدایش سازید بلکه خروج عمر بنیفقه مسندین
 که یافتید و یاد کنید و مضمون نکاح خردی و نکاح دان را شکی باخرمیه المفتی
 سازید و اگر سازید دست از ایمان بشوید زیرا که اطاعت بسلطانی او اهل انصاف
 عاید است و عدم اطاعت عاید عدم اطاعت رسول و انصار بن تحریک
 رسول عدم اطاعت خداست و ثمره عدم اطاعت خدا هر که السماء بمجوا هر
 بر کسی معدوم نیست پس بر حال همان سنیان رافضی بنشاره دی عندهم
 سنت نزاع و حرمت متعه راست عمر گفته طعن و تشنیع نمایند چه اقال ۵
 سرز شکر دین از ان بر تافتی که پدر میراث از ان بالنعوان
 مرد میراث چه داند قدر مال رستی جان کند و تجان یا وج الامه
 که نبوده کوشش احمد تو هم می پرستید چه اجدادت سککا
 چون اینها را بخوبی دریافتید و در بعض مکاشفات و کرامات زیر بند لاله الحی
 منزوج الکثیره الضرفه تنبی عن البحر الکبیر بیان نمائیم شک و شبهه عن عامر
 محب طبری و خلفاے راشدین و ازاله آورده اند که روزی حضرت عمر رض القبه
 جمعه میخواند ناگاه ترکش نموده یا ساریه ابجل دو سه مرتبه بزبان راند
 باز خطبه خواند صحابی رض ازین حرکت آثر مجنون تصور میدند و با هم قیل و
 می نمودند حتی که حضرت عبدالرحمن بن عوف رض که با حضرت عمر رض بی تکلفی
 می داشت گفت که ای امیر المومنین این چه کردی خواه نخواه مردمان را بر خود

خاکساری را دوست داشتن و تارک الدنیا شدن ثابت و مستحق شد *

پنجمه حالا کسی را نباید که شکایت در تنگی امور و نیال کفایت و در ثواب النبوة و

از آن مذکور است که عمر بن الخطاب همیشه بر سبک از بلاد و جبهه فرستاده بود و روزی

به آن آواز بر داشت که یا لیکاه یا لیکاه و میگوید که این حسرت تابانوست

که آن حبش بدیده مراجعت نمود و صاحب حبش فحما که خدا تعالی بملکفه مسیح

برو تعاد می کرد و امیر المومنین عمر فرمود گفت اینها را بگذار حال آنکه اخرونیة المفتی

آب فرستاده چه شده گفت و الله امیر المومنین که بوسه ببطنی او اهل الضیاء

که غور از الهی دانستیم تا از آنجا بگذریم و در برابر بنه ساختیم و در ابوالنصر بن حرب

بود و در سرایت کرد و فریاد بر داشت که دختره و امراه و بعد از ان المسماة بجواهد

شد چون مردمان آنرا شنیدند و دانستند که لیک و در جواب وی اعظم

بوده است و بعد از آن صاحب حبش را گفت که اگر نه آن بود که اقال

بماند و هر آنکه گردن ترا نزد می و برو و بت ویرا بابل و برسان ان النعمان

است که حضرت علی کرم الله وجهه خواب دید که گویا در پیش حضرت رسالت پنج الامة

خواند حضرت رسول ص بر محراب نکیه کرده بنشست ناگاه زنی با طبقه رطبی سبک

پیش رسول صلعم نهاد از آن رطبی گرفت و گفت ای علی این را بخور نذل الدجی

و شش دراز کرد و آنرا در دامن انداخت و حلاوت آن رطب در دامن جلاص

بود و وضو ساختیم و من سجده کردم و در پس عمر نماز صبح خواندم و عمر بر محراب نکیه کرد

اراده کرد که خواب شب گذشته را بیان سازم ناگاه زنی آمد و در باب سجده ایستاد

با او طبق رطب بود و پیش نهاد شد عمر از آن رطبی گرفت و گفت یا علی این را بخور

گفتم بے پس آنرا در دامن کرد و باز دیگر گرفت مثل اول و گفت من هم نعم گفتم

سپس بر دیگر اصحاب رضا که در چپ و شش بودند و آنرا تفریق و تقسیم ساخت و

بدل خواهش زیاد می دانستم. بمن التفات کرد گفت یا اخی اگر رسول ۱۴ و شب ترا
زیاده داده من هم ترا زیاده دادی. پس تعجب کردم و گفتم ۱۰ یا خدا ترا بر خواب
شب گذشت تمام اطلاع داده است گفت مؤمن بوردین نظر می کند گفت محبت
یا امیرالمومنین چنین خواب در شب دید ام و لذتش از دست نفل لذت دست

در کتاب رسول و محبت خلافت خلیفه مقبول دال است در
دوره فضیله الاحباب و از آنکه مذکور است که در زمان خلافت
پس از آنکه در شهر جمع و از آنجا که آنها مفتوح شدند و چهار
پارچه را که آنجا بود از آنجا که آنجا بود و در صد و نوبت جزب مجاریب

در کتاب الخراج از ابو جعفر آورده که چون فتوحات بکثرت
بسیار برافزود حضرت عمر رضی الله عنه را فرمود که من می خواهم که
علیه مردمان مقرر کنم و باقی را جمع نمایم گفتند هر چه مناسب
است بفرمایید از جانب خدا توفیق داده شدی پس حضرت عبدالرحمن
رضی الله عنه که ابتدا از تقریر مشایخ از جانب خود کن گفت دادند هرگز چنین
نشد بنویسیم که قرابت رسول صلعم است شروع می کنیم الغرض حسب سبب
الاقرب هر کس را وظیفه مقرر ساخت چنانچه از آن جمله حضرت عباس رضی الله عنه را

نزار و حضرت عایشه صدیق را و از ده هزار دیگر از واج البنی ۱۴ داده ده هزار را اهل بدر
بیست و پنج هزار و انصار چهار هزار و مهاجران نیز چهار هزار باقی حسب مراتب درجه
شش با پنج یا چهار یا سه یا ده هزار و غیر ذلک یافتند و خود را بقولش و مَا أَنَا
فِيهِ إِلَّا كَأَحَدِكُمْ هر کس فضیلت نداد بلکه پیشتر عبد الله بن عمر رضی الله عنه را هزار

و سپهر حضرت زید اسامه را چهار هزاره و سپهر حضرت علی حسنین پنج پنج هزار داد. و غیر
 فلک بسیار غنیمت و این مذکور است قابل دیدست باید دید. قصه کوتاه حضرت
 عمر رضی الله عنه خود را گفت: قَالَ اللَّهُمَّ كَبِّرْ لِي سِنِي وَضَعْفَتْ قُوَّتِي وَ
 أَتَشَرَّتْ رَغْبَتِي فَأَقِضْنِي إِلَيْكَ. الخ اخرجہ الحاکم. وَقَالَ اللَّهُمَّ
 ارْزُقْنِي شِمَادَةً فِي سَبِيلِكَ وَجَعَلْ مَوْتِي فِي بَلَدٍ سَوِيْفَةٍ سَمِيحَةٍ
 البخاری و بقول کعب الاحبار لعمر عجب دیک در التوراة و اخرونیة المفتی
 الخ یکذا فی الخلفاء و غیره لعمر شصت و سه سال نهادند بسط فی اوائل الضیاء
 شش یا یعمرت و یک یا یعمرت رجب الوافدی بوقد ابوالنضر بن حرب
 بست و ششم شهر ذی الحجه ۲۳ شنبه و سوم جمادی الثانی بولول و مجرای السماء بجواهر
 گشت و بعد وصیت و نصیت امر خلافت را در میان شش کس علی را وی عندهم
 طلحه و سعد و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه در گذشت و بروز شنبه که قال
 بودند ای یا ایتها النفس المطمئنة ان جئی الی ربک اه لقی النعمان
 و از دار فانی بدار باقی برفت. **قطعه تاریک شنبه** و غره موج الامة
 که عمر رضی الله عنه نقل ازین جهان فرمود: بیکه در عدل سعی و کد بود و جلالتش هم سلاسل
 مدال الدجی

سبب موت حضرت عمر رضی الله عنه

علت خنجر زنی و کیفیت خلافت شوروی اینست که بولول و نامی محوسی غلامی متاع
 و نقاش و حداد و بخارنزد و غیره بود. حضرت عمر رضی الله عنه اقام فرمود که میرا بنشین
 منوره ارسال کند. تا صبا صبح ساعت و منفعت عامه از او حاصل گردد و غیره
 بر او فی روز چهاردهم یا فی ماه صفر در هم مقرر ساخته از کوفه فرستاد و بولول
 بوقت ملاقات بحضرت عمر رضی الله عنه شکایت نکالت اجیش از میزبان نهاد و حضرت

فاروق رضی اللہ عنہما حضرت راہلہ دست نہ بظاہر زجرش فرمود کہ شکایت
 آقا می نمود بہا بلو لولوا از این خفا گشت و حتی کہ قتل عمر رضی اللہ عنہ بدل کرد و بیرون
 رفت و چنانچہ ستم دوسرہ گرفت بہ چون چند سی از روز بگذشت بہا بلو
 حضرت عمر رضی اللہ عنہما را طلبید بہ چہرہ حسب گفتہ خودش رُجائے ہوائے ساخت
 بہ گفت ہاں تو آسیائی کہم تا قیامت مرمان با آن آسیائی
 ہاں از آنہا سازند و حضرت عمر رضی اللہ عنہما زجرش را نمید و دہشش با صیغہ
 و دہشش از روزہ نماز فجر از گوشہ مسجد برآمد و نصف مقابل حضرت
 را بنامید و چون حضرت عمر رضی اللہ عنہما استقامت صفت بنامید نماز فرمود و
 چہ کہ آتش را بخرج اندود و از قیام با نداشت و مع حضرت
 بنامید کس را اسلحہ ساخت و دہشش و ہفت کس مردند و باقیان
 بہ حضرت برداد و چون شخصے براو گھمی انداخت و او خود را ہلاک ساخت
 و اللہم خالد بن ولید ابد و حضرت عبدالرحمن بن عوف
 دہشش بود و حکم فاروق رضی اللہ عنہما بنحافت تام او اسے نماز نمود و حضرت عمر
 را از ہر آفرودند و بنید و شیر نختانید و بالکل از رحم بیرون شدند و درو
 علی بن ابی طالب و ولید بن عقیل مشغول گشتند و چنان بود و چنین کرد و گفتند بہ ہشتاد
 ہفت کرد و عمر ام خلافت را در میان علی و عثمان و زبیر و طلحہ و عباہ الرحمن
 بن عوف رضی اللہ عنہما دایر نمود و کما ذکرہ و غلامش مہیب را امر فرمود کہ
 تا لعین خلیفہ نماز گزارد و و تاسہ روز بر اسے خراجی خلافت تا جیل کند و اگر
 اندران سر روز کی از شش خلیفہ متعین نگردد و بہا بلو را قتل رساند و عباہ
 بن عمر رضی اللہ عنہما را حسبیت خلافت بشیرہ شامل گردانند و بعد از ان از حضرت
 ابن عباس رضی اللہ عنہما را کہ قتل رسانید گفت ابو لولؤ مجوسی گفت الحمد للہ

قلندریست سلم نگردد به بعد از آن از حضرت عایشه رضی الله عنها باز شد و رفت بجای قبر
 رسول ﷺ و از آنجا بجنب بعثت تمام و آنوقت بالا کلام منثور گردید و بعد
 از آن جمیع اصحاب بار و بار این اخیار متوجه گشته و بی نهایت وضیعت گفته و در حق
 مهاجرین و انصار و اهل امتداد و اعراب و جمیع مؤمنین و مسلمین صبر و استقامت نمودند
 و بیست و نه مرتبه از دست رسول ساخته به جان رسانیدند و فرموده و لتیفه سمع
 الیید و اجمعون به پس حسب و هیئت بحسب قبر حضرت ابوبکر صریح و اخرونیة المفتی
 بعد از آن بر سر منور سے اجتماع گشت و از آنجمله حضرت عبدالرحمن بن ابی بکر و ابی
 که کارشما به دست ما باید نمود و حضرت زبیر بن عوف گفت من کار ابوالنصر بن حبر
 طلحه بن عوف گفت که من امرم را عثمان بن عفان سپردم و حضرت سعد گفت که کارم المسماة بجواهر
 سپردم و غرض این هر کس خود را از دعوی خلافت خالی ساختند و دیگر روی عندهم
 بخلاف دیگر می پرداختند و حضرت عبدالرحمن بن عوف گفت که من خواهم بگویم
 علی و عثمان گفت که هر که از شما خود را ازین امر بری سازد بجایش کنم و هر دو وقتا النعمان
 اما بجواب سوال عبدالرحمن بن عوف آنجا نرفتند و الی لغیر گفتند پس دست علی گرفتند و الامه
 و توصیفش کرده گفت که اگر ترا امیر گردانم آیا بوجه حسن عدالت نمائی بدو سکا
 امیر گردانم آیا اطاعت و سامت کنی و گفت بل بعد از آن دست دیگر گداختند و الی
 را بیان ساخته و مثل اول عیان کرده و باز دست علی گرفته گفت که ترا بمن
 رسول بعیت می کنم بگویش کلمه امنا و سلمنا فرمود و بر سر شش خنجر بیعت می سازم
 بگویش کلمه حتی الواسع را اظهار نمود و حضرت عبدالرحمن دست خود را از علی برداشت
 و دست عثمان گرفته همچنان بیان ساخت و حضرت عثمان در سر امر امنا و سلمنا گفته
 گردید پس امر خلافت با و رسید و بعد از آن حضرت علی و دیگران بیعتش کردند و
 و مردمان ازین منور می شوق داشتند و در زمان آن حضرت عمر رضی الله عنه

عمر بن العاص را از مصر معزول ساخته بجایش عبد الله بن ابی سرح را عامل کرده
و عبد الله با اهل افریقیه جنگید و حتی که صحرا و بیابان را مفتوح گردانید و از مال
غنیمت افریقیه هر کس را بقدر سه هزار دینار رسید و باز اندلس مفتوح گردید
و سینه بت و نهم و طم و قش و غیر ذلک بدست مسلمانان رسید و ...
سجده منوره را بشکاه منقوشه بنا کرده و مسجد ساخته و ...
و طوس و شمس و مرد و بخت و اکثر بلاد خراسان مفتوح گردید و ...
سبب قتل حضرت عثمان غنی و ...
ابوالمصعب بن حرب

اینکه بقول رهبری و صاحب خلفاء را شریین و از اله و غیر چون
بر سریر ایاالت خلافت جلوس فرموده اکثر آنرا این امر نکرده نمود
نمقتضیات انسانی حضرت عبد الله بن مسعود و ابی ذر و عمار بن یاسر
را با حضرت عثمان رضی الله عنهما بدست بنابران بدل بنو نضیر و بنو زهره بخاطر النعمان
و بدل بنو عفار و اخلاف آن بخاطر ابو ذر و بدل بنو مخزوم بخاطر عمار بن یاسر
بغاوت فرود و عداوت رد نمود و بناؤ علیه حضرت ذی النورین رضی الله عنه
با خورشش سال خلافت و ریالت و امارت بهوشیاری کار نمود و یغی
خود بنوامیه و بنو عجم را بر ایاالت مقرر فرمود

با کس که پیش تو معذورت نیست چو ابی از مصلحت دور نیست
لذا هر کس از صحابی رضی الله عنهما بر او ناراض گردید و با شیاه و دیگران طاعنه
و بغض خرید و لاجرم بوقت مقتضایش از یاران خذلان پذیرد و دید و امارت
مصر عبد الله بن ابی سرح را بجای عمر بن العاص مقرر نمود و ...
افریقیه بدستش رد نمود و عمر بن العاص بجنگ افریقیه مر ...
چون درین جنگ

عبد الله بن ابي سرح صاحب قلب و عبد الله بن عمر بن برمجة و عبد الله بن الزبير بن
برمجة و عبد الله بن العباس بن مقدم و عبد الله بن نافع بن حنظل و عبد الله بن نافع
بن عبد القيس مقرر بودند به اين جنگ را عبادله ناسد به الغرض بعد چند روز از قتل
شماره عبدالعزیز بن عبد الله بن الزبير بن عمر بن عمر و اسمی جرجير بر ياد به از لقيه مفتوح
درب و عباد بن ابي سرح دختر جرجير مع صد هزار دينار زر مرخ
مرا و عباد بن ابي سرح اما چون عبد الله بن ابي سرح را بر ايات مصر دلی عبور
بود و در آنجا به قریب است در یاست کل از لقيه بستنش رسا و دغواي
پس هر امر که حضرت عثمان بن عفان شکایت مردمان و معزول
پیدا کرد که از آنجا به پاره پاره می نمود و حاصل فرما از قتل می ساخت و گویا القاره
را باخت و این همه فتنه انگیزی با اشاره مروان بن الحکم (که حضرت رسالت
را باعث جفا منش شهر بدر فرموده بود به حال ابا بشیرت ایندی به و در آن
مکان رفت در رسید) برافروزد و حواصیل را و نمود و حتی که اکثران از کربت
بهر او عزت گرفتند و از آنجمله هفت صد نفر بیان به از الحدا و ناله کثان آمدند و
از این ابي سرح پیش حضرت عائشه رفت در پیش یافتند و حضرت صد لقيه موقوف
در حالش بر جز و قریب کار فرمود و پس حضرت عثمان رفت حسب مشوره اصحاب
بازان اخبار و برضای مصریان ناخوش رفتار ايات مصر را بجهنم ابو بکر رفت
تقدیر نمود و به عزول بن ابي سرح حکم فرمود و در مالش بدست محمد موصوف
داد و او را مع چند مهاجر و انصار و مصریان عداوت شعار بر سر نهاد و
چون به عبور محمد و ح سهر و زمره گردید به ناگاه سوار سیه قام بر مرکب
تیز گام مثل گردان با طلب حریف کثان از پیش در رسید و شخصی از بازمان
محمد او را بدید و به تکیستی و از کجا می آئی به کجا می روی به بعد است و بعد گشت

که رسول امیر المؤمنین پیغمبر و فراتش بدارم به بعالی مصری روم گفت که حال
 مستحکم در بنجا وجود است - نزد و بیا چون این سخن بشنید - از القور مرازم این نیست
 گفتند که بشنید به خبرش محمد رسید - سواران را در پیش روانید - بگیر آورید
 استفسار حالش کردند - او را تنزل القول یافتند - گفتش که به جسد او
 خشک شده الی دیدند - چون آنرا شکستند - اندرونش کتاب بنیفه سمع
 انصار را از کشتار دیدند به ناگاه دیدند که حضرت عثمان رضایان را و اخرونیة المفتی
 می نویسند - که هر چند محمد بن ابی بکر رضی مع فرمان معزولیت تا بسط فی او ال انصیا
 خود را معزول شمار - بدل الطینان بدارید - و ایشانرا بحلیه و ابوالنصار بن حور
 رخسار بدارید - و متظلمین را آمدن مده با حباس بدارید - چون السماء مجواهر
 آنرا بختار انصار طغوت کرده باز مختوم ساختند - بابت معتبر روی غنهم
 و غنیهناک مرا حبت کردند - و از حضرت عائشه صدیقه و علی و زبیر و قال
 مستخفیت شدند - و پوست کنده خردا زدند - و مکتوب الییرا حواله کردی النعمان
 کشند - و در شان ذی النورین رفیل و قال بسیار گفتن گرفتند - و بوج الامه
 بنزیر و بنو مخروم و بنو غفا و فرصت را غنیمت شمار دند - و با مصرها و سککا
 و بکشش محب موصوف بنو نیم نیز شامل شد - و مکان حضرت عثمان مدال الدجی
 نمودند - چون حضرت علی این را دید - طلحه و زبیر و عمار و غیر هم بدر اعدن عامر
 خبرش رسانیدند - و خود و مع غلام و خط و بعیر نزد عثمان رسیدند - و از و پرسیدند
 که این غلام غلام است گفت بلی باز پرسید - این ناقة ناقة است گفت بلی باز
 پرسید - این خاتم خاتم است گفت بلی باز پرسید - این کتابت کیت - و
 مضبوطش همیت - گفت سوگند بخدا من نمی دانم به اما کتابش که ثابت مروان است
 می شناسم - تصدیق قولش کردند - و اخرج مروان - و امیر محمد بن ابی بکر
 بنو مخروم و بنو غفا و فرصت را غنیمت شمار دند - و با مصرها و سککا

یافتند و همه غضبناک شدند و هر هر صبحالی بجانه رفتند و محاصرین فرصت داشتند
شمار دهند و یاران تیر بر مکان عثمان ریز بارانیدن گرفتند و چون حضرت علی رضی
کرد که محاصرین قتل عثمان در مراد دارند و پسران خود حسن و حسین رضی الله عنهما را
مسلمه و صد عثمان ریز برای محافظت قیام گردانید و علی بن ابی طالب علیه السلام
نیز صبحالی پسران خود خود را به محافظت رسانید و چون حضرت عثمان
نزدیک رسید و دید و تا در رسید و پرسید که در شما علی است گفتند بپست
و در میان گفتند و نیست ساعتی خاموش گردید و باز پرسید و کسی
را نماند و نیز تشنگیم بعلی رسانید و تا علی دفع تشنگی سازد و الغرض خیر
که آن حضرت علی ریز کعبه جنگ و جدل مشکه پیر از آب رسانید و دین
و نیز تیرهای بارانی حضرت حسن و محمد بن طلحه و قنبر غلام علی رضی الله عنهما
در میان محمد و ملازماش این حرکت دیده از بنوا شتم رسیدند و پس محمد دست
مصریان گرفت و مع هر دو از بالای دیوار انصاری بر عثمان ریز رفت
و نیز آن ولواحقش بر سقف خانه رفته بودند و حال محاصرین را مشاهده میکرد
و با خوف تنهارفته دید که عثمان بر تعداد قرآن نشست و دفعه ریش مبارک
حضرت عثمان گفت و اگر پذیرد حرکت دهدی بدت گفتی و محمد
پاش باز گرفت و محجل گشت و مصریان آمده قتلش کردند و از جای و لوح
نیز آن خروج نمودند و در جاش با گنج گریه برداشت و کلمه قتل عثمان را
بر زبان ظاهر ساخت و هر کس دویدند حضرت عثمان را مقتول دیدند و استرجع خوانند
حضرت علی پسرانش را طمانجه زد و دیگر پسران را ملامت کرد و خشمناک برآمد و بمنزل
مردمان عزیزه پسران بعثت و دیدند با عفت عدم بدینت بار یافتند و باز بزرگان آمدند
بعثت کردند و نیز ندانش گرفتند و الغرض حضرت عثمان ریز و زاده سال

بخوبی ملاقات و زیارت نصیب گشته + الفرض بر تقدیر اکثر صحابی رضوان
 صحبت یافته + و از ایشان برگزیده گرفته + و طریقه نماز و غیره بخوبی از ایشان
 بخشم خود دیده افند کرده + و از آنان روایتها نموده + بنا بر آن امام زمره
 تابعین داخل گشته + و کسی دیگر از ائمه را به چنین شرافت و درجه در تبار
 ترب حاصل نشده + مکافی در المختار و صحیح ان ابی حنیفه سمع
 الحدیث من سبعة من الصحابة كما بطنی او اخر منیة للمنفی
 و ادرك لسبقه بالسنة فمؤخرین صحابیا كما بطنی او ائمة الضیاء
 وقد ذکر الامام العلامة شمس الدین محمّد ابوالنصر بن عرب
 شاه الانصارى الحنفی فی منظومه الالفیة المسماة بمجواهر
 العقائد و در القلائد ثمانية من الصحابة مؤمن روى عنهم
 الامام الاعظم ابو حنیفه رح و علیهم جمیعین حیث قال

مقتداً مذهباً عظیم الشان التابى سابق الأئمة جمعا من اصحاب النبى ادرکا طریقة واضحة المنهاج وقد روى عن انس و جابر اعنى ابی الطفیل و ابن وائله عن ابن جریر قد روى الامم	ابی حنیفه الفقی النعمان بالعلم والدين سراج الامة اثرهم قد اقتضى وسكنا سالمة من الضلال الدجی وابن ابی اوفی كذا عن عامر وابن النیسر الفقی و وائله و بنت عجردهی القمام
--	---

الفرض روایت کردن امام اختیار - از اصحاب کبار بدلائل بسیار
 و بر این پیشار - باتفاق محدثین ابرار - و مورخین اخبار - ثابت
 و تحقق چه در آن شک و ریب نیست + اینهمه در یاد و شمار

لهذا مولانا جلال الدین سیوطی رحمہ در تہذیب الصغیرہ آورده کہ امام
 ابو عشر شافعی ز قبری در باب روایات کردن ابو حنیفہ رحمہ از صحابہ
 تالیف کردہ ، حنا کہ قال ابو حنیفہ رحمہ رؤیت و اہم گفتہ + و
 بالتفصیل ذکر ہر صحابی رضہ نمودہ + و ابن حجر بر صحتش علت نوشتہ
 کہ امام صاحب بکوفہ سبہ مشتاہ تولد شدہ ، در آنوقت حضرت عبداللہ
 بن ادنی در کوفہ موجود بودہ و در بصرہ انس بن مالک غیر ہا بسیار اصحاب بار
 در ہزار دیار فی حیات موجود بودند + و ابن سعد بسند قوی گفتہ کہ امام صاحب
 حضرت انس غیرہ را بنظر خود دیدہ + بدرجہ تابعین منسوب گشتہ + و ابن کثیر از
 ہم معاصرین امام صاحب نصب نگشتہ ، نہ امام از داعی شامی را نہ امام حمادی بصری
 نہ امام نوری کوفی را نہ امام مالک مدینی را نہ امام مسلم بن خالد کئی را نہ لیس بن
 سعد مصری را نصب شدہ + ہکنامی الطحطاوی ورد المختار و
 مداینہ العلوم و مسند الامام الخوارزمی و غیر ہمہ رحمہ و نیز از
 عبارت تاریخ الخلفاء مولانا امام جلال الدین سیوطی رحمہ معلوم خواہد شد
 کہ چون خلیفہ عبداللہ بن زبیر رفتہ سبہ ہفتاد و سہ توسط حجاج یوسف
 شہید گشتہ + عبدالملک بن مروان بر خلافت مستقل شدہ + سبہ
 ہشتاد و شش فوت شدہ + و امام صاحب در آنوقت بروایت مخبر التوابع
 و طحطاوی شانزدہ سالہ و بروایت غیر مشہور سبت و پنج سالہ و بروایت
 مشہور شش سالہ بودہ بنابر ان از اکثر صحابی رضہ زیارت و ملاقات حاصل
 نمودہ کہ در ان زمان حضرات ابن عمر رضہ و اسماء بنت الصدیق رضہ و
 ابوسعید بن العلی و ابوسعید الخدیری - و سلمہ بن الاکوع - و جابر بن
 عبداللہ و غیرہ از صحابہ کرام و تابعین و اہل بیت و غیرہ و ابواوریس الخولانی - و شریح القاضی

و ابان بن عثمان رضی و محمد بن الحنفیه - و ابو عبیده بن عبد الله بن مسعود
 و غیر هم ذی سیات موجود بودند چنانچه در تبصره سیزدهم مقصد اول
 نوشته شده است در اینجا باید دید و بعد به پیام خلافت رسیدن عبد الملك
 تاسنه نو و شش مقدم بن مدی کرب - و عبد الله بن سیر المار فی
 و عبد الله بن اونی - و ابو العالیته و جابر بن یزید - و انس بن مالک
 و سهل بن سعد - و اساب بن یزید - و اساب بن جلاوه - و حبیب بن
 عبد الله بن زبیر رضی و بلال بن ابی الدرداء - و سعید بن المسیب - و
 ابوسلمه بن عبد الرحمن - و ابوبکر بن عبد الرحمن - و غیر هم که در تبصره
 چهاردهم مقصد مذکور نگارش یافته است موجود بودند و امام صاحب
 در آنوقت بست و شش ساله یاشان زده ساله بود و باز با فاجعه بن زید
 بن ثابت رضی که بوقت خلافت عمر بن عبد العزيز فوتید - باز با ابوبکر و
 بن ابی موسی الاشعری رضی که بخلافت یزید بن عبد الملك بسنه یکصد و
 فوتید - باز با اسلم بن عبد الله بن عمر رضی و با قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق
 ریا ابو طفیل عامری و انکه اخر الصحنای رضی که تا خلافت هشام بن عبد الملك
 موجود بودند بخوبی ملاقات نمود و اگر در تبصره اسد دوازدهم و سیزدهم
 و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم و بیستم ذکر کنند بخوبی ثابت
 امام صاحب را در یافتن توانند و نیز نمایی شدن امام صاحب ازین قول
 امام شعبی رح که استاد و معاصر امام بود و بکفر و نمود و عن شعبی رح
 اد رکت سبعین بابا کما هم قالوا لا یقراء خلف الامام کما
 فی الکروانی ایضا نقل شده فی المطبوعه و ایضا امام شعبی رح
 باین ملاقات میشت و چه امام صاحب ازین

میداشت اهل البیاد باشند که ملاقات نکرد و آنرا شرافت نه شمرد. اگر
گویند که لفظ سبعین باینده است گویم تا هم مانع ختم نیست که از نفس
دانشش کم نخواهد شد. اما بعضی متعصبین که بر امامت امام الاثمه امام
اعظم رحم حسد کردند اینها را متهم بوضووعات ساختند و حتی که بتاریخ
نوت صحابی رضا که امام صاحب از ایشان روایت نمود تفسیر و تبدیل
کرده قبل تولد امام یا قدری پس پیش تولد امام نوشته داشته اند
تا مردمان را وحشت و رزوه و آن دلیل بر تابعیت امام صاحب شدن
مخوانند. اما بمضمون المثبت مقدم علی الثانی بکذا فی الشاهی و دلیم
است کانی. و اگر و هبیا غیر مقلدان بر روایات همین متعصبان
کرده تابعیت امام صاحب را منع نمایند و بکنند پیش سازند و بر اقوال
ایشان تف باید زد که ایشان خود تقلیدائمه صالحین را حرام گویند و
باز جماعت متعصبین معاندین را تقلید میکنند و آن هم الاصل و
بنابر آن در رد المختار و الاثبات ان ابا حنیفه کان له حسد
کثیر و مذکور است و نیز بمضمون ضرب المثل اهل البیت ادر
بما فیهم من خیار هم اقوال اصحاب امام ابو حنیفه رحم و تابعیت
قوی خواهد شد به نسبت غیر. اگر گوی که غیر مقلدان از اقوال امام نوید
و این حجر عقیقانی و امام یافعی و امام سخاوی و ابن خلکان و ابن طاهر
و غیرهم عدم تابعیت را حجت گرفتند گویم که هرگز چنین نیست بلکه خطا
فی الفهم است زیرا که ایشان با خذ روایت اختلاف کرده اند که باعث
تأیفات متعصبین مجبور و معذور شدند و در ردیت صحابه کلام ختم
پس از آنکه از اینها بفرستاد معتبرین احکامه با اقوال اختلافات علما

مخالفین نیز تائید امام ثابت شد. و عدد و شود سبب خیر گردانند
پس بالاتفاق از اقوال امام نووی و امام سمعانی و امام یافعی و امام حنفی
ذہبی و امام حنفی ابو بکر خلیف و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامہ سخاوی
و علامہ بن حجر کئی و علامہ بن محمد ظاہر صاحب مجمع البحار و شیخ الاسلام ابو محمد
بن احیاء بنی صاحب عمدة القاری شرح البخاری و شیخ عبدالحق دہلوی
و ملا علی قاری و غیر ہم تائید امام متحقق گشت. و اگر این همه دلائل
نقلیه را طرح ہم بدیم. تا هم بلامل عقلیه تائیدش کردن توانیم. زیرا که
مسلم است که بوقت رحلت رسول بشم چند لاکه صحابی موجود بودند. و همه دفعتاً
قبل از منتهای دشتاد و نودین عقلاً و عرفاً و عادتاً خدیده بید. بکه قول
پسینمای. بلکه وجود اکثر صحابی رض ضرور شاید. کما تر که اعمار اکثر ان
این زمان نیز بر نود و صد زاید ناید. چنانچه تا این زمان نیز اکثر مردمان
عمر آن در هوکلی و کلکته عمر شهادت نود و صد و متجاوز از صدوی حیات
نامیده ناسیده موجود اند. و بعضی غفریب فوتیدند. یکے از ان دوازده
نمرالدین و طیفه خوار سه کار. دیگر سه از ان حج چنانند بابر و طیفه خوار
و دلتدار و سومی از ان حجامی بنام راجو بهراتی بس زاید از صد موجود بودند
و مادر مدرس مدرسه محمیه هوکلی خواجه محمد مستقیم مرحوم بسن یک صد و
و غفریب فوتید. و ما بین نود و صد هزار موجودند. و هزاران
فوتیدند. از آنجمله جناب سلطان بن سلطان شاهزاده بشیرالدین
صاحب مد ظله المنان و جناب حافظ جمال الدین صاحب امام مسجد
سندرباتی کلکته حاکم الدواهب. و جناب مولی محمد بن صاحب
سابق ناظر مدرس عالی کلکته. و جناب مولی محمد بن سابق

مدرس سوم در سه محضه موگلی و طیفه خوار سترکار و جناب مولوی سید
صاحب و طیفه خوار و ایشان چند بابو فرو نسو موگلی کالج و طیفه خوار
و غیر هم و خود پیر نابالغ مولوی سید نذیر حسین سترگروه لاندیمان موجود
و از غفریب فوتیدگان مولانا مولوی محمد اکبر شاه مرحوم اول مدرس مدرسه
محضه موگلی و مولانا مولوی سید کرامت علی جوپوری - رسید کرامت
متولی امام باره موگلی و مولانا مولوی روح الامین مرحوم و قاضی عبدالبار
مرحوم و نصف مولوی محمد اعلم مرحوم و سابق مدرس دوم موگلی مولوی مشتاق
مرحوم و قاضی قنبر علی مرحوم - و غیر هم و بفضلہ تعالی تا ہنوز جدہ فاسدہ
ماورنسہ زندانم یعنی روضہ مدرس بزرگ مدرسہ محضہ مولانا مولوی محمد اکبر شاہ
مرحوم بنیرہ ام را یعنی بنیرہ بنیرہ اش بکنار کش گرفته پرورش و پرداخت
میکند و نماز رابع تعدیل ارکان ادا میسازد و نمہ نو و نہ رسد ہنوز درس
و حرکت خلل نگردیدہ ای غیر مقلدان اگر برین اقوال ہم اعتماد نداشتہ
بمعصب جنیری دیگر گویند در کتب تواریخ سیر نمایند بچشم عبرت نظر
کنند در ان اکثر مہتران و ستان را بیا بید و چنانچہ از مخبر الواصلین
اعمار حضرات شیخ سعدی رحمہ و شیخ فرید الدین عطار رحمہ و شیخ احمد مغربی رحمہ
و شیخ عبدالحق دہلوی رحمہ قدس سرار ہم معلوم میشود کہ از تاریخ ہر ہر نحو
خاہر گردد - تاریخ رحلت شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ
و مقدار عمرش شیخ عطار حق نسو بدالدین + آفتاب سپہ دانش و دنیا
عمر او یکصد و چہارہ سال + بود از لطف ایزد متعال + سال تری
ان مہ دور الدین قبلہ اہل جنت است بدان + تاریخ رحلت حضرت
شیخ  از زمان سمرہ و عمرش شیخ سعدی کہ عارفان

یازدهان و چو در مطانی بود و یکصد و بیست سال عمرش بود و کاثر زمان طاعت
از جهان نرسد بود چون ز خاضعان حق تقاضا می بود و خاص تاریخ او
نامک نرسد بود و تاریخ رحلت شیخ احمد مغربی قدس سره و عمرش

شیخ احمد که منسوبی بوده .	صاحب علم موسیقی بوده
عارف ذات حق تعالی بود	بصفات کمال والا بود
قطب حق بود میراد از حق	عدد قطب شد به نیک نسق
گفت تاریخ نقل او رضوان	جای احمد بهشت جاویدان

تاریخ رحلت شیخ عبدالحق و سملوی رحم مع تقداد و عمرش

فاضل بهشت شیخ عبدالحق	حامی شرع و دین به نیک نسق
عمر او بود یکصد و ده سال	کاثر زمان شد ازین سر آملال
سال نقلش خرد عیان و نهفتا	بجلائق بهشت مرتد گفت

و حضرت و ائمه بن الاشفع صحابی رضایم یکصد و پنجاه فوتید و کذا فی التقریر
و حضرت سلمان فارسی بهر صد و شصت و یکصد و پنجاه از دنیا
منتقل گردید و کذا فی المذاجع و غیره ، این گویا مشتمل نمونه خردار است
است و در نه در تواریخ معمران بسیارند تعداد ایشان کم نیست پس
ای برادران چون این همه را بخوبی دریافته و هرگز هر آینه بقول غوغو
کنان سوتیان بتابعیت امام الایمه امام اعظم ابوحنیفه رشک و شبهه
بدل ندارید و باز اگر بطور بی حیالی همان اعتراض پیش آرد
و گوید که خیر هر چه گویا بگویم مادر باب تابعیت امام صاحب بعضی علماء
خلاف هم کردند و غیر مقلدان آنرا حجت خود گرفته اند و
گوئیم بارسه جوابش داده آمده ام باز اگر کسی بگوید

که صورت اختلاف از سه حال خالی نباشد. یکی اینکه طائفة تم غیر
و جماعت کثیر برانند که امام تابعی است که اکثر صحابی را با چشم دید
و از زبان آنان احوال میشنید. بنا بر آن از روایات بسیار رسید
که دلیل سیجی. و دوم اینکه طائفة قلیل متعصب بر عکس اول یا بر
یعنی گویند که امام نه صحابی را دید. نه از ایشان حدیثی شنید. اما این
طائفة از و سه کس زائد نخواهد گردید. سوم اینکه طائفة برانند که امام صحابی را
دید. اما صورت روایت از هر طایفه هر یک دید. بر چند این طائفة از طائفة
دوم قدیر کثیر است. اما بمقابل اول طائفة مبتدیان تابعیت خلیه قلیل
بکالاست و حقیر پس بقائده لا اکثر حکم اکمل حکم اکثر ترجیح یافت. و نیز
قاعدۀ الشاؤ کالدوم حکم قلیل را مثل ثلث و معدوم ساخت. و هم بقا
المثبت مقدم علی الثانی دلیل مثبتین بر نافیین منکرین مقدم است بر نافیین
این معنی از حدیث البینة علی المدعی والیمین علی من انکر کذا فی
المشکوة و غیر ما استنباط میشود که بینة منکر بمقابل بینة مثبت مقبول شدنی
نیست. که بر منکر بنیر بینة آردن امر غیر مشروع است. پس ثبایله
مبتدیان تابعیت منکرش را بینة بر نفی تابعیت آردن امر غیر مشروع است
و امر غیر مشروع مقبول نیست. پس اقوال منکرین هم مقبول نیست.
و ما در ای ذلک شهادت معاذین منکرین بر عدم تابعیت امام الاثمه معتبرین
شهادت علی النفی است. و شهادت علی النفی غیر معقول و هر چه غیر معقول
است غیر مقبول است. پس شهادت منکرین مخدول و غیر مقبول است.
و علاوه بر این که منکرین تابعیت امام معاذین امام اند و قول منکرین
سند و دلیل نیست. نشان نمی دهند. و غذا که این تقریر در این

شریف است خوب بکسر خوب لا نسود ولا تفسد - و فرید بران نیست که
 ناما نیست که بینه و ن حیه کلم مولود یولد علی الفطرة فابیواه
 یسود انه ایضا و انه ایضا بانه کلم سرزدان نشست بر خاک
 و حرکات و سکات مادر در بر انداختند و حسب دستور ایشان تربیت یافتند
 و مطابق تعلیم ایشان متعلم شدند و مادر در هر حسب دستور تعلیم الناس اهل
 شهر بکار بستند و اهل شهر حسب فرمان خلیفه زمان کار بند سازند و
 خلیفه بر اجرای احکام شرعی و ارکان بنویسند که کار خلافت همین
 باشد پس امام ابوحنیفه رحم نیز نشست و بر حرکات و سکات
 و احکام دین و ارکان شرع متین از پدرش ثابت و از مثل پدرش
 و دیگر صحابی که در آن وقت موجود بودند اخذ نمود و پدرش و مثل
 پدرش حسب دستور صحابی رض و دیگر علماء تابعین شهر کوفه احکام
 اسلام ادا می نمودند و علماء اهل کوفه حسب فرمان خلیفه زمان حضرت
 عبداللہ بن زبیر رض که خاله زاده حضرت ام المومنین عائشہ رض و اول
 مولود بعثت و خون نفس نوشیده و تشنگ کرده رسول صلعم بود و
 لب نه سفا و سه حجاج یوسف او را شیب نمود و کار را میکردند که
 تابع فرمان خلیفه بودند و نیز پدرش احکام دین را از امام المومنین
 حضرت ام سلمه رض (که لب نه شفقت و دوختید) و از امام المومنین حضرت
 سیمه رض (که لب نه شفقت و سه یا شت فرمود) و از اکثر صحابی رض (که از
 وقت خلافت حضرت علی کریم الله وجهه تا آخر عمر پدرش بودند) دیده و
 دانسته و شنیده و تعلیم یافته پس خود ابوحنیفه را از امام صاحب
 از آنها متعلم بود پس امام صاحب آنها را که هم

جل جلال است بر او معین دیندار و دانسته و شنیده بتدوینات خود و خل
ف بوده و نامش فقیه نموده و من دالذی یکون مثله فی هذا الباب
و من یکون رائه اولی منه فی الصواب و خذ هذا ولا تنسوه حالا و خلاصه
تقریرم را تحریر نمایم و پیشش شاد و پیش سازیم و بگوشش خوش نشینیم
و بدل نیوش کنید که هرگاه تابعیت امام اعظم رحم بظهور رسید و در کس
آزادیش محقق گردانید پس تقلید امام بر او واجب گردید که تابعی است
بنابران درجه اش از دیگران بر وجه افضلیت رسیده و تقلید افضل
از مفضول افضل است پس تقلید امام تابعی از دیگر مفضولان تابع تابعین
و اسفلان افضل است که چون در میزان بشریت بمقابل قول تابعی
قول تابعی در اسفلت نسجد پس بکلی قول امام ملت قول غیرش نمی
اگر کسی گوید که ازین تقریر بطلان دیگر مذاهبات لازم گردد و گویم
فی که از اثبات وجوب افضلیت احد الزاها بطلان دیگر مذاهبات هرگز
لازم نباشد و هذا هو المراد و قد دفع منا الفساد ناطا هر نیست
که بر قدر حال پدر پسر یا بنیره بداند همان قدر بنیره بنیره پسر
هرگز نداند اگر داند باخطا و طرب و یا بس بداند صحت کلی و تلقین
جلی را بخوبی نداند همچنین نیست در میان امام ابو حنیفه رحم و صاحب
صالح رحم فکیف الاعتقاد علی اقوال الصحاح و بمقابله اقوال
اجل الائمة ذی الصلاح و الفلاح و الفرض حال حال مصاحبت
امام صاحب یا صحابی و غیر هم رف و در وجه اتم پیش بر کسی منفی و محتجب نماید
حاکم احمق پیش سخن بر زبان نخواند و نداند چون این را بخوبی
بخوبی نداند یا امام اعظم کونی رحم را بر خود واجب گردانید

و لازم و مستقیم بنماید که امام صاحب غل و افعال و حرکات و سکات صحابی
 را بچشم خود دیده + و اقوال ایشان را بگوش هوش خویش نمیش کرده +
 از آنها سائل استنباط نموده + و از ایشان تعلیم هم یافته + استحکام
 ملت + و انتظام ارکان شریعت داده + و دیگر بنا چون کوران متوسط
 عصای مخبران گاه راه شناخته گاه راه نشناخته + مشرداً پائنها دهند
 و غیر مقلدان متبعان ایشان با وجود حدیث لیس الحبار
 کالمعانیة شنیده که بود مانند دیده - اقوال امام را بر غیران
 ترجیح ندانند + بلکه بر عکسش پی برورند + پس این امر بجز ضعف عقل
 و بعدم اعتدای بر جمیع نقل + چیزی دیگر مقصور نیست + لہذا در امتداد
 ایشان غل - و در امورات ایشان ذلل است + که با تبلیغ نابینا تبلیغ
 بینا را ترک کنند + و با غش نابینا بینا را نابینا و نابینا را بینا دانند
 ششم چہم اللہ اللہ چہ خوب دلیل بر دعوی من در میزان امام شترانی
 یافتیم + بنا بران پنجمه عبارتش را شادان و فرحان نقل نمائیم + فعلم
 انہ یجب علی کل مکلف ان یشکر اللہ تعالی علی ایجاد مثل الامام
 ابی حنیفۃ رض اللہ عنہ فی الدنیا لیبوسع علی الناس تبعاً
 لیتسیر اللہ تعالی و رسولہ صلی اللہ علیہ وسلم و جمیع سادات
 الشرع عنہ و لم یتعرض فیہ لامر و لا نفی فهو عافیۃ و
 ترسعت علی الامۃ فلیس لاحد ان یحجز علیہ ثم ان وقع من
 عالم تحجیر فی مثل ذلک کان علی سبیل التذکرۃ و التورع عما نفی
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم اهل بیتہ عن الاستیلاء علیہ مع قوله
 صلی اللہ علیہ وسلم یحله للاناث دون الباشعہ و الباشعہ امماء

الشارع على شريعته من أجله فلا إعتراض عليهم فيما يسنون
للخلق واستنبطوه من الشريعة لاسيما الإمام أبو حنيفة
رضي الله عنه فلا ينبغي لأحد الاعتراض عليه لكونه من
جبل الأئمة وأقرهم تكدينا للذهب وأقرهم سنداً
إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وشاهد الفعل
أكابر المتابعين من الأئمة رضي الله عنهم إجماعاً وكيف
يابق بامثالنا الاعتراض على ما عظيم أجمع الناس على
جلالته وعلمه وورعه وزهده وعفته وعبادته و
كثرة مراقبته لله عز وجل وخوفه منه طول عمره ما
هذا والله الأعني في البصيرة لأن جميع ما وسع به علينا
أما هو من توسعة الشارع ثم بتقدير عدم تصريح الشارع
بأن لك فهو من باب اجتهاده ونور قلبه وإمام عظيم
يوسع علينا باجتهاده مع شدة ورعه واحتياطه في
دينه وشدة احتياجه إلى ما وسع به علينا كيف يسوغ
لمسلم عاقل أن يعترض عليه مع شدة احتياجه هو إلى ما
وسع به الإمام عليه ليلاً ونهاراً فاعلم ذلك وتامله فإنه
نفيس وإياك أن تخوض مع المخاضين في اعتراض الأئمة
بغير علم فتخسر في الدنيا والآخرة فإن الإمام رضي الله عنه كان متقياً
بالكتاب والسنة متبذراً من الرأي بما قد مناه ذلك في
عدالة معارفنا لهذا الكتاب ومن فتن من أهيه ربح
وجدد في الدين أهيب احتياطاً في الدين ومن قال بخير

ذات فهو من جملة المياهلين المتعصبين المنكرين على ائمة
الهدى بفهمه السقيم وحاشي ذلك الامام الاعظم من
مثل ذلك حاشاه بل هو امام عظيم متبع الى اقراض المذاهب
كلها كما اخبرني به بعض اهل الكشف الصحيح واتباعه لن
يزالوا في ازدياد كلما تقارب الزمان وفي مزيد اعتقاد في
اقواله واقوال اتباعه وقد منا قول ما منا الشافعي رضي
الله عنه الناس كلهم عيال في الفقه على ابي حنيفة رضي
قد ضرب بعض اتباعه وجس ليقلد غيره من الائمة فلم
يفعل وما ذلك والله سدى ولا عبرة بكم بعض المتعصبين
في حق الامام ولا يقولهم انه من جملة اهل الراي بل كلهم من
بطعن في هذا الامام عند المحققين يشبهه الله باناء و
لوان هذا الذي طعن في الامام كان له قدم في متروكة منازل
المجتهدين ودقة استنباطاتهم لقدم الامام ابا حنيفة في
ذلت على غالب المجتهدين الخفاء مداركه رضي الله عنهم
از برکت هر پشته هو سراج امتی ابراهان شریعت و سماء طریقت
آفتاب افضلیت و تالیبت امام اعظم رحم چنان طلوع گشته که از تابانی
و درخشندگی شمعش روشنی فضیلت باقی ائمه مثل نجوم مخفی شده +
باز امام ابو یوسف رحم مستنیر داد و نضای شتری برادر + و امام محمد
خدمت عطار در پسر نهاد + و میضون الیوم اکملت لکم دینکم
طلوعش رانه ز اوال است نه غروب + نه در ضیعت نه در
غیور + بلکه هر حال بر اوج اوج موج میکند +

قیامت به پیش تا بان دور خشان فرامانند. پس شب کجا خوابند
که غیر مقلدان مثل حشرات الارض گرم شب تاب بپردن شدن نوا
و بجه طور مانند غول بیابانی از روشنی ضلالت غماص صاحب کبر است
و فضلای ملت را بدام نزویر در آوردن طاقت یابند. اما مثل
سنگان سوتیان غوغا نموده می باشند. چون تحریرات مذکوره را
دال می د. و تقریرات مذکوره را بخوبی دریافته. حالا چنانست
دیگر بطرز دیگر میگوید بشنودید که اطاعت و تقلید ان یکی را از
ادلی الامر و اهل الذکر واجب و لازم باید. که براد معنی حدیث خیر
القریون قرنی الخ و اقرب الناس الی النبی صلی الله علیه و آله و خیر الناس فی
العلم و الهدی و التقوی و غیر ما صادق آیه. و این امر بعد از صحابه
بجز بر امام الایمه ابو حنیفه بر دیگر ائمه بوجه حسن صادق آید. زیرا که
علم و زهد و تقوی و ورع امام صاحب اطهر من الشمس امین من
الاس است. و خصوصاً کسی دیگر مثل امام صاحب سیدان فضل
شاید که در حدیث خیر القرون قرنی ثم الدین یلوینهم الخ مذکور است
شامل نیست. چه که مغز الیه بروایت سینه شصت و یک و بروایت
سینه هشتاد و بروایت مشهور سینه هشتاد و متولد شده. سینه یکصد
و پنجاه و بنت اد فوئیه. و امام مالک رحم بر وایت مشهور سینه نو و پنج
یا نو و یا نو و نه تولد شده. بر مشهور و چهار سینه سینه یکصد و هشتاد
و نه فوتید. و امام شافعی رحم سینه یکصد و پنجاه تولد گردیده. و بعد
چهار و چهار سینه و دو سده و چهار فوتید. و امام احمد حنبل
در سینه یکصد و شصت و چهار تولد گردیده. بر مشهور و شصت

بیند او بسنه دو صد و چهل یک فوتید پس کسی مثل امام حسن و آقبا الی الرسول
 نگردد و نه بدرجه خیر القری فی رسید. حالا اتباع کدام ازین بزرگان
 حسن است بل انصاف باید ساخت. بر او تعصب اعتساف قدم
 نباید داشت. مناسب می نماید که در اینجا مختصر تواریخ غیر آنکه از ربع
 نیز بدیج کتاب آید. تا طبقات ائمه مشهورین و در باب علما معروفین
 برای الدین احباب است. و هر کس رتبه هر کس انگیز اشتق تواند و بقول
 متأخر متعصب رد احوال متقدم مذهب نکند. و از طبع و تشیع بر آلمان مستند
 نباشد. بلکه از ان زمانی یابد یعنی امام ابو یوسف رحم شاکر امام ابو حنیفه رحم
 بسنه یکصد و هشتاد و دو فوتید. و امام محمد رحم شاکر امام ابو حنیفه رحم
 و تابع مادر امام شافعی رحم بسنه یکصد و هشتاد و دو فوتید. و امامی بسنه یکصد و
 هشتاد و یک تولد شده بعمر هشتاد و چهار سالگی بسنه دو صد و پنجاه و پنج فوتید
 و امام محمد باقر علی بخاری بسنه یکصد و نود و چهار متولد گردیده بعمر شصت و دو
 سالگی بسنه دو صد و پنجاه و شش فوتید. مسلم شاکر بخاری بسنه دو صد و چهار
 یا بسنه دو صد و شش تولد شده بعمر پنجاه و هفت سالگی در نیشابور بسنه
 دو صد و نود و یک فوتید. و ترمذی بسنه دو صد و یازده تولد
 شده بعمر هشتاد و نه سالگی بسنه دو صد و هشتاد و نه فوتید. ابن ماجه بسنه
 دو صد و نه متولد گردیده بعمر شصت و چهار سالگی بسنه دو صد و هشتاد و سه
 فوتید. سالمی شافعی از مذاهب بسنه دو صد و پانزده متولد گشته بعمر هشتاد
 و شش سالگی بسنه سه صد و سه فوتید. و از قطعی بسنه سه صد و پنج تولد
 گشته بعمر هشتاد و سالگی بسنه سه صد و هشتاد و پنج فوتید. و عقیقی بسنه
 سه صد و هشتاد و چهار تولد شده بعمر پنجاه و پنج سالگی بسنه سه صد و هشتاد و

و پنج فوتیده زرتشتی بعد از پنج صد و بیست سال فوتیده ابن جوزی ^{۱۱۰} لسنه
پنج صد و ده متولد گردیده بهر شهادت و هفت سالگی ^{۱۱۵} لسنه پنج صد و نود و
هفت فوتیده امام نوری ^{۱۲۱} شافعی المذهب ^{۱۲۱} لسنه ششصد و سی و یک فوتیده
گشت بهر چهل پنج سالگی ^{۱۲۶} لسنه ششصد و هفتاد و شش فوتیده و هکذا فی
التواریخ و سیر خصوصاً فی تیسیر الاصول: اشعه اللغات و شرح سفر
الساعات و کشف الظنون و اعلام الاخبار و انساب السعانی و تقریب
العسقلانی و مجمع البحار و غیره بهرگاه این همه را هم دریافتمید یعنی
حال تقدم و تاخر و قرب و بعد و خیر القرون و شر القرون ایمنه را
و التبدیه حالاً لطبقات مجتهدین را بطرز دیگر بیان نمایم بشنود
اولاً معنی مجتهد چیست و مستحقش کیست باید دانست و بعد از آن تفریح
بران بایست ساخت معنی مجتهد است که تبع احکام دین و شریعت متبوع
باشد که تفصیلاً از کتاب سنت و اجماع و قیاس استخراج و استنباط کردن
تواند و هر حکمی را منوط بدلیل و شناخته باشد و ظن قوی بهمان دلیل
حاصل کردن تواند و بعد از آن وثوق دلی و اعتماد قلبی بران گردود
و مقلدیش احکام مستنبطه اش بخوبی فهمیدن تواند و برانکارش دیگر
احکام یا مسائل استخراج کردن یا فهمیدن تواند پس درین زمان چنین
مجتهد یکم مفقود است بنا بران ابواب چهار صد و گشت و کما قبل فی
در المختار و قد ذکره ان المجتهد المطلق قد فقده و الايضاً هكذا قبل فی
الانزله و اما عموماً مجتهد بر هفت قسم منقسم است هر قسم را طبقه نامند
طبقه اولی مجتهدین فی الشرع چون آئمه اربعه که قواعد کلیه فقهیه
شرعی را بنیان نهاده اند و احکام مستنبطه دارکان منقسمه

فرعیه را بحسن جمال زاد که تفصیله را بعینه مستباح و استخراج کردند ایشان
مقلد کسی نیستند. باقیان مقلدانند. اما من وجهی مجتهدانند.
طبقه ششم مجتهدین فی الذمیه چون امام ابو یوسف رحم و امام محمد رحم مثلا
بر قواعد امام اعظم رحم. و چون یو بطی مثلا بر قواعد امام شافعی رحم استخراج
احکام از ادله مذکوره ساختند. تا از مذہب مخالفین تمیز دهند. اگر چه
در بعض مسائل مخالفت هم نموده باشند. از اعتباری نیست که ایشان
بسیار تقلید علاحد مذہب ندانند و نه شمارند. اما غیر مقلدان نا فهمان
از همین اختلافات شور و شب نمایند. و ایشان را غیر مقلد تصور
ان هذا الاجمال منہم. علاوه بر ان غیر مقلدان را با آنان چه
طبقه ششم مجتهدین فی المسائل که در آنها ردایتی از صاحب مذہب
نیانند. نه آنها را در نفس میدند. ان آنها را بر حسب قواعد صاحب
مذہب استخراج کردند. نه در اصول و فروع مخالفت ورزیدند. چون
امام طحاوی رحم و امام خفاف رحم و امام حلوانی رحم و امام سرخسی
و امام بردوی رحم و قاضیان غیر هم طبقه را بعینه اصحاب مخترع از
مقلدین چون امام رازی و مشکی که ایشان بر اجتهاد و اصلا قادنند
اما بسبب احاطه کتب اصول و انضباط قواعد و محمول بر تفصیل قول
سجیل ذی دجین و حکم مسمی الامرین که منقول از امام و اصحابش است
قدرت دارند طبقه ششم را باب ترجیح از مقلدین که تفصیل
بعض روایات را بر بعض دادن توانند. و هذا صح یا اولی و غیر
ذاک گویند. چون ابو الحسن القدوری و صاحب الهدایه و امثالها
طبقه ششم همان مقلدانند که بر توطئه احمود غیری و ضعیف

و ظاهر الروايت و ظاهر المذهب قدرت دارند و در كتب خود
اقوال مروده را نقل نکردند چون اصحاب منون متاخرين مثل صاحب
الكنز و صاحب نهار و صاحب وقايد و صاحب مجمع و غيرهم طبقه سابقين
همان مقلدون اند که بر امور مذکوره قدرت ندارند و در میان غث
وسين فرق شمارند اما بعد تمیز و تفریق مضامين را فهمیدن توانستند
بکذا فی المطولات خصوصاً فی رساله الوقف النيات لابن کمال شاه
البرومى که نسبت نهصد و چهل فوئيد و ابن نمر و الازهرى المصرى که نسبت
یکصد و هفتاد و نه فوئيد و علامه کفوى و طحطاوى و غيرهم اما غيرهم من
المجتهدين لا یفرقون بين الغث و سین و لا یميزون الشال عن الیمن بل
یجمعون ما یجرون کما طب اللیل و یرکبون علی ناقه الیهوی و الخیل
چنانچه سرگرده غیر مقلدین این زمان که اصطلاحات امتیاز ندارد
نه لیاقتش نبود یا بد و هر گفته محدثین متاخرین را خواد گفته و مضامین
سنا نشین باشد یا گفته متعصبین معاذین گردد و قول رسول شمارد
طرفه بران اینست که بر تکیه همان تالیفات محدثین بشر القرون صالحین
مقلدین امام خیر القرون را مشترک گوید و دیگر طرفه اینست که بسبب زوال
عقل و دانائی بر تقلید تنفی حکم شارع ناطق نیست گوید اما باعث کمال
نا و الی تالیفات بشر القرون را منصوص شمارد و البیاض باشد الفرق
بینهما بعد المشرقتین خیر یضمون فمن عمل صالحاً فلینفسه و ممن
أسأفع علیها هر چه باشد باشد اما بر مقلدین واجب و لازم است
که اتباع مار حنوه و ما صححوه نایم و حتى الوسع حقیقت را تحقیق کرده بران
عمل کنیم که ^{در این کتاب} المختار ما نحن فعلینا اتباع مار حنوه و ما صححوه


کما لو افترا فی حیواتهم ، و نفسهم سووم در ذکر روایات مخصوصه -
 در مذهب البواقیت و اعلام الانبیا و طحاواری و غیره آورده اند که
 امام صاحب از حضرت انس رضی الله عنه حدیث روایت نموده ، اَوَّلُ
 طَلَبِ الْعِلْمِ رِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ رِوَمَ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
 اغَاثَةَ الْهَفَافِ سَوْمَ لَوْ وَثَّقَ الْعَبْدُ بِاللَّهِ تَعَالَى ثِقَةً
 الطَّيْرِ لَرَنَقَهُ مَكَائِنُهُ الطَّيْرُ تَخْدُ وَ خَاصَا وَ رُوحٌ بَطَانَا
 و از حضرت سید الشهدا بن ابی بن علقمه رضا که در کوفه بسنه شتادوش
 یا بسنه شتاد و هفت رحلت فرمود ، این حدیث روایت نموده ،
 مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِدًا وَ لَوْ كَفْضُ قَطَا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا
 فِي الْجَنَّةِ كَذَا فِي الطَّحَاوِي اِيضًا نَالَ ابْنُ حَجْرٍ اِذَا كُنِيَ كَمَا
 صاحب که در آنوقت شش یا هفت ساله بود ، روایتش معتبر نبود ،
 گویم معتبر است زیرا که بخاری روایت بن ربیع که پنج ساله بود ، معتبر
 نمود ، کما قال ابن حجر فی مختصره علماء بران چون اسلام حضرت
 علی رضا بصغر سن مقبول گشت ، این روایت چرا معتبر نخواهد گشت ،
 مزید بر آن اینست که امام صاحب بروایت در آنوقت هفده ساله - و بروایت
 بست و شش ساله بود ، باز چرا روایتش معتبر نبود ، و با حضرت ابو طیفل
 عاقر بن وائله رضا که در مکه بسنه یکصد و دو رحلت فرمود ، و امام شافعی
 بسنه نود و شش حج رفته بود ، بخوبی ملاقات نمود ، گرچه بعضی بقول
 متعصبی فریب خورده گفت که صورت رویت از دور نمود ، که او در وقت خلافت
 حضرت معاویه فوتیده بود ، اما این قابل اعتبار نیست که در اکثر کتاب
 کذبش موجود چنانچه در مدارج النبوة دور واده اتمود و یکصد و هفت

و دیگر سبب آنست که در فواید نوشته است، و در خلفاء و تابعین
خلافت هشام بن عبدالملک نوشته چنانچه در مقصد اول گذشت، و از
حضرت عبداللہ بن انیس رضی اللہ عنہ فواید چهارگانه آورده بود،
حیات المشی و لیسم روایت فرمود، کذا فی الطحاوی، و اگر کسی
گوید که بقول ابن حجر عسقلانی عبداللہ بن انیس بوقت خلافت حضرت
معاویہ نم لبسته پناه د چهار فواید صورت ملاقات امام بدو بجه طور
ممکن شده، گویم که بقول شامی نام عبداللہ بن انیس پنج کس را
بود، پس ممکن است که امام با عبداللہ بن انیس غیر جمعی ملاقات نموده
و از حضرت عایشہ بنت ابی بکر و امام صاحب این حدیث روایت کرده
الکثر جند الله فی الارض الجراد لا اكله ولا احرمه کذا فیہ
و از حضرت دالم بن الاشعث دع مایریات الی مایریات روا
نمود، کذا فیہ و از حضرت عبداللہ بن حارث بن جزر رضی اللہ عنہ اعانة
للمسلم فریضة علی کل مسلم را بیکه بوقت حج لبسته فواید شش
گذا فیہ، و نیز حدیث من تفقه فی دین الله کفاه الله
ورزقه من حیث لا یحسب را از روایت کرده، کذا فی الخوارزمی
و از حضرت مابر رضی اللہ عنہ کنت من کثرة الاستغفار و کثرة الفقه
برقی بها الولد روایت ساخته، اگر چه طحاوی بقول ابن
شامی درین روایت شک نداشته، اما از اقوال دیگران معتبر گشته
و ازین روایت تصدیق کلام شاعر مقدم گشت، یعنی عبارت
منظومه در التمجید بر وجه صحت و ثبوت پیوست، تفسیر لغوی چون از
روایان معتبرین و حکایات مذکوره، تابعی شدن امام ابوحنیفه

بوضوح پیوست . پس بمضامین آیات واحادیث زیرین شامل گشت
که درجه قرب را از هر کس تاخرش بالا گرفت . و دیگران را باعث بعد
زمان این درجه نصیب نگشت . قوله تعالى وَالسَّابِقُونَ
أُولَئِكَ يَلْعَنُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ
بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَغَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الْقُرْآنِيَةِ قَالَ
النَّبِيُّ صَلَّيْهِمُ خَيْرُ الْقُرُونِ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ أَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ مِنَ
الْآحَادِيثِ النَّبَوِيَّةِ . اگر گوید که امام مالک رحم هم تابعی شدن می تواند
که سینه نود و پنج متولد شده . و حضرت ابو طفیل صحابی رضی بکله سینه یکصد
یا سینه یکصد و دو و غیره با فوتیده . بعید نیست که صحبتش یافته باشد .
گویم نه نه که امام مالک رحم را بصر سن پنج یا شصت سال از مدینه سفر
که نمودنش ثابت نیست . زیرا که در تسمیه الأصول داشته السلمات و غیره
نمذکور است . که امام مالک رحم از مدینه بخبر جمعی بیرون نرفت . بنا بر علی ابن
حلج عدم تابعی شدن امام مالک رحم و تبع تابعین شدنش رحم حجت گرفت
اما فقیر گوید که تابعی شدنش رحم عقلاً و عاده غیر ممکن نباشد . غالباً
کسی را از صحابی رضی صحبت یافته باشند . اما از ان بر امام اعظم رحم ثبوت
ندارد . نه فضیلتش را ثابت گردد . نه با هم درجه مساوات شود .
بالفرض اگر شود و بمیان غیر مقلدان را چه نفع رسد . و
چهارم احوال بزرگان عظام . در مناقب امام همام ابو حنیفه رحمه
الغالب الانام . ابن حجر خیرات الحسان و امام شرف الدین در میزان آوردند
که از امام مالک رحم امام شافعی رحم پرسید که ابو حنیفه را چه بود
پاسخ داد

او چنان کس بود که بزرگتر بر سبقتون را اطلاق کرده می نمود و حرمیه بن
یحیی از امام شافعی رحم روایت نماید الجبال فی الفقه عیال فی
ابی حنیفه. بروایت دیگر آمد و من اراد ان یتبحر فی الفقه
فلیزیم ابا حنیفه واصحابه کذا قال النودی و یافعی و غیره و در
شرح سفر سعادت از امام شافعی رحم آورده که الناس کلهم عیال
علی فقه ابی حنیفه و در شان امام محمد بن حسن شهبانی رضا که شاگرد
امام ابو حنیفه رحم است فرموده که اگر اهل کتاب از یهود و نصاری و نصیبه
امام محمد رحم را به پیروی اختیار رایان آرند و امام محمد رحم شش کتاب
تصنیف ساخته که هر یک از ان شصت و هشتاد مجلد بلکه بیشتر از ان است
و امام احمد حنبل رحم اکثر مسائل دقیقه را از کتب امام محمد رحم نقل میکرد و در ان
کتب نظر میکرد و از ان استفاده نموده و انجا که تقبی و تبلیغ
امام ابو حنیفه رحم با حدیث و اقوال صحابی است و دیگران را نیست
امام حافظ ابو محمد بن حزم گفته که اصحاب ابو حنیفه رحم همه متفق اند که حدیث
هر چند اسنادش ضعیف بود مقدم تر از ادواتی ترازیاس و اجتهاد است
و دومی رضی الله تعالی عنه تا بعد ضرورت نرسد و عمل بقیاس نکنند و
عمل بحدیث با قاضی از دست نهد و انهی کلامه همچنین جایز است
شعرائی و بشرح مسلم بجز العلوم مولانا عبدالعلی مرحوم و غیره اسطور است
و رفع و خسل اگر احادیث صحاح و غیره بخالفت قولی از اقوال
امام نماید از ان لازم نمی آید که امام برخلاف حدیث عمل بالقیاس
کند و مفسرین حدیث بے ببرد و تزییرا که موفیقین صحاح و غیره را
قولی است و نه حدیث کثیره و آثار غیره و جمع کرده بودیم

اما هر حدیث و اثری را که حشبه و طمایا فیتیم و مندرج صحاح ساختیم +
 باقیان را اگر چه بسیار از آن صحیح هم بودند ترک کردیم + پس یقین معلوم
 شد که هر قول امام صاحب که بظاهر مخالفت صحاح می نماید حسب
 احادیث متروکه ایشان است یا احادیثیکه اصلا بصاحبان صحاح
 نرسیده است + پس مخالفت صحاح تضعیف قولش رحم کردن نمی تواند
 که امام محمد رحم حسب احادیث اقرب الزمان که جمع نمودنا مشرسانند
 نموده داشته بود و هر یک از آنها از احادیث صحاح متاخرین بکه
 صحیح و جامع و مانع تر بود + مسائل استنباط و استخراج نمود +
 فکیف یقال ان الامام خالف الاحادیث + این نیست مگر از او
 ناواقفان است + یا جهالت جاهلان + یا عناد و عدوان +
 در مرقات و غیره مذکور است که امام از داعی رحم چند مسائل را تالیف
 الحقائق را منتخب نموده بقصد مباحثه از امام صاحب پرسیده +
 جواب بلا تامل شنید + گفت از کجا استنباط می نمائی گفت از
 احادیث و آثاریکه تو نزد من روایت نمودی + استنباط کردم +
 و طریقه استنباط همچنین بدانی که ساختم + امام از داعی رحم نهان
 را از دست نداد + بلکه سر برضا و تسلیم در نهاد + و گفت من
 عطا زرم تو طلب + جزاها المجبب + امام نووی شافعی رحم -
 از خطیب بغدادی نقل میکند که امام شافعی رحم از امام محمد رحم
 چنان روایت ناموده معلوم میشود که امام شافعی رحم شاگرد امام محمد
 است + فقیر حقیر مصنف این کتاب عبد القادر غفر له البخیر
 میگوید که از قول امام نووی شافعی رحم نقل شده است که امام محمد
 رحم

پیدا و هویدا است ، در نه شاگرد بودن امام شافعی رحم امام محمد رحم
را اقبال است جلی جلی ، خاکه امام محمد رحم مادر امام شافعی رحم را بجای
نود در آورد و کتاب او روایت است که از امام ابوحنیفه رحم تالیف
و تصنیف و تدوین نموده بود . حواله پیش ربیب امام شافعی رحم
نمود ، و شافعی رحم از آن فقیه گشت ، و درجه اجتهاد یافت ، بنا بر
غلیه بر روز شکر الهی پیوست ، کمانی در البیتار و قتل ظهیر عالم
(اے محمد رحم) بتصانیفه کالج معین و المبسوط و الزیادات
و النوادر حتی قیل انه صنّف فی العلوم الدینیة تسعاً و
ولسعه تسعین کتاباً و من تلامذته الشافعی رحم و
تردج یام الشافعی و فوض الیه کتبه و ماله فسیه صا
الشافعی فقیها و النصف الشافعی حیث قال من ادا دالفقه
فلیزم اصحاب الی حنیفه فان المعانی قل یتستلهم والله
ما صیرت فقیها الا بکتب محمد بن الحسن ، و در اشعه المعانی
مشکوٰۃ مذکور است که امام محمد رحم در مقام مدح ذانت شافعی رحم گفت
که دے تمام کتاب وسط ابوحنیفه رحم را بیک شبانروز حفظ کرده ، فالان
فقیر حقیر غفر له الخبیر باریکی کبیر را تقریر نماید ، تا بصفحہ دل بر بر نوا
پیر و صغیر و کبیر تحریر و تسطیر گردد ، و شبیه ضمیر رود ، آن نیست
که در تیسیر لاصول و غیره مرقوم گشت ، که لیاقت و فضیلت امام شافعی
شاگرد بودن امام احمد حنبل رحم او را کفایت است ، چون این قدر
فضیلت بر اے فوقیت کفایت باشد ، پس فضیلت و فوقیت امام عظیم
که استانتان  شافعی رحم است چه باید گفت ، پس اے برادر

بینید که بزرگی امام اعظم رحم به عظیم و چه قدر علی وجه الکمال ثابت و
 متحقق گشت. در حقائق شرح المنصومه مرقوم است که امام شافعی رحم
 الحمد لله الذی اعاننی علی الفقه بمجمل بن الحسن می خواند
 و شب در روز همان طور شکر گذاری بر زبان می راند. در خیرات الحسان
 ابن حجر در میزان امام شعرائی و در راز اله مولانا شاه ولی الله محدث
 دہلوی و در تصنیفات مولانا عبدالحق محدث دہلوی و امام غزالی شافعی
 رحم و غنیہ ہم استوار مذکور است کہ امام شافعی رحم چون بزیارت قبر
 امام اعظم کرنی رحم میفرمود تسبیح برد. نماز فجر را بلا رفع یدین و تسبیح
 ادا کرد. گفتند چون نمودی کہ بخلاف مذهب خود کار کردی گفت
 مرا شرم می آید کہ ما اینجا ہم خلاف امام نمایم. و ادبش را لحاظ نداریم
 ادب باید ترک ادب نشاید. ^{پنجم} ازین حرکت شافعی رحم برکت
 گرفت کہ گویا بر قول حضرت علی رضا عامل گشت قال علی رضا انا
 عبد من علمنی صرفا ان شاء یاع وان شاء اعتق و زاد فی
 روایتہ ان شاء استرق کذا فی الطحاوی چون این را دریافتند
 اسے طالب العلمان بدانید. بگوش هوش خویش نهوش کنید کہ تعظیم
 و تکریم و توقیر علم و معلم را واجب دانید. تا برکت سبق و طبق و غرت
 مطلق از بر گاہ حق بیایید. ورنہ بعلت حق بمیرید. یا بہ ہلاکت خلق
 مبتلا شوید. بنا بران در طحاوی عبارت زیرین مذکور است اعلم
 ان طالب العلم لا ینال العلم الا بتتبع بہ الا بتعظیم العلم و ہلک
 و تعظیم الاستاذ و توقیرہ و قیل ما وصل من وصل الا بالمحضر
 و ما سقط من سقط الا بترك الحزمة بہ التمود

علم را هرگز نیایی مانداری شش خصال عقل کامل فهم وافر خاطر جمیع کل حال
 خدمت است و باید تا سبق خوانی بدام به نظر را تحقیق خوانی تا شوی سر نکال
 قال الشافعی رحمہ و اخي لن تنال العلم الا بسيرة
 سائليك عن تفصيلها بيان ركاء حرص واجتهاد وبلغته
 وصحیة استاد و طول زمان حكايت خليفه مارون رشيد
 پسر خود را بنی بست اصمعی براس تعلیم علم زاد با فرستاد روزی دید
 که استادش بوقت حضور پاس خود را می شویزد و سپرش آب اندازد
 مارون برآشفست و اصمعی رحمہ را گفت که من پسر مرا براس تعلیم علم
 ادب نزدت فرستادم چرا او را امر نمائی که یک دست آب اندازد
 بدست دیگر پات بشوید کذا فی الطحاوی وغیره مشنومی

که بر همت اوست بنیاد علم بدست اید تو جز باو نیست بسی بنیاد که مخدوم شد	فراش کن حق استاد مسلم اگر در دلت مهر استاد نیست مر استاد را هر که محکوم شد
--	--

بنا بران ایمة ثلثة امام مالک رحمہ و امام شافعی رحمہ و امام احمد حنبل رحمہ
 همواره ذکر خیر امام اعظم ابو حنیفه رحمہ که فی الحقیقت باده اجتهاد استاد
 بر ایمة ثلثة بود میدزدند و در برابر تعظیم و توقیرش مینمودند چون باشد
 حدیث عن انس رضی قال قال النبی صلی علیہ و آله و سلم لی من منامن لم یرحم صغیرا
 ولدیو قر کبیر نادا خرج الترمذی را یاد میدشتند خاکه مخدوم خلایق
 شدند و دثمه بایانستند اما کسانیکه بر شک احمد طعن بشنیدند بزرگان
 نمودند بنفوس خلایق گشتند و از دثمه امامت محروم ماندند کما قبل
 فی الشعر فی مذاهبهم کلها الا الاربعة کل یخیند کسی که کار

پیست بے نهران صدیق زینش + تانزد کار نهمند پیش + با و
آن و بیان غیر مقلدان بر اقوال همان عاسدان پے بردند + همچون
موزیان حشرات الارض صالحان را ایند امیر ساند و قسطه

زبوم توم توقع مدارمین هاس	طمع مدار که کنجشک فصل باز کند
چنین که پایمه فصد بلند شد چه عجب	که دست فتنه مهر جانیه راز کند

در مرقیات اوسند خوارزمی و طحاوی و شترانی و غیره مسطور است که شخصی انا
ابو حنیفه رحم را بر دیر دے امام شافعی رحم ناسزا گفت + امام شافعی رحم بر او
بر آشت و گفت + که ای شخص تو چنین کسر را بدیگویی که بالاتفاق تن نهی
آنکس سه حصه فقه را مالک است + و در ربع باقی ما هم شریک هستیم گفت
چگونه برین تصدیق کنیم + گفت که فقه عبارت از سوال و جواب است + و هم
سوال که نصف فقه است از دقرار گرفت + در آن کسی را مشارکت و مخالفت
نیست + و در همه جوابش هم مخالفتش نیم + فقیرو بد خدا و نذا چنین کس را
جزای خیر بد + و مقصبان و متظفان را سزا شمر + و نیز در
خوارزمی مذکور است یعنی قال الخوارزمی فی مسنده اخیر الحافظ
ابی بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب قال اخبرنا الحلّال قال
اخبرنا الجری ان علی بن حمید الحنفی حلّ ثام قال حلّ ثام
ینح ابن ابراهیم قال اخبرنا ابن کرام قال کنا جالساً عند
وکیع ابن الجراح یوما فقال رجل خطا ابو حنیفه و قال
وکیع والذي یقول هذا فهو کاذب لا نعام بل اضل من زعم
ان الحق فی ما خالف ابا حنیفه فوضع عنده و حله
انتهی - خلاصه اش اینکه روزی شخصی نزد وکیع بن الجراح
آمد و گفت که ابو حنیفه را خطا کردی و او جواب داد که

سید خلیفه صاحب آقا امام ابو حنیفه را بختاب منسوب کرده و کعب بن جریج از آن الذی بقول
کمال نام فرموده در معدن مریوطه که علی بن عاصم گوید که بر نام امام ابو حنیفه
عقل جهان بمنزله امتحان وزن میسند عقل ابو حنیفه روح بر کل اقیل گرفته
صاحب شکوة المصابیح در اسما و رجال الحدیث و شامی در ذر المختار
آورده که کعب بن الجراح الکوفی بقول امام ابو حنیفه فتوی میداده در
کاهش گوشش می نهاده و از امام حسابا بملها اخذ نموده بسینه یکصد
دند و هشت رحلت فرموده اما در تقریب نوشته که قولش بسینه یکصد
دند و هشت یا شش شده بوده در اعلام الاخبار آورده که عاصم قاری
در قرائت استاد امام اعظم روح بود چون فضل و کمال و حسن مثال
امام فرخنده خصال و ترقی نموده بقصاید ستفاده نزد امام بیاض
و میگفت یا ابا حنیفه جنتا صغیرا و جنتا کبیرا و نیز در
خوارزمی آورده که یحیی بن سعید القطان بسینه دصد و نود و هشت
فوتیده کذا فی التقریب میگفت که من بخدا دروغ نمیگویم که من از آن
امام ابو حنیفه روح بهتر را کسی را ندیده ام و بران غل غایم همین
سعید القطان بقول امام صاحب فتوی میداده کذا فی الشامی و
امام نووی شافعی روح در تهذیب و یا فنی شافعی در مرآة الجنان و
طحطاوی و سیوطی شافعی روح و خطیب غیر هم آورده اند که امام ابو حنیفه
روح خوابی مولناک دید که قبر رسول صلعم را کنده استخوان مبارک را
بر سینه خود جمع میکند پس مضطرب شده به بصره آمده از ابن سنین
تعبیرش پرسیدند چون شنید متعجب گردید و گفت این خواب که
دیدم و نیز نزد آن مصلحت ندیدم باز پرسیدم خاموش گردید

بعد اصرار سه بار گفتم که بیننده این خواب علوم دینیه را چنین صواب
بزرور و شور چنان ذائع و شائع تا یوم الحساب خواهد کرد که کسی قبل از این
پیش نه برود و فقیر گوید که چه خوب تعبیر این سسین رضا بود و فی الواقع
تا این زمان بقاء جاری مذہب حنفی رونمود و جزاء الله خیر
الجزاء و ابن حجر در قلل و ملا علی قاری در رساله خود آوردند که سفیان
بن عقیب (که بقول صاحب تقریب لسنه^{۲۹۸} دوسه و نود و هشت فوتید)
میگفت که هر که اراده کند نقه را پس بر او لازم است که بکوفه رود و ملازم
اصحاب امام ابو حنیفه کند و علمای کفوی میگویند که امام ابو حنیفه
برمانه تابعین هم مجتهد بود و در آنوقت نیز تعلیم علم دین میفرمود و
و تابعین کبار مناظره و گفتار می نمود و چنانچه مناظره امام با استاد
خود امام شعبی و الا احتشام رحم در باب نذر بالمعصیت مشهور است (بود
و بهمان زمان اجماع تابعین بغیر امام صاحب معتبر نبود و در مسند^{۱۵}
خوارزمی و میزان امام شعرائی و طحاوی و تصنیفات امام غزالی
و مولانا عبدالحق دهلوی و غیرهم مذکور است که امام ابو حنیفه رحم از چهار هزار
تابعین تعلیم یافت و تلمذ گرفت و در استخراج مسائل از قرآن و حدیث
کمال احتیاط را پی می برد تا وقتیکه کل ساعت آنوقت قبول نمی کرد و
هرگز حجتش نمی شمرد و بلکه در این باب مباحثه و مناظره میکرد و چنانچه در
آنوقت که امام در جامع مسجد کوفه بر مسند افتاده نشست و کم از هزار شاگردانش
در پس و پیش امام شریعت کیش خیر اندیش جمع نمی گشت و بنحله از آنان
چهل کس را که افضل و اکمل بودند و بدرجه اجتهاد مستب رسیدند و خطای
کسان میگفت که شما بزرگترین شاگردانم و من این^{۱۶} را به شما گردانم

تا سید بکشد، زیرا که مردمان ترا مثل پل مقرر کردند، هر کس بر او گذرد
گفتند، پس شمار باید که در سلسله مناظره و مناظره و محاوره مسامحه نماید
و بر هر اخبار و آثار هم برین رفتار و گفتار و کردار سازند و تذاریک بشمار
نمایند، الغرض هر کس تا یک دو ماه هر سلسله را تحقیق زده و تحقیق نموده
ثبت کتابت می نمودند، چنانکه امام ابو یوسف درم و امام محمد درم کن با
نوشتند، گمارا یتیموها و سمعتموها پس مذیب امام اعظم در
حسب آن شاور هم الاستیضا گشت، مذایب دیگر ائمه چنین گشت
بلکه فردی فردی چیزها نوشت، کما نقله الطحطاوی قال فی
مسند الخوارزمی عن سیف الأئمة السابی اشتهره استفاضی
ان اباحیفه روح تلبذ الأربعة آلاف من شیوخ أئمة التلامذة
و تفقه عند أربعة آلاف فلم یفت بلسانه ولا یعلیه حتی امره
فجاس فی مجلس فی جامع الکوفه فاجتمع معه الف من صحابه
اجلهم و افضلهم اربعون قد بلغوا حد الاجتهاد فخر بهم
و ادناهم و قال لهم انتم اجلاء اصحابی و سارقلی و جللاء
احزانی و الی الجمت هذا الفقه و اسرحته لکم فاعینونی فان
الناس قد جعلونی جسرا علی النار فان المنتهی لغیری و الی
علی ظهری فکان روح اذا وقعت واقعة شاورهم و ناظرهم
و حاورهم و سألهم فیسمع ما عندهم من الاخبار و الآثار
و لیسأل ما عنده و یناظر و نه شهر او اکثر حتی یستقر
احی الاقوال فی شیبته ابو یوسف حتی اثبت الاصول علی هذا
المنهاج **باب فی تفسیر** لا اله الا الله تفرد بک کثیره من ائمة التمام

كلامه فانظروا يا ايها الاخوان فانظروا الى ما الـ مذهبه
 ايضا هكذا في رد المختار ودر خوارزمي و تفسير احمد بن محمد ^{فهرست}
 امام شيرازي رح وغيره آوردند كه امام ابو حنيفه رح اول کسی است كه علم
 شريعت را تدوين داد و ابواب را بالترتيب نهاد پس امام مالك
 متابعت نمود و در موطا آنرا افزود و پس کسی بر امام اعظم رح و حجتاد
 و تدوين سبقت نمود و زیرا كه قبلش نه اصحاب كبار - نه تابعين اخبار
 در علوم شريعت تصانيف ساخته بودند و نه تشبيهها داده بودند +
 كما نقل كله الطحطاوي ^{فهرست} قال الخوارزمي فيما جمعه من مسانيد
 الامام هو اول من دون علم الشريعة ورتبه ابوابا ثم
 تابعه مالك بن انس في ترتيب الموطاء لم يسبق ابا حنيفة
 احد لان الصحابة رض و التابعين لم يصنفوا في علم
 الشريعة ابوابا مبنوية ولا كتيما مرتبة وانما كانوا يعتمدون
 على قوة حفظهم فلما رأى الامام العلم منتشرا خات عليه ^{لنفس}
 السؤوان يضيحوه لقوله عليه السلام ان الله تعالى لا
 يقبض العلم انشرا عما الخ فبدأ بالطهارة ثم بالصلوة ثم
 بالصوم ثم سائر العبادات ثم المعاملات ثم ختم الكلام
 بالمواريث واما بداء بالطهارة والصلوة لانها اهم
 العبادات واعملها وختم المواريث لانها اخر احوال للناس
 وهو اول من وضع كتاب الفرائض وكتاب الشروط +
 ثم تبيين فقير حقير را يا تقصير و در اینجا نفع كثير را تحرير نمايد و
 باريكي تقرير را تيسير سازد كه چون امام ابو حنيفه رح اعلم و دين علوم

شریعت برادر و بنای اجتهاد و تدوین قانون است نهاده است و کمال
ایمه شریعت و مرشده جمیع اولیای طریقت گشت که هر کس بر راه پیش
راه گرفت، امام صاحب راه حق مجتهد مطلق گشت، و دیگران مقلدش
شدند، چونکه در بعضی احکام خلافتش کردند، من وجه مجتهد هم گشتند،
اگر کسی از غیر مقلدان گوید که من تابع کسی نیستم، بلکه بر اصول شریعت کتاب
وست و اجماع عمل نمایم، گوئیم که اصول شریعت منحصر بر سه مورد است
این اول مسئله استنباط کرده امام اعظم در هست، و هم قاعده تاسخ
و منوخ و حقیقت و مجاز و مشترک و باطل و عام و خاص و ظاهر و خفی و
و شکل و مفسر محل حکم و متشابه و صریح و کنایه و غیر ذلک من اقسام القواعد
و هم فائده متواتر و مشهور و احاد و حسن و غریب و غیر ذلک من اقسام
احادیث النبویه از دستبرد گذشته، بعدش هر کس به پیش گزیند
بگذرانی تفسیر الاحادیث فکیف تفاسیر عن تقلید و رجوع
الله العالی پس بر هر کس شکر گذاری امر بدایت واجب است، و در
کفران نعمت ثابت است قوله تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان
احسان، حکایت شنیدیم که عالمی مردمان را وعظ میگفت و در
میکرد، و پند میداد، که نادر و پدر و استاد که ایشان را حقوقیت
سپارده و او ابیست، بشماره ایشان را تعظیم و توقیر باید، کما
و خدمت شاید، چون نایبکاری از ان این رشتید، برپا کرد
یعنی از نشست برخاست و گفت که حقوق و الدین عطا هیچ محقر
نیست، که ایشان شهوت رانی کردند و با هم لذت گرفتند، و هر
کس از این بیزاری نمود، در راه خود گرفتند، فانیات انسان را محسوس

حقوق ایشان بر خود جبر بگیرم + اما استاد بداد اجرت سبق گرفتیم +
 اگر بر او بگرفت اجرت شک گزاری واجب نباشد + برین تقطیمش چرا
 واجب گردد + این حکایت بعینه مثل حکایت وهبیان غیر مقلدان است
 که ایشان را نیز چنین تقریر است که گویند که ما ایمة راجه دانیم + ما و ایشان
 بر عمل برابریم + و هر چه در شان و حدیث بیابیم + عمل نماییم + فقیر گویند
 که ایشان باعث غبارت خلقی نمی نهند + که بر احکام شریعت و
 ارکان طریقت بلا توسط ایمة سجد بطور راه یافتند + و یابند + اما چون
 حقوق والدین را حقوق نشمارند + حقوق ایمة راجه شمارند +
 و در انتخاب مذکور است که اسماعیل بن رجا و گفت که من امام محمد رح
 بخواب دیدم پرسیدم که خدا با تو چه کرد + گفت مغفرت کرد + و مرا
 که اگر عذاب ترا غرض داشته + هرگز این علم با ترانه نبخشیده +
 گفتم که ابو یوسف رح کجا گفت بدو درجه فوقم گفتم ابو حنیفه رح کجا
 گفت پیماهای یعنی بدرجهات کثیر و رتبه غریزما دور است و غیر ذلک
 غبارتشان نیست + قال اسماعیل بن رجا رأیت محمداً فی المنام
 فقلت له ما فعل الله بک قال غفر لی ثم قال لو اروت ان
 اعد بک ما جعلت هذا لعافیة فقلت له فاین ابو یوسف
 رح قال فوقنا بد رجائین قلت فابو حنیفه رح قال هیماهای
 ذلک فی اعلی علیین کیف قد صلی الفجر بوضوء العشاء
 اربعین سنة و حج خمسا و خمسين حجة و رآی ربه فی المنام
 مائة مرة و لها قصة مشهورة و فی حجة الاخيرة استاذ
 حجة الکعبة بالداخل لیل و فقام بین الامورین علی حمله

اليمنى او وضع اليسرى على ظهرها حتى ختم نصف القران
ثم ركع وسجد ثم قام على رجله اليسرى ووضع اليمنى على
ظهرها حتى القران فلما سلم بكى وتناحى ربه وقال يا الهى
ما عبدك هذا العبد الضعيف حق عبادتك لكن معرفتك
حق معرفتك فهو نقصان خدامته كما ان معرفته
فهتف هاتف من جانب البيت يا ابا حنيفة رح قد عرفتنا
حق المعرفة وقد خلد متنا فاحسنت الخدمة وقد تشرفنا
لك ومن اتبعك ممن كان على مذاهبتك الى يوم القيمة
كذاني در المختار. ورفضول سنة مذكوره است كه امام الميمني عميد
بن المبارك بعد ملاقات امام رح اين بكفت لولا انى لقيت
ابا حنيفة كنت من المبتدعة در المختار مذكوره است
والحاصل ان ابا حنيفة النعمان من اعظم معجزات الصلوة
بعد القران الخ ودر مستدرر زى از جريه مذكوره است قال سمعت
الاعمش جاءه رجل فساله عن مسئله فقال عليك
باهل تلك الحلقة فانهم اذا وقعت لهم مسئله لا يزالون
يلبسونها حتى يقيمونها ليعنى حلقة ابا حنيفة رح ودر
مناقب ابو حنيفة رح نوشته كه قال امام ائمة المحدثين هما
تبع التابعين عبد الله بن المبارك ان الاثر قد عرف وان
احقهم الى الراى فرئى مالك وسفيان الثوري والى حنيفة
وابو حنيفة احسنهم وادقهم قطنة وافقهم. ودر كتاب
النصايف شاه يادى التردى لوى مذكوره است كه وكان ابو حنيفة

الزمهم مذهبنا باهيم واقرانه لا يجاوزه الا ما شاء الله
وكان عظيم الشأن في التخريج على مذهبه دقيق النظر
في وجوه التحريمات مقبلة على الفروع اتم الاقبال الخ
ودر خيرات الحال بن حجر كى ذكره است كه قال بعض الامية انه لم
يظهر لاحد من ائمة الاسلام المشهورين مثل ما ظهر
لابي حنيفة من الاصحاب والتلامذ ولم يتفجع العلماء و
جميع الناس بمثل ما استفعوا به وباصحابه في تفسير
الاحاديث المشبهة والمسائل المستنبط والنوازل القضا
والاحكام جزاهوا الله الجزاء التام انتهى بنا بران امام شافعي
الناس كلهم عيال ابي حنيفة في الفقه گفته + وامام ائمه
الحديث يحيى بن معين القراءة عندى قراءة حمزة والفقه
فقه ابي حنيفة وعلى هذا ادركت الناس كذا في تاريخ بن
خلكان ارشاد فرموده + وچون فقيه شدن امام بخارى ثابت شده
بلکه کل هم معصرين وغير معصرين امام از تابعين و تبع تابعين و
مجتهدين مثل عبداللّٰه بن المبارك ووكيع وسفيان ثوري واوزاعي
واشمش وجريه وسعري كدام وخطابن اباح ومالك وصحر و ابو يوسف
وشافعي و احمد حنبل كه ايشان اسناد اليه ان ومعتد عليهم ان بخارى
وغیره اند وجميع متأخران حنفيان وماكليان وشافعيان وحنبليان
تا اين زمان برافقه الناس شدن امام اتفاق کردند - وپس خيرا
گشتش اقرار ساختند پس امام صاحب مصداق حديث قال صلعم
من یرد الله به خيرا يفقه في الدين متفق عليه +

وحدیث نعم الرجل الفقیه فی الدین الخ کذا فی مشکوٰۃ کشفه
و نیز آیت من یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا را بعد از آن
شده که اکثر مفسرین حکمت را بقدر تفسیر سزاخته، هرگاه امام افضل
الفضل و وافقه العلماء و خیر الایمه باشد، در اتباع مستحق تر باشد
که هر که چنین فضیلت دارد، اتباعش احق باشد پس اتباع امام نیز احق
شدن لازم باشد، و چون بر روایت عبد الله بن مبارک مذکور امام
صاحب احسنهم و ارقمهم گفت، معنی نقلا احسن در آیت و اتبعوا
احسن ما اتوا لیکم من ربکم بزرگوار است، و بایشان تشبیه و فضل
بینکم اعراض از فضیلت امام منہی عنه گشت، و هر که چنین باشد
واجب الاتباع باشد، پس لاحاله اتباع امام احسن شدن گردد، که
اتباع احسن احسن و امور به است و نیز اعراض از فضیلتش ممنوع باشد
که منہی عنه است، فمع الدلیل هذا فخذوه، و لا تنسوه، و اگر
کسی گوید که من از چنین تقریرات احتمالی و تحریرات منطقیه فضیلت
را به امام ابوحنیفه روح تفضیلا روا ندارم، اگر روایتی صریح از باب
معصرتش بر فضیلت اقتدارش آوردن توانی بیازالته اعتبارش که
و ضرورت اختیارش سازم، بگویم بے توانم که بیارم که بسیار روایتهای
تألیفان بر فضیلت اقتدای امام مجتهدان یاد دارم، از جمله روایات
از ائمه تابعین رئیس المحدثین عبد الله بن مبارک است که قال
الحمد لله من ائمه التابعین عبد الله بن المبارک لیس
احدا حق ان یقتل به من ابی حنیفه لانه کان اماما
تقیاً نقیاً ورعاً عالماً فقیها کشف العلم کشفاً لم یکشفه احد

و ما سوائش مبین شورش نیز بران مقال دال است

لقد ازان البلاد ومن عليها	امام السليمان ابو حنيفة
بالحكم واثار وفقه	كنايات الزبور على صحيحه

همچنان در کتب معتبران مثل ابن حجر مکی و ابن حجر عسقلانی و شریانی
و غیرهم مذکور است. در تلمیذ مذکور است که امام سفیان ثوری می گفت
که ما بر ویروس ابو حنیفه رح مثل کجشکها برو بروی باز بودیم.

و ب شک ابو حنیفه سید العلماء بود. پس دیگر معاندان کیستند. که
بر قول شان گوشش کنند. علماء کفوی میگوید که اگر چه بعضی محدثین
تابعی شدن امام اعظم کوفی رح منکرند. و بر عده اش چیزی نوشته اند.

اما اصحاب امام رح که عادل و ثقه و زاهد و عالم و حافظ حال امام
و در تبع تابعین شایع بودند. بر ادایات صحیحه چند. و اسباب قویین
دل پسند خردمند. تابعی شدن امام و روایت احادیث از ایشان

ثابت و تحقیق کردند. و مقرر است که اقوال مثبت از اقوال منکر
معتبر تر و مقدم تر است. و بنا بران در شرع شریف شهادت بر عدم
مقبول نیست. و محذول است. الفرض درین باب فضیلت و تالیف امام

حاجت زیاده نمی تقریر است. بلکه تحریرات علماء مخالفین فضلاء و فقیهین
خیلی کفایت است. از انجمله امام طحاوی رح که ۲۳۹ باب ۲۲۹ تولد شده ۳۲۱
فوتیده. کتابی بنام تلمیذ عقود الدرر و العیقان فی مناقب النعمان نوشته.

از انجمله مرفق الدین بن احمد المالکی الخوارزمی که ۵۶۸ فوتیده مساند
امام رام قوم ساخته. از انجمله شیخ محی الدین عبدالقادر بن ابی الوفا
السنی. صاحب الیاد فی مناقب الائمة المنفیه که کتابی بنام البستان فی

مناقب النعمان نوشته + از انجمله جابر بن عبد الله القاسم محمد بن عمر الزمخشري
کتابي بنام شقائق النعمان في مناقب النعمان انگاشته + از انجمله
عبد الله بن محمد الحارثي کتابي بنام کشف الآثار بترقيم ساخته + از انجمله
خليل الدين المرغيناني + از انجمله ابو الفتح يوسف بن فرغل سبط ابن الجوزي
بر خلاف حديث کتابي بنام انتصار الامام ائمة الامصار تصيف ساخته +
از انجمله ابو عبد الله حسين بن علي الصميري که ۱۲۴ فوئده + از انجمله ابو العباس
احمد بن الصليب الحمانی که ۱۲۵ فوئده + از انجمله محمد بن محمد الکروري که ۱۲۶
که ۱۲۷ فوئده + از انجمله ابو القاسم عبد الله بن محمد بن احمد السعدي +
از انجمله خاتم الحفاظ جمال الدين سيوطي که ۱۲۸ فوئده کتابي بنام تبصير
الصحيحه في مناقب الامام ابی حنيفه تصيف نموده + از انجمله ابن کاسر
تحفه السلطان في مناقب النعمان انگاشته + از انجمله ابو عبد الله محمد بن
يوسف المشتقي که ۱۲۹ از تصيف عقود الجمان في مناقب النعمان در
نموده + از انجمله ابو يحيى زكريا بن يحيى نيشابوري + از انجمله ابو احمد محمد بن
احمد الشيعي که ۱۳۰ فوئده + از انجمله شمس الدين احمد سيد اسي که بزبان
ترکی ۱۳۱ فوئده مناقب امام نوشته + از انجمله القاسمي امام ابو جعفر احمد
بن عبد الله الشيرازي البلخي الحنفی مختصري بر دستنويسين بر امام تصيف
کرده + ايانه نامش نهاده + وغير هم - امامان بزرگان که مناقب
امام را در کتاب امان ضمناً درج نموده اند بعضي از امان ابو الحسن بن
احمد القدوري که مناقبش را بر اول نشرش که بر مختصر الکروخي است نوشته
از انجمله محمد بن عبد الرحمن الغزنوي شاگرد آل خاني در کتابش جامع الامام
انگاشته + از انجمله احمد بن سليمان بن سعيد در آخر کتابش که مسمی بدو

نوشته . از انجمله شمس الدین یوسف بن عمر العوفی الکمارودی در اول
 کتابش جامع المفصلات شرح مختصر القدری نوشته . از انجمله الامام^{۲۳}
 ابو عمر بن البرمالکی که رب^{۲۴} فوئده . از انجمله شمس الدین یوسف بن
 سید السجستانی در اخر منیه المفتی نوشته . از انجمله شرف الدین اسماعیل
 الکی که رب^{۲۵} فوئده در مختصر منیه نوشته . از انجمله ابو عبد الله محمد بن
 حزد البلیخی در اول مبدش نوشته . از انجمله ابو البقا احمد بن ابو الفیا الفکر^{۲۶}
 الکی در مسند مختصرش نوشته . از انجمله ابو العباس احمد بن محمد الغزنوی^{۲۷}
 در مقدمه اش نوشته . از انجمله عثمان بن علی بن محمد الشیرازی در کتاب^{۲۸}
 ایضاح ارقام ساخته . از انجمله ابو اسحق الشیرازی در طبقات شافیه
 ترقیم ساخته . از انجمله نووی در تهذیب الاسماء واللغات ترقیم نموده
 از انجمله حاتم الدین الصدر الشهید در آخر فتاوی کبری اش نوشته .
 از انجمله ابن خلکان در روایات الاعیان الگاشته و غیر ذلک کذا فی
 کشف القلوب عن اسامی الکتاب والفنون . و علاوه بران امام
 ابو معشر طبری شافعی که در رساله همه مرویات امام ابو حنیفه رحم را جمع کرده
 و خطیب خوارزمی امام شعرانی و خطیب بغدادی . و امام غزالی . و امام^{۲۹}
 و واقدی . و علامه کنوی . و سمعانی . و صاحب طحطاوی . و صاحب
 تفسیر احمدی . و ابن حجر عسقلانی . و امام بغوی . و امام نووی . و مجد و اصف
 ثانی . و مولانا عبد الحق دهلوی . و مولانا عبدالعزیز دهلوی . و مولانا
 عبد العلی لکهنوی . و مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی . و صاحب درخت
 و صاحب رد المحتار . و صاحب ضیاء . و فقیه ابو اللیث بسمن . و صاحب
 اعلام الاخیار . و ملا علی قاری . و امام ابو طیفل کرمانی . و مسند سابقی .

عظام بن ابویوسف رحم و سعید بن الوام رحم و امام اوزاعی رحم و امام سفیان
 ثوری رحم امام حضرت جعفر صادق رحم حضرت امام باقر رحم و غیرهم
 در فضائل امام ابوحنیفه رحم و فترا نوشته اند و تقریرها گفتند و بر سر
 زمین خصوصاً بدیار عرب گذاشته رفتند اگر عشرت شیرش را بهم ذکر کرد
 شود کتاب دراز گردد بلکه عمرم هم کفایت نکند بنا بر این همه از اینها
 ذکر کردم که اعترافم قطع نظر از تقریرات آنها و تحریرات بالا خود امام
 اکبر رحم و امام شافعی رحم و امام احمد بن حنبل رحم چه چه فضائل امام اعظم
 بیان ساختند بر و اتفاق آنها مخفی نیست مگر آنکه ذکر فرموده بر آن است که از
 اولیای عظام و اعیان کرام مثل معروف کرخی و ابراهیم ابن ادهم و شافعی
 ابیحنی رحم و ابی یزید البیضاوی رحم و فضل بن عباس رحم و داود الطائفی رحم و ابی یزید
 رحم و خلف بن ابی یزید رحم و عبید بن مبارک رحم و وکیع بن الجراح رحم و ابی بکر
 الوراق رحم و سری سقطی رحم و فرید الدین غطار رحم و غیرهم کلام علم شریعت و
 طریقت یا بواسطه یا بلا واسطه از امام اعظم رحم گرفته اند و تاحیات نقل
 امام مانند کذا فی در المختار و غیر ذلک بسیار بود اما بخوف درازی کتاب
 ترک ساختم و در نوشتن قدری حال و روح در بد و تقوی به پرداختم

پنجمه ششم - در و ر ع

دفعه اول - امام غزالی رحم در احیاء نوشته که ابوحنیفه تا
 نصف شب بیدار می ماند باره مردمان آنرا دیده با هم گفتن گرفت
 که این ابوحنیفه همه شب بیدار خدا بیدار ماند چون امام آنرا شنید
 بدل نخجل کرد بد که حسن ظن بزرگان بر من چنین باشد و آن بمن موجود
 نباشد حیف باشد از آن تا پنج همه شب بیدار الهی بیداری ماند

و نیز یافتی در طبقات الفقهاء و شعرانی و نیز آن صاحب طحاوی در
طحاوی را که اکثر باب بیست و نهمین آورده و دفعه دوم در سعد
الایقیت و طحاوی و غیره بیان کرده است که امام ابوحنیفه رحم در شب
سه صد رکعت نماز نفل را میکرد روزی زنه بر او را دیده گفت
که این کس فی شب پنجاه رکعت نماز میخواند امام از آنوقت پنجاه رکعت
نماز را میکرد اما امام غزالی در کیمیا سادات تأثیر از رکعت ترقی کردنش
نوشت اگر چه نفیهم نامان این معنی گنجایش نمیشود اما بفهم صاحبان
خیل منطبق گردد و کما فی المیزان ^{فی} للشعرانی ملائک الامام
ابوحنیفه و فیه لایکاد یطلع علیها الا اهل الکشف من
اکابر الاولیاء و دفعه سوم در در المختار و غیر ذلک مستور است
که امام صاحب بستان پنج حج کرده و خداوند کریم را صد مرتبه بخواب
دیده و کما مر ذکره فی الفصل الاول - فقیر حقیر را با تقصیر گوید که از این
خواب جسم خدا لازم نمی آید نه تکذیب خواب بدلیل آن ترائی بلکه نور
محکم مجسم مری می نماید و دفعه چهارم نیز در در المختار و غیر
مذکور است که روزی امام پسری را بجای لغزش بود گفت که ای پسر
خبردار مغزید گفت که اگر من لغزش خورم تنها اتم یا بمیرم اما
بلغزش تو همه عالم را تغزیدن و بهیانا کی انداختن است پس از آن روز
امام شاگردانش را فرمود که سوای دلایل من دلائل شما نیز هر چه دارید
بیارید از آنوقت راستی امام ابو یوسف رحم و امام محمد رحم و غیره را نیز
جاری یافت و ذرایع و شالیج شدن گرفت و ازین حکایت
واضح گشت که امام بزمان خود در اجتهاد بسکه معروف و مشهور بود و

لهذا از بسر صغیر همچنین تقریر رونمود. و این هم لایح گشت که سبب
 اختلاف حاجین و غیر ما همین حکایت است. پس این اختلاف اصل
 نیست بلکه متحد است که در حدیث امام است که صحابی رفو را نیز بار رسول صلعم
 در مشوره اختلاف ثابت است. و **فصل پنجم** در حدیث امام زودی شکر
 رح در تنزیب از سفیان بن عتبہ نقل مینماید که در زمانم که از ابو حنیفہ
 زیادہ نمازی در مکہ نہ آمد. نہ چشم مثلش که را دیدہ. و از عبد اللہ
 بن مبارک منقول است کہ حضرت مسعر رح کہ امام را در حلقہ امام بو ثقت قلم
 دیدہ ام. و از و کعب نقل است کہ از امام کسی را فقیہ مینافتم. و ہم از
 ابوبکر بن عباس منقول است کہ امام ابو حنیفہ رح بتغریت پدر با برادر
 امام سفیان ثوری رح قدم رنجہ فرمودہ بود. امام ثوری رح بتعظیم
 برخاست. و تکریم ساخت. و بر جای خود نشاندہ خود بر پدر و شرف
 نشست. چون امام برگشت. و یاران ثوری رح چنان متعجب گشتند
 حتا کہ سببش پرسیدند. گفت کہ این کس در علم و زہد و نفقہ در جہ کامل
 و رتبہ شاملہ دارد. و سن زیادہ مسنجد. اگر تعظیم علمش نکنم. تعظیم
 زہدش کنم. اگر تعظیم زہدش نکنم. تعظیم فقاحتش کنم. اگر تعظیم فقاحتش
 نکنم. تعظیم پیریش کنم. و چون حال امام ابو سفیان ثوری رح غیر ہم کہ
 ہر یکی از تبع تابعین کبار و اولیای ابرار. و مہضر امام اختیار بودند
 و در شان امام چنین باشند. دیگر سؤقیان را کہ می پرسدہ و اقوال ایشان
 کہ یاد رکند و **فصل ششم** در معدن مذکور مذکور است کہ امام
 بر قدریکہ عیال خود را نفقہ میداد. ہمان قدر حسبہ لہ فقر او و
 مساکین میداد. و اگر پارچہ نو پوشیدی. ہم مثل قمیشت را بل علم میداد

اگر بوقت طعام مسکینان مدی و دو چند از خود آنرا میدادی و ازین
 قول سعدی رح بیت نیم نالی اگر خورد مر و خدا بذل در ایشان
 کند نیم و گره زیاده عطا کردی چون نباشد که امام صاحب از بزرگترین
 مرد خانی باشد که ولی سمری سقطی رح طریقہ ولایت را از ولی داد
 طائی رح گرفت و داد و طائی از امام ابو حنیفہ رح گرفت و بکذا فی
 در اختیار فی شرح تنویر الابصار و **فصل ششم** در مدح
 مسطور مسطور است که بشیر نام شخصی در تجارت شریک امام بود و باری بمصر
 برفت و امام نزدش بفتاد تہان پارچہ ہائے ریشمی فرستاده نوشت
 کہ دریکے ازان عیبی بہت خریدار را ہر ان اطلاع باید داد و چون بشیر
 مال تجارت فروختہ باز آمد پرسید کہ خریدارش را بر عیش اطلاع
 داده بودی یا نہ گفت ندادم کہ فراموش کرده بودم و امام صاحب
 ہمہ حقہ خود را مع اصل و منافع کہ قریب سی ہزار درہم بود بہشتہ نقد
 نمود و **فصل ششم** ایضاً در ان مذکور است کہ گویند کہ در کوفہ کسی
 را گو سفندی گم شدہ بود و امام ازان تاریخ تا ہفت سال گوشت گوشت
 نخورد کہ شاید گوشت ہمان گو سفند باشد چون زندگی گو سفند بخرید
 ہما نقد رست و بنا بر ان مقید ہفت سال کرد و **فصل ہفتم** ایضاً
 در ان مذکور است کہ امام محمد رح بوقت طفلی بسیار خوب صورت و وجیبہ بود
 لہذا امام صاحب بوقت تعلیمش بخرید کہ قبل وجود پیش بسویش رخ نمود
 در پس تنون نشستہ تعلیم میکرد و **فصل ہفتم** در طحاوی وغیرہ
 مذکور است کہ حضرت سعید کداح رح گفت کہ من در مسجد نزد ابو حنیفہ آمدہ
 اورا دیدم کہ نماز پاشت میخواند و بعدہ بتعلیم علم مردمان نشست تا نماز

آنچه خواند، باز بتعلیم مشغول ماند، تا نماز عصر خواند، باز بتعلیم مصروف گشت.
 آنروز مغرب خواند، باز بتعلیم مشغول گشت، تا نماز عشاء خواند، سپس داخل خانه
 شد بدل فرمود گفتیم که چون این کس درین مشغول می باشد، تاکی فرصت یابد،
 که مطالعه کند، هرگز این امرش هر روز نباشد، امروز همچنین واقع
 شده باشد، اما چون از بهیشت مردمان حاجت لابدیه فراغت کرده مسجد
 شریف برود، تا فجر نماز استقامت کرده، بعد از طلوع بخانه داخل گردید،
 و بارچه و غیره پوشید، باز مسجد رسید، و نماز چاشت مشغول گردید،
 بعد از ظاهر مثل سابق بتعلیم و هدایت نشست، از آن عصر باز تا مغرب باز تا
 عشاء و بعد از داخل خانه شد بدل گفتیم که این کس گاه بگاه چنین کند، شاید هر روز
 چنین کردن نتواند، چون علی التواتر دو شب از روز دیدیم، تا هم بدل نمودیم
 که شاید از اتفاقات چنین یافتیم، هرگاه هر روز و شب بچنان یافتیم، بدل
 عهد کردم، که ایشان را تا موتم یا موتمش ملازمت خواهیم کرد، پس همواره
 ملازمتش میکرد، تا که این مصاد گفت که خیرم رسید، که معرجه مسجد
 ابو حنیفه رحم بسنه یکصد و چاه پنج یا چاه و سه در سجود خود فوتید،
 رضی الله تعالی عنهما کذا فی التقریب، و نیز امام سمعانی در السیاق
 و صاحب در المختار نقل میکنند که معرجه کدام گفت که هر که امام ابو حنیفه
 را مینه بین الله راسته گرداند امید میدارم که فوق کند چنانچه خودم شکر گفت

حسبی من الخیرات ما اعلت له	یوم القیمة فی رضی الرحمن
دین البنی محمد خیر الوری	ثم اعتقادی مذهب النعمان

و هرگاه از معرجه کدام رخ که مردی عنه صحاح سه است همچنین
 واقع ظاهر گردید، و ثبوت رسید، باز اقوال بیان آنچه باید

وَقَالَ يَا زَوْجَاهُ اإِذَا دُرِجَ طَاوِي نَذْكُورِ سِتْ كَهْفَضْ بِنِ غِيَاثِ
رَحْ اَزَا بُو حَنِيفَه رَحْ بِرْسِيدِ كِه تَرَا جِهْ بِر طَاعَتِ تَقْوِيَتِ دَاوِ كَفْتِ
كِه خَالِقُم رَا بِجَمِيعِ اَسْمَاءِ شَحْبِ حُرُوفِ بَاتَانَا اَلْخُ خَوَانَدُم اِدْرِ مَقْدَرِ
غُرُوبِ وَغَارِ شَحْبِ نَذْكُورِ سِتْ وَقَالَ دَوَا زَوْجَاهُ دَر تَبْيِضِ
الصَّحِيفَه اَوْرَدَه كِه حَطِيبِ اِنْ حَفْضِ عَبْدِ الرَّحْمَانِ رَوَايَتِ كِه مِي كَنْدِ كِه شَنِيدِ
كِه مَسْعَرِ بِنِ كِدَامِ رَحْ مِي كَفْتِ كِه شَنِيدِ دَر مَسْجِدِ دَاخِلِ شَدُم مَشْخُصَه رَا نَمَازِ
كُنَانِ دِيدِم اَز شِيرِ بِنِي قَرَأَتْ شَحْبِ بِحُطُوطِ كَشْتَم تَا هَفْتِ سَبَّارِ خُورِ
بَدَلِ نَهْدِم كِه رَكُوعِ خَوَابِدِ كِرْدِ بَا ز تَا كُنْتِ بَخَوَانَدِ تَصَوَّرِ دِيدِم كِه رَكُوعِ
كَنْدِ بَا ز تَا لَصَفِ بَخَوَانَدِ وِیُوسْتَه تَقْرَا ت مَانَدِ حَتَا كِه خَتَمِ تَرَانِ
بِيَا كِه كَفْتِ كِرْدِ چُونِ دِيدِم نَا كَاهِ اَنَزَا بُو حَنِيفَه يَافْتِم وَنِيزِ خَطِيبِ اِنْ
يَحْيٰى بِنِ نَصْرِ رَوَايَتِ كَنْدِ كِه اَو مِي كَفْتِ كِه بُو حَنِيفَه اَكْثَرِ اَوْقَاتِ دَر شَهْرِ
رَمَضَانَ شَعْتِ خَتَمِ مِي كِرْدِ وَنِيزِ دَر اَنْ نَذْكُورِ سِتْ كِه حَطِيبِ اِنْ حَمَادِ
بِنِ يُوْسُفِ رَوَايَتِ كَنْدِ كِه اَو مِي كَفْتِ كِه مَن اَز اَسَدِ بِنِ عُمَرِ شَنِيدِم كِه
مِي كَفْتِ كِه بُو حَنِيفَه تَا چَهْلِ سَالِ بُو ضَوْدِ غَشَا نَا ز فَجْرِ خَوَانَدِ وَاكْثَرِ
جَمِيعِ تَرَانِ رَا بِيَا كِه كَفْتِ خَتَمِ مِي كِرْدِ كَوِيْنَدِ كِه دَر مَوْضِعِ مَدْفُونِ مَهْقَا دَر
مَرْتَبَه خَتَمِ تَرَانِ خَوَانَدِه بُو دِ وَنِيزِ دَر اَنْ مَسْطُورِ سِتْ كِه حَطِيبِ اِنْ حَمَادِ
بِنِ اَبِي حَنِيفَه رَوَايَتِ كَنْدِ كِه كَفْتِ چُونِ پِدَرِ مِ فَوْتِ دِ حَسَنِ بِنِ عَمَارَه
بِرْ غَسْلِ مَتَوَلٰى كِرْدِم بِسِ غَسْلِ مِي دَاوِ بِرْ جَمْعَتِ اللّٰهِ وَاِغْفِرْ لَكَ
لَمْ تَطْعَمْ مِنْهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً وَلَمْ تَقْوَسِدْ حَبْنًا بِاللَّيْلِ مِنْهَا
ارْبَعِينَ سَنَةً فَقَدْ اَلْعَيْتَ مِنْ بَعْدِكَ وَفَضَحْتَ الْقَرَارَ
اَز زَبَانِ مِخَوَانَدِه وَنِيزِ دَر اَنْ اَزَا بُو يُوْسُفِ رَحْ مَرُوِيْتِ كِه دَر

اثنا که من با امام ابو حنیفه رحم میروم ناگاه شخصی را شنیدم که دیگری
را میگفت که این ابو حنیفه شب نمی خوابد امام و الله لا یجحد
علی سالم افعّل گفت و عادتش شب نماز و دعا و تضرع کردن بود
و فعلاً سیزدهم - علامه حافظ بنجم الغیطی مینویسد که امام فرمود
گفت که من خداوند سبحان تعالی بودم و نه مرتبه بخواب دیدم بارها
بدل گفتم که اگر بار دیگر بنیم ضرر در از خواب پرسم که خالق برود
قیامت از عذابش بچه چیز نجات یابد گفت چون دیدم پرسیدم
که یارب عز و جل شک و تقدیر است اسما بچه چیز بر ذوقیات
عباد تو از عذاب تو نجات یابد گفت هر که صبح و شام سبحان
الابدی الابد سبحان الواحد الاحد سبحان الفرد
الصمد سبحان رافع السماء بغیر عمل سبحان من لیس
الارض علی ماء جمده سبحان من خلق الخلق فاحصهم
عند سبحان من قسم الرزق ولم یفیل احد سبحان الذی
لا یمتثل صاحبه ولا اولاد سبحان الذی لم یلد ولم یولد
و لم یکن له کنواحد بخواند از عذابان نجات یابد بکذا فی الطحطاوی
و رد المحتار و فعلاً چهاردهم در کتب سیر و تواریخ
مذکور است که امام باعث غایت زهد و تقاوت و ورع و عمل بحدیث
من جعل قاضیا بین الناس فقد ذبح بغیر مسکین کذا فی
البتیر عبده قضا نکردت چرا که بدم قبولتیش بچس از دنیا برفت
قصه اش چنین است که حکایت امام شیخ رحم استاد امام ابو حنیفه
رحم قاضی خلیفه منصور بود روزی خلیفه پاره زمین بغلامانش

عصبه و وقت نمودند کونوال حکم دادند که دستاویزات را به دستخط و مواهیر
قانونی مفتی و علما دیارش موثق و مقرر گردانند و جمیع علماء مذکورین تمیل
حکمش کردند و حسب طلب شهادت نوشتند و چون نزد امام آوردند
و طلب شهادت کرد و امام فرمود و خلیفه کجا گفت بخانه خود
گفت تا وقتیکه خلیفه نروم نه آید یا من نروم شهادت دادن
نمیتوانم و کونوال گفت که تو مردی فاضل و چه میگوئی و همه علما
شهادت خود نوشتند و هیچ عذرست نکردند و تو تنها دران عذر
پیش نمائی و چه میکنی گفت سلامه هر کس با هر کس شاه بود علی قلندر

از بدلتوی چپستای مرد فقیر	لا طمع بودن از سلطان و امیر
انچه در روز ازل فتنه مسلم	حاکم نکرد و بعد از ان حرمت رقم

چون خلیفه خبرش بشنید و امام شعبی رح را بطایبید و پرسید که در شهادت
روایت هم شده است گفت بل و خلیفه گفت پس تو بغیر رویت چگونه
شهادت دادی و دستخط نمودی و گفت من میدانم که حکم
تست و مرا بطایب اختیار نیست و خلیفه گفت این امر دور از
مواب بلکه موجب عذاب است و گفته اند که امام شعبی رح را از قضا
معزول کردند و کار قضا را باین شور می آوردند که از چهار کس ابوحنیفه
و شریک و سفیان ثوری و مسعر بن کدام یکی را عهد قضا باید داد
لهذا بطایب پیردانه فرستادند امام براه گرامت مرکوز باطنی دیگران را
پیشش گوی نمودند و میفرمود که من عذر خواهم کرد و سفیان ثوری
قرار را برقرار خواهم نمود و مسعر خود را دیوانه خواهد نمود و اما بر سجات
شریک یقین ندارم بلکه گرفتاریش را احتمال دارم و انقض فی الواقع

همان واقع شد که امام سفیان ثوری زخم بعد از قضای حاجت
در پس دیواری که متصل بهاری بود گرفت و از اسباب توطئه طایفه
که با کشتی موجود بود بگریخت و ملاح را میگفت که برای پنج من در
پسم کسی می آید و بزودی مرا بجاست باید و مراد از پنج مشغون حدیث
تذکورا است و پیش طالبش بطلبید و یافت و را بجا کسی برانید
مجهور آبا باقی سه تن و دانه درگاه خلیفه زن گردید و امام سحر و جادو
دست خلیفه گرفته پرسید که تو منصور هستی اهل عیال تو چگونه اند
منصور او را دیوانه فهمید و از بارگاه برانید و پستری با امام مخاطب گردید
دگفت که عهده قضا را قبول باید کرد و امام گفت که من مردی بزرگوارم
مرانا قاباشن باید شمرده که شمس عرب بر قضای من اصرار داشتند
و لگه شوند و گفت این امر علاقه علم است و علاقه حب و نسب نیست
باز گفت که من لایق این امر نیستم و اگر بر قولم صادق هستم و لیاقت ندارم
اگر کاذب هستم و چگونه عهد کتار را لایق باشم و خلیفه خاموش ماند
باز سخنی تعرض بفرموده ایشان شد و پس شریک را گرفت و عذرش را
نرفت و اما خلیفه از همان وقت تخم عداوت را امام بر زهر دلش کاشت
و بر ضررش حلیه احمی ساخت و اما بر دقتش اش نمی یافت و انجام کار
بمشوره و زراسه خود حلیه در پیش ساخت و یعنی زراسه را بمشوره
نزدش برگذاشت و چون نزدش رسید و سوالش پرسید که بشو هر
فلان غازی را اسپه بود بهتر وقت موت و مستقیم کرده بود که اسپه
چنان کس را باید داد که از همه بخلاف افضل و سخاوتمندتر باشد و حال
آن اسپه را که بدهم و و چه طور از اداسه و معیت رمانی یا هم و فرمود که

حضرت جعفر صادق رضی الله عنه را چون آن زن برگشت به بدل امام بگذشت به
که این خدیع و فریب بود که درین وقت رونموده فی الفور حماد را پیش
فرستاد اما او را نیافت که بدو او بر رفت به حسب ارشاد خلیفه آن
سکه را از مالک بن انس و عطاء بن ریحان نیز پرسید به مثل جواب
امام شنید به امام صاحب در آن وقت مایوس شده پسرش را وصیت نامه
نوشته داد که درین وقت خلیفه حبه قتل من کنم خواهد فرستاد به لیکن
عذر و حیل به در پیش خواهم کرد به شاید نجات یابم درین اثنا آدم شاهی
بطلب امام برسد به چون امام بدشاه رسید امام مالک و امام عطاء نیز
نشسته دید به خلیفه اول از امام پرسید که جواب سوال این زن چه دادی
امام اعاده اسسش کرد به و گفت که از تو حضرت جعفر صادق رضی الله عنه بهتر است
که از او رسول است نه تو و هم متقی از تست به و هم عالم از تست به خلیفه
از مالک و عطاء نیز پرسید به همان جواب شنید به پس حیران گردید به مجبوراً
هم ستمه را رخصت گردانید به چون بلوغ آمدند به عطارم رکاب امام گرفته گفت
که تو ما را از قتل نجات دادی که موافق جواب با جواب گفتی به الغرض خلیفه
عداوت پیدا گشت به حاکم بر قتلش که مستحکم بربست به بنا بر آن روز شمشیر بر سر
ساخته به و از پیام بر آورده امام را گفت که عهده قضا قبول کن به و نه از جان
گفت به مرا هرگز صلاحیت عهده قضا نیست به خلیفه گفت تو کاذبی گفت اگر تو خلیفه
صادق است به پس خیلی تعجب است که خلیفه کاذب عهده قضا عطا نماید و اگر کذب است عدم لیاقت
است به خلیفه سوگند خورد که ضرورتاً قاضی خواهم کرد به امام هم سوگند خورد که من
هرگز قبول نخواهم کرد به در بانث گفت ای ابو حنیفه خلیفه سوگند یاد فرموده
تو نشنیدی چه انا حق عذر بانمای به گفت خلیفه را کفار و مستم دادن از من

بها تراز است و الغرض امام مقتید کرد و در هر روز ده بار تازیانه بر سر
را میزدش میزد و امام میفرمود که تازیانه دنیا از تازیانه آخرت آسان تر است
شعوی مبارکش ازین صدمه متورم گشت چون بدو روز صبر تازیانه کالان
بگذاشت و بقول بعضی زهر هم در طعاشش کرد و پس باده حبشه ایجری سپرد
بارک بسجده نماده جان شیرین بجان آفرین سپرد و کما اشار الیه السیر

فی الخائف وهو الذي (المنصور) ضرب ابائيفه روح علی القفار ثم سمعته
فما بعد ايامه و قيل انه قتل بالسم وغيره من التوارخ انا لله وانا
اليه راجعون و فيا اليهما الاخوان كيف لا تقيموا زاهدان
وعابدا وبرا موقيا وكيف وجدتموه مجبا و عامسا
بالحديث و تاراثروا الدنيا لعل به حتى احبسوا الاجال
ومات فمن يكون مثله رحمة الله تعالى الاله اسم اجل
مسكنه في اعلى العليان و اجعل مساكين معاندينه في
اسفل السافلين و همچنین روایات کثیره حکایات غریزه شایع در
ذالغ اندک نقل نمایم و باعث درازی کتاب سوقوف سائتم و ما
چند روایت مختصره در کرامت ذکر نمایم

نهم و هفتم در کرامت وی رض

علامه علی قاری از ابن حجر این کرامت را نقل می نماید که امام ابو یوسف
رحم بایام طفولیت از مادر خویش گرفته کرده بنحایت امام ابو حنیفه رحم می آردی
و مادر موصوفه تر نزد امام بیامدی و خفا میفش کردی و امام ضاحک
بار بار حواله اش می ساختی و چون امام ابو یوسف رحم باعث عکس اوقات

پرنشان می بودی به امام ابوحنیفه برای تسکینش که زنده اکثر وقت
کیف بکشد آنست تا کل الفالوذج میفرمودی به چون نام
ابو یوسف رح بخد مت ارون رشید در رسید ارون متالوده
تواضع پیشش گردانید به چون آنرا دید بخندید به ارون سببش سپید
پس کرامت امام را ذکر نمود به مختصر قصه اش همین بود به زبان زرد
خالد بن اسد که امام ابوحنیفه رح را همالی بود به که او اکثر اوقات
مشغول بر بالاسه بام امام همام نورانی در خشان شل خیام نظر می نمود به
چون امام بدعوت خالق الانام ما اقضا النفس المطمئنة از حی
الی ربك بیک گفت به از آنوقت آن نور پنهان گشت به چون او
آنرا دید به سببش از برگشت پرسید به گفت که آن نور نور عبادت
و زهد و تقاوت امام بود به تا حین حیات رد می نمود به حالا امام رخت
هستی از دنیای نیستی بر بست به و سفر آخرت برگرفت به آن نور عصم
همراهش برخت به لذا از نظرت مخفی گشت به بکافی مناقب الامام به
دنی کرامات الاولیاء النظام اما هم شعر الی در سیزده آورده
که اگر انیمه خندین اولیا نباشد دیگر که باشد به بلکه هرگز برود زمین
ولی نباشد به الا وجه دیگر اولیا را از ایشان کمتر فایده ایست به حق که
بالفناء اولیا مسلم است که هر یکی ایشان بکشف صحیح با روح
ابو یوسف صلعم مجتبی میشد به و از استنباطات مسائل سوال میکرد و بعد از
اجازت کشفی درج کتاب می ساخت و غیره که در دیگاه دیگر امام
شعرانی بکشف و جدائی خود می نویسد که ما بیکدیگر که ترک قنوت امام
پنهانی الوقت زیارت شمر امام ابوحنیفه رح باعث موافقت است اجتهاد

امام شافعی یا اجتہاد امام ابو حنیفہ کہ در الوقت روز داده بود است
و این سیکہ از بزرگترین کرامت است ای امام ابو حنیفہ رحم است
حال قدری حال ذکاوت و جودت ایام ذکر می کنم و از ناظرین توقع
عدل و انصاف دارم +

مجموعہ ششم در ذکاوت

در مرآة الجنان شافعی المذهب مذکور است کہ امام اعظم رحم با امام
طوفیلت از بسکہ حاضر جواب و ذکی و ذہین و لطیف جید بود نقل است
کہ قیصر روم قاصد را با تحفہ و تحالیف و ہدایا بخدست خلیفہ منصور فرستاد
تا علمای زمان را مجتمع نمودہ جواب سواش بدہد - اگر جواب معقول
یا بد مال بران تقسیم کند و در نہ از مسلمانان خراج طلب سازد
خلیفہ علماء و فضلاء و حکماء زمان را جمع نمودہ و اہل عالم بدیدہ باشہ
مجمع گشتہ + امام ابو حنیفہ نیز باید خود و را بخارفتہ + چون قاصد
مذکور بر منبر صعود کردہ سوال پرسید کسی از علمای تاب جواب بخود
ندیدہ نہ کسی مستجاب جواب گردید + امام از پدر خود بداد جواب باجارت
طلبید + پدر مانع گردید + چون بعد از اصرار شدید نیز راضی نگردید
باجارت نگردید + منظر گشتہ از خلیفہ اجازت گرفت و نزد منبر
برفت + و قاصد را گفت کہ تو سائل هستی یا نہ + گفت بلہ گفت از
منبر فرود بیا سن صعود نمودہ جواب بدہم + کہ سائل شاگردی باشد
و مجیب در جہ استناد نیدارد + الغرض قاصد بزرگوار امام بر منبر
برآمد + گفت حال ہر چہ خواہی بہ پرست گفت کہ قبل خدا چہ بود +

امام فرمود: تو اسمای عدد را شناس. میدانی گفت بلی بدانم گفت
که قبل از یک چیز عدد بود گفت آن از همه اول است قبل از آن
عدد نیست گفت چون قبل واحد مجازی نفی چیزی متحقق شدن
نمی تواند پس قبل واحد حقیقی معنوی شئی دیگر چگونه متحقق شدن
تواند باز پرسید که روی خدا کدام جانب است گفت چون شمع
روشن شود در روشنیش یکدام جانب میشود گفت هر جانب برابر
و مساوی میشود گفت چون نور مجازی را جانب متعین نباشد
پس نور حقیقی همه آسمان و زمین بجه طور یک جانب متعین باشد
باز پرسید که در نیوقت خدا چه میکند گفت شانه تعالی بسیار است
اما یکی از آنجمله اینست که کافرا یعنی ترا از منبر زد آرد و مومن را
یعنی مرا بر منبر بر آرد و این قصه را علامه کفوی و خطیب خوارزمی
نیز بقریرات خود مندرج ساخته و دیگران نیز بقریرات خویش
تذکره اش کردند و **ورقیاوی** نظریه و مبسوط و طحاوی و بحر
آورده که بنحانه رسی بقریب طعام و لبه که دو پسرش را نکاح میداد
علمای و یار و فضلاء امصار مجتمع بودند هنوز جمیع بزرگان بر خوان
موجود بودند ناگاه نعت بنحانه شور و شتاب بر پا گردید چون سبیش
پرسید معلوم گردید که زنان سهواً و خطا بشب زفاف زوجه یکی را
بدیگری دادند و هر دو هر دو را زوجه خویش نمیدادند و قریب کردند
امام سفیان ثوری رح فرمود که هر دو زوجه را قبل انقضای
عدت نزد شوهر خود بخود نیاید رفت امام صاحب در آن جواب
مثال گفت این زیاد پرسید نزدت چیست امام سفیان ثوری رح

تغافل گفت که نزدش نبرد خواهد شد و حضرت علی کرم الله وجهه بطریق
مشبهه همین حکم فرموده بود و امام صاحب فرمود که هر دو نوبت نماز
نزد هم باید آورد و پس از هر دو پرسید که شما را موطوعه خود پنداشت
گفت سبیل و امام گفت که شما هر دو منکوحه خود را طلاق بدسید و بلا
عدت با موطوعه خود بذوق و شوق نکاح کرده صحبت و قربت را
طوق خود سازید و امام سفیان ثوری رحم پرسید چگونه این حکم
سید پی گفت که چون قبل خلوت طلاق واقع شود و عدت لازم
نمی آید و جایکه وطی بالشبهه واقع باشد و نکاح بدخول بها یا
باطل اندرون عدت درست گردد و هم در میان ایشان دوستی
باقی خواهد ماند و در نه انتظار عدت هر دو را کفایت است و در بین
صحبت غیر عداوت نفسانی پیراشدن تواند مباد که کسی بخیاالش طلاق
پرسد پس حضار مجلس بر ذکاوت امام متعجب ماندند و متعجب شدند
و در روشن الفالحی مذکور است که زن بمسجد آمد سینه را
که نشانش سرخ و نصف دیگرش زرد بود و بخدمت امام نهاد
امام آزاد و حشده کرده حواله اش کرد چون برگشت یارانش پرسیدند
که مطلبش چه بود که در نیوقت رو نمود و فرمود که این زن بگاہی خون
حیض سرخ گاه سحر زرد می آید و بنا بر آن طهر را می پرسید
من از سنی می اندرون سیب جوالش دادم یعنی تا وقتیکه آب
سپید نه آید طهر نباشد و **الچشم** فیم روزی امام صاحب
مسجد نشسته بود و دفتره چند فارسیان مسلح بر او نمودند و گفتند که
ما از تو دوا مرئی پرسیم اگر جوالش نخواهی داد دویم سازیم

گفت شمشیر ما را نیام بکنید و چو بیدیم بشنید گفتند از پوست
گردنت نیام ساختن را ثواب عظیم و اینهم شمشیر ما را نیام چون کنیم
گفت به پرسید گفتند که جنازه دو کس برآمده یکی از آن شرابی
که در حالت نشه فوتید و دیگری از آن زنی است که بوقت اطلاق
حمل حرام فوتید و هر دو را از حرام توبه نصیب شد و در حق ایشان
چه میگوئی و چون در مذہب خارجیان بگناه قلیل هم کافر میشود و
و در مذہب امام کافر نمیشود و بنا بر آن بدل کرده آمدند که ابوحنیفه
ضرر حرب مذہب خود هر دو را مومن خواهد گفت ما آنرا حیلہ فساد
خواهیم کرد و امام فرمود که آن هر دو کس را کدام قوم بودند از پیرو
گفتند نه گفت از نصاری گفتند نه گفت از مجوس
گفتند نه گفت از بت پرست گفتند نه گفت پس از کدام
قوم بودند گفتند از مسلمانان و فرمود شما خود جوابش دادید
گفتند چگونه گفت که شما خود اقرار نماید که از قوم مسلمانان بودند
باز کافر چگونه خواهند شد باز پرسیدند خیر این هر دو جنتی اند یا
دوزخی و فرمود که من در حق آنان چنان گویم که حضرت ابراهیم
عم در حق انسی مدبر گفته بود قوله تعالی فمن تبعنی فانه منی
ومن عصانی فانه منک عفور رحیم و نیز قول عیسی عم که در
حق گناہکاران فرموده بود قوله تعالی ان تعذبهم فانه هم
عبادت وان تغفر لهم فانه انت الغزیز الحکیم چون
کلام ما در اینجا رسیده همه خارجیان از مذہب خود تائب گردیدند و
فما جزاء من قال اللهم وهداهم واین را کرامت امام باقر علیه السلام

در غرالمضا حاکم منسوب است که شخصی در مسجد از امام پرسید
اگر بنیذر احوال گوی در نیوقت مسجد بنوشم. فرمود که زوجه تو بر تو
حلال است یا حرام. گفت حلال اگر با و بمسجد جلع کردن توانی بنیذر
راجم بمسجد بنوش.

در آثار البلاء و اخبار الباء از قاضی زهیر منقول است که کسی نزد شخصی
در کوفه خبری امانت داشته بچ رفته بود. بعد از مراجعت طلب
امانتش نمود. منکر گردید. بیچاره چون چاره دیگر ندید. لاچار بدل
سجده مت امام الا برار برفت. و امام را حالش گفت. زیرا که خان نزد
امام می نشست. امام مظلوم را گفت که تو از اینجا برو. و کسی بخیر
ازین نگو. چون او برگشت. امام ابوحنیفه رحه فانی را گفت که چند
نزد من بتلاش قاضی آمدند. اگر عهده قضای را قبول کنی ترا مقرر کنم
آنکس بجا هر قدر سلیت و لعل نموده راضی شد. باز امام مظلوم را
طلبیده فرمود که حالا نزدش برو و بگو که شاید ترا به نسبت امانت فراموشی
نکرده باشد. خیال کن که من فلان وقت فلان تاریخ فلان جا ترا
داده بودم. پس خاین بلحاظ اینکه اگر مردمان حال حیانت بشنوند
مراقاضی سازند. فی الفور امانت را حواله اش کرده و بطلب خنده
قضای پیر برد. امام گفت که این عهده قابل تو نیست. نه تو قابل نیست
و رفع دخل. اگر معاندین گویند که امام کاذب بود. گویم که هرگز
کاذب نبود. زیرا که براس اظهار حق کلامهای حکمتانه و سخنان
مصلحتانه باید گفت. که از کلام خدا و رسول خدا هم همچنین حکم
طا هر گشت. کما قال الله تعالی ناقله عن ابراهیم علیه السلام قال بل لعل

کبریه و ناقله عن یوسف غم جعل السقایة فی رجل خیه
ثم اذن مودون (تا) فبلاء فاعینهم قبل وعاذ اخیه
بنابران سعدی فارم این مضمون را بدل گرفت و دروغ مصلحت
آیند از رستی فتنه انگیز را بکتاب نوشت.

در فتاوی سمر اجیه مذکور است که یک خرابی نزد امام آمده پسید
که از یک واو یا از دو واو فرمود از دو واو اغرابی بارت الله فین
لکافی لا ولا گفته بازگشت. حاضرین را از آن حیرت گرفت. چون
سببش پرسیدند. از امام جوابش همین طور شنیدند که اعراض
حال تشهد را می پرسید که حسب روایت ابن مسعود رض از دو واو یا
حسب روایت ابو موسی از یک واو تشهد خوانم. جوابش از دو واو گفتیم
وا لا ولا اشاره برین آیت می داشت. چمن شجره مبارکه زیتونه
لا شرقیه ولا غربیه گفته برفت.

وضع و حمل. اگر چه بالفعل بر روایت ابو موسی رض یک واو هم موجود
بنظر نمی آید. اما شاید سابق بوده باشد. فقیر گوید که ازین نقل سوء
نکات کرامت هم پیداست.

در کشاف آورده که یک مرتبه حضرت قناده صحابی رض در کوفه آمده بود
مردمان پیر جانب حلقه گرفتند. منتظر سوال و تفسار قیل و قال ماندند
فرمود هر چه بدل دارید. پرسید. اتفاقاً امام ابو حنیفه رحم نیز بوقت صغر
سن در انجاعت موجود بود. چون پرسیدند که مور حضرت سلیمان غم نر
یا ماده. آنحضرت چیزی تا مل فرمود. امام فوراً ماده بود گفته. تو لشرف
ظاهر نمود. حضرت فرمود بچه دانستی. امام گفت که خداوند تعالی قالت

تشبیه پسند مال حفظ معنی بدیع قرآن امام باغت نشان و نصاحت
 بیان را بوقت صفر زمان بروز بروی صحابی پیغمبر آخر الزمان
 در تذکرة الاولیا مذکور است که یک شخص حضرت عثمان رضی الله عنه
 میگفت : امام اورا گفت که من میخواهم که فلان دختر را بنکاح
 فلان یهودی . گفت یا امام کسی از مسلمانان دخترش را یهود میداد
 که من بدیم چه میگوید فرمود که سبحان الله چه خوب تو دخترت را یهود
 دادن درست نداری ، دختر رسول صلعم را یهود دادن چه طور درست
 داری . پس انفور آکس از اعتقادش ثابت .
 در مضمرات سطوت که ردی امام باقر رضا از امام ابوحنیفه
 کشیدیم که تو احادیث جدم را در گذشته بر قیاس عمل میکنی . گفت ای
 فرزند رسول صلعم من از تو اولاً نه سئله می پرسم . بعد جواب بدم
 یکے ازان اینست که نماز بهتر است یا روزه فرمود نماز گفت اگر من
 بر قیاس میرفتم ، و بران عمل میکردم ، پس بقضا کردن نماز
 پاس زمان حایفه حکم دادم ، اما بر معافیش را حکم میازم ، و
 قضای روزه را حکم میدهم ، دیگر اینست که منی را ناک پاک است
 یا بول ، فرمود بول ، اگر من قیاس را دخل دادم ، غسل را بعد
 از بول واجب میداشتم ، نه بعد از انزال منی حکم دادم ، سوم
 اینست که زن ضعیف است یا مرد ، فرمود زن . گفت اگر من بر
 نقص عمل میکردم ، در میراث زن را نصف حصه میدادند
 پس امام باقر معانقه و مصاحبه ساخت و عذر جارت خواست

و گفت که مخالفان عناد تراستهم میازند و عداوت شکایت میکنند
و میفرماند امام شعرائی در و غیره نوشته است که ابو طایع گفت
که من بسجد گزیده نزد امام ابو حنیفه رح نشسته بودم و ناگاه دیدم
که امام سفیان ثوری و مقاتل بن حیان و حماد بن سلمه و امام جعفر
صادق و غیرهم تشریف آوردند و امام را فرمودند بشنیدم
که درین حد قیاس را داخل میدی مابری حال تو می ترسیم که قیاس
اول از ابلیس صادر گشته و بناء علیه طوق برگردنش افتاده پس
امام گفت من هر چه گویم از قرآن گویم و وایت صاف طنائی الکتاب
من شئی را بران شاید آرم برگز قیاس را داخل ندیم اما کسان
که خداوند تعالی فهم تیران نداده و نزد ایشان اقوال قیاس نمایند
و بدل شان از من رنجش آید و حاکم امام با ایشان از صبح جمعه تا زوال
مناظره کرد و مذمب خود را ظاهر نمود که من اولاً بر تیران عمل
نمیکند و اگر نمی یابم بر حدیث اگر دران هم نمی یابم بر اقوال صحابه رض
نمایم و متفق را بر مختلف مقدم میازم بعد از ان مجبوراً قیاس را
داخل میدهم چون کلام امام همام را بزرگان عظام و اولیای کرام
شنیدند و نور از پشت برخاسته دست و زانوی امام بوسیدند
و انست سید العلماء فرمودند و عذر جبارت خواستند و عفو
طلبیدند امام غفر لنا و لکم فرمود و با هم اتفاق رو نمود
شمسیه نقیر حقیر گوید که از اینجا خیل واضح و لایح گشت که نزد امام
اعظم العلماء و الفضول اخبار رسول خالق العقول و آثار صحاب مقبول
مجمع بود و بنا بران همچنین تقریر رو نموده لاجرم مولانا عبد الحق دهلوی

پنج جزئی فوتید. و سیزش رخص امام باقر رضی الله عنه پنجاه هفت
جزئی متولد شده. ^{۱۲۸} یکصد و چهارده فوتید. و سپهر امام باقر امام
جعفر صادق ^{۱۲۹} ششاد تو در گذشته یکصد و چهل و نه فوتید.
و سپهر امام جعفر صادق و امام موسی کاظم رضی الله عنه یکصد و شصت
متولد شده. ^{۱۳۰} یکصد و هشتاد و سه فوتید. پس امام را با این
بخوبی ملاقات گردید. که ^{۱۳۱} شصت و یک یا مفا و یا شصت و یک
تولی شده. ^{۱۳۲} یکصد و پنجاه فوتید. کما مر ذکره +
و در تاریخ ابن خلکان مر قوم هست که مصاحب خلیفه منصور با امام
عداوت نهائی. و نهضت باطنی میداشت. هر وقت ضرورتش بود
روزی امام را نزد منصور یافته بپشت قتل مغالطه داده پرسید
که بادشاه بقتل شخصی مرا حکم داد. و مرا حالش معلوم نیست. تو در
چه میگوئی. گفت حکم بادشاه بر حق است یا بر باطل. گفت بر حق
گفت حکم حق را بلا استفسار قتل باید کرد. امام مجلس نزدش
گفت که این بر من شمشیر کشیده بود. اما بنده بر درویش نمود.
پس در آن نیکو است که ربیع مصاحب منصور هم با امام عداوت
قلبی میداشت. و بنابر علیه حیلۀ ما بر قتلش میاجت. و روزی بر در
امام منصور را گفت که ای امیر المؤمنین این ابو حنیفه با حدیث
حضرت عبداللہ ابن عباس رخص عداوت میدارد. و بر خلاف قول

که امام شمرانی رح شافعی المذهب بود. با وجودش همچنین تقریرش از و
رو نمود. از اینجا هم پیدا و هویدا گشت. و بوضوح پرست. که حالا
کسی را نمیرسد که بسنده صحاح سند امام را ضعیف سازد. نه بلیل ^{غیبه}
صحاح حدیثی امام را متکلف کند نه هیچ سند صحاح بر سند امام صاحب
تالیع ترجیح یابد. زیرا که تالیفات بعد از و صدور بیشتر بوقوع آمده.
لهذا الاحواله از رطب یابس محفوظ نشده. گرچه صاحبانش حسب شروط
مشرعیه خود را مرفوع و موضوع و غیر ذلک نوشته. مانند نماز امام
و الا نشان باشد قرب زمان ازاها محفوظ گشته. گرچه ایشان بطریق
دیگر بدلیل سند یوم الا بتر سند حدیث امام بهتر را بدتر گفته. اما از
لازم نیامده که کل سند صحاح بدتر است العیاذ بالله بلکه بمقابله سند
امام خوشتر معتبر تر گشته. و حالا هر حدیث صحاح که با قول امام موافق
باشد قوی تر و صحیح تر گردد. اگرچه بروایت صحاح بصورت ضعیف
و غیره رود اوده باشد. هرگز ضعیف نباشد. چون این را در میان
برای ما بدیش رفع یدین و این بالجهر و غیرها مثلما نازان و فرحان گشته
شور و شغب سازید. در اسلام رخنه میاندازید. بلکه تعلید احدی لایمه
اربعه سازید تا از سر اقامت برپید و جزای خیر بیاید. و مرا خیر خواه دانید.
و دفع و خلع اگر بدل کسی رسد که روایت مناظره امام با امام
باقر امام جعفر صادق و غیره ماضی عنهم افتراء است. زیرا که زمانه
امام باقر رضی غیر زمانه امام جعفر صادق رضی بود. صورت مناظره
بهر دو بجه طور رو نمود. گویم افتراء است بی کم و کاست درست است
بلکه امام ابوحنیفه رح با دالدا جلد و پسر و غیره امام باقر رضی یعنی

و امام اجل و اصحابش در تصنیفات خود با نوشتن که نزد امام صدوق
احادیث موجود بود از آنها استنباطها می نمود. خصوصاً امام شعرانی در
در میزان خود این عبارت نوشته و آیات^{۲۷} ان تبادرالی تضعیف
شئ من ادلة مذهب الامام ابی حنیفة الا بعد ان تطلع
مسانید الثلاثة و لم تجد ذلك فيها الا من انما دقيقة ائمة و
لطيفة تخفية ظاهر گشت که امام صاحب اولاکتاب احادیث با لیف کرده بود
و آنرا امام مسانید ثلثة نموده و آن مسانیدهای قرب زمان بنیست
صحاح بعد زمان صحیح تر و معتبر بود که باعث قرب زمان کذب نبیان
گنجایش نبود. فلعمرو ما قاله الشعرانی فی میزانه فان قيل
اذا قلتم بان ادلة مذهب الامام ابی حنیفة رضی الله
فيها شئ ضعيف لسلامة الرواة بينه وبين رسول صلعم
فيما جوابكم عن قول بعض الحفاظ عن شئ من ادلة الامام
ابی حنیفة بانه ضعيف فالجواب يجب علينا حمل ذلك جرماً
على الرواة النازلين عن الامام في السند بعد موته رضي
اذا رووا ذلك الحديث من طريق غير طريق الامام اذ كل
حديث وجدناه في مسانيد الامام الثلاثة فهو صحيح لانه
لو اصح عنده ما استدل به ولا يقدح فيه وجود كذاب
او متهم بکذب مثلاً فی سند النازل عن الامام و كذا
لحديث استدلال مجتهد به ثم يجب علينا العمل به و لو لم
يروه غيره فتأمل هذه الدقيقة التي نسبتها عليها
فلعلك لا تجد هائي كلام احده من المحدثين لطيفة و غير مت

که امام شمرانی رح شافعی المذهب بود. با وجودش همچنین تقریرش از و
رو نمود. از اینجا هم پیدا و پدید آگشت. و بوضوح پیوست. که حالا
کسی را نمیرسد که بسند صحاح سند امام را ضعیف سازد. نه بلیل ^{غیبت} مرفوع
صحاح حدیثی امام را متلوع کند نه هیچ سند صحاح بر سند امام صاحبنا
تلاح ترجیح یابد. زیرا که تالیفات بعد از دو صد و بیشتر بوقوع آمده.
لیند الامحاله از طریق یابیس محفوظ نمانده. گرچه صاحبانش حسب شرط
مستثربه خود را مرفوع و موضوع و غیر ذلک نوشته. ساینه نما مثله امام
والاشان باعث قرب زمان از آنها محفوظ گشته. گرچه ایشان بطریق
دیگر بدلیل سند یوم الا بهتر سند حدیث امام بهتر را بابت گرفته. اما از
لازم نیامده که کل سند صحاح بدترین است العیاذ بالله بلکه بمقابله سند
امام فوشر معتبر تر نگشته. و حالا هر حدیث صحاح که با قول امام موافق
باشد قوی تر و صحیح تر گردد. اگر چه بروایت صحاح صورت ضعیف
و غیره رود او باشد. هرگز ضعیف نباشد. چون این را در یادیتید
بر اساس و پیش رنج بدین و این بالجهر و غیرها مثلاً نازان و فرحان گشته
شور و شغب مسازیده و در اسلام رخنه میاندازیده بلکه نقیض احد الایمه
اربعه مسازیده از سر اکتهم برید و جزایه خیر بیاید. و مرا خیر خواه دانیده
وقع و خلح اگر بدلی کسی رسد که روایت مناظره امام با امام
باقر امام جعفر صادق و غیره بار ضعیف عنهم افترا است. زیرا که زمانه
امام باقر رضی غیر زمانه امام جعفر صادق رض بود. صورت مناظره
بهر دو بجه طور و نموده گوئیم افترا است بی کم و کاست است راست است
بلکه امام ابوحنیفه رح با دالدا حید و پسر و غیره امام باقر رض یعنی

امام زین العابدین و امام باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم رضی الله
تعالی عنهم، هجبت میباشند. حسب کتاب اهل تشیع نیز امام بابائشان در
مسائل مناظره میساخت. زیرا که امام زین العابدین رضی الله عنه نود
و پنج هجری فوتید. و پسرش رضی الله عنه امام باقر رضی الله عنه پنجاه هجبت
هجری متولد شده. ^{۱۲۸} لکن یکصد و چهارده فوتید. و پسر امام باقر امام
جعفر صادق رضی الله عنه هشتاد و دو دیده. ^{۱۲۹} لکن یکصد و چهل و نه فوتید.
و پسر امام جعفر صادق و امام موسی کاظم رضی الله عنه یکصد و بیست و دو
تولد شده. ^{۱۳۰} لکن یکصد و هشتاد و سه فوتید. پس امام را با این
مجموعی ملاقات گردید. که لکن شصت و یک یا هشتاد یا لکن هشتاد
تولد شده. ^{۱۳۱} لکن یکصد و پنجاه فوتید. گما مرز کرده.

در تاریخ ابن خلکان مرقوم است که مصاحب خلیفه منصور با امام
علاوت نهانی، و نقاضت باطنی میباشند. هر وقت ضرورتی میخواست
روزی امام را نزد منصور یافته بنیت قتل مغالطه داده پرسید
که بادشاه بقتل شخص مرا حکم داده و مرا حالش معلوم نیست. تو در این
چه میگوئی. گفت حکم بادشاه بر حق است یا بر باطل. گفت بر حق
گفت حکم حق را بلا استفسار تمیل باید کرد. امام خلیس نزدش
گفت که این بر من شمشیر کشیده بود. اما بنده برودش نمود.
نیز در آن مذکور است که ربیع مصاحب منصور هم با امام علاوت
قلبی میباشند. و بنابر غلیبه حلیه با بر قلش میساخت. و روزی برود
امام منصور را گفت که ای امیر المؤمنین این ابو حنیفه با حدت
حضرت عبید الله بن عباس رفا علاوت میدارد. و برخلاف قول

حجت سخن بر زبان رانده اینی اگر کسی سوگند کرده بعد دوسه روز هم
 انشاء الله تعالی گوید نزد حجت استثناءش صحیح باشد و ابو حنیفه
 از امام درست سازد و استثناء را متصل باید ورنه درست نباشد گویند
 امام گفت یا امیر المؤمنین ربیع گوید که بیعت لشکر بدست درست باشد
 پرسید چگونه گفت که در اینجا ششم خورده بیعت کرده باز بخانه رفته انشاء
 الله تعالی گفته بیعت را بشکند منظور را قهقهه گرفت و ربیع را گفت
 که تو از ابو حنیفه متعرض نشو و در پی او مرو چون پردواز در بار میرد
 آیند و براه با هم سخن گفتند ربیع امام را گفت که گویا تو مرا امروز
 قتل کرده بودی امام گفت نه بلکه تو مرا آما من ترا در انجالت دادم
 و زمانی کردم و فقیر حقیر گوید که باعث علم و فهم و عقل و فضل و طاعت
 و ذکاوت و کرامت و هدایت و ولایت و تقادوت و غیادت و ریاضت و
 گردیدن خلقت بر او مردمان حد بردند و به بهمت مداخلت قیاس
 بدین رب الناس بر حدیث خیر الناس بن الناس متهم ساختند
 حتا که بزرگان کرام را دلای عظام بمنازعت برخاستند و بعد از مناظره
 دریافتند و در هر امر موافقت کردند کما مر ذکره اما علمای حاسدان
 منصوری که بمنظره از امام سرنگون شده عاجز آمده بودند چنان
 عذر و عذر و حیل و فریب و منالطه در پیش ساختند که بعد جیس قبل سازیدند
 و بعضی علماء مبعصرین و متاخرین بر شک و حدایمینی که مثل ابو حنیفه رحم ضا
 زب شدن نتوانستند به تردید و تضعیف اقوال امام پی بردند یعنی
 به نیت تضعیف روایتهای مستدل امام صاحب روایت های غیر مستدل
 مقابلش بسند موضوعه خود با تقویت داده مرفوع و قوی ساختند تا از آن

احوال امام را تحقیر کردن توانند چنانچه غیر مقلدان بر عیال او دایت ای
 نازان و فرمان شنیده و رخنه در سپاهم اندازند و چون نباشد بزرگان
 مظلوم و محسودی باشند اللهم اجعلنی محسودا ولا تجعلنی حاسدا
 و در معدن مذکور است که عالمی از امام پرسید که تو گاهی بر اجتهاد خود دادم
 شدی و تاسف کردی گفت لم یکنی فیه که مردمان از من پرسیدند که
 مالمه فوتیده و دلش شکست حرکت کند در آن چه حکمت باشد گفتم که من
 چاک کرده و دلش بسیردن کند بعد از آن غماست کشیدم که نیت تکلیف
 دادم و ندانستم که آن ولد زنده بیرون شد بانه تاسف خوردم
 گفت ای امام غای تاسف و غماست نیت بلکه فضل خدا شامل
 است که آن الدنهم به برکت اجتهاد تو زنده بیرون شدیم و تا این
 رسیدیم

پنجم

در افراط و تفریط اقوام بر شان امام مهتم رح
 قوم در باب امام ابو حنیفه رضی الله عنه افراط و تفریط نمودند و فتاوات
 در دین افزودند و طائفه از آن بر آنند که امام را بکلامهای نامعنا
 و چنین گویند و باعث خجاست نفسی و تعصب دلی و عداوت قلبی نمیشد
 پیروده بر زبان رانند کهانی کتب التفتین و المعانی ما ایشان بر دو
 اند یک بر عداوت ظاهری عمل کردند چون ترمذی و ابو بکر بن
 و فخر الدین رازی و دارقطنی و ابن جوزی و غیرهم که انی شرح
 سادات و شرح مسلم و میزان الشرائع و دیگر کتب از سادات

بتعصب یب علی کار بند ساختند چون داری و بهی و امام نبوی و
 ربانی و غیر هم رحم که فرض تقویت مذہب امام شافعی رحم و لایل مذہب
 خود را از احادیث موضوعه و غیر موضوعه تتبع و تفحص نموده جمع کرده
 و مذہب شافعی را موافق حدیث گفتند و بر احادیث مذہب حنفی
 طعن و جرح ساختند و مبنی بر رأی و اجتهاد است گفتند و بکذا فی
 شرح سفر السعادت اما اکثر شافعیان منصف مزاج هم بودند
 آنان درین راه رفتار نکردند بلکه بر حقیقت مذہب حنفیان و موافق
 بودنش بحدیث و قرآن گفتار نمودند چنانچه امام سیوطی و امام غزالی
 و امام شحرانی و امام نووی و امام یافعی و امام ابو معشر طبری و غیر هم
 رحمهم الله تعالی که سائید ثلاثه امام ابو حنیفه رحم و مواهب الرحمان
 و غیر هم را بنظر خود دیدند و در پیچاستاسپینا ید که قدری حال
 معصومین ذکر نمایم بنا بر آن بجهت عبارت در المختار را نقل میازم
 انما مسیاه بن لک لان الامام رض لما شاعت فضائله و تمت
 انما فقیان فواضله جرت علیه العادة القدیمة من اطلاق
 السنّة الحاسدین فیه حق طعنوا فی اجتهاده و عقید
 یما هو متباز منه قطعاً لقصد ان یطفوا نور الله و یرانی
 الله الا ان یتم نوره کما لکم بعضهم فی ماله و بعضهم فی الشا^{فقی}
 و بعضهم فی اهل بل قد تکلمت فرقة فی ابی بکر و عمر فرقة
 عثمان علی و فرقة کفرت کل الصحابة

ومن فی النبی و من الناس سالماً	وللناس قال بالظنون و قیل
ومن انتصر له امام رحم العلماة السیوطی فی کتاب مسماة	

بتبليغ الصحيفة والعلامة ابن حجر في كتاب سماه بالخيار
الحسان والعلامة يوسف بن عبد الهادي الحنيلي في
مجلد كبير سماه تنوير الصحيفة وذكر فيه عن عبد الله
لا تتكلم في ابي حنيفة بسوء ولا تصدق احد اليسى القول
القول فيه فاني والله ما رأيت افضل ولا اروع ولا افقه
منه ثم قال ولا يفترا احد بكلام الخطيب فان عند العبد
الزائدة على جماعة من العلماء كابي حنيفة والامام احمد وبعض
اصحابه وتعامل عليهم بكل وجه وضف فيه بعضهم
السهم للمصيب في كيد الخطيب واما ابن الجوزي فانه تابع
الخطيب وقد عجب سبطه منه حيث قال في مرآة الزمان
وليس العجب من الخطيب فانه طعن في جماعة من العلماء
واما العجب من المجتد كيف سالت اسلوبه وجاء بما هو
اعظم قال من المتعصبين علي بن حنيفة الدارقطني والبر
نعيم فانه لم يذكره في الحلية وذكر من دونه في العلم و
الزهد الخ (لما) ما ذكره الخطيب من القدر عن قائله فلا
يعتد به فانه ان كان من غير اقران الامام فهو مقلدا
لما قاله او كتبه اعداؤه او من اقرانه فكذلك الخ
طائف برانند که باعث فرط محبت و مودت با موجب کثرت
جہالت و حماقت در ذکر فضائل امام صاحب کرامت از حد در گذشت
حقا کہ امور غیر معقول را در روایات مجہول حکایات مجذول را بابت
امام مقبول قبول کردند تا حق مجذول نمودند و گویا بر ضررشان بنشیند

مطلق علی الحق پے بردندہ کہ معاندین ازان راہ ملامت و فضیحت
 و بہتان یا بندہ و بزرگزی یا اصل فضائل حجت گیرندہ یعنی بعض جہلا
 و حمقاء گویند کہ امام صاحب فی شب ہزار رکعت نمازی خواندہ و
 در ہر رکعت ازان ختم قرآن می کردہ و ازا امام صاحب حضرت خضر عم ربیع سال
 بوقت حیات احکام شریعت بیا موخت و بعد موت از قبرش سبست و پنج
 سال استفادہ گرفتہ و او را پدرش ہمراہ گرفته نزد حضرت علی رض
 بردہ و حضرت عیسیٰ عم برہندیش تقلید خواہد کردہ و غیر ذلک العیال با
 کما فی الطوطاوی و غیرہ اما اہل کشفان بکشف و جدائی چنین نوشتہ
 اند کہ حضرت عیسیٰ عم ہر حکمیکہ ظاہر خواہد کرد موافق مذہب امام ابو حنیفہ
 رح خواہد شد کما مر ذکرہ ازین حقیقت مذہبش ثابت است نہ تقلید کما
 زعمہ الحمقاء پس بہ نسبت این دو طائفہ حال امام ابو حنیفہ کو فی ہم مثل حال
 حضرت علی رض گشت کہ نعل گفتگوی خارجی و را فنی بدو پیوستہ
 طائفہ برانند کہ بر حد اعتدال مانند و با احتیاط کمال و
 کوشش جمالی صحیح اقوال و درستگی افعال را بکتاب و رج ساختن
 و انرا فراط و تفریطہ ثانی یافتند

بہرہ دوم

در سبب اجہتا و وسوسہ

چون حال تقرب و تقدّم و علم فہم و عقل و فضل و زہد و ورع و تقاوت
 و ذکاوت و ذہانت و فطانت و کرامت و ولہیت و افضلیت و تابعیت
 امام ابو حنیفہ رض بخوبی دانستہ و عالا حال قیل و قال اجہتا و امام

والرجال را و ذکر کنیم فکر نمایند و میان دین و دنیا که هرگاه امام
صاحب دید که کسی از محالی را در غنیمت تشفی و تالیف و تدوین احکام
شرعی است نه کرده و بکافیه بر قوت حفظ کیم و علوم شرعی است و در
طریقت بدیج باعث احلت و شبات محالی را در غنیمت مفقود شده و میرود
لقله علیه السلام ان الله لا یقبض العلم انرا عا ینا رعه عن
العباد و لكن یقبض العلم یقبض العلماء حتی اذا لم یبق عالم
اتخذ الناس رؤساجها لافسوا و افساوا فاشق البغیر علم فضلو و
اضلوا متفق علیه کذا فی الشکوة و مشرکان و منافقان و معاندان
و کافران به نیت قلع و قمع و بهم ارکان اسلام و غلب بر احکام دین الهی
و تزلزل امور عوام بر وضع و غلط و تغییر و تبدیل احادیث کمر بستار و تهاکم
اکثر مسلمانان نیز بغیر از دین دای و خواہش نفسانی و افتراء و اختراعات
قال الرسول صلعم میگفتند و وضاعین مثل ابن را و دای و غلبه
و غیر بار رشوة داده جهت ثبوت دعوی خود حدیث باز او قلع میسازند
و بعضی حدیث صحیح را تغییر و تبدیل کرده بیان می نمودند و بعضی حدیث
بناییم یحییین موضوعات را نیز صاحبان صحاح مجبوراً تالیف کردند و
و هیجان بران نازان شدند و اصحاب کبار و ارباب و الاتبار و
ایمان شریعت و شمار طریقت و تار و باعث مقابله کفار و فرستاد
توبیخ و تفریب و ضاعین اشرار پیدا شدند پس امام قایل انصاف
سوار از رسید و بند گردیده و کمر بست بر سر قول حق تعالی
مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْتِمِرٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيدِهِ فَإِنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ و ایضا قوله تعالى وَ مَنْ يَعْلَمُ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ عَزِيزٌ

۵۰۲

[illegible][illegible]

اهلها يوم القيامة (وإلى قوله) وكنا نسمع أن الرجل يتعلق بأول
يوم القيمة ولا يعرفه فيقول كنت ترائي على الخطاء وعلى المنكر
ولا تنتهي كذا في تيسير الأصول للسيادة. وبعثت العلماء ووثقوا
الأنبياء في علم واليضاً العلماء نواب الأنبياء في العلم كذا في
التفسير الكبير وغيره خود را وارث و نائب نبی صلی الله علیه و سلم
نهیده. وبعثت علماء كانبیاء بنی اسرائیل فضیلت امت دیده
و از حدیث من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها
الى يوم القيامة كذا في الطحاوي و الاشارة بشارت اجر یافتن
از قرآن خدا و عدنان. و احادیث صحیحه اقرب الزمان بغير اخر الزمان
و اجماع و اتفیه صحابیان. و قیاس روشن بیان مستنطق حدیث و قرآن
احکامات دینی. و امورات دنیاوی را حسب طاقات بشری. و استنباط و
استخراج نموده. و ضابطه کلیه حکمیة فروعیه شرعیة مقرر ساخته. و نامش نهی
و اصول نفع نهاده. و آنرا باین ترتیب فقیه که مای بینیم و نفع کثیر
میگیریم. و مرتب ساخته. و بابا باب و فصل فصل نموده. و ملائق را بملک
انعمه را نیز تعلیم میکرد و هدایت میداد. و چنانکه باعث مقبولیت نزد خلق
الافاق و چهارش شهر آفاق گشت. و همیشه ملک ملک بند و سوار
عرب و عجم شرق و غرب شایع و ذایع شدن گرفت. و چنانکه چون سلف
خلف این مذهب احف و الطیف و اشرف را خب قرآن و حدیث
خیر الانسان رهنه راست بی کم و کاست یافتند. بران اجماع ساخت
و بران کتاب که لا غصود و رساله نامی غیر محدود و مقصود. و بالیف و
تصنیف و تدوین گردانید. و انبار باعث نجات اخروی نهیدند. و علماء

مطلقاً حرام است کما مر ذکره مراراً.

اگر کسی گوید که مذاہب برائمه اربعه چرا منحصر شد کم و بیش چنان

● ●

در آیه یا هم مخالفست چرا کردند اتفاق چنان ساختند و برایش
بچند وجه باید داد که اولاً اینکه مثل آیه اربعه کسی در تدوین
احکام شریعت و تالیف ارکان ملت و تصنیف سنا و کتب
معنی بلوغ نمودند نه کسی در زهد و تقوی علم و فضل و برزانه ایشان
برابر ایشان بود نه از صحابی رضا صورت تدوین رو نموده چون مردمان
ایشان را در هر امر اولی الامر افضل یافتند و اتباع ایشان کردند
که اتباع اولی الامر از قرآن واجب دانستند ازین جهت بر چهار
سخن گرفت و گویا تا نیکو الهی نیز بدیوست و کما فی تفسیر الاحمدی
الانصاف ان انحصار المذاهب فی الاربعه و اتباعهم
فضل الهی و قبولیت من عند الله تعالی الاعمال فیه
لتوجیهات و الادلة و نه بر حجت اربعه انگشت کنند
و کما فی الانصاف لمولانا ولی الله المحدث الدیوبی رح
و بعد المائین ظهور فیهم التمدد هب للجهت مدین باشیان
و قل من کان لا یعتمد علی مذاهب مجتهدین بعینه و کما
هنا هو الواجب فی ذلک الزمان و بالجملة نقل هب المجتهد
سرا الله القه الله تعالی للعلماء و جمعهم علیه من یستعملون
اولا یستعملون و گویا بمنهمون قوله تعالی والله اعلم حیث یجعل
رسالته انحصار مذاهب بر اربعه لازم آمد که خداوند تعالی مثل رسالت
بر کما قابل است داشت امام ساخت

ثانیاً درجه اختلاف را میگویم که حسب حدیث نبوی قرطبه الخردی
اختلاف امتی رحمة و اشتقان ائمه زهمت است ان افتراق

ز صحت و علاوه بران کلام خداوند علام و سخن رسول کرام و خیالی طبع
و بسکه فصیح بنا بران برای بقدر طاقت بشری خود تا بدریای نصاحت
و بلاغت غوطه ها زدند و در رمای گوناگون چرا برای بوقلمون بست
گرفته لباطل شریعت در آوردند و دیگران همچنین صلاحیت نمی داشتند
لذا از گرفتار لولوی امامت معزوم ماندند و بکذا المضمون فی شرح
سفر السعادت و فی میزان الشعر الی رحمها الله

ثالثاً چون مردمان سلف و خلف هر چهار راه را شارع عام
و طریق تام دیده و گذر را بلا خسر و خاشاک صاف و پاک یافتند
چون چون نوح فوج قافلۀ قافلۀ جماعت جماعت بنوشد لی تمام و
برضامندی مالا کلام بران رفتند و راه نمایان را دعای خیر نمودند
لذا بر همان چهار انحصار یافت و تا این زمان بجز تمهید کس متعصبان
جایان کسی خلافت نداشت پس بر هر مومن لازم است هر یکی از ائمه
امام خود کند و متابعتش بحدیث ابوداؤد بر نود واجب گرداند
قال ابی سلمه اذا خرج ثلثه فی سفر فلیوز واحد هم و
ایضاً قال ابی سلمه لا یحل لثلاثه ینوبوا بفسد من الارض
الا امروا علیهم احد هم تا در احکام خلل نیفتد و تلوی لازم نگردد
و انتظام شود

رابعاً بعد تمهید میگویم که صحابی را حالت انتشار است بخت ضبط
و ربط نمی آید زیرا که بعضی را مصاحبت فقط با وکیل بعثت در رسالت
ماند و حال ضوئیت مانعش معلوم نشد بعضی را بوسط حال اقول
و آخر را بخوبی دریافت نشد و بعضی را باخر حال با تقدم دیگر گشت

بعضی گاه نگاه و بعضی را بکثرت و بعضی را بقلیت، اما صورتی مصاحبت
و و امی کسی را حاصل نموده که محال است، و ذیل و قال رسول خداوند علی
و جلال باللیل و النهار بالغدو و الاصال جاری بود، هر صحابی را در
مصاحبت شب در روز میسر نموده بلکه اکثران را امور دنیای و دینی و
کارهای دینی را بدید و نموده، لا محاله مفارقت و در زید و اما هر چه از
زبان مبارک شنیده بودند، بایاران و در دستان و لواحقان و
لازمان و غیر میگرداند، و آنان نیز تقلید ابران عمل میساختند، و باقی
اخبار رسول صلعم را مستطری مانندند، اما معاندان همین فرست بر اینست
شمرده، و در پی تحلل احکام و تزلزل رکنان شده، اما دیشتمو فرموده خود را
از طرف رسول صلعم شایع و ذایع میکردند، چنانچه اکثر آنها را اصحابان
صحاح دانسته طرح دادند، و اکثر را بلاد و انگلی جمیع هم ساختند، چنانچه
حدیث لواطت و اخبار مخالفت و آثار منایرت با هم وضع یافت، و بار علی
این حدیث عن ابی الزبیر رضی قال قلت لابی مانی اسمعلت محمد
عن رسول صلعم لما یحدث فلان و فلان فقال اما انی لست
افارقه منک اسلمت و لکنی سمعته یقول من کذب علی علی استعمل
فلیبوء مقعدا فی النار اخرجیه البخاری، و در گذشت، و حدیث
قال رسول الله صلعم لا تکذبوا علی فانه من کذب علی یلج النار
اخرجیه الشیخان و الترمذی کذا فی التیسیر لنبیور یوست، لهذا حضرت
عایشه را در اکثر حدیث کذب بفرمود و ورشش نموده، و قوله تعالی
و یقولون من عند الله و ما هو من الله یشهدونهم رد نموده، و بخاری
رفته رفته هر کس بفرص حصول مطلب قولی را حدیث فرض نموده عرض میکرد

و آنرا محبت می ساخت ، بلکه دفع حدیث چه معنی دفع نسب هم کردن گرفت
از آن نیز استلال با حکام شریعت پیوست چنانچه نسب خلفاء و عباسی
را که جدا علی اش نبوس بود بحضرت فاطمه رضوانه سبوح ساختند تا از سب
ز از خلفاء متبیین یابند ، بنا بر آن سیوطی رحم در خطبه خلفاء
را شایسته تحطیه اش نمود ، و مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره در خطبه
خود این معنی را تصریح فرموده الغرض همچنان فسادات شدن گرفت
و روز بروز ترقی فساد میگشت ، امام اعظم رحم بغرض تأسیس شریعت
و تقویم ملت ، چنان قانونی از حدیث و قرآن و آثار صحابیان بصر
ساخت ، که جامع وقایع نصیحت گشت ، کما مر ذکره آنجا ، بعده امام
مالک رحم همان طرز را برگرفت ، بعده امام شافعی رحم نیز کمر سعی و همت بر
سپس امام احمد حنبل رحم نیز بجان رول بنا سببش پیوست ، چون
این هر چهار مرتبه شد عمل خیر نمودند ، و با هم بمضمون انما المؤمنون
اخوة و بحديث من لا یحب لایحبه ما یحب لنفسه اه الفقه
تمام و محبت بالاکلام میداشتند ، و متاخرین از آن نام متقدمین
را البصد تعظیم و توفیر گرفتند ، و تذکره خیر می نمودند ، حتی که امام شافعی
رحم بر خلفاء ناهیب خود بزیارت امام اعظم رحم رفته بقرب مقبره دست
بسته ، و ترک رفع یدین و قنوت نموده نماز صبح ادا کرد ، چنانچه قدس سره
از آن در حجة المبالغة تذکیر است صلی الشافعی رحم الصبح قریباً من
مقبرة ابی حنیفة رحم فله یقنت تادیباً منه و زمیزان الشرابی
رحم ان الشافعی رحم ترك القنوت لما دار قبره و ادركته صلوۃ
الصبح و قال کیف اتقنت بحضرة الامام وهو لا یقول به اه باهم

ابام شافعی رحم و امام احمد حنبل رحم اخذ ما یسرین دیگر برایشان گذارند
بشفای مرض حجت گرفت. و این هم در میان کتاب و غیره مذکور است
المرض ایشان باهم با خلاصه اتفاق مالا کلام با نور شریعت خیر الامام
به نیت خالص کوشش تمام میکردند و تقویتش میدادند و بنا بر این
هر چهار مقبول خلایق و خالق گشتند. حتی که مردمان بران اجماع شدند
از پنجیت انحصار بر چهار گشت. و کسی براه فاسد نرفت. که حکم خدا
بجز اربعه همه منهدم گشت. کما فی میزان الشرائع زیرا که دیگر بزرگان
حسبه لکن چنین سعی نکردند و شره اش نیافتند. و گسایکه بلا حجت
کردند بجاه حد و بعض عدالت و طعن و تشنیع فرو افتادند. لهذا
بذایب آنان بیزاریا بود و گشتند. اما چون مکتوبات ایشان باقی
ماندند غیر مقلدان با آنها بر محبت خود زور آوردند. و تقویت گرفتند
نفی دهند که بر شک و حد کارا کردند و سپس نامواری را بمذاهب
نفسانی دنیاوی رانده بودند تا مثل ائمه اربعه نام ایشان هم بدست
مشهور گردد. و باقی ماند. اما چون خدا کند که گردن تواند چون
اختصاص رحمت الهی باین چهار منحصر گشت. احکام شرعی نیز بر این
چهار انحصار یافت. و با انحصار احکام بر چهار ذیب هم بر چهار منحصر
گشت. اگر گویند که اگر چنین بودی صاحبین و غیرها با امام اعظم
خلایف نکردند. گویم هرگز صاحبین و غیرها با امام اعظم خلایف نکردند
بلکه روایتی را که از امام صاحب یافتند ظاهر کردند. کما فی میزان
الشعری رحم نقل الشیخ کمال الدین المہام عن اصحاب ابی حنیفه رحم
کمالی یوسف و غیره و زید الحسن انهم كانوا یقولون ما قلنا فی

مسئله قولا الأوهور وايتناعن ابى حنيفة رح واقسمو على
ذلت ايماناً مغاظة فلم يفتق اذن في الفقه بحمد الله جوا
ولا من هيب لاله رضى كيفما كان وما نسب الى غيره فهو من مذهب ابى حنيفة
رح والنسب الى غيرهم بطريق الجواز للموافقة فهو كقول القائل قولى لقوله
ومن هبى كمن هبى فعلم ان ان من اخذ بقول واحد من
اصحاب ابى حنيفة رح فهو اخذ بقول ابى حنيفة رح الحمد
لله رب العالمين وكما في رد المحتار وكذا نال في الولو الجية من
كتاب الجنائيات قال ابو يوسف رح قلت قولا خالفت فيه
ابا حنيفة الا قولا قل كان قاله وروى عن زفرانه قال ما
خالفت ابا حنيفة في شئ الا وقد قاله ثم رجح عنه فهذا
اسارة الى انهم ما سلكوا طريق التحل بل قالوا ما قالوا اعت
ابنهم دوراني اتباع لما قال استاذهم ابو حنيفة اه في اخر
المساوى القل سى واذا اخذ بقول واحد منهم يعلم قطعاً
انه يكون به اخذ بقول ابى حنيفة رح فانه روى عن جميع
اعتدابه من الآثار كابى يوسف ومحمد واذنوا الحسن انهم قالوا
ما قلنا في مسألة قولا الأوهور وايتناعن ابى حنيفة واقسموا
عليه ايمان شاكطاً الخ وكما في ازاله مجتهدان شافعية مثلاً بايد يكر
اختلافها دارند الا حل سائل تابع شيخ خودند و همين اعتبارهم
ايشان را السحاب گفته بشود اگر گویند که صاحبین و غیر ما اکثر مسلك
ایم شافعی را نیز اختیار کردند + جوابش چیست + گوئیم که بمضمون
الضرورات تبیح المحظورات بدفع ضرورت اختیار نمودند +

و بران قوله تعالى فمن اضطر في نفسه غير متجانف لآياته
فان الله غفور رحيم را دلیل آوردند و ازین تمیض و تبیی لازم نمی آید
که کار مجتهد است و ایشان من وجه مجتهد بودند و گرچه ایما را بعد با هم مثل
صحابی رضا در صفات احکام اختلاف کردند و چو آنکه از روایات مستکا شده
متخالفه و آثار استوارتره متعاکسه مجبور گشتند که دران از خدا و غفور
منفور هم شدند که حسب طاقت بشری با جرات احکام شرعی مع الایمان
کو ششهای سبب پایان نمودند و کما تر دلائله اما بارکان ایمان و حکام
منصوص حدیث قرآن حاشا و کلا خلائی نورزیدند و کسانی که منصفان
آنان نفهمند چنان چنین گویند و باعث نادانی خود را مثل آنان دانند
خامس انحصار و فضاکی مذاهب ایما را به مجتهدین مثل انحصار و
فضاکی خلافت خلفاء اربعه را مستدین دانم که هر دو را فضل الهی شامل
است که هر دو را بکار خیر قبل و قال اما اولی از ثانی افضل شمارم
و ثانی را بر دیگران افضل خوانم این مضمون را هم با بجا در میزان استواری
رحم و غیره یافتیم باعث طوالت نقلش ساختیم و تعین احد الذاهب را مثل
تعین احد الخلفاء واجب دانم و جنگ حضرت طلحه و زبیر رفقه عنهما را با حضرت
علی رفقه بجهت اجتهادی عمل کنیم و معذور شمارم کما فی کتب الاصول فی الالزام
همچنان خطای اجتهاد و ایما را به رابعه را نیز منفور دانم و در حضرت ابراهیم
را که سببای اجتهادی هدا را بی هذا لا کبر فرموده چه باید گفت
باقی آیات قرآنی بجا ده غفور مجتهدان سابق گذشت

سوم چون از قوله تعالى الیوم اکملت لکم دینکم و
قوله تعالى وانا لله لجانظون و حدیث لا بنی بعدی و غیره واضح و

گشت که دین محمدی صلعم علی الدوام تا یوم القیام بصحت و سلامتی تمام
باقی خواهد ماند. اما آئینی تأسیس و قوانونی سلیم و بدفع تبیین المسیر
بر جمیع مسائل جزئی و احکام کلیه واقف گردیده عمل کردن توانند از رسول
خالق الکونین - و صوابه معظمین - مولف گشته و منضبطه شده - باقی نماند
تا بران هر که و همه از غرب و بحکم و مشرق غرب و سنده و هند و غیره با عمل
توانند و بمضمون رحمة للعالمین مردمان هر دیار و مسلمانان هر امصار بر حمت
بایت الهی شامل اند و نه هر خاص و عام بر مضامین غوامض ستران
نه بر مفاهیم او امر احادیث رسول منان اطلاع یافتن را قدرت دارند
کافی المیزان فان لطریق القوم شرطا لا یوفها الا المحققون
منهم دون الدخیل فیهم بالدعاوی والا وهام نه نسخ و
منوخ و حقیقت و مجاز موضوع و غیره را امتیاز کرده عمل نمودن
توانند هکذا کله قال صاحب المیزان فی المیزان فانظروا الیه
انما یکون لکم علی شئیرنا الاذغان پس بنا بران فقط همین ایمة اربعه
کرام و رحیم الله العالم + قانونی منضبطه متعین ساختند و نامش فقه
و وصول فقه نهادند تا هر کس با سانی برایش رفتن تواند و لهذا بر چهار
انحصار یافت و اجماع است و اتفاق جمیع خلقت هم بران انحصار گشته
پس این انحصار نیست اگر بگوید تعالی ما خلقنا السماء و الارض و ما
بینهما باطلا و بگوید تعالی ربنا ما خلقت هذا باطلا حکمت الهی
است ورنه معنی حکمت لکم الا بچه طور صدق گشته نه ایمة از رسول
مقبول بشارت یافتند چون جمیع مردمان آن آوان با وجود قرب
زمان و با وصف هدایت به پایان بدفع شدت قات بر همین چهار

اتفاق کردند. درین زمان مخالفین فاق را اهل نقاش گویند.
چه گویند، کذا فی الشعرانی +

سابعاً در تہذیب الذہاب از ابن عباس فرمودی است کہ
شخصی سجدت رسول صلعم آورده عرض کرد کہ یا رسول اللہ خوابی دیدہ
کہ در میان آسمان و زمین خیمہ ایستادہ شدہ ہر چہ چارہ جانب چار کس
طنابش بدست گرفتہ بطور محافظہ نگہبان کشان ہستند. فرمود کہ
آن خیمہ عبارت از دین اسلام است و چار کس نگہبانش ویدی بعد
من طہر خواہد شد نگہبانیش خواہند کرد و اصحاب مذہب باشند
پس این روایت بر وجوب انحصار مذہب اربعہ کہ کفایت است
ماجت حجت دیگر نیست. و همچنین روایت خواب کسی بر وضو لغات
نیز آورده. اما بجای خیمہ ستون زری دیدہ. و از فرشتگان سائل
گردیدہ کہ این ستون چیست چرا چار کس از چہار طرف طنابش
گرفتہ ماندند. جنبش کردند نہ دہند. بخوابش گفتند کہ این ستون
دین محمدی صلعم است و ہمین چار کس بہانہ دین اند کہ ستون
دین محمدی صلعم را بر پا دارند.

اگر غیر مقدری گوید کہ این دلیل حیالی است. و حجت دینی قابل
قابل علت شرعی نیست. گویم کہ این قابل حجت شرعی نباشد
پس از خواب بخاری رحم ذابیت النبی فی المنام و کافی واقعت
باین یدایہ ویدیای مروحہ اذہب عنہ چگونه اعتبار کلی
بصحت کل روایت بخاری حجت شدن تواند. اما من ہر دو را درست
دانم. و بر استیضاح اعتقاد دلی و وثوق قلبی ہستارم. بلکہ بر تصدیق

خواب روایت از بخاری و مسلم بیام، عن النضر بن قاسم قال قال رسول
 صلعم الرویا الصالحة جزء من ستة واربعین جزء من النبوة
 و هم دیگر در آن دیدیم، عن قتادة الرویا الصالحة من الله
 و الحکم من الشیطان و اگر درین هم اکتفا نکنید، و لیث از قرآن
 هم بشنوید، قوله تعالى لقد صدق الله رسوله الرویا یا
 الخ و قوله تعالى اذ قال يوسف كما بيده يا ابت اني رايت
 احد عشر كوكبا الخ - فماذا تكون يا ايها الغافلون

ثامنا - چون من بمفسرین قول سعدی رم

برگ درختان سبز در نظر موشیار برورش و قرئت معرفت که و گار
 برضا من قوله تعالى هو الذي انزل من السماء ماء لكم منه
 شراب و منه تسبحون فيه تسبحون، يثبت لكم الزرع و الزيتون
 و النخيل و الاغراب و من كل الثمرات ان في ذلك لآية لقوم يعقلون
 و تسبحون له الليل و النهار و الشمس و القمر و النجوم تسبحون بانه
 ان في ذلك لآية لقوم يعقلون (اما) و اتقى في الارض روايتي ان
 قيد بكم و انظروا و سبكا لعلكم تهتدون و علمت و غيره ذلك
 من الايات القرآنية غور کرده دیدیم، در جواب انحصار مذاهب اربعه دلائلها
 یافتیم، و اینطور بحث گرفتیم، که خالق الارض و السموات اکثر نظام کونین را بر چهار
 چهار چیز منحصر ساخت، همچنان مذاهب اینها نیز با نظام شریعت بر چهار منحصر ساخت، چنانچه
 حاملان عرش چهار، و مستطمان عالم جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
 علیهم السلام چهار، کتاب الهی توریت نبور انجیل فرقان چهار، درجه عرفان
 شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت چهار، و ناسوت و ملکوت و جبروت

ولا هبت چهاره ركن اسلام نج ذكواته وصوم وضاوة چهاره جوانب عالم را
مشرق و مغرب و جنوب و شمال چهاره باد را باد و صبا باد و زبور باد و جنوب باد
باد شمال چهاره اشيار مرزوقه رزق و اجل و سادات و شعاوات چهاره
عناصرب و آتش خاک باد و چهاره پيغمبران صاحب كتاب موسى و داود
و عيسى و محمد مصطفی عليهم السلام چهاره خلفای راشدين ابو بكر و عمر
و عثمان و علي رضي الله عنهم چهاره و غير ذلك همچنين ائمه شريعت اما
ابو حنيفه و امام مالك و امام شافعي و امام احمد حنبل رحمهم الله تعالى
چهاره اگر اربعه پاسه ما تقدم انما سرار الهي اند اين ائمه هم از سرار
الهي شارانند و در سرار خداوند جل جلاله مجال قبل و قال كيت
پس دران اعتبار مقال جهان حيت

است بروايت مشهور آن نور محمدي صلعم كه اولافرايد
معبود و آفریده بود و تا دوازده هزار سال دياكم و شش ازین مقال
بر گرد عالم ميگشت و طواف مينمود و خداوند تعالى را بيايكي و يگانگي يا
ميگردايد چهار قسم عرش و كرسي و لوح و قلم منقسم ساخت و دوازده
را بر چهار چار بجل تقسيم انداخت و همچنين تقسيم ائمه را نيز بران تقاي
بايد ساخت پس برخلاف اين راه پيودن گويابر مخالفت حكمت
كلمه است العياذ بالله

عاشرا چون است رسول مقبول انحصاريت اجماع اربعه را قبول
كردند و بران مجتمع شدند بقول النبي صلعم لا يجتمع ائمتي على الضلالت
و في روايت علي الحفا پس براه صراط المستقيم مستقيم ماندند بجرم
براه ضلالت نرفتند نه پاي هم بسويش نهادند و نه تكذيب تو را

رسول صلعم لازم آید. هر مومن را ازان نفوذ است باید که کسانیکه ازین تخلف
ورزیدند بحديث من شدّ شتّى فی النار بقهر جهنم فرو افتادند
زیرا که احادیث نبوی صلعم علیکم بالجماعة الزموا الجماعة علیکم
بالسواد الاعظم والتبعوا السواد الاعظم و غیر اینها منکر شدند.
و بامادیت من خرج عن الطاعة وفارق الجماعة مات میتة
جاهلیة. و من فارق الجماعة لبشراف قل خلع ربقة الاسلحة
عن عنقه و غیر ذلک کما مر ذکر تابع السند از اسلام بیرون رفتند
فلیفحاکم یا ایها الاخوان اجد ثبوت هذه الدلائل والبرهان.

حادی عشر انا ظاهر نیست که باتفاق فریقین ائمه مجتهدین
مؤمنین بودند. و هم بقرن خیر القرون مع رعایت معنی الاقرب الاقرب
مولود شدند و از رسول صلعم بشارت هم یافتند و بابت من اراد اکابر
وسعی لها سعيها و هو مؤمن فاولیک کان سعيهم مشکوفاً
و غیر ذلک که مذکور شد. سعایت مومنان عند الله مشکور است و یدند.
و بابت امری بالعرف و انه عن المنکر و بحديث بلغوا عفی اهل تبلیغ
احکام واجب است. پس بقول نبی صلعم من سن سنائی حسنة
فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة همین چهارتن
امان کرمیت بر اجتهاد و استنباط احکام شریعت را استخراج ارکان
ملت بر بستند و حقایق شریعت و دقائق طریقت را مبوب و مفصل
ساختند چون دیگران مثل آنان به نیت خالص در اینها دخیل و چهار
نکرند. حتا که مردمان زمانه خیر القرون را منقضی شده یابند پس بر
نزد امپار لبعه خیر القرون انحصاراً اجمال نمودند. و بجانب الیفات

بعد خیر القرون رخ نکر دهند، مان آنها را بتقویت ندام خیر القرون نسبتاً
 ساختند، اگر موافق یافتند، ورنه بر حال خود بگذاشتند، که غیر ممکن
 نباشد، که آنها از موضوعات باشد، اما چون طالب العلمان این
 زمان، دقایق قرآن، حقائق حدیث پیغمبر آخر الزمان نفیضند، و
 اقوال معصیان، و تقلید افعال مسلمانان سابقان مشوثر الحیا
 متر لزل اللسان باشند، و حقیقت ارکان بخوبی دریافته، متوجهند
 لهذا بشور و شغب غیر مقلدان شور و شغب بے پایان مینمایند، بلکه
 بتقلید مقلدین علمائے ستر القرون بشک تقلید علمائے ائمه
 خیر القرون هرزه گویان میازند، و لن ترانی بامیکنند، و ندانند
 که علمائے حادثین بعد خیر القرون لیاقت شاکردیت ائمه اربعه
 خصوصاً امام اعظم زمام نمیداشتند، نه کیفیت احادیث را
 مثل آنان میشناختند، و مضامین آنها را دریافتن توانستند
 و ما سوائے آنان (که مخالفت ائمه نمایند) کیانند، بجز جهال که
 می پرسند.

ثانی عاشر مولانا شیخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر شام
 این چهارتن ائمان را مقتدا ای ملت گفت، چنانچه عبارتش بدو
 بت دسوم تبصره دوم تحت اقوال شایع گشت، البصافیه
 الزام ایشان (ای ائمه) بتقلید و متابعت احکام و اقوال علماء
 متاخرین از اهل حدیث نتوان کرد، و از حیطه ضبط و ربط احکام
 مجتهدین نتوان عدول نمود، بر طبق کلامی که از شیخ کمال الد
 الہام نقل یافت، و کذا کلمۃ بالتصریح فی میزان الشرائع رحم

و شیخ سیدان مولانا عبدالحق دهلوی در مراح النبوة خود نوشته که ششم
آدل استقامت بر کمال اتباع بمواظبت بر امر دینی کتاب و سنت قولاً
و فعلاً و اعتقاداً بر آنچه ایمه اربعه برانند ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد
رضی الله عنهم اجمعین زیرا که واقع شده است اجماع علمای محققین
که این ایمه اهل حق اند و فرقه ناجیه انصار الله روز قیامت ایشانند
و کمال این قسم از اتباع صدوری در آنست که اعتماد کند بر فعل غرامیم امور
و میل نکند بر نفس (تا) و تحقیق نمیداند و نمی شناسد طالب چیزی را
که لایق بحال اوست و مگر بواسطه شیخ مرشد که راه نماید او را بواسطه خبر
الهی که کشف کند او را از ان و نیست کلام ما با مجذوب و کلام ما با است
ای عاقل طالب اتباع محمدی پس می باید ترا که سعی کنی در طلب شیخی که را
نماید ترا بر معرفت خدا متعرفی دی مرثا الانرا و چون واقف شوی
بران پس مخالفت کن امر او را و مفارقت کن از وی اگر چه پاره پاره
کند ترا بلا و حذر کن که از فرمانی کنی او را انرا پس تقلید امام اعظم را
که اعظم شیوخ مزین خداست نباید گذاشت و اگر چه تن مقلدش را
کسی پاره پاره هم کند ترکش نخواهد ساخت و همچنین مضمون را امام شریف
و مجدد الف ثانی رحم هم نوشته و چنانچه قبل ازین ناظرین این کتاب
آنها را مطالعه ساختند.

ثالث عاشق در میزان امام شرفی جابجا بطوالت تمام و تحت
و بلاغت ما لا کلام مرقوم است که کسی از دایره تقلید ایمه اربعه بیرون
شدن چه مجال بلکه محال و در تقلید ایمه اربعه بجز مقصبان مجال
کسی را نیست قیل و قال و اگر کسی دعوائش کند باید که مسئله را استنباط

کرده نردم آورد، هرگز نتواند، اگرچه امام محمد خیری الطهری رحمہ اللہ اثبات
اینکه اربعه بی برده بوده، اما صورتش روده نموده، پس بجانب اللہ چهار
منصرف شده، و بجای پیش پاچه زور و شور این عبارت می نویسد، و کتاب
علینا الایمان والتصدیق بسک ملجاءت بالرسول انیم نفهم
حکمتہ نکلذک یجب علینا الایمان والتصدیق بکلام الائمة
وان لم نفهم علتہ الخ کما مر مره یعنی اگر بدفعه قبل و چهار تا دفعه متباد
چهار تبصره دوم همه کلام امام شعرانی را نظر کنید و بوب انحصار و غیره بخوبی
ظاهر شدن تواند.

و فیه دخل اگر غیر مقلدی گوید که اگرچه امام شعرانی در تحفیس مشایخ
اربعه و دلائل با نوشت، اما بر دستگی ثبوت انتقال از مری به مری دیگر
هم دلائل انگاشت، گریم بی اما ازان استدلالاتم را مستقیض نمی دانیم
زیرا که امام مملوح آنرا با تلیف نسبت اولیای کرام، و مجتهدان مشایخ
عظام، نوشت، نه نسبت غیر ان انتقال را درست گفت، همچنین احتمال
ما را مقرر نیست، کما مر ذکره فی تبصره الثالثه فانظروا الی کلامه (العلی و)
کلام الشعرانی (رحم) فتعلموا امرامه، و تعرفوا امراده، و تشعروا انتقال
الرابع عاشر ا چون ما اربعه را از دیگران بهتر دانیم، و در
و کرامت و دیانت و عدالت مثل ایشان بعبر ایشان کسی ایشان را
بحديث زیرین ایشان را با امانت و هدایت اختیار کردیم، و بحسب درجه
دادیم، حدیث ابن عمر رضی اللہ عنہما فی ان فی زمان رسول
فخیار ابابکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان اخرجه البخاری و فی روايته
کنا فی زمن النبی صلعم لا نقبل بالی بکر احد ثم عثمان ثم

نقلت اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله نفاضل بيته اخبر به ابو داود و كذا

في الاثر

بسم الله و در وازو

در نبوت و جوب تعظیم و توقیر ائمه خصوصاً امام اعظم رح
به تحریرات فرموده ، و تقریرات سطره ، بر آرائی خورشید ضیا ارباب
علم و فضل و اصحاب قیم و عقل - مخفی و محتجب نمانده ، که امام اعظم ^{حنفی}
رح بقرین خیر القرون متولد شده ، و از ملاقات صحابی رضاعی ^{مستفیض}
گشته ، و از ایشان احادیث روایت کرده و از کردار و گفتار و رفتارهای
ابرار و امارد و نواهی خداوند جبار ، و امور شرعی رسول مختار اختیار
نموده ، و از علمای کبار تابعین خیر القرون زمان مقرون تحصیل علوم
و فنون و تکمیل احکام معلوم نموده ، و تعلیم ارکان غیر مغبون یافته ،
فقه و اصول فقه را تدوین ساخته ، و در هر امر برهم اقران عصر گوی سبقت
بر بوده ، و همواره در بحر توحید خداوند مجید غریق مانده ، و در مای گوناگون
این باب احاطه شریعت و طریقت در آورده ، و اولاد کشتی اجتهاد سوار
شده ، و ملاح شریعت گردیده ، راه ناسه هدایت شده ، با امام الایمه
ملقب گشته ، استاذ و پیشوای بزرگ هر متاخرین خود گردیده ، پس بر
متاخرینش از ائمه مقلدین مؤمنین ، مسلمین تعظیم و توقیرش واجب آمده ،
بقول النبی صلی الله علیه و آله امروا صحابی فانهم خیارکم ثم الذین یلوونهم
ثم الذین یلوونهم ثم یظهروا الذین حتی ان الرجل یحلف و لا یستحلف
و لا یشهد و لا یستشهد الا ان یتکلم فی المشکوة ، زیرا که صلوات
امرا که موا براسه و جوب است ، و امام بمشهورن ثم الذین یلوونهم

شامل است. پس تکریم امام اعظم رحم مثل صحابی زنی بر هر خاصه عام
دلازم آمده. و کسی را به تکریم و خدمت تکریمش خیار باقی نمانده. بقوله
تعالی و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا
ان یکون لهم الخیار من امرهم بنا بر آن ایمة ثلثة امام مالک
و امام شافعی و امام احمد حنبل جمیع الثقلانی اجمیعین تعظیم عظیم مذکور است
می نمودند. و تکریم جمیل یا دش میگردند. حتا که امام شافعی رحم بر زیارت
نبر امام صاحب نماز فجر ترک قنوت کرد. که تکریم یا خود را با حق تعالی
نکسته از اینجا ان تهمت امام شافعی رحم. که چون این لمجازه ترک ادب ترک
مذهب خود کرده. او را امام مستقل نه مذهبش را مذهب ثقلی باید شمرد
مستغفرت. زیرا که امام شافعی رحم ماسوای ادب بر امر خدا و رسول
کار بست. لهذا امام شافعی کشف و جاری عبارت زیرین نوشت
قال بعضهم لا یدع فی حللنا ترک القنوت علی الادیب المحض لان
الادیب ما امر به رسول الله صلعم فكان المتأدب مع اخیه اتمام
متأدب مع رسول الله صلعم و تابع الشریعة فلیتأمل و کسی
بجهت پیوست. بر امام شافعی رحم بهتان بر بست. بکذا کلمه فی غیر
الشعرانی. اگر برین گفتا کنید. باز با حدیث زیرین پیوستش تا می
بنویسد. قال رسول الله صلعم و الذی نفسی بیده لا یتخاوا
الجنة حتی تؤمنوا و لا تؤمنوا حتی یتبالوا الم اخرجه مسلم و غیره
و قال النبی صلعم لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب
لنفسه اخرجه البخاری و قال النبی صلعم لیس منّا من لم یرحم
صغیرنا و لم یوقر کبیرنا اخرجه الترمذی. که باتفاق علم است

نظام - و فتنای کرام - کبیر شدن امام همام - بر هر خاص و عام
لا کلام - اعلام تمام است - و چون بعد از شایب بودن و عدم توقیر
کبیر - از مکتب خبیر - بیرون رفتن است - پس باعث عدم توقیر امامان
الاعظم که کبیر بر ائمه و دیگر امام است - از شرعیت خیر الائم - البته
بیرون شدن است - و هر امر که بر ترکش اسلامیت باطل باشد -
لا محال غایتش واجب گردد - پس تقسیم و توقیر امام بر جمیع مسلمین و مؤمنین
واجب باشد - بنابر علیه امام شعرانی رحم لعالم و بدانی جایجا بمنزله خود
ان الادب مع الائمة المجتهدین واجب و الاضایة سمعت
سید علی الخواص مرة يقول یحب علی مقلد الادب مع
ائمة المذاهب کبر - و سمع مرة لبعض الشافعية يقول و
فی هذه الحداث ردعی - حنیفة رضی عنه نقال قطع الله
لسانک و الاضایة و کان بعض طلبیة العلم من الشافعية
المتردین علی ینکر علی اصحاب الامام ابی حنیفة رضی الله عنه
و یقول لا اقدر اسمع الاصحابه کلاما فنهیته یوما فلم
نیته ففارقنی فوقع من سلم ربح عمال فانکسر عظم و رکه
فلم یزل علی مقور حتی مات علی اسوا حال و ارسل الی انی اعوذ
فا بیست ادبا مع اصحاب الامام رضی من حیث کونه یکرههم
فاعلم ذلک و احفظ لسانک مع الائمة و اتباعهم فانهم علی
هدی مستقیم حالا بر حال غیر مقلدین که امام در رازندین و
مشترک فی الرماله گویند چه حکم باید ساخت - و بر شان ایشان چه ضرر
باید گفت - و چه چنگ باید نواخت - مسکن ایشان در عقبی کجا باید انداخت

و بکدام فرقه شامل باید نهاد و تنبییه در نصیحت ای غیر مقیدان
از راه خیر خواهی و خیر اندیشی التماس میکنم و بحق بر اوری اسلامی و
عقبتی گذارش مینمایم که چون خب اظهار اعتقاد شما بدلیل حدیث و قرآن
توقیر ائمه مجتهدان را واجب یافتید باز را و فرار شما چیست که بران قرار
نمایید و دیگر قول کسیت که آنرا اختیار سازید و بران اعتماد و قرار
گیرید و خدا را لعنات کنید بر مضامین احادیث مذکوره لیس مبتلا
سالتو منوحتی متجاووا - لایومن لجلد که الخ غور کرده اعتراف سازید
و اشتاف را از دست داده از طعن و تشنیع ائمه مجتهدین اشران باز
آید و از لعن طعن ایشان خود را بزمرد کفره و فجره داخل سازید و
دخولش را از رلقه اسلام بیرون نمیدارید و بان راه جهنم بگیرید
بلکه بر گفتار خویش پند و نصیحت پذیرید و بر رفتار خود عبرت و خیرت
گیرید که شما خود گوید که ما تقلید قول خدا و رسول نمائیم و غیر خدا
و رسول را تقلید نمائیم پس در توقیر ائمه مجتهدین قول خدا و رسول
را چرا اعتبار سازید و مضامین احادیث کالتسبوا لاهل مواات تمام
قلما فقبوا الی ما قد صوا اخرجه البخاری کذانی التیسیر و التیسیر
فتؤذوا الاحیاء اخرجه الترمذی کذانی التیسیر و لم ابعث لجانا اخرجه
مسلم کذانی التیسیر و لایرعی رجل رجلا اخرجه البخاری و من
لعن شیئا لیس له باهل رجعت اللعنة اخرجه ابوداود و الترمذی
کذانی التیسیر و غیر ذلک را چرا فراموش کنید و بمضمون این حدیث
قال رسول الله صلعم ان من الکلیان ان یسبهم الرجل الوالدیه
قالوا و هل یسبهم الرجل الوالدیه قال نعم یسب الرجل اب الرجل

فيسب اباه وليسب الله فیسب الله اخربه الخمسة كذا في التيسير
والدين خود را چیر ختم نماید. آیا شما چه گمانید که قول فعل خود را نیز
اعتبار شمارید و بالعکس مثل کفره بنسبت ایمنه براه بغض و عناد و در
نها خود دشمن دارید. و از ان نادین العباد را تا يوم التسابی
بر دارید. و تقویت اسلامیت را تفضیف سازید. و بر آیت انما المؤمنون
اخوة عمل ننمایند. و از منی عنه قوله تعالى لا تقولوا لمن القى اليكم
السكك لم يست مؤمننا ترسید. و بفناء خلقی و فناء جبلی بر عیب
جولی مر و از خوری نیل کنید. و از منی عنه قوله تعالى لا تجسسوا ولا
يغيب بعضكم بعضا المحب احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا
فكرهتموه ترسیدید. و خود را معصداً حديث قال رسول الله صلعم
يكون في اخر الزمان رجال يختلئون الدنيا بالدين يلبس الناس
بجلود الضان من اللين السننهم احلى من العسل فقلوبهم
قلوب الذئاب يقول الله تعالى ابي يفترون ام على يجارون
ففي حلفت لا بعثن على وليك منهم فتنة تذر الحليم فيهم
بجيران اخربه الترمذي كذا في التيسير. اگر زیاده ازین نصیحت بطایفه
در تالیف القلوب لاهوشتم نظر کنید. البته زیاده ازین تمتع شوید.
فيا ايها الاخوان تولبوا الى الله توبة نصوحا. و قلوا
فتنجوا عن الوسوس المقبوحة. و قلوا خلوا في جنات عافية
و ترزقوا فيها من ثمرات غالية. و فيها قنوط دانية.
و تشربوا فيها من انهار من ماء غير آسن جارية. و الا
فماقوا في الجحيم النارية. ترزقون فيها ما ترزقون الى الايام

الابداً به و تسقون من عين الله و زجرات ما برادران
مقلدان گذارش این چهاران است که برادران ما اطاعت غیر مقلدان
برگزینید تا از عذاب بشر نجات یابید و که شیاطین بدل ایشان
کرده الهام میکنند و در غیبت میدهند تا با شما مجادله کنانیده و شرک
تقلید انیمه بر و مجبور گردانیده و تقلید انیمه غیر مه در در آورده و بجهنم
رسانند کقوله تعالی وَاِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ اِلَى
اَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَاِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَكَاذِبُونَ
و نیز غیر مقلدان باعث تقلید اکثران حسب خواستن و گمان میباشد
تشان در ضلالت شیطان اندازند کقوله تعالی وَاِنَّ
تُطِيعُ اَكْثَرَ مَنْ فِي الْاَرْضِ لَيُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
اِنَّكَ تَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنَّ هُمْ لَيَاخْتَرُصُونَ و نیز بران
امام شعرالی رح بقوله قد كان الامام احمد حنبل و بقول كثر القلید
علمی فی البصرة و دیگر اکثر بزرگان دین كثر تقلید را كثر حنبلی
نوشته اند اما غیر مقلدان باعث جهالت نفسانی و ضلالت شیطان
مذاهب اربعه را كثر قرار دادند و همین كثر حنبلی را بران دلیل
آوردند حالانکه بزرگان میدان این اربعه را مراد داشته اند بلکه تلمیسی
تلمیسی را مراد داشته اند کما مر ذکره مراراً یعنی گاه بروایت بخاری
گاه بروایت مسلم و ترمذی گاه بروایت نسائی گاه بروایت ابن ماجه
و یحیی و گاه بروایت ابن شیبیه و دارمی و گاه بروایت متقی
و حاکم و دارقطنی گاه بقول امام شافعی کوفی گاه بقول امام ثمالی
گاه بقول امام مالک مدنی گاه بقول امام حنبلی گاه بقول امام

اذرائی گاه بقول امام شامی - و گاه بقول حماد مسری - گاه بقول
 ابن حزمه ثابری - گاه بقول داود اصفهانی - گاه بقول ابن جوزی
 گاه با اعتماد نوشته شرکانی - گاه بر نوشته فیروز آبادی - و غیر ذلک
 حسب خواش نفسانی - و دوسوسه شیطنانی کار کردن کمر بستگی نوشتند
 و موافق مضمون آیت مذکوره ضلالت شمار دند.

مقصود بالکتاب

در کیفیت مناظره من عاصی - با بعضی محدثان غیر
 مقلدان دینی - و این مقصود تملیح و تبصیر است

تبصره اول

گفتم چرا کتابی است در تقلید نزد من فرستادید - و بچه نیت مذہب جدید
 اختراع نمایند - و بر اظهار استقرار آن اصرار نمایند - و در بیان
 خیر الامت است بر سر استوار مثل لیل و نهار اختلافات بسیار اندازید -
 گفتند که اصرار بر استمرار بر یک مذہب عین خیر از رحمت غفاریت - و برخلاف
 قوله تعالی مَا اتَّكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا
 رفتار بدتر از حق در میان جمیع ائمه دایم و سایر است - و حق نیست مگر واحد است
 و بر جمیع بقول المجتهد المصطفی و کصیب خاکی رصاص اند -
 پس ما هر سه را حق حق می یابیم - بران عمل نمایم - چون بر استمرار
 بر یک مذہب مجتبی از اخبار - و دلیل از آثار نمی یابیم - بنابراین امر تقلید را

بدعت و معصیت و شرک فی الرساله شایعیم ، و مقلدین را چنان و
چنین دایم و گوئیم ، و کتاب ای مصنفه بزرگ تقلید نزدت فرستادیم
تا هدایت نماییم . - گفتیم جواب اینها بذكره المذاهب بدلائل مستدل
داده آمده ام ، چنانچه قدری از ان بر شما و دیگر احبای فضیلت
انما خوانده ام ، اما در اینجا نیز مختصرانه ثانیاً تحریر نمایم ، تا تاثیر
تقریرین عاصی - بعضی خواطر ارباب معانی مستظهر گردد ، و مستحکم
شود . - اے معترضان بدانید که اولاً دلائل شما از دو حال خالی
نیست ، ممدوح و مفید شریعت است ، یا مقبوح و مبغض شریعت
اگر ثانی باشد نزاع بر خاست و فتنه فرو نشست ، که قابل اعتبار
نیست ، مثل اقوال کفار است . - اگر اول باشد ، عمل کل ائمه علی سبیل
البدیث و الا نفراد بمنزعت بر خاست . و فتنه بر پا گشت ، چرا که
بقول شما هر یک را از عاملین از ایشان باعث اصرار و استمرار بر یک
مذهب مبین فرار از رحمت غفار . و اختیار خلاف آیت ما اتاکم
ستار . - لاحق و لازم گشت ، که تمهیل کل ما اتاکم و کل ما نهیاکم
متصدیع و متکلف نشدند ، بلکه ترجیح احدی بر دیگری بی بردن
بر یک مذهب مستمر و مستقر ماندند ، مثل شما لیکن و تهی را اختیار
نساختند ، طرفه عجیب و لطیفه غریب این است که بنای مذهب شما
بر اقوال مؤلفه همان ائمه دور کردن است ، چون بقول شما همه
ائمه را باعث اصرار بر یک مذهب از رحمت غفار فرار لازم است ،
پس شما را نیز بطریق اول فرار از رحمت غفار لازم شد ، که مذهب
شما مبتنی بر فساد است ، و بنای فساد و فساد لازم است ، پس مذهب

شمار افشاد لازم است. پس این قول شما مثل قول کسی است که گوید که مادرش
زانیه بود. حسب شرع نکاح نه نمود. و از از بطنش رو نمود. با و صفقت نمود
حلال زادگیش کند. بچه طور و خویش درست شدن تواند. و قول شما
هم چنین است. بچه طور درست شدن تواند. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ أَقْوَامٍ
يَعُوذُونَ بِهِ مِنْ شَرِّ أَنْفُسِكُمْ وَالْأَقَائِنَ لَكُمْ الْمَضَرَّ أَنْ هَذَا
أَلَا تَسْلُكُكُمْ فِي النَّارِ وَالسَّعْيَ لَيْسَ أَيْ مَعْتَرِضَانِ مَعْنَى مَا أَتَاكُمْ
الْخِطْبَانِ نَيْتُكُمْ شَأْنٌ فَمِيدٌ (چون نباشد ظاهر بنیان را که مثل
نام بنیان اندیشانی کو. و کور باطنان نادانان را دانای کجا.
که مثل باریک بنیان باریک بینی نمایند. و مانند حقائق شناسان
حقائق و دقائق شناسی کنند. اگر چنین نبودندی. هرگز بهر جای محل
ما اَتَاكُمْ را محبت نمی آوردندی) بلکه چنین است بشنوید و پند گیرید
که اولاً مضمون حرف مای ما اَتَاكُمْ الخ مخصوص بآل نبی و غنیمت است
پس عمومیت را در آن مداخلت نیست. کما فی الجلالین و العباسی و
البیضاوی و الحسینی و الاحمدی و غیر ذلک ما اَتَاكُمْ اعطاكم
الرَّسُولُ مِنَ الْغَنِيِّ وَالْغَنِيمَةُ فَيَكْفِ الْأَحْجَاجَ بِهَا عَلَى الْعَوْمِ
علاوه بر این مقال آیات مقدمه سوره شوال است. قَوْلُ
لِّعَالِي مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى وَالْيَتَامَى وَ
السَّائِلِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ كِلَا يَزِدُّهُ لَهُ يَتَنَّ الْأَغْنِيَاءَ مِنْكُمْ
وَمَا أَتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوا لَهُ وَلَوْ أَنَّهُ فِئْتَهُمْ فَنُتَقِلُوا
ثَانِيًا بِرِ تَقْدِيرِ تَسْلِيمِ غُومِ سِگُومِ که چون از شارع معنی غوم ما اَتَاكُمْ
او بالتخصیص معین گشته. پس آنرا حال برین سوال دال مانده

که معنی عموم کماز عظمیٰ مراد است. یا خصوص یعنی نمی یا امور غیر
منسوبة و غیر معارضه و غیر موقوعه و غیر منتسبه مراد باشد. چنانچه گفته آمد در بحث
عاجباً بیه البنی صلح شهادت می دهد. نزاع برخاست. و گفته شد
که آئمه اربعه حتی الوسع پیش بردند. و بطرزش او امر و نواهی ما کنند. و اگر
عموم یعنی کل احادیث موقوعه منسوبة و منتسبه و منقتریه و منقتریه و غیر ذلک
مراد باشد. پس احکام شرعیات با هم بمنزعت برخاست. و گفته شد بر این گفتند
چرا که شما هر قول منتسبه لقبول البنی صلح را قول البنی صلح تصور کرده با قول
غیر آن قریب می خورید. و از آن رفتار اسلام می اندازید. و قلیح بناست
احکام می سازید. و باعث ظاهر یعنی دوراندهی را دور نمایند. و در میان
معارض و غیر معارض و عام و خاص مشترک و مآول و حقیقت و مجاز و غیر ذلک
اصلاً لحاظ و امتیاز نمی دارید. بلکه مثل طوطیان چند روایات رطب و آب می
حفظ نموده خود را عالم و محدث می دارند. و بر همان روایات منقولات
ما تا کم آید را حمل سازید. از آن مردمان استیلاست می اندازید. و از قول الهی
الَّذِينَ آمَنُوا وَلَوْ أَنِّي أَمَرْتُ الْأَنْبِيَاءَ بِاتِّخَاذِ الْبَيْتِ لَفَعَلُوا لَئِنْ أَمَرْتُ الْأَنْبِيَاءَ بِاتِّخَاذِ الْبَيْتِ لَفَعَلُوا لَئِنْ أَمَرْتُ الْأَنْبِيَاءَ بِاتِّخَاذِ الْبَيْتِ لَفَعَلُوا
وَيُرِيدُونَ أَن تَضَلُّوا السَّبِيلَ ط خبر ندارید. ای ظاهر بیان ظاهر
یعنی را بگذارید. یا ربک بنی را اختیار کنید. بیت
اگر همیشه ندی یعنی گراسی که معنی ضرورت همانند بجای

و حق نیست مگر واحد است گفتن. و آنرا دلیل قوی دانسته بر آن مازان شد
و از آن بطلان حقیقت مذاهب اربعه فهمیدن. گو یا خاک انکاری. بر آیات
قرآنی و برین احادیث پاک نبوی. انداختن است. و قوله تعالی قال الروح
سأب لا تدركها على الأرض من الكافرين ذنبا. و قال موسى

مرا بنا اطمن على امر الله واشدد على قلوبهم الآية - وقال
ابراهيم فمن تبعني فانه عني ومن عصاني فانك غفور رحيم -
وقال عيسى ان تعد لهم فانه عبادك وان تغفر لهم فانك انت
العزيز الحكيم - اگر حق واحد بود پس در قول انبيا مخالفت نشود پس
اخرج الطبراني بن الحسن عن ام سلمة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان في السماء ملكين
احدهما يامر بالشدّة والاخر يامر باللين وكل مصيب وذكاء جبرئيل
وميكائيل وبيان احدهما يامر باللين والاخر بالشدّة و
كل مصيب وذكاء ابراهيم ويزحيا ولي صالحان احدهما يامر
باللين والاخر بالشدّة وكل مصيب وذكاء ابراهيم ويزحيا
الا زاله - قال ابن جرير حين توجه الى بني قريظة لا يصلين
احدا العصر الا في بني قريظة فادرك بعضهم العصر في الطريق
فقال بعضهم لا يصل حتى ناتيها وقال بعضهم بل يصل لمير ومنا
ثم اذ قد كثر ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فلم يعفف احدا منهم
رواه البخاري عن ابن عمر وفي رواية ابن ابي عمير فاني رجال من بعد العشاء الاخرة
ولم يصلوا العصر بقول رسول صلح لا يصلين احدا الا في بني قريظة فصلوا
العصر لها بعد العشاء الاخرة فاعا لهم الله بذلك في كتابه ولا
عنقه بعد رسول صلح كذا في شرح مسلم وغيره - چون در بخارا حق پرست و جاب
مستحق شد و دعوی شما که حق نیست مگر واحد است باطل گشت و بالفرض حق واحد
است و السلام می کنم و اما چون متعین نیست چون کنم و لامحاله مثل اصحاب این حدیث
که هر دو فقره جانب خود را حق تصور میدهند و بران عمل کردند و حتی که مدوح
شوند و ما هم باز اسباب را بر حق میدانیم و در اینجمله مذہب حنفی را ترجیح دادیم

كما ترجح بعضهم الفعل وبعضهم المترك چنانچه بسور الا انوارنه كذا است
والحق في موضع الخلاف واحد ولكن لا يعلم ذلك الا بحسن
بالبين فليست اقلنا بحقيقة المذهب الاربعه ونهنا هما
علم بان ابن مسعود رضي الله عنه في الفوضه وبه التي مات عنها زوجها
قبل الدخول بها ولم يسم لها مهر فبطل ابن مسعود عنها فقال
اجتهد فيها برأى ان اصيب من الله وان اخطأت لمتي ومن
الشيطان امرى بها مهر مثل نساءها لا وكس ولا شطط وكان
ذلك بحضور العصابة ولم ينكر عليه احد منهم فكان حكا
على ان الاجتهاد يحتمل الخطاء - اما شمار كدام وحى بر حقيقت واحد البين
خصوصا بر حقيقت قول شما نازل كرويد كه بعد مرد و شهو و عبور و مبرك با حكم
شرعت احداث نمايد - و بين احداث راق و ايند - كذا اقول اكثر اخطا منسوب
سازيد به و القول النبي صلعم من احداث في امرنا هذا ما ليس بهذا
فقد مردهم فعل شما امر و دومي شماريد به شما فقط بعد اوت امر از غير حقيقت
مگر احداثست مگر كويد تا از ان الرباط حقيقت ناهيب الزميه كرون توانيد به
ورنه قول و نقل شما مطابق عمل شماست به كه شما بر احاديث مخالفه حسب خوا
نفسانيه عمل نمايد به پس در انجا خصوصيت حقيقت واحد كجا باقى ماند و چنانچه
از حديث بسنده ذكر ناقص و منكرى شود و بحديث طلق بن علي از من ذكرنا
و ضرورى شود به و غيرهم - و اگر برين گفته انگيزد به عبارت مولا نا امام جلال الدين
سيوطى راجع بشنود به و غير سازيد به و نيك گريد به ان جهالا من الناس قالوا
ان النبي صلعم جاء بشرح واحد ومن اين فدا هب الامر لعله
فهم مخزون عن الرضا و الهدى والعلماء الربانيون برميون من

هذه الاقوال المخرقة *

تفسيه واز حدیث بنی قریظہ واثربین مسعود ورضی خولی دیگر ظاہر گشت۔ کہ ہر مجتہد یکے
حسب مقتضا حال مخلص نیت اسلام قیل و قال کند * و اجتہاد سازد * معذور با
بلکہ مصاب باشد و با جور گروید و ثواب یابد * کما فی ہذا الحدیث * قال النبی صلعم
ان اصببت فلك محشر حسنات وان اخطأت فلك حسنة * و فی
حدیث آخر جعل المصیب اجرین وللخطی واحد ا کذا فی التوضیح وغیرہ -
و فی حدیث آخر قال رسول اللہ صلعم اذا اجتہدت الحاکم فاصاب قلبه
اجر وان اجتہدت فاطلعه فله اجر اخرجه الشیخان والوادو وکذا فی التیسیر *
و مجتہدین را بخطا تخطیہ کردند * و خود را باخراج مسائل حق حق محقق دانستن
گو یابرقولہ رو بای (کہ برائے فریبیدن مادہ خودش شیر نرا بجام شجاعت و جرات و
بیکار فعل تحقیر و تخطیہ کردہ شجاعت خود ظاہر ساخته بود) و ثوق نمون * یابرقول
جاہلے مدعی فضیلت بمقابلہ قول فاضلے محقق فریب نمودن * و ارسے بے تمیزان را
طاقت و لیاقت امتیاز کجا کہ امتیاز حق و باطل نمایند * آیا جو اہر شناسی فعل جہل
است - یا نادانان غیر جوہریان - اگر بر و بر و غیر جوہریان لو او و جوہرات اصلی و
و دیگر سنگھارے و تشبیہ ہائے گہر خائے نقلیہ مصنوعی - بازنہ * لامحالہ اکثر اوقات تبرک اصلی
بفعلے مصنوعی گرایند * و بر غبت گیرند * ہمچنانست حال غیر مقلدان کہ امتیاز معارض
و غیر معارض اصلاً ندارند * بلکہ ہر چہ بصحاح و غیرہ می یابند * بر غبت گیرند * و
آہنارا ما تاکم الرسول * فہند * و این نیست * مگر صحاح را رسول الیقین کردن *
اللہم احفظنا من هذا الاختلاف الذی یستلزم منه فی الامیان
الفساد * و بہر اتمار بر یک مذہب حجتہائے کثیرہ - و بہر این عزیزہ اند *
کما صرت فی المقصدات الثانی من هذا الكتاب اما شمار اعداء و مخالفان

فی کذب و الزامات باز دارد و در نه قیاسهاست عدم تقلید عین حجت شرعی بر قیاس
تقلید - رال است - زیاده ازین حاجت قبل و قال نیست

تبصره دوم

در مباحثه ثبوت مسئله حرمت رضاعت بر یک مقصد - حالای پرسش که کدام مسأله
گرامی است و اما امام لایم امام اعظم کوفی رحمه العلام خطا کرده - برخلاف حاجت
قرآن - براس و قیاس و وجوبان ساخته و بگویند اگر در یابیم و ضرور بگذاریم
و بالراس و العین عمل بالنسب کنیم - گفتند که امام صاحب یک مقصد حرمت
رضاعت را اشاعت نموده و حالانکه حسب حدیث معتبرین لزوم و مسئله نیز محتمل
تایید نیست کما ذهب الیه الشافعی رحمه الله گفته که ضرور امام صاحب را نیز حدیث
رسیده باشد و شما و غیره از ان اطلاعی و علم نداشته باشید بلکه زمانه امام صاحب
زمانه باقی آمده سابق است و در هرگز بر اینجه بنفیت نفس قیاس را مداخلت نمی دادند
و بناس احکام تشریف بران نمی بناد و بر زیر که فرموده و خودش است که هر چه
احادیث می یابیم و قیاس را دران مداخلت نمی سازیم و حاکم در کتبش بر این عمل بالان
هم می نمایند و چنانچه بار دیگر دلائل این تقریر بدفعه چهارم مذکره است و یکم مقال
و بدفعه چهل و نه و شصت و شش تبصره دوم مقصد ثانی تحریر گشته و بار دیگر این
و دیگر تبصیر آمده و کما فی روضه العلماء عن ابی حنیفه رحم اذا قلت قولاً و کتبت
یخالفه قال انکره قولی بکتاب الله فقیل اذا کان خبر الرسول صلعم یخالفه قال انکره
قولی خبر الرسول فقیل اذا کان قول الصحابة یخالفه قال انکره قولی یخالفه
و کما فی فتوحات کبیره و می الشیخ محی الدین فی الفتوحات مکیه بسنده الی الامام ابی
حنیفه رحمه الله کان یقول ایاکم القول فذین الله تعالی بالمرامی و علیکم بالجماع
فمن خرج منها ضل - فان اگر مسئله بران قرآن و حدیث و آثار می یافته حسب

قیاس شرعی در آن مدخلت ساخته و پدر ائمه النعمان بن ثابت است گفته به
 که در این اوائیه الشعرانی اما ازین لازم نمی آید بلکه بتقلید تالیفات مشرقی
 بطلان تقلید آن خیر القرون باشد که آن تالیفات بمقابله اقوال ائمه استخوان
 را شاید نگفتند که این فقط اعتقاد مقلدان ابو حنیفه رحم است ورنه وجودش نزد
 محدثین ثابت نیست گفتیم خبر هر چه باشد باشد حالا حدیث معتبرین کجا و کدام است
 بیا رید تا ببینیم که مختلف فیہ است یا متفق علیہ چون کتاب موطا امام مالک رحم و
 کردند و کردیم ما گاه حدیث معتبرین یعنی و الکائنات مصدرة و احدا
 فانه یخرج عن عبد الله بن عباس رضا ویندویدیم و در بخاری و
 تیسیر الوصول نیز یافتیم شکر خدا ایتعالی بجا آوردیم که از ان خصمانه را مجمل گردانید
 و بر حقیقت ندیب امام عظیم رحم و بر ثبوت تقریرم تقویت گرفتیم و گفتیم که اگر کسی
 دیدید و خواندید این را ندیدید و نخواهید دید آیا در باب حرمت رضاء عمل
 بکدام حدیث احتیاط تراست اصلا نورسازید یا با وجود وجود و بدون حدیث موافقت
 قول امام بجه طور گویند که امام برخلاف نص عمل کند و بجه طور بر او طعنه می زنند بکلیا
 شما ازین حدیث مصمم جاهل و غافل بودید یا عالم و عاقل بودید اگر جاهل
 بودید به حالت و غفلت بر شما طاریست یا جاهل از ابر عالمان طعنه زدن رواست
 و اگر عالم و عاقل بودید با وجود آنرا تحقیق داشته بر امام طعنه می زنید به رشک
 شما ازین شریعت هستید

تعلیم ای برادران مقلدان - بعد از اعلان زندیقان غیر مقلدان هرگز قریب
 نخواهید بود بلکه ایشانرا مثل مار استین و عید سحرآمیز و مضران و مبطلان مشرق
 دانید که ایشان بنیت قلع برای اسلام همین طور نزد و جدا و حتما حدیثی را که مخالف
 قول امام باشد به ظاهر کنند و موافق را مخفی دارند و باموضوع گویند

در میان خلایق مساوات انداختن توانند و کنز عین سبب البطلان شریعت است

تیمم سه سوّم

در مباحثه قرائت فاتحه پیش امام - باز گفتیم که اگر مسئله دیگر دارید بپایان
گفتیم که قرائت فاتحه خلف الامام مستحبی را ازین حدیث زیرین ثابت است
فرض - امام صاحب بجه طور مخالفت نماید در شکوة از عباد و بنی صامت و فکاح
قال کذا خلف النبی صلعم فی الصلوة الفجر فقرأ فثقلت علیه فی القراء
فلما فرغ قال لعلکم تقرؤن خلف اما کمه قلنا نعم یا رسول الله صلعم
قال لا تفعل الا باذنه الکتاب فانه لا صلوة لمن لا یقرء وینها
رواه ابو داود و الترمذی و النسائی معناه و نحن روایه الابی داود و انما قول و ما
یمارحنی القرآن فلا تقر و التبی من القرآن اذ حضرت اکابر القرآن
مقیمه معترضان این حدیث را از مشکوٰتیکه با خود از دلی آوردند و چون
معلم خود مولوی محمد حسین صاحب سببنا خوانده بودند به برهیم برویم ظاهر کردیم
و نه به مخالفت نفس از امام بیان کنند چون در آن غلطی سخاو به اعت کتبیم
و دیدیم بهنہ الفیر بلا تا تل جوایش با صواب گفتیم که این کلام لا تفعل لا یفعل
بجاء لا تفعلوا اصیغه جمع از افصح العربیه باشد و از اهل العرب هم بخانه
اماساده و لان باده ولی خود بر قوسه را بجز و دید در صحاح و غیره من کتب الحاذقه
قول النبی صلعم تصور بیده به بلانهم معنی حسن و قبح نفس حلی و انسته به برقوق
بر این عمل ولی نمایند - طر فیه بران اینست که بو تو قیشتش امام صاحب را بطریق
چنان و چنین گویند به آری مضمون این حدیث لفظاً و معنی با و از بیان بر بطریق
و ضعف و وضع خود شهادت میدهند اولاً بیان بطلان لفظی این است که لفظ
لا تفعل را که در شکوة شمار قوم است و شما آنرا بلانهم معیش و بغیر صحیح است

خوانده و معنی محذرت نماید. صیغه واحد حاضر نمی است و ضمیر آنست در
 مشترک است. و الا آنکه بدلیل احکام تقریر آن خلف اما مکمل فلنا مخاطبین
 جمع اند فکیف التعلیق. و کیف التعلیق. بهذا الحدیث بالرسول صلعم علی
 وجه التحقيق. ثانیا. بیان بطلان معنوی این است که لا لفعل صیغه
 نمی است و تا وقتیکه ناهمی در معنی علت قبح نمی بیند. نهی نمی کند. و
 درین حدیث علت قبح منازع است و تنازع نیست مگر لقرأت مقتضای
 خلف الامام. و لفظ قرأت فاسخه و غیر فاسخه را شامل است. و تنازع در
 هر دو صورت دال کامل است. پس بعضی معنی عنه را مقبوح و بعضی را ممدوح
 دانستن کار نبوت نیست. پس همچنین اقوال را بر رسول کریم منسوب ساختن
 و اثر با امور شرعی استلال گرفتن. و بر همین خبر احادیثی مبنی بر امام راطعه زدن
 کما صاده دالان نیست نیست. هرگز فعل صاحب دالان نیست. و چیزی دیگر
 بطرز دیگر می گیرند و بگوش دل نبوش کنید. که از لفظ معناه (که در
 روایت مذکوره مذکور است) خیل و دغ و لایح گشت که الفاظ این حدیث
 چیزی دیگر بود. و در لفظ معناه را چه محل بود. و علاوه بر آن مورد
 واحد اختلاف است بر روایت دالالت بر ضعف بود. چون در اینجا وجود اتحاد
 مورد بعضی نماز وقت فجر و آیات مختلفه رونمود. پس احتمالات همیشه بد
 مستدل قزوینی که شاید از روی خرافات السیاحت یا از ناقل نقل روایت
 یا از کاتب کتابت وقوع آمده است شایسته الالباقحة الکتاب را بر تکیه
 حدیث لا صلاوة الا لالباقحة الکتاب زیاده کرده باشد. و بجای
 لا لفعلوا لا لفعل و بجای واحد مذکر غائب جوهرا واحد مکمل جهرت
 و بجای الامام بالقرآن الا بالقرآن یعنی بجای لا تقرؤا

بشيء من القرآن اذا جهر الامام بالقرآن اذا جهرت الامام القرآن
واقع شده باشد. بنا بر این این حدیث معارض احادیث زیرین صحیح
شدن نمی تواند که کما ذهب اليها الامام الاعظم (ع) که گفته اند
که تو گویی ترا که می پرسد بخطبه که می شنود و به که این حدیث تلقی
است تا این مدت و از مقبول گشته می آید. بقدری تو متذرع و مخدول
سخن اید. گفتیم که شما گویید شما را که می پرسد. و اقول شما را که گوش
کن. که بر تو تقلید شود که شغب شاید سازید. و بعد مدت مدید شغب با سبیل
مستنبطه سدید. آنکه مقبولان خدا و ما مجیب نمایند. و تقلید آنکه که اسم
احادیث صحیح زیرین معارض این حدیث پیشین تلقی علیانست معارض مقبول
شد و می آید. هرگز بقدر شما متذرع و مخدول سخن اید. که شما را اعتبار
در میان لا تفعل و لا تفعلوا که واحد و جمع راست نیست. و اگر گوییم
این حدیث صحیح هم باشد. تا هم مراد هم باشد. مراد شما نامراد گردان
زیرا که صیغه لا تفعل یعنی لا تفعلوا موافق ما است. نه موافق شما. و ما
بقاعده مفهوم مخالف باطل است. و نیز از مشهور لعلماء جمله سید و غیره
که خلف الامام قرأت بالا خفایم درست نیست. چه چرا که اگر درست بود. حضرت
لعلماء فرمودند. نه مقتضای حال بر شما که دال بود. بلکه حضرت قرآن
خفیه (یعنی آواز نفس) را دریافت فرمود. لا تفعل بقول شما و لا تفعلوا
بقول ما فرموده بودند. تا بآیت قَدْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَمَا سَمِعُوا لَهُ وَ السَّمْعُ
منطبق باشد. و با حدیث صحیح زیرین مخالفت نگردد. قال رسول الله
صلعم من كان له امام فقرأ الا امام قرأ له اخرجه امام محمد بن ابي
صحيح است بخبر بخاری و مسلم همه او را روایت کرده اند. و در پایه و علیه جامع

گفته که آنکه استخاره الیهات - وعن ابی هریره رضی قال قال رسول الله صلعم
 لما جعل الامام یؤتی بیه فاذا کبر فکبر واذا خراء فالصوت رواه
 ابو داود والنسائی وابن ماجه کذا فی مشکوٰۃ - الصّاعنه ان رسول الله صلعم
 انصرف من صلوٰۃ جهر فیها بالقراءة فقال هل قرأ مع احد منکم
 انفا فقال رجل نعم یا رسول الله قال انی اقول ما لی انازع القرآن
 قال فاتفق الناس ان القرآن مع رسول الله صلعم فما جهر فیہ بالقراءة من الصلوة حین سمعوا ذلك
 من رسول الله صلعم علیه وسلم رواه مالک واحمد وابو داود والترمذی و
 النسائی وروی عن ابن ماجه نحوه ۱۲ - وعن ابن عمر والبیاضی قال قال رسول
 الله صلعم ان المصلی یناجی ربه فلینظر ما یناجیه به ولا یجهر بعظم
 على بعض بالقرآن رواه احمد کذا فی مشکوٰۃ - آیاتنا فقط بهمان حدیث و
 را دیدید و خواندید - این سه حدیث را که در میان مشکوٰۃ بود اندک نمیدید و خواندید
 یا پرده ضلالت چشمان شما را بپوشید یا بقهر قمار چشمان شما نور اگر گر دیدید که
 این احادیث را ندیدید -

چشم پندیش پرگنده باد عیب نماید بنش در نظر سیریت
 برکنده به آن چشم که بدین باشد بدین همه جا در خور نفرین باشد

و دیگر احادیث بشنودید بر سر عالی آنها بخوانید - وعن ابی نعیم و هب بن کلبان
 انه سمع جابر بن عبد الله يقول من صلی سراجة لم یفرغ فیها یام القرآن
 فلم یصل الا وراء الامام کذا فی الموطا ج ۱ کرم و مشکوٰۃ الترمذی و
 تیسیر الاصول - وعن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا سئل هل یقرأ
 احد خلف الامام قال انما صلی احد کم خلف الامام فحسبه قراءة
 الامام واذا صلی وسعدا فلیقرأ قال وکان عبد الله بن عمر لا یقرأ خلف

الامام كذا في الموطأ لما كذا - ورواه في البخاري - ورواه في
الموطأ عند الحنفية أصلاً لقوله صلح من كان له إمام فقراء
الامام له قراءة - ورواه في البخاري - ورواه في الموطأ
الامام فان قراءة الامام له قراءة وبسناد صحيح على شرط الشيخين - ورواه في البخاري -
ورواه في الموطأ - قال ابن الامام في فتح القدير - ورواه في الموطأ - ورواه في البخاري -
في الموطأ - ورواه في البخاري - ورواه في الموطأ - ورواه في البخاري -
وقال هذا حديث حسن صحيح ورواه الطحاوي في معاني الآثار - ورواه في الموطأ -
في حاشية البخاري - ورواه في عدة من الصحابة - ورواه في الموطأ -
الطهرية والطحاوي - ورواه في عدة من الصحابة - ورواه في الموطأ -
يدري كلهم قالوا لا يقرأ خلف الامام كذا في الموطأ - ورواه في البخاري -
من انقرأ خلف الامام فنزل وانذا قرأ القرآن فاستمعوا له وانصتوا
كما في در المختار نقلًا عن كتب الحديث - ورواه في الموطأ - ورواه في البخاري -
حجة البالغة وان كان مامومًا وجب عليه الانصات والاستماع
كقوله في نيران نائمة بك والسرفية ماض عليه من ان يقرأ
مع الامام تشوُّس عليه وتفتت التدبر وتخالفت تعظيم القرآن
ولم يعزم (أي الشارع) عليهم ان يقرأوا سرًا لأن العامة
متى ارادوا ان يصححوا الحروف باجمعهم كانت لهم حجة مشوية
فسيحل في النهي عن التشوُّش - ورواه في الموطأ - ورواه في البخاري -
كروم كذا في الموطأ - ورواه في البخاري - ورواه في الموطأ -
السنن ليس يترجى في الامكان التي يفعلها الامام لقراءة المأمون (ثاني)
وعلى الترتيل فاستقر في القرن الاول اياها على انها ليست مستحقة

ولا تخلف به الجمهور والدا علم - ونيز در تفسير كبير بحالفت قرأت خلف
بشرح بسط التفسير نموده - حتی که آنرا لقلب موضوع تفسیر ساخته .

باز در بعضی دیگر خبری دیگر می گویم بشنودید گوش دارید و دیگر دلیل نرحمت
افرا - و تقویت نما بعد از قرأت فاتحه در پس امام اینکه باعث همان قباحت
ضرر بوده و مخطورات مستور - آنرا نه صاحب بخاری در بخاری آورده - نه صاحب مسلم

در مسلم گرفته - نه استاذ المحدثین امام مالک رحم در موطا اخذ نموده - بلکه برخلاف
الاوسای الامام روایت کرده - اگر این حدیث بقیه مستثنای الالباقه

الکتاب صحیح بود - این هر سه بزرگ که گویند الاصول علم حدیث اند البته در
کتابهای خود درج نمودند - هرگز کمتر نکردند - بلکه مثل متأخرین آنرا

فرض دانسته بران محل ساختند - و اما مانعی را بود و در سرندی که من
اختلاف روایت بعد از لا تقبلوا استثناء الالباقه الکتاب را

را اندک و اندک اعتبار می نیست - که با وجود آنجا و مورد اختلاف لفظ و احوال بر
ضعف است - که ما ذکر کرده - علاوه بر آن بخاری و غیره را با خفاست تخفیف

رکن بشریعت متهم کردن - یا بحال منسوب ساختن - العیاذ بالله و اما
ان انسانی شافعی المذهب بود شاید بسبب تقویت یا تعصب نهی استثنای را از این

کرده - یا کل ایشان بر روایت تطبیق لا صلوات الالباقه الکتاب مغایله
خورده - قرأت فاتحه مقتضای را از منی لا تقبلوا مخصوص نموده - و تقسیم

فانصتوا فانصتوا ما یقر من القرآن عویر لنا فیه اگر گویند که چون
بخاری و مسلم و مالک رحم الله تعالی این حدیث را نیافزیدند - لهذا در کتاب خود

درج کردن نتوانند - و هر جا شک و تحجیم و موطا موجود نباشد - عدم تشریح
لازم نباشد - و جوابش چند وجه است - اول اینکه احمد در این تفسیر سوال

منفعت است. و در امر زوال امر و مقصرت شما به چه که تخمین کل آن اجابت را
که امام ابوحنیفه رحم الله انما استنباط مسائل کرده صاحبان صحاح رحم نیافتند. و بنابر
در کتاب نشان درج کردن ثواب تند. و باز موجب طعن بر امام حنیت. و نشان
است و تابعیت کسیت. و دوم اینکه پس همچنان هر احادیث که در صحاح موجود
نباشد. به حدیث هم لازم نباشد. هر گاه چنین باشد. صحاح کلی احکام شریعت
را جامع نباشد. پس عمل بالحدیث صحت عمل بکل الاحکام به طور متصور شدن نواند
اگر نواند. کمال شریعت زوال پذیرد. حال آنکه قوله تعالی - الیوم اکملت لکم الشریعة
بر کمال شریعت ناطق است. از ابطال آن لازم شود. و العیاذ بالله. معلوم هم آنکه
بر تقدیر تسلیم صحت استثناء الالباقیة کتاب در باب صحت نماز بخاری و مسلم و
مالک رحم و مقدمات بیان شان چه باید گفت که باعتقاد شما قرأت فاتحه در پس امام کن
نماز است و ایشان بترکش عمل کردند. و حتی که از دنیا رفتند. و چهارم پس همچنان
ممکن است که اکثر احادیث صحیح صحیح با امام ابوحنیفه رحم رسید. و با ایشان نرسید.
اگر بعضی زائد از ایشان رسید. و بخلط و وضع رسید. و این مخلوط و موضوع
باعث قرب زبان با امام نرسید. و هر متاخر همچنین مخلوط را بمقتضای قول امام
سند گردانید. و بنابران در بیان مقلدان فادات واقع گردید. و پنجم آنکه
بر تلقی تحقیق صحت این استثناء احترام مقصود نیست. که این نیست مگر خبر افاضت
و خبر احاد زائد علی کتاب و الضعوا. فاقروا ما ینسب من الشرائع لربکم
تواند پس این حدیث مع الاستثناء بر مخالفت قول امام اعظم رحم شایسته
نمی تواند. که قرآن مجید مؤیدش می گردد. و فهاذا القولون بعد یا ایها
المعاندون. و افغیر التقليد تامر و ننی اتبع یا ایها الجاهلون
و اینجا مناسب می نماید که قدری حال اختلاف آنکه در میان شمایم.

واحتجاج امام شاهرخ را بخيان می سازم. تا مرده ما را شبهه خفی رود و تفرید
امام و توثیق جای گردد. و آن اینست که امام شافعی رحم بالیقین قرأت فاشحه را در کتاب
بدلیل حدیث لا صلوة الا بفاتحه الكتاب فصاعدا فرض گفته.
و امام مالک رحم قاشحه و ضم سوره را نیز بدلیل لفظ فصاعدا همان حدیث فرض
فرموده. و امام ابو حنیفه رحم قرأت فاشحه و ضم سوره هر دو را بحین دلیل واجب
گفته که خبر واحد است. و بدلیل قاشحه و اما تیسر من القرآن مطلق قرأت را
فرض فرموده. بد تفصیل این اجمال بهرین سؤال دال است. که کلمه ماها تیسر
عام است. عام قطعی است احتمال بیان ندارد. پس قول رسول صلعم لا صلوة
الا بفاتحه الكتاب معارضه اش شدن نمی تواند. که خبر واحد است. و آن بالاتفاق
نتیجی است پس علم یقین را موجب نباشد. اما غایبه ما فی الباب اینکه واجب العلم
البیّن باشد. و آن مرتبه واجب است بنابران امام صاحب هر دو را رعایت کرده
بر وجهی که خود داشته. از کتاب نفس قرأت را فرض ساخته. و از سنت قرأت
فاشحه و ضم سوره واجب نموده. کما فی التفسیر الاحمدی و لا یتین شی من القراءة
سنة الصلوة و قال الشافعی ان قراءة الفاتحة فرض في الصلوة على التعيين بقوله عليه السلام لا صلوة الا
بفاتحة الكتاب و ضم السورة ايضا فرض بقوله عليه السلام لا صلوة الا بفاتحة الكتاب و السورة و ما جاء
عندنا لما ذكر اهل الاصول ان قوله ما تيسر عام و العام قطعی عندنا فلا باعنه
قوله عليه السلام لا صلوة الا بفاتحة الكتاب لانه خبر الاحاد و هو ظنی بالاتفاق
فلا یوجب علم یقین غایبه انوجب العمل بدون یقین و هو مرتبه الواجب فاضنا
کما من الكتاب و خبر الواحد علی مکانها مکان نفس القراءة فرضا و الفاتحه واجبه
و کذا ضم السورة. و اگر چنین نباشد. معنی لفظ تیسر منسوخ شود. و
آن متوع است بحديث کلامی لا یفسخ کلام الله و کلام الله یفسخ

این کتاب در بیان احکام و فروع دین است

کلامی - و کلام الله یبلغ بعضه بعضا کذا فی مشکوٰۃ و اسو
 آن بتایید امام اعظم رحم جاسیه بایم بینه و الشاف ساریه و قال عن
 ابی هریرة و غیره روایت لابی داود قال قال رسول الله صلعم اخرج فباذنه المذنبه
 انه لا صلوة الا للقرآن و لو بائنه الكتاب فزاوہ و فی روایت دیگر از ابن مسعود
 انه صلعم قال لا صلوة الا للقرآن فاعلم ان رسول صلعم اعلمکم و بائنه
 عندا اخینا عنکم فقال لیرسل رایت یا ابا هريرة ان لم ازل علی اعم القیران
 فقال قد رسل عن ذاک رسول صلعم فقال ان انتهیت الینا فزاکم و ان
 زوت علیها فهو خیر و انقل کذا و الیت الاصل و پس ازین فرغیت شخص
 فاتحه و ضم سورة پائل گشت و و الیت الکر بالتین فاتحه فرض شایسته و این روایت
 مسوخر گشته و عن عبد الله بن ابی اوفی قال جابر بن ابی النبی صلعم فقال ان لا یستطیع
 ان یأخذ من القرآن شیئا یعلمنی یا یحیرنی قال قل سبحان الله و الحمد
 لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله و
 کذا فی مشکوٰۃ و مطابقت قرأت دین روایت دل است و و الیت قال
 صلعم من علی صلوٰۃ لم یقرأ فیها بفاتحه الكتاب فهو خراج ملنا غیر تمام الخراج
 النقص کذا فی الیت و غیره و نقصان شیء بطل شیء نیست و و مثل خراج
 خراج خراج و در بخاری قتال قتال قتال تمام هم موجود است و چون از تمام
 سلب ایمان حضرت معاذ بن جبل فرمودند و از خراج نیز سلبان نماز لازم نماید
 و دیگر شنوید و که حدیث لا صلوة الا بفاتحه الكتاب مثل حدیث الامام
 ابن کماله له و حدیث لا صلوة لجان المسجد الا فی السجدة
 و حدیث لا صلوة بمحضرة الطعام است
 بقصره چهارم در گفتگو و مقدار رضا عت

۵۲۱۲
 خلاصه بیان است
 از کتب کلمات ختمین
 من خلاصه
 کی دست نهی و نهی
 خلاصه بیان است
 سرانجام است

باز گفتیم خدا را دیگر بگوئید : گفتند که ابو حنیفه رحمہ اللہ در مقام ابرودت رضاعت
 برخلاف آیت قرآن حولین کا علین دو و نیم سال مقرر کرده : گفتیم کہ برادران
 ما سادہ لوحان - دقیقہ بیان - امام بلاغت نشان - اسلامانی فہمیدہ خواہنہ
 سطعون سازندہ آری امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ سچے راسے برخلاف قرآن بیان نفرمودہ
 بلکہ بر جاوہر مسلمہ و ہر معادلہ احسنی الوسخ از قرآن استنباط ساخته : بعد از ان از سنت
 بعد از ان از اجلع بعد از ان از قیاس مستنبطہ ما لقیما لما قالہ المعاذ بن جبل رضی اللہ عنہ
 صلعم اذا ارسلہ الی الیمن و صدق قولہ و حمد اللہ علیہ و ہو حدیث مشہور و ہماروی
 ان النبی صلعم حين لبث معاذ الی الیمن فقال لہ بالتقصیر یا معاذ فقال بکتاب اللہ
 قال فان لم تجد قال بسنة رسول اللہ صلعم قال قال لم تجد قال اجہد برای فقال نعم
 احمد اللہ الذی وفق رسول رسولہ باریضی رسولہ بکتاب اللہ و غیرہ من کتب اللہ
 پس اگر قیاس محبت نبودے : البتہ رسول اللہ صلعم انکارش فرمودندے : و شکریا
 سبانیہ آوردندے بعد بنابر ان در نورالانوار مذکور است : فلو لم یکن القیاس حجتہ
 لانکارہ و ما حد اللہ : ایضاً اخرج الدارمی عن شریح ان عمر بن الخطاب کتب الیہ
 ان جا کر شئی فی کتاب اللہ فاقض بہ ولا یفتک عن الرجال فان جا کر مالیس
 فی کتاب اللہ فالنظر سنتہ رسول اللہ صلعم فاقض بہا فان جا کر مالیس فی کتاب اللہ
 ولم یکن فیہ سنتہ رسول اللہ صلعم فالنظر ما جمیع علیہ الناس فحذ بہ الخ کذا فی الازالہ : و
 ایضاً فیہا اخرج الدارقطنی فی جملة کتب عمر الی ابی موسیٰ الاشعری فی ابواب الفقہاء الفہم
 فیما یجلیج فی صدرک مما لم یلجک فی الکتاب و سنتہ و اعرف الامثال و الاشباہ ثم قس
 الامور عند ذلک فاعلم الی اجہد الی اللہ عزوجل و شہدہا بالحق فیما تری : و ایضاً
 فیہا عن میمون بن جہران قال قال کان ابو بکر اذا اورد علیہ خصم نظر فی کتاب اللہ
 فاذا وجہ فیہ القضاہ بنہم قضی بہ فان لم یکن فی الکتاب و علم من رسول اللہ صلعم فی

ذلک الامر سنۃ قضی بہ فان اغیاء خرج فسال المسلمین وقال انما لی کذا وکذا قبل
 علمتم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قضی فی ذلک بقضائہ فترجموا جمیع البیہ النظر کلامہ علیہ کرم
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قضی قضاہ فقیول ابو بکر احمد رحمہ اللہ الذی جعل قیاسا من حیث علی نبیا
 فان اغیاء ان ید فی سنۃ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جمیع رؤس الناس واغیاء من غیاء
 فافا جمیع راہیم علی امر قضی بہ رواہ الدارمی بخسود صا امام صاحب ہوارہ وکبر
 توحید خذایہ وند مجید غریقی بودے چون خبر دے تنوعہ السائل از نفسین یافتے
 باصل شریعت در آورے و بیکان تدبیر و ہدایت پیش ساختے و اما بعضی صاحب
 و بعضی ایجاب قائلین و بعضی را حسب لوازم و علی القیاس بیان فرمودے چنانچہ خریداران
 بخواہش خود اسباب صوری و معنوی مارا از ان دوکان خریدارے و تجارت
 دینی و دنیاوی بجا بجا بردارے بلکہ بعضی اسباب از ان برگرفتہ دوکانے علی اختلاف
 نمودندے و آنرا بخود بنسوب نمودہ شائع و منائع ساختند و چنانچہ صدق و خیال
 استنباط مسئلہ مدت رضاعت برین مقال شاہد و ال است کہ امام صاحب امام
 الایمہ و استاد اجتہادین است

فائدہ جلیلہ باستنباط مسئلہ مدت رضاعت
 امام اعظم کو فی البیہ فیہ چون درایت سورۃ احقاب حملہ و فصالہ مع اول
 آخرش و بابت سورۃ لقمان و فصالہ فی عاہلین و آیت سورۃ سئل
 حولین کاملین و در روایات عن ابن عباس رضی اللہ عنہما اذا وضعت لبا
 لستعہ ارضعت احدی و عشرين و اذا وضعت بعد ستة ارب
 اربعة و عشرين - بکنانہ التفسیر جامع البیان الضیاء عن ابن عباس رضی
 قال اذا وضعت المرأة لستعہ اشهر کفایہ من الرضاع اربع
 و عشرون شهرا و اذا وضعت لستعہ اشهر فهو حولین کاملین

لان الله تعالى يقول حملة وفضاله ثلثون شهرا - كذا في التفسير
الميسر طرجم - وايضا قوله عائشة رضي الله عنها في الولد في البطن اكثر
من سنتين كذا في تفسير الاحمدى وغير ذلك رايت في تحقيق - وفكر تدقيق - نظر
وغور فرموده - مضامين مختلفه ومناهم متخالفه بدل معزز اليه فرموده پس
احتمالات كنيزه - وضمومات تزيده - را بر تفسيرات گوناگون - و تفسيرات بديهي
بيان فرموده پس از همان تفسيرات هر يك از ايكه متاخرين - و سر فرموده جدا جدا
بناساخته - و هر كس بخود مستقل گشت - از ايكه بكنه احتياش كه در كدام صوت
محقق است را بنافته -

احتمال اول - چون ثلثون شهرا بهيت مجبى خبر حمل وفضال هر دو است
پس حسب قياس ظاهرى هر دو مدت ثلثون شهرا شدن بايد - كمانه قولكم
زيد و هم وبكر و خالد انسان - فالانسان خبر لكل واحد
منهم - **احتمال ثامى** اينكه با تنصيفا خبر هر دو باشد - كمانه قولكم
انما اكتسب زيد وعمر و ثلثين درهما بالشركة فتصفف بينهما بلا
زيادة و نقصان - **احتمال ثالث** اينكه - يا فضل بآيت حولين
كما بين مخصوص شده باشد - كما ذهب اليه الشافعى والصاحبان مخر
وليدى سقاطيت مخصوص فضال ببقية ششماه اقل مدت حمل متعين باشد كما ذهب
اليه الايمه كلهم اجمعون بلا خلاف - لما استدلك به على بن
الحى طالب مرفوعا على ان اقل مدة الحمل ستة اشهر مع قوله وفضاله
في عامين مرفوعا ابن ابى حاتم عن نعيم بن عبد الله الجنى قال
تزوج منا رجل امرأة فولدت له ثمانا الستة اشهر فالطلق الى
عثمان فامر له زوجها فقال على اما سمعت الله يقول وحملة وفضاله

ثلثون شهرا وقال وفصالة في عامين فلم يجدها في الاسته
 اشهر فقال عثمان والله ما فطنت لهذا - واليضا روى عبد المزي
 في المصنف عن الازود اول قال دفع الى عمر بن الخطاب وكنت استأ
 اشهر خال عنها اصحاب النبي صلعم فقال على الا ترى انه يقول
 وفصالة ثلثون شهرا وقال وفصالة في عامين فكان الحمل همت
 ستة اشهر فذكرها عمر رضي الله عنه في تفسير الاكليل للسيوطي رم احتمال رابع
 اينكه - يامد اخلا بعضه في البعض مردوخبر باشد - كما مر بيانه احتمال خامس
 اينكه - اگر لحاظ معنی ظرفیت فی (که در وفصالة فی عامین مذکور است) و خیال در
 ابن عباس نیز مذکور کرده شود به معنی کمال حولین کاملین زوال افتد و بی تحقیق
 این معنی با اکثر اوقات صورت پذیرد و بهر آنکه اکثر زمان را وضع حمل در میان است
 نه و ده و یازده و دوازده ماه متحقق می گردد و در آن صورت هرگز نیز این معنی حولین
 کاملین متحقق نمی باشد بلکه لامحاله نقصان پذیرد و کما قاله ابن عباس در
 روایتی المذكوره فاین حولین کاملین لفصال - احتمال سادس اینكه
 اگر فقط معنی کمال حولین کاملین ملحوظ باشد پس معنی وفصالة فی عامین بر
 رو و بهر معنی ظرفیت در آن متحقق نباشد - یا منسوخ گردد و کما قاله احد تکلیف الطاق
 بینما - احتمال سابع اینكه و اگر اکثر مدت حمل که از روایت مذکوره حضرت عائش
 صدیقہ فرمود سال است ملحوظ شود به مدت فصال باقی ششماه گردد و اما با و است
 الیه احد - احتمال ثامن اینكه - و اگر اکثر مدت هر دو حمل و فصال که در دو
 سال است بالتداخل ازین آیت ملحوظ باشد پس ششماه بقیه مدت قطام که ضرورت
 شدن تواند بهر آنکه چون بمقتضی حولین کاملین کامل و دو سال شیردوشی لازم گشت
 پس در چنین باید که شیردوشی را گاه به شیردوشی نماند - و گاه به طعام خوردن باشد

تا شیر نوش بتدریج بطعام خوری خوگیر باشند تا بزرگ شش و فتنه خوف الهی مندرج
گردد و بکماذ ذهب الیه زفر و مالک رحمها بگذرانند و منظرهای و لیکتیب فیه
غیره ایضا. احتمال ناسخ اینکه اگر لحاظ اختلاف وضع حمل کرده شود و دو
سال بالیقین مدت فصال متعین شدن نمی تواند. بنا بر آن مالک رحم خبری مری
فصال را بر دو سال بالیقین زیاده کرده و زفر رحم بلحاظ معنی لفظ کاملین سال
مدت فصال متعین ساخته و تا بعد دو سال فصال فطام را هم یک سال کامل باشد
لما تروکه. احتمال عاشر اینکه شاید خداوند تعالی هر دو را هر دو مدت درین است
با اعتبار حیثیت و دخل عموم انمولی داشته باشد پس تخصیص ششماه با فاعل مدت حمل و
تخصیص دو سال بحد فصال هر جا حاجت برآورد و تا حسب مناسب حال و مقتضای
مقال. دال شدن تواند و چنانچه ابن عباس رضی عنہما روایت مذکور هر دو را بمقتضای
حال رعایت کرده یعنی وقتیکه ششماه وضع حمل متحقق گردد و معنی کمال حولین کاملین
منطبق شود و وقتیکه بعد ششماه وضع گردد و ثبوت معنی ظرفیت و فصال فی عین
متحقق باشد و در آن مضمون کمالیت کاملین یافته نمی شود پس معلوم شد که پیشین
لولا ان الاعتبار لبطلت الحکمة و بقوله تعالی فاعبروا یا اولی الابصار
بصارت و درین آیت اعتبارات را داخل دادن حکمت کلی و مصلحتی است حی
زیر که خالق الخلق سمند را حقائق را همین کوزه آیات منظر الدقایق و خل ساخته
با اختیار و ابتدای آنکه امتنان و گذشته تا همان ملاحان شریعت بسوگشایی باخت
بندهاش اخذ طرق معرفت در آن غوطه زنند و ببقای حقیقت و بقاء خود را در
مسائل بدست گیرند و باطل را است از بند فتنه ماقاله الد تعالی این موسی اعلم
قال هی عصاة الذکوا علیها و اهتس بجاعل غنمی ولی فیها هادی
آخری پس درین آیت تلتون فتهموا مثل عصای موسی اعلم اعتبارات ششماه

پس چون از تقریرات مذکوره - و تقریرات مبروره - بر دو حیوات متعده مشهوره -
و احتمالات متکثره مرقومه - خبر یافتید - و مضامین مختلفه - و مفاهیم متخالفه را
در یافتید - به حال اعمی گوئیم که مدت فصال را حسب احتمال اول - و دویم سال یعنی
مجموع ثلثون شهره مقرر ساختن بغایت احتیاط است - بهر آنکه حیوت کما حق
متعلق است - و هم جامع جمیع احتمالات و مدت فطام است - اگر بحال حوالین
کاملین دو سال مدت فصال مخصوص گردد - و سنه الحقیقت عند انهد مجموع
بهمان ثلثون شهره آتی باشد - در آن صورت است خواه نخواه سحرمت مبتلا گردد -
زیر که در آن مدت اگر شیر ده شیر نوش را شیر دهد - شیر ده یا و شیر نوش و شیر نوش
و دخترش خواهرش و غیر ذلک باشد - و نکاح بانان حرام گردد - لهذا احتیاط را در
افتد - کما فی التفسیر الاحمدی لهذا کان هذه مظنة مشتبقة تحکم
البحیفة سرح بالغا حولان و لضع حول احتیاطا فی غلق حرمه
النکاح بالرضاع ای ان امرضعت للرضعة فی هذه المدة فیکون
هی اقله و زوجها اباه و ابنتها اخته و غیر ذلک فیحرم النکاح
لحق ۱۲ - و لما فی حجة البالغة الرضاعة لحمة کلمة النسب فوجب
ان یحیل علی النسب هو قوله صلعم یحر من الرضاعة ما یحر من
من الکلافة - و لما فی الموطا لما کان رسول الله صلعم
قال یحر من الرضاعة ما یحر من لادلة - پس در همین مقام
احتیاط بیکه اولی تر باشد - علاوه بر آن اینست که سیاق قبل و قال - و دلالت
حال - و اشارت مقال - بر همین منوال دال است بر آنکه حوالین کاملین بر آن
تصیفه منازعت بمقدار مدت اجرت و نفقه و کسوت زوجه مرضعه معتد فی غیر مقدر
بکلیه منکوحه شیر گردیده یا مرضعه اجنبیه واقع شده است - بهر آنکه خداوند تعالی

۱. مطلقاً مطلقاً با اولاد و صغار را ذکر کرده + بقوله والوالدان یرضعن
 اولادهن حولین کا حاین اولاً رضاعت برادر واجب گردانیده + باز
 بقوله لیس امراد ان یشتر الرضا عده سلب وجوب نموده + باز بقوله وعلى
 المولود له من رزقهن وکسوتهن بالمعروف نان و نفقه و االات بر
 والد همان اولاد واجب ساخته + باز بقوله لا تکلف الله نفس الا وسعها
 لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده سبب تخفیف مجبوری
 از هر دو جانب نموده + باز بقوله فان امراد فصلا عن ثراض منهما
 اولتسا و فلا جناح علیهما بدت فصلا را بر مرضی و مشوره هر دو والدین
 متعین و محل ساخته + باز بقوله وان امراد تمکن لسترضوا اولادکم
 فلا جناح علیکم اذ اسلمتم ما الکسم بالمعروف باستجابه دایه غیر
 والده اجازت داده + باز باظهار حسان والده در سوره لقمان و فضاله
 فی عاصین گفته + باز همه را مجتمع نموده بسوره احقان و حمله و فضاله
 نثلون شعرا فرموده + باز بسوره طلاق بقوله فان ارضعن لکم
 فالتوهن ارجوهن و انتم و ابینکم بمعروف وان لتاسرنه فسترضع
 له اخری واضح نموده می گوید که اگر زنان با از انقطاع علاقه نکاح مرفر زندان
 شمارا شیر دهند پس مشروط به شیر دادن ایشان ایشان را بایدید + الفرض والذات
 مذکوره - راجحه مطلقه معتده باشند یا غیر معتده بلکه متکاح غیر رفته باشند یا
 میسر که اولاد و صغار را تا دو سال کامل بلا جبر و اکراه بخوابش خود یا شیر شو
 که مقتضای الفت و شفقت مادر می باشد و محبت و مودت فرزندی - نفس است و همین است
 و نان و نفقه یافقا اجرت بر تقدیر منکوحه غیر نامحرم بالمعروف از والد همان اولاد
 گیرند که بداد طلاق بوجست انداخته + بنا بر این بلا گرفت اجرت با اولاد و صغار

مساحت و مساحت و مدارات نخواهد کرد بلکه بمضمون من امراد ان يتم الرضاعة
 و بمضمون حرف فائے فان امراد - فلا جناح عليها - فان اخضع
 لکمه شیر دادن را نیز اختیار دادند اما والدین نمی رسد که قبل تمام مدت همان
 دو سال کامل اولاد را از والدات حیرت آمیز نماید تا آن مدت زنان و نفقه را
 اجرت را انت بگویند. همان بمضمون فان اراد فصلا الحکم اگر شیر نمی نوشند
 طرفین مدت فصال را از دو سال کم و بیش نماید یا اولاد بمضمون استرضوا الحکم
 حواله دایم غیر والد سازد کردن تواند پس ازین صاف صریح واضح و واضح
 نیست که حوالین کما صلین برای منفع همان منازعت فیما بین واقع گشته است پس
 سلطان محقق ثلثون شهر شدن نمی تواند که گاه بگاه حسب مصلحت والدین مدت
 فصال کم و بیش می شود اما بر تقاضای متنازع همان دو سال کامل متعین گردد و بکذا
 فی تفسیر الاحمدی و المدارک و الهدایة و فی کتب الاصول - فما قبل فی الظهور من خلافه
 فلیس بشی لان الفاء المکونة متباعدة و ما ورایه آن مضمون ظرفیت فی (که در قوله
 لغالی و فصالة غایین است) معنی کم و بیش را شمارت میدهد و نحوای ثلثون شهر
 زیادت را خبر دهد. فظیر التزجیم لقول ابی حنيفة هذا الاحتياط كما فیکر
 مرارا - فما حسن ما اختاره الامام الأعظم حر اگر گویند که چون امام صاحب بر
 باسقاط مدت حوالین از ثلثون شهر اربعه شش ماه را باقل مدت حمل اختیار کرده باز
 دو و نیم سال کجا باقی مانده - که مدت فصال همانقدر گردد و اکثر مدت حمل نیز مثل
 مدت فصال حسب قول امام صاحب دو و نیم سال شدن لازم می آید چنانکه فقط دو
 سال مقرر ساخته باین نیست مگر حکم است که گوئیم که چون وضع حمل بعد نه یازده
 یا یازده و دو یازده ماه مثلاً که اکثر اوقات بوقوع آید پس در صورت حوالین
 کما صلین کجا باقی ماند که مدت فصال همان حوالین کما صلین متحقق باشد باین نیست

مگر تخم است. اگر گوئید که اعتبار را اعتبار است کما قلتم - گوئیم که اگر این اعتبار را اعتبار است ان اعتبار را نیز اعتبار باید کرد. و در کلام اعتبار احتیاط احوط است لحاظ باید نمود. و نیز باید ساخت. و چون حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا در روایت مذکورہ خود حلفاً فرمود کہ ولد و شکم مادرش از دو سال زیادہ نمی ماند لهذا اکثر مدت بہدت دو سال تخصیص یافتہ بود. مثل بہدت فضال دو و نیم سال بودے.

اگر باز گوئید کہ چون بقول صحابی رضی اللہ عنہ تخصیص نمایند چرا بنص رضی اللہ عنہ تخصیص نمایند. یعنی بہ جولین کاملین تخصیص فضال نمازید. گوئیم کہ در جولین کاملین باعث احتمالات شکی احتیاط راہ یافتہ. و در روایت حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا بلطف واللہ لایقہ الح احتیاط را دخل نگشتہ فظہم الفرق الثلثہ لا یفعلون - اگر باز گوئید کہ از مضمون الذیہ الرضا جہۃ تمام رضاعت از دو سال زیادہ شدن نمی تواند. گوئیم کہ او عاصی زیادہ شدن نمی تواند مثلاً صحیح شدن نمی تواند. بلکہ العتہ زیادہ شدن تواند. اما کسیکہ مستعنی الف و لام الرضاۃ نفہد. چیز را گفتن تواند. و در نہ از مضمون الف و لام الرضاۃ همان رضاعت اجریہ متعینہ دو سالہ کہ بدفعہ خصوصیت والدین وارثہ مراد است اما و گیرائہ دیگر گویند پس این مسئلہ نیست مگر مثبتہ است و مثبتہ احتیاط احوط است پس باخذ قول امام صاحب لکہ احوط است. بخدا خدا فائدہ صعب شدید. فائدہ افزودہ مجدد جدید.

تہصرہ پنجم در بحث تأمین باجھر

باز گفتیم اگر چیزی دیگر داری. بیارید. گفتند کہ امام صاحب مردمان را از ثواب تأمین باجھر کہ باجادر صحاح موجود است محروم دارد. گفتیم نے نے مرگز جنین نے کہ امام صاحب کسی را از ثواب محروم دارد. بلکہ از عقاب بسوے ثواب برگرداند.

انتا الله تعالى هر کس ان مخفی را بیوم احساب معلوم باید بدانی معتزضان گرچه
در باب تأیید احادیث متعدده وارد گشته بدانی بعضی از این مطلق و بعضی از این
مقید بالجمله بعضی از این مقید بالسریه و روایت مطلق و مخفی ضعیفان را مقید و مقید
است بدان که چه حدیث چه حدیث مخالفت کند بدانی احادیث ستریه معارضت نماید و چنانچه
روایتی از عمر رضاست که چاره چیز است که امام درویش افغانند نعوذ و بسمله
و امین و سبحانک اللهم الرحمن - رواه ابن جریر و الطحاوی و ابن شهاب و
ابن ابی شیبہ - و از ابن مسعود نیز مثل این روایت آمده که از اشیه المحدثات
و مدارج النبوت و در جامع الجوامع لسیوطی پس قاعده اذ التعارض التباين
و قاعده اذا جاز الاحتمال بطل الاستدلال پیش آمد بدانی پس برای ترجیح احادیث
ثابت باید دان و دلیل حدیث خیر الزکر یا مخفی و حدیث یناجی مرید و حدیث قلاد
و غیره باشد بدانی علاوه بر این روایت بخاری قال عطاء ابن دعبله امین
دعا است و دعا را بمضمون ادعوا لکم تضرعاً و خفیة ان لا یسمعکم الله
مخفی بایزواند بدانی اگرچه لقبیه عبارت همین روایت مخالفت کند بدانی اما غیر ممکن باشد
که الحاق کرده معاند باشد بدانی روایت ترمذی و خفص لبعاصوده معارضش
گردد بدانی چون حال روایات متاخرین (که با قول مضاعفین مخلوط است) چنین
باشد بدانی قول امام تابعی سبک معتبر باشد بدانی بطریق ترمذی چیزی دیگر می گویم
که اگر راست خواهند بدانی و عدل و انصاف نمایند بدانی بسبب عمل با بجه تفسیر قرآن
لازم آید بدان حدیث کلام لا یسمع کلام الله الحق باطل است روایات
قرآنی اینست قوله تعالى قالصتوا - وقوله تعالى لا ترفعوا اصواتکم
وقوله تعالى ادعوا لکم تضرعاً خفیة وقوله تعالى و ذکر ربک
فی الفساک تضرعاً و خفیة دون الجهر من القول بدانی و قوله تعالى

اذ نادى ربه نداً خفياً - وقوله تعالى - آمم يحسبون اننا لنسمع
 سرهم وننصواهم - وقوله تعالى - وان تبدوا ما في انفسكم
 او تخفوه فيحاسبكم الله - وقوله تعالى - اني اعلم غيب السماوات
 والارض واعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون - وقوله تعالى -
 او لا يعلمون ان الله يعلم ما يسرون وما يعلنون - وقوله تعالى
 واسرو قلوبكم واجهروا بها انه عليه بذات الصدور - وقوله تعالى
 ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب
 اليه من دبر الوريد - وغير ذلك ائتمه آيات قرآني تشعي را احاديث جبريه اين
 كه گفته است متقابل و متعارضه كنوني تواند بدنه مثل بران درست باشد
 و يا چي گويم كه از شامي پرسم كه آيا خداوند عالم الغيب و الشهادة را اصم و غاف
 چي دانند كه ما من مخفي را نمي شنود گمان برسد

[illegible]

از دل و برای اعتدال آوردن و در حالت نماز پراختام و نکرده ای متصرفان
اگر آئین با بجز شروع بوده و برگزیده حضرت ابن مسعود و مردمان مجاهدين بالا آئین خاک
انداختن را حکم فرموده و کما فرموده متصرفه الثالثة

مبصره ششم در بحث رفع یدین

بارگفتم که خدا را اگر چیزی دیگر دایم یارید که گفتند که جا و میت رفع یدین است
و معتبرند و احادیث عدم رفع قلیل و غیر معتبر و بیانی که معتبر غیر معتبر اختیار کرد
چون مناسب است و چه اعتبار امام صاحب چرا حدیث مرجع را ترجیح داد و چه
بناسه مذہب باین حج نهاده و گفتیم که حال از تقریر شما در آنست که شما بناظر و مناظر
دعوی شما را که امام صاحب صاحب را بر خلاف نصین را سیدید (تغیر و تبدل
داده روه قرار فرمایش گرفتند) بنا بر آن تقریر در راجح مرجوح نماند و غیر مرجوح
تا هم جواب شما میدهم بشنودید که بر اجماع و مرجوحیت حدیث امر است با عی کیا ختم
شده محمد بنین متاخرین است و گفته است و چنانچه شما خود در باب فقه و اصول گوید
باز چه امر بدی را محبت آرید و خیر بر تقدیر صحت حجتش نزد متاخرین بمقابل قول امام
تالیحی حجت شدن نمی تواند نه آن معتبر باشد زیرا که بوقت امام تالیحی رنگا رنگ است
و گیر بود و بعد از تخیل وضع و صنایع و اقراط و تقریرات متعصبین و واعظین رنگ
و گیر و نمود و یعنی ایشان لغرض تعصب و عناد راجح را مرجوح و مرجوح را راجح
گردانیدند و تابعین العیاف اندازند و اکثر واعظین براسه اعتقاد کنندین متقدم
خود قولش را بسند قوی تا سوال صلعم رسانیدند و کلمات العجالة مولانا عبد الغفر قدس سره
بذل القول مثله

قاعده کلیه باید دانست که در هر مسئله اقلانیه که هر دو جانب حدیث با واد
گردد و پس از طرف که با قول امام اعظم راجح منطبق باشد ترجیح باید که قول امام

است و قول ما دون التالعی بقایا بایه تابعی معتبر نیست و تالعی امام صاحب
ثانی بوجه حسن ثابت گشته است و حاجت تکرار نیست و دیگر شنبه یک اخبار را
اعتبار است کمال که قوله تعالی فاعلموا یا اولی الابصار و مضمون
لو تکن الاعتباران لبطلت الحکمة در آن است دال بر این که در رفع
یدین و عدم رفع یدین احادیث و روایات راسته حال است بشرطی و بشرط است
لا ینیر و اشئی یعنی نخستین در وجود و رفع یدین و دومین در عدم و سومین بین
اگر چه وجود اول نسبت ثانی نزد شاکرست منما بد اما چون ثالث را که صورت حال
نما را در آن است قیال و قال و از آن عدم رفع بکجه وال به با ثانی الصاق
نمایم و نماید و صورت ناسخ و منسوخ را نیز از تواریخ الحاق کنم و کفایت و تکرار
اسماء رجال و توضیح مقال قیل و قال سازم و سازید و نیز از تعصب دست
البته عدم را بر وجود حرج یابیم و باید گفت که ترادین باب رساله تنویر این
مولا نا محمد امین مرحوم کفایت باشد و گفتیم که شماره همان کفایت مبارک باشد
و دیگر از اخذ انان ضلالت باز دارد و آثار اهدایت نهاییه و دلالت و نایه کفایت
باشد و چیرا که اول رساله مذکوره از تصنیفات مولا نامر بوردن گفتگوست و ثانیاً
مولا نا خلیفه جناب سید احمد قدس سره بود و در کلکته دوسه بار ر و نمود و گاه
رفع یدین نکرد و نه در مواضع حسنه خود بیانش فرمود و کما مر ذکره و ثالثاً
مولا نا نایه نخواه و ما بیان و ما بی دانند و ما فرقی دیگر طریق دیگر گرفته از ضلالت
تکفیرش فتوی دادند و چنانچه فقیر حقیر روش نمود و لفتوی مقابلش دستخط کرد
که پیرو مشرعم جناب صوفی نور محمد قدس سره (راهواره مع جناب مولا نا محمد امین
مرحوم مصاحب جناب سید احمد قدس سره تا شهادت بود) بر و بروی فقیر لفتوی
مقابلش دستخط فرمود و مولا نا را از همه متممها بری ساخت و راجعاً در رساله

مذکور در عبارت تمام غیر مربوط واقع گشته است که ان سماع لیدین عند
 الافتتاح والركوع والقيام منه والقيام الى الثالثة سنة غير
 مؤكدة من سنين الهدى فليثاب فاعله بقدر ما فعله ان كان
 فحسبه وان مره فمثله ولا يلزم تاركه وان تركه مبدئ
 عمره ازین عبارت لیکه ظاهر و باهر است که اگر کسی تا مدت العمر تارکش باشد هرگز قابل
 طاعت نخواهد شد پس امام صاحب را چرا علامت نمائید و مقلدش را چرا چنان
 چنین گوئید که سیکه گفته چه خوش گشته که پیران نمی پند مردمان نمی پائند و علاوه بر این
 این قول را قول دیگر تناقض است و آن نیست که و تریب بالسنة الهدی
 همنا فعل غیر فرض و غیر فحشص بالبنی صلعم فعله هو والخلفاء الراشدین
 او امر و ابیه او قرروا علیه قریه و لم یسبح ولم یترک بالاجماع
 چرا که در غیر فرض واجب و سننه موکده و غیر ذلک داخل است پس تارکش چرا
 قابل طاعت نخواهد شد بلکه قابل جزا خواهد شد علاوه بر خلاف آنرا امر و ابیه
 رفتار کرده فاین التطبیق بین العبارتین - و ما براسه آن استجاب علی و
 انقلاب کلی - این است که اگر عبارت تنویر العینین همه احادیث عدم رفع یدین مؤید
 و ضعیف باشد پس قوله و لا یلام تارک و ان ترک مدحه عمره چگونه صحیح
 و درست شدن تواند زیرا که چون جانب مخالف مردود شود و جانب مقابل پیش
 موجود بایستد که در اینجا ترک احد الامرین را فعل دیگر لازم باشد و همین است
 حال تنویر العینین مگر قسم که آن از تصنیفات مولانا محمد ورح باشد اما شاید سبب
 غضب و مجادله نوشته باشد و آن لغت نفسانی است پس در شریعت اعتبارش نیست
 چنانچه پیشتره ششم حکایت در میناب جمالی الشارح الله تعالی

جواب سکه مستمانه

[illegible][illegible]

وحدیث است از امامین بزرگواریم که احادیثی رفع یدین شصت و نه بار از امام جعفر
متپکش کرده + و نیز حدیث دیگر بتائیش می آید + عن ابی هریرة قال
قال کان رسول الله صلعم اذا قام الى الصلوة یکبر حین یقوم
ثم یکبر حین یرکع ثم یقول سمع الله لمن حمده لا حین یرفع صلاته
من الركعة ثم یقول وهو قائم ربنا الی الحمد ثم یکبر حین یرکع
ثم یکبر حین یرفع راسه ثم یکبر حین یسجد ثم یکبر حین
یرفع راسه ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها حین یقضها و
یکبر حین یقوم من السجدة بعد الجلوس متفق علیه کذا فی مشکوٰۃ
در بخا حال رفع یدین مفقود است و قالش مسدود + و همچنان در روایت
مسلم از عائشه رضی و در روایت متفق علیه الی هریرة رضی و در روایت بخاری
الی حمید الساعدی رضی و در روایت متفق علیه از مالک بن الحویرث رضی و غیر ذلک
که در باب صفت صلوٰۃ مشکوٰۃ موجود است انرا رفع یدین یک قلم فرمود است
لیس عمل بران ممنوع است + و نیز چند آثار بر ثبوت منهضیت رفع یدین
به جنیده + و الاضافه سائیده ان عبد الله بن الزبیر سرائی رجلا یضاهی
فی سجدة الحرام و یرفع بیده عند الركوع وعند رفع الرأس
منه فقال لا تفعل انه امر فعله رسول الله صلعم فی اول الامر
ثم نکره و نسخ کذا فی هدایة و الايضاً و عن علقمة قال قال
لنا ابن مسعود الاصل بکم صلوٰۃ رسول الله صلعم فیصل و لم
یرفع بیده الا مرة واحدة مع الکبيرة الاقتراح و اواد البوداؤ
و انتم فی النساء و قال البوداؤ و لیس هو یصح علی هذا المعنی کذا
المشکوٰۃ - اگرچه البوداؤ و انرا با ابن معنی غیر صحیح گوید + اما بقاعده کلیه مذکوره

واجب العمل كرويه وبروايت ديكر ابو داود و تصديق شمس باشد. وعن البراء
قال رايت رسول الله صلعم اذا افتتح الصلوة رفع يديه الى
خريف من اذنيه ثم لا يعود اخبر ابو داود وكذا في تيسر الاصول
بين معلوم شد كه معنى قول ابو داود وليس يوجب الخ ابن است كه ابن روايت
باين طريق ثابت نيت بلكه بطريق ديكر ثابت است و ترمذي حديث ابن مسعود
حسن گفته و مولانا عبدالحق دهلوي و شعبة اللغات و دارج النبوت نسخيت
رفع يدين ثابت كرده و وايضا قال ابن مسعود رفع رسول الله
صلعم فرضنا وتركنا و وايضا قال ابن عباس رمضان العشرة
المبشرة لا يرفعون ايديهم الا عند الافتتاح و وايضا اخبر
ابو بكر بن ابى شيبة في مصنفه عن ابن عباس رضي الله عنهما لا يرفع الايدي
الا في سبعة مواطن التكبير الاول والاستقبال القبلة و
الموقف و حمرتين والمنا والمروة والصفاء كذا في هداية و دارج النبوت
و وايضا اذن روايت ابو هريرة رضي الله عنه رفع يدين از صحابه بخوبى ثابت است
عن ابى هريرة رضي الله عنه كان يصلي بهم فيكبر كلما خفض ورفع فقل
له ما هذا تكبير فقال انما الصلوة رسول الله صلعم اخبرني
وهذا لفظ الشيخين - وفي اخرى للنسائي (كان شافعي المذهب) ان ابا هريرة
خرجنا الى مسجد نبى رزق وقال ثلث كان رسول الله صلعم يعمل
بهن تركهن الناس كان يرفع يديه في الصلوة مدا ويسكت
هنيهة ويكبر اذا سجد كذا في تيسر الاصول گفته سجدة طرازين
روايت ترك رفع يدين ثابت است گفته كه عيان را بيان چه كه قوله ما
هذا تكبير بر شعبة فقل دلالت كن و استجاب بر بعد و ميت فعل شهاد

و دیگر فایده ترک کفن الناس بکینه بر عدم موجود بودنش در آنوقت
حجت می گردد و عدم موجود بودنش بشرت اول و ثالث بر عدم مستقر
گردد و ثنعم ما قاله المولا ناسا و علی الله في حجة البالغه فال
القرن الاول اياها يدل على انها ليست سنة مستقره
ولا ما عمل به الجمهوری ۱۲ کما مر في بحث قرات الفاتحه و پس
این روایت بخین و غیرها نیز تصدیق آثار مذکوره شهادت می دهد
گفته اند کان یرفع یدیه الخ را چه می گوئی گفتیم که شاید حضرت ابو سمره
را حال منسوخیت رفع یدین معلوم نبود و یا کسی معاند این جمله را بیان روا
الحاق نمود و گفته اند که شاه ولی الله قدس سره در حجة البالغه و الذي
یرفع احبت الى امن لا یرفع فان احادیث الرفع اکثر واشت
فوشته و گفته اند که همان شاه صاحب در همان کتاب در پس همان عبارت این
عبارت هم نوشته و غیر آنکه لا یبیح لا لسان فی مثل هذا الصریح
ان یتایر علی نفسه فتنه عوام بلد و هو قوله صلعم لا احل
قومك بالكفر لفقضت اللعبة و لا لیجد ان يكون ابن مسعود
ظن ان السنة المتقررة اخر اهو تركه لما تلقى من ان منی لصلو
على سکون الاطراف الخ اسی معترضان هرگاه مرد و جانب احادیث
کثیره و روایات غریزه و وارو گشته و بدلیل عبارت تنویر العینین شهاد
لا ینام تارک و ان تارک مدله عمده اعتقاد شایع این شده و که اگر
در همه مدت عمرش ترک رفع یدین کند به شایع قابل ملامت نباشد و با وجود
بجهت آن در میان مخالفان عداوت انداختن و جنگ و جدل نمودن و مخالفین
امام عظیم رحم را مشرک گفتن چه مناسب است به کار مفسدان بیت کیت

که تو در میان انا و میت صحیح و غیر صحیح و راجح و مرجوح و غیر ذلک اصدا امتیاز نداشته
هر چه بر بانی می آید می گوئی به گفتیم که این همه اعتبارات حدین سده صدی و
چار صدی را بمقابله اعتبارات ائمه خیر القرون اعتبار نیست بلکه مر ذکرة
بلکه قاعده کلیه مذکوره را خیار اعتبار است بدین که صحابین را بجز توسطات مقدسه
و توسطات متباعده به آن هم از خلط رطب و یابس بالیقین و بالنص محفوظ
نمانده بدست حدیث را بر رسول خدا صلعم رسانیدن نتوانسته در درجات سنین
از وجه ائمه مجتهدین حدیث خیر القرون ثانی اتم اوون ثابت گشته چون مابدا
اعلی بیایم بمقابله آن بهدایت ادنی نمی گزایم بنابراین برخالف صحاح طی
اماتایم بر اثبات دعوی ما از دلائل صحاح عاجز شیم بلکه هر سئله ای که می خواهیم
سجوبی ثابت کردن تو انیم چنانچه دانستید انتشار امدت عالی آئیده هم بداند
بمضمون گفتیم در دفع طعن غیر مقلدان در مسئله که نزد امام حکم
قاضی ظاهر و باطن نافذ باشد

باز گفتیم که چیزی دیگر دارید بیاورید و جوابش از من نشنودید گفتند
که امام صاحب دین مسئله (حکم قاضی در امر ظاهر و باطن نافذ باشد گوید)
خلاف حدیث بخاری مسلم نموده - **اَللّٰهُمَّ اِنَّا نُبَشِّرُكَ وَ اَنْتَ تَخْتَصِمُونَ اِلٰی وَاِلٰی وَاِلٰی**
بَعْضُكُمْ اِنْ تَكُونُ الْحُسَيْنُ حُجَّةً مِنْ بَعْضٍ نَاقِضَةً لِّاَعْلٰی مَعْرُوفًا
اَسْمَعُ مِنْهُ فَمَنْ قَضَيْتَ لَهُ مِنْ شَيْءٍ مِنْ حَقِّ اِمْرٍ فَلَا يَأْخُذْ بِهِ
فَاِنَّمَا اَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ - اخبر شیخان که آنکه بر اگر برین غرض
کنند و بگوید شاید گزارد و قاضی حکم سازد و نداند زعم غیر زوجه می کند و او را باطل است
چون بهما او ایشان را گردود گفتیم که اول این مسئله خلافیه است به متفق علیها
نیست بلکه الزام یاریم و نادم شوم چنانکه اگر شخصی از منافقین بگوید

خود را آراسته و پیراسته بفرش تحلل و احکام اسلام حدیثه باشد قوی و قانع شود
آزار از محمد بنین ظاهر کرده و محمد بن آنرا حسب شرط خود باقیته و خل کتاب ما خیر
پس بر خاقل با حدیث مثل شما آنرا حدیث مرفوع گردانیده و در غلبه امیر آراسته
شمارده و پس لامی از ان غیر نبی را نبی صلعم گردانید این لازم شود و خود باشد
چقدر غرض منافقان بر عمل بجهلین احادیث حاصل گردد و در احکام اسلام
خلل پذیرد و حالا باید دید که کدام ام ازین دو امر ترتب شود حکم قاضی ظاهر و باطن
و غیر نبی را نبی دانستن اعتقاد امصیت تراست و ثالثا لکنه مراد باید که
بر اعتراض و تمثیل شما هزار جان و دل قرآن شوم و سخنوشی تمام و در غایت ظاهر
تسلیمش کنم که سر اسرار با اکثر مطلب برابر می یابم که از ان بنائے صلاحت شما از شما
بر کنند تو انم اگر شمار بر قول خود از فرار برقرار یابم و زیرا که هرگاه حکم نبی
با وجود شهادت شرعی شایدین مکلفین ظاهر و باطن ناقد نباشد پس باقیست
عدم ثبوت شهادت شرعی باخبار احاد حکم صحت کل مرویات صحاح و جمیع کتب
صاحبان فلاح چگونه عندا ظاهر و باطن ناقد شدن تواند که هر کس آنها را نشناخت
قول البنی صلعم شمارد و کل احکام شرعی را بر آنها مدار سازد و حالا که از وضع
و ضاعین محفوظ شرعی نباشد پس بقول شما لامی عمل بر نبض آنها نیز خل
و طعی مدعی مذکور عندا حرام باشد پس اجتناب از آنها واجب و لازم گردد و
لما لا شکوة عن ابن عباس مر فر قال قال رسول الله صلعم الله علیه و آله
عنی الاما علمتم من کذب علی متعمدا فلیتبوء عقوبته فی النار
فاین کلمه الفار فیکون فی النار کلمه القمار و این المفر
ولا مفر لهما رب و حالا ای معترضان اگر از بجهلین اعتراض باز آید
نیز که با ایمان ثابت باشید و در مثل روایات صحاح و حدیث خود را هم از دست

که آنهم بر حسب شهادت بشناختن یافتند و آن لقبول شیخ محمد
 نافذ نباشد پس ایمان شما کجا باقی ماند بلکه در حکم ثبوت نسب شما هم سخن رود و آنکه
 حقیقت امر را بجهنم نادر و خدا که دانند العیاذ بالله را چنانکه اینک از حدیث مذکور
 نفوذ حکم رسول صلعم به نسبت مدعا علیه قیاد نیست بلکه عذاب مدعی کاذب و شاهد کاذب
 مستحق است پس این حدیث مخالف امام صاحب ثنید نه منتهی بطلب شماست
 حاشا! اگر حکم قاضی نافذ نباشد عدالت از دنیا مثل غنقا باقی نماند عدم مردود
 کند و با این نظام خلل پذیرد و احکام شرع مبین مثل احکام کافران مستحق باشد
 و آیت و استشهد و الشهدین من رجالکم اتم و آیت و استشهد و
 ذوی عدل عنکم و آیت اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم اتم
 مهمل گردد که با وجود ائیان اقرام مأمور به نزاع نافذ نباشد پس حکم شرع
 بجز عبت محقق نباشد العیاذ بالله و ما و ما اینک این مخالف حدیث نیست
 بلکه موافق حدیث است چرا که چون پیران پیران بخاری و مسلم رحم امام محمد رحم (که است) و
 امام شافعی رحم و امام مالک رحمی است از امام احمد حنبل رحم و امام حنبل رحم است و مسلم
 و غیره است) در مبسوط خود روایت زیرین را با سنن خودی نویسد پس بشارت
 بر آنکه نوشته صحیح کسی را نمی رسد که شور و شغب سازد و همه همه را تیش نیست که
 مردم رسید که شخصی بخدمت حضرت علی رض بر نکاح زنی بلیه قائم نمود و زن منکاحش
 بود پس حضرت علی رض زن را بر وزن نزد همان شوهرش حکم فرمود و زن گفت که این
 مرد مرا نکاح نکرد و اگر حکم چنین باشد با او نکاحم بده فرمود که من تجدید نکاح نکردم
 بر نکاح شاهدان کفایت کنم و انتها پس ازین بخوبی ظاهر گشت که حکم قاضی را بلیه
 شهادت مکلفین ظاهر و باطن نافذ باید ساخت و در حضرت علی رض با وجود انکار
 زن آنرا بلا تجدید بر نکاح سابق ثابت نمی داشت و اما مانع مضمون لعنه الله

على الكاذبين ومحدث ما كبر قطع له قطعة من النار كاذب ارتقا
منرايد به اگر چه فهم شما اين معنى را گنجائش نكند بلكين شمس خدا همچنين امر اسان باشد
كه فقتيكه قومی را بر قومی تسلط سازد و از ان حقوق بعضی را بر بعضی ثابت بگذاشت
كسى را بر بعضى حلال گرداند كه در آنصورت وطنی بغير اذن غير حلال گردد و در شرع
همچنين حقوق را اعتبار كند پس نزد خدا حكمش نافذ باشد و فناء مثلش و شما و پيران
پيران شما را همچنان دل و دماغ كجا كه بفهم امام برسيديد و كنهش دريمايد خدا خدا
لقد افردت بهذا الجواب و بتأييد خالق الالهام بالسراب
سألعا اينكه از تقرير شما (كه امام صاحب دين مسلمة خلاف حديث بخاري و
مسلم نموده) بوي شرک صاف ظاهر است كه شما بخاري و مسلم را رسول صلوات الله
دانيد و و انما در رسالت با صحابيت مشترك گردانيد پس استمال شما بيان
اتخذوا حبارهم الخ كه در حق مقابلين سازيد و بر شما نيز ثابت گرديد
ما قبل من احقر مثالا لاختيه فقد وقع فيها اگر اين را مجاز و درست
پس در حق مقلدين فقه چرا همچنين مجاز را دست بداريد و كما مر ذكره مرار و مرار
تكرارا و ثامنا اينكه بر اغما و تصانيف و تاليف و شروط و قواعد آيه و متاخرين
مثل القرون تصانيف و قواعد شرعية مستنبطه آنكه مجتهدين خير القرون را بتضعيف
گردانيدن عقلا و شرعا مقبوح است و ممدوح نيت و كه البشان به دليل حديث
خير القرون قرني الخ انصاه و اعلمهم و خيارهم و اقرهم الى النبي صلوات الله
از غلط و ضلالتين نسبت ابعدهم محفوظ ترند و بنا بران مولانا شاه ولي الله
در حجة البالغه و غير او و پسرش مولانا شاه عبد القزويني پس سرهما در عجاله مافقه و غير
نوشته اند كه اكثر متاخرين محدثين را آئين تميز و ترتيب از دست رفته است
ناچار و بغير مسائل خلاف جمهور گردانند و با حديث كذب غير معتبر ترك كنند

حتی که مستدام شافعی رح و سنن ابن ماجه و دارمی و مصنفه ابو بکر بن شیبه و غیرهم
 را نیز بهمت وضع شامل نموده اند و شما با وجودش بر تکیه اقوال البعد هم اقربهم را
 الزام دادن را ایمان تصور باید نه خدا را ازین تصور باز آید و در حقیقت تفسیر
 اسمیه متقدمین تصدیق نمایند و **ثاسعا** اینکه شما بغرض تزویر جمال و
 تنفیر جمال می گوئید که امام صاحب مخالفت امام بخاری و مسلم نموده و شما مردمان
 دانستد که امام صاحب بعد بخاری و مسلم متولد شده و در معنی مخالفت متحقق نیست بحال آنکه
 ابن امر بالعکس است که امام قبل تولد بخاری و مسلم فوتیده پس نسبت بخالت
 با امام ثابت نگشته بل سببش متحقق شده و حتی که باعث مخالفت و تعصبت محالین
 نام امام ابو حنیفه رح را در سند ذکر کرده اند و دیگر هم عصران و شاگردانش
 را شیوخ تصور دیده ذکر آنان ننمودند و چنانچه این امر بیک نیک شیوخ صحیحین را
 می شناسند و نام آنان را تحت تبصره مقصد اول سبب نظر کرده باشند
 ظاهر خواهد شد و قولم بیون خواهد آمد

اطلاق بر مانی الضمیر غیر مطلق ای غیر منقولان عرض شما
 ازین مسئله طعن بر امام صاحب نیست بلکه بر شریعت است و ازیرا که بمضمون
 (یکه را بگیرد دیگر را دعوی کن) اگر عدم نفوذ حکم قاضی ثابت گردن توانید و بر ابطال
 احکام شریعت بسبب دست یابید یعنی عجب نیست که آینده بگوئید که چون
 بشهادت شرعی هم حکم قاضی نزد خدا نافذ نباشد و دیگر اخبار احاد را که می پرسد
 که لایق اعتماد شریعت گردد و پس ازین قلع و قمع اسلام شود و که نه بر مسائل
 فقهیه اعتماد ماند نه بر روایات صحاح و ثنوق باقی باشد که این همه امور ثابت
 نمی آید احتمالی است و با امور احتمالیه بمضمون اوجاء الاحتمال لطل الاستدلال
 باطل است و پس امور شرعی را که نزد خدا نافذ نباشد و اعتبار نیست بلکه امر

فرست - پس هر که بخواهد کردن تواند که حکم خدا معلوم نباشد
نقصه هشتم در دفع اعتراضی که بتخصیص مذہبی ترک
سنت لازم آید گوید

باز گفتیم اگر جنبه دیگر دارد باریکه گفتند که تقلید شخصی بالصورت ترک سنت
لازم آید که با خدا یکی ترک دیگر حتماً لازم گردد و گفتیم که بچنان ترک عالمین با خدا
نیز بیشتر لازم آید اما شمارا فهم نیست که بهالت بر شما طاریست بگفتند چرا جواب
استخوان شور و شغب تمامی اگر راست خواهی بگویش بدوش خویش کن که زید و دیگر را چه می رسد
که با وجود موجود و احادیث ترکش نموده مداخلت قیاس نمایند یعنی فقه و اصول را
تشریع سازند و گفتیم که الله چه خوب جواب با صواب بدل به نقاب ادا ملک
یوم الحساب القادر دید چون نباشد هر که مضمون من ینسک الله فلا
مضلل له شامل حال گردد و جوابش همچنین بطور رسیده و آن اینست که پس
من هم گفتن توانم که محدثین را چه می رسد که با وجود و جوایت ما بنطق عن الفیض
الحق منطوق همان ناطق را منقسم لضعف و موضوع و مطعون و راجح و مزجج
و غیر ذلک کنند و اقوال مبارک را همان عیوب عیوب سازند و هر یک از آنان شرط
خود را تشریع ساخته و هر حدیثی را بران عرض کرده و بطورش تالیفات نموده و غم
منطبقه و مشروط خود را طرح دهد و چنانچه برین مقال قیل و قال تأمل می نمائید
وال - طرفه اینست که ساده لوحان با وجود موجود و اقوال محدثان قدر کثرت
لخوف الطوائف یا تخصیص صحاح را منصوص شمارند و غیر را غیر اعتبار دارند و حتی
اگر کسی از احادیث غیر موصوله یا متروکه یا متروکه آنان مسائل استنباط کرده باشند
مطعون سازند و او را از اصحاب باره نشانند و باعث فضیلت نمیدانند که
صحاح را بالیقین احادیث چگونه گویند و باز آنها را شمع معصومین متاخرین سجد

معیوب سازند و معتمد بر تکیه آنها مقلدین را بشکر گویند حال بیل الضاف
 باید و هرگز اعتساف نشاید که در میان تشریع فقه و اصول و تشریع عیوب اقول
 سول باید که کدام مقبوح است و آنراست همچنین تقریر را تشریف باید ساخت و که
 آنرا فرس و دریافت و به نسبت هر دو فرقہ مجتہدین و فرقہ محدثین با مہمات و طعنات
 سازند و رفتہ رفتہ انہما بین خانہ جنگی - باطلال احکام شرعی - علت گیرند و چنانچہ باطل
 غیر مقلدین همچنین اقول شاخ را کہ در محل مناظرہ بالزام خصم رو دادہ حسبہ حسبہ آورد
 دلیل خود ساختند و نہ ہمیدہ اندکہ ایشان فقط بغرض الزام خصم آوردند و
 اعتقاد دلی و وثوق قلبی بر آن ندارند و چنانچہ مولانا شاہ عبدالعزیز رحمۃ اللہ علیہ
 و پدر مولانا مولانا شاہ ولی اسد قیس سرہمدار از آلہ دلائل الزامیہ چنان آوردند
 گویا ہر دو خارجی بودند و العیاذ باللہ و چنانچہ شناسش من ہم ہے مردم ہے
 نہ من بر شان محدثین پیڑے دیگر نیست دارم و معاوہہ منہ و اما غیر مقلدان
 ہمچنین دو و یک قول الزامی ایشان ایشان را غیر مقلد تصور نہ و بناء علیہ
 ہمچنین بعض تحریرات مولانا شاہ ولی اسد قیس مولانا شاہ عبدالعزیز و
 نبیرہ اش مولانا محمد اسماعیل و مولانا محمد اسحق و مولانا جلال الدین السیوطی و ملا جونا
 و مولانا عبدالحق دہلوی و غیر ہم رضی اللہ عنہم حجت گرفتند و اما فی تحقیق ایشان
 ہمہ کلمہ اجمتون مقلد بودند و گفتند کہ ہرگز چنان نیست کہ لو گفتی بلکہ نقلی
 بیاریم تا ترا وثوق باشد و شبہ رود و

حکایت

روزے بخدمت مولانا شاہ عبدالعزیز صاحب مسئلیان جمعیت گشتہ شکایت این امر نمودند
 کہ ہر روز اوہ حضور مولانا محمد اسماعیل صاحب رفیع یدین نماید فرمود کہ من نہیں
 گفتا کہ ماویہیم گفت پیڑے گوید و بلکہ اورا بگزارید کہ اگر شکایت شما بشنود
 باصرار و ضدا آمدہ زیادتی خواہد کرد و ہمہ دوستان و معتقدانش را بران خواہد

پس غمخوار شد. فی الواقع چون مولانا سمیع صاحب شکایت رسانید
 بغضب پیش آمده یک رکعت است بار آئین با جگر کرد و دفعه بدین نمود.
 اگر مولانا مقادیر حنیفه رحم بود و هرگز دفع بدین نمی کرد و نه آئین با جگر
 گفته. گفتیم جاع الحق و ذوق الباطل زیرا که این جزا است بابت
 دروغ و بر تقدیر ثانی و تقدیر ثانی و بر تقدیر اول و سلیم اقای واصل
 کردید و از ان صاف ظاهر است که شاه صاحب دفع بدین نمی کرد و بلکه
 بتکلیف تمام. اتمام مالا کلام بر دفع بدین و دفع ابهر بالآئین کوشان بود و از
 مخالفت مولانا محمد اسماعیل صاحب ترسان ماند و که گاه و بگاه بغضب و غضب
 و طیش آمده خلاف تقلید تشیه هم ساخته و در نه حسب مسائل فقهیه خفیه همه
 احکام شرعیه. او انمود و خیل استعجاب است که شما از فعل مولانا اسماعیل صاحب
 مخالفت ابوحنیفه رحم حجت گرفتید. اما در ان مخالفت رسول و مخالفت مجتهد
 شاه صاحب را ندیدید و مخالفت غضب را دریافتید. چون نباشد خشم دشمنان بدین
 بدینا و بدین نیک کور باشد نابینا.

چون غرض آمد هر پشیده شد صد حجاب اند میان دید و شد
 عجب نیست که شاید با مولانا اسماعیل مرحوم عداوت داشته بظاهر خیر و دیگر
 و منحرقات را بسببش منسوب سازید و تا موجب تکفیر گردد و چنانچه شیطان
 بحسب ظاهری تصویر حضرت هانیل غم را بر اے الطینان فرزند انش طیارا خست
 از ان آنان را بنار جهنم انداخت. ازین حکایت این هم راست می نماید که
 تنویر العینین همچنان وقت زیادا ده بود و شاید بعد از ان رجوع نمود و مثل
 مولانا شاه محمد الخرنی صاحب که باره چند روز دعوی اجتهاد کرده بود و باز
 از ان رجوع نمود و اما تحریر انکه در الوقت ظهور رسید و باقی ماند حتی که حالا

غیر مقلدان را دلیل گردیدند و نیز در آنها انزاع و تفریط گردانیدند و فظیحه الفرق
بین الحق و الباطل و کونستمالا تعقلون

تنبیه نهم در بحث نقص وضو و عدش و کمر
باز گفتم که چیزی دیگر بگوید اگر دارید گفتند که باعث تقلید امام صاحب
اکثر مقلدانش بوضو نمازی خوانند که بعد از ذکر بلا وضو نماز خوانند و بعد از
سوره نیت صفوان رخصت ذکر ناقض وضو است و امام صاحب آنرا ناقض وضو
نمی دانند لهذا مقلدانش بعد از بلا وضو نماز خوانند و بلا وضو صحت نماز
معدوم نیست پس همین بوضو نمازبان را سلام هر که میبرد را معلوم گفتم که شور
بختان باز رو خواهند به مقلدان راز و آل نعمت و جاه و گرنه بنید

بروز شیر چشم چشمه آفتاب راجه گناه
نور گیتی فروز چشمه نور
زشت باش چشمه موشک کور

ای متعصبان حدیث بسره را دیدید حدیث طلق بن علی را ندیدید
عن طلق بن علی بن عمر قال قال قد منا علی رسول صلعم فجاء رجل
کانه بدوی فقال یا رسول صلعم ما نری فی مس الرجل
ذکره بعد ما یتوضأ قال وهل وهو الا بضعة او قال بضعة
منه اخرجه اصحاب السنن واللفظ غیر الترمذی کذا فی التیسیر الاصل
مرن باگ بر شیر مردان درشت چو باکو دکان بر نیایی نیست

گفتند که حدیث طلق مرجوع است گفتم نه نه بلکه حدیث بسره مرجوع است
که امام آئینه امام ابو حنیفه که استاد و متابع صاحب است آنرا نگرفت
پس بقاعده کلیه تبصره ششم سند حدیث طلق مقوی گشت و ماورای آن
یحیی بن معین مع حدیث بسره سند حدیث ترمذی را از رسول ثابت نیست گفته

چنانچه طحاوی آنرا نقل کرده است. کذا قال یحیی بن معین ثلثه احادیث
لحدثت عن رسول صلعم کل مسکرحاخذ من من ذکره فلیتوا
والانکاح الا بولی کذا فی الطحاوی. دیگر اینکه در روایت حدیث
مروان بن حکم است. انما حال بن اخیلاق ناظراست. چنانچه بحسب این
روایت را از موطاء و شریف نقل می نمایند. تا ناظرین را التقدیق قولم گنایم.
عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمر و ابن حزمه انه سمع
بن الزبیر يقول دخلت علی مروان بن الحکم فتناکرنا ما یکون
منه الوضوء فقال مروان ومن من الذکر الوضوء فقال عروه
ما علمت ذلك فقال مروان بن الحکم اخبرتنی بسره. ثبت
القا سمعت رسول الله صلعم يقول اذا مس احدکم ذکره
فلیتوضا، اخرجه مالک رحم.

السیفهم ای مختصران متعصبان برشان ابن الزبیر رض که ما علمت ذلك گفته
می گویند. آیا او را یکی از اجلای صحابی و اقرب الناس الی النبی صلعم و التواتر
داند یا نداند. و در میان زن و مرد امنیت دارد یا ندارد. و مشهور حدیث
فاطمه بنت قیس را که در تفسیر بخت و چهارم مقصد اول گذشت در یافتیم.
در یافتیم. و کثرت مصاحبت ابن زبیر رض به نسبت بصره. ثبت صفوان رض
تقدیق کنید بگویند. و خبر مروان که نقل کرده شده رسول کریم صلعم است. حمله
صدیق و کاتب دارد یا ندارد. شاید شما آن خبر را کالو حی شمارید. یا این
را مقلدا و یا یوگا مقلدا نام صاحب التبیان. چون اینها را در یافتیم. و
دیگر را ظاهر نمایم بشنودید. که اگر حدیث بسره صحیح باشد. نمازهای ابن زبیر
که قبل از شنیدن این روایت بمس و ذکر نماز خوانده بودند و درست شدن نماز

کما قلتم فی المقادیر البیاض باید فلیس ما اختارتموه ولسا ما استخلفتموه
بنابر این شاه ولی اسد قیصر سره در مصنفی تحت این روایت بسره گوید که دلالت
می کند برین مدعا که وضو و شستن کثیر الوقوع است پس بعید می نماید اختلاف اهل
صحابه در مثل این امور. اما اختلاف در توزعات و مثل آن در صحابه شائع بود بلکه
جمهور بر خصوصیت میل می کردند و سفیان ثوری و محمد بن الحسن بحایت حسن طلق بن
علی رضا حدیث بسره را در خروج داشتند و بآثار حضرت علی و ابن مسعود و ابن عباس
و خزیفه و ابو ذر و انار و سعید بن المسیب و حسن بصری و ثوبی السدثم موجود است که از
مس ذکر وضو لازم نمی شد نزدیک ایشان اگر چه امام لغوی رحم که شافعی المذهب
بود باتباع مذہب خود حدیث طلق بن علی رضا را بحایت بسره که متاخر است می
منسوخ می سازد. اما عقلاً حدیث بسره بحایت طلق منسوخ شدن لازم آید
زیر که در حدیث طلق اگر قائل بدوی را از شنیدن حدیث بسره شکیه بایش ترش
و هرگز بقوله هاتری فی مس الرجل ذکر بعد ما یتوضا از رسول
سوال نکرد. ازین صاف معلوم و مفهوم می شود که حدیث بسره سابق است از
حدیث طلق پس این ناسخ آن گشت. علاوه بران حدیث طلق را همه صحابین
روایت می کنند. و عمر بن علی القداس و ابن المدینی و ابن حبان و الطبرانی و
ابن خرم صحیح است گفتند که از فی المنطری و در شرح مسلم مولانا عبد العلی حرم
از فتح القدیر و مولانا عبد الحق دهلوی و سرنیدی و ابو داود و ابن حبان و النسائی
را حجت حدیث طلق را مع مرجحیت حدیث بسره بشرح بسط ثابت کرده است.
فاسر جمع الیله ان شدت پس از تحریرات ما تقدم بدلم می رسد بلکه حدیث بسره
از دو حال خالی نباشد یکی از آن اینکه از موضوعات معاندین دین باشد بلکه بعض
خلل اندازی با حکام اسلام این کلام مقبول انام. بظاہر اتقائے تمام در میان عوام

و اگر در او وضع کرده معتنس اجزاء معیبه منسوب نموده داشته باشند تا آیند و در
استان به غیر آخر الزمان فتنه و فساد بپایان بوقوع آمدن نوازند یعنی با پیشتر
لقنن خوانند که ما با یار جاه ناپاک یکدیگر پدیدگی براریم و هر چه در پیشگاه خواران
توانیم بر قیاس ذکر که ناپاک است بختس و وضو باید بان نماز درست شود و پس با
بخس نیز جامه نماز خواندن البته درست خواهد شد و رفقه رفقه فسادات کثیر بوقوع
خواهد آمد و دیگر از ان انیکه از موضوعات نباشد اما کنایه از بول و فدی و دست
انگیزی احادیث و حین بدخل محل مخصوص زنان که همواره بترمی باشد کرده باشد
یا از التقاط بشرین را کنایه فرموده باشند و چنانچه محیی از غالی را کنایه استخفا می گوید
و شکل کنایه از جماع می باشد و همچنان از مس ذکر مس داخل فرج را کنایه نموده و ظلم
نام ذکر نموده باشد و تا بسره را مترم نباشد و یا بسره خود بجای فرج ذکر را ذکر کرده
باشد و بر این دعوائی کنایه من یلیه یارم عن ابن عباس رضی الله عنهما قال جاء رجل
الی رسول صلعم فقال یا رسول صلعم ان امرأته لا تزید الا من لا یس اثم
اخرجه ابو داود و النسائی و ریخا از یاکس زنا مراد است کنایه از تیسیر الاعداء
و عن النسائی (تا) فاعتزلوا النساء فی المحیض الی اخر الایة فقال
رسول صلعم اضعوا کل شیء الا النکاح الی اخره و ریخا نکاح بمعنی جماع است
و از مس الحثان حدیث اذا مس الحثان الحثان و جب الغسل اخره و
و خول کنایه است و خصوصاً حدیث عکله و باب کنایه خیله مشهور و در کتابها
مستود است و حاجت دلیل و بگرنیت و کسانیکه آنهمه کنایات را نمی فهمند و بجهت
بسرده شور و شغب بر پا کنند و ببناء تفاوت می نمایند و بیاطن می آید اما
مخفی دارند و اگر از مس ذکر و منور لازم شود و ذکر را شناخت لازم گردد و در
بک از اعضاء مؤمنات و مؤمنین حدیث ان المؤمنین لا یخس احدکم

کذا فی التیسرین نیست ۴ و اگر بمس تکرر وضو لازم باشد ۵ مؤمن است و تکلیف افتاده
 آن منعی عنه باشد ۶ لقول النبی صلم عن النبی ان رسول الله صلعم کان
 یقول لا تشددوا علی الفسک فیشدد الله علیکم الخ رواه ابو داود
 و کذا فی الشکوة و هم مخالف قرآن است قوله تعالی یرید بکم السیر ولا یرید
 بکم العسر ۱۷ و دیگر دلیل ثانوی و حجتی کافی از قول النبی یرید بکم السیر ۱۸ خیار انصاف
 سازید ۱۹ اعتنا فکنید ۲۰ قوله تعالی اولاً مستم النساء فله یجوز و اما فیتم
 صعیداً اطمینان در اینجا بس معنی جماع است ۲۱ بالقول بعض الفقهاء المختصین در آن
 کس را خلاصه نیست ۲۲ پس روایت پس ذکر همین معنی و رد است ۲۳ در آن شک نیست ۲۴
 دلیل عقلی نیست که چون پس در و دیوار و کفار و اشجار و اجار و ضو و شکند پس
 پس ذکر راجع ذکر و اذکار است که مشق ناقض وضو باشد ۲۵ حالانی پس هم که ذکر
 پاک است یا ناپاک اگر ناپاک است آنرا از تن جدا باید ساخت ۲۶ و اگر مثل دیگر اعضا
 و پارچه بلبوس پاک است چرا پس وضو نکند ۲۷ و پس دیگر اعضا و غیره وضو نکند
 گفتند که در حدیث آمده است ۲۸ و در حدیث عقل را مدخل نیست ۲۹ گفتند
 بجانب آخر امام حدیث است ۳۰ آنرا دیدید ۳۱ این را ندیدید ۳۲ آری شمار اینها شده
 ولی با عدوت قلبی به بلا مبتلا شدید ۳۳ و ایمان خود را باین علت معطل و مخدول
 ساختید ۳۴ و در عقلاً و شرعاً چنان نیست که فهمیدید ۳۵ بلکه همان است که از سخریر
 بالا دریافتید ۳۶

تبصره و هم در بحث تفصیل النساء که ناقض وضو است یا نه ۳۷
 باز گفتیم اگر چیزی دیگر در دیدید ۳۸ چو اشی از من بشنودید ۳۹ گفتند که باین حدیث
 موطن من قبل امراته او جسد باید که فعلیه الوضوء بپوشد و من زن
 و وضو واجب است امام صاحب خلافتش کرده ۴۰ گفتند که آن حدیث را دیدید و

خواندید. این حاجت را می‌بخشد و بخواندید عن عائشه رضی الله عن رسول الله
 قبل امرأة من النساء ثم خرج الى الصلوة ولم يتوضأ قال مروی
 فقلت لها ومن هو الا انت فضحكت اخرجهما بالسنن كذا فی النیسر
 وحدثی دیگر بتأییدش بیارم عنی اضر قالت كانت البنی صلحہ قبل فی حجری
 وانا حائض فقرأ القرآن اخرجهما الا الترمذی بكذا فی البیہقی
 عنی قالت رضی كان علیه السلام يتوضأ ثم یقبل ثم یصلی ولا
 يتوضأ كذا فی المنطری واما سوائه انما یسیر احادیث یا فتم باحث طوالت لعل
 ترک ساختم *

تیسرہ یازدہم در اختتام مناظرہ

بارگفتیم اگر چیزی دیگر دارد بیاید بخوبی جویش گوش کنید گفتند که ما را
 حاجت مناظرہ نیست اگر ترا خفاش نیست جواب خلافت امام شافعی مدہ
 ما را تکلیف مدہ گفتیم احمد شد کہ اگر شمارا بر نہیب معین امام شافعی رحم قرار است
 مراد ان حاجت تکرار و گفتار نیست بلکه بر حقیقتش مرا قرار و بر طاعتش
 اما شما بہ ترتیب قرار برین کردار رفتار ساختہ و در نہ بدل بر انکار تعین اصرار دارید
 و بر تلمی و تلقین خود را استقامت و سحر کر نماید و بظاہر ہمچنین گفتار را اختیار نمودید
 کاشکہ شمارا از مناظرہ قرار تدرے چه خوش گفتار بودے کہ یاد و جویش ازین
 دفترے برتر اگر رفتہ از ان منفعت عام برے خلایق لدلی الالبصار و ہدایت نام
 جہت مقلدان ابرار و صاحبان استبصار و ارباب اختیار کشتہ اما حکم از نظر
 شما بزارم کہ باظهار و قائل آئید ابرار نے نے بلکہ باظهار اسرار خالق المثل
 والہمار مع رد احوال اشرار لاچار شدیم خیر الحمد مدہ بر حیدنی بود شد کہ
 حسب امرایم مجرمتان بنہور آمدہ حال دیگر مضامین تقریرات شما کہ

خاتم المناظر و ما فی التمهید را با تفسیر و توطئه انصاف بر افکار ایشان
تصحیح و تخریب از آباء و اجداد

که غیر مسلمین هر چه دلائل می آورند از اسفلین آنکه اربعه یعنی صاحبان صحاح و تواترین
شان و غیر هم من المناخرین می آورند و دیگر هیچ دلیل ندارند و مانع طایف النعل بالنعل بالنعل
به ان کتب الزام ایشان می رسد و در ان هیچ وجه عاری و عاجز نسیم و کما حرر را کثیر
و سبخی تکرار را غیر را به حال آنکه ما تکفل این معنی نسیم و نه بر خود این امر لازم گردانیدیم
که اگر نوشته صاحبان صحاح متأخرین مخالف ائوال آنکه اربعه مجتهدین مقتدرین خصوصاً
قول تابعی امام خیر القرون کنند و آن قول غیر مشروع باشد و نه انقلید بعد از انطباق
بقول ائمه محدثین متأخرین صحیح نباشد و هرگز چنین نیست و بلکه چنین است و که
بالضرر می گوئیم که اگر سن در مناظره بحجت صحاح مغلوب هم شد و یا اگر از کتب
ایشان حقیقت نهیب امام مجتهدین را ثابت هم کردن نتوانستیم و یا کل نوشته متأخرین
معاندین بر مخالف ائمه اربعه مجتهدین محقق نگشته و تا هم بار داده تقلید امام ابوحنیفه
ضرر متصور بود و به که بمضمون و ولیکن قلم در کف دشمن است و بعضی از ایشان اکثر
خبر یا بقرض نوشتند و به بزرگان منسوب ساختند و بعضی ایشان منطاطه خورده
بر اقوال منافقین اعتماد کردند و حتی که در تاریخ ولادت و رحلت جناب رسالت مآب
صالح و غیره که دو بار شدن غیر ممکن است و چنانچه در مقصد اول گذشت اعتقاد و تواتر
و بعضی ایشان بر مومنات و ضامین و ثوق کردند و تا بر تکیه آنها قلع و قمع تقلید امام
ائمه امام ابوحنیفه هم کردن توانند و بعضی ایشان بروایات صحیح یعنی برسانند
مثلند امام و توف یافته و آنها را از برده زمین سلب کردن توانند - آنها را الضعف
و وضع و غیر صحیح شهرت دادند و امام و صاحبش و مقلدانش را باصحاب الراعی مشهور
کردند و خود را باصحاب الظواهر را ساختند یعنی عاملین باحدیث معروف نمودند

تاحرمان مؤلفات ایشان را ادا وین خیال گرفته برانها عمل کنند و دفعه و اصول فقہ
 را سے ائمہ و ائمتہ حقیر و مبتدع تصور نہ و ترک تقلید را مسمی سازند و بتقلید روشنی
 ایشان گیرند۔ فی الغرض این نوشته بمقابلہ قول امام تابعی بقاعدہ کلیہ تبصرہ ہشتم
 قابل اعتبار نیست کہ بغرض حسد و عداوت وضع یافته باجماع و غیر صحیح مخلوط
 گشتہ است و ہر شے کہ مخلوط بالغرض انسانی باشد از حد اعتدال بیرون رود و
 و اعتبارش مانتہ گردد کہ لامحالہ بمضمون الخناس الذی یوسوس فی
 صدور الناس و سوسہ شیائے را دران مداخلت شود و یقولانہ ان النفس
 الامارۃ بالسوء و الفحشاء و الخبائث فاسدہ و لیاید پس غرض ہائے انسانی
 بعملاء حقایق را تباہ کند و ہمچنین تقلید تلوی عمل شرعی را تباہ سازد و لفظ ہم
 از سخنش آتش بن تیز شد کار الخی غرض گیر شد

داعیہ نفس جو بہ نمود و معنی اخلاص نمائندہ و ترک چنان کار منرا و ترک
 فی اجملہ دلیل عقلمی گویم و بہرہ ان نقلی گذارش می کنم کہ تقلید اجزا
 و جوبا و تقلید امام الائمہ تفصیلاً بر ہر امت متاخرین ائمہ لازم است کہ اہتمام
 ایشان حسب قرآن و حدیث و اجماع و قیاس است و ہر شے کہ چنین باشد و عمل
 واجب باشد کہ عین شریعت ہمین باشد پس تقلید ایشان بر مسلمانان واجب باد
 اگر ائمہ گوید کہ اگر اجہلو امام ابو حنیفہ موافق قرآن و حدیث شایعہ و اورا
 را سے مطلع نہ کردہ باشد و بکہہ کس اثباتش نمودہ بے و جواہر سنجید و خود ہم
 اولاً گوئیم کہ اگر معلوم گشتن باعث سلب حقیقت امامت باشد و بطریق
 بطعن کفار لازم گردد و العیاذ باللہ و ثانیاً اگر شے الحقیقت این ہمت را
 و درست ہم باشد و مارا مضرت نباشد و بکہہ مرام منفعہ لازم گردد و کہ از ان
 حجت

را که است ثابت شود و بهر آنکه فرض کرد و محقق شود که امام صاحب تسبیح حدیث استنباط
 و استخراج مسائل نکرده بلکه با تبیین قیاس و استنباط و استنباط و قیاس
 موافق قرآن و مطابق حدیث پیغمبر و الزمان می تحقیق گشت به مسئله خلاف
 بظهور و پیوست به کما غفتم به اگر چه فهم اکثر محققان بدان نرسیده بلکه مخالف گشت
 از آن چه شود و چون نباشد به کمال این امر موافقت بجز معجزه نبی صالح چه مقصود گردد
 که مضمون حدیث سراج اصبی - و حدیث لتا و له انباء فارسی و غیر
 ذلک بظهور آید و ثالثا اگر عدم اتباع هر کس موجب بطلان امامت باشد
 پس بعد از اتباع هر کس رسالت هم باطن شدن تواند و العیاذ بالله آری چون
 نشان اهل جهان با امام تقلید کرده اند و گویا بقاعده لاکثر حکم الکل هر کس از اهل
 جهان تقلیدش نموده اند و بلکه آئینه نشانه نیز با جهادش تقلیدش ساخته پس سواد
 اعظم سحاب امام ثابت است و بجانب دیگر محقق نیست بهر چند معاندین بدل و
 می خوانند که مانند امام ابوحنیفه رحم را از مبرده زمین بردارند و بکنایه از
 موضوعات راست قوی عذیر می کنند که باید بداند اما مضمون و الله متسبح
 لکرم و لیکرم الکافرون و و یفجوا و یحق الله الحق بکلماته و لو
 کرم المجرمون و مضمون و یحق الله الباطل و یحق الحق بکلماته - از
 نوشته های همان معاندین نیز سند استنباطش بخوبی ثابت شود و از آنها تمت صاحب
 را به وجه حسن مدفع گردد و چنانچه سند مسائل فقهیه مذکوره (که معاندین آنها را
 بعد از سند می کشند) بظهور و قوی از کتب پیران پیران غیر تقلیدین نیز در آوردم
 تا اثبات صاحب را از اوقات امام کافی کوفی در مدفع سازم و هندا

کفایة لمن الدرایة
 مقصد ثالث تمام شد

۲۰ تسبیح اورد و در کتب معتدله
 سیدنا کافرا
 تسبیح اورد و در کتب معتدله
 تسبیح اورد و در کتب معتدله

۵۶۹

تسبیح اورد و در کتب معتدله
 تسبیح اورد و در کتب معتدله
 تسبیح اورد و در کتب معتدله

الایقان در تبصره و تالیف تحقیق

تبصره اول - در سبب حصول دین اسلام

بدانید یا ایها الاخوان بدانید که بنویدای برادران بشنوید که اصل حصول
دین اسلام قرآن - و حدیث پیغمبر آخر الزمان صلعم پیش از جمیع خیرالامثال پیغمبر
قیاس مستنبط از مجتهدین از ائمه انبیا است و در قرآن بجز کفره اخیره خلافتی نیست
و در احادیث نیز من حیث الحدیث بجز کفره کسی را خلافتی نیست و اما اختلافات
تالیف اختلافها روداده زیرا که مثل قرآن بوقت خلافت خلفاء تالیف نگشته
که بران اعتماد قلبی - و وثوق دل باشد و منکر و معنی الفس کافر گردد و از
رابطه اسلام بیرون رود و چنانکه در احادیث صحابی رض متکفل تالیف
شده و نه یکی از تابعین بجز امام اعظم رحم تدوینش ننموده و نه کسی از تبع تابعین
هم بجز امام مالک رحم جمعش ساخته و نه باخر قرن مضمون حدیث خیر القرون
قرنی اخیر هم تالیفش بوجود آمده و بلکه بعد از در زمان خیریه بوقت وفور زبان
شتر - و پس از کثرت گفتن وضع وضاعین - و شرارت منافقین - تالیفات مجامع
مؤلف گشته و کما مر ذکر تاریخها و نه محدث هر حدیث را حسب دستور شهادت نقل
شده و ساخته و (حال آنکه حضرت علی کرم الله وجهه با وجود قرب زبان راوی راسته
با رجعت می داد و بعد از ان اعتبار روایتش می کرد و چنانچه حتی انس بن مالک
تلبثت و هو یخلف له اخرج مسلم و ابوداؤد و کذا فی التبیان الاصول - و حضرت
عمر رض خیر حاورا اعتبار نمی کرد (مگر ضرورت) و لم یلقه عمر بن الخطاب
علی خبر الواحد الخ کذا فی الازاله - و روایت فاطمه بنت قیس را در ترمذی
عن فاطمه بنت قیس رضان و حیاط ائمه ائمه و لا یفرض العا
رسول صلعم سکنی و لا نفقة و مرده و شریف و قال لا ندع کباب

ما بنا و سنته نبينا بقول اهل البيت (عليهم السلام) اصدقت ام كذبت
ام حفظت ام نسيت كذا في نور الابوار وغيره - و حضرت ابو بكر صدیق رضی
عنه و ده میراث و ده فقط بروایت معتبره بن شعبه اعتبار نگارده مثل معاذ غیلک
گفته: چون حضرت محمد بن مسلمه رضی عنہ روایت معتبره را تصدیق کرد و معتبر نمرد و
کذا في الموطاء و الترمذي و ابو داود و دارمي و ابن ماجه و مشكاة - و همچنین روایت
در بخاری هم موجود است عن هشام عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال سمعت ابا عبد الله
البنی صلی الله علیه و آله یقول فی السقیة فقال المفاخرة اذا سمعته فصر فيه
بغیرة تعب و امانة قال انت من لی شهد معك علی هذا فقال
محمد بن مسلمة انا اشهد علی البنی صلح بشل هذا ارواه بخاری
ایشان و غیره مثله فی) بلکه هر کس از محدثین بدارک و راسه و شرط خود و منفرد است و
تالیف نموده و کسی بر وجه و لزوم اعتبار و همچنین شهادت افرادی غیر شرعی قبول
کرد و نشد بلکه از مخالفت آنها مخالفت رسول صلح لازم باشد بلکه کمال تحسین
تالیفات را حدیث قرار دادن معصیت گرو و که از ان غیر رسول و رسول ۱۲
شماردن لازم آید و چرا که بعض از محدثین بخرص و عصب و عداوت آیه مجتهدین
مقتدین بتلاکشته و خواه نخواه روایتها مجعوله یا ضعیفه یا موضوعه یا مخلوطه یا
ملحوقه یا منسوخه را بقصد الزام آیه کرام بتالیفات خود مستدرج ساخته و اکثر
منافقان و زنا و فغان و خوارج و روافض بخرص اندام بنای اسلام و تحلیل
انتظام سببان و الایظام - احادیث وضع نموده و بعضی را عطف نیز
بترتیب کلام - و بخرص و توثیق کنندین نزد عوام - قتلش را - بر رسول خالق
الایظام سوب کرده و نه در اکثر جایان مخالفت و معارفت واقع گشته و بنابر
مولانا صاحب الباری در سلم القیوت و بحر العلوم مولانا عبد الصلح مرحوم و غیره

و صاحب منجته الشکر و منجته الشکر و در شش و شش آورده اند که ابن عدی گفته که
 و تکیه عبد الکریم و ضاع برائے قتل گرفتار شد و ضعت فیکم اربعه الا ان حرم
 احرم فیما و احلل گفته و اکثر مردمان برائے ترغیب ملوک حدیث و وضع را
 چنانچه غیاث بن ابراهیم دخل علی مہدی بن منصور و کان یحییہ اللعنه
 بالحمام فردلی و قال لا سبق الا فی خوف او حافز او جناح گفته و یعنی
 لفظ جناح را برائے خوشنودی خلیفہ مہدی بحديث الحاق کرده و و صلہ الی و
 درہم یافته و اکثر ان برائے ترغیب رجال حدیث و وضع نموده و چنانچه ابو عبد اللہ
 بن مریم از عکرمہ بن عباس و گوہ از ابی بن کعب در فضائل صورت حدیث را روا
 کرده و در تفسیر یضای نیز بعضی آنها مندرج گشته و جمعی کہ اگر کسی از حال و
 حدیث از و سوال کرده و ما را بیت اشتغال الناس یفقد الی خیف
 و مغازی محمد بن اسحق و اعرف لکون حفظ القرآن و ضعت ہذا الالہ
 حسبہ للہ بجاں گفته و کذا فی شرح المسلم الثبوت البحر العلوم مولانا عبد العالی
 و فی الخلفاء الراشدین و القضا و حجة البالغہ آورده کہ حتی قام امتی القوم فی
 حدیث باد معیان لما اکل لہ و قاضی شوکانی تحت ثالث را ذکر فرمایند
 نوشته و چنانچه قال ابن الجوزی الوضاعون خلق کثیر و من کبارہم و
 بن و ہب یعنی القاضی البختری قاضی الرشید و محمد بن السائب
 و محمد بن سعید الشامی المصلوب و الوداع و النخعی و اسحق بن محمد
 و غیاث بن ابراہیم (تا) و قال الشامی الکذابون المرادون بالو
 اربعہ گفته و و القضا فیہ منہم من مروی الخطاء سہوا فلیت
 لہ الصلواب لمیرجع الفد من ان ینسب الغلط و منہم من
 و ضوع القصد افساد الشریعة و القناع الشاک و التلاعب بالحد

و منحصراً من يضع لضرر المذهب تاب رجل من المتبدعة فخل
بقول النظر واعمن تاخذون هذا الحديث فانكنا اذا هوينا امر
صائرا لا محدينا و منهم من يضع مصببه ترعيبا و ترهيبا الخ - و منهم
من اجاز وضع الاسانيد لكلام الحسن - و منهم من قصد التقرب
الى السلطان و منهم القصاص لانهم يريدون احاديث
تروق و تنفذ في الصحاح نقل مثل ذلك الخ و غيرهم يجهلون در
خانه عجله نافعه مولانا شاه عبدالعزير قاض سره مذکور است و غیر
در این سطور است مسند شافعی و مسند ابن ماجه و دارمی و مسند ابو یعلیٰ موطا
مصنف عبدالرزاق و مصنف ابو بکر بن ابی شیبہ و مسند عبد بن حمید و مسند ابو
طیالسی و مسند داؤد طائی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم و بیہقی و غیره را مسمول
به نزد فقہا انشده بلکه اجماع برخلاف آنها منعقد شده و اتمام وضع نیز در این یافته
می شود - و غیر دران این عبارت زیرین نوشته شده است که اکثر متأخرین
محدثین را امین تمیز و ترتیب از دست رفته است ناچار و بعضی مسائل خلاف جمهور
سلف کرده اند و با حاشیه در کتب غیر معتبر یافته اند که حجتی اند نیز در کتب
چنین انگاشته که احادیثیکه نام و نشان آنها در قرون سابقه معلوم نه بود و متأخرین
آنرا روایت کرده اند پس حال آنها از دوشوق خالی نیست یا سلف تفحص کردند و
آنها را اصحی بناقتدا مشغول بروایت آنها می شدند با یافته و دران قدح
و علم و پند که باعث شد همه آنها را برتر کبر روایت آنها و علی کل تقدیرین این اجابت
قابل اعتنا نیستند که در اثبات عقیده یا عمل با آنها تمسک کرده شود و انتہای فلیف
الاحتجاج بالعمل بكل هذه التالیفات بالوجوب و کیف یقال لکلام
الرفاق الیہا الرسول المہبوب و این کیف الاعتماد علی ما جمعه المحدث

وكنت الاعتقاد على ما مئز و صحبه المتأخرون + بخالفه ما قاله
المعتقدون المتقدمون + ليس محضين جميع موالات صحاح وغيره مما ذكره
خير القولين لا قول الشيخ صلعم فمن كرون + وبرئ من القبح متأخرين را مثل قول القبول
و قول الشيخ را مثل قول رسول الله + كاشن + منة احدثت غير ما را في طريقه صلعم
رسول الله + شامدون + است + العياذ بالله زير كه خاير رسول كوشن بگوشن هز ذواله
و قول محسن بن كنفه + نه بجز صحابي از رسول الله هم کسی دیگر سخن رسول شنیده + كه
نقل بعد نقل ثمرنا بعد ثمران آنها بخاتمين صحاح + يست + لا محاله بر شيب و اسن
بصحاح + غير ما خوف و مؤلف گشته + كما مر و ليايه + معنا ابرائنا كالمية فرغيت قبل
رسول صلعم ساخته + يعني كل ما اتاكم الصحاح وغيره ما اتاكم الرسول لقين كذا
از قوله تعالى ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا و قوله العاد ما كان المؤمن الا مؤثما
اذا قضى الله ورسوله امر ان يكون له الخيرة من امرهم ومن اخص الله ورسوله
فقد ضل ضلالا بعيدا + وغير ذلك من آيات الشرائع + و از حديث
كل امتي يدخلون الجنة الا من ابي قالوا ومن ابي قال من ابي
دخل الجنة ومنعصا الفتد الى رواية البخاري + غير ذلك من ابي
و از اثار اقبال مشايخ روى الشيخ لحي الدين في الفتوحات كنية بسند
الى الامام ابو حنيفة رحم انه كان يقول اياكم القول في دين الله
تعالى بالرائي وعليكم باتباع السنة فمن خرج عنها فسل و هو
روضة العلماء زنده و سى آمده عن ابي حنيفة رحم اذا قلت قولا و كتاب الله
يخالفه قال اتركوا قولي بكتاب الله فقل اذا كان خير الرسول صلعم
يخالفه قال اتركوا قولي بخبر الرسول صلعم فقل اذا كان قول الله
يخالفه قال اتركوا قولي يقول الصحابة + وغير ذلك من اثار الامام

والا امام احمد بن حنبل و غیر هم امتان مقلدان آئمه خیر القرون را نرسانند و بر
اتباع آنها جبر نمودن و مصداق آیات مذکوره و احادیث مذکوره و
انزال مسطوره باعث مخالفت صحاح و غیره است نمیدانند و تحقق مضامین آنها
بر تقدیر تحقق و ثبوت حدیث تحقق است ندانستن و فو مغضبین را بار بار مکرر و
و مکتوبات مکرر و به قصد فساد عباد و به فرستادن و مقلدین صاحبین
مؤمنین را مشترک گفتن و عصای جماعت اسلام را شکستن و از انجنت و یاس
خلال فقره انداختن و حتی که فیما بین ما و پدر برادر برادر سپرز و زوج و وجه خادم
مخدوم استاد شاگرد و غیر هم بغض و عداوت انداختن و از آیت نبی لا تقولوا
من الغیبه الیکم السلام لست مؤمننا خیر ندانستن و از حدیث عمر بن خطاب
و از حدیث سرادت علیه الخ و غیر ذلک که در فتویٰ مقاله اولی این کتاب مذکور
شده است نترسیدن و حنفیان را بدلائل شافعی و شافعیان را بدلائل
حنفی الزام داده کافر گفتن و بر مضمون حدیث من طلب العلم لی یا ای
به العلماء و لیاری به السفهاء و بصرف به وجوه الناس الیه اخله
الله الناس اخرجه الترمذی کذا فی التیسیر الاصول غور نکردن و مضمون حدیث
خیر القرون قرانی (نا) شیعیه فومستسبق شهادة احد همیمینه
و همینه شهادة اخرجه البخاری و البضا حدیث او صیکم با صحابی لش
الذین یلو یفهم لش الذین یلو یفهم لش یفشیوا لکذب رواه الترمذی
و البضا حدیث عن انس رفته قال سمعت رسول صلعم یقول لا یالی علیکم
نرمان الا الذی بعد لا شرمه حتم تلقوا سر لکم رواه البخاری و میا
خیر القرون و شر القرون فرق ندانستن و بر مفهوم شیعی فومستسبق مطلع شده
با قوال و صاعین گروه و آنها را حدیث المصنوعین و احادیث مستدل

این سخن در حدیث آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است

و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است
 و در حدیث دیگر آمده است

چشم بدین خیر القرون را بهین تالیفات شرف القرون الضعیف باختن و یقیناً خود را
 از رتبه اسلام بیرون باختن و خوشتر از هر مریه مشرکین داخل کردن است
 لکن بکه در پرده اندام اسلام را غرض داشتن است و العباد بالله الحیا و باله
 ای لا ندیان اینها چه کار است به از من چه پرسه مهر سینه خدا را اضافی سازد
 و صحبت استغنی عن لفساد الخار دل خود استغنی نماید بلکه آیا مقلدین
 مشرک اند یا ائمه الا که شما کار را به مشرک نمائید و خوشتر از ان بری سازید
 و مقلدین بایده خیر القرون را بری سازید و بر عکس بر ایشان ایشان را بری
 سازید ای رسانید و از قول تعالی والذین یؤمنون المؤمنین والمؤمنات
 بغیر ما اکتسبوا فقد اکتسبوا ایمنانا و اما بعد - و قوله تعالی
 اِنَّ الَّذِیْنَ یُحِبُّوْنَ اَنْ یُنْفَخَ الْقَاسِیَةُ فِی الَّذِیْنَ اَسْمَوْا لَهُمْ
 عَذَابٌ اَلِیْمٌ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ خبر دارد به - ای مقلدان
 صالحان از همان دروغ یعنی غیر مقلدان رنجیده شوید و بکه مقلدان
 قول لغای اِنَّ الَّذِیْنَ یُحِبُّوْنَ اَنْ یُنْفَخَ الْقَاسِیَةُ فِی الَّذِیْنَ اَسْمَوْا لَهُمْ
 عَذَابٌ اَلِیْمٌ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ خبر دارد به - ای مقلدان
 موجب بهتری و ثواب عظیم دانید و بایت اولئك مایرون عاقلان
 معقره و مرزق کریمه معره و مبره شده برزق کریم مرزوق ایشان
 و بایت الخشیات النجینان ایشان را بکار خود بگذارید و بایت الطیبات
 للطیبات خود را با امور غیر مشغول و طیب مشغول گردانید و مشغولی
 ذره رده کاندین مرض صفا
 خست خرد از جو کاه و کبر است
 ناریان بر نار با نرا جا زنند
 مردیان بر مردیان را طاعت
 اهل باطل باطلان را می کشند
 اهل حق از اهل حق هم خوشند

طببات آمد و بطیبین

لجنات الجنون ستلقین

سیک پر کس از دل او می خبر به ای غیر مقلدین اگر برین قدریم گفتا کنید

و مستند از زبان و رازی ساکت نباشید پس اولاً حدیثی مسلم عن ابی

سعید الخدری عن زر قال قال رسول الله صلعم لا تكتبوا عنی

ثبثا غیر القرآن و من کتب غیر القرآن فلیجأ اخرجه مسلم کذا فی تنبیہ

در مخالفت کتبات احادیث از من بشنودید بخوان حدیث بخاری من عمل

بعمل الیس علیہ امرنا فهو مرد اخرجه شیخان و ابو داود و کذا فی التیسیر

بنام عمل شما مردود و منعی عنه است بخوبی دانستید پس متبعین بالیقا

صحاح و غیره را بمضمین حدیث و آیات و محدثات الامور فان کل

محدثه بدعه و کل بدعه ضلالة اخرجه ابو داود و الترمذی و

فی روایه کل ضلالة فی النار ابل ما شمارید و مکتوبات صحاح و غیره را

قابل محو دانید و العیاذ بالله کما قلتم فی فتنه المقلدین - اتباعا للمنعصین

اگر گوئید که در شان صحاح که احادیث آنها باتفاق جمهور متفق علیه اند چه این

همه سوء ادبی نامی کنی و راه جهنم گیری و گوئیم که اگر من ازین تقریرم چنان

باشم پس پیران پیران شما را نا شاه عبدالعزیز و والد ماجدش شاه ولی الله قدس

سبحان و امام شوقانی و مجید و فیروز آبادی و ابن جوزی و غیرهم که در احادیث جرح

و ثدح نموده اند بطریق اولی جهنمی شوند بلکه بعضی آئمه محدثین نیز چون صاحب

مسلم رحم که در بخاری طعن نموده جهنمی باشند بلکه حضرت ابو بکر صدیق رض و حضرت عمر

الفاروق رض و حضرت علی کریم الله وجه نیز که اخبار را و اعتبار ساخته راه جهنم

گرفته باشند و العیاذ بالله اگر می فرستد من هرگز راه جهنم نمی گیرم بلکه شمارا

بسوء هدایت بر می کشم و تا شما احوال مستغنیین البتوت و اخبار عدوان ملت

را حدیث مشهوره بجهنم نزدیک + و از آن روایتی یابید بخاری و ابوداؤد
از شامی پرسید که آیا تالیفات صحاح مؤلفه در رسول صلعم است + گفتند
گفته مؤلفه خلفاء راشدین است گفتند نه گفتیم مؤلفه یکی از عشره مبشره
گفته گفتیم مؤلفه بدیهان است گفتند نه گفتیم مؤلفه اخباریان است
گفته گفتیم مؤلفه دیگر صحابیان است گفتند نه گفتیم مؤلفه تابعان است
گفته گفتیم مؤلفه تبع تابعان است گفتند نه گفتیم (بجز مؤلفه)
تشریف که شما آنرا در صحاح داخل هم ننمودید) مؤلفه آئمه مجتهدان است گفتند
نه گفتیم بزبان خیر القرون مؤلفه گفته گفتند نه گفتیم رسول صلعم با تابع
صحاح امر فرموده گفتند نه گفتیم در صحت احادیث صحاح خبر داده گفتند
نه گفتیم عدم متبعین صحاح را جعفی گفته گفتند نه گفتیم بزرگان با باز
چرا این همه شور و شغب و غوغا و چه مقامین آئمه اربعه را مخالفت بجهنم تالیفات
تبرائید یابید و مشرک شمارید + تو بوالی بار یکم توبه نصوحا اگر باز
گویند که خیر هر چه باشد باشد اما تالیفات صحاح از بدعت است نه خالی از بدعت
گویم بطن هم چنین اعتقاد دارم + پس چنین فقه و اصول را هم بدعت حسده
دانم + اما در میان ما و شما فرقیست حلی + نه بل نکته ایست حقی + که هم کس مشرک
نمی رسد + نه هر شخص نهیکن تواند + و آن اینست که بالفرض اگر ما و شما در عمل
خطا کاریم + ما در عذاب از شما سبکتر باشیم + که فقط لعاب خطا را بنهیم
سعیاب شدن توانیم + اما شما از ما در عقاب گرانتر باشید + که با سبک عذاب
خطا را بنهیم عذاب مشرک نه الرساله گرفتار شوید + و ضامن را رسول صلعم
و قول موضوع را حدیث شمارید + و از آنها احوال خود را زایل و مبرین گردانید
و بغرض حصول دنیا آنها را نزد خدا لایق ظاهر نمایند + و بآن حیل براه میروید

متقلدین سبقت بریدن را مشروع دانید. و از معصیت شرک فی السالیه اصلاً انترسیه
اما اما هم ابو حلیفه رحم بخون هین معصیت در هر امر قال النعمان گفت
قال النبی نگفت تا اگر خطا باشد. مثل شایب و عذاب مغایب نباشد. خذ هذا
صما القاک الله تعالى فی قلبی. فامده حلیفه عبادات متقلدین
گذارشم انیکه فی زمانه دوسر گرده غیر متقلدین که در اصل را فاضل انزل انا
سر بر آوردن به اتباع ابائی خود را بیل داشته. تفهیه نموده. و در فرقه سنیان
تعبیه شده. قدری لیاقت و ثروت حاصل ساخته. هین الخلق جزوی عزت و
حریت یافته. و قریع بنای اسلام کمر بسته. بباطل الفاحیل قواعد و ضوابط
و دلائل اخباریان رد افضیان را کتب سنیان داخل و وصل می سازند. و
از ان بباطل مقلدان فرقه و فصل می اندازند. و هر طعنه را که رافضیان بر سنیان
بستند. ایشان بر مقلدان می بندند. و چون مردمان آنها را باعث عدم عبور
بر کتب شیعه خصوصاً در کتب اخباریان اصلاً ندیدارند. آنها را راست شمارند.
بنابر علیه اکثر حقا و آنکه اربعه را محقر و متبع دانند. و پیرو بظاہر کلیه حق تمام
(عبارت از اتباع احادیث است) می گویند. و دلائل قویه از نوشته بزرگان ما
مقلدان که در باب عمل با حدیث نوشتند. کما مر و کمره بر آن صحبت آرند. و خلافت
را از مخالفانش می برانند. لهذا اکثر سفراء و جملة ترک تقلید می کنند. اما ایشان
باعث جهالت و سفاهت ندیدارند. که غیر مقلدان مضمون قول سعدی رحم
که این چه فروش است گنیم نهای. بنام قول سید الا برار. بقول اختیار اشرار
عجل کردن را مشروع تصورند. و غیر آنرا بر عیالش جبر نمایند. نه احادیث مخصوص
بالنهی صلعم یا بالصحابی رض را شناسند. نه کدام اند. و کجا اند. و کرا العمل آید
اصلاً افعالش سازند. و نه در نوشته بزرگان که در باب عمل با حدیث نوشتند.

ابرار را از گفتار و کردار آئینه عجمی می نشان متاخر الزمان اختیار کردن اعتبار نداشت
 نه برگشته اثر را گفته سیدالابرار قرار دادن را اعتبار است و زیر که اگر
 قول اختیار قبول سیدالابرار مخرج نبوده و هرگز کسی را از امتناش صلح
 در شان حدیث نبوی مضموع و غیره گفتن نرسیده بلکه مثل منافقان خارج
 از امت شده و هر چند آنچه متاخران رحمه الله علیهم در باب تفریق صحیح و غیر صحیح
 بلیغ فرموده اند تا بسم آخر چندان قوت و طاقت نگردیده که بر اقوال آئمه
 مجتهدین خصوصاً بر قول امام آئمه امام ابوحنیفه رحم فوقیت یابد و باطنی الفت
 اسناد آئمه تابعی در عمل و ثبوت باشد از اینجا علمای کرام و فضلاء علمای
 مولانا عبدالحق دهلوی در تشریح سفر سعادت و امام شعرانی در میزانش و غیره گفته اند
 که بر تکیه تالیفات محدثین مشهورین آئمه اربعه مجتهدین را الزام دادن و بر مخالفت
 ایشان (در راه گردیدن روانیت و همچنین مضمون در کتب بسیار معتبرین مرقوم شده
 اند و باشد و نه الحقیقت اگر غور کرده شود به سند محدثین بمقتضای اقوال امام
 بنابرین به حسب گفته غیر مقلدین نیز سبب میزان عقل نمی سنجی و چرا که چون
 غیر معتقدین تقلید شخصی را باین قول که دران حکم شارع صادر گشته رومی کنند
 و با و شرک گویند پس بنا بر علیین هم می گویم که در ثبوت صحت سند محدثین
 نیز حکم شارع صادر نگشته پس چه طور برک اقوال آئمه خیر القرون با قول آئمه القرون
 و ثبوت کرد و عمل سازند و ما سوا آن هر محدث بر قول همان راوی (که بدو ملاقات
 حاصل نموده و از او خبر وایت کرده و او از فلان از فلان از فلان شنیده
 گفته تا بر رسول صلعم رسانیده و اعتماد کلی و اعتقاد قلبی ساخته آنرا بمثل
 خود درج نموده نه رواه سابقین این راوی را دیده نه از زبان آنان
 روایت شنیده و این است حال کیفیت سند محدثین و همچنین سند ابرار

محدثین سند فرغ گویند و ایشان نیز برین سند مرفوع چنان می نمایند که این را
 در محبت حدیث چندان قوی ترین دلائل شمارند که در مقابل احوال اکثر مجتهدین
 راجحه معنی اقوال صحابی را بر این اعتبار سازند چنانچه در مقدمه فایده ترجمه
 و مجمع البحار مذکور است ما روای عن الصحابی من قول او فعل متصلا
 كان او منقطعاً و هو ليس بحجة على الاصح - و باعث تفاوت و درایت
 حدیث لیس الخبر کالمعاینة خبر ندارد و در تکیه بچنین خبر واحد اینها فسادات
 بر پا دارند حال آنکه خلفا سران حدیث در خبر واحد را با وجود صحابی بپوشش هم
 التفات نفرمودند به کما مر القانو این هم باید دانست که صورت روایت
 بوقت امام الائمه امام ابو حنیفه رحم باعث قریب از آن دیگر بود و بعد باعث شود
 و ظهور و در شهر تابر سیدن بایمه محدثین بشر القرون و دوسه صدی صدی دیگر
 رو نمودند که ناظراً نیست که سبب تناول زمان - و کثرت شدت نقل ناقصان -
 مثل گلستان این زمان - خواه خواه تغییرات بسیار راه یابا و نیز اکثر
 چیز کم و بیش شود و علاوه بر آن عدوان شریعت و معاندان طریقت و کفر
 نشسته و در رسول صلعم افترا بسته و امام عظیم رحم چشم خود بر کلمات و
 سکنت صحابی رضای الله را دیده آئین شریعت بسته و آنرا فقه و اصول نامیده و کما
 ذکره ههنا کفایه لمن الدرایه

تبصره و مود قرآن

باید دانست که قرآن نام هر دو لفظ و معنی راست و پس هر کس که فقط بر ترجمه قرآن
 خواه ترجمه فارسی باشد یا اردو یا انگریزی و غیره دعوی قرآن دانی نماید باطل است
 چه آن هر دو را تمام است و با معرفت اتمش آنها هرگز بر معرفت احکامش
 و قوی ندارد و اگر بنا بر آنند که دارند پس بر جهالت خود همین بدانند که

محبت آرند به زیر که آن از دو حال خالی نباشد؛ که بحث از لفظ باشد یا از معنی
 (معنی باشد از قسم اول گویند؛ اگر از لفظ باشد باید دید که در آن حسب استعمال بحث کنند
 یا حسب دلالت اگر حسب استعمال است آنرا قسم ثالث نامند؛ اگر حسب دلالت است
 باز باید دید که در آن باعتبار ظهور و خفا معتبر است یا نه اگر معتبر است آنرا قسم ثانی گویند
 ورنه قسم اول نامند؛ اما باز **قسم اول** (که در وجوه لفظ حسب صیغه و لغت
 است) برین چهار قسم تقسیم است؛ خاص و عام و مشترک و ماقول؛ چنانکه دلالت
 لفظ بر واحد است یا بر اکثر؛ اگر بر واحد است باید دید که دلالتش علی الافراد
 عن الافراد است یا مع الاشتراك بین الافراد؛ اول را خاص؛ ثانی را عام گویند
 و اگر بر اکثر است باید دید که احادیثی سبب تاویل ترجیح یابد یا نه اول را ماقول
 گویند؛ ثانی را مشترک؛ **قسم ثانی** (که در وجوه بیان لفظ است) نیز بر چهار قسم
 منقسم است؛ ظاهر و باطنی و محکم و غیره؛ زیرا که ظهور معنی اش احتمال تاویل دارد و باید
 اگر وارد باید دید که ظهور معنی اش بر وجه صیغه است یا نه اول را ظاهر؛ ثانی را باطنی گویند
 و اگر احتمال ندارد باید دید که قبول نسخ کند یا نه کند؛ اول را مفسر؛ ثانی را محکم نامند
 و با خصوص بمقابل این است؛ اما در بعضی اقسام از وجوه دیگران؛ به خفی شکل محمل تشابه
 چرا که مثل اعتبار ظهور معنی اش خفا معنی اش را نیز اعتبار است؛ پس معنی خفاش
 را باید دید که خفا اش را بباب امر خارج از صیغه است یا بنفس صیغه اول را
 خفی گویند؛ ثانی را باید دید که بعد تاویل او را که معنی اش ممکن باشد یا نه اول را
 مشکل گویند؛ اگر ممکن نباشد باید دید که از مشکلی توقع بیان است یا نه اگر است
 محمل گویند؛ ورنه تشابه؛ **قسم ثالث** (که در وجود استعمال لفظ است)
 نیز بر چهار قسم منقسم است؛ به حقیقت و مجاز و صریح و کنایه؛ زیرا که استعمال
 حسب معنی موضوع له است یا غیر موضوع له اول را حقیقت گویند؛ ثانی را مجاز

باز هر دو حقیقت و مجاز را باید دید که با کلمات معنیست مستعمل است یا بغیر آنکه این
 اول را صریح - ثانی را کنایه نامند - قسم را هیچ که در معرفت وجود و توقف
 علی المراد است - نیز بر چهار قسم منقسم است - استدلال بعبارة النص است دلیل
 باشارة النص استدلال بدلالة النص استدلال باقتضاء النص چرا که اگر استدلال
 مستدل حسب موقوف افلاست یا بغیر موقوف لفظ اول را عبارت النص - ثانی را اشاره
 النص گویند - و اگر استدلالش حسب مفهوم معنی لغوی باشد آنرا دلالت النص گویند
 و الا نه باید دید که اگر در آن صحت لفظ بر شرع و عقل موقوف باشد آنرا اقتضاء
 نامند - و در استدلال فاسده گویند - و بعد معرفت همین سبب قسم خاص
 چنین است که هر سبب را شامل باشد و آن نیز بر چهار قسم منقسم است - معرفت
 موافق آنها معرفت معالی آنها و معرفت نریب آنها و معرفت احکام آنها - و چون
 سبب چنین را بر این چهار سبب ضرب نموده شود هشتاد حاصل گردد - الغرض
 بلا معرفت همین هشتاد بکنه دوم قرآن دانی نباید زد - هر که زنده - بچشم قدرت که
 برخلاف مقتضای حال و اقتضای مقال قرآن عمل کند - پس بر اقوال لازم است
 که بلا دانست این اقسامها شوره و غوغا نمایند باور نباید کرد - بلکه هیچ یوح یا
 شمرود - باز هر یک از اقسام هشتاد را الزام کثیره و اصناف غریبه داند - چنانچه خاص را
 سه نوع اند خصوص الخبث خصوص النوع خصیص العین - چون انسان و حیوان و زید
 و حکمش معنی مدلول مخصوص را قطعاً بینا بنفسه شامل است - و در آن گنجایش فلان و
 احتمال بیان نیست - پس در امر اسر کعبه و اسجد و التقبیل ارکان را بر سبیل فرض
 لما حق کردن جایز نخواهد شد - ویرا که معنی رکوع پشت خم کردن - و معنی سجود و سر زدن
 نهادن - خاصترین بنفسه احتمال بیان ندارد - که حدیث شاعر ابی فصل فاما انک
 لم تصل بیا لش باشد - اما چون ابی بلال فم یسقط فظ امر جنبانیده و بار بار

سر از سجدۀ ثانیه مثل دانه چینی مرغ سجدہ کرده یعنی بغرض زیارت رسول صلعم
در نماز نعت نموده بنا بران رسول صلعم فصل فانك لم تصل احل فرمود
که ادائے فرض هم نکرد و نه از ان فرضیت طاعت رکوع و سجود و فرضیت قوم بعد
از رکوع و فرضیت جلسہ بنی السجدین مراد گرفته که کما ذهب الشافعی رحم اگر
انها فرض باشد بخیر واحد نسخ قرآن لازم گردد و حالانکه نسخ قرآن بحديث کلاسه
لا ینسخ کلام الله و کلام الله ینسخ کلامی و کلام الله ینسخ
بعضه بعضاً کذا فی مشکوٰۃ و فی الازاله ممنوع باشد بهان چون حدیث عزیر
آنها را نیز منطون است و لهذا وجوب آنها از ان ثابت گشت اگر کسی گوید که این
تقریر در باب عدم نسخ کتاب بالسنة خلاف تحریر اصولین است و زیر کتاب
نسخ را باعتبار نسخ کتاب به کتاب و نسخ سنت به سنت و بالعکس چهار قسم منقسم
ساخته اند و در هر قسم نظیر ہم آورده اند پس تقریرت را چه باید گفت گوئیم
ہاں بحسب ظاهر بعض اصولین بر عایت انحصار اقسام اربعہ عقلیہ مذکورہ نسخ کتاب
السنة را قائل گشتند و نظیرش ہم در آوردند اما محققین ایشان بعد تامل و
تحقیق و واقعین پس از تعقل و دقیق چنین گفته اند کہ بمقابلہ ہر نظیر یکہ نسخ
کتاب بالسنة در آورده و نسخ کتاب بکتاب ہم یافتہ شدہ و کما قالہ الملا جیون و
یکذا کل ما اوردوا فی نظیر نسخ الکتاب بالسنة فقد وجدناه فیہ نسخ الکتاب بالکتاب
بقطع النظر عن بسنة علمی ما حررت فی التفسیر الاحمدی کہ ان فی نور الانوار ۱۲ القضا
قال الامام ابو زيد القاسمي لم يوجد في كتاب الله ما ينسخ بالسنة الا بطريق الزيادة
فعلة هذا لا يصح التزام انشاخ آية التوجه هذا خير كذا في مسلم الثبوت و شرحه ۱۲
پس نسخ کتاب بالسنة را چه اعتبار است کہ اعتبار کردند و این
نیست و مگر اعتبار رعایت انحصار اقسام است پس اثبات و تخمین اقسام محبوب

شرعی نیست. و بالفرض چیزی دیگر می گوئیم که اگر اعتبار نسخ کتاب با سنت را اعتبار
از ان سنت سنت متواتره مراد است و کذا فی المسلم و غیره. نه غیرش را اعتبار نخست
نه از خبر احوال صحاح نسخ قرآن مراد داشته اند. که چون خبر احوال نسخ خبر متواتره شدن
نمی تواند. و نسخ قرآن چگونه شدن تواند. و علی هذا القیاس حدیث وضوء
فاغسلوا و جهکمه و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم
الی الکعبین و لا ورا بیدیل موافقت بنی صلعم. و تسمیه را بیدیل حدیث لا وضوء
لمن لم یسجد. و ترتیب را بیدیل حدیث لا یقبل الله صلوة امرأ حتی
یضع الطهور فی مواضعه فیغسل وجهه ثم یدیه الخ. و نیست
را بیدیل حدیث انما الاعمال بالنیات شرط کردن. و در آیت طواف و
لیطوفوا بالبيت العتیق بهایت را. و آیت تریض و المطلقات
ینتریضن بالنفسه ثانیة قرء و تاویل بالا طهاره داخل ساختن. و بطلان
است. زیرا که معنی هر لفظة غسل مسح و او و طواف و ثلثه خاص بین بنفسه احتمال بیان
ندارد. پس باخبار احوال این همه اشیاء را در مکن صلوة و غیره داخل کردن که باین
قرآن کردن است. و آن سجایت ماکور کلامی لا ینسخ الخ ممنوع است
ان این همه اشیاء سنت مکرر فرض اند. پس لاند بیان ظاهر بیان را (بلا بیان)
بین آیات و الاحادیث بلکه بضمون (لا تقر بوالصاوة عمل نمایند) طاقبت
این همه مطلب قضی کجا که بفهمند. و دماغ درش هم که بکنش برسد. اگر گویند
که آیه ثانیة رحمهم الله عالی بران رفته اند. گوئیم که ان ایشان اختلاف کرده اند
و آن اختلاف بضمون اختلاف اعتقادی هر حقه محمود است. اما از ان لاند بیان
هوای پرستان را چه که در میان است افتراق انداختن. و آن افتراق بآیت لا
تنفر قوا السبیل ندوم است. و ما سوا آن آیه از ربع رحم بضمون آیت

البنا المؤمنون اخوة باهم بامواسات و موافات کار بستند. * کما قر ذکره *
 و باهم یکدیگر را دوست می داشتند * و امر معروف و نهی عن المنکر می کردند و بگویند
 انما المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء لبعض و باصرون بالمعروف
 و ینہون عن المنکر انهم نہ مثل لانہ بیان مؤمنان را کافر و مشرک و زمرت
 گفته خود کافر نشانند * نہ بطوری تو من ببعض و نکفر ببعض حسب حدیث
 لغسانی خود را بر آیات و احادیث عمل ساختند * نہ تالیفات بشر القرون را منہو
 شماروند * نہ اینها را حجت شرعی دانستند * نہ در آن زمان موجود هم بود *
 نہ از مخالفت و انحراف نوشتند * نہ متاخرین آنان را مذموم شوند * اما ای غیر مقلدان
 شما را بر کلمه تالیفات بشر القرون بمخالفت اقوال آنکه خیر القرون کمر بستن * و از
 نوشتن متاخرین متقین را الزام دادن * و بر تقلید ایشان تقلید نشان را
 حرام گفتن * باز حج بعض آنکه بر مخالفت بعض حسب خواستش نفس پسندید *
 و آن بعض دیگرش لعن طعن کردن * چه کارست بدل باید فهمید * هرگز کجی نباید
 آری امام ابو حنیفه رحم با عتق قرب زمان رسول منان در معرفت جوارات شرعی
 مثل همان جوارات که در دکان شریعت شارع خود نشسته * نقد قیمت هر جوار
 و هر کی را بخوبی شناخته * گوید ابدایت نائب شارع حسب ضرورت خریداران بیع و
 لزومت ساخته * بنابراین ضرورت نوشتند پسندند البته * اما بخوف غبن فاش
 و ناشناسی خریداران متاخرین چنان اصول را استنباط کرده * که از آن قیمت و
 معرفت جوارات شرعی بخوبی دستن توانند * و از اختلاط وضع و ضاعید محفوظ
 باشند * اما حدیثان بشر القرون باعث بعد از زمان رسول صلعم مثل همان جوار
 مدعی است که مخلو صیت جوارات را نشناخته * مثل حاطب الملی جوارات مصدعی و
 غیر مصدعی را در کسبه خود را فراموش آورده اند * لہذا استنباط بعضی از جوارات را

خیریت دانسته بماندند + اما آن جواهری مثل امام ابوحنیفه رحم بکله او پیشین
 ثابت شده + و علاوه بر آن در ارسال بر سنده و ثوق شرعی هم یافته اند + کما
 مر ذکوره + فظهر الفرق و لو کفتم لا تفقهون + یا ایها اللامه سیدین + اگرنا دانسته بماند
 لفظ حاطب الیل مرا نامزد گوید + بعد از انتقام آید + او را باید که اولاً این چند
 و شوکانی و فیروز آبادی و غیر هم را نامزد گوید + که ایشان اکثر احادیث صحاح و را
 میفرماید و غیره گفتند + اگر می توان مثل حاطب الیل نبودند + بجه طور اکثر الیقات
 را موضوع یافتند + پس اصداق احیای کتب ثانیها لازم است + فلما لقوا
 لی شباه + و لا تشتر علی امرای که من هر بزرگ را حسب درجه بزرگی می شمارم +
 و تعظیمش کنم + اما شما بلا امتیاز هر که و مده را مساوی شمارید + نه منی بلکه باعث
 نادانی متاخرین را برتر قایلین برخلاف معنی حدیث خیر القرون قرنی الخ فوقیت و
 تا از نوشته نامه کثران بهتران را کمتر و کمتر از کمتر شمارید + و عدوی را دوست
 دانید + و امتیاز حق و باطل و عمل و غشش کردن نتوانید + پس جان اندیغ از اصل
 مطلب چه در افتادیم + حالا باز میطلب اصلی گردیایم + و گفتیم + یا بعض
 از خاص امر و نهی و غیره بسیار اقسام و انواع اند باز هر اقسام را اقسام است
 چنانچه تخمیناً امر بر شانزده قسم منقسم است اول و جوب کقوله تعالی اقموا الصلوة
 و روم ندب کقوله تعالی فکاتبوه ان علمتم فیهم خیرا - دوم و اما
 کقوله تعالی کلاوا عما مسکن علیهم حرام اکرام ادخلوها بسلام
 آمین - پنجم امتنان کلاوا عما رزقکم الله - ششم اهانت ذق
 انک انت الغلزال کرمی مقسم سهویه اصبروا و لا تصبروا - هفتم
 تعجب اسمع بهم و البصر ای ما اسمعهم و ما البصر هم - هشتم تکرار
 کن فیکون - و هم اختصار اخبار القواما انتم ملقون - یازدهم اخبار

فليضحكوا قليلا وليبكوا كثيرا وواو وهم تنديدا اعملا واما شئت
 منير و هم تعجز فالقالبوراه من مثله چهارم استخیر - کونوا قردة
 حاسین - یا ثر و هم دعا لقولک اللهم اغفر لی - ثانی و هم انداز
 قل تمتعوا و غیر ذلک از آن است اقسام هاشم فکیف یطلع علیها اصحاب
 الشواهر بغیر علمها و کیف یلغون الی رموزها و غموضها من دون
 تعلیمها و فالنظر وایا ایها العلماء فالنظر وایا ایها الفضلاء
 الضعفاء

تبصره سوم در سنت

باید دانست که حایث را نیز بجهت مثل انتام قرآن اقامه نمایند و بلاد است و دریا
 آنها چگونگی هر که و میر و جویانان صحاح را می رسد که از احادیث صحاح (که در آن نظر
 اقسام و احکام را اصلا بیان نیست بلکه مثل ادویه دوکان و طار اقال مجتمع اند) در
 هر امر بقال البنی صلعم قبل و قال کردن توانند و هرگز خوانند و اگر پندار و کونان و
 پندارش را بر جهالتش بلا شبهه حجت آرد و که این همه کار اجتهاد و کارایه لیام نیست و
 کارایه نمیه کرام است و قلاد و اقلد و افتخو و الا قتلوا و قتلوا - اگر گویند
 که محدثان اصول حدیث چنان اصول نوشته اند که از ان اقسام احادیث بسکه برین
 اند و اصول فقه را در کار نیست و گویم که چون نباش ظاهر بیان بجز ظاهر بنی
 باریک بینی را چگونگی دریا بند و برین عقل و دانش بیاید گریست و
 اذا کان الشراب دلیل قوه و سیصد یصد طریق الهالکین
 و بضمون این بیت و چنان گری که در سنگه زمان است و زمین و آسمان
 او همان است و صحاح را مدار کل شریعت قصورند و از بجزوی غیب را نیز نیازند
 و بجزوی چند ز خود بجز غیب باسندند بر غم نیز و نه بکدر صحن کاچی قلند
 برین و اوقات غمیز خود را بلبل به حال صرف نمایند و کسی در صحن کاچی

افعال عامه فی طلب الحال وادی اصرافان تا فہمان آن اقسام احادیث اقسام
مختلفہ و تاربعین تمامین الاحادیث اند کہ در لفظ احادیث علامہ ذان و تار
سفیش بلکہ انہا لفظی سوزادلی و تحقیر قول البنی معلوم لازم آید کہ در شان احادیث
مہنوع و ملعون و مرجوح و غیر نوشتہ اند حالانکہ این الفاظ بر حدیث من حیث
محمول نباید ساخت و نہ بہرحت امتیاز متاخرین اعتقاد کنی باید داشت بدان کہ
اصول حدیث حال رواۃ و طرق اسانید و جرح و قدح و تحذیل و غیر ذلک منقول
بہ انانہ خاص و عام و مشترک و اول صرح و کتابہ حقیقت و مجاز و مفسر و محکم و غیر ذلک
مدرک می گرد و چنانچہ ابن حجر عسقلانی رحمہ در شخبۃ الفکر کہ عمدتین کتب اصول
احادیث است نوشتہ کہ اخبار اہل کون لہ طرق بلا عدد معین او
مع حصہ بامقوف الاثنین او بجمہ او بواحد فالاول و هو المتواتر
و هو المقید بالعلم الیقینی بشرطہ والثانی هو المستقوی والثالث
الغریز دلیس بشرط الصحیح خلافا لمن زعمہ والرابع الغریب
و کلہا سوی الاول احاد و فیہا المقبول والمردود لتوقف الاستدلال
على المجتہد عن احوال و اتباعہ و ان الاول اتم پس این اقسام
متماہن احادیث علاقہ دارد یا با مقامہم خارجیہ عقلی پذیرد یا بدلائل
باید ساخت و بعد از ان بدلیل انالاعیری باید نوشتہ و تفسیر و تہنہ الفکر
و جوار اصول نہ علم حدیث الرسول حدیث صحیح را ہفت قسم نوشتہ قسم اول عمد
این است کہ صحیحین باشد از متفق علیہ گویند و قسم دوم اینکه فقط در بخاری باشد
قسم سوم اینکه فقط در مسلم باشد و قسم چهارم اینکه حسب شرط بخاری و مسلم باشد و
قسم پنجم اینکه فقط بخاری باشد و قسم ششم اینکه فقط بطور مسلم باشد و
اینکہ اسوای بخاری و مسلم دیگر اہل حدیث صحیح گفتہ باشد و انہی پس بدین قسم

بسیار متعجبانند که در کجاست بلکه ازین اقسام بسیار که در میان ما
بکلام رسول پیدا که بجز اتفاق بخاری و مسلم کمال شرافت و صحت کلام
رسول باقی نمانده و باعث نبود شدن در صحیحین دران زوال پذیرفته
العیاذ باللہ گویند مقلدین اتفاق بخاری و مسلم را نام رسول تصور میکنند
منه بکه از وجه رسول صلعم هم اعلی دانند که حدیث غیر اتفاقیه را که نه
احقیقت کلام رسول صلعم هم باشد خفیف شمارند و بخود باللہ منه گویند ایشان
نوشتن صحیحین را نسخ کلام رسول مخالفین گردانیدند و لا حول و لا قوة الا باللہ
حالانکه محدثین گفته اند که اکثر احادیث صحیحیه را طرح داده اند که حسیب منظر خود
نیافیم اما غیر مقلدان همان بشرط را عین شارب تصور میکنند و معتقد اند نوشته
زبان دریده همان گویند که در باب تقلید شخصی و انحصار مذہب اربعه حکم شارع
ناظر نیست و باز اعتبارش چیست پس سخن ایشان مثل سخن همان زن مجنون
که خود زن صالحه را توبه گوید اگر گویند که چون ایشان یعنی بخاری و مسلم از دیگر
محدثین معتبر و ثقة اند بنا بران ایشانرا از دیگران اعتبار کنیم و بر تالیفات ایشان
بالوثوق عمل نماییم و گوئیم که پس ما هم امام الائمة امام اعظم رحمہ اللہ را از دیگران
افضل دانیم و بنا بران تقلیدش کردیم و باز چرا ما را مشرک و مردود گویند
و تقلید ما را مشرک دانید و قائل نظر و الی سوء ففمکم و الی عاقبتہ عذمتکم
پس اگر راست پرسند حقیقت الامر اینست که حالا قیل و قال علمای متأخرین
را نام حدیث گفته پس فی زماننا اطلاع بر خلوصیت و عدم خلوصیت قول النبی
صلعم امریست محال و چنانچه برین دعوائیم کتاب فوائد المجموعه فی احادیث الموضوعه
امام شریکانی رحمہ اللہ که امام موصوفی خود باغها و بعض متعصب نیز بر حدیث
حرف زده و بعضی را چنان و بعضی را چنین نوشته و چنانچه باغها صاحب فرستاده

فیروز آبادی حدیث الصلوٰۃ عماد الدین فمن ترکها فقد هدم الدین
راضعیف گفته + ضعفه الفیر و زابادی فی المختصر نوشته + و فیروز آبادی
تقلید بعض از غلات و اهل عجلت از متاخرین مثل ابن جوزی و غیره کرده + و بانی
شرح سفر السعادت + طرفه این است که و افدی رحیم بگوید که این جناسل کرده + و
بر فیروز آبادی اعتماد نموده + و حدیث صحیح را ضعیف ساخته + چون معتد و معتد علیه
برین منوال دلالت است و یک قیل و قال - تقلیدش چنانچه را چه اعتبار به چه مقال +
طریقه عجیب است که ایشان سمجین کسان را تقلید نمایند + معنی تقلید را حرام گویند +
و مقلدین آنکه خیر القرون را مشرک نامند + پس ایشان بدلیل و قول خود مشرک
نامند چرا بیل نمهند + اگر با وجودش منکرش باشند + خود را پیش کسی باندند +
که بر رفع تهمت بد زبانی و دشنامی گوید مرا حرام از دکان و مردودان می گویند که این
مردم را دشنام می دهیم + و تا سر می گویم انتهی + مثال آنکه دشنام دایم از زبان
ناپت می شود تا هم منکرش باشد + پس من از انچه فریبی + یا منکر است چنانچه یا خیار
خلقی لازم بدان بکه متحیرم که ایشان مقلدین را باعث تقلید آنکه از بعضی مجتهدین مشرک
گویند + و خود را با وجود تقلید صحاح بلکه شارحین و مترجمین متاخرین از مجتهدین
مشرک شمارند + اگر گویند که ما ایشان را تقلید نمی کنیم + بکه تقلید حاکم و رسول
نمائیم + گوئیم که از ایشان باید پرسید که آیا صاحبان صحاح و غیرهم را خدا
رسول صلعم دانند + یا نمانند + اگر دانند العیاذ بالله مشرکترین مشرکند + و
اگر نمانند بقول خدا و رسول صلعم عمل کردن چگونه لازم و واجب شمارند +
قد مر بکنامه را لا سیما فی تبصره الاولین القاطن - و اینجا حسب مقتضای
منقل خد قیل و قال - می نمایم بشود بدیهه و غور و فکر سازد +
نقل باره دو غیر مقلد سخنان خود دانند + بکه این مریدان ایشان اند

بزیارت آمده حسب اعتقادش چند مسائل از ایشان پرسید اما در یک مسئله
 اختلاف گردید و هر دو جدا جدا حدیثی بیان کردند و هر یک بهوت گشته بمن رو کردند
 بنده جواب دادش را مناسب ندید و باز با ایشان توجیه کرد و هر دو بعد بیان آن
 حدیث اتفاق کرده گفتند که ما حدیث بیان نمودیم و باز چه گویم و هر یک گفت من
 این چنین گفت آن چنین گفت را نمی دانم رسول چه گفت باید گفت و جواب را
 بطوریه بدیست و مرا خنده گرفت و هر یک به چاره محروم برگشت و
 نقل روزی نزد غیر مقلد کسی شخصی آمد و گفت که مرا فیض تبار کرده باده
 و اجزش از من بگیر یا تقسیم درانت نمایم و غیر مقلد فی الفور از فیض شریف
 استخیرایش نموده حواله اش کرده یک روپیہ اجزش بگیرت پس آن شخص غیر مقلد
 را گفت که شاید بکروپیہ مشرک شدی گفت چایونه گفت تقلید فقه کرده و حال
 مقلدین فقه را مشرک می گوئی و چرا از حدیث فیض استخراج نموده و
 از شرک نجات می یافتی و برادر را شرک مشرک کن و از حدیث بیرون بکن و عتقاد
 و اعتقاد هم باقی ماند و اجرت حلال گرد و گفت در حدیث چنین تراش
 نیست گفت آیا رسول صلعم دین را نقصان داشته انتقال فرمود و هرگز نه که
 آیت الیوم اکملت لکم دینکم و ما رغبتم ان یخرجکم من دینهم و فی قول النبی صلعم لا یجاء
 و تاب قوله لوضوحاً

تبصره چهارم در اجماع

باید دانست که اجماع را دو معنی است یکی لغوی و دیگری اصطلاحی شرعی و باز
 لغوی را دو لفظ بر منطبق حال این مقال دال است بر یک معنی جمع خاطر
 کافی قوله فاجمعوا امرکم یعنی فاعزموا امرکم و فی قول النبی صلعم لا یجاء
 لمن لم یجمع الصیام من اللیل لم یجزم الصیام من اللیل

دیگر به اتفاق + اما معنی اصطلاحی شرعی ایست که مجتهدین صاحبین مهت
رسول رب العالمین را بر زبان واحد در امر شرعی اتفاق کردن است
رکنش دو اندک به عزیمت دیگر به رخصت را غایت این است که حکم ایشان در امر
قوی یا شروع ایشان در امر فعلی با اتفاق کل شدن است - اما رخصت این است
که در امر قوله یا فعلی اتفاق کردن بعض از ایشان مع سکوت و عدم مزاحمت بیشتر
ثامه در مدت تامل است + و این اجماع را اجماع سکوتی گویند + و اکثر حقیقان
این را نیز محبت شرعی شمارند + اما امام شافعی رحم در آن خلاف می کند پس بر آنکه
هر سکوت موجب رضا نباشد + بلکه آنگاهی باعث خوف و میست و وحشت و غیره
هم می باشد + آن دلیل بر رضامندی گردد + چنانچه بر این دعوا ایش دلیل می آید +
روای عن ابن عباس رض انه خالف عمر رض فی مسئله العول فقیل له بلاء اهل
حجک علی عمر فقال کان رجلاً همیاً فیه منعتی و دونه + جو ایش آنکه این رفا
نه قابل اعتبار است نه قابل اختیار + زیرا که حضرت عمر رض باستماع امر شرعی از
دیگران خیلے مطیع و منقاد بود + حتی که بقوله رض لولا علی لمک عمر - و بقوله
کل الناس اقله من عمر حتی المحدثات في الحجاب + و بقوله لاخیر فیکم المالم تقولوا
لاخیر لی المالم اسمع کذا فی تیسیر الاصول حسب مقتضای حال - و مقتضای
مقال - بامور شرعیات بتواضع کمال - قیل و قال می فرموده + بلکه در هر حال از این
تواضع را اقبال می نمود + فکیف یظن فیه هذا الظن الفاسد + و لما یرغم فیه هذا
الکاسد + و طرفه و غریب و لطیفه عجیب ایست که بآن رعایت عالم مستحیر - افضل
مستدیر - و عاقل متبصر - و حامل موقر حضرت عبداللہ بن عباس رض را به تمت
تفسیر بامور شرعیات - و الزام جمالت با حکام فصوص ملت - منہم کہین است +
کہ ابن عباس رض از حدیث نبوی صلعم الساکت عن الحق شیطان اخر من

تعبیر داشته + و از آیت قرآنی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
که در آن عدم ارسال رسالت را مذموم فرموده و دهمت را مرفوع نموده و نقل
می بوی + العیاذ بالله - این روایت نیست + مگر باقری را و افضل است + قطع
نظر ازین دلائل اگر اجماع سکوتی حجت نباشد + قبا حجت عظیم بامور مندرجیه است -
و با حکام ملت نبوی - در پیش گردود که اجماع بر خلاف حضرت ابوبکر صدیق رضی
باعت سکوت حضرت علی کرم الله وجهه صحیح نباشد + فکیف هذا قال المرید لک +
ایان دنیا داران بامور دنیاوی + از بهت و دهمت حاکم ظالم و غیره ترسیده
گاه بگاه سکوت اختیار کنند + البته همچنان سکوت را رضا تمامند + اما آن چیزی
دیگر این چیز است + که در اینجا غرضها از لغتانی دنیاویست + و در اینجا
عملها از حقانی شرعی + و اینجا کار با اختلاف حرص و طمع دنیاوی رو داد نیست
و در اینجا اتفاق صالحین مؤمنین و مبشور مسلمین کار شرع گرد نیست +
و از باب اجماع چنان کسان باشد که فسق و فجور و ظلم و ستم و هوار
هرگز روا ندارند + اگر چه بقول ابوبکر با قتال فی قول عوام را نیز غیر معتبران در
العقاد اجماع معتبر شمارند + اما عالمان معتبران بقیه مجتهدان صالحان که در
تعریف اجماع مندرج است قول عوام کالبهایم و الا لغام را در میناب صلب
اعتبار سه نه کنند + خارج عن المسحت دانند + و بر آنان تقلید مجتهدان خوب
شمارند + و نیز همان قید مذکور اهل اجماع را از صحابی رضایا از اهل بیت نبوی یا
از اهل مدینه طیبه شدن را مشروط سازند + زیرا که معنی لفظ امت است که در قوله
و کذا یجعلنا کم امة وسطا لکونوا شهداء علی الناس - و
قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس - و در قوله صلعم لا یجتمع

المتی علی الفضل (الله بزرگوار است) بر آنست تقیم است. + تخصیص منح است مخصوص
 نیست. + و هر احدی که در شان ایشان و گرداند. + در فضائل آنان و اول اند
 نشانها بر عدم حجیت اجماع غیر ایشان را مثال آمد. + پس قول قوی که گویند که
 صحیح است که اصل اول دین متین است اجماع دیگران درست نیست. + و قول
 که بدلیل قوله تعالی انما یرید الله لیدفع عنکم الرجس اهل البیت
 الخ. و بدلیل حدیث ان تارک فیکم ثقلین الخ رواه الترمذی گویند که
 بجز اهل بیت نبوی اجماع غیران صحیح نیست. + و قول امام اکبر رح که بدلیل حدیث
 ان المدینة تنفخ خبثها کما تنفخ الکبر خبث الحدید رواه البخاری گویند
 که بجز اهل مدینه اجماع غیر از درست نیست. + همه باطل گشت. + که دعوی ایشان
 عدم الطباق معنی تقیم است. + بکبره تحقیق و ثبوت نیست اگر چنین بود بخارجی
 فایس که رسول صلعم اکثر اوقات در شان ایشان ولو تبارک العلیه یا الهم
 بالتزیا یا معلقا بالتزیا یا عندا التزیا التنا وله قوم یا سر حال من
 ابناء فارس اخرجه بالتقیم والتزیر و سلم بخاری میفرمودند که
 اجماع بغیر ایشان حجیت نبوده. +

وقع وحل اگر غیر مقلدان گویند که اگر اعتبار معنی عموم لفظ است معتبرا
 اجماع مانیز معتبر باشد. + گوئیم که این معتبر باشد. + اگر مخالفت اجماع مجتهدین
 خیر الشرع نباشد. + و ملحق و تابعی لازم نگردد. + و هم مخالفت حدیث بدلیل
 الله علی الجماعه فمن شذَّ شذَّ فی النار متصور نشود. + فقط
 و نیز از قید امت صاحبین اجماع کفره و فحیره موجب حجیت شرعی نباشد. + پس
 اجماع یهود بر عدم ثبوت نبوت بعد از موسی علیه السلام و اجماع نصاری بر قتل عیسی
 و اجماع هواپرستان غیر مقلدان این زمانه بر عدم تقلید و اجماع تاریخی بر عدم

و اجماع مستند ان سخا ثانی بر عدم سخا ثانی - و اجماع فلاسف بر عدم
عالم - هرگز حجت نباشد - ففکر - فمأقتله - و تدر - الی ماخرته
و همچنان بقول امام شافعی و امام احمد و امام ابوالحسن الاشعری رحمهم الله کتاب
القرائض عصر مجتهدان در حجت اجماع مشروط نیست به چه که در خصوص
بر حجت اجماع دال است - در ان القرائض عصر یعنی موت مجتهدان را اصلا
دخیل و قیل و قال نیست - پس مشروطیش زاید علی النص ص باشد - و آن دست
نشانده و اساس آن اگر اجماع بر القرائض موقوف باشد - تحقق اجماع تا ابد
بشک نیست نمی رسد - که دفعه مجتهدان را بعد القرائض اجماع فویدان عا دتا محال است
پس موت بعض مقام بر بعض گردد - و بعض آخر را مجتهد آخر را حق شود - علی هذا
القیاس لا بد الا بصورت اجماع تحقق شدن غیر ممکن باشد - و حکم اجماع
در امور شرعی قائم و یقین و قطعی میاید - پس منکرش کافرباشد - که خداوند کریم
بقوله من یشاق الرسول من بعد ما تبیان له الهدی ویلیع غیر
سبیل المؤمنین قوله ما نولی و فصله جهنم و ساعت مصیرا علی
مؤمنین را مثل مخالف رسول صلعم گردانیده - لهذا نتیجه عذاب هر دو مخالفت
منساوی گردید - پس اجماع ایشان مثل خبر رسول صلعم بدرجه دلیل معقول
بجست قطع معقول رسید - و قوله تعالی و کذلک جعلناک امة وسطا البکوة
شهادت علی الناس - و قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس
که درین دو آیت لفظ است - (که متصف بصفیات عدالت و خیریت گردیده است)
میباشد گردید - اما بعضی حمقانه ظاهر بیان و بعضی از مضربیان و خوارج
دره افضل و لا نه بیان در حجت اجماع مخالفت کنند - اصلا حجت نشمارند -
بلکه بر عدم حجتشان بچند وجه حجت آرند اول اینکه چون هر واحد اهل اجماع را

خلاصہ ہے چنانچہ مجمع را خلاصہ است + دوم ایکم فی قولہ تعالیٰ فان تنازع
 فی شئی فردوہ الی اللہ و ہر مؤلفہ ذکر اجماع نگذارت + سوم ایکم کہ
 معاذ رنہ نیز ذکرش نیامدہ است + حالہ جواب آنہائز چند وجہ پیشینہ جواب
 انکہ ایشان قوت برسن مؤلفہ موافقہ است باینکہ بل بر محل یا بدیش مجوز
 مؤلفہ را نیز مثل عقل ثانی کہ در شمارند + نہ منہدم قولہ لقالی بنا و ہر حق الام
 را نمیدند + مضمون این شعر + افرن بر اللہ را می غیرک و اعلیٰ شر + و اگر
 لا یحیی علی الاثنین + فالمرء مرآۃ تریہ و جہہ + ویری قبالہ یجمع مرآۃ
 وہ بافتند + جواب ثانی ایکم خداوند کریم در آیت مذکورہ اشارہ می کند
 مومنان را کہ ہر دفع و ہر دفع ہر امر متنازعہ حسب رائے اجماع علماء مومنین و اتفاق
 فضلاء مسلمین بخدا در رسول گردانند + تا قطار رائے الفہم نکند + و از سوار ہر
 شیطانی محفوظ باشند + چنانچہ برین قیل و قال صیغہ جمع ناز ختم ورود و ہر یک
 والہ است + و نیز آیت ولوردوہ الی الرسول والی اولی الامر منکم
 لعلمہ الذین لیستنبطونہ منہم - برین منوال باطن حال ہست + پس
 ہر نزاع را کہ مجتہدین بالاتفاق بمضمون این آیت تصفیہ و ترفیع کردہ اند
 اجماع نامند + ورنہ در امور غیر اجتہادیہ یعنی ضروریات دین مثل نماز و روزہ و
 حج و زکوٰۃ اتفاق کردن را اجماع نگویید + ہفت اگر ایشان علم عرفان مبتدیان
 ازین آیت نیز حجت اجماع و قیاس ثابت کردن ہی توانستند کہ مسلمانی ہر
 رد امور متنازعہ مجذ اور رسول بسوی اجماع و قیاس شرعی مقبول محتاج شوند + کہ
 این ہر دو مبیین و منظر احکام مخصوص اند + و محتاج الیہ موقوف الیہ باشند ہر چہ
 الیہ باشد + حجت قوی گردد + جواب سوئم ایکم اجماع بعد زمان رسالت صادر
 گردید + و حدیث حضرت معاذ رنہ بر وقت رسالت بطور رسید + و نیز در زمان

حاجت اجتماع بود که ذات باریکات سرور کائنات موجود بود و متممیه چون
 ایشان بعد تحقق جمیع اجتماع حادث شدند و در ضروریات دین هم بحال
 فاسده و دوهمات کاسه و شک و شبهه می ماند و عصبای اتفاق
 را می شکند و علماء جمہور و فضلاء قوی شعور احوال ایشان را اعتبار سے
 ندارند و هیچ شمارند و همان اجتماع حسب قوت و ضعف و یقین و ظن بر
 چند قسم تقسیم نمی باشد و قوی ترین اجتماع اجتماع صحابی است و قوتش مثل
 آیت و خبر مؤثر است و چون باجماع بر خلاف ابو بکر صدیق رضی عنہ شکرش بکشد
 است و پس قول روایت جادین بعد از اجماع و نقص فضیلت و خلافتش رضی
 عنہ نباشد همچنان قول جارج در نقص فضیلت علی کرم الله وجهه اعتبار سے ندارند
 و از اختلاف ایشان حجت قطعی از قطعیت بیرون نشود و پس مثل اجتماع سکوتی صحابی
 رضی الله عنه است چون اجتماع بر قتال مالفین و کوه مع سکوت بعض صحابی رضی الله عنه
 اجماع غیر صحابی در استماع مع عدم مخالفت صحابی رضی الله عنه و قوتش مثل قوت
 خبر مشهور است و بدون یقین فائده طمانیت میدهد و منکرش گمراه می شود
 بعد از اجتماع بر قوتی مختلف فیه است و قوتش مثل قوت خبر واحد است و چون
 اجتماع بر محافظت سنة قبل الظهور و اسفار بالفجر و تحریم نخل اخت در عده خدمت
 بدون علم عمل را واجب گردانند و قوتش انبیت که مثل خبر واحد و دیگر اجماع
 مقدم بر قیاس مقدم باشد و چون از مجتهدین و مسلمه بر چند قول اختلاف
 واقع شده باشد پس بر طایفان مایه است آنها اجتماع تحقق گرد و بدیناخرین را نمی
 رسد بلکه قول دیگر احادیث کنند و چنانچه در حدیث زن حامله هر مردی بعضی حدیث
 را مثل حدیث حمل گرفتند و بعضی الحدیث را از اهلین شمار و در حال انما آخرین را نمی
 که حدیثش را بر حدیث و نوات حمل کنند و بنابر این جمیع تحقیق اجتماع بر نه اسیر بر وجه

مذهب فاسق استی باطل شانه و تبلیغ برگاه از خبرات مسطور
لقریرات مبروره بدخیل واضح و لایح گشت و حق بکر قرار گرفت و کبر و تکلیف
شدن اجماع ظهور پوست و نیز قطعیت اجماع ثانی نسبت اجماع اول و ثانی
نسبت ثانی بر رابع به نسبت ثالث آوون گشت و آوون اعلی را نامح نباشد
پس اجماع تلقی است بر صحت صحاح بر اجماع تلقی است بر مذاهب اربعه فوقیت دارد
و ناخوش شدن باند نه با هوالات و فتنه فساد من العباد الی ایدم التنازع
فصلی است ای برادران چون بر مذاهب اربعه با واه کامله و حج شایسته اجماع
خیر الامت معتقد گردید و تقلید آنکه اربعه را مسلمات و تقلید اهل اکثر را از حجتی و احکام
شمارید و تا بچای و تلفیق و تلخیص خویش از آن اندازید و با اتباع بواسطه افسانیه
و رسیده شیطانیه به پیغمبر برید و بلکه حرام دانید تا بر کشتی یا نهایت باشد
و در اعلا منزل نگرده و

درین و حاصلی جز یکی نیست و دول بودن بجز نبی اصلی نیست
و چون بمضمون حدیث زیرین حضرت رسول صلی علیه با وجود درجه رسالت و نبوت
بر مشور و امتش صلوات خود را در آن اجتماع نمود و مخالفت نفرمود پس بکر
می عاید که مخالفت اجماع مجتهدین صالحین و متقدمین کند و حدیث قال النبی صلی
الاهی بکر و عمر و اجتماعه فی مشورۃ ما خالفتمکما رواه احمد و غیره
کتابه المسالین و در ایامین و اگر درینم گفته اند و یک چند دلائل قوی
در حج علی به یارم بگوشش پیش بود و اول قوله تعالی و ما ادرهم ان
هر چیز که باشد و بوقوع آید از اجماع گویند و دوم قوله تعالی فلا
نفر من کل فرقة من غیر طائفة الا که بر دویب اجماع قوم متقدمین
دالات است به و فقهیت آنکه اربعه خصوصاً امامیه حقیق بر اینست

مسودهم قوله تعالى ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله *
كثرت اتباع موجب كراهي است * چهارم قوله تعالى ولا تكونوا كالذين
تفرقوا و اختلفوا من بعد ما ساء لهم البينات بعد ان ثبوت جماع
بر حقيقت ناسب اربعة تفرقة و زينت منهي عنه است * پنجم قوله تعالى فان
لقد اتى احدهم بيهما على الاخرى فقاتلوا التي تبغي حتى كفي الى امر الله
قتل بر باغين از مسلمين واجب است ششم قوله تعالى قاتلوا هذه حتى
لا تكون فتنة و يكون الدين كله لله بدفع فتنة و اجماع مقامه رواه
يعقوب بن ابراهيم مسعودي و ما را اة المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن
تقليد شخصی باجماع مؤمنين صاحبين متقدمين حسن است پس عند اسد جهم است *
هفتم حديث من خرج عن الطاعة و فارق الجماعة مات
ميتة جاهلية اخرج الشيخان ترك اطاعت اجماع جهات است *
نهم حديث من فارق الجماعة مثبرا فقد ضلع مراكبه الاسلام
عن عنقه اخرج البوداود و سفارت جماعت اجماع موجب است شستن از
اسلام است * و نهم حديث من اتاكم و امركم جميع على رجل واحد
يريد ان يشق عصاكم او يفرق جماعتكم فاقتلوه اخرج مسلم
قتل بر شكك و و تفرق كنند جماعت واجب است * يازدهم از ابن
مسعود و غيره المفوضه و هي التي مات عنها زوج ابيل البجول و لم يسم الا مهر
فسل ابن مسعود عنها فقال اجتهد برائي ان اصببت فمن الله وان اخطا
فمنى ومن الشيطان ارجى لها مهر مثل نساءها الا و كس و لا شطط
و كان ذلك محضر من الصحابة و لم ينكر عليه احد منهم فكان
اجماعا اخر كذا في كتب الاصول و الحديث العرف من كل اين پس بر ثبوت اجماع

و بر غفاب ترک احکام اجماع دلالت می کند و بنا بر این علماء کرام و فاضلای
 عظام این همه را بر حجت اجماع حجت گرفته اند و فتنه ما قاله الله تعالی فیما
 بعد الحق الا الضلال *

تبصره پنجم در بیان قیاس

معنی قیاس و لغت مجرب و نقدی است و در شرع همواره بدانند و که در این
 را باصل در حکم و علت است و پس آن تقدیر عقلاً حجت شرعی باشد و در بیان
 حجت نقالی و دلائل زیرین کفایت کند و قوله تعالی فاعتبروا یا ایها الایمان
 و قوله تعالی لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب و قوله
 و مشاورهم فی الامر و قوله تعالی و لو ردوه الی الرسول و الی
 الامر منکم لعلهم یذکر و قوله تعالی و قوله تعالی
 ام یحجل الذین امنوا و عمو الصالحات کالمفسدین فی الامر ضا
 یحجل المتقین کالفجار کتاب انزلنا الیک مبارک لتبذر و ایا
 فیه و لیدکر اولى الالباب و قوله تعالی هل یستوی الذین یعلمون
 و الذین یعلمون الخ و قوله تعالی قل هل یستوی الاعمی و البصیر انما
 یسئلونک و قوله تعالی فی ذلک لایة لقمه و تذکر و قوله تعالی فی ذلک لایة لقمه و تذکر
 و قوله تعالی فی ذلک لایة لقمه و یقولون و قوله تعالی فکما یبشرون ان علمهم فیما خیر
 و قوله تعالی فاستفتحهم احصا امتهم کلکلام من خلفنا و قوله تعالی لتسد
 ضر بنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل لعلهم
 یذکر و ن و قوله تعالی و فی الارض آیات للذین یتقون
 و فی الفسکما فلا تبصرون و قوله تعالی لو کنا نسمع او نعقل لکان
 فی اصحاب السعیر و قوله تعالی الفتنه اکبر من القتل و قوله تعالی
 ان فی ذلک لایات لاولی النشأ و غیر ذلک من آیات انزانیه و

بنا بر این علماء کرام و فاضلای عظام

معنی قیاس و لغت مجرب و نقدی است و در شرع همواره بدانند و که در این

تبصره پنجم در بیان قیاس

معنی قیاس و لغت مجرب و نقدی است و در شرع همواره بدانند و که در این

تبصره پنجم در بیان قیاس

معنی قیاس و لغت مجرب و نقدی است و در شرع همواره بدانند و که در این

مفاد بن جبل میگوید: و انما من مسووفه ما را المؤمنون الخ. و الاضیاء ما در ذلک مشغول
که حالاً در جمیع گذشت، و غیر ذلک من الاواشیاء النبویه و انما را لصحابیه چه کار که
هر لفظی که در این است - را اثر صحابی از تم - فاعثروا - عبرة - شاور - ادلی الامر -
بستبانه - نه بتر - تکرر - تفکر - تعقل - استفتار - تبصر - اولی النهج - اینها
برای - و غیر ذلک بر حجت قیاس دلالت کند: در نه معنی آنها صحیح نباشد: +
باز چنانکه دیگر بطرز دیگر بشنود: که اگر قیاس حجت شرعی نشود: پس خیر از دیگر
ازین است: و قالت اليهود والنصارى نحن انباء الله واحباءه قل
فلم یسئلكم بآیاتکم بعد انکم یهدون والنصارى لهم کتب و قیاس ثابت تکرر: +
اما حجت عقلی این است که اگر قیاس حجت شرعی نباشد: اکثر احکام شرعیه بر باد رود
که بلا استقامت قیاس استنباط احکام ملت برای عمل عباد الی یوم التناو مستعد نگردد
پس قیاس در استنباط استخراج الیه باشد: و محتاج الیه موقوف علیه باشد: + فبذا هو المراد
فمن من الصادق: اعظم اخص اگر بعضی ناهمان بدلیل قوله تعالى و نزلنا
عنا آيات الكتاب تبیاناً لکل شیء - و قوله تعالى ما فرطنا فی الكتاب من شیء
و قوله تعالى ولا یطرب ولا یابس الا فی کتاب مبین - و قوله تعالى ولقد
ضررنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل لعلهم یتذکرون - و قوله تعالى
فان تنازعتم فی شیء فرددوه الی الله ورسوله: + و بحریث قال رسول
الله: یل اصر بنی اسرائیل مستقیما حتی کثرت فیهم اولاد السبایا فبقوا
مالهم ین الباقی کان فضاوا و اضلوا - و بدلیل اولی من قیاس هو
و غیر ذلک قیاس را حجت شرعی نشمارند: و محتاج الیه نگردد: بلکه مستکثر
باشند: + چنانکه ازین من منظور شوند: که هر دلیل که بر نقص قیاس را
باید که آنرا عین بر حجت قیاس دلیل قوی شمارند: که بقیاس آنرا بر دعوی خود

[illegible]

والفضلة بالفضة مثلا بمثل يداً ابداً والفضل ربا ودر
همه دایم بجای مثلا بمثل کیلا بکیلا و زنا بزین نیز آمده است *
حرمت فضل بر سرچ و مناشن ثابت است زیرا که در حکم مماثلت و تساوت
و قدر و جنس برابر است * و بجای جنیدها و رده بها سواء اعتبار
و صفیت وجود و در اوت ساقط است * پس حرمت مافضله بر سرچ بر قیاس
حرمت مافضله حنطه قرار گرفت * حال آنکه این را بنی برسد به که بعضی یک آثار
بر سرچ با یک مثلاً بر سرچ گفته را از یک آثار زیاده گیرد به که مافضله الزم
علت حرمت باشد * نه فقط اشیا رسیده حرمت را در حرمت فضل مخصوص
شمارد * بلکه در همه جای که بمثلن مماثلت در قدر و جنس متحقق یابد باید باین
حرمت ربا ثابت کند * و مشروط شش : ۱- آنجا که ایست که اصل یعنی
بتقیس بر این مخصوص بالا اصل و مقصود عامیة هم نفس گیر نباشد * ۲- چنانچه شهادت
تتبعاً بنی حضرت خزیمه بن ثابت رضی که آن سجده من شجده له مشرعیة
فی وجوبه محسبه مخصوص بجزیره رض باشد پس غیر خزیمه را در آن مشارکت نباشد
اگر چه مثل خلفاء راشدین افضالش هم باشد *

قصه خزیمه رض با یزید مشهور است که بنی صاهم ناقه را از اعرابی بخرد * و
تمیشت از دست مبارک به است اعرابی برسد * اعرابی بعد استغفار شمش
منکرتش گردید * و شاه پیش طلبید * حضرت فرمود که کدام شهادت می دهید که
در آنوقت حاضر بود * خزیمه رض گفت که من شهادت می دهم که یاربول صلعم
اعرابی را نیت ناقه کش دادی * رسول فرمود بنیچه طور شهادت میدی * که
تو در آنوقت حاضر نبودی * گفت یاربول صلعم من در آن چیز که از اخبار شما که
با ما با بر می آید شهادت می کنم * در آنوقت بجز از آنکه شمن ناقه تصدیق نمی کرد

پس رسول صلعم من شهد له خزيمة فهو حسيبه فرموده ازین حدیث
 شهادتش مثل دو شهادت مرد بکرامت مخصوصش رو نموده و نیز ازین قول از حدیث
 يكون حجتي قياس برافزوده که هر چه فرمود بقیاس فرموده و رسول صلعم هم
 آنرا تصدیق فرموده و از آنجا دیگرست اینست که حکم اصل مخالف قیاس نباشد
 اگر باشد به قیاس در آن چگونه مداخلت یابد و چنانچه اعداد در کتب نماز و
 بقیاس روزه مع حوز و لاشی لاشی موشی بقوله معلوم للذی اکل ناسیا - قسه علی
 صواب فانما اطعمك الله وسفالك الله رواه الدارقطني وغیره درین
 صورت قیاس را اصلا مداخلت نباشد پس سیکه فاطمی و فخره را بران قیاس
 کند به صحیح نباشد که نشان فعلیست غیر اختیاری و خطا امریست اختیاری
 که باعث قصور احتیاط واقع شود چون بوقت مضمره بسبب عدم اختیار

ابیحاق برود و قیاسه روزه واجب گردد

تبصره هشتم و بعضی خلاصه مباحث

باید دانست که اگر بقول غیر نشان کل اقوال صحاح را بر احوال مستنبطه کنیم از حدیث
 به پیروی بطلان حدیث خبر از حدیث ثری فی الخ و شاش لازم گردید و بر مکرر علی
 کردن واجب شود و العیاذ بالله زیرا که آنکه مجتهدین اربعه خصوصاً امام اعظم
 بر نسبت آنکه صحیحین صحاح بسبب سابق ترین سابق اند به حاکم سیر القرون نیز در
 کما سرفتم و ناظر نیست که در تحقیق و تدارک احکام شریعت و ارکان طریقت
 سالکان از مشافران غافل ترند و با خصوص امام اعظم رحمه الخالق - که از همه
 و از سبب الملق - و از جمیع باستیاد مسائل حاذق و از همه معصومین معترف
 و منزه فائق - و از هم اقران به تنهایی مسموع شایق - و از دیگران از
 لذت متناهی نصیب را ذائق - و بحکمت ناطق - و بکمال صادق - و از

بحديث وقرآن مطابق - و آریش باقوال و افعال صحابی رضی موافق است
 پس بر قولش عمل باید - ترکش زیان آید - اگر گوید که اقوال صحاح را من
 حیث اقوال صحاح اند ترجیح نمی دهیم - بلکه اقوال رسول مقبول اند فیه ترجیح
 دادن را واجب دانیم - گوئیم ما هم بر اقوال آنکه کرام من حیث اقوال آنکه کرامند
 هرگز تقلید نمی نماییم - بلکه مستنبط محققه از رضایین اصول ثلثه اند است تقلید
 شان می سازیم - چون هر دو فریق باین نسبت مساوی شدند - البته از اقوال حقه
 شرف القرون اقوال سابقه خیر القرون ترجیح یابند - چون نباشد آیا بر احوال کسی
 پیشش عارف تراست یا نبیره یا نبیره نبیره اش اگر نبیره نبیره اش را عارف
 دانند - البته شایسته این را با که خود را عارف تر دانستن توانند - اما الامر پس کما
 نعتیم - اگر چنین بود - هر حدیث خیر القرون و در گذشته - نه قوله لعالمی و
 السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنت النعیم ثلثه من الاول
 و ثلیل من الاخرین - نازل شده - نه هر یک از صحاح از ایشان یعنی از
 آنکه و از همه همان ایشان خصوصاً از شاگردان امام اعظم رح احادیث روایت
 ساخته - نه اقوال ایشان را بر صحت سند حدیث خود مسند گفته - نه در میان
 مسند و مسند الیه فرق گشته - نه کسی عارف بقول غیر عارفی مسند گیرد - اگر گیرد
 آن بجهیز قبول نافذ - چون باقوال شیخ پیران پیران شایا فتم - باقوال پیران
 شایا نگویدیم - مان هر چه موافق امام یا بهیم برگزیدهیم - و غیر موافق را نسخ وضع
 معمول نه سازیم - اگر باز گوید که اقوال صحاح خالصه اقوال رسول مقبول
 اند - و اقوال آنکه رح چنان نیست بلکه محض ساخته و مجبول - اعتبارش فیضول
 است - گوئیم که این محض شکم و ابله فریبی مجبول است - و حجتنا محض
 بردانایان ذی عقول - بکه مجذول - که علتش بار بار چند بار خصم و صادر اولی

متصور همین الفاظ گذشته است اما ما هم باز بطریقی دیگر خبری دیگر بکنیم و خبری دیگر
اول اینکه محدثین مضامین احادیث را نقل کرده اند و بحسب الفاظ احادیث
باعتبار مردود و مورد نیافتند بلکه لایزاله بکثرت نقل تفسیر الفاظ یافته و در بعضی
و تفصیل مختلف و محتجب نیست که تبدل الفاظ را تبدل معانی لازم است و واجب
تالیف صحاح هم در آن چندر تبدلات مثل عبارت گلستان این زبان را
بر دانایان ناپیدا نیست چنانچه اندک آن معنی بحت عبارت قرأت خالص الزام
غیر مقلدان بجایه لا تفعلوا الا تفعل در کتاب شان خوانده بر صحت بحث مردود
در مناظر گذشته معذرا بر هر احوال صحاح صاحبانش قال البی صلیع قدیم درج
حال آنکه کل الفاظ رسول نیست فقط معانی آن هم بعد جزائی که از مثل احادیث
عبدالکریم و ابن راوندی و غیره محفوظیت یقینی نیست و قنجه ما قاله نقا
لیقولون با فواهم الخ پس نقل مضامین و مفاهیم هر دو فرق شرک شده اند
احد الفرق را مبتدع و دیگری را تشیع بنام کردن کار خود بدان نیست
بلکه خیال بهتان بر رسول صلعم ترش این است به حدیث القوال الحدیث
عنی الاما علمتم من کذب علی الخ که از انکه الشکوة لهذا امام شعری
نیز در میزانش کان الشافعی ليقول اياکم والاخذ بالحديث الذي انما کم من
بلا داهل الراي الالبعد التفتيش فيه و در عمل صحاح و غیره و امری لازم
می آید و یکی بهتان دیگری خطا را اما در امر اجتهاد بهتان مقصود البته خطا
موجود این مسفوست بحکم خدا و رسول خداست وجود و یکما مرده و در قول نیز
قول نبی صلعم گفتن از عذاب نار موجود و فطر الفرق بتامید خالق الخلق
و ان لم یعقل شر الخلق و دوم اینکه هر حدیث حسب راجد بشری را
مردود احادیث را بران پیش می نمود اگر موافق شرطش می گشت می گشت

در نه می انداختند + کما لا یخفی علی من له التبحر فی احوال المحدثان پس همچنین بشرح
حکایت + و نار عیش کسیت + و با وجود حسن دانستن همچنین بشرح جایده
تدوین فقه و اصول سدید + را بدعت و شرک گفتن - و کل احادیث نبوی را بر صحاح
مستصر فہیدن - و بنابر علیہ احوال آنکه را نباید شماردن قول لم یثبت + حکایت +
سمیع + اینکہ اگر بر حدیث صحاح بالیقین و بحجہ صحیح شدہ + امام مالک رحم
(کہ از کل صحاحین سابق است) در باب حدیث اذان چنین روایت نفرمود
عن مالک بن ابی عامر (اصحی) انه قال ما اعرف شیئاً مما ادرکت
علیہ الناس الا النداء بالصلاة اخرجہ المالك فی الموطاء +
نہ تناقص رد التانہ - و معارضہ و مشتاتہ - با ہم مجتمع گشتہ + نذر اکثر اذاریح
انتقال و ولادت کہ دو بار شدن غیر ممکن است اختلاف شدہ + کما مر فی المقصود
الا دل چہار ہم اینکہ حال تالیف محدثان باعث بعد زبان گو یا چنین است
کہ در شب تاریک لؤلؤ و مروارید و جواهرات را از در میان خرمہا بیرون آوردن
است + و بر کل آورده ایشان اعتماد کلی کت. گان چہ کسانند + عالمان و اولیاء
اما مجتہدان چنان نیستند + کہ باعث قرب زمان گو یا بر وزن و شن امتیاز کرده
دیدہ و دانستہ و شناختہ صحیح صحیح را گرفتہ + باقیان موضوعان منافقان
و غیرہ را طرح دادند + از آنها مسائل فقہیہ را استنباط کردند + خصوصاً امام عظیم
زیر کہ در عہدش چندان خرمہا ہم کہ در امتیاز آنها مشکل باشد موجود نبودند +
البتہ بعد از ان بتدریج مصنوع و موضوع شدہ + قدم زد کہ ہر ارا پس از
ہمچنین با لفاظ متاخرین ہرگز تقدیم الزام نیابند + و کاینکہ بر اعتماد و نوشتہ
متاخرین متقدمین را لعن و طعن کنند + چہ کسانند + مؤمنان صالحان و اندر +
+ پنجم اینکہ بحد نسبت الی ابی صالم با ساند بخولہ صحاح و غیرہ (کہ مقصود نیست)

هر قول قول الهی باشد و پس اقبال بنیود و شمار می که مسیح بن ابروهرم
ابن العبر و غیر ذلک صادق شدن لازم آید. العباد بالله حالانکه جمله او و اهل
آزاد کرده. میقولون یا فراه محمد گفته. اقبال بنیور مقلدین بنیور محسن است
اگر رسول خدا صلعم در حالت حیاتین تالیفات را که بلاشوری یکی یکبار که
یکی کس مجتمع گشته دریافت فرموده. و اکثر اطرار و ادبته. و الله بعضی
را بر پا داشته. و اگر گویند اکثر مساکل فقه را هم طرح دادند. و گویند
داوودیه. پس هرگاه درین امر سرود و حدیث و فقه را قضا و می الاقدام یافتند
باز چرا شور و شغب و غوغا نمائید. و فتنه و فساد بین العباد اندازید. و از قول
لَقَالِ الْفِتْنَةُ الْكَبْرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ حَابِثُ قَالَ رَسُولُ صَلَّيْهِمْ كَيْفَ كُنْتُمْ لَاحِرًا
رَجَالٌ يَخْلُونَ الدُّنْيَا بِالْبَيْنِ الْخَمِ - و حدیث قال رسول صلعم اگر هوا (تا) شد
یظنهم الکذاب الخ و غیر ذلک که جایجا نکرده. و ترسیده فتنه را چاره نگذاشته
جواب دیگر نیست که در میان نسبت کذب الی الهی - و قضا اجتهاد می فرموده است
که اگر جواب عموم فتنه و اصول فقه متبنی بر شوری است کما مر ذکر و و تالیفات
صحاح با شوری روداده. و جابران امام مالک رحم بجواب خلیفه باز درین
فرموده. که بر اتباع موطاس من خلائی را جبر کن. که من بر است و علم و دانش
حیوانیست کرده ام. و تدوینش ساخته ام. حالانکه بسیار صحاب رسول صلعم
جایجا محشر شدند. و مردمان از آنان هدایت یافتند. که از الشجر الی و غیره
پس در عمل تالیفات صحاح و غیره که بعد فوت زمانه صحابه و تابعین و تبع تابعین
گشته چگونه جبر کردان را ترجیح نامند. اگر خدا شده باز که میگوید که محسن است
به نسبت صحاح خلیفه سوی اولی است. بلکه سلامت را از دست دادی است. که
دران تعلق است یافته شده. و مقبول اهل اسلام گشته. و گویند که اگر چنین است

پس تحریر است ثانیاً نیز به آنست که آئمه اربعه متقدمین خلیفے اولی است و بلکه اسلامیت
شمارا از دست او نیست بکلی بر نداشتن راجع تعلق است یافته شده و از دست
مردید و عرصه بعدی - بدلائل رسیده - بر این شدید - مستحکم گشته و
اجماع بر آنهاست و قد شده و انداخته اند و عمد الناس مقبول گشته و فایده

کام الفزار - فارجه الی التقلید و تقریرا علیه الفزار -

ابن المفرد لا مفر له رب - اگر باز گوئید که پس بقاعده
اذا القارضا تناقضا احتجاج از هر دو عمل بر هر دو باطل بایستد و
پس احکام شرعیات مثل عقاب و از خواهند کرد و و شرعیات با شیانه عییم منروی
خواهد شد که گوئیم هرگز چنان نیست که فمیدید و بلکه چنین است بشنودید که این
محل تعرض نیست که باعث تقادم و تاخر و قرب و بعد تعرض مندرج است و
بلکه آئمه محدثین رحم برائے تأیید قواعد شرعیة اصول فقہ آئمه مجتهدین رحم ماخذ آنها
حتی الوسیع جمع نموده و تأیید مفسدان شرعیات استنباطا راجع اصل گفتن
متوانند و نه محدثان از تالیفات خود تجدید مذہب را غرض داشتند و لهذا هر
محدث به تقلید ترتیب امام ابوحنیفه رحم کتاب خود را مرتب ساختند و امامان
این ایام و مصحابان ایام و اکثر عوام کالبهائم والالغام و خواه نخواه
مشور و فساد برپا می کنند و عصای اسلام را بشکنند و بزبان اردوچه خوش
ضرب الفل گویند که صاحب کاکچه و دوس نہیں علمه گڑبڑ کرتے ہیں و پیران نیز بر
مردان می پرانند و ششم اینکه بقول جدید بلید بغیر ظهور علت سید
سحر مت تقلید و طریق گرفتن آنگو یا بناسے مشر و د و سر فریق انداختن و
بلکه محبت برادری و مودت خویشاوندی را از بن برکندن و است و بقوله
الفتن الکبر الخ از فتنه نه رسیدن و از حدیث لولا احد ثان

قومکم بالکفر لحدیث الکعبه اعراض کردن و احادیث و آیات
 تذکره سوّم مقاله اولی را تکذیب ساختن و بر طبقان اجماع کمر بستن است
 العیاذ بالله العیاذ بالله زیرا که غیر مثله بن از اتباع صحاح هم بیرون نماند
 هر کس انکیه ایشانرا لایذمیان گفتند خوب گفتند که در حجاب صحاح در امور شرعی
 و ارکان طریقت فتنه و فساد می اندازند و یا حسب مقتضای ذلک تعالی تو من
 بعض و تکفر ببعض الخ اتباع هوا و نفسانی می سازند و یا در بعضی حرکات
 اگر ایشان اتباع صحاح نمودند همان احادیث را که بنده بمقابل ایشان ذکر
 آورده البته اتباع آنها کردند و هفتادم اقوال صحاح صحاحین - اگر چه
 غیر آئیه اربعه مجتهدین بسیار معتبر و اعتبار و اعتمادش بس که خوشتر و آسانتر
 مسائل مستنبطه اصول ثلثه که بشور آئیه متعین شده و او در عمل بر صحاح
 نمودن مناسب ندانیم - کما مر ذکره - بلکه صدقات شماریم که اگر بنا بر
 احادیث ناقصیم و در مقتضای حال - و اقتضای مثال - در اعتماد
 و بر معالی فراوی - و مصالح حلی - و بدایع خفی و کوائف جزئی واقف باشیم و
 کسانیکه دیشش می دهند و تعلیمش می نمایند یا شورش کردند یا بالبرکت
 و یابش ساختند و جان کسان نیستند که تعلیم ایشانرا بر تعلیم متکلمان و علمای
 دحلین ثم الذین یولّوهم و درایت والذین اتبعوهم باحسان
 ترجیح دهیم و بر این وثوق نمائیم - همیشه انکیه از شهادت یکس را
 حیرت که حقیقتش بدلائل کثیره و شواهد غزیره - ثابت گشته است که در
 نتواند - نه متشرعان پیش بردند - اگر چنین بود حضرت فاطمه رضی الله عنها
 و دعوی خود باغ فک میافتد و نیز حضرت علی کرم الله وجهه بشهادت حضرت حسن
 مدار القضا فی قضی شریع رضایه دعوی قمی بر پیروی و کرسی یافتند و نیز بشهادت

یک کس که گوید که من خود در این شهادت میدهم که زبانه و کشت بر و بر و فلان
 فلان جمع و ایشان هم دیدند اگر چه آثار با بحث عدم حاضری شهادت ندانند
 قصاص برزید واجب گردد اما الا لم یس لک و لیکن اگر احدی را بحث
 مطابق باشد البته مقایسه را اعتبار و اختیارش واجب شود نه چنانچه عمل
 رفع بین او شد مس ذکر بر مثله این امام شافعی هم لازم می گردد و لهذا از مابین
 طور شده می آید و اگر هر چهار را خلاف باشد چه برگز مقبول نمی شود و نه تلفیق
 رد بود و نه کما زعم اهل الهی زیرا که تلفیق را اختیار کردن به گو یا بر دوشی یا
 نهادن است و بر دوشی یا نهادن به کون و میرزا رشت کردن است و
 درین راه حاصلی خبر یکدیگر نیست و در دل بودن بجز به حاصلی نیست
 قوله تعالى هذا بذین ذلک لا الی اهل و لا الی اهل و لا الی اهل
 قوله تعالى ان یلتعنون الا الظن - قوله تعالى الظن لا یغنی عن الحق
 نتیجتاً - القرض اعتبار صحاح همین قدر که مذکور شد باید کرد و بتقویت
 هر مداسبی را برجه براس متاخرین آنرا دلیل باید آورد و نه صحاح مستقل
 مذاسب باید شود و کسی از آئیمه محضین مستقلی مذاسب خود را عرض میداشت
 نه خود را صاحب مذاسب می پنداشت بلکه صاحبان صحاح مانند عطارانند و برگز
 کسان بلا اعانت و تشخیص طبیب حاذق علاج و نسخ از ایشان نخرند چه اگر خرد
 خود خردند بلکه خود را بهلای اندازند اما خرد و دندان نخرند همان خرد و دندان
 منظر الحق و لو کنتم لا تعقلون و تفسیر چون قاضی شریح فرمود که یک از قضای
 حضرت علی رض بود و بعد از قبول شهادت حضرت امیر المؤمنین رض بر عایت
 شریع خود را مجبور نمود و امیر المؤمنین نیز بر قضایش راضی شده مستحسن فرمود
 باز دیگر آنرا چه می پرسد که شهادت محدثه البطل مذاسب اجماع نماید و نیز

۱- نه جمعه مذنبین میان
 ۲- ایضا و کما طرفه ایست
 ۳- نه جمعه مذنبین اجماع
 ۴- سحر است
 ۵- تحقیق گمان بین
 ۶- نه جمعه مذنبین

هرگاه حضرت ابو بکر صدیق رضی و حضرت عمر رضی و حضرت علی رضی اخبار را صادر
اعتبار نفرمودند + نه بر یکدیگر آن احکام مشرع جاری کردند + چنانچه پیش
اول گذشت + چون حال خلفاء با خبر روایت صحابی نیز چنین احتیاط باشد
باز بعد از آنکه خیرترین کرامی رسید + که هر حدیث صحاح و غیره را قول النبی
گفته بود و فرض کند + مخصوصاً آنرا مشرعت شمارد + مان تا امید باشد +
بما هو الاعتقاد للمقلدین + فاما القولون بعد ثبوت الإجماع للمجتهدین +
و اهم اینکه دلیل تلقی است و خاص نسبت صحاح فیهین + و نسبت
اربعه اعتبارش نکردن جمالت کلی - عنایت جلی - یا عداوت نهانی - و ثمرات
باطنی است + و نیز دعوی اضافت ادنی ملائمت + و لا اکثر حکم الكل را نسبت صحاح
مخصوص داشتن + حاققت نیست چیست + قول یلید یا دعوی عداوت یلید
کیست + چون غیر مقلدی این بشنید + از جان برنخیزد + و گفت که تو چه
می گویی + مضمون صحیح الکتاب بعد کتاب الباری هو الصحیح را نمی دانی +
گفتم دانم اما قیاسش را نمی دانم + از تو می پرسم که این قول خداست +
گفتند که گفتم قول رسول خداست گفتند + گفتم قول صحابی است
گفتند + گفتم قول تابعین است گفتند + گفتم قول تابعین است
است + گفتند + گفتم قول آنکه است گفتند + گفتم باز اگر
خیر قول کسی از علماء باشد حالا آن ضرب المثل گشت گفتم خیر ضرب المثل
یا قول یکی از علماء که گفتش باقی علماء از نقل کردند + باشد آنرا از امور مشرعت
داخل نیست + که محض بیه اصل است + آری همچنین مضمون اثنافی نسبت
مالک رحم و صحیح مسلم و ترمذی و غیره وارد است + امین امر بر ظاهرین صحاح
و غیره مخفی نیست + پس همچنین قول بنابر سکه را بدیده معارض است +

بقاعده تقاض ساقط الاعتبار است پس حاشا شمار باید که باز گاهی بر تکیه
 به این تالیفات بجهتین الفاظ که امام ابو حنیفه رحم مخالف احادیث کرده است
 مشهور و مشتبیه نه نماید نه بر کل تالیفات صحاح و غیره قال النبی صلعم را اطلاق
 کنید بلکه بر نسبت آنها قال البخاری مثلاً و غیره گویند تا از محصیت مشترک آن
 را بانی یابید و بعضی حدیث من کذب علی الخ خود را بنابر جنم نه اندازید
 الا اعتبار فرات بخاری از سنه سحری شروع کردید این امر بید تبصره و بجا و
 مقصد اول بنظر خواهد رسید چون حال بخاری نیست و حال دیگران چیست
 بدل باید دانست امامانه اقوال محدثین را ساقط الاعتبار سازیم نه اقوال محدثین
 را بر قول رسول و قول صحابی رض فو قیت دهم بلکه هر دو فریق آئمه را حسب درجه
 ایشان اعتبار نمایم العظمی اعتبار این عاصی بر شریعت الهی و طریقت
 بنویس این است که بابت لکل در حجاب و عزت و توفیر بر بزرگ را حسب جرات
 مرعی دارم و بحديث خير القرون قری فی الخ قرن اول را از قرن ثانی و ثانی
 را از ثالث و ثالث را از رابع بهتر شمارم پس نه صحابی رض را بر رسول صلعم فو قیت دهم
 نه برابر دهم نه همچنان تابعین را بر صحابی رض تابعین یا بر تابعین نه آئمه محدثین را
 بر آئمه مجتهدین فو قیت دهم نه برابر شمارم نه این اگر صحاح و تالیفات صحابی رض یا بوقت
 صحابی رض یا تابعین مؤلف شده بهرگز اصول آئمه را بر آنها ترجیح ندادمی و اما چون
 دیدیم که سنده کل مرویات صحاح و تالیفات از ان امام اعظم رحم و دیگر تابعین
 و تابعین رسول صلعم می رسد و بر صحت همین سند صحاح و توفیق شرعی متحقق نگردد
 پس مقابله را نباید که بترک احوال اعلی یعنی تابعی خیر القرون تالیفات دنی غیر
 خیر القرون اگر آید که احتمال قوی بخلاف و ضعیفی شود و البته صحاح بر آیه ماست
 خلیل قاطع و بران ساطع باشد اگر مخالف اقوال آئمه خیر القرون نگردد

به هر چه که در جانب است

یا اقول امام خود مسئله یافته نشود و فرموده که اقول آیه خداوند انما امر الله نبي
مکر بوقت خیر الشهد بالثبوت استنباط کردید حدیث و قرآن است و تا این
مباح چنان نیست و چون مردمان این زمان این همه قائل اقول خبرگان
نفتند و شور و غلب سازند و اگر چنانچه گوید که یک از غیر متقدمین شنیدیم که امام
صاحب را بجز مفیده حدیث حدیث دیگر بدو نرسیده و بهیچ طور کس سائل را از او
و حدیث استنباط نموده و آن امام احمد بن حنبل و هر را باعث تا عرض میخاند
حدیث رسیده علی بن القیاس بر که در پس آمده کثرت حدیث را جمع یافته و
گویم که در کمالیت حقیق این اهل حق شک ندارم و که من خود شاپشستم و که این
کس باعث عداوت خلقی و مشرارت خیلی و با امام کوئی رحم و یا بسبب کثرت حدیث
همچنین کلام خلاف عقلی و ظاهر کرد و خود را بامت غیر رسول صلعم با خدا
موضوعات شامل کردن را اصلاً نشود و زیرا که بمضمون هر که اند بران
کرد اقول وضاعین را حدیث شمر و معنی باز و یا همچنین حدیث فخر کرده و
و این را هم نادر یافته و که درین کلام یعنی امام را بجز مفیده حدیث نرسیده
تقلید متعصب ساخت و با وجودش تقلید را حرام گوید و آن امام صاحب را با
قریبان و خلوصیت قول معمول منان بربت دیگر متفتریان متاخرین الزمان
که حدیث رسیده و که از کثرت رطب و یابس وضاعین محفوظ مانده و امانه
التقدیر که بجز مفیده حدیث دیگر نرسیده و بسجنان اند اگر این راست باشد
که امت امامت امام اقرن گردد و که با وجود قلت احادیث چنان استناد
نموده و که کل احکام شریعت را جامع گشته و حتی که از تالیفات متاخرین نیز
حقیقتش ظهور مییستد که امر در المناظره و اگر که رحمتان آنها را نبیند امام را چه کند
که بنید بر دوش و چشم چشمه آفتاب را چه کند

تبصره مفتهم و خلاصه جواب بعض مکالمه غیر مقلدان

باید دانست که غیر مقلدان گویند که بمقابله حدیث هر چند ضعیف هم باشند از آل
آئمه هیچ ایراد اند و بر این دعوی اقوال بزرگان را دلیل آورند و بگویند که اگر غیر مقلدان
و از آن بسیارشان و فرحان هستند و بزعم خود فهمیده اند که مقلدان را بر دانات
ساختند و حال آنکه مقلدان و آئمه شان نیز این امر را منکر نیستند بلکه گویند که
ما حدیث را من حدیث حدیث من کل وجه بر اقوال آئمه قبول آئمه اثر کوا قلی بخیر
الرسول صلعم راه ترجیح و سیم و کما مر ذکره مراراً و بنابر علیه اکثر بزرگان هم
بهمین مضمون را در کتب خود درج نموده و نامردمان بمقابله حدیث که فی
الحقیقت حدیث باشد با قول آئمه که مستتر بیان بآئمه منسوب ساخته اند عمل نمیکنند
چنانچه امام شعرانی رحم نیز در تفسیر بحواله انصار ابوابی بکلامنا الحاکم این عبارت
نوشت و الله قال لولا انک احتیاطاً للاحق و ادباً مع رسول صلعم
ان یزید احد هم فی شریحیه صلعم شکیاً المیرده و احد یرضه
و خوفان یکتاب احمد هم من جملة الاشیة المضلین اذا نراد فی
الشریعیه ثباتاً عما ذکره نه از حدیث ضعیف هر قول منسوبه الی البقی صلعم
را امر او گرفته اند نه از آن روایات آئمه غرض داشتند که از عمده الفساد و
فاحش جواب و افسد و افلاک و اهلک و اما بگفته محذران
سأخبر الزمان بگفته گفته رسول بنان صلعم نخواهد شد نه بمقابله همچنین گفته فاضله
ایشان گفته آئمه برده مثل ناکفته یا گفته خبره شمار کرده خواهد شد نه بر ناکفته
صحاح و غیره گفته رسول گفتن ممنوع باشد بلکه اعتبار کلی و اعتماد
ولی نموده خواهد شد اگر به تبارک آئمه خصوصاً به تبارک امام آلیمه رحم
شده باشد زیرا که هرگاه سند درجه اولی بجا رسیده باز بمقابله باشد

در جواب اولی را چه اعتبار خواهد کرد دیدیم بنابر این امام شریعی رحم درین اثبات جاهل
نوالله لقد کانوا علماء بالحقیقة والشریعة معاً - فکیف یصح خرد
ثقی عن اقوالهم عن الشریعة ومن نازعنا فی ذلك فهو جاهل
بمقام الائمة و غیر ذلک طفا اوست که احکام شریعت از اقوال ایشان
نیز گزینون نخواهد داشت + و نیز همان امام شریعی و مولانا عبدالحق دهلوی
بالاتفاق گویند که هر حدیثی را ایشان تلقی بقبول کرده و عمل و استدلال بدان
انکار و اعتراض بر ایشان بتقلید علماء محدثین مشهورین جایز نیست + و نیز امام
نیرایشان بحکم جماعت محدثین صحیح گردو + بلکه جهالت باشد پس غیر از اجماع
جماعت شکاری و جهالت و ناداری است که بمقابل احادیث صحاح و غیره اقوال
اکثره بالخصوص قول امام صاحب را که مستنبطه اصول ثلثه است هیچ کس در شمار
پس محبت بقول صحاح بمقابل ائمه مثل محبت بقول ائمه نیزه نیزه بمقابل محبت قول نیزه
گشت + فظیما لفرق بنائید خالق الخلق اگر گویند که بدلیل تلقی
امت اتباع صحاح واجب است + گوئیم احمد شریعی هم می گویم + و شریعی
می گویم + که اگر این تلقی امت دلیل و وجوب ابداع است پس بر غیر مقلدین چه
معنی بلکه بر پیروان ایشان بر محدثین صحاح اتباع مذایب اربعه لازم است
واجب است که تلقی مذایب اربعه قبل تلقی صحاح بوقوع آمده است + و بر
سابقین متقدمین صحاح اتباع صحاح غیر ممکن - اما بر صاحبان صحاح متأخرین
اتباع مذایب اربعه ممکن فوجب علیهم التلقی بالقبول + و حریم عن النکول + فاین لم
القرار - فوجب علیهم التقلید بالقرار + چون تقلید ائمه اربعه بر ائمه محدثین واجب
شد نه دیگر از آنکه می پرسید + که یا صاحب جلیل الشأن از مکاتبات ایشان نیست که
بر نیت تنفیذ رجال - و نیز در حال - می گویند که کل احکام شریعت - و جمیع احکام

طریق نشسته یعنی بر حدیث و قرآن است حقا و جهلا از آن فهمیده باعث
جهالت و حماقت خود با قوال آئینه مجتنب خود می گردانید و تقلید ایشان
قول رسول معلوم را ترک می سازند پس بر ایشان آیت اتخذوا احزابا
الحزب و آیت اذا قيل لهم اتبعوا احکم صاوق آمد و بر سر ذائقه چنان است
صادق آید و مشرکت آنرا لازم باشد پس مقلدان را شرک لازم گردد و
سپس مشهور جواب این کید جابجا خصوصا به تذکره هشتم و یازدهم مقاله اولی
و دهم آورده ام و باز در اینجا بطرز دیگر چند وجوه می دهیم و اول اینکه مقلدان
با قوال مجتنبان هرگز بر آئینه حدیث و قرآن را ترک نمی سازند و نه آئینه ایشان
مستقیم همان نصان ساختند بلکه کل مسایله را از آنها استنباط کردند و
و مقلدان بر تعلیم ایشان بر احکام حدیث و قرآن مطلع شدند و بدایت یافتند
پس گویند صفا این حدیث و قرآن مثل جواهرات در صندوق مشرعت متفصل
آمد و آئینه اربعه مجتنبان کایید کمال که مردم بدو شش برکشاد گمشد دخل نیابند
یا مثل لؤلؤ و در کثون در نه دریای عمیق اما آئینه غواصی نموده همان در
عقیق را بکشف آرند و بعضی بایست عرض نمایند و مقلدان آنرا خراب ساخته
و خالص در سنت به سخت بخرند و بلیع و مصنوع را در گذرند و تا شکیان اینکه
هر چند غیر مقلدان مانند خوارج و روافض انظار کلیه حق نماندند و مردمان
را حقیقت خود می نمایند و در غوشتش کتند و کمانه الیسیر من سلم ان اکرویه
لما خر صبت علی علی بن ابی طالب قالوا لا حکم الا الله فقال علی بکلمه حق ارید بها
دام ترویر یکن چون دیگران قرآن را به امانی الحقیقت غرض دنیاوی و
شهرت نفسانی را مرکز خاطر دارند و چنانچه شخصی عبید گاه غیر مقلدان بعضی
ایشان به جنابش انسانی انظار کلیه حق متجاوز می بر او روا کرده بود و نقل

این است که نظریه داشتید که بجا که ندیمان خویش می گفت که چون سرگروه
 غیر متقلدین فتواست خرج زندان بدو اکثر زمان ایشان بعید نگاه رفتن گشت
 و با مردان نظر بازی کردن **ب** و بیار می نمای و بر سر می کنی و با
 خویش و آتش بازی می کنی و حتی که یک از ادبش و بی بغرض شهرت نفس
 و طرب زنده آمد و مطالبات الحیل کلام لغت فغانه و سخن مجذبه می کرد و سرگشته
 از دور در آمده بر او کنش زنی کردن گرفت و مردم مجتمع گشت و او را
 با آواز بلند می گفت که من با خواهرم همکلام شدم ناگاه این کس از راه
 بر حسیبه مرا می زند و مردمان شهرش را علامت کردند و گفتند که چرا او را
 زنت را می زنی زن مرد و گفتند که ما او را نمی دانیم و نمی شناسیم گویید
 که شیخ طبر و دعوی برادری زن کنی گفت که آخر من هم یک از اولاد او هم
 هستم پس برادر این زن شدم و مردمان خوب زد و کوفتش نمودند و حتی
 نیم مرده گذاشتند و ائمه اعدای جمیع غیر متقلدان همچنین بر او خیره
 و معقب شوند و چون قریب و کار سازی ایشانرا که با کاتبین ظاهر گشته
نقل دیگر در باب خواش نفسانی ایشان اینست که شخصی را از
 بیوه جمیل و دختر صغیره همسایه اش بودند آن شخص بوسه شیطانی از
 زنا کاری می نمود و چون زن پر گردید و دخترش سجده بوسه
 میلان خاطرش بپوشش زد و با مادر صغیره آزار باعث گراست طبعی
 حرمت شرعی مقبوح داشت و چون او را صلش کردن نتوانست
 را حلیه وصل شمرده خطبه عاشق ظاهر کرد و دختر کسب زنا با مادرش
 هم راضی نگردید و او مصنطرا گشته ترک تعلیه نموده بقول این با خبر
 لا یجزم الحرام الحلال از علماء غیر متقلدین فتوا طلبید و ایشان

سر
 از حدیثین
 حدیث
 حدیث

خواستش نفس بدلیل بانه قول ابن ماجه رحم بجلت کماح فتوا دادند و نزد
 سیم از و گرفتند و هر فرق بطلب و نیاز میدهند اما ما هم را خانه خود ساختند
 و طریقه از پنج نظریان گفتند که این چه خوش فتواست براسا آنان که با خوش
 زنا می کنند و در باب معصیت و ناسخ حدیث النائب من الذنب من
 لاذنب له را سیر کلی تصورند و الغرض غیر مقلدان خواستش نفس را نام
 شریعت نامیدند و العیاذ بالله انما چون غیر مقلدان تقلید را حرام
 دانند و باز چرا در احکام عدم تقلید سرگرد و خود را تقلید نمایند پس گویا
 ایشان بربان خود بدلیل خود خود را مشرک گویند و این نیست و مگر کرامت کبر
 است و چه کاره کند عاقل که باز آید یثمانی و راجعاً بر کل
 تالیفات صحاح غیر منصوص چگونه اعتماد کلی کرده اتباع تقلیدش را واجب
 دانستند و حالانکه کل قول صحاح قول رسول صلعم نیست و اگر هست و
 شوکائی و ابن جوزی و غیره را را ردید و تصنیف و غیره کردن را اختیار نیست
 و اعتبار و بار و لادت و موت کار نیست و اگر با اعتماد قول علماء مجتهدین
 ایشان بر بعضی عمل نمایند و بعضی را ترک سازند پس چرا خود را مشرک
 شمارند و همچنین عمل مقلدان مؤمنان صاحبان را مشرک گویند و
 هر چه بر خود پسند می برد دیگران پسند و خام اگر بجز حدیث و
 قرآن تقلید و اتباع درست نباشد و سخن صحابی رضا مکرمین و خلفا
 راشدین که اکثر برای و اجتهد خود احکام را جاری کرده اند چه با گفت
 و تالیف و تفسیر و حرکات و سکونات و تخصیص قرائت و حده از سبب قرآن
 را هم چه باید ساخت و چنانچه در تذکره و هم مقاله اولی گذشت و
 لطیفه مقلد غیر مقلدی را شنیدیم که در صورت تقلید غیر خدا و رسول

و عظمی گفت ۴۰ در آنکه از مجتهدین و علمای اولیای مقلدین - یعنی طعن
می ساخت به حتی که نسبت سامعین از تقلید برگشت + که هر کس بطلان گفتن برگشت
التاقدوران میان ظریف بود و زبان فصاحت برگشت و و گوئی سبقت در بیان
بلاغت در ربود + و با حسن طریقه روشن نمود یعنی گفت که ای برادران سامعین
و عظمی و عظمی این داعی را بخوبی نمیدانید به شما که سحر قول خدا و رسول خدا اقامت
و تقلید قول دیگر کفر است گوید گفتند به نهیمیم + و با اعتقاد است در پیوسته
گفت پس بر قول این داعی اعتماد و اعتقاد از ما به اگر سازید به لقبش که
باشید + که این نه خداست نه رسول خدا - نه گفته این گفته خدا نه گفته رسول
است + پس همه را خنده گرفت + باز هر کس بر اعتقاد سابق برگشت به فحش
الواعظ خجلا متدید - و فریاد فرار احاطا - سدا و سدا طرقت
این است که ایشان بر مقلدین که مجازا احکام شرعی را بآئیه مجتهدین منسوب کرده
قال الامام گویند خورده گیرند به اگر مشرک تصور کنند و مقلدین را مشرک نامند
و آیت اختلاف و او غیره را بر ایشان صدق است شمار مدعیان اما از تحمیل بر ایشان
غیر مقلدین خود مشرک می شوند + ازان خبر به ندارند + زیرا که ایشان با هم می گویند
که حدیث بخاری چنین است حدیث مسلم چنان + قال النسائی که نه - و قال
الترمذی که نه - و قال ابو داود مسئله - قال ابن ماجه خلافت و وضعه الکواکب
و صحیح الحقلانی - و کذب ابن جوزی - و غیر ذلک استعمال کنند به ۵
مبین تفاوت ره از کجاست تا کجا + پس غیر مقلدین بر خود تا احوال تا احوال
را نام حدیث می نامند + و تسمیه خود را با هم می بینند + بکفره تعالی ایجاد
فی اسماء تسمیه ها انتهم و آباد که اگر چه این آیت بر کفره نازل شده و به
اما بطرز روشن ایشان (که آیت استخذه و غیره را بر ایشان مقلدین نه از آنجا

بر حال ایشان هم لازم گردد + الّا آیت اتخذوا و غیر ذلک کہ بر مقلدین
صادق می آید می گویند هرگز صادق نمی آید + بلکه علی وجه الکمال - و بخوبی چنان
بر غیر مقلدین صادق می آید + زیرا کہ ایشان می گویند + کہ تقلید خدا و رسول کرد
باید + نه آنیم بحسب ما شاید + اما وقتیکہ ضرورت تقلید مسلمہ گردد صحاح را
بجای خدا و رسول می نمایند + پس صاحبان صحاح خدا و رسول ایشان شدند یا
نه شد + و العیاذ باللہ پس آیت اتخذوا احبارهم و سرہبائهم را بآیا
من دون اللہ و غیر ذلک بر ایشان صادق آید یا نه + و بابت لال
ایشان ایشان خود مشرک و کافر شدند یا نه + عاقلان کمالان - و عالمان بزرگان
و مؤمنان صاحبان بخوبی دانستند + و خوب تقلید و خرابی عدم تقلید بوجه آن
در یافتند + و خدا هو المراد + فترفع عن التہاد الفساد + ہذا آخر دعوانا ان
احمد رب العالمین - و اسمعوا - امام علی سید المرسلین و علی اللہ الطہین
و اصحابہ الطاہرین + و علی ائمتہ ترین + المؤمنین و المسلمین اجمعین +

شعر

خذنا اللہ لنا بالحسنۃ

و هو مولنا و نعم المولی

قطبہ

بماند ما این نظم و ترتیب
غرض نقیشت کز مایادماند
مگر صاحب دلی روزی بر جنت
ذو بی کبوح البحر بل ہی کہ
ولیکن عند الکرم اذا عفا

ز ماہر ز خاک افتادہ جائے
کہ ہستی را نمی بینم بقائے
کند در کار درویشان دعا کے
کلیا مثل الجبال بل ہی اکبر
کجناح البعوضہ بل ہی اعظم

شاعر

ضمیمہ

در ظهور حقیقت خدا پس از بعثت او کرامت امام الایمه
امام اعظم کو فی دم بخند و خوه

وجه اول اینککه ناظر نیست که سرگرد غیریقلیدین مولوی نذیر حسین صاحب
شانش کتب مفسنه خود را فقط از چند دستخط و مواہیر شاگردان ثواب و انشا
مزین کرده اند و کما مر ذکر هم بود درین کتاب علامه کبارہ و فضلاء ہر اصلا
دستخط و مہر فرمودہ اند و کما سیجی ذکر ہم پس حقیقت مضامینش بحدیث
رسیدہ - این نیست مگر کرامت آئمہ اربعہ است کہ بظہور پیوستہ -
وجه دوم اینککہ مصنف این تذکرہ ادنی ترین بندگان خدا - وغیر
مشہورترین بین العلماء است باوجودش تصنیفش ماسوائے مقبولیت
علماء اخیارہ و فضلاء ابرار - این دیار مقبول علمائے حرمین شیراز
و فضلاء ہندو سند و عجم و عرب - و شرق و غرب - از امت رسول الثقلین
یعنی پسندیدہ علماء ہر دیار - و برگزیدہ فضلاء ہر اصصار گشت -
پس تحقیق و ثبوت وجوب تقلید شخصی علی وجہ الکمال - بر صورت اجماع
جہاں گرفتہ - پس بمقابلہ این اجماع کل فحول و رجال - قیل و قال
طائفہ مفسدین حال - مضلین از ذال - چہ ارزو ہ کہ تحت گردہ و این
امر نیک آنامہ و فعل شریعت و ثمار - و عمل طریقت شعار - بہرکت سفر
حج مصنف غفرلہ الغفار - صورت پذیرفتہ و بوسیلہ ہمین فضیلت

حج بیت الله استار تحقیق و ثبوت پیوسته به ششم تفصیل این احوال
برین منوال نال است به هرگاه مصنف بقصد زیارت بیت الله اکبر
از شهر بگلی - بشهر می برسد و علما مقلدین و غیر مقلدین هر دو بار
امصار را که به نیت حج گرد آمده بودند جمع دید و بدین اندیشه و آرزو
خداوند مجید - ملتجی گردید که اگر کتاب تذکره الخدایم از مطبع مطبوع
گشته بمن برسد و چه خوش بود که به هر دو عالم ان کبار و
بیش فاضلان نامدار - خواندن توانستی و حسن و تعیش و صحبت و
عدم صحتش را بخوبی دانستی و چون عالم الغیب و الاستار و سامع
الدعای و الاسرار گفتار مصنف خاکسار بر ایا کما از نوشته خود شمر
بشنید و فوراً بر سنبل ذاک سرکار - دو لهما از - تا صفر و صید
چهار کتابش را مطبوع نمایند و نزدش رسانند پس شکر الله و
جل و جلال عم نوال بنارید که حسب گفتار و التجایش بشارت تازه و
راحت بی اندازه شاغل حال گردانند و بعد از آن به جمع همان علمای
مقلدین و غیر مقلدین آنرا بر خوانند و بحفل همان فضلاء بران
مقیمین اکثر مضامینش را بر زبان خود درانند به هرگاه کل سامعین آنها را
شنیدند و جمیع ناظرین آنرا دیدند و زبان خود شاد گشادند و از
هر چه انبساط آذانه جزاه الله تعالی و بارک الله برسان دانند
و بر صحت مضامین و حقیقت انحصار مذاهب اربعه بر اربعه و ثبوت و جوب
تقلید شخصی شهادت دادند و بعضی از آنان که بمولانا معروف و مشهور
بودند دستخط بهم کردند و بر خرید گیش شیفتگی خود طاهر ساختند
البعضی از غیر مقلدین بجان بر خریدند و بعضی بدل پسندیدند و باز نقل

شخصی مراجعت نمودند اگر باطهار کماحقه صورت حالش خود ستانی لازم نمی آید
 البته کل احوال اقصیه را بجز قلم در آوردی و جمیع کیفیت را تحریر ساختی و با آن
 همچنان حال - بر جهاز با جمیع مخول و جال - رونمود و باز همان قبیل و قال
 بحرین شریفین برافزود و حتی که عقد و حمد و ثنا شریف از نوک زبان مبارک خباب
 مولانا رحمت الله رضا - ادام مجده الواسع - برکشود و هر یکی از علمای
 زائیر پیشش آن رشته حمد کشوده اش را مثل رگ جان بجان براندود و بیک
 صنعت آنرا بر در کعبه انداخت و در قریب ملتزم شریف استاد و دست دعا برد
 و چشم پر غم میگرفت و بدل پروردالم - و آه مرد و غم میگفت بکه خداوند
 من عاصی ترین بندگانت هستم و متذلل و خوار بر یردت استادم و داستا
 کعبه ات را محکم گرفتم و بیادگنا ای سوابق منی نالم و از عذاب نارت می ترسم
 که اصلاً بضاعت طاعت ندارم بکه آنرا وسیله نجات گردانم بابل بدیوره
 آمدم بکه بسکه گنهارم و دلیل و نهار بخواهی لفسانیه گرفتارم و بنا بران
 از راه دور و راز فرار کرده بحديث التائب من الذنب کمن لا ذنب له
 برای استغفار و توبه برورت رسیدم و بدین امید بران قرار گرفتم بکه
 این جا همان جائیست که انبیا عظام - و اولیا گرام - استاده درخواست
 بودند و بوسیله این فضیلت حصول مراد - "ما یوم التواد با شاد و فایز
 المرد - شدند و گرچه من از آنان نیم و لیکن کمی از بندگانت هستم و وقت
 یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
 من راحة الله ان الله یغفر الذنوب
 جمیعاً را وسیله نجات ساختم و بر کلاست ادعوی
 استجب لکم و لازم و میگویم که من تصنیفم را برورت پیش کرده

و تو بر جميع كوايت ان اتقى و اگر انرا حسب شريعت و دين تحت رسول
واني و در عالم چنان شايخ و ذاليج كن كه نزد جميع خلافت مقبول است
و اعتقاد متقدمين را از ان تقويت گردد و مسلمانين را از راه فضالت بر او
هدايت آرد و آمين يا رب العالمين و اللهم ان هذا البيت بيتك
و الحرم حرمك و البلد بلدك و الا من امنك
و انا عبدك حيثك من ياتو بعثك و يا ثوب كثيرة
و اتمال سيئة استك مسئلة المضطرين اليك المشفقين
من عذابك ان تستقبلني لبعض عفوك و ان تدخلى
في فسيح جنتك جنات النعيم اللهم ان هذا الحرم
رسولك فحرم لحمي و دمي و عظمي و بشرتي و جسمي على الناس
البحيمه اللهم يا رب العالمين يا رجاء السالكين و يا امان
الخائفين و حرز المتوكلين يا حنان يا منان يا ديان يا رها
يا سلطان يا سبحان يا رحمان يا مستعان يا قديم الاخيار
بجرمة سيدنا محمد و آل سيدنا محمد و اصحاب سيدنا محمد
و ازواج سيدنا محمد و ذريات سيدنا محمد صلى الله عليه و آله
و بجرمة سيدنا ابراهيم و آل سيدنا ابراهيم و بجرمة جميع
الانبياء و المرسلين و الملائكة المقربين و الاولياء المبكرين
و المؤمنين الصالحين اسمع دعائي و تقبل زيارتي و آمين
خوني و استر عيوني و اعفر ذنوبي و ارحم امواتي و تقبل
حسناتي و كفر سيئاتي اللهم ارفع ذكرى و ضع وزرا
و اصلح امري و طهر قلبي و نور قبري اللهم انك

تعلّم كل سرّي وعلا نيتي وماني نفسي - فاقبل معذرتي
وتعلّم حاجتي - فاعطني سؤلّي : اللهم اني عبدك العاصي
واقف تحت بايك العالي - ملتزم باعتابك - متذلّل بين يديك
يا ارحم الراحمين ارجو رحمتك - ويا اكرم الماكرين اخشى عذابك
فلا تدع لي في مقامى هذا الملتزم الشرايف بين يديك - ذنباً
لا يغفرته ولاهما الا فرجته ولا عيباً الا سترته ولا عدواً الا اخذ^{لته}
ودمرته ولا حاجة الا قضيتها يا الهى من يغفر ذنوبى الا انت
ومن يقضى حاجتى الا انت : اللهم صلّ وسلم على سيّدنا محمد
وعلى آل سيّدنا محمد وعلى اصحاب سيّدنا محمد وبارك عليه
والله واصحابه كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم ربنا
انت حميد مجيد : اللهم انى اسئلك بمحرمه خاتم المرسلين
ورسول رب العالمين ان ترزقنى ايماناً كاملاً ثابتاً - و يقيناً
صادقاً - وعلماً نافعاً - وقابلاً خاشعاً - ولساناً ذا كرا - وولداً صالحاً
ورزقاً واسعاً - وحلاً لطيباً - وتوبة نصوحاً - وصبراً جميلاً -
واجراً عظيماً - وعملاً صالحاً مقبولاً - وحجاً مبروراً - وسعيّاً مشكوراً
وطوافاً تيموداً به اللهم انى اسئلك من خير ما سئلك منه
نبيك محمد صلى الله عليه وسلم وجميع الانبياء والمرسلين
والملائكة المقربين والاولياء المكرمين والمؤمنين الصالحين
اللهم انى اعوذ بك من شر ما استعاذت منه نبيك محمد
صلى الله عليه وسلم وجميع الانبياء والمرسلين والملائكة
المقربين والاولياء المكرمين والمؤمنين الصالحين فيا رب البيت

مرفوعاً من حج فزار قبری بعد وفاتی کان مکن زارنی
فی حیاتی : ایضاً عن عمر رض مرفوعاً من زار قبری اوقال من
زارنی کنت له شفیعاً و شهیداً و من مات فی احد الحرمین بعثه
الله تالی من الامنین یوم القیامة : و ایضاً عن آل مرفوعاً
من زارنی متعمداً کان فی جوارهای یوم القیامة و من مات
الحلایث : و زید فی روایت و من ساکن المدینة و صابر علی
بلادها کنت له شهیداً و شفیعاً یوم القیامة : و فی روایت
من زار قبری و جبت له شفاعة یوم
القیامة کذا فی خلاصة الوفاء باخبار دارالرحمة مطبوعه یا همین مضامین احادیث
نیر را دروغ شمارید به عن ابن عمر رض مرفوعاً من حج البيت و لم یزرنی
فقد جفانی و فی روایت و ما من احد من امتی له
سنة ثم لم یزرنی فلیس له عندی ما یجزانی خلاصة الوفاء باخبار
برزندگی دنیا کانی قرار یابد به یاراه مخالفت کل من علیها فان
جوید به فی هرگز نه بلکه بمضمون قل لن یفتکر الفرار ان فرستم
من الموت و ایضاً این ما تبکو و نواید ما کسکه الموت
و لو کنتم فی روح مشید و هر جا بروید اگر فار موت شوید هرگز
هرگز بر طایف آیت اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة
و لا یستقلون تقدیم و تاخیر را در اندازید به روایت و ما
نداری نفس بائی ارض قوت بر حال موت خود و واقف نباشید به حاکم
براه جده یا بجده یا بسندره یا در ملک خود یا در دیگر بندره بمیرید به اصلاً ندانید
اما وقتی اخرازمین در بدر رفتی است و روز می نبریر گل مثل مادر و پدر خفتنی

پس اینجا را بهتر بشنویید: انبوس مصلحتی که بعد از موت اینها را میبرد
دیگر جابه‌جایی است مطلقاً و نمی‌سازد به وجه یا حادثه مذکوره بالا
اینجا را چقدر موجب مغفرت - وجه اندازد وسیله نجات اوست - است و اما
می‌دانید که کاشکی دانستید: البته تمناش بدل می‌دانستید: آری در
نصیب آن کسانی که در اینجا می‌شیرین بعد از جان شیرین را بجان افرین
نمودند: گویا مثل فرزند شیر خوار و برادر از لوث دنیا می‌برد و منظور
مروند و در بستر استراحت جنت العالی - یا اتریا و صاحب بدل محبتی
نفتند: و گمانند: براه مدینه منوره بمیرند ثواب بکثرت یابند: اگر چه
میرند: نور علی نور در جنت البقیع باشد: و دیگر صحابه کبار را
نامدار - نماید - سکونت کنند: مستحق استقار نمایند: و حاجیان
آیا این فضیلت ابلک شما گماند: همچنین مغفرت ثابت است در هیچ
زیر که از آن مقبره شما بجز گادان و خزان نیست: و مجاورانش
الارض دیگر چیست: فی الجمله باری شاد و ران را از گشتن او تهور زیادت گشت
هر کس از راضی خود برگشت: و کرمیت بر تن زیارت: و نه حکم بست: که
هدایت الهی - از تقریرش غفرله الباری - بنسخ دل هر حاجی - خریدار
ضلالت فراری - باشد: تا نه عدم نیستی - نشین گردید: پس سلامت
و با ناز و نیاز بعافیت باز آمدند: حاکم من جانب الدینی این سوار
و نه ران بدوان را بر او آمد و رفت محافظ خود یافتند: و نه
بعد رسیدنش بدین طبع کتابش را نزد علما انجامیش کرد: هر کس
مکه معظمه نصیبتش را حسن شمرد: چون همگان فقط بر روح زبانی
و تحریری شهادت دادند: بدل اندیشید: که ایام مراجعت نکند: و

پس بشبثصل مزار شریف بدلیل حدیث معاین بیتی و منبری
روضه من ریاض الجنه رداه الشیخان در میان جنت بنشید و بر
تکیه و سیاحتش از خدادند مجید بهی طور رتبی گردید که خداوند این جا همان جا
مستبرک است که تلاش در جمیع جهان - و کل کون و مکان - جا نیست و
روایات اینجا حسب حدیث البته مستجاب است و هرگز مردود نیست و
سیدانم با ما بآیه قال و لکن لیطمئن قلبی برای اطمینان قلم از این
میکنم و بدین وجه که اگر مذاهب اربعه حق گردد و تقلید شخصی واجب باشد
و کتابم دافع ضلالت اشقیاض الدین و شلیک گردد و مانع هدایت انقیاس
امین و مهتدین شود و صحت مثل شهادت زبانی و تحریری علمای
مستور هر دیار - مفتیان مبرور علمای مقبولین دیار - را نیز بر شهادت
تحریرش مجبور گردان و در بجل قبولیت رسان و انتهای سبحان الله بعد
سبحان الله العظم برکت مزار شریف و عایشش تیر بهدنا رسید و عجب
سلیح اتاثر گردید که امام احمد بن حنبل الشافعی بصبح همان شب بعد از
نراغت از امانتش بلا شرف و نقص کمان در میان روضه طیبه بر شش
برسید و رقم این کتاب گفته و ستمش گرفت و دفورا قلم برداشته
بر صحت هر دو خطبه اش همین عبارت زیرین نوشت
بعد از آن یکی بعد دیگری مفتیان حرمین شریفین و غیر هم خطبه ای تقریف
نوشته و تا که در حقیقت مذاهب اربعه در جواب تقلید شخصی همین فتاوی
زیرین را علامه نوشته حواله اش نمودند و بعد حمد و ثناء جزاک الله
تعالی فی الارارین گفتند و بر حسن تصفیقش آفرین کردند و نسبت غیر تقلید
قبولیم الله تعالی فی الکونین فرمودند پس این همه نیست و امر برکت دارد

آئینه آری به کرام - و کرامت امانا الهام است - بل بمضمون هجو
سراج امتی الخ ظهور معجزه رسالت ماب صلی الله علیه وسلم - بلکه
بر ظهور تحقق و ثبوت معنی الیوم لکلت لکم الزوال است - و کثرت
گشتن خیر الامت بذهب خفی شاهان مقال - پس از رویت اجتماع ذوال
عرفیان - و تحقق کردن مذاهب امان که تخمیناً ثلثان بل سده ربع
از امان خفیان اندم بامر اتباعوا السواد الاعظم
الرموا الجماعة - علیکم بالجماعة من شد
شد فی الناس و غیر ذلک و جوب تقلید شخصی بکه عیان است و
بیان نیست - آری آری هدایت امام صاحب جمیع عالم را چنان فر گرفته
و محبط کرده که گویا افتاب عالم را فر گرفته و از روشنیش
هر جا منور گشته - پس اگر غیر مقلدان باعث کوتاهی عقل و یا بی انصاف
و بی عدل بعضی نوشته صحاح را بر نموده و از احباب روشنیش گردان
چه شود که چنین حاصل - فی الفور زائل - گردد و اما جای که بسینه
تبار - و غضب جبار آمد و رفت همان ابر لیل و نهار - بکثرت یافت
داب بارانش در انجا مجتمع گردد و از تاب افتاب فیض نیابد و البته انجا
انجا خراب و بوسیده شود و از تعفنش که مهابدران مخلوق گردد
همچنان دلا غیر مقلدین بکثرت ضلالت و عدم یافت تاب هدایت سیاه
و گنده شود و از پید گیش که مهابس و سوسه و دران پیرا گردد و از
که مهاب بمضمون

چون آن کر می که در سنگ نهان است - زمین و آسمان او نهان است

همان بعض حدیث صحاح را سناش بریت تصورند؛ چنانکه میگویند که امام ابوحنیفه
درین مسئله مخالفت حدیث صحیحین کرد؛ و دران مسئله مخالفت ترمذی
و نسائی مثلاً نموده؛ و باعث جهالت اصلا نداریا بنده و بسبب عبادت
مطلقا نمهند؛ که ولادت امام اعظم خیر القرون تابعی روح بر ولادت صاحب
صحاح غیر القرون روح خیلی سبقت کرده؛ و هر محدث اقوال اکثر شاگردانش
و دیگر شاگردانش را در بیان سند حدیث حجت قوی گرفته؛ و آن اگر چه
در لطافت تالیف صحاح با اتفاق علما غیر خیر القرون خلافی نباشد؛
اما مضامین آنها خاصیت باران دارد؛ و آنکه در باغ لاله روید؛ و در بوم
شوره خفس را بد؛ و باران در دلها غیر مقلدین هواپرستان را که بعضی
از آنان رافضی و بعضی خارجی و بعضی یهودی و بعضی عیسائی و بعضی
نوسام شاگرد شیخ بخاری اند؛ و تقیته در اسلام فسادات می اندازند
خارج از عداوت آئیمه اربعه مجتهدین پیدا کند؛ و تخم بدایت بمزعمه قلوب
المؤمنین بافتانند تا اسرار مضمون من یهدی الله فلا مضل
له و من یضل الله فلا هادی له را از نهان خانه عدم بعرضه گاه
نهور عیان سازد؛ فلهذا کفایت؛ لمن له الدلیله فلهذا
الفهم و التمهیه؛ فاملوا؛ فتعلموا و انتجوا؛ و چه معلوم اینک
هر چند کتاب نو مسلم مولوی محمد الدین لاهوری ظفر المبین فی رد مخالفه
المقلدین مصنف را چنان دقت دستیار گردید؛ که سوده تذکره اش
از دست رفته؛ نه باعث قریب سفر حج رفته؛ و آن توانسته اما من جانب
اعد در مناظره اش بجواب اعتراضات غیر مقلدین چنان تقریر نموده
و در ایقالتش چنان تحریر ساخته؛ بلکه جابجا تا عده کلیه چنان نو

بلکه از آن بخوبی روشش ثابت و متحقق گشته به هرگز بر ظاهرش این مضمون
 ماسوا سے آن فتوای برده همان ظفر البین از حرمین شریفین حاصل کرده
 خود آورده و علاوه بر آن با شخصی از مهاجرین که از اعلیٰ و جبه الکمال رفته
 می نماید در حرم شریف ملاقات کرده به شکر خدا بجا آورده که بکرامت امام
 الایمه امام ابوحنیفه رحم ایشان هر جا که سر برارند به سیلی خورند
 سفلی چو جاہ ابد و سیم در زش سیلی خواهد بحقیقت شستن
 ان نشیندی که حکیمی چه گفت مورخان بر که باشد پر شستن
 سنگ بر باره حصار مزن که بود که حصار سنگ آید
 باندازه بود باید نموده خجالت نبرد آنکه نبود که بود اگر کوتاهی پائی حرمین
 مبنی که در چشم طفلان نمایی بلند و در نقره اندوده باشد نجاس
 توان خرج کردن بر باشد من من جان من آید بیشتر به که طریقت دانا
 بگیرد و بچیز زر اندودگان را بر آتش بر نشاید آید لگه مس باز و زور
 وجه چهارم آنکه اگر راست پرسند و غور و تامل کنند بخوبی بیا
 که کل افعال غیر مقلدین و جمیع اقوال را اندین به که ایشان بر نشان
 امام اعظم رحم می نمایند و میگویند و تا مردمان را از تقلید مذمبتش رحم
 نفرت داشتند بر ثبوت کرامتش و بر حقیقت مذمبتش رحم و التماس
 و نیز بر ملاکی و ضلالت ایشان باعث نفرت نشان از تقلیدش رحم خیر
 و به که مضامین پیش گوی حدیث بنانیه زمین بخوبی انهار اظلا هر باره
 عن عبد الله بن مغفل قال سمعت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 یقول الا ابنکم برجل من کوفان من بلدکم
 او کوفتکم هذه یکنی بابی حنیفه قد

مَلَى تَابَهُ عِلْمًا وَحِكْمًا وَسَيِّفًا كَيْفَ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ الْفَاسِقِ
 عَلَيْهِمُ التَّنَافُزُ يُقَالُ لِمَنْ الْبَنَانِيَّةُ كَذَا فِي الْخَوَارِزْمِيِّ رَحِمَهُ بَاقِي مَضْمُونِ
 حَدِيثِ أَثَرِ رَاوِدِ بَصْرَةِ نَحْمٍ مُقْصِدُ ثَانِي يَأْمُرُ بِهِ أَكْرَنُ كُنَيْدٍ ذَنْعُ الْحَمَلِ بَيْتِ
 هَذَا لِأَنَّهُ يَدُلُّ عَلَى انْقِطَاعِ وَبَسُّ الْقَوْلِ قَوْلُهُمْ
 وَسَاعَدَ الْعِدَاؤُكُمْ : چُونِ نَبَاشْتِ كُورِ آيَتِ دَسْكَ نَدَاكِ جَعَلْنَا
 لِكُلِّ نَبِيِّ عِدَاوَةً وَكَأَنَّ الْمَجْرِيَيْنِ : تَصْدِيقِشْ كُنْدِ بَكِ مِنْ وَجْهِ عِدَاوَتِ
 اِمَامِ رَا عِدَاوَتِ نُبُوْتِ لَا زَمِ بَاشَدِ كِه اِمَامِ بِالِاسْتِبْطَاطِ اِقْتِصَا احْكَامِ شَرِيعَتِ
 سَازَدِ وَبِهَرِ كِي اَزَا اِيْشَانِ اِمَامِ شَرِيعَتِ رَا عِدَاوَتِ دَانَدِ وَدَرِ مَسَائِلِ فَتَوَاهِشِ
 خَلَلِ اِنْدَازَدِ وَدَرِ غَاشِ مَزَاحِمِ كَرُوْدِ وَدَرِ شَاشِ سَخَنَانِ اَمَّا لَكُمْ كُنْدِ
 تَاوَرُوْلِ مَرْدَانِ نَفَرَتِ دِيَاَمَدِ : حَالَا كَمِهْ بِلَا تَوْسِطِ اَمَّا احْكَامِ نُبُوْتِ ظَاهِرِ
 نَحْمِ كَرُوْدِ پَسِ عِدَاوَتِ اِمَامِ رَا عِدَاوَتِ رِسُوْلِ صَلَوَمِ لَا زَمِ نَبَاشَدِ چَرَا بَاشَدِ
 لَفْظُ بَاشَدِ - مِنْ عِدَاوَتِ عِدَاوَتِ
 وَجْهِ چَرَا بَاشَدِ اِنْكَبِهْ
 ظُهُورِ مَعْجَزَةِ اَحَادِيْثِ مَفْصُلِ الذِّيلِ صَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِكْرَامَتِ اِمَامِ طَلَبِ
 لِسَبْكِهِ لَا زَمِ بَاشَدِ وَخِيَالِ بِرِ حَقِيْقَتِشْ دَلَالَتِ كُنْدِ : كِه نَتِيْجَةُ مَضَامِيْنِ اَنَّا بِمَجْرُكُشْ
 خَيْرِ اَلَامَتِ مَرَادِ نَبَاشَدِ : وَنَدَمِشْ رَحْمَتِشْ رَا دَاخِلِ وَشَامِلِ بَاشَدِ
 وَچُونِ كَثْرَتِ اَمَتِ مَوْجِبِ فُخْرِ رِسُوْلِ مَقْبُوْلِ صَلَوَمِ كَرُوْدِ پَسِ تَقْلِيْدِ اِمَامِ
 اِلَوْ حَفِيْظِهِ رَحْمَتِ چَرَا مَوْجِبِ فُزُوْشِيْنِ تَقْلِيْدِيْنِ نَبَاشَدِ : اِنْ حَدِيْثِ اِيْنِ اَلَا
 قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِاَصْحَابِهِ اَرْضَوْنَ
 اَنْ تَكُوْنُوْا رَابِعُ اَهْلِ الْجَنَّةِ قَالُوْا نَعَمْ قَالَ اَرْضَوْنَ
 اَنْ تَكُوْنُوْا ثَلَاثُ اَهْلِ الْجَنَّةِ قَالُوْا نَعَمْ قَالَ اَرْضَوْنَ اَنْ
 تَكُوْنُوْا نِصْفُ اَهْلِ الْجَنَّةِ قَالُوْا نَعَمْ قَالَ الْبَشَرُ وَ

فان اهل الجنة عشرون ومائة صف امتى من ذلك
شاهون صفاء ايضا تاسكوا تاسلوا فاني مكافئ
بكم الامم يوم القيامة . و ايضا تزوجوا الودود والودود
فاني مكافئ بكم الامم . و ايضا تزوجوا فاني مكافئ
بكم الامم و ايضا تاسكوا تاسلوا فاني ابا هي بكم الامم يوم القيامة
و ايضا امرأة ولودا حب الى الله من امرأة حسنة لا تلبس الى
مكافئ بكم الامم يوم القيامة . و ايضا تاسكوا تاسلوا فاني ابا هي بكم الامم يوم القيامة
ابن همه را امام ابو حنيفه رح - و يحيى بن عبد الحميد - و ابو داود - و نسائي
وابن ماجه - وابن حبان - و عبد الرزاق - و دارقطني - و صاحب كنز
و صاحب بدور السافر في احوال الاخره - و صاحب عين العلم - و صاحب فروع
الجباه - و مهم الله تعالى كلهم اجمعين - بروايت مختلفة روايت كذا و كذا
سند انوشند و چچير كس ديگر - بطرز ديگر و بشيويد و بحيرت و
خبرت كير يزد كير مضمون حديث اول مقلدين را بشارت دخول جنت است
است به اين امر بر نشيان مخفي نيست به زير كه چون كل من جنت را كيرد
و بشارت كيرد و دوزاخ بشارت و صفت مرآتان رسول منان را بشارت
سپس مقلدين امام صاحب حسب مقلدانش بخوبى جنتى باشد كه بشارت
حقيان نسبت جميع امتان مثل نسبت بشارت نسبت كيرد و نسبت است
يعنى ثلثان ثلثان ثلثان ثلثان و متعقبات كيرى مخفي نيست بشارت
نظام ثلثان و ثلثان ثلثان جنت لازم باشد اما عجب نيست كه بشارت
حديث خير القرون في المقلدين امام خير القرون في المقلد خا طر شايخ كيرد
و از اين ثلثان همان ثلثان مراد باشد و از ديگر مقلدين آن كيرد بشارت

ثلثان را که با عصبیت محسوس احتمال است تا میگردود فی الجمله منفرت از دست
 مقدمات هر آنچه را به نفعی رود زیرا که اگر ثلثان امتنان منخور نباشند بلکه
 بقول غیر مقادیر آن کل مقادیر آن مرد و در مقهور شوند؛ البیاض و البیاض
 حارین و خاکس که رود و در غرض آن را خشن لازم باشد و کثرت منقلب
 بقول شود؛ هذا خلاف النص اگر چه مقلد آن گویند که هرگاه کثرت
 و ندادی را کثرت جنتی مستلزم نیست؛ پس این تقریرت مفید مطلب هم
 نیست که گوئیم که البته مفید مطلب است؛ در این شک نیست؛ بلکه انشاء الله
 بخوابیم این اعتراض شما ای غیر مقلدین جنتی گشتن مقلدین و عدم جنتی
 شدن شما چنان ثابت نمیکنم؛ که حاجت بر آن دیگر ندارم؛ و اگر طاعت
 سعادتمنداش دارد؛ پیش کنیز؛ تا ما و شما بعد از گفتگو و چالش و تصفیة
 این تالش سازیم یعنی از تالش کل را تشرع دریا بیم؛ و از ثبوت تالش -
 تیغ بی دروغ بر سر شمشیر کشیم؛ و گوش مفسرین را تالش - دهیم؛ و بر سر
 منحرفین سنگها را بالش کنیم؛
 بیا؛ و درین شبهه چالش کنیم
 نصیم؛ سنگ بالش کنیم
 ای غیر مقلدین اگر مقلدین بقول شما مشرک باشند؛ و باعث تقلید و حقت
 داخل نشوند؛ پس از امت رسول صلی الله علیه و سلم اهل جنت کیانند؛
 که بمقابل جمیع بهشتیان امتان پیشین - ثلثان صف جنت را فراموش
 اگر گویند که ما غیر مقلدین اهل جنت باشیم؛ حسب مضمون حدیث اول
 هشتم و صف جنت را فراموشیم؛ گوئیم که این نیست؛ مگر با دشواریت؛ هرگز
 باور ندارم؛ که مقالات پیروده مثل طبل توی پسندارم؛
 و مار پیروده بخت و خیال و باطل است؛ مقالات پیروده طبل توی است

ویر که شما بقایه بشتیان را که بجهت بهشت یا شش هزار سال که مستحق
مثل جزو لا یتجزی است یا نه بلکه فقط بمقایسه مقام من هم همان است
و از بد پس چگونه منتها در صفت جنت را فراموش کردید شاید در صفت جنت
مثل کوه و صفا تصور بدید حاشا که بلکه بمجنون فی جنه عرش
السموات و الارض و ستمش مثل در صفت آسمان و زمین است
مثل عقل شما تنگ و تاریک است به آری حقیقت الامر این است که اگر
جمیع غیر مقلدین را صفت کنایه شود به تا هم صفت شان از مشرق و مغرب
تا مغربش نمی رسد به صفت جنت را فراموش کردید بالا طاق باشد به
اگر جنت مثل عقل شما تنگ هم گردد به تا هم غلبه شما مستور نمی شود
که باشد بعد از کثیر بر حد قلیل غلبه کند و شما بقایا شما بشتیان اتان قلیل است و کثیر بر آن
بهر صورت مغایرت شما ثابت گردید و شما شما بشتیان نرسید به اگر باز گردید که در کتب
بشتیان بشتی کجا که بر ما غلبه کند به و بخار بیت اما از نمان ظاهر گردد
گویم که اگر چنین باشد به نامه رسالت به و قاعده شرعیست به
و ظهور حرکت نبوت به را مانع به و نبایست طاعت نه و جامع به تصور
بلکه حدیث مسطور آیت ما خلقنا السموات و الارض
ما بینهما العیون را کذب کردی به البیاض و البیاض
باز گوئید که خیر ما و شما هر دو فرقه اتفاق کردیم اما من حسب حدیث غلبه نماید
گویم که با چنین فراری اتفاق را تسلیم نمی کنیم به که قبول شما نیست
مشرکین اند به و غیر مقلدین و موثرین به و شرک و ایمان با هم متضاد
حکایت است اختلاف به بیان المتضاد به لا محاله اگر شما داخل جنت
مقلدین نشوند به و اگر مقلدین داخل شوید به شما نشود به که دخول جنت

تمام دخول دیگر لازم است پس اتفاق متحقق نیست به حال انصاف باید دانست
 که ازین دو فرقه کدام فرقه علم دخول جنت برافراخت به چون نیکو تامل کنسید
 شما خود را غیر مقلدین یابید و مقلدین را در صف جنت خردان صف کسان
 بینید و نیز که چون حدیث کثرت را بشناید و بدینست شما محض قلیل استید و ازین جهت
 هشتم و صف جنت را فرار گرفتن قدرت ندارد **مسئله** پیش از این که چاه هشتم
 حاله بران شما مقلدین مؤمنین را مشرک گویند به اجریم حسب مضمون حدیث
 آن مؤمنی را داخل به جلا و خود مشرک شوید به پس استحقاق دخول جنت نباشید
 این مقلدین شرور دانش جنت شوند که امور مقبوحه بالا را داخل نیستند بطریق
 و مقلدین که هرگاه حدیث دخول جنت را بشنوند و بدانند که محال فرقه را
 داخل شدن لازم باشد به تا بلایان حدیث لازم نه آید به شما را باعث
 قتل و لعنت مقلدین تابعیت دخول نیست پس وجوب مقلدین را دخول
 ثابت است به فحشاء المحرم و زهق الباطل الباطل
 کانت زهوتا - **وجه ششم**

الله اعلم الخیر فی الدین غیره و غیره - **میر** امامت است هرگز
 و غیره و غیره تا غیر که آنکه شافعی الدین و غیره بوقت غلبه خواهند چقدر غیر
 و حدیث و توفیر - نزد هر برادر پیر - و امیر و کبیر - سلطان و وزیر - شهیر
 است به نه برادران هر دو جا شریفین مخفی مانده به نه بر حاجیان - و مقیمان
 و عالمان - و عارفان پیشین گشته به اگر تقلید امام صاحب موجب خلافت
 میشد به هرگز آئیم نه پیش بر حر این قدر عزت گشتی به نه خداوند تعالی
 از ما این زمان برقرار داشت به بلکه مثل اصحاب فیل بک ساختی به
 نه با هم در میان آئیم هر چهار داهیه چنین خلعت ولی - و مودت قلبی - باز کرد

لکه مثل فی مثل این هر یکی با دیگری بنمازمت برافراستی و از
 اگر متعلقان شیخ بخدی که گویند که مریدین شیخ بنمازمت
 گشته است به اذوال و افعال علما اخبارا اعتبار نیست گویند که
 ایشان برآمدند بلیت ایشان و خبر جیت ایشان از رتبه بسیار
 کافی است به و عدو شریعت و دشمن ملت بودن ایشان برهان
 که ایشان بنمازمت از کلمه معنی یعنی علی بالحدیث یا بدول سادو لکن
 صید کنند به دنی الحقیقت در پرورد بشارت کلیل مخالفت اعدای
 و آنرا از فرموده رسول مسلم نفرت دارند و بر زمین نشسته
 کنند و در نه برین همه احادیث زمین علی می نمودند و آنرا
 را مبتدعین نمی گفتند عن جابر بن عبد الله عن عبد الله بن
 الاسود عن ابي عبد الله عليه السلام ان قال قال رسول الله
 كذا في خلافة الوفاة باخباره الخ و ايضا فيها و في غيرها
 ان الايمان ليس من الايمان انما ينشأ من كمال
 الحجة الى حجة الله و ايضا فيها و في الصحيحين
 بقرية تاكل القرى يقولون يلزب و في الحديث
 تنفي الناس (اي جهنم او شرارهم او نوبهم) كما ينفي المؤمن
 خبث الحاديدا و موطا الك هم موجود است و ايضا فيها
 ان المدينة كالكير تنفي الخبث لان
 الساعة حتى تنفي المدينة شرارها كما تنفي
 الكير خبث الحديد و ايضا فيها و في صحيحين
 حديث انها طيبة تنفي الذنوب كما ينفي الكير خبث الحديد

در موطا ای الکبریه و طه

والى قوله وسوف يظهر في ان المراد العباد الى الخبث ولا يخفى بزمه صاعق لقوله
صلى الله عليه وسلم في الحديث السابق لا تقوم الساعة الا واديا فيها - وفي الحديث
في احاديث تحريم المدينة فمن احدث فيها حدثا او اوى
محدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس
اجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفا
ولا معدا - وايضا فيها سلم من اراد اهل هذه
البلدة بسوء اذابه الله كما يذوب الملح في الماء
وله رواية ولا يريد اهل المدينة بسوء
الا اذابه الله في النار ذوب الرصاص او ذوب
الملح في الماء - وايضا فيها - اللهم من ارادني
واهل بلدي بسوء فتجسل هلاكه - وايضا
فيها - اللهم ان ابراهيم خليك وعبدك و
راسولك ونبيتك دعوات لاهل مكة وانا
محمد عبدك وراسولك ادعوك لاهل
المدينة مشي صادك به ابراهيم ملكة
ادعوك ان تبارك لهم في صاعهم و
مداهم وثمارهم اللهم حبيب الينا
المدينة كحبيب مكة الخ (صاحب خلاصة مكيين
قلت هذه البركة في امر الدارين و
الدنيا لانها النماء والزيادة والبركة
لها حاصلة في نفس المكي بحيث

يكفي المدايها من لا يكفيه بغيرها
وهذا محسوس لمن سكتها ولذا
اقول ان سكتها تزيد في الايمان
في الحقيقة اين امر را چشم خود دیده آید ام . در بركت اذاعه اعلی
خلو عظیم . جميع ساكنان البكر طيق بانتم . وفي الروايات قال
الذي صلح انما اللدینه كاللیر تنقی خبثها وتضع طيبها
اگر چه بعضی از غیر متقدمین مع بعضی از ائم این حدیث را باجتهاد خود و بر مانی
صلی الله علیه وسلم محض کرده اند . لیکن آن قابل اعتبار نباشد که
اعتقادش را اعتقاد امام داناتش و را نمی رسد . که در حدیث تعلیم تعلیم
یا دخل دهند . که دخل در دیده را مشرک گوید . پس اگر دخل دهد مشرک شدن
لازم آید . و کمین اجتهاد و رافع محالقت نص مذکور لا تقوم الباعثی
الدینة الم که می پرسد . که قابل محبت باشد . ولی الشكواة من یرد
هوان قریش اهانة الله رواه الترمذی و ایضا فیها یسئل
الناس ان یضعوهم ویابی الله الا ان یرفعهم
و ایضا فیها . عن سلمان قال قال لی صلح لا تبغضی فتقارن
دینک قلت یا رسول الله کیف البغضات و
بک هذا انا الله قال تبغض العرب فلیبغضی
رواه الترمذی . و ایضا فیها . من غش العرب
لم یدخل فی شفاعتی و لم تسله موذی
رواه الترمذی انتهى . پس باوجود موجود این همه روایات حکایت
و حدیثها متوافره . حکما حرمین شیعیان را مبتدعین گفتن . و اقوال آنها

انان را غیر قابل الاعتبار شمارون - و اما انرا بضالالت نسوب کردن - و
بدل بغض و استن - و اما ام ایمنه متقدمین خبر القزو فی العی را با شهادت عدم
و حصول کثرت احادیث نزد شیخ هم متهم ساخته مقلدانش هم را از تقلید شیخ
نفرت و بداندین - و بمقابله ان بر نوسخته متاخرین غیر خیر القزو فی و متبعان
شیخ نجدی - که بعضی از ایشان در پرده منکر شریعت - و بعضی را بعضی از انبیل
فی الحقیقت است بکیه کردن - و متاخرین را بر خلاف مضمون حدیث خیر القزو
قرنی هم بر امیه متقدمین فضیلت دادند - و اخبار استهرا را با اخبار بد را بر
مخلوط کرده انها را تدوین ساخته نفس قرار داده بران اعتقاد کردند -
و بر مضمون آیت **حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ**
و آیت **وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمُ التَّوْبَةَ** بالطیب
غور ساختن - باز اگر احوال بعض اخبار مجتهدین مدوینات با قول امیه مطابقت
کند و نه انقضائ نماید انرا بشهادت بعض متعصبین غیر قابل الاعتبار تصور
کار منکران شریعت و عدوان رسالت - و دشمنان طریقت - نیست کیست
و بر تکیه تقلید اکثر افسیان بقیه کنان - تقلید اما ان متقدمان در ضلالت
شمارون - فعل هوا پرستان نیست چیست ؟ ای متبعان شیخ نجدی
از شما می پرسیم که آیا در جهان آخر جای چنین هم هست که در اینجا بدعت بنا
یا نه ؟ اگر هست کدام جا هست نامش چیست ؟ اگر نیست پس بدلیل حرین
شهر نفین تخصیص این اتهام چیست ؟ ان گاه بگاه بعضی بر عقیدان
از جنس شما در حرین شهر نفین می رود ؟ اما حسب مضمون احادیث مذکوره
مثل شیخ نجدی سرود شود ؟ قیام کردن نتواند ؟ از کلمه طیب فرار کند ؟
پای یکی از ایشان گفت که خیر تو هر چه خواهی گویا فی الحقیقت

هرگز پیشتر آید بحیثیت ولایت اجتماع و انبیا پیشتر از فضلتر باشد که پیشتر
 را از پیشتر حدیث بکثرت رسیده چنانچه از ابو خنیفه مالک را زیاده حدیث رسیده
 باز از مالک شافعی باز از شافعی احمد بن حنبل را باز از احمد بن حنبل بخاری را
 حتا که باخر زمانه امام همام بن القیوم و امام همام بن تیمه را چندان احادیث رسیده
 که هر یکی حاوی احکام نبوت گردیده گفتیم که حکایت گر گرس و در غن زبیرین
 مناسب حال تست که تو مثل گر گرس خود را یا مقتدایت را از ایمه مجتهدین
 سابقین تحقق و دورانیش و دورین تصور کردی و از فعالیت و کوششی
 هر اخبار را اخبار رسیده ابرار رسید و سخن بگویند که گوشت یا پیر رسیده
 کین شتر صالحست یا خرد جال - همچنین تو نیز چون نام حدیث شنیدی -
 نمی پرسی - کین فرموده رسول غلام و گشت اصحاب کرام است یا ساخت
 معاندین اسلام - و نه مضمون زبرد تو بخ شریفش و الا که در باب
 ثم لظواهر الکذب - من کذب علی صلی الله علیه و آله
 اصلا دریافتمی بلکه بران عمل کردی و از اثر شریعت تو را دریادی پس
 ضرورت مثل گر گرس بنام جهنم گرفتار شوی و حکایت گر گرس

<p> چنین گفت پیش زغن گر گسی زغن گفت ازین در نشاید گذشت شنیدم که مقدار یک دزد راه چنین گفت دیدم گرت با در است زغن را نام از تعجب شکیب چو گر گرس بر دانه آمد سر از ندانست از ان دانه خوردنش </p>	<p> که نه دزد من دورین تر کسی بیا تا چه بینی بر اطراف و شست بگردان لبندی بر پستی بجا که یکدانه گندم بهامون درست ز بالا نهادند سر در نشیب برادر به پیچید قیدی دراز که دهر افکند دام و در گردش </p>
--	---

زغن گفت ازان دانه ردین پسرود
چو بیانی دایم خصمت بنود

ہچنان تو غیر فقط حدیث دیدی و دام منافقان را کہ کذب را بحدیث اختلاط

گرفتند ندیدی؟ بنا بران بامش افتادمی. پس حسب حدیث مستحق نارشوی. انفس

صد افسوس بر ما ختمی تست که تو با وجود الحار تقلید - برگشتار مقلدانِ بطنِ پلید - که

ہر ایک از ایشان بغرض حصول مطالب بطنی لباس تقلید ائیمہ را دریدہ و بخرص

سرخروئی بخدمت سرگردہ غیر مقلد ان کہ بدولت رسید و دید و بعض کتب

احادیث را نیز بطرز مشر ترجمه کرد و نیز تصنیف ساخته میشتش رسانید به حاکم

بر مژه نگذار بشیر نساک گردیدم تقلیدی کنم : معزولک بر تقلید انچه ابرار گفتار

مخبر شما بود که تو کشته نظر بودی دست در آن که مشغول بودی بچند از

تلائے : و گشت : اگر ازین قاعده کلمه باشد : خامه را اسان تر و مستند تر

[illegible]

که در آنجا در اختیار انضام و محنت باشد مستقلا و مستعدا

در پرتو در پس دیدم در اینها و اسل و خلق باشند با اسمها طاعت پیما ن

پیشیان را مظلوم ستود: پس چگونه برهنه ببول اتصال من واقع گردد: و نیز

قباحت سئل لازم شود و نیز مضمون حدیث خیر القردان الحمد وایت الملائم

بر باد رود و ہم خیر شد و تن نجر - و صدق بلذب - و کذب بصدق میگذرد

کرد و پاپس این نصیحت و مکر بنا سے قلع شریعت و مع بنیاد ملت نبوت است

پس اسی مقلدین ہانا کہ غیر مقلدین در پروردہ عدوی شریعت میر ہر تانا

طریقیت - و مطلق النوارینوت - و محل احکام ملت اند؛ قوله تعالى الم ترالى الذين

او تو انھیں اس کتاب بشترون افلاک ویریدون ان تفضلوا السبیل۔

فاحذروا الله يا إخوتان فاحذروا + عرضوا

حدیث بعض و غش عرب غیر مقیدین را بسبب بعض تشیع و بعض امام صاحب
از شفاعت رسول صلعم محروم نامند و تقریر دین کردن و بر رسول بعض و غش
لازم باشد که گمانیکه بعض عرب بدل دارند به شفاعت داخل شوند - و تقریر
دین کنند - و امام صاحب از اهل عرب اند - و ایشان بعضش بدل دارند
لذا از شفاعت محروم مانند - و دین را تقریر ساخته اند پس **اقا**
از هدایت ایشان دست بدار - و کوشش را فروگذار - که هرگز هدایت نیابد
بجز ضلالت خلقی مخور شدند - **احیاء** به بختی و نیک بختی قلم - بگردید
و ما هم چنان در شکم و جوروی نگر و خدنگ قضا - سپر نیست مریده را جر
رضاء که حاصل کند نیک بختی بروز - بسره که مینا کند بخت کوه نیاید نکوکاری
از بدرگان - محال است دوزندگی از سنگان - همه فیا سونان یونان در دم
نداشند کرد انگبین از زقوم - زو جشی نیاید که مردم شود - بسعی اندر و تربیت
کم شود و توان پاک کردن ز زنگ آینه - و لیکن نباشد ز سنگ آینه و کوشش
ز دید گل از شاخ بید - نه زنگی بگرایه گرد و سپید - **وجه سفتم** اینکه
در تقلید امام اعظم رحمه موجب ضلالت باشد - اتباع احادیث **اتبعوا**
السواد الاعظم - **وعلیکم بالسواد الاعظم** - **علیکم**
بالحجاة - **الرضا والحجاة من شد نقدا فی التکسیر** - موجب ضلالت
باشد به العیاذ بالله - زیرا که مضامین آنها گویا بمنزل شمس است و تقلید امام
الایمیه خیر القرون فی تابعی بمنزل نهار - و طلوع شمس با وجود نهار لازم است
همچنان مضامین آنها را تحقق تقلید سواد عظمی لازم است - علی هذا القیاس بالعکس
یعنی عدم وجود نهار با عدم طلوع شمس نیز مستلزم باشد پس عدم وجود
تقلید جماعت سواد عظمی را نیز عدم تحقق مضامین مستلزم گردد که با تقلید

شخصه ایتا جبار سواد عظمیٰ اگر متحقق میگردد بلکه با او پیوستی هر دو بطلان ایتا جبار سواد عظمیٰ لازم است پس با وجود بطلان
مضامین آنها وجود نه تقلید را ضلالت شماردن و حقا همان طایع را بطلان
منسوب کردن است و العیاذ بالله اگر کسی گوید که نهار واحد را بر چهار
تقلید شخصی قیاس کردن - گویا بر قیاس مع الفارق عمل نمودن - است
گوئیم که نهی قیاس مع الفارق نیست بلکه بسبب موافق قیاس است
که گفتگوی او رجاعت سواد عظمیٰ است - در جماعت غیر سواد عظمیٰ نیست - اگر
باز گوید اگر چنین باشد و وجوب تقلید امام اعظم روم را بطلان دیگر
مذاهب ثلثه لازم گردد و گوئیم که هرگز نهی زیرا که نهار را باعث حجاب و عدم
حجاب ابر و سحاب و غیره کوالیت گوناگون - و عوارض بوقلمون - لاحق باشند
پس کیفیت وجود تقلید جماعت سواد عظمیٰ - مثل کیفیت وجود نهار بلا غمی -
گردد و ذبیرت نبوت الحق الحقیق - علی وجه الدقیق فی التحقيق -
هذه اذهل و کلمه بشوید - عبرت گیرید - اگر تقلید شخصی موجب ضلالت باشد
بر ظهور نبوت نبی صلعم فتور تصور فتد و نهی بل تکذیب نبوت لازم گردد
که حسب مضامین احادیث لایمجمع امتی علی الضلالة - لایجمع
امتی علی الخطاء - و غیر ذلک پیشین گوی نبی صلی الله علیه و سلم
ثابت و متحقق نگردید بلکه بقول لانه بیان بالعکس نیلور رسید و العیاذ بالله
و کلمه بشوید پذیرید - اگر تقلید شخصی باطل گردد و فقط تکذیب قول
رسول صلعم لازم نباشد بلکه تکذیب قوله تعالی نیز لازم آید که بشارت
کمالیت دین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را که بایته الیوم املاک
لکم و نیکم الم ثابت است بطلان لازم آید که در عدم تقلید کمالیت
دین چه باشد بانقصانیت هم وجود دین موجود نباشد و مثل عقاید و از

کند و یقین بر باد رود و مصداقش باقی نماند و آن اگر عمل هواپستانان
 شد القودی را نام دین شود و البته مصداقش باقی اندن تواند و اما اثر
 هر دو نص مانع گردد و خلاصه الکلام آنکه بی شک هر چهار مذمب
 مع انحصار بر حق است و فضلا بعضی هم علی بعض بر تفصیل بعض
 بر بعض دال و ناطق و ازین تفصیل ترجیح احد الایمه بر دیگر حسب اعتقاد و حقیقت
 هر چهار صادق و تا بتلفیق تلمی لازم نگردد پس تقلید شخصی واجب باشد
 که ما در ای دلایل بسیار و در احوال بسیار و در ان نوشته و علامه
 هر دوازده را بران یافته و فضلا شرق و غرب و عجم و عرب و هر امصار را
 که در میدان عزیمت گرد آمده بودند عامل تقلید شخصی دیدیم و اگر غیر
 مقلدان گویند که چون کرام قلیل اند و ایام کثیر و بنا بران غیر مقلدین
 قلیل و مقلدین غریب گویم اگر این قاعده کلیه باشد و الیس لیم باعث
 قلت وجودش کریم شدن و ملائکه کرام را بسبب کثرت ایام گشتن
 لازم گردد و العیاذ بالله علی هذا القیاس حرام زاده قلیل الوجود لیم نفس
 را شریف کریم نفس شدن و حلال زادگان کثیر الوجود کریم النفس
 را لیم النفس گشتن لازم آید چه خوب الیسان باعث قلت ولد الزنا
 مجهول النسب ابن الفاعله را شریف دانند و بسبب کثرت حلال
 زادگان ثابت النسب را رذیل شمارند چه عجیب که خسریران قلیل
 الوجود را حلال و گو سفندان کثیر الوجود را حرام دانند چون بنا
 کل مرئیس علی نفسه و کل امار پیش بایه
 هر کس مناسب گهر خود گرفت یارب بلبل بیایغ رفت و زغن سوخار زار
 گندم از گندم بردید چو ز جو کل خرب بالادیم فزحون

و یکگزینش کنید هوش دارید به اگر هر قایل شریف و جلیل باشد و شما
احادیث مرقومه و چه بچشم که کثرت را شهادت دهد - و آن کثرت موجب
فخر رسول کریم صلعم باشد برادر و در باطل گردد و العباد باشد -

و چه چشم اینک به تحت مناظره بشنید و پند گیرید حکایت

مناظره - روزی اسبق حجاز طایفه غیر مقلدین را دیدم به و تقریر هر یکی

را شنیدم به که در محفل نشستند و بدست نمی در پیوستند یعنی دفتر شکایت

مقلدین باز کردند به و حکایت مذمت یونین آغاز نهادند به و برایم العی

مجهدین لعنه می زدند به الغرض اسب جهالت در میدان و قاحت می جهالت

و بر راه ضلالت می دوایند به و سخن بدینجا رسانیدند به که تقلید شخصی

را بسکه ضلالت می شمردند به و تقلید نشن را مشرک می گفتند به چون طایفه

از دست تحمل برفت به غیرت شریعت بدل پیوست به **اسیاست**

مرا امر معروف و دامن گرفت
گرفت نهی منکر بر آید ز دست

و گرد دست قوت نداری گوی
که پاکیزه گرد و باند ز خوش

چو دست و زبان را نماند مجال
بهت نمایند روی رجال

حدیث من لای منکره منکر افلیحان بیداه فان لم

یستطع فیلسانه فان لم یستطع فبقلیه و ذلک ضعف الایمان

آخرجه انسه الالبجاری کذا فی التیسیر خود را مصنف تذکره نظام هر ساخته

گفتم که من در تذکره الذایب و تبصره الخلائق لبعده الخلائق در دو تقلید شخصی

دلایل کثیره و براهین غریزه دیدم به خیر حالا فرض کردم به که دلیلی در

وجود بشر بدست ندارم به اما شما کدام دلیل در ثبوت دعوا می خود

دارید بیارید تا بشنوم. و اگر توانم جوابش بدهم بگفته که تقریرات
و تقریرات جناب مولانا نذیر حسین صاحب دلموی و جناب مولوی محمد حسین
صاحب لاهی در این باب هر حال شائع و ذائع گشته به حاجت برسان دیگر نمائند
گفتم که همه و لایکها رو تقلید به ایشان بعبارت همین تذکره الالهیه که پیش
شماره پیش کردم خود مردود شده. پس آنها بقاعده اذ العارضه
تساقطاً ساقطاً اختیار گردیده. پس وجوب تقلید شخصی بر اصل خود
ثابت و باقی مانده. که بر بطلانش دلیلی بدست شما باقی نمانده. بلکه بالعکس
و وجوبش ثابت گشته. بعد از آن بر آنستیم باین عقد موافقت بستند.
و برین سخن موافقت کردند. و گفته که حاجت زیادتی تقریر نداریم. بلکه
جملة التفائیم که ما بمقابلة حدیث قول ابو حنیفه راجع فوج شماریم. گفتیم من
بیز چنین اعتقاد دارم. اگر فی الحقیقت بر مخالفش روح حدیث یا هم. و در
مثل شما بمقابلة اقوال مستنبط امام الایمه تابعی طبر القردنی اقوال غیر خیر القردنی
را هیچ فوج شمارم. گفتند تو شاید احادیث صحاح را حدیث نمیدانی. اینها
همچنین حرف میزنند. گفتیم دانم اما کل اقوال صحاح را قول رسول صلعم و حدیث قبول داریم. که در این اقوال
متفاوت از تالیفات یادیدیم. ناز مخلوط با غیر مخلوط میماند. اینها احادیث صحاح را منصوص دانستن
از جانشان مجوز شدیم. بلکه بر اخبار اشرار بر رسول صلی الله علیه و آله منکر کردیم اعتقاد کردیم و استیفاء
سلام. اینها گفتند اینها را که میگفتیم که اینها را که میگفتیم منکر شدیم. نه کل انفسوس
آیا چه شما کل اقوال صحاح را قول رسول صلعم و حدیث مقبول دانید. و بران
و ثوق دلی و اعتقاد قلبی دارید. گفتند بل. گفتیم فی الحقیقت همین طور
اعتقاد دارید. گفتند همی طور اعتقاد داریم. و منصوص شماریم. گفتند
پس شما انفسوس صاحبان صحاح را این نقش مبارک رسول صلعم گردانید.

مع ذلک خود را مشرک نگویند. بالعکس تقلیدان را مشرک گویند. غیر حالا
مقرریم را بشنوید. بدل پوش گوشش دارید. انشاء الله تعالی ازین اعتقاد
فاسد شما بطلان مذهب جدید شما و بدعتی و کافر و جهنمی شدن و بر منهی عنه
عمل کردن شما مع پیشوایان شما از اخبار صحاح چنان ثابت کنم. که حاجت
گفتار دیگر نداریم. بلکه چنان اعتماد بدل دارم. که بر صحت همه دلائیم از زبان
شما اقرار هم کنم. یا لکنکیت و اعتقادات شما غیر القرآن و کتب عدل القوان فی صحاح
آخرجه مسلم کفافی التیسر حدیث مسلم است یا نه. گفتند بلی هست. گفتیم پس
چرا بر خلاف حدیث مسلم خود مسلم و دیگر صاحبان صحاح بر منهی عنه لکنکیت و
عمل کرده صحاح نوشتند. چگونه بر مخالفت نبی کریم بستند. و با وجودش
شما آنها را مأمور به فهمیدید. آیا منهی عنه را مأمور به فهمیدن کار فاسقان
دید عتبان بل کافران نیست چیست؟ و ترکیب شدن بران فعل نمکران
بنوت نیست چیست؟ و مخفی نیست که هر چیز را بنا بر فساد باشد. مبنی علیه
نیز فاسد گردد. پس اعتقاد شما فاسد. و مذهب شما کاسد باشد که
بنا بر منهی عنه یافته شده بنا بران ترکش بر امت واجب گشته. اگر گویند
که شاید حدیث دیگر برخلافش یافته شده. لهذا متاخرین را بران اتفاق
گرفته. و تلقی است بران گشته. گوئیم پس اعتقاد شما که کل اقوال صحاح
منصوص و مقبول است باطل شده. و چون برخلاف حدیث صریح لا یکتبوا
نیز اتفاق و تلقی است غیر خیر القزونی دلیل شرعی باشد. پس اتفاق
علمای متقدمین بر وجوب تقلید شخصی را بخوار مذهب بر اربعه چراحت
توی نباشد. باز گفتیم یا لایرهی رجل رجلا الخ حدیث بخاری
و غیره است یا نه. و نیز من قال کان حید کافر فقل باء بها احد

حدیث موطنی مالک رحم است یا نه گفتند بلی - گفتیم پس شما مقلدان
 را چه کافر و ملعون گوئید - حال آنکه حنیف و لایزال مولوی بنویر حسین امام شافعی
 اگر در ادلّی ثبوت حق تحقیق نوشته اند مقلدان مسلمانند - و گمانیکه مسلمانی
 را کافر و ملعون گویند - بمضمون این هر دو حدیث خود کافر و ملعون بشوند
 یا نشوند - دشما مقلدان را کافر گوئید - چرا نتیجه اش را بمل خود تصور
 نمود باند منه - باز گفتیم ای خیر القرون قوی الخ - اوفوا اصحابنا انهم
 خيارکم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يظهر الکتاب حتی ان الرجل
 یختلف ولا یستخلف فی شهادته لا یستشهد الا من سرائی و الجنة فلیلزم علیهم
 حدیث بخاری و غیره است یا نه - گفتند بلی - گفتیم پس با وجودش از
 گفتار و رفتار و کردار صاحبان صحاح غیر خیر القرون اگر که بالنسب و در زمانه ایشان
 کذب شائع و ذائع باشد بر گفتار و رفتار و کردار امام خیر القرون که بالنسب
 بشارت خیرش ثابت گشته طعنه زودند - و مضمون فلیلزم الامام جماعه -
 را تفهیم مقلدش رح را مشرک گفتن - و بر عکس این حدیث اعمل
 کردن - و رسول صلی الله علیه و سلم را کاذب دانستن نیست چیست
 العیاذ بالله و کسکه چنان عمل کند - و بر این اعتقاد دارد - آنکس غیر مومن
 نیست کیست باز گفتیم ای صاحب کتاب علی متعلّم الکذابی
 المشکوة حدیث است یا نه - گفتند بلی - گفتیم پس روایت است
 متضاده زیرین را حدیث دانستن - بمضمون این حدیث راه جهنم
 گرفتن نیست چیست و بر این اعتقاد کردن کار نادان و بدعتیان نیست

روایتهای متضاده این است

عن ابن عباس رضی قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم
سبعين سنة فمكثت بركة ثلاث عشرة سنة يوحى اليه ثم امر بالجمعة
فهاجر عشر سنين ومات وهو ابن ثلاث وستين
سنة متفق عليه **والصحيح** عنه قال اقام رسول
صلى الله عليه وسلم مكة خمس عشرة
سنة (الى قوله) واقام بالمدينة عشر ونوفى
وهو ابن خمس وستين سنة متفق عليه اين هر دو روايت از
ابن عباس رضی است يانه وضمون هر دو با هم متخالف است يانه و هر دو متفق
است يانه گفتند بلى و على هذا القياس عن انس رضي قال توفي الله على
رأس ستين سنة متفق عليه **والصحيح** عنه قال اقام رسول الله
سنة ثلاث وستين المكنى الشكوة اين هر دو روايت نیز از زهرامی واحد
شمالا المضمون و متفق عليه است يانه گفتند بلى - و همچنین اختلافات در
تاريخ ولادت و غيره هم موجود است يانه - گفتند بلى - و صدق احد الشواهد
را كذب ديگر لازم است يانه - گفتند بلى - پس چه كنيد - و بجه طور هر دو
روايت متضاده را صحيح و مقبول دانيد - و بر منكرين محشين روايتها طعنه زنيده
و مشركه گوئيد - شايد بر غایت صحت روايت ولادت و رحلت را در
بار فرض نماند تا ما دليل صحت كردن توانيد - **خدا را انصاف گوئيد**
كه ايا ولادت و رحلت دو د بار بود يا يكبار و نمود - گفتند يكبار - گفتيم
پس نسبت حضرت ابن عباس رضی و حضرت انس رضي چه اعتقاد داريد - ايا اين
ما از افتراء و كذب برى سازيد - و صادق شماريد يا صاحبان صحاح
را جوالبش نمادند - كه بهوت گشته نماوش مانند - فكيف لا اعتقاد

اقوال المتضاده. و این اعتقاد علی خبالتی تقضی الی الفساده
هرگاه در همین روایات بدیه را بدلائل و اخبار یقینیه ثبوت رسانیدن توانستند
باز به طور کلی مورد تردید بودیم را از که اکثر ائمه شیعه بدیهه است (بر همین بیان)
احتمالیه مایه کردن توانند. و چگونه بر این اعتقاد دارند. و چون همین روایات
بدیه را حال این باشد. پس دیگر روایات غیر بدیه را قیل و قال چه
باشد. بر علماء و رجال محقق نباشد. اری همین روایات در صحاح است
کثیر. نابریان در آن از متاخرین جرح و قدح هم است. غیر بدیه و در نه بر قول
رسول صلی الله علیه و سلم و اصحابش صلوات الله علیهم جرح قدح کردن بسبب چیست
و طاقش چیست. ناظران هر چیست که حضرت ابن عباس رضی و حضرت
انس رضی و غیر ما در هرگز در تاریخ دلائل و رطبه. دکت احوال متناقضه
نفرمودند. نه بر همین ابواب لا بدیه بدیه خطا کردند. نه صاحبان صحاح
از خود روایات را افترا ساختند. بلکه روایت همه را می را حسب شرایط
مقرر خود یافته مجبور شده در جرح صحاح نمودند. اما ان متوسلان که بعضی
از ان کافر تفسیر کن و بعضی منافق شریعت شکن. بودند. و در کین می ماندند
تا در احکام شریعت خلل و زلل اندازند. پس در صحت و ثبوت را غیبت شمرده
هزار حدیث را موضوع ساختند. و بعضی که کرام رضی و رسول و ائمه معصومین
منسوب کردند. و بمقایسه احادیث صحیحیه منوعات را در میشن نمودند.
و اکثر اچنان تغییر و تبدیل دادند. که را در ان متاخران را در حصص بدیه
انداختند. نابریان مجبور آید در قسم را مخلوط کرد روایت کردند. و چون
صاحبان صحاح هم غایب مان نمودند بر انها اطلاع یافتند. اقوال
متضاده را نیز داخل صحاح کردند. که حق و باطل را امتیاز کردن طاقت

نمی داشتند. در نهی نوشتند. هر چند متاخران بسیار دست دپازده کتب
اسمائی رجال نوشتند. اما ما هر ان این فن اینها را درین بابا کانی و شانی
نشانند. زیرا که چون صاحبان صحاح رحم با وجود قریب زمان شان از موضوع
اجتناب کردن نتوانستند. باز بعد از زمان را بجه طور بر تفریق و تمیز موضوع
و مبتدا لاشاء و متغیرات اعتبار کنند. بلکه ایشان خود چنان افراط مفرط نمودند
که مرویات در حصص بعضی افتادند که بعضی محدث بعضی حدیث را بروایت
مرفوعه ثابت نموده بعضی انرا الاصل نوشته. چنانچه حدیث اطلب العلم
ولو كان بالسین فان طلب العلم فريضة على كل
مسلم رواه العقيلي وابن عدي ابن السري في مرفوعا
وابن حبان انرا الاصل و باطل گفته. و بعضی حدیث صحیح را موضوع انگاشته
چنانچه حدیث القبر و وصية من بها فضل الجنة الخ را در موضوع
داخل ساخته. حدیث لا تظهر الشمس ليلة لأحياء الخ را در کتاب
ذیل لا یصح نوشته. و صفائی انرا موضوع گفته و حدیث صاحب الشی
یعنی و لیعلم ردا و امام ابو حنیفه رحم را ابن جوزی و صفائی در موضوعات
داخل ساخته. علی هذا القیاس حدیث السعيد من وعظ
لغيره و الشقی من شقی فی بطن امه را ابن جوزی و صفائی لا یشتب و
موضوع گفته. و نیز حدیث انا صديقه العلم و علی بابها
رداه الخطيب و البزالي و العقيلي و ابن حبان عن ابن عباس في مرفوعا را
بعضی موضوع گفته. بعضی کذب نوشته. بعضی قابل احتجاج نیست انگاشته
نیز حدیث من تشبه بقوم فهو منهم را ابن حجر و غیره لا اصل گفته. نیز
حدیث انما نزلت من السماء را صفائی موضوع نوشته. نیز

حدیث علماء امتی کے انبیاء بنی اسرائیل را ابن جریر و زکری
لا اصل کہ گفتند۔ و حدیثی من ز ارقابی و نسبت له شفاعتی
را ابن خزیمہ تصنیف کرده۔ و حدیثی من ز ارقابی گفت
له شفیعا انہ را ابن تیمہ موسوع و لا اصل نوشته۔ نیز حدیثی
من حج قلم بزنی فقد جفانی اصنافی و ابن جریر و زکری موسوع
نوشتند۔ نیز حدیثی الصلوٰۃ عماد الدین من ترکها فقد
هدم الدین را نیز ز ارقابی تصنیف ساخته۔ نیز حدیثی الکرم للقرآن
ولا تکتبوه علی حجر ولا مندرجہ را ابن جریر و زکری نوشته کہ در سنن
و ضاعین داخل شدہ۔ و نیز حدیثی اصحابی کالنجوم فایہم اقتدیرہم
بروہ۔ ابن عدی بن عبد البر را ابن خرم در رسالہ کبیری خود از او مذکور
و موسوع باطل نوشته۔ و نیز حدیثی خدا و خلق و یکم عن الجبر الام
الموئین عالیشہ رض کما فی المختصر۔ و صبی انرا من الاما دین الی الاما
الایعین را اسناد گفته۔ و علی بن القیاس اکثر حدیثی کہ صحیحہ است را
محققین۔ و بسیار روایتها صادقہ و معتبرہ تصانیف متاخرین موسوع
و لا اصل و غیر ذلک نوشتند۔ و موسوعات ما صحیح و غیرہ دانستند
کہ بعضی از حدیثین اقوال اہل غر نشان را نام نیز حدیث نہادہ و راہ
خود مندرج ساخته چنانچہ حدیثی کلکم اللہ حول العرش بالفارسیہ
وان اللہ اذا اوحی امرافیه لین اوحاه بالفارسیہ و اذا امرافیه
مشکاة اوحاه بالعربیہ رواہ ابن عدی عن اسبہ اما نہ مرفوعہ
باز بعضی دیگر حدیثی الغرض الکلام الی اللہ الفارسیہ را
حدیثی را کہ زادت فی حشہ و منقشتہ من منہ رواہ ابن جریر و زکری

روایت کرد - بعضی قول رد انفس را حدیث قرار داده - چنانچه حدیث
اکل امة فیتون و شرعون هذا الامة معویة و نیز
اذا رأيتم معویة یخطب علی منبر فاقموا ردا، ابن عمر
ابن مسعود مرفوعا - و بعضی قول خروج را حدیث پنداشته چنانچه حدیث
ان الله صلی الله علیه و سلم اخذ القلم من علی بن ابی طالب و هو معویة
و نیز حدیث الامناء عند الله ثلاثة انا و جبریل و معویة
و بعضی بقول زیاد قریب بخورده استثنای الان یشاء الله را این
حدیث زیرین لاحق ساخته حدیث انا خاتم النبیین
الانی بعدی الا ان یشاء الله رواه ابو زبانی عن انس مرفوعا
اگاباش که عجب نیست که همچنین اشار استثنای الا بفاتحه الكتاب
نیز حدیث این ضامست و لاحق کرده شده باشد - و بعضی محدثین قول
و کانداران و پیشه گران را که بر آن فروخت مال ترغیبا بر رسول صلعم منسوب کرد
کلامها نموده حدیث نمیده روایت کرده چنانچه حدیث علیکم
بالعسل فوالله انی نفسی بید ما من فیت فیہ عسل الا ولیست غفر
مذکورة ذلک البیت له فان شربه رجل دخل حوفه الفداء
و یخرج منه الفداء فان مات وهو فی حوفه لم یتمس النار جلاء
رواه الاسمعیلی فی معجمه عن سلمان مرفوعا حدیث علیکم بالعسل
از و نیز حدیث ان البطین ماء رحمة و حلاوته مثل الجنة
و نیز حدیث احضروا موایدکم البقر فان یطرد الشیاع التسمیة
رواه ابن حبان عن اسبیه امانه مرفوعا - نیز حدیث ان النبی صلعم
اکل اذبحان فی لقیة و قال انا ابادینا شفاء من کل داء و غیره اگر

الا حادیث الموضوعه بكذا کلهائی الموضوعات لابن جوزی وقاضی شوکانی
و غیرهما تعلیمه اگر بر نعت این کتب موضوعات متأخرین اعتماد کلی نموده
شود پس بر صحت مریات تقدیم و توثیق دلی گماند که بران مدار
کل احکام شهرینه گردد و بر صورت عکس این همه کتب موضوعات خود موضوع
باشند هرگز بصحت نرسند و بصورت استخراج بین بین نه زمانه اند
طافیت علما است خارج باشد به حاله قول که تقلید اعتماد نمایند و بر
نوشته که اعتقاد اعمل سازند به اگر گویند که ما بنفایین همه کتب تقدیم
و متأخرین را در یافته حق و باطل را امتیاز کرده استخراج مسائل حق حق
نمایم به بعد از آن بران عمل سازیم به گویم که این نیت مگر ادعای امر محال
کردنی است - یا خود را بنی مسلم گردانیدی - یا ابله فریبی - اتباع خواش
نسانی به اما اول بایت لا یكلفنا الله نفسا الا و نستحقها
منفع است به و ثانی بحديث لا یبشی بعدی مدفوع به ثالث بایت
و ما یخدعون الا انفسهم نتیجه اش بر خود نباید از دیگران
مدفوع به و رابع بایت النفس الامارة بالسوء الح بنای طبع
هدایت از نفس امارة مفلوع به علاوه بران اتباع هوای نفسانی عین
تقلید شخصی است پس ما و شما در امر تقلید شخصی برابریم به معنی امتناع
را مشرک گوید از خود را از ان اما ان فرق در میان ما و شما این است
که شما بتقلید الخامس الذی یوسوس فی صدور الناس عمل سازید و ما
بتقلید امام الایمه خیر القرونی تابعی عمل کنیم به فظهر الفرق و ان کتیم لا تعقل
العرض حال اعتقاد و عمل شما همین است به و تیل قال سند حدیث
محمد بن زمان است به دیگر هیچ نیست به گفتند که اگر سند حدیث باین

تقریرات صحیح نباشد پس سند مسائل فقیه بطریق اول صحیح نباشد -
که کتب فقه مثل هدایه و غیره بعد مردود و مورد و غیره - و موقوفه مدینه
گشته - پس تقریرات کلی - تبدیلات کلی - در این راه یافته - نه سداها
با امام صاحب رسیده - فاین الاعتناء - و تحقیق العمل
بها با الا اعتقاد - گفتیم که این نیست مگر خطای نه شما یا سبب علم
و نادانی شما است - زیرا که شما در و نیات کتب فقه از تدوینات کتب
احادیث متاخر و پیشتر دانید و باعث جهالت از تعذبات شایر امام رضا
امام محمد رح که زمانه اش از زمانه صاحبان صحاح مقدم و پیشتر است
خبر ندارید و بنا بر آن می گوید که امام ابو حنیفه درین سده خلافات حدیث
صحیحین کرده - و در آن سده نسائی و ترمذی را مثلاً مخالف نموده -
حال آنکه محدثین پس از آن خود باعث اختلاف اقوال را غیار با اخبار سید ابی
و بانا را صاحب کبار در اکثر جا مخالفت ایمیه پیستیان نمودند - و طرفه
بر آن این است که در سند آنها اقوال از دین ایمیه رجعت گرفتند
علاوه بر آن کراچان ادوین بعضی ایمان هم موصوف بودند - بلکه
اکثر منکران شریعت نیز فقیه کنان در آن تبعیه شده می ماندند - بنا بر آن
خرابکار و اوقات با بندر چه رسیدند اما شما حالا آنها را حدیث صحیح
و مقبول فهمیدید و بر مخالفت امام صاحب آنها را چنان محبت می آرید
که گویا محدثین را بنی کریم صلعم شمارید - لهذا از تألیفات آنان مردمان
را می ترسانیدید - و در نه بمقابله امام تابعی خیر القردونی اخبار احادیث
خیر القردونی را اعتبار نیست و بخبرنا و اتفاق اختیار چندین امر که کتب
چندین را در این طرز آخر می گوید - گوشت کشید که آری

اگر اکثر روایات صحیح و غیره موضوع اختراعی باشد پس کذب بزرگ
قول رسول صلعم غیر القرون قرنی و اگر هوای صحابی (تا) ششم سچی قوم الم
و فی روایتی ثم یظهر الکذب و فی روایتی ثم یفشی الکذاب چگونه ظاهر گردد
اگر این حدیث را صحیح دانید اکثر روایات صحیح را بهین منضمون بشنو
الکذب و غیره موضوع و مستری شماریدین بر خود لازم گردید و اگر کس
صحاح را صحیح ندورید - این حدیث را کذب بگوئید - اما طاعت کذب
الفتن هم نیاورید - که دعوی است صدق کلیت شما باطل خواهد گردید پس
دعوی من که کل روایات صحاح صحیح نیست بی ثبوت برسند یعنی اگر
ازین دو شق اول اختیار کنید - تو کم را که من منکرش نیستم نه کل را
منصوص شمارم تعدیق بسازید و در بنا را اعتقاد شما که کل صحاح
صحیح منصوص است گوئید ایمان آرید اگر شش ثانی را اختیار نمایید
منکر معجزه رسول صلعم باشید و بر فی الفتن صلعم عمل کردن را شریعت
دانید: الیاذبالله پس شما خود مصداق آیه کریمه من یتبع عتید
الاسلام یدنا فاقبل منه شدید - متقدمین را پیرامند اقتضای
شمارید - و چون بر صحت کل اقوال صحاح اعتقاد کلی و اعتماد کلی
دارید - و هر یکی را ایشان نزد شما مثل نبی کریم گردید - پس خود را
پیرامند اقتضای اجبار هم الم فهمیدید - خواه نخواه متقدمین
را مصداقش گردانیدید - و بالعکس فرموده رسول صلی الله علیه و آله
لمتبعین سنن من قبلکم شدید اشد اذنا عا حتی لو دخلوا
حجر ضیبت تبعتموهم انبرشان ایشان صادق است گوئید - حال آنکه
شما اتباع صحاح مصداقش باشید - اسی حصار مجلس خدا را انصاف

سازید - برادر اعتناست قدم فرزند پس یکی از آنان که محدث مشهور بود
 و فی الحقیقت از تقریرش حفظ اکثر احادیث صحاح برد نمود - تقریرم را پسندید و
 بیانم را مصدق گردید - حال که البته در صحاح و ابواب مخطوط است گفت
 و از کج بختی برگشت - و دیگران طوعاً و کرهاً ساکت گشتند - فلان بدل داشته
 برتر کریم اتفاق کردند - بعد از آن من تازیانه هدایت را بدست گرفتم و با متابعان
 و تلمیذ - اسب کلام محبت امیر - را در میدان وجوب تقلید شخصی عزیز -
 چنان دوانیدم که قریب صد دلیلش از تذکره بیان کردم که فرصت
 وقت را غنیمت شمردم به پاره بطرز دیگر - و برورش آنرا - با اینطور بیان
 را عیان کردم که بآیه لا تزووا انهاراً و انهاراً فی نهار اخری محدثین صحاح
 از بدعتی و بدعتی شما معذرت نشوند - که مثل شما اعتقادند داشتند بلکه فقط
 حسب طاقت بشریه در شرایط مقرره عنده خود اخبار و آثار را مثل عطار
 فراهم آوردند - نه بر عمل آنها کسی را مجبور کردند - نه بر ترک تقلید آئیم
 اربعه روح بر تالیفات خود با عمل ساختند - نه آنها را مذهب علیحه قرار
 دادند - بلکه بجز امام مالک روح همه مقلد بودند - و امام مالک روح نیز با وجود
 صاحب مذہبش بر موطای خود عمل نکرده - بمضمون عن مالک بن عامر
 اذا صحبی قال ما اعرف شیئاً مما ادا ساکت علیه الناس الا
 المذاهب الصلوة اخرجه الماکفی الموطای بر کل مرویات و جمیع اخبارات
 مذهب النبی (که از صاحبان صحاح بسکه سابقتر بودند) اعتماد کلی
 نداشته - برای حفظ دین و تدوین فقه ساخته - تا مردمان هر اخبارات
 موضوعه را قول النبی فهمید قریب بخورند و متاخران آنها را مثل شما
 قرار دهند - اگر تالیفات حدیث برای عمل کفایت شماردی - هرگز تدوین

فقه را حاجت نداشتی - بلکه مثل شما اثر بدعت داشتی - نه امام اعظم را
 - نه امام شافعی را - نه امام احمد حنبل را - نه ابو جعفر و الثقات کاتب ادب و ترو
 سیدین فقه سافقتی - نه بران عمل کردند - نه ذالذی بیست و
 مشام فی هذا الباب - فاستلوا فیهم یا ذی الالباب - هذا
 غایة البیان - هذا اقل الناس - فمن تمسک بهذا البرهان
 فقد نجح من النیران - ومن ترکہ وخذله لزم له الخسران

التاس

بخدمت جمیع مدوکاران و احباب - و کل ناظرین و دستخط کسان بر صحت
 این کتاب مصنف احقر الناس - دست بسته التاس - میکند یعنی شوقی
 جزایم عدم طبع کل دستخطی طلبد - زیرا که اگر همه دستخطها را طبع کرد و شوق
 دفتر خنیم پیدا گردد - و خرج عظیم دران صرفت باشد - بنابران امور
 نموده بر قلیل اکتفا نمودم - و بنا بر علیه القاب و مناقب بزرگان راهم نمودم
 باید که انا نهیستید کسی بر بخشش راه نیاید - بلکه عذر خیریه کثیر را دل
 پذیرند - تا مرا ملحق در دارند

و دستخطها مع عبارت علماء الکتاب و فضلاء امصار
 ما شاء الله این کتاب در هدایت القیام کافی است و در رفع
 ضلالت اشتیاق دانی - الراقم دلاور حسین هو گلویی - سابق برین
 مدرس سید هو گلویی

الابا اتباع کی از مذاہب اربعہ مرویہ جمیع بلاد اہل اسلام کہ اجماع سائر
اہل سنت جریست ان معتقد شدہ پس اتباع کی از مذاہب اربعہ فرض
بود و اللہ اعلم۔ کتبہ الفقیر الی اللہ محمد انوار اللہ الاسلام آبادی عنہ
و عن والدہ و عن جمیع المسلمین

کتبہ در المصنف اسباب ما اجاب۔ کتبہ المتوکل علی اللہ فقیر محمد احسان اللہ
عفی اللہ عنہ حنفی مذہب و ہر دی و اخلا و قادری طریقا ساکن رشتانہ پیرہ
پر کتبہ محمد آباد ضلع اعظم گڑھ کشتی بنارس

نقد اصحاب ہذا المحقق بہذا التحقیق۔ محمد عنایت حسین مراد آبادی
این کتاب صحیح است۔ کتبہ سید نعمت اللہ ولد سید احمد مرحوم حیدر آباد

ما قال مولانا فی ہذا الکتاب فهو صحیح بلا ریب۔ کتبہ المتسکب بچل اللہ
المتمین خادم الطلبة المسکین نعیر الدین عفی اللہ عنہ و عن والدہ و

عن سائر المسلمین ثم امین حال ساکن شہر بھٹی امام مسجد چترہ محلہ
ما حرره المصنف العلام رحمہ من الجواب۔ فی ہذا الکتاب۔ فواحق و الفوا

و منکره مفضل و ضال۔ لایسمع کلامہ لانه جدال۔ فقط کتبہ خادم الشریعہ
احمد الدین بخاری مدرس مدرسہ داپور ضلع بلند شہر

این کتاب در اثبات طریقہ اہل سنت بی نظیر است و در البال مساک
اہل قتالہ بی بدل۔ العبد محمد علی عفی اللہ عنہ در بنگالی

باتفاق علماء و اکابر دین ثابت و متحقق است کہ تقلید کی از ائمہ اربعہ
مجتہدین خصوص امام اعظم امام ابو حنیفہ رحمہ واجب است بمضمون

آیتہ کریمہ اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول اذی الامر منکم۔ کتبہ فقیر
سید ابوالمنظر ہو گلوی

فی الحقیقت این کتاب الاجواب و مثبت تقلید شخصی فی زماننا منجمله خوارق
غادات است نشکر الله تعالی مصنفه ۛ عبد الحسیب بدایونی

این کتاب بمقدمه تقلید الاجواب است فی زماننا

مثل جمیع الجوامع که کتاب امام ثوری رحم که شارح
صحیح مسلم است در علم احادیث و دیگر کتاب مثل

قاضی

عبد الوهاب

تبصرة الايمان - کتبه قاضی عبد الوهاب کنجی ضلع کرناں قسرت و صلی ۛ
جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان بهتقا حقرا الناس عبد العزيز متوطن
اسلام آباد مدرس مدرس شیخ حمید الدخان بهادر ۛ

بسم الله الرحمن الرحيم - جاء الحق و زهق الباطل کان الباطل زهوقا
فما قال مولانا فی هذا الكتاب فهو الصحيح بلا ريب فيه - قاضی یار محمد

ساکن عیسوی خیل ضلع بنون ۛ
مولف بقول خود صادق است اگر در دل کسی شبهی برسد ناجایز باشد

چونکه تصنیف صحیح است - عبد ضعیف محمد رضا بدخشانی ۛ
بسم الله الرحمن الرحيم و نصلی علی رسولہ الکریم - بیشک تقلید شخصی
واجب است و بس - حرره فضل احمد حکیم ساکن

شهر پشاور ۛ

مذهب حقیر همین است که تقلید و احاد از ائمه اربعه متعیناً واجب است -

و ضرور - کتبه ملک گل محمد ابن ملک خان محمد مرحوم پشاور ۛ

احمد الله وحده و کفی - والصلاة والسلام علی جمیعہ و صحبه الذین

اصطفی - اما بعد فبقول العبد الضعیف محمد عبید الله تجا و زعمی بپایه

و عفا ان التقلید و اعلى كل من لم يبلغ درجة الاجتهاد والمطلق و اذا قلنا فنبین علیہ

ان بقلد واحد من الائمة المجتهدين ثم فلا يجوز ان ياخذ مرة شيئا من
مذهب الواحد منهم وشيئا من مذهب الاخر مرة اخرى رضى الله تعالى
عنهم ورضوا عنه الى يوم الدين فقط ثم قد عبيد الله تعالى عنه راضون
خلف مولانا حكيم محمد غلام اكبر صاحب مد ظله تعالى به

مضامين في الكتاب صحيح - و عبارته فصيح و ملج - السيد جعفر بخاري
آين كتاب نوخير بيا خوب است - السيد محمد علي بدخشاني
محمد يعقوب مدرس دوم سرسبز

حامداً متصلياً مسلماً - ان التقليد واجب قال الله تعالى السابقون
الا ولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان رضى الله تعالى
عنهم ورضوا عنه الاية قال الطحاوي قال لبعض المفسرين فعلكم يا معشر
المؤمنين اتباع الفرقة الناجية المسماة بالسنية والبراعة فان نصر الله تعالى
وحفظ وتوفيقه في مواضعهم ونداءه من حبله وميثقه في مخالفتهم وهذه الشايع
الناجية قد اجتمعت اليوم في الذاهيب الاكبر هم الحنفيون والاكليون
والشافعيون والجبليون ومن كان خارجا من هذه الذاهيب الاربعة
في ذلك الزمان فهو من اصل المبرعة والنار - انتهى - نقد العقدة
الاجماع المركب على بطلان قول مخالفت كلهم قال الله تعالى فبين غير
سبيل المؤمنين اول ما اولى واتصل به جهنم رسالت مصير له قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا يجتمع امتي على ضلالة ولا تشييد بالبعثين واجب الا بوجوب
اصولي يكون تاركه مرتكب الحرام بل واجب حشفي يكون تاركه مرتكب المكروه
التحريري والتلفيق باطل ايضا بالاجماع وهو اخذ شي من مذهب
الحنفي وشي من مذهب الشافعي مثلا فوجب خض الذاهيب ليس

بمقتضى هو النفس فلو كان التليق جازماً لم يبق حرمة في الاشياء
ويعدم وجود استقرار الخلقة والحرمة من دار الدنيا ويكون الاجماع على
امر لغيره ويرتفع تكليف الشرع من دار الدنيا بالتكليف وتكون فائدة البعث

واحكام البتة فاسدة قد لك باطل صريحاً لقوله تعالى يتبع غير سبيل
المؤمنين الاية فلو عوين قول احد في جواز التليق فليعلم انه غير معتد به فلا
يحمل على حل ذلك الفعل او يحمل على انه قال ذاك قبل العلم لان
العلم ثم يحى او يحمل على جملة اد على الضرورة وقال على انقضى الحنفى
مثل ذلك في الرسالة المولفة في جواب ابوالفعال فثبت مما تقدم ان العلم

التقليد يجوز به بلايين ضالون ومنفلتون وهم الذين يسمون أنفسهم
المحمديين وهم الودايون فلا شك في انهم من النار نقط كتبه العبد المحسود
- الحاقى الفقير عبد الودود - اصلح الله شأنه واسبح عليه

وعلى الله غفرانه - هذا هو الدرس الاول في الجواهر الكام - فنتم
ما قاله من الكلام لان قوله جدير بهذا المقام - فجزاه الخیر هو الله العلام
للهدى والمصنف كه انچه در باره وجوب تقليد شخصى نوشته اند صحيح است

وفي الواقع اين كتاب مفيد كافه اقسام هدايت گران غير مقلدان است
صدر الدين احمد غفر له الله - مدرس باكنده اسكول

فستلوا اصل الذکر ان كنتم لا تعلمون - من لم يبلغ درجه الاجتهاد فعليه
ان يتقليد تقليداً شخصياً باحد من المذاهب الاربعه وان لم يفعل ولم
يقتد فهو الفاسد المضل كما اثبت مولانا في الكتاب فلا نعيده - العبد

الذئيب الواسع محمد عبدالرزاق - چهارم مدرس هوگلى مدرسه

اشهر

بر آراسی خورشید بنیاد علمای محققین ناظرین این کتاب و وزیر خزان
 مهر نظامی و فضلای محققین و سراسر اصحاب مغنی و محتجب بباد که هر چند درین
 کتاب باعث دوا دوی و عدم تصحیح بسیار غلطیها و بیش از خطا بارود داده -
 حتی که اکثر جاحرات و کمالات و نقطه ای بی محل و اقبه کشته - و در بعض
 جا بنقل آیت قرآنی هم خطا کرده: اما البعد از نظر غلطیها و سیاق عبارتش
 کل آنها واضح و لایح خواهد شد - و پس از تمام غور بخوبی مضمونش نفهم خواهد آمد
 و دیگر اگر چه این فقیر بمضمون من ضعیف فقد استهدت بارنگالی بنام
 تصنیف خود را بدست سهام ملامت می شنید اما الفجوائ من البصافت فقد
 استطرف. انصاف و اخلاق برزگان را که چشم از خواب زیر و ستان می
 پوشند - و در افتاب جرات کمران نکوشند - علاج انداختن شمار و
 دیده انصاف چون بنیاد بود و در شمر و گرچه که میا بود و در روش زمره ازادگان
 نیست و راطعه بر افتادگان چشم نه بین بود از عینک بی همه از عینک زوجه پاک
 نیز طاعت را باید که بصفت ۵ - ۶ - ۶۶ - ۹۳ - ۱۶۵ - ۱۰ - ۱۰۰ - ۵۹۹
 ۵۸۰ - ۵۹۲ - ۵۹۸ - ۶۲۵ - نظر کند تا اصل عالم منکشف گردد -
 عاقل را نباید (مثل یزید) که سبط رسول و فرزند قبول آگشته و خوی
 حب صحابی و هم را بحب رسول ظاهر کرد اما هم آلا میوه و بقلی نش را
 لعنت کند - و محدثین را دولت دارد و

خطبه امي نصر الله ارجا مفتيان كرمه مستطيرحه
 واما ان مدني منور وخير البريه ووديكه على اختيار
 كياره هماره وفصلها ابرار نادار وبار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. والصلوة والسلام على سيدنا
 محمد وعلى آله واصحابه اجمعين. اما بعد فقد اطلعت على
 ما حرره من الخطبتين. فوجدتهما مشتملتين على ما
 هو الحق والطواب. من كثران لذوى الحقول
 والا لباب مفصحتين عما خفي على كثير من الناس
 عن يلبتين ابرام التباس. فجز الله جامعهما الجزاء الجميل
 واثابه الثواب الجزيل. وصلى الله على سيدنا محمد وعلى آله
 وصحبه اجمعين. كتبه احسان دحان مفتي الشافعيه
 بمكة الحميمه.

دحان
 احسان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اتقن المصنوعات وافرط الموجودات
 وامات الاحياء واحيا الاموات. ان في خلق السموات

ولا يرضى اختلافا في الليل والنهار آيات صلى الله عليه
وعلى آله واصحابه اهل الفضل والكرامات. وبعد فقد
اطلعت على هاتين الخطبتين فوجدتهما في غاية
الاتقان من قبض المنان. كتبه الفقير الى ربه الشيخ
ابوبكر حجي عتيق المالك بمكة المحمدية.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي فضل الاربعة المحترمين. وجعل من
خالقهم ونايذهم من المبتدئين والصلواة والسكينة
على سيدنا محمد سيد المرسلين. وعلى آله وصحبه
اجمعين. اما بعد فقل اطلعت على خطبة تذكرة
المذاهب والى خطبة تبصرة الحقائق لعبارة الخلد
فرايتهما موافقة لمذاهب اهل السنة والجماعة فجز الله
مولفهما خيرا. كتبه الفقير خادما لطلبة العلم
بالحرم الشريف المكي احمد بن الشيخ امين بيت المال الحنفى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي وفق من شاء من عباده الى تحرير مسائل
شرعه القويم. واطلق السننهم واقداهم مهم بتفديت
مباحث الاصول والفروع الطالب التعليم. وجعل منزله
الاخوة الاربعة فوق كل منزله. فهو الورثة لانبيا

والمباغون عنهم والجملة - والصلوة والسلام على سيدنا
 محمد الذي آتاه آيات البينات والمعجزات الباهرات -
 وعلى أهل بيته خروقة أسرارهم وأصحابه وأتباعه وأنصاره
 وبعد فقد اطلعت على ما حرر من الخطبتين فرايتهما
 في غاية التحقيق والدقيق وماهما الأمواه بربانيه - و
 فيوض سرحانيه والله يوتي فضله من يشاء قد ابانت
 مشارق النوارهم عن فضل مولفهما فجزاه الله أحسن
 الجزاء - وكافاه بالحسنى - وعينه بالنعامة وإحسانه
 وأذاقه لذاته رضا ورضوانه آمين بكتبه عبده و
 خجده خادم طلبة العام بالمسجد الحرام محمد بن محمد صالح
 خليفة المدرس الحنفى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي بعث نبيا محمدا صلى الله عليه وسلم
 رحمة للعالمين - واختصه بشرعية مشتملة على الحكم
 والأحكام - صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه وأسائه
 الأكرام - أما بعد فقد اطلعت على هاتين الخطبتين
 خطبة تذكيرة المذاهب وخطبة تبصرة المتفاني
 لعبارة الخلائق فوجدتهما من فيضان المنان - في غاية
 التحقيق والدقيق جزاه الله مولفهما الجزاء الأول في الجنان
 كتبه المفتقر إلى ربّه القريب محمد سعيدا ديب الحنفى المدرسا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله القائل على كل نفس بما كسبت الرقيب
على كل جارة بما أجزحت المتفضل على قبول
طاعات العباد ما بعد فقد اطلعت
على ما حررت في هاتين الخطبتين فإلتها في غاية التحقيق
والدقيق بحمد الله مؤلفها خيرا بجرمته الصديق
كتبه المفتقر إلى ربه خادم طلبة العلم بالحرم المكي
احمد ابو الخير الحنفى شيخ الخطباء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين الحمد لله الذى انشاء العالم
واخترعه وابتداء شكله وابتدأه وافتق
كل شئ ضعه واحكم مفارقة ومجمعه صل الله
على من انا بعجزات القران واظهر دينه على سائر
الاديان صلى الله عليه وعلى آله واصحابه فى كل وقت
وان ما بعد فقد طالت ما حررت في هاتين الخطبتين
فوجدتها مرة للعينين فجز الله مؤلفهما الخير والثواب
فى الدارين بجرمته سيد الكونين كتبه
الفقير الى ربه خادم طلبة العلم بالحرم المكي الشيخ عبد القادر
خوفا الحنفى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
 اه ابدان افلا اطلعت على الخطبتين المحترمتين في الرد
 على اهل الكذب واليأس في دعواهم الباطلة التي لا تحتاج
 الى دليل لانها عاقله - وفهم السقيم - اداهم الى ما
 قالوا من القول لزميم - فما ذكر في هاتين الخطبتين
 هو الحق الذي لا يحيد عنه والله الموفق للصواب
 واليه المرجع والمآب * كتبته الفقير الى الله تعالى
 عماد بركات بن الرحوم السيّد محمد بكات البقاعي الشامي
 خادماً العلم الشريف في الحرم المكي للنيف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي تفرّد بالجلال - وارشد العقول الى
 طريق الهدى والرد على اهل الضلال - فله من دراهم
 تجلت وشمس علوم واجلال - وقد نبذت وبرزات
 في محفل الحسن والكمال - في فكر اصناء بالحق
 وعلى اهل الزيف صال - فالف الرسالة التي عليها صلح الامم
 اجمع ودرها على من انكر فضل المذاهب الاربع - وادعى
 هناك مذهباً خامساً - فاجب من براهين ردها الى
 النكس - فكانت هي والله سيف الفقه القاطع - والردع للنا

للكلام أهل البين مع صانع - فأمر بالناظرين اجل من براءة
الاستهلال التي قد نظمت كنظام الدؤل - فقد
اشتهرت في الناس كاشته بارز كاشته
من بحر الفقه العميق - أو نهر العلوم المؤلف بحسن التوفيق
حالت في حسنها الدر المختار وملت بساها وعيون القطر
فهي ملتقا بحر اصول التديق - وبها توجه الزد على كل
مراديق - فجز الله مؤلفها جنة المأوى - لأنها الآن في عصر
مختار الفتوى - ومن الله استمد التوفيق - لي ولكل
من هدى الى طريق التحقيق - واصلى واسم على النبي الذي
أخذ عنه هذا الدين المبين - صلى الله عليه وعلى آله و
صحابه اجمعين - كتبه المفتقر الى رايه الودود -
عبد الله حسن داود - المطوف بالحرم الشريف المكي

قد نظرت الى خطبه تذكرة المذاهب والى خطبه نظم
الحقايق لعبارة الخلايق فرايتها من احسن من خطب المؤلفات
بلغ الله مؤلفها جميع الخيرات - وجعل تاليقه خالصا
لوجه خالق الارض والسموات - وجعلنا واياها من المنذر
في شفاعته سيد السادات - امين: الفقير احمد بن خليل
نائب ائمة الشافعية في مسجد خير البرية
الفقير عبد الرحمن بن مصطفى الزمراني من ائمة الحنفية
في مسجد خير البرية

الحمد لله تعالى: قد اطلعت على ما ليف هذا العالم الفاضل
القيام به من المسلمين وراشد الى طريق الاستقامة
فوجدت ما الله فيه السكينة من اغواء اهل الزيغ
والاوهام. فهو واجب على كل مسلم اتباع اهل السنة
والجماعة المقلدين للاربعة الائمة الكرام. فتقبل الله
منه ما الله. واثابه الثواب الجزيل على ما قصده

الحقير اليه عز شأنه محمد معتوق للمدني خادم الشريعة
بمدينة المنورة

الحمد لله على كل حال. قد اطلعت على ما ليف هذا
العالم الامانة القدوة المحققين امام عصر النعمان
القيام الفهمامة مرشد المسلمين. وراشد الى طريق الحق
والصواب وتاثير في الايمان والاسس. فوجدت ما الله فيه
الصالح والفلاح من الاغواء والاوهام فواجب على
كل من رآه من اهل المعرفة والعبرة في الاسلام. اتباع
اهل السنة والجماعة المقلدين للاربعة الائمة الكرام
فتقبل الله منه ما الله وجعله خالصا لوجه الكريم
واثابه الثواب الجزيل على مقصده. في الأقوال والأفعال.

بمنه وكرمه. امين والله على ما نقول وكيل
الحقير الى الله عز وجل محمد بن يوسف الزبيدي الاشعري
الحنفي والاهل الحق اليهم

الحمد لله الذي اعطينا بشيا من التميز بين الحق والباطل
واقطعنا على ما في تذكر المذاهب والصلوات والهدى
على سيدنا محمد والامرين بالامتناع والامتناع بغيره
كالنجوم الحديث وعلى الله واجحابه الذين هم مقدمون
الدين وعلى الائمة الامربعة الذين هم مثل وقواعد الشريعة
النورية وعلى التابعين للمقلدين لهم امين يا رب العالمين
العبد الفقير غلام خيد رشوي

الحمد لله الذي جعلنا من التابعين لشريعة الحمدانية
ووقفنا على سر ما في تذكر المذاهب والصلوات و
السلام على خير البرية محمد العربية وعلى الله واجحابه الذين
قال في حقهم رسول الله صلى الله عليه وسلم اصحابي
كالنجوم الخ وعلى التابعين لهم من الائمة الاربعة وعلى
المقلدين لهم امين يا رب العالمين العبد فضل محمود
محب رب الجود الفشوي

الحمد لله الذي نور قلوبنا بالايهاان وجعلنا من امت محمد
بنى الامي الذي لا يشي بعده وجعل في دينه البعة المذاهب
رحمة ووسعة علينا واقطعنا على مذاهب الى حقيقة سر
الذي اتفق السلف والخلف على تقوائه وورعه وعلمه و
اجتهاده ووفق نظري على ما في تذكر المذاهب
الذي هو مثل الصاعقة على رأس من ينالف على المذاهب
العبد محمد رسول جود البادي

بسم الله الرحمن الرحيم

بسیب قوع حوادث جدید که صراحتاً حکم آنها در قرآن و حدیث مذکور نیست
و نیز بسبب اختلافات روایات احادیث شریفه حاجت قیاس و اجتهاد
و ترجیح افتاده و چونکه هر کس را این منصب حاصل نیست لهذا وجوب تقلید
ایمّه دین از مجتهدین کاملین روداده و منجمه مجتهدین حضرت امام اعظم رحمه الله
تعالی از اکابر دین و بزرگواران تابعین اند کسانیکه بر مقلدین آن امام اعظم رحم
حکم کفر یا فسق نمایند از زمره مفسدین اند اینهمه بحث در رساله موصوفه
(یعنی درین تذکره المذاهب) مرقوم است و اهل اسلام معلوم است
الحال که از مصنف این کتاب جناب مولوی عبدالقادر صاحب در سفر
حرمین شریفین ملاقات گردیده از ملازمت ایشان و اطلاع این امر
که رساله موصوفه جدید در مناقب حضرت امام اعظم رحم و دفع مطابقین
و به بیان حکم و وجوب تقلید ایمّه دین تألیف فرموده اند بنایت سرور
حاصل گردید حق سبحانه تعالی حضرت شان را جزای خیر عطا فرماید و
سعی ایشان مشکور نماید باقی حال رساله مذکوره مفصلاً وقت مطالعه کل
نوشته خواهد شد - و فقنا الله تعالی و جمیع المؤمنین لا تبلى الحق ابین
آمین پر حرره الفقیر الحقیر عبدالقادر محب رسول عفا عنه و له جناب مولانا
فضل رسول صاحب خنقی قادری بدایونی قدس سره العزیز -

ذات کذا انی مصدق لک ان حرره احقر العبد الفاضل الحمید القادر

البدایونی

الله

بسم الله الرحمن الرحيم

محمدک یا من خلفتی من سلاله طین - و هدیتی الی احسن

دين. ونصلي على من ارسله الله تعالى هديا للدين و
الحجج فمن امن به فحما من النيران. وعلى آله الذين هم
هذا الاسلام واركان الدين والاحكام -
اما بعد فاعلموا ايها الاريب العديل ومن يتنازل الحق
والابا ليل. انه ظهرت في هذه الايام فرقة من العالمين
الذين يزعمون انهم من الجدل ثين. فينكرون كتب
الحقيقة ومسايلها. ولا يفتون بفتياها ويستدلون
بدلائلها. ولا يقرّون بالمسائل الاجماعية والقياسية
ويشبهون جميع الحادثات الى الاحاديث النبوية. و
يريأون استنباط كل الاحكام من الاحاديث
على صاحبها الصلوات والسلام. فصنفوا غدا من
الكتاب. في ابطال التقليد والكتاب. والظاهر
انه بعد القراض القرون الثلاثة. التي بشر بمخيرها
صاحب النبوة والرسالة. ظهر هذا المذهب الحق
والحق انه الحق. فالاسود والاحمر تقلدوا بذلك
بل اقرّوا بحقه صاحبوا الاجتهاد والمالك. وشرقا
وغربا شاع هذا المذهب من تلك الايام. لاسيما في
الارض المقدسة التي اقسم بكون امانتها خالق الانا
وتقلدوا به العلماء السابقون الذين اعطاهم الله تعالى
ملكة الاجتهاد. فمع ذلك ساءلوا بشئ من الاجتهاد -
فيما عجبوا عن حال علماء هذا الزمان. الذين بعد قرون

عدة من الأحاديث راغبوا عن التقليد وهو الأيقان -
وما نظروا إلى الأعانة لأهل التقليد من الله القدير
الموحي - فاعان إلى شيخه ومولاه يسمى باسمه الشريف
المولوى عبد القادر فالف كتابا في البطلان كتب أوليك
للحديثين فالرجة عليه من الله القادر - وسماه بتذكرة
للمذاهب - والله حقيقة تذكرة المذاهب - وشيخه
بالدلائل العقلية والنقلية - وحللة بالمسائل الفروعية
والاصولية فما أفهم كلمته - وما أوضح دلالة وما
أحكم نظمه وعبارته - وما ألطف بيانه - وما أدق
نكاته - وما أغلق مغلقاته - وما أشكل مشكلاته -
وكيف لا ومولفه بين العلماء في العلوم كالشمس بين
النجوم - وانه غرق في مجور التوحيد والعرفان - فالتقى الله
تعالى الحق والايقان - وانه في زماننا هذا - جدير ان
يقال له اتقى - لانه يحب الله تعالى في كل حين والمصطفى
والاحيائية الى ان امدحه في الورع والتقاة والعلم والفضل
فما صولى من الله تعالى ان يكون عمله التأليف خير العمل
ويغفر لنا ولجميع المؤمنين - ويفضل أهل التقليد على جميع
الفرق الباطلة في يوم الدين - كتب هذه العبارة العبد
المفتقر الى الله الهادى - محمد فيض الله بن المولوى محمد قائم الله
بن المفتى غريب الله الأسدي يادى غفر لهم البارى -
هذا هو المدرس الأول في السلك الذى وقع في الجائز

فنعلم له شأن الكلام في هذا المقام - وكيف لا وهو وريث
الحاكم من إبداء الكلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل العلماء ورثة الأنبياء - الذين ورد فيهم
أما يخشى الله من عباده العلماء والصلوة والسلام على محمد
الأمين المبين - الناطق بحسن خطابه من يراد الله به خيرا
يفقه في الدين - وعلى آله وأصحابه منجوم الهداية واليقين
أما بعد لا يخفى أن هذا زمان الكذب والزور والجهالة
والغرور -

لشمس

هذا الزمان الذي كنا نخافه في قول كعب بن جعفر
دهر به الحق مردود باجمعه والظلم والبعث فيه غير مردود
اعنى اضم من الزمان ملتبس فيه لا بليس تصويف تصعيد
ان دام هذا ولم يتبدل غير لم يات صيت ولم يفرح بمولود
اختفى نور العلم فما بال العمل - كاد ان يغشى على الارض ظلمات
الجهل - والغواية العرابة من العلم يفسدون في الارض بانواع
الحيل - جميع ما يكسبون من الدينيات هو حديث واحد
وهو اليسا في غريبة البيان - بل من الكتب التي لقلت الى هذا
اللسان فيزعمون انهم محمد بن اسمعيل ومسلم في الناس -
بل مالت بن النس والنس بن مالك وعبد الله بن عباس -
عليهم الرحمة من الله ذي الجلال فيسعون في الارض

يبتغون الأموال من الفلاحين الأميين في الغدق والإصال
يحيونهم اليهم بأنواع الفعال والمقال. ومن المعلوم أن
الهيئات - أشد ميلا إلى محبذات ومحبذات - فعلى هذا
يتأثر فيهم قول التنازع عن تقليد أمدا هب الأربعة - والأمة
بهم فيما يقولون من البجعة والبال أن عوام البهجة لا
يتيسر لهم العمل - ألا بما يلقي اليهم من القول والفعل ليس
هذا هو التقليد في نفس الأمر - إن لم يكن لزيد فهو
لحم - بوسى لمن ينسبون إلى غيرهم تضليلا - وهم
ليشتركون بآيات الله ثمنا قليلا - انتهى أمرهم إلى أن يفوقوا
فاطمي مصر وقير وان - ومهدي دكن وهند وستان
في قديم الزمان - مع أن لوساء هم كانوا من أهل العلم
والعرفان - ألا يعقلون أنه ليس مرض إرداء من الجهل
دانه للباطل جولة ثم يضمحل - ولكل صعود وهبوط - و
كل نقصان على زيادة منوط - من وجوه اختلا فثم
عرائهم عن فنون العلم من النقل والعقل - والمرء عدو لما
جهل - في أرضنا البغات ينتنسر - والسنور يتنمر -
في الإسلام والمسلمين - اليس فينا من يقوم بأمر الدين
يا أيها الخلق هاتوا اللسان - إن فاتكم اللسان - ومشوا
أثر الذين وصنفوني مردهم مع البرهان - على الخصوص لعالم
الحاج الخبير المولوي عبد القادر - كانه فيه قال الشاعر
عقم النساء فما يلدن شبيهه ان النساء مثله عقم

وقد سلق فيه مناقب سميّه الجبلى - عليهم الرّحمة من
 الله العلى - ولا يبعد ان يعدّ كتابه هذا مثل الغنية
 لذلك الولى كانهما الختان - او درتان شمينتان
 فهذا ايدى ب عن الدين ويزيل ومام الناس - كما
 ان ذاك يدفع هزات الشياطين والوسواس - لهذا
 كتاب لم يسبق ولن يلحق بمثله احد - وان جاء به
 فلا يستغنى من ان يقتبس منه ويستمدد - كيف
 لا وقد جاء مصنفه الاكرم - لاثبات المقاصد بالظم
 والرم - للفتح - وكمن الدلائل الراجحة ادمج - جال
 فى اثبات مدعاها قال - فلم يدع عن قيل وقال - غاب
 فى بحار الفكر ففاز بالدرر - حتى جاء الكتاب بحمد الله
 للمقتدر - كالسيف المشتمر - لقطع اصول الفساد
 والشر - فله در المصنف - كيف رد البواطل
 وزيف - فليتهف للعائد ويتأسف - اوصاف كتابه
 الاعظم من ان احرزوا كتف - فلشكر سعيه الجليل -
 انوب عن الجماعة بالتعجيل - واقوم من البين - واختم
 الكلام بهذين الشعرين **الحمد لله**
 رهنّت يداى بالعجز عن شكره **وما فوق شكرى الشكور منى**
 ولو ان شياى استطاع بسطقه **ولكن مكلاى استطاع شديدا**
 جاء الحق من الحق الباطل **الكاتب احقر خذ انوار عني**
 ممداس مكاسه راج شاهاى

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد بن علي توفيقه ونصلي وسلم على رسوله وآله واصحابه وازواجه وعلمائهم
 اجمعين انا بعد فاني اوصيكم بوصية تسرفلوكم وهي انه اذا انقرضت الدولة
 الاسلامية من الهند واستولت عليه السلطنة البريطانية فاندست العلوم
 الدينية وشاعت اللغة الانجليزية وتوقفت افكار المسلمين في تعلمها و
 تركوا اللغة العربية التي دونت بها الكتب الدينية كالفقه والتفسير والحديث
 وصار الناس بالندرج الجاهلين من المسائل الدينية واعتزلوا عن عقايد
 المحقة وارتابوا في كثير مما لم يفهموا كنه حقيقة لقصور عقولهم وانكروا
 بعض الثواب والعقاب الاخرى وصاروا صارا واليه يهتدون و
 يهتدون الى الصراط المستقيم الحق ما قيل لا تعلموا ابكاركم علم اليهود و
 النصراني ثم اذا راى اهل الهند انه خلى من السلطان الحامى للدين
 الساس للفاسقين القاهر على الملحمين الزاجر للمبتدعين صاروا
 اسنين من خوف السياسة غير مباليين بالدين يفعلون ما يريدون
 ويصنعون ما يشتهون لا يراعون الشرع المتين ولا يدينون بالدين
 المبين يرجحون العقل على الشرع ويقبلون زخرفات الحكماء ويتركون
 قول العلماء ويعلمون بما سولت لهم انفسهم ويحبسون عن الحق اليقين
 وصاروا كالغنم يمارع الحق ما قيل الملك والدين لو امان ثم اذا
 توارى فحول علماء المسلمين في حق الدين وعلى الهند منهم خرجت فرقة من
 اهل سلام الهند في اخر سنين من الثلاثة عشرة مائة يدعون انهم
 اهل الحق وينكرون الكتب الفقهية ويسبون الائمة المحجبة وينسبونهم
 الى البدعة الشنيعة والضلالة ويخوضون في اجتهادهم غرض الماخذ

الحاسدين وليعيبوهم بزعمهم ولا ينظرون الى حسن نيتهم وتحققهم وتدقيقهم
وفهمهم معاني الكتب والسنة ويقولون اكثر مسائل المجتهدين مخالفة
لحديث الصحاح ويرغمون بزعمهم الفاسدان كل حديث لم يكن في الصحاح
لم يكن صحيحاً اما موضوع او ضعيف وكل مسألة فقيهة لم يوافقها حديث
الصحاح لم تكن صحيحة ويحيدون الاحاديث الضعيفة على ما في الصحاح
ولم يدروا انه كم من حديث صحيح لم يجدوا موافقوا للصحاح بسبب بعد
من القرون الثلاثة وكم من مسألة فقيهة استخرجت من الحديث الصحيح
ثم صار سبباً لبطلان رواة ولم يصل الى موافق الصحاح
فاجبوا من هذه الدراية والفهم ثم يقولون ان العمل بقصة المجتهدين
شرك في الرسالة لان المقلدين يقبلون قول المجتهدين كما يقبلون
القرآن والحديث ولم يدروا ان قولهم مستنبط منها وما اختلفوا فيه
هو ايضا مستنبط من الحديث الشريف كرفع اليدين في الصلاة
عند الركوع وقررة النعامة فيها للمقتدين كما اختاره الامام الشافعي
رحمته الله تعالى وكعدم الرفع وعدم القررة فيها لهم كما اختاره الامام
الاعظم رحمه الله تعالى كالسواك لكل صلاة والسواك لكل وضوء
ومستنبط منه هذه المسائل المختلفة فيها مستنبطة من الحديث الشريف
لكنهم لما لم يفهموا هذا القصور علمهم قالوا المجتهدون ضالون مضلون
والمقلدون مشركون في الرسالة ولم يفهموا انه لو كان المقلدون مشركين
في الرسالة فكيف يصح اكثر كتب الحديث كالصحاح لان رواياتها كانوا
مقلدين بالامام لان اكثر الائمة المجتهدين اجتهدوا بالاحاديث المعروفة
على سنتهم المتذكرة على ظهر قلوبهم قبل تدوين اكثر كتب الحديث لان المجتهدين

كانوا قبل زمان المحدثين فلا محالة كانوا مقلدين بامام لانهم لو لم يكونوا
مقلدين لم يجرؤوا وقد حوا على المائتة المجتهدين وما جرح احد منهم الا المعاندين
الحاسدين المتعصبين فلا يعيبر بجرهم لان جميعهم اكان سموها ومقبولا لاحد
في زمانهم ولا يعبر وفاهم الى الان لكن المحدثين لما راء بعد القرون الثلاثة
في سنين من المائتين الثالثة والرابعة والخامسة من الهجرة النبوية عليه الصلوة
والسلام ان الصحابة والتابعين تابعيهم رضوان الله تعالى عليهم اجمعين
لم يقصدوا التدوين الا احاديث النبوية عليه الصلوة والسلام لا يستعمل
بالفرقات والفتن بين المسلمين وقتلوا او ماتوا خافوا ان تفقد الاحاديث
عن وجه الارض قد ونوا كتب الاحاديث على ما علموا عندهم صحتها على شرط
شرط طوليها ليكون الحديث نسباً منسياً لان جعلوا كتب الحديث مندهم
لانهم لو جعلوا مندهم لقالوا علمنا بهذا وجمعوا احاديث عملهم خاصة ولم يجمعوا
الا احاديث المتناقضة قطعا فاعجبوا من قلة فهمهم كيف يقولون ان
المجتهدين ضالون مضلون فخذار ثم حذار من خداهم ومخالطتهم لاني
اظن انهم مقدمة جيش البنائفة الذين يجرون في اخر الزمان و
يهلكون بالي خيفة رحمة الله تعالى عليه كما جاء في الاثر والاجتهاد ليس
ببدعة كان في زمانه عليه الصلوة والسلام اجتهاد عليه الصلوة
والسلام تنفي الشريعة في سور الهرة واجتهاد الخلفاء الراشدين رضوان
الله تعالى عليهم اجمعين في معنى الحين وافتي كل واحد منهم باجتهاده وقال
عليه الصلوة والسلام في شانهم اصحابي كالنجوم نبايهم اقتديتم اهتديتم
فاذا انخر كما حي الى هذا روت ان اقول لكم نبذا من سر اختلاف
الذاهب والاجتهاد فيها -

فَاعْلَمُوا أَنَّهُمْ أَمْخَانٌ وَفَقَّهَ الْعَدُّوَالِ أَنَّ فِيهِمْ اخْتِلَافَ الْمَذَاهِبِ الشَّرْعِيَّةِ
الْمَحْمُودَةِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَيَأْمُرُ فِي أَوَّلِ السَّنَةِ وَالْجَمَاعَةُ أَنَّهُ لَقَاءُ
وَتَقْدِيرٌ لِمَا بَعَثَ فِيهِ مُحَمَّدٌ الْبَشِيرُ أَوْ تَنْذِيرٌ أَوْ عِيَالٌ لِلْعَاقِبَةِ كُلِّهِمْ مِنَ الْإِنْسَانِ
إِلَى الْإِسْلَامِ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ وَقَدْ قَامَ عَلَيْهِ رِسَالَةٌ وَنُبُوَّةٌ فَلَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ بَعْدَهُ
وَلَا رَسُولٌ إِلَى يَوْمِ الْآخِرِ وَجَعَلَ شَرْعِيَّةً عَامَّةً عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ كُلِّهَا فَأَرَادَ
أَنْ يَجْعَلَ شَرْعِيَّةً سَهْلَةً مُتَيَسِّرَةً لِلْعَمَلِ لِأُمَّةٍ مَرْحُومَةٍ كَيْلَا يَكُونَ خَرَجٌ عَلَيْهِمْ
وَالْأَرْضُ كُلُّهَا مُخْتَلِفَةٌ الْأَمَاكِنُ وَالْأَرْجَاءُ فَلَمْ يُمْكِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ حُكْمٌ بِسِيرَةِ الْعَمَلِ
وَذَلِكَ الْحُكْمُ فِي مَكَانٍ آخَرَ عَسِيرٌ فَاذْنِ أَنْ حُكْمُ الشَّرْعِ يَلْجَأُ إِلَى كِتَابِ الْمَنْزِلِ
أَحْكَامًا مُخْتَلِفَةً يَكُونُ كِتَابُ الْغُرُزِ مُخْتَلِفٌ الْآيَاتِ مُتَنَاقِضٌ النُّصُوصِ وَهُوَ
لَا يَلِيقُ بِهِ جُلُّ شَأْنِهِ فَاقْتَضَتْ الْحِكْمَةُ الْأَلَهِيَّةُ أَنْ يُرْوَعَ فِي كِتَابِ الْغُرُزِ مَوْزُونٌ
وَأَشَارَاتٌ مُحْتَمِلَةٌ لِلَاغْرَاضِ الْمُتَنَوِّعَةِ مَعَ اتِّحَادِ النُّظْمِ وَأَنْ يَلْقَى عَلَى قَلْبِ
جَمِيعِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْمَفْهُومَاتُ الْمُتَنَوِّعَةُ بِتَصْدِيرِهِ مِنَ الْأَقْوَالِ الْمُخْتَلِفَةِ
فِي أَوْزَانٍ مُخْتَلِفَةٍ بِرِعَايَةِ حَاجَاتِ السَّائِلِينَ وَحَالَاتِهِمْ لِمَا قَالُ عَزَّ وَجَلَّ فِي
شَأْنِهِ مَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَى وَيُلْهِمُ عَلَى قُلُوبِ خِيَارِ عُلَمَاءِ أُمَّةٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ أَنْ يَجْتَهِدُوا فِي آيَاتِ كِتَابِهِ حِكْمَةً وَفِي أَحَادِيثِ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
وَالسَّلَامُ وَلَا يَتْرَكُوا هِمَا سَدَائِي غَيْرَ مَعْمُولَةٍ وَلا يَسْتَبْطِئُوا مِنْهَا مَسَائِلَ مُخْتَلِفَةً بِحَسَبِ
مَصْلَحَةِ الْأَمَاكِنِ وَالْأَوْزَانِ بِرِعَايَةِ عَادَاتِ النَّاسِ لِكَيْ لَا يَكُونَ شَرْعِيَّةً مُتَشَتِّرَةً
لِلْعَمَلِ لِأُمَّةٍ مَرْحُومَةٍ لِذَلِكَ قِيلَ فِي شَأْنِهِمْ عِلْمًا وَاسْتِثْنَاءً كَمَا بَيَّنَّا فِي كِتَابِ إِبْرَاهِيمَ كَمَا
يُشَاهِدُ فِي هَذِهِ الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ الْجَمْعَةَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فِي الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ
أَنَّ أُمَّتَهُاجْتَهَدُوا فِي الْآيَاتِ وَالْأَحَادِيثِ اجْتِهَادًا يُلْقِي حَسْبَهُ الْعَدْلُ
وَتَوَاقَعُ بِشَرْعِيَّةٍ رَسُولُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَتَكْتُبُ بِالْكِتَابِ وَتُسَنِّدُ بِالْإِسْنَادِ

فأخذوا واحدا واحدا من الأحاديث المختلفة المروية من أئمة الحديث و
اكتفت احاداً ورجحوا باجتهادهم واستنبطوا منها مسائل مختلفة وجعلوا منها مباحثاً
ومنها ما يفتسر العمل فيه للناس والتمسك بالشريعة المصطفوية عليه الصلاة
والسلام لذا قيل اختلاف العلماء ورحمة الله تعالى فإذا حديث حادثة غريبة لم يردت
في الصدر الاول ولم يجدوا فيها حديثاً خاصاً للتفصي عنها فقاموا على الاصول
الثلاثة الكتابية السنة واجماع الامة فحجوا القياس اصلاً رايحاً ولذا قيل
الاصول الشريعة اربعة ثم دونوا الاسفار الفقهية والاصولية بضبط
المسائل الضرعية الشرعية وروى ما جرى العمل بها فيما بين المسلمين
في العرب والعجم بالانكير الى يومنا هذا وتقبلها الجمهور طائفة طائفة على
التفسير من الاماكن المختلفة لروايات عاداتهم واطاعوها على التفسير
علمهم كما ترون ان المار مثلاً في السرب غزيرة الوجود غالية الثمن فتسرب لهم
العمل باجتهاد الامام الشافعي رحمه الله تعالى لان في اجتهاده التوسع
في طهارة المار والتضييق فيها حرج عليهم وفي العجم كثيرة الوجود خفيف الثمن
فحل لهم باجتهاد الامام الاعظم رحمه الله تعالى لان في اجتهاده التضييق
في طهارة المار وليس عليهم فيه حرج ويزين الاجتهادين على وفاق الكتاب
والسنة وعمل الفريقين على وفاقها وعلى هذا القياس حال الهنديين الاخرين
الماكلين والنجسلى رحمه الله تعالى عليهما وقياسهم مطهر لمراود الكتاب والسنة
لامثبت لداقيل القياس مطهر لامثبت فباعثا لقبول الجمهور واطاعتهم و
تدرون الاسفار وتروى حقا انحصرت المذاهب على هذه الاربعة انحصاراً اجماعياً
والاكثر من غيرهم لوثوق علمهم الكتاب بنسبهم الاحاديث اجتهاداً والنسب
واستنبطوا المسائل وجعلوا طرق عملهم لكن اجتهادهم لم يصرفها رايحاً ولا

للمراب المتقين دنا ديب وانعام للامم بهمة وفيه تحقيق الزايم باقسي
المراتب مملوء بالكتاب كسنة موشح بالتوايح والبر اين ليس فيه لاصد
من المتكبرين سبيل الى الماخرات والاعراض بها رتي قاصرة في وقفة اذ
طالعته وعبثوه نقد ليق مقال او صيكم بهذه الوحشة ان اصبحت فمن
عند الله وان اخطأت فمن عند نفسي نعوذ بالله من شرور الفساق ومن سبيل
اعمالنا و آخر كلامنا ان الحمد لله رب العالمين والسلام على سيد
الكريم وآله واصحابه وازواجه وابيئته وعلماء امته اجمعين - ربنا لا تزج
قلوبنا بعد اذ هديتنا ذهب لنا من ذلك رحمة اذك انت بالوهاب
حررني شهر شعبان المعظم من سنة تسع وتسعين وثمانين
بعد الالف من هجرة النبي صلى الله عليه وسلم تسليما كثيرا
برحمته وهو ارحم الراحمين - كتبته الحقير المنقشر الراجي
الى رحمة ربه الواحد خادما الطلبة محمد رشيد
غفر الله له ولوالديه وتجاوز عن سيئاتهم
صلى الله على خير خلقه محمد وآله وصحابة
اجمعين

فتاوى مفتيان كبر مستطير بر و جوب تقليد شخصى

ما قولكم دام فضلكم

فى ان العاى هل يجب عليه فى زماننا هذا تقليد واحد
من المجتهدين الاربعة رضى الله تعالى عنهم اوله ان يقلد
من شاء من العلماء وعلى تقدير وجوب تقليد احدهم
هل يجوز التقليد الشخصى بان يقلد احداً واحداً منهم
بالتعين فى جميع الفروع ام لا افيد و نادمتم مفيد
الجواب

الحمد لله وسلامه من هذا النكون - استعمل التوفيق
والعون - انه يجب على المقلد الذى لم يبلغ درجة الاجتهاد
فى زماننا هذا تقليد واحد منهم وان التقليد الشخصى
جائز بل مستحسن بل لازم على القول المشهور عند الحنفية
والشافعية رحمهم الله تعالى اما الاول فدون التقليد بغير
هؤلاء الاربعة من المجتهدين وان كان جائزاً عقلاً
وشرعاً كتقليد هو لكنه لما لم يثبت تدوين مذهب
ذلك الغير ونسب قواعده واستقرار احكامه وشرع
تلك الاحكام فاعرف انما ثبت لمنا هب هؤلاء الاربعة

يُجْعَلُ عَلَى الْمُتَقَلِّدِ تَقْلِيدُ وَاحِدٍ مِنْهُمْ لِأَنَّهُمْ قَدْ دُونُوا
وَقَوْلَانَهَا قَدْ ضَبِطَتْ وَأَحْكَامُ تِلْكَ الْقَوَاعِدِ قَدْ
اسْتَقَرَّتْ وَتَابِعَهُمْ قَدْ حَرَّرُوا غَايَةَ الْخُرُوجِ بِمَحِيطٍ لَا يُوجَدُ
حُكْمٌ إِلَّا وَهُوَ مُنْصَوِّصٌ أَمَّا الْجَمَلُ أَوْ أَمَّا تَفْصِيلُهُ قَالَ الْحَقُّوقُ
ابْنُ الْهَامِ فِي الْخُرُوجِ لِأَصُولِ تِلْكَ نَقْلُ الْأَمَامِ إجماع
الْمُحَقِّقِينَ عَلَى مَنْعِ الْعَوَامِّ مِنْ تَقْلِيدِ أَغْيَانِ الْحَوَايَةِ فَقَبِلَ
يُقَلِّدُونَ مَنْ يَدْعُوهُمْ إِلَى سَبَرٍ وَأَوْضَعُوا وَدُونُوا
وَعَلَى هَذَا مَا ذَكَرَهُ بَعْضُ الْمُتَأَخِّرِينَ مِنْ مَنْعِ تَقْلِيدِ
غَيْرِ الْأَرْجَاءِ لِأَنَّهُمْ يَطْمَئِنُّونَ بِهِمْ وَتَقْلِيدُ مَا وَجَّهَ
عُمُومُهَا وَلَمْ يَلِدْ رَأْيُهَا فِي غَيْرِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَا يَقْرَءُونَ أَتْبَاعَهُمْ وَهُوَ
صَاحِبُ أَنْتَهَى - وَقَالَ الْحَقُّوقُ ابْنُ مُحَمَّدٍ فِي ذِيلِ الْقَاعِدِ الْأَوَّلِ
مِنْ الْفَنِّ الْأَوَّلِ مِنَ الْأَشْيَاءِ نَاقِلًا عَنْ الْخُرُوجِ أَنَّ الْأَجْلَاعَ قَدْ
الْعَقْدُ عَلَى عِلَامِ الْعَمَلِ بِمَذْهَبٍ مُخَالَفٍ لِلْمَذْهَبِ الْأَشْرَفِيِّ
الْأَوَّلِيِّ - وَقَالَ الطُّحْطُاطِيُّ فِي حَاشِيَةِ عَلَى الدِّمَاغِيِّ كِتَابُ
الذِّبَاحِ قَالَ بَعْضُ الْمَفْسِّرِينَ فَعَلَيْكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ اتِّبَاعُ
الْفِرْقَةِ النَّاجِيَةِ الْمَسْمُومَةِ بِأَهْلِ الْمُسْنَةِ وَالْجَمَاعَةِ فَإِنَّ نَصْرَةَ اللَّهِ
وَحِفْظَهُ وَتَوْفِيقَهُ فِي مُوَافَقَتِهِمْ وَخُلَا لَانَهُ وَسُتُخْطَهُ وَ
مَقْتَهُ فِي مَخَالَفَتِهِمْ وَهَذِهِ الطَّائِفَةُ النَّاجِيَةُ قَدْ اجْتَمَعَتْ
الْيَوْمَ فِي الْمَذْهَبِ الْأَشْرَفِيِّ هُمُ الْخَفِيُّونَ وَالْمَالِكِيُّونَ
وَالشَّافِعِيُّونَ وَالْحَنْبَلِيُّونَ وَمَنْ كَانَ خَارِجًا مِنْ هَؤُلَاءِ
الْمَذْهَبِ الْأَشْرَفِيِّ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْبِدْعَةِ وَالنَّارِ أَنْتَهَى

وقال الحق ابن حجر المكي في فتح المبين شرح الأربعة
 للإمام النووي في شرح الحديث الثامن والأربعين
 أما في زماننا فقال بعض أئمتنا لا يجوز تقليد غير
 الأئمة الأربعة الشافعي ومالك وإبي حنيفة وأحمد بن
 حنبل راضوان الله عليهم لأن هؤلاء عرفت قواعد
 مذاهبهم واستقرت أحكامهم وخدم تابعوهم وحرروا
 فرعا فرعا وحكما حكما فلا يوجد حكم إلا وهو منصوص لهم إجمالا
 أو تفصيلا بخلاف غيرهم فإن مذاهبهم لم تحرر ولم
 تدون كذلك فلا يعرف لها قواعد يستخرج أحكامها
 فلم يجوز تقليد هم فيما حفظ عنهم لأنه قد يكون مشروطا
 بشرط آخرى أو كلوها إلى فهمها من قواعدهم فقلت الثقة
 بما يحفظ عنهم من قيد أو شرط فلم يجوز التقليد حتى تنهى
 فظهر مما نقلنا أن العاى يجب عليه في زماننا هذا
 تقليد واحد من المجتهدين الأربعة رضاء الله عليهم
 إجماعا وليس له أن يقلد غيرهم. وأما الثاني فكانه لو
 إلى الضبط وأبعد عن الخط وفي تركه خوف تلاعب متلذذ
 بهذا هب المجتهدين ولزوم مفاصل يتعسر اصداؤها
 على المصلحين فذلك اجتهد الفحول من علماء أهل
 السنة والجماعة سلفا وخلفا في تحريم مذهب من
 قلده وما خلطوا ذلك للمذهب مذهب غيرهم
 اختار الحقون منهم اتباع التقليد مذهب إمامه في كل

مجامع علوم منقولات - و مادی فنون منقولات - لمجای علمای هر امت
ما و است فضیلتی کل و یاز - مورد هر خاص عام - مرجع کل اهل اسلام -
ولی صورت - صحابی سیرت - سرآمد متقین عجم و عرب - مغرور متقین
شرق و غرب - قاص بنای فضائل اشتیاق - جامع طرق هدایت القیام
است که ^{۲۳۲} یکمزار و دو صد و سی و سه هجری بقیصه کرانه از بهان غایب
عدم بصره گاه وجود موجود گشته - بعد از سن بشور بهاره تحصیل علوم
شیفته مانده - و همیشه تکمیل فنون فریفته گردیده - بسین با نژده سالگی
بدی تشریف برده - بمدرسه جناب مولوی محمد حیات رحم داخل بوده -
از تفقدهای دلی - و تلطفات قلبی - مغرور الیه بهره آندوز گشته - اکثر کتاب
بر مولوی حافظ عبدالرحمن نابینا صاحب که مدرس المدرسه و جانشین
مغرور الیه بود خوانده - بشهر لکهنو رفته - بسین بعض کتاب از مفتی سعد الله
گرفته - باز بدی مراجعت نموده - بمخدمت امیری اسحاق عده یافته - چند
وران مقرر مانده - با وجود کم فرصتیش بسین بست و دو سالگی از جمیع
علوم متعارفه عقلیه - و کلی فنون متداوله نقلیه - فراغت حاصل ساخته
بتدریس و تعلیم کمر همت مستحکم بستند - علی وجه الکمال - با حسن صورت و
جمال - اسحاق مشق مینودند - باز بجمانه آمده - در رد نصاری از الاله اولاد
و اعجاز عیسوی و رساله ابطال تنلیث و تقلیب المطاعن تصنیف ساخته
و ^{۲۳۴} یکمزار و دو صد و هفتاد هجری بشهر اکبر آباد بیاوردی فتنه
مناظره نمودند - بفضله تعالی بجمیع وجوه بر او منصور و مظفر گشتند -
اگرچه تفصیل آن مناظره بکتاب از الاله الشکوک مذکور است اما من
از زبان مبارکش چنان کیفیتش گوش کردم - و از آن چندان بدل

مخطوط گشتم - که تاجیتم لذتس را فراموش کردن نتوانم - و بسمه ^{۱۲۹۸} آرد
و دود و دود و هفت هجری بعد از غریب که معظمه محمیه بذات شریف
آوردند - و سند علم حدیث از زبده محققین و عمده مدققین شیخ العلماء
مفتی شافیه جناب سید احمد صاحب نام مجده گرفتند - مدتی در آنجا
اقامت گزیده از جانب سلطان روم که پادری فندرن مذکور بمنابر
هند مغلوب گشته - باز باستنبول رفته - فسادات برپا ساخته - برای
دفعش باستنبول مطلوب گردیده - اما پادری مسطور بحج و دید صورت
مبارکش بیامناظره و گفتار - رفتار را برقرار قرار گرفته - تفصیل این کیفیت
باعث طوالت نوشته شده - در آنجا تا یک و نیم سال سکونت گزیده
اطهار الحق نوشتند - باز بکه مکرمه مراجعت فرمودند - و بسمه ^{۱۲۹۹} یکبار
و دود و دود بنای مدرسه را قائم ساختند - بفضله تعالی آن مدرسه را
تا این ^{۱۲۹۹} سینه یکبار و دود و دود و دود هجری بر ترقی برقرار داشتند -
و جهانی ازال فیض یافتند - وحی یابند - خدا آنرا قائم داراد - و حیات
مولانا را زیاده کناد - و مولانا ماکل اساتذہ ہندی حنفی بودند - و فرقه
غیر مقلدین را زنادیق دانند - و ضالین مضلین شمارند - و بدفع ضلالت
این استقیار - کمر همت بسته می مانند - و بیادیت و تائید مقلدین القیاد
جان نشان کوشان می باشند - چنانچه در وجوب تقلید شخصی این فتوای
بکوشش خود نوشته و نویسانیده و دستخط و مهر خود و مفتیان نمود
و کتایب حواله من فرمودند - و نیز بفتوای زیرین که در رد کتاب
ظفر المبین فی رد مغالطه المقلدین از مفتیان حرمین شریفین نوشته
است دستخط و مهر کردند - و مصنفش را واجب القتل و زندیق و مبتدع

بنال مثل و کافر شمرند پس قول همان غیر مقلدین که تقیه گمان
بزیارت مولانا آمد و رفت می نمایند و مولانا را غیر مقلد می تصور نمایند
یکدم باطل گشت و کذب و بهتان ایشان بشیوه پیوست چون بنام
مال ایشان مثل مال همان حرام زادگان است که وقتیکه کسی را بزرگی
معروف یابند نسب خود را بآن منسوب سازند و آنرا پذیر خواهند
لا حول و لا قوة و چون مال عزت و قدر مولانا در میان علماء و رؤسا
و حکام عرب چنان دیدند که با دلی تقرب بخانه مولانا پاشا و شریف
و قاضی و مفتی و غیر هم تشریف می آرند و در هر امور دینی و دنیاوی
مولانا را بمشوره مشرک سازند و بعزت نشاندند چنانکه براس
مولانا در حرم شریف مثل پاشا و شریف نشستگاه لطیف مقرر داشتند
بنابران غیر مقلدان مولانا در پرده غیر مقلد ظاهر کنند تا آینه را محبت
یابند من این همه احوال را بی کم و کاست راست رست انگاشتم
که دیده و دانسته از مولانا و برادرزاده مولانا دریافته و نوشته
از ایشان یافته نوشتم تا مردمان را ازین امر آگاهی دایم - و
عند الوقت مردمان غیر مقلدان تلف بزودن خواهند توانم فقط

الحمد لله وحده و صلی الله و سلم علی من لا نبی بعدک
قد اطلعت علی صاحب حق الانام ببلد الله الحرام من الجواب
عن السؤال عن وجوب التقليد او احد من الامة الاربعة
من غیر تردید فوجدته جوابا صحیحا مطابقا لما هو فی المذا
منصوص علیه فیجب الرجوع عند الاختلاف الیه و فی

كفاية ومقنع لمن كان يمرى من التوفيق ومسمع والله
 سبحانه وتعالى اعلم امر برقمه المرتجى من ربه الغفران
 احمد بن زين دحلان مفتي الشافعية بمكة المحمية غفر الله
 له ولوالديه ومشايخه ومحبيه وجميع المسلمين هـ



الحمد لله وحده وصلى الله على من لا نبي بعده - رب زدني علماً
 اما بعد فقد اطلعت على هذه السّؤال - وما حرره مولانا مفتي
 مكة المشرفة في الحال - في خصوص التقليل لواحد من الأئمة
 الأربعة هو عين الصواب - الموافق نصوص المذهب لا شك
 ولا ارباب - وحيث انه جواب صحيح مطابق للسنة السنية
 والشرعية النبوية - يجب ان يكون المعول عليه والمرجع
 عند الاستنباه اليه - والله الموفق للصواب - واليه المرجع
 والمآب - والله اعلم فتتخادم الشريعة ببلادة الله المحمية
 ابوبكر بن يسيوني مفتي المالكية كان الله في عونك
 حاملاً مصلياً مسلماً (ابوبكر بن يسيوني) علي ابن محمد ابن حميد مفتي
 الخبايا بمكة المكرمة حاملاً مصلياً مسلماً



فتاوى مفتيان حريين شريين
برو كتاب ظفر المبين في رد معالط
المقلدين مولوى محي الدين كاهور
نوسليم كتاب فروس

الحمد لله

وبه نستعين حامداً لله تعالى ومصلياً على نبيه وآله
اجمعين. اما بعد فما قولكم دام فضلكم في رجل يقول
ان اكثر مسائل كتب الفقه خلاف القرآن والحديث
وان الامة الاربعة رجمهم الله تعالى ليسوا على الحق لاسيما
الامام ابى حنيفة النعمان اقواله بخلافه للقرآن والحديث
وانه ما تلقى في جميع عمره الا سبعة عشر حديثاً ويرسم
انه مخالف للقرآن والحديث وشنع عليه شديداً فاحشا
وصنف في ذلك كتاباً وسماه الظفر المبين في رد معالط
المقلدين وطبعه وافشاه وذكر فيه بعض المسائل
للمذكورة في كتب الحنيفة وسطر ايضا في رقيم
مائة من الكتاب المسطور قائلاً ان هذه المخالفة للقرآن

والحديث وقال من قلد ابا حنيفة تقليداً شخصياً فهو مرتكب
 باعترام او مشرك واستدل بقوله تعالى اتخذوا احبارهم
 رهبا ثم اربابا من دين الله وقال كل ذلك مخالف للقرآن ^{بنيته} واتحاد القلاد
 واعرض عن الاماريت التي استدل بها الامام رحمه الله تعالى
 وارضاه وهذا الاجل ان يصل الناس العمل بالفقه بقوله
 مسائل الفقه مردودة خصوصاً مسائل الإمام رحم وينفرد كل
 من عمل بها من عوام الناس ويلعوبهم ويرغبهم في
 العمل بالحديث مطلقاً سواء كان ناسخاً او منسوخاً
 ضيعتاً او موضوعاً حتى ترك الناس العمل بالكتب المعتمدة
 كالحداية والتقاية والكجروالمنتقى والهندية والسكر
 وشروحه والدرر وحواشيه ومخرج كل من عمل بهذه
 الكتب المجاعة المعطرة عن الاسلام ويلقبهم بالمشركين
 نعوذ بالله تعالى منه فاحكم هذا الرجل المصنف لهذا الكتاب
 ومن يعمل بكتابه فتوناً ما جورين +

الجواب

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهد لنا من لدنا رحمة
 انك انت الوهاب - حكم هذا الرجل المتصف بالصفات
 التي كورة الله ضال مضل ساء في الارض بالفساد وقد
 زين له سوء عمله فهو واتباعه من حزب الشيطان الا ان
 حزب الشيطان هم الخاسرون ومحسوبون انهم على شئ
 الا انهم هم السكاذبون وقوله من قلد ابا حنيفة كان

مشركا دليل على انه خارج عن جماعة المسلمين وقد ورد في
الحديث الشريف اتبعوا السواد الأعظم فمن شذ شذ
في النار وما يقوله في حق الهداية التي هي هداية الى احكام
الاسلام وفيما عطف عليها من المعتبرات التي تشرح صدور
اولى الاعلام فهذا هفوة منه تشير بزندقته نعوذ بالله
تعالى منها وقد تقرر ان اهانة العلم والعلماء كفر خصوا
التكلم بالفاحشة في حق الامة الاربعة رحمهم الله تعالى
وقد انعقد الاجماع خلفا عن سلف على وجوب تقليد
واحد منهم لان المجتهد مفقود بعد المائة الرابعة كما
في اذكار النووي حيث انه لم يوجد بعد هذا التاميم من
استكمل شروط الاجتهاد ومن ادعاه فلا بد من ذلك
خرط القتاد لاسيما اقدمهم الامام ابو حنيفة النعمان
لانزال منسلة على ضريحه الاقدس سبب الرضة والرضوان
كيف وقد ادرك جمعا من الصحابة رضى الله تعالى عنهم
ومن جزم بذلك الحافظ الذهبي والحافظ العسقلاني وغيرهما
شهد له النبي صلعم بالخيرية لانه من التابعين بلا شبهة
ولا يابن ففي الحديث الشريف مرفوعا خيرا امتي القرن الذي
بعثت فيه ثم الذي يليونهم الى اخره انتهى - من جامع الحفاظ
السيوطي وروى الشيخان عن ابي هريرة رضى الله تعالى عنهما
بيده لو كان الدين معلقا بالثريا لتناوله رجل من فارس
قال الحافظ السيوطي هذا الحديث الذي رواه الشيخان

اصل صحيح يعتمد عليه في الاشارة لا في حيفته وهو متفق على
صحته وفي حاشية الشراسبي قال اجزم به شيخنا يعني

الحافظ السيوطي من ان ابا حنيفة هو المراء من الحديث ظاهر
لاشك فيه لانه لم يبلغ من ابناء فارس في العلم مبلغه احدا ^{نقي}
وقد تبعه كثير من ائمة الدين وكل منهم اقر بفضله واثنى

عليه على رؤس الاشهاد بين المسلمين فقد روى عن خلف بن
ايوب انه قال صار العلم من الله تعالى الى محمد صلى الله عليه وسلم
ثم صار الى الصحابة ثم صار الى التابعين ثم صار الى ابي حنيفة فمن شانه
ون شانه فليست انتهي فيجب على كل من اراد ان لا يخرج عن جماعة المسلمين ان يتبع

عن هذا الرجل الطاعن في ائمة الدين ويجب رجوعه الى الدرجة
التي بها انتهى عن هذا العمل الفضيح والكلام في هذا المقام
يطول فيما حريانه كفاية عند ذوي الدين وارباب العقول
والله يقول الحق وهو يهدي السبيل - ثم قال الفقير محمد امين
بالي الحنفى وفقى الدينه المنورة عفى عنه



من ائمة الحنيفة في مسجد البادية



سوى
الدرهم الشريف

الحمل لله وحده من هذا الكون - استمر التوفيق والعون الحكم
في هذا الرجل انه ضال ام ضلل اقواله المسطورة بدع وضده له
لا نقولها الا مبتدع خارج عن طريقة علماء الشريعة وخصوصا
نهيه عن اتباع الكتب المأثورة في المذاهب الاربعة فان تلك المذاهب

مستندة من الكتاب السنة في عبارة عن شريعة رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي من خرج عنها كان محكوما بكفرة فيلزم على قول هذا الضال ان السواد الاعظم من امة محمد صلى الله عليه وسلم اجتمعوا على الضلالة وات مائة الوف منهم من العلماء العظام والاولياء الكرام وغير العصورين من الصالحاء الفخام الذين التفقت كلمة أهل السنة والجماعة على جلالتهم وعظم درجاتهم وصلاحهم وورعهم وصلاحيتهم في امر الدين كانوا مبتدعين ضالين وما تولى الدين والضلالة حاشا ثم حاشا ان يكونوا كذلك وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله لا يجمع امتي اوقال امة ثم على ضلالة ويد الله على الجماعة ومن شذ شذ في النار رواه الترمذي وقال اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ في النار فيجب على ولاية الامور خضعا لاهلهم لا بوررجع هذا الضال لئلا يشغل بشديد الكمال ولولا القتل لنسل الله التوفيق والهداية لا قوم طريق والله سبحانه وتعالى اعلم امر برفقه خادم الشريعة وللهما باج عبد الرحمن بن عبد الله بن الحنفى مفتي مكة للكرمة كان الله لها حاملا مصليا مسلما



لا شك ان ذلك الرجل ضال مضل - رحمة الله



حامدا ومصليا ومسلما - اصابك احباب والله سبحانه وتعالى اعلم بالصواب - حرره محمد بن عبد الحق غفر عنه

تشریح رموزی الی حمد خالصہ شیخ ہزار حال واردا کر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله العلی الشان رفیع سماک السماء وسویتیها وحول ما
فیہا الی اربع مائت رفیع الشان۔ ستمی البرهان دخی الارض و
جعلها لما علیہا اصلاء واحاطها بالعصیرین الوسطین علایها
النیران۔ وقرراہا بالجهات الاربعہ لتستعمل بہا من الاربعۃ
الفیضان۔ ومنجہا باربعۃ متضادۃ وخلقها باربعۃ
ثمن الخلفۃ الکیوف والالوان۔ وبت فیہا من کل ما یدب
علیہا ودبرھا الطوارق وخلص منها الانسان۔ وهو ابونا
ادم صغیرہا وسل منہ النسائل وزید منها العمائل لنزول
الفضائل الی الذراری والقبائل واحفظ منها سیکک الانس
والجان۔ ونزل علیہ البیان المنیر بالاربع الامرا والنہی
والحلال والحرام وهو القران۔ واجتباء من بیان السیرۃ
باجتباء النساب وامدہ بالاصحاب الکبیرہ والارباب المنذرۃ
وقواۃ باربعۃ ندماں۔ الصدیق اکبر والفاروق الاعمر
وذی الحیاء الاظهر وباتر الشجیان۔ واورثہم بحسام الفضل
وعظام نوالہ فہم معانی المنزل المتنوعہ ومیانہ للتکونۃ

وبلأحسان - الأعم والفيف الأتم والكرم الجتم وخرق لهم
توابع أربع وخدا مان - مالك والشافعي وأحمد وسيدهم
وأولهم نبيل التابعين وجميل السابقين إمامنا الأعظم
ابو حنيفة النعمان - حيث فصحو العارفة وفحصوا عوارفها
وبينوا شرافه ونزائله وصنفوا طرائفه بالحنان واللسان
فلله الحمد حمدا كثيرا من جميع حضرة القلب الخان -
اذ لو تكن الجماعة النبيلة ساعيا لم نصل الى المآب الشريفة
الجزيلة باعيا في الثلثة ازمان - فمقد وطرائق و
سداد واعقائد وخلوعوات ومدا وموائد لنشر
بها على دولة الاسلام والايمان - ولي في القصيدة الاممية
ولسنا امله في كل وقت لقد حهم بتبيان المقال

ولنعلم ما قال من قال في التابة ايمانا

وال رسول الله بيت مطهر	فحمتهم مقروضة كالودرة
وهم حاملي السرى بنيهم	وقارته الرم بهامن ورائه
واصباه العرا كرام امم	مهاجرهم والقائمون بنصرة
مخوم الهدا اهل الفضائل والند	لقد احسنوا في حل كل مائة
ومتبعوهم في ساكن سبيهم	الى الله عن حسن لقاء واسوة
اوليا تقوم قد هذا الله فائق	بهم واسنقم والرم ولا نلتفت
ولا فدا عنهم انهم مطلع الهدا	وهم بلغوا علم الكتاب سنان
قد والندح فيهم هالم صل فيه	ومفنعهم في الج زيع ودياعة
وكولا هم بين الانام لدا كك	جبال ارض يدا مكا الخطية

صلوات الله وسلامه عليه صلى الله عليه وسلم ما دام
الملوك والذين قاموا بنصرة الدين القويم و
اصحابه الذين بذلوا جهدهم فوصلوا الى اقطار
الدوران وتوابعهم الذين شادوا قوائم المسلة
المخفية البيضاء ورضفوا دعائم بيضة الدولة
السماء ما تذكروا الجديان - على ان صاحب النزول
في الاخر يتعامل بهذه ويتبادر ولا له من جد يد
النواهي والامور سوى هذه المحاسن والمفاخر في
اخر الزمان - ما بعد فقد وصلت الى مكان من هذا
الرصفة الرصيفة البني اودع فيها المصنف الشريف
من الوان - البديع الظرفية الاجوبة الحققة اللطيفة
للشراذمة السكتية الشريفة - وما نخب من احوال
الملوك الماضية والصلاليك الجيفة الغائرة - ونشرا
اسامي السادات الشريفة العظيمة في الدهور السالفة -
ونظر في طبقات السلاطين القاهرة الخارجية والداخلية
على الامم السابقة البليدة لهذا الجماعة المذيلة الظرفية
وقد فازوا بما فازوا الله سعي المصنف السني الحبيب
الحري القلب لقد اصابه الله من سحاب فضله وحسبه
لفضله العظيم وامله الكريم انه جواد كريم روف رحيم
ثم قال العبد المفتقر الى الله الصمد ولي احمد بن محمد بن زيد

خاتمه الطبع از مہتمم مطبع

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد رضا الملک العلام۔ والصلوة والسلام علی رسولہ محمد سید الانام۔ وآلہ
 واصحابہ السرة العظام۔ میگویند بنده منفقتر الی الدار الصدقا علی ما هم الی
 اجمہتم میسہ طبعیں پریں اگر کہ از پار بن زبان بہشتیہ ع ودقائعه وحدثان این
 فرقه لاناہر سببہ من الاولیان۔ کتب بسیار در بابہ احوال تقلید آئیم کہ با حق نپزودہ
 و فرو گذاشت اجتہاد این فتنہ کرام کوہ شکوہ علی اخصوص اتباع و پیروی
 امام مجتہد اکمل و دین احمد افضل صلی اللہ علیہ وسلم بقید قلم و طبع در آورد
 و بفضل داور دادار دائرہ چرخ سیار جہانہ از ہر طرف و کنار و اکنان
 و اقطار اراضی بلاد و امصار۔ احوالہ شافیہ و ندان برآر با دولہ و بیان
 طرار عائد حال این گروہ سنی الاطوار گشت۔ و اینان بمصدق مہتمم
 میترا و دچہ کنم انچہ در آوند نیست بہ بار بار و ست استبداد و استکبار و در
 اسات قال و مقال این بزرگان امجاد اطہار و راز دارند بہ نیش عقرب
 نہ از پی کین است بہ مقتضای طبیعتش این است بہ الحق کے حی تواند
 کہ نور مہور را بانگشت خبط و قصور پوشند۔ و یاد دہی زخار فضل باری
 بہشت بازی و قاحت تنگ واری سازند۔ درین زبان سعید بفضل قادر
 ذوالجلال جلت ذاتہ عن الاشباہ و الامثال ہمدین ماودہ رد و قدح
 این گروہ بدنگال کتابی شافی البیان و لیلہ وافی الاغان و اطہار و بلیان

اسوکه این جمیع غلبه بین و صدور جوابات سنیه از طرف اهل سنت با تقدیر
المسی به تذکره المذاهب من تصانیف عمده علمای و دوران زبده نمایان
کامل الا لیقان که علوم عقلیه و نقلیه با شکوه و نوم مطالب نفیسه حقیقه یافت
اغراق این جامع باغبیه مولانا بالفضل اولینا خبابی صاحب محمد علی صاحب
صاحب جلد عظیم الشان باجاه و طرراق دارد مطبع این نیازمند با وفاق
شد هر چند قلت فرصت بسبب رجوع خدمات حکام زمان و اصدقا و خلا
عند خواه رفته بود اما از برای انتشار او میان اهل فضل و اذکار خیر است
حضرت سید ابرار و امن همت بکمر زده فی الحال به است عزم کند از باب
ملت و دین و تحفه اذکار اصحاب عرفان و یقین با نقد جلد حواله نوکن قلم
مطبع کردم تا عجلاله الوقت را در دست هر یک از اهل دین عظیم ازین نعمت
نفخیم تحفه از نواد و دیگر کار از طرف مصنف آن خیر اذکار باشد و مستنویه
از ریاض معانی فرح بخش و مرغ جان ماند و ازیر تصدیق
آنچه که درین کتاب از روی تحقیق از جانب مناجب تصنیف با یقین
اثبات یافته است موافق تمام علماء اعلام از مذاهب حنفیه اسلام با تقاضا
هر یک از اجله کرام الفلک انطباع افتاد از آنجا که هیچ بنده از سهو و
خطا خالی نبود و ترصد از ناظرین این مقامات سنیه آن دارم که لغزش
اقدام و تحریر کلمات که در طبع رود و باشد ختم اعراض فرود پوشیده
در اصلاح و مدارک آن حتی الوضع کوشند و بابتدای التوفیق

تقریر چکیده قلم پادشاه رستم جناب مولوی

محمد عبدالرحمن مدرس اول مدرسہ اسلامیہ

واعظ مسجد جامع اکبر آباد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد للذي خلق الارض والسموات العلى به وليعلم ما في البر والبحر
وما تحت الثرى والصاوة والسلام على من وني فني فكان قاب قوسين
ادادني به وعلى له اصحاب النقي واصحابه ارباب النقي به وبعد فلقد رايت
تذكره المذاهيب ثم على تحقيقات المذاهيب وتقيقات المار به ولا شك
ان المؤلف اجابا اراد رسلك سبيل السداد والرشاد به ونحالفه منهكون
وليعيون في الزلف والاسعاد لان بعد التفرام مذهب معين لا يجوز الانتقال
من مذهب الى مذهب ويجب على العامي الذك لا يبلغ درجة الاجتهاد
تقليد المذهب المعين من هذه المذاهيب الاربعة المعمولة المشهورة بين اهل
السنة والجماعة كما قال الملا على القاري وجب على المقلد حتما ان يعين
مذاهبا معينا من هذه المذاهيب اما مذهب الشافعي في جميع الفروع واما مذهب
مالك واما مذهب ابى حنيفة وغيرهم وليس له ان ينحل من مذهب الشافعي
ما هو به ومن مذهب غير ما ير ضاه لانا لوجوزنا ذلك لادى الى الخبط والخرق
عن الضبط حاصله يرجع الى نفى التكليف لان مذهب الشافعي اذا اقتضى

تحريم شئى وذهب غير ابا عبد الله الى ان الشئى بغيره اذ على العكس فلو ان شاء
مال الى الحلال وان شاء مال الى الحرام فلا يتحقق كحل وحرمة وفى
ذلك اعدام التكاليف والبطال فائدتها واستصحاب قاعدته وذلك
باطل - انتهى كلامه - وقال جلال الدين المحلى فى شرح جميع الجوامع
يجب على العالمى وغيره من لم يبلغ مرتبة الاجتهاد التزام مذهب معين من
مذاهب المجتهدين انتهى وقال بحر العلوم فى شرح التحرير وكذا الانتقال
للعامى من ذهب الى ذهب لا يجوز فى زماننا ظهور الحيانة الخ وقال
فى القنية ليس للعامى ان يقول من ذهب الى مذهب ويستوى فيه اشائى
والخفى الخ وقال فى التفسير الاحمدى اذا التزم احد مذاهبها وجب عليه ان
يدوم على التزمه ولا ينتقل الى مذهب آخر الخ وقال السيوطى فى خزانة
المواهب قال من مفتى المالكية اليوم من تحول من مذهب فليس بافتى
الخ وقال شاه دلى امدنى عقدا الجيد ولورائى الشافعى شافعا يشرب
النبيذ منكم بلادى رباطا فانه ان ينكر ان على كل مقلد اتباع مقلده وليس
بالخالفه انتهى هكذا يفرق من كلام شاه عبد العزيز الدبولى فى لسان
المحدثين وقال فى خزانة الروايات عن دستور السالكين لو كان المقام
المجتهد عالما مستدلا يعرف قواعد الاصول ومعانى النصوص والاختيار
لا يجوز ان يعمل الا على رواية مذهبه ونماوى امامه الخ وقال صاحب
البحر فى الرسالة السادة برفع الغشاو عن قمتى العصر والعشاء حيث ثبت ان
وقت العصر اذا صار ظل كل شئ مثليه وانه ذهب الى حيفته رحمة الله عليه
وصحبه المشايخ واخاره فوجب على مقلد ابى حيفته العمل به لا يجوز له العمل
بقول غيره لما نقله الشيخ قاسم فى تصحيحه عن جميع الامويين انه لم يسمع الا

عن التتليد بعد العمل بالاتفاق الخ وقال الشيخ ابن الهمام في شرح
الهائية فظهر بهذا ان الصواب ما ذهب اليه ابو حنيفة وان العمل به على
مقلديه واجب والافاء بغیره لا يجوز لهم الخ وقال الامام الاستاذ في
شرح منهاج الاصول في الامم الحرمین فی البرهان اجمع المحققون على ان العوم
ليس لهم ان يعملوا بذهب الصحابة بل عليهم ان يتبعوا ما ذهب الائمة
الذين سبروا ولوبوا الابواب وذكرنا او صناع المسائل واد ضحوا
طرق النظر وذبوا المسائل وبنوه باوجوه ما وذكر ابن الصلاح ايضا
انه متعين تقليد الائمة الاربعة دون غيرهم لان مذاهب الائمة الاربعة قد
دعلت تقليد مطلقا وتخصيص عمومها وشروط فروعها بخلاف غيرهم الخ وقال
ابن الهمام في تحرير الاصول نقل الامام اجماع المحققين على منع العوام
من تقليد الصحابة بل عليهم تقليد من بعدهم الذين سبروا واد ضحوا
وذبوا الخ وقال ابن حجر المكي في فتح البين اما في زماننا فقال بعض ائمتنا
لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة الشافعي ومالك وابي حنيفة واحمد بن حنبل
رحمته الله عليهم لان هؤلاء عرفوا قواعدنا منهم واستقرت احكامهم و
خذوها بالبعوهم وحرور ما فرغوا عنها حكما فلما وجد حكم الا وهو منصوص
لهم اجمالا وتفصيلا بخلاف غيرهم الخ وقال في الاشباه في القاعدة الاولى
من النوع الثاني من الفن الاول ما خالف للائمة اربعة فهو مخالف
للاجماع وان كان فيه خلاف لغیرهم فقد صرح في التحرير ان الاجماع
قد انعقد على عدم العمل بذهب مخالف للائمة الاربعة الخ وقال
الشيخ احمد في القسیر الاحمدی وقد وقع الاجماع على ان الاتباع
انما يجوز للائمة الاربعة الخ وقال الطحاوي في حاشية الدر المنثور

وقال بعض المفسرين بان الفرقة المسماة بالحنفية والجماعة قد اجتمعت اليوم
في مذاهب الائمة الاربعة هم الحنفيون والمالكيون والشافعيون والحنبلون
ومن كان خارجا عن هذه المذاهب الاربعة في هذا الزمان فهو من اهل البدعة
والنداء وقال القاضي ثناء الله في التفسير المنظم فان اهل السنة
والجماعة قد انشقت بعد القرون الثلاثة او الاربعة على اربعة مذاهب ولم يبق
الفروع سوى هذه الاربعة فقد انعقد الاجماع المركب على لطلان قول يخالف
كلهم وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجتمع امتي على الضلالة وقال
الله تعالى لا يتبع غير سبيل المؤمنين فوله ما تولى ونصليه جهنم وسائر ميسر
فقد اقر به شاه ولي الله دهلوي في عقد الجيد حيث قال واعلم ان في
الاخذ بهذه المذاهب الاربعة مصلحة عظيمة وفي الاعراض عنها فساد كبير
الى ان قال كان اتباعها اتباعا للسواد الاعظم واخرج عنها خروجا عن السواد
الاعظم انتهى لاسيما اتباع من هو اقدم الائمة الاربعة وانتمهم واعظمهم واشهرهم
في المشارق والمغرب بالمناقب الجزيلة والمواسم البليغة الامام الهمام الوفاة
الشهوان المبشر محمد بن خير البشر صلى الله عليه وسلم قال جلال الدين السيوطي
في تبليغ الحقيقة في مناقب ابي حنيفة وقد بشر النبي صلى الله عليه وسلم
بالامام ابي حنيفة في الحديث الذي اخرج ابو نعيم الحليته عن ابي هريرة قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان العلم معلقا بالشرا لنشأ له رجال من ابناء فارس
واخرج الشيرازي في الاقواب عن قيس بن سعد رضى الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لو كان العلم معلقا بالشرا لنشأ له قوم من ابناء فارس
وحديث ابي هريرة في صحيح البخاري ومسلم بلفظ لو كان الايمان عند الشرا
لنشأ له رجال من فارس وفي معجم الطبراني الكبير لو كان الايمان معلقا

بالشري لا يتناولوه العرب لئلا يهملوه رجال من فارس وفي الطبراني ايضا عن
 ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان الدين معلقا
 بالشري لا يتناولوه ناس من ابناء فارس فهذا اصل صحيح يعتمد عليه في البشارة
 والفضيلة وفي رواية مسلم عن ابي هريرة لو كان الايمان عند الشري لا يهمل
 به رجل من ابناء فارس حتى يتناولوه وفي رواية للشيخين عن ابي هريرة
 والذي نفسي بيده لو كان الدين معلقا بالشري لا يتناولوه رجل من فارس
 قال الحافظ هذا الحديث الذي رواه الشيخان اصل صحيح يعتمد عليه في
 الاشارة لابن حنيفة وهو مستفوع على صحة ذكره الشامي وقال الشامي
 في حاشية الدر المختار وفي حاشية الشبر السامي على المواهب عن العلامة
 الشامي تلميذ الحافظ السيوطي قال ما جزم به شيخنا من ان ابا حنيفة هو المراد
 من هذا الحديث ظاهر لا شك فيه لانه لم يبلغ من ابناء فارس في العلم مبلغه
 احد انتهى ما في المعبرات ولعمري ما قال ابن المبارك في مدح امام الامته
 في القصيدة الثانية

ابي حنيفة

لقد زان البلاد ومن عليها
 باحكام واثار وفست
 فما في الشرقيين له نظير
 يبيت مشر اسحر الليالي
 فمن كابي حنيفة في علماء
 وكيف يحل ان يؤذى فقيه
 رايت العساكين له سفا
 وقد قال ابن ادريس مقالا

امام المسلمين ابو حنيفة
 كايات الزبور على صحيفه
 ولاني المشرين ولا يكونه
 وصام نهاره ليد حنيفة
 امام الخليفة والحليفة
 له في الارض آثار شريفة
 خلاف الحق مع حج ضعيفة
 صحيح الثقل في حكم لطيفة

بان الناس في فقه عبال

فامنته ربنا عداور مل

على فقه الامام ابى حنيفة

على من روى قول ابى حنيفة

وامد اعظم بالصواب واليه المرجع والمآب في كل باب هذا بكتبه العبد المذنب
الى واه محمدر عبيد الله عفا الله عنه ماخذه من انجاء في الساء والاصباح
المدرس الاول للدرسة الاسلاميه في بلد اكبر اباد صانها الله عن البشر والنفس

تفضل في حجاب مولوي سيد علي حسيني صاحب كتاب فقه محمد كاشاني

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الميم الامتداد والصلوة والسلام على رسول الله اخلق ولا خسر الله اصحابه

الاعظم الشان اما بعد فيكون في حقير سر بالقصير كنه كاشاني سيد حميد علي

متوطن دار الخلافه اكبر اباد صانها الله عن الشر والفساد كنه كاشاني سيد حميد علي

لا جواب يعني تذكرة المذاهب بوجه آرد وشد مطبع لبا اوقات اتفاق مطالعة مفيدة

تق مشردن انما چون نيكو كنه كاشاني سيد حميد علي ويا فتم موانع كلام خدا ورسول يا فتم خير

مستفهم خير الجزاني يوم اجزاء شهية ام آن بود كه چون اين كتاب بيا اختتام رسد

ستور حجاب بطور تقرير كنه كاشاني سيد حميد علي ويا فتم موانع كلام خدا ورسول يا فتم خير

مغفور حجاب مولوي سيد محمد صاحب مرحوم وغيره كه نسبت اين فتره مستفهمين كنه كاشاني سيد حميد علي

طالع علمي راقم از زبان مبارك ارشاد ميفرود منع نهاد محمد سائمه مولوي سيد عالم

توضوہ کلک کہر سلک عالم خاں چتر لکھنؤ

سید احمد رضا کوٹلی
بسم اللہ الرحمن الرحیم

بقول العبد الضعیف لطف اللہ انی ظالمت ہذا کتاب فوجیت مفادہ مطالعاً
لما علیہ الوالالباب من تصحیح تفسیر آیۃ الدین الذین کانوا الباقین الحق فوقین
جزی اللہ مصنفہ خیر الجزاء فانہ اجاد الکلام فی احکام ما ہو الحق بلا امتراء والبطا
ما فہم بالیہ اہل الاموار



و مستخرج و موافق علمائنا اعلام و فضلاء کرام و دار السلطنت
شاہجہان آباد و شریف و علی
بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی اید الحق بالرسال الانبیاء و اطہر الاسلام بتبلیغ خاتم الانبیاء و صلوات
کثر علی کل فرعون موسی و الصلوٰۃ والسلام علی من قال الاسلام لعلو ولا یعلی
و علی الہ و اصحابہ الذین طبعوا نبضہ الدین غایتہ القصوی اما بن فلما رات کتاب
مذکرۃ المذہب اوجدتہ ذہاب فخرقات من لہ المذہب فنیما لمن
انار سال الخفایۃ السعادی و اقام الحجۃ علی من زارغ من الاستقامۃ ان لا عوجا
و مرأی من ازال الشکوک من الفروع الخفیۃ البیضا و فہت اللہ کہ سنی الجزاء

في يوم ايجاز الهم فعل وسلم على سيد الانبياء وارفع درجات محمد المصطفى ويزيل
٢٦ - ويقتد ٩٩ لله



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لمن رفع منار هذا الدين بالحج والبراهين وادبه بالائمة المجتهدين والعلماء
العالمين والنسابة والسلام على سيدنا المنتجب من خلاصة معدد اللباب عذرات
وعلى آله واصحابه الذين نصره بلسان السنان ولسان اللسان وعلى التالعين
الهم باحسان ما تآقبا الملوان وقفت على ماني تذكرة الحميدة وفهمت ما فيها
من المعاني الفريدة فوجدتها قامة لاهل البغى والفساد جامعة لكثير من الفضل
المروية يعقود اللى فخر ائمة مولانا عن الاسلام خيرا وشكرا سعيه وجعله من اهل السجدة
الذين تمثلون امره ويحسبون لهنية انه على ذلكم تقدير وبالاجابة جدير وسئل الله
على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم كتبه المنقتر الى ربه الكريم عبده الانيم محمد عبد
بن مولانا سيد محمد عبد الرحيم الشهيد غفر الله له ولوالديه وسائر المسلمين



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوجب الطاعة اتباع اهل الذك من الائمة العظام و صلوة السلا
على سيد الانام الذي امر باتباع السواد الاعظم لتقوية الدين والانظام وعلى آل
والصحابه الكرام **الحمد لله** الذي غفر لي على اولى الهوى ان في هذه الايام خربت
الواردين وخرت ناره وانهدم قصر الورع وخرت آثاره وشاع الاسخا في البلاد
دفع الزنج عن الشريعة في قلوب العباد فخرى بعضهم يتجهم بالديار من بضاعة
مزجاة وبعضهم يتفاخر بما عده من آراء فاسدة كاسدة فيوما يغتني بجواز
نكاح الخالة ويليها البيع المطلقه بثلت بغير الحلاله و مرة يجوز الانظار من يطبق
الصيام و مرة ينهى عن التراجع والقيام و هكذا خرفاتهم اكثر من ان تحصى
و بلغ بعضهم بالشريعة العراقية القصوى بالجملة القرآن والحديث ثابعا
الواهم غير مطبوع فيمكنذ ليون مالا توى الفهم من الاحاديث الصحيحة والآثار
التقوية ويصحون مالا بد لهم منه من الضعيف والموضوع و منهم حسب ما عثر لهم
يادلون القرآن و يقيمونه في اقاليب البيان و منهم هذا يدعون انهم محمد يرون
وانهم هم العالمون بالحديث وانهم يفعلون ما يؤمرون فلما راى العلماء
هذا الفساد وظنوا انهم نقبوا في البلاد اكثروا على الباطل اقاويلهم وردوا عليهم
جرائم العجز ثم اوفروا وحبل سبيهم مشكورا منهم العلامة الفهامة المولوى
محمد عبد القادر المدرس في هوى فضعف بجهلهم وسجانه كسابا عجميا
وجوا باغرياسكيت انضمام ويهدى الانام يروق النواظر ويحلو البصائر وانا
اضم الكلام على الصلوة والسلام مره **الحمد لله** المدرس في العلوم
الواقع في دار السلطنة الديلمي

اعطاء تذكرة الخدایا

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط		
دعوتی	دعوتی	۳	۱۸	لله	لله	۲	۱
اشیا الطیر	اشیا طین	۳	۱۸	نیطفتہ	نیطفتہ	۲	۲
الجیم	الجیم	۳	۱۹	نفسی	نفسی السلواة	۲	۳
المدربا	مدربا	۳	۱۹	بالجج	بالجج	۲	۳
کتبت	کتبت	۳	۲۰	هضم	هضم	۲	۴
لنا	لی	۳	۲۱	واجتهدوا	واجتهدوا	۲	۹
کلا	کلیها	۲	۱	الاحکام لہ والارکان	الاحکام لہ والارکان	۲	۱۰
رجل	رجل	۲	۶	بالاحادیث	من الاحادیث	۳	۱
بتذکرہ	بتذکرہ	۲	۱۲	فاعلموا	اعلموا	۲	۱
لیسهل	لیسهل	۲	۱۳	ربطاً ریا بربطاً	ربطاً	۳	۳
الاستعجا	الاستعجا	۲	۱۴	بساد ریا بساطاً	بساداً	۳	۳
القصور	الکسور	۲	۱۸	وانخذلان	وانخذلان	۳	۲
دا حلل	دحلل	۲	۱۹	بجاری	بجاری	۳	۵
الهدایة	الهدایة	۲	۲۱	اطفار	اطفار	۳	۴
خصالی	نضالی	۵	۶	الجهلاء	الجهلاء	۳	۸
مرسلات	مرسلات	۵	۴	سموا	سموا	۳	۹
موسى	موسى عم	۵	۲۱	دعای طایفة	دعای طایفة	۳	۱۱
خواجہ نکتہ	خواجہ نکتہ جنگ	۶	۵	قالوا انما نحن مصلحون	قالوا انما نحن مصلحون	۳	۱۱
چیزی چیز	چیزی چیز	۶	۲۱	انما نحن مصلحون	انما نحن مصلحون	۳	۶
عدم	انعدم	۴	۵	صحایف کتبنا	صحایفنا او کتبنا	۳	۱۴
قام	قیام	۴	۱۸	یرسلونها	یرسلون	۳	۱۴
پیش	پیش	۸	۱۳				

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط		
سبقونا	سبقون	۲۱	۵	خرد	خورد	۲۰	۸
رحیم	الرحیم	۲۱	۶	مطلب خود	مطلب	۲۰	۹
رحیم	الرحیم	۲۱	۱۴	ان ابا	انا ابا	۱۶	۹
نفسیدند	نفسیدند	۲۲	۱۲	بموسنا	لنا بموسن	۲۱	۹
پشتون	غون	۲۲	۱۵	ملازمه	ملازم	۳	۱۰
مزیت	مزیت	۲۲	۱۹	فما اخطار	فما اخطار	۱۲	۱۰
شدید	شدید	۲۳	۷	ده شخص مبتضای	ده شخص	۲۰	۱۱
الیه	الیه	۲۳	۱۱	لبنورد سن	لبنوره	۲۰	۱۲
فوت	فوت	۲۳	۱۹	لاخ	لاج	۱۴	۱۲
شمار الزام	شمار الزام	۲۳	۲۰	روز چرا	روز نما	۵	۱۳
ما صدق قوله تعالی	ما صدق قوله تعالی	۲۵	۱۱	ردیت	ادیت	۱۶	۱۳
مثل الذين بانكسار	شاهم كشل الحمار			نی امر	فی الامر	۲۱	۱۲
اسفارا	اسفارا	۲۵	۱۲	میتة	میتة	۷	۱۵
احمال	احمال	۲۵	۱۳	شهر	شیر	۱۴	۱۵
بر تقدیر	بر تقدیر	۲۶	۲	اماره	امامیه	۲۰	۱۵
دینی	دینی	۲۶	۸	لک	لک	۱۹	۱۶
شهربا	شهربا	۲۸	۱۹	مفرق	مفرق	۱۰	۱۷
را حال	را حال	۲۸	۱۹	نیرن	نیرن	۳۰	۱۷
نعمته	نعمته	۳۰	۱۵	لا جمع	لا یجمع	۱۷	۱۸
اطيعوا الله واطيعوا الرسول	اطيعوا الرسول	۳۱	۱۴	مقلدین بکمال	مقلدین اربعه	۳	۱۹
یطع	یطع	۳۱	۱۸	لا تعقلون	لا یعقلون	۱۴	۱۹
استند	استند	۳۲	۲	هستند	هستند	۹	۲۰

صحیح	عسلط	صحیح	عسلط	صحیح	عسلط		
التمک	انتک	۲	۴۳	یکی از بزرگترین دلیالات	از ادوی الامر	۴	۳۲
نزلتیه	ترلیضه	۳	۴۳	نیست مگر	نیست مگر	۵	۳۲
وبه الاعتصام	به الاعتصام	۳	۴۴	ابو حنیفه در بیان عقایدش	ابو حنیفه در	۶	۳۲
هم یکفرون	یکفرون	۷	۴۳	باشد	باشده	۱۲	۳۲
رحار	اجار	۹	۴۳	ذکر تیران مذکره	ذکر تیران تذکره	۲۱	۳۲
نه صد سال پیشتر	نه صد سال پیشتر	۴	۴۴	دینی	دینوی	۱	۳۳
رد	اد	۱	۴۵	ولی دین	ولی دین	۱۰	۳۴
وجداد	وجد	۱۲	۴۵	قولظم	قولظم	۱۶	۳۴
حکم	حکمه	۱۵	۴۵	یظفوا	یظفوا	۱۸	۳۴
بر مذمت	بر مذهب	۵	۴۶	لق	قف	۲۰	۳۴
ولیتذکر	ویتذکر	۱۸	۴۶	لامحال	لامحالا	۳	۳۷
نبتینوا	نبتوا	۲۰	۴۶	الاحادیث	لاحادیث	۱۷	۳۷
ولا یستوی الذین	ولا یستوی الذین	۲	۴۷	تسلیمی	تسلیمی	۴	۳۸
النار واصحاب	النار والنار	۲	۴۷	ادلک	فادلک	۸	۳۸
الجنة	لا یؤمنون			بعضهم المردود	بعض المردود	۲۱	۳۸
نقبرند	برند	۸	۴۷	شوکانی	شروکانی	۹	۳۹
حزبه	همزه	۱۳	۴۸	عمل بالشرعیت	عمل ما	۳	۴۰
مبطنش	مبطنش	۲۱	۴۸	ابن فروخ	داین خروج	۹	۴۱
سطنیق	سطنیق سطنیق	۱	۴۹	یا یک	با یک	۳	۴۱
عدی نصرانی که در آن	عدی نصرانی	۲	۴۹	مرادم	مرلوم	۱۹	۴۱
زمان بود نصرانی باشد				کرده	کرد	۱۷	۴۱
مقلدین شانرا	مقلد نشان را	۵	۴۹	لا نخرج	لا نخرج	۱۸	۴۱

مجموع	غسل	مجموع	غسل	مجموع	غسل
مشت	۳۲	مشت	۳۲	مشت	۳۲
لحمیه	۳۰	لحمیه	۳۰	لحمیه	۳۰
نیایه	۲۰	نیایه	۲۰	نیایه	۲۰
شمان	۲۰	شمان	۲۰	شمان	۲۰
یا	۲۰	یا	۲۰	یا	۲۰
ان اند	۲۰	ان اند	۲۰	ان اند	۲۰
رمیم	۲۰	رمیم	۲۰	رمیم	۲۰
کراوند	۲۰	کراوند	۲۰	کراوند	۲۰
دور	۲۰	دور	۲۰	دور	۲۰
ایه	۲۰	ایه	۲۰	ایه	۲۰
حقیقی	۲۰	حقیقی	۲۰	حقیقی	۲۰
تحریر	۲۰	تحریر	۲۰	تحریر	۲۰
همه	۲۰	همه	۲۰	همه	۲۰
نیمت	۲۰	نیمت	۲۰	نیمت	۲۰
بضرب	۲۰	بضرب	۲۰	بضرب	۲۰
غیر	۲۰	غیر	۲۰	غیر	۲۰
آن	۲۰	آن	۲۰	آن	۲۰
بعید	۲۰	بعید	۲۰	بعید	۲۰
یا سر	۲۰	یا سر	۲۰	یا سر	۲۰
له	۲۰	له	۲۰	له	۲۰
فکرها	۲۰	فکرها	۲۰	فکرها	۲۰
الایه	۲۰	الایه	۲۰	الایه	۲۰
مشت	۳۲	مشت	۳۲	مشت	۳۲
فکون من	۳۰	فکون من	۳۰	فکون من	۳۰
تفهم	۲۰	تفهم	۲۰	تفهم	۲۰
مر	۲۰	مر	۲۰	مر	۲۰
خبر	۲۰	خبر	۲۰	خبر	۲۰
تقول	۲۰	تقول	۲۰	تقول	۲۰
بارک	۲۰	بارک	۲۰	بارک	۲۰
بارک	۲۰	بارک	۲۰	بارک	۲۰
مادون	۲۰	مادون	۲۰	مادون	۲۰
مادون	۲۰	مادون	۲۰	مادون	۲۰
مقید	۲۰	مقید	۲۰	مقید	۲۰
احد هزار	۲۰	احد هزار	۲۰	احد هزار	۲۰
بر تحریر	۲۰	بر تحریر	۲۰	بر تحریر	۲۰
قراءت	۲۰	قراءت	۲۰	قراءت	۲۰
متعجب	۲۰	متعجب	۲۰	متعجب	۲۰
حساب	۲۰	حساب	۲۰	حساب	۲۰
منظر	۲۰	منظر	۲۰	منظر	۲۰
ضمیر	۲۰	ضمیر	۲۰	ضمیر	۲۰
جهان	۲۰	جهان	۲۰	جهان	۲۰
یقین	۲۰	یقین	۲۰	یقین	۲۰
کیف	۲۰	کیف	۲۰	کیف	۲۰
روایتها	۲۰	روایتها	۲۰	روایتها	۲۰

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
لا یلیقت	لا یلیقت	۹۱	۱۵	لم تظر	۶۷
حوا اما	حوا اما	۹۱	۱۵	روایت	۶۸
القاضی	القاضی	۹۲	۱	احد منهم	۶۸
انص	انقص	۹۲	۱۰	ما وصی	۶۹
بهمان	بهمه	۹۲	۱۳	آمنقبول	۷۲
فلا یعتبر	فلا یعتبر	۹۲	۲۱	ظہری	۷۲
نقاد	انفاذ	۹۲	۶۱	مزیت	۷۵
فاضم	فالضم	۹۳	۱	اذا صرنا	۷۷
للزکی	للزکی	۹۳	۱	مالک	۸۱
الحديث منه	الحديث	۹۳	۸	گوشش	۸۱
فالاخذ	بالاخذ	۹۳	۱۳	ابرار کما ارثتموا	۸۲
بقول	یقول	۹۴	۱	شد کہ آیات	۸۳
مقتدی	مقتد	۹۴	۵	زن	۸۳
یلتفت	یلتفت	۹۴	۶	اد نمود	۸۵
لا یطیفي	لا یشفی	۹۴	۶	بد اندیش کہ	۸۷
ثبت	ثبت	۹۴	۶	خوردند	۸۷
سعی	شعی	۹۴	۷	نہ نمایند	۸۷
النحرية	التحریر	۹۴	۱۰	یرید	۸۸
لالیه	لالیة	۹۴	۱۱	شعریة	۸۸
الطاعون	الطاغون	۹۴	۱۲	فیما ذکر	۸۸
فتشوا	فتشوا	۹۴	۱۳	فلیسوا	۸۸
فتن	فتن	۹۴	۱۴	فتن تفسیر علیہ	۹۰

صحيح	عشيرة	١٠	صحيح	عشيرة	١٠
بقال	بقال	١٠٢	دقول	دقول	٩٣
الحفص	الحفص	١٠٣	راجما	راجما	٩٥
ابن سكر	ابن سكر	١٠٤	مشاد	مشاد	٩٥
ضرر	ضرر	١٠٥	ابن عبارت	ابن عبارت	٩٦
ورعا	ورعا	١٠٦	ابوبوا	ابوبوا	٩٦
غيش	غيش	١٠٧	نقحوا	نقحوا	٩٦
لبينه	لبينه	١٠٨	كما بنوحا	كما بنوحا	٩٦
حبان	حبان	١٠٩	لسن الدراية	لسن الدراية	٩٤
بالاصل	بالاصل	١١٠	زمان	الزمان	٩٨
ابن	ابن	١١١	عامي	عاصي	٩٨
الكتب	الكتب	١١٢	اربعه باثني عشر	اربعه مشعند	٩٨
عبد الغني	عبد الغني	١١٣	الشان	الشان	٩٨
ظهير	مظهر	١١٤	كتب	كتاب	٩٩
انه ليس من	ليس من	١١٥	مطرود	مطرب	٩٩
عزيمه	غيره	١١٦	بقول	يقول	١٠٠
ياني	ياني	١١٧	كيني	ليني	١٠١
برمن	بهرمن	١١٨	اسير	السير	١٠١
بكلب	بكلب	١١٩	قوان وحديث	قران	١٠١
الكان	الكان	١٢٠	بقال	بقال	١٠١
نمن ليس له خط	نمن ليس له خط	١٢١	نذكره	نذكره	١٠٢
قائل جهات	قائل جهات	١٢٢	لا يموتون	لا يموت	١٠٢
اساندا	اساندا	١٢٣	ورنه	ورنه	١٠٢

نمبر	عنوان	صحف	نمبر	عنوان	صحف
۱۱۲	۱۰ بنجر	۱۲۷	۱۲۷	۱۲۷	۱۲۷
۱۱۲	۱۲ ماسرتم	۱۲۸	۱۲۸	۱۲۸	۱۲۸
۱۱۲	۲۱ محفی	۱۲۹	۱۲۹	۱۲۹	۱۲۹
۱۱۳	۲ ایدیکیم	۱۳۰	۱۳۰	۱۳۰	۱۳۰
۱۱۳	۲۰ انی کلامن	۱۳۰	۱۳۰	۱۳۰	۱۳۰
۱۱۴	۲ التقلیه	۱۳۳	۱۳۳	۱۳۳	۱۳۳
۱۱۴	۲۰ تا قیامه	۱۳۳	۱۳۳	۱۳۳	۱۳۳
۱۱۵	۸ وضاعین	۱۳۵	۱۳۵	۱۳۵	۱۳۵
۱۱۶	۱۳ علیکه	۱۳۶	۱۳۶	۱۳۶	۱۳۶
۱۱۶	۱۱ امنا و سمنا	۱۳۶	۱۳۶	۱۳۶	۱۳۶
۱۱۸	۱۳ الله	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۱۸	۲۰ تو	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۲۱	۹ بالمعقول	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۲۱	۱۲ ایضا	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۲۲	۱ بتفسیر بخود	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۲۳	۶ التجهیات	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۲۳	۱۶ اجلت	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۲۴	۸ صبا	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۲۴	۸ نمود جس	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۲۶	۱۰ کافی	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۲۶	۱۶ مظهر	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۲۶	۱۶ تحفه را	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷

نمبر	عنا	صحیح	نمبر	عنا	صحیح
۱۳۴	اصواتکم	اصواتکم	۱۵۲	درمخاطبین	درمخاطبین
۱۳۴	درراسی	درراسی	۱۵۲	متبین	متبین
۱۳۴	مذهب سنی اند	اند	۱۵۲	لمحمد	لمحمد
۱۳۴	منتهی	منتهی	۱۵۲	یتکبر	یتکبر
۱۳۴	پند پذیرند	پند پذیرند	۱۵۲	سخرجه	سخرجه
۱۳۵	با اعتبار	اعتبار	۱۵۳	قضاء	قضاء
۱۳۵	قلودا	قلودا	۱۵۳	ایمان	ایمان
۱۳۵	السنة الجماعه	السنة والجماعة	۱۵۳	العباد	العباد
۱۳۵	الحديث	بالحديث	۱۵۴	یقین	یقین
۱۳۶	قلودا	قلودا	۱۵۴	قویت	قویت
۱۳۶	احوال القولین	احوال القولین	۱۵۴	التبعین	التبعین
۱۳۶	بند	بند	۱۵۴	لفصل	لفصل
۱۳۶	حب	حب	۱۵۴	شهر	شهر
۱۳۶	بالفهم	من الفهم	۱۵۶	خفزة	خفزة
۱۳۸	دانند	دانند	۱۵۶	کاکمه	کاکمه
۱۳۸	بمجهور	بمجهور	۱۵۴	متعین	متعین
۱۳۸	حلق	حک	۱۵۴	بیان	بیان
۱۳۹	وبه عن	وعن	۱۵۸	فلیوم واحد	فلیوم واحد
۱۳۹	ینطق	ینطق	۱۵۸	لیقول	لیقول
۱۳۹	ما اُحِلَّ	ما اُحِلَّ	۱۵۹	ما بدی	ما بدی
۱۵۰	حدیث انا	قرآن وحدیث انا	۱۶۰	وتقلید مقلدین	وتقلید مقلدین
۱۵۱	وسعها	وسعها	۱۶۰	عبارت	عبارت

صحيح	عطل	صحيح	عطل	صحيح	عطل	
مخطئين	مخطئين	٢١	١٤٩	باسمائي	١	١٤١
فقيه	فقيه	٢	١٤٠	قال	٢	١٤٢
مأثوره	عشوره	٣	١٤١	اشال	١٨	١٤٣
نفريق بين احد	نفريق بين احد	٥	١٤١	سأخى	٢١	١٤٤
من الرحمة	من الرحمة	١٣	١٤٣	تحقيق	٣	١٤٥
من الرحمة	من الرحمة	١٣	١٤٣	نفاث	٨	١٤٦
القرار في الضلال	القرار في الضلال	١٣	١٤٣	ان اردت ان	١٩	١٤٧
لان النفوس	لان النفوس	١٥	١٤٣	ان تقطع قلوبهم	٢	١٤٨
من الرحمة والقرار	من الرحمة	١٤	١٤٣	الصغرى	١٢	١٤٩
المحرره	المحرره	١٥	١٤٣	خرد	١٠	١٥٠
اعلم	اصالة	١٤	١٤٣	بقيل	١٥	١٥١
بكرم	بكرم	١٤	١٤٣	بقيل	١٥	١٥٢
صراط	صراط	١٤	١٤٣	غشاء	١٤	١٥٣
ولا تلو غيركم	ولا تلو غيركم	٢	١٤٤	قابت	٩	١٥٤
ذكره	ذكر	١٥	١٤٤	شعره	١٢	١٥٥
رطب	رطب	١٤	١٤٤	إلا أربعين	١٣	١٥٦
بضالت	نظالت	٣	١٤٥	تعلمها	١٥	١٥٧
اعطى اسمها احتفال لجميع الخلاء				بي دكم	١١	١٥٨
				هذا القول	١٥	١٥٩
				البته	٢٠	١٦٠
				لظولها	٣	١٦١
				كل احاديث	١٣	١٦٢
الله	الله	٤	١٨٠			
الخلاء	الخلاء	٢	١٨٠			
الخلاء	الخلاء	٣	١٨٠			

[illegible]

کتاب	عنا	صحیح	کتاب	عنا	صحیح
۱۳۴	نکته	فقیه	۱۹۰	ما خاتم اسرار	ما خاتمتنا السراور
۱۳۵	نظیر	نظیر	۱۹۱	ما الارض بالعبادین	ما الارض بالعبادین
۱۳۶	مشمرا	مشمرا	۱۹۲	سلسال	صلصال
۱۳۷	مسقام	سقام	۱۹۳	لا زب	لا زب
۱۳۸	صحیح	صحیح	۱۹۴	خورد	خورد
۱۳۹	میل	میل	۱۹۵	خرر ایت	خرریت
۱۴۰	لدام	لدام	۱۹۶	لقوات	لقوات
۱۴۱	دین النبی محمد خیر	دین النبی محمد خیر	۱۹۷	ناخرج	ناخرج
۱۴۲	مذهب النعمان	مذهب النعمان	۱۹۸	مخلصین	المخلصین
۱۴۳	وکر سسته	وکر سسته	۱۹۹	الهم	الهم
۱۴۴	الذی یب	الذی یب	۲۰۰	دسوس	دسواس
۱۴۵	فی الشرع	فی الشرع	۲۰۱	ستحقه	ستحقا
۱۴۶	مایه	مایه	۲۰۲	اسرقوا	اسرقوا
۱۴۷	الا حادیث و الاما	الا حادیث و الاما	۲۰۳	أصنع	أصنع
۱۴۸	والنعمه	والنعمه	۲۰۴	نخن اعلمه	نخن لاعلمه
۱۴۹	لور دده	لور دده	۲۰۵	ور	ور
۱۵۰	القاعه	القاعه	۲۰۶	رخاک	رخاک
۱۵۱	لوايه	لوايه	۲۰۷	لعذب	لعذب
۱۵۲	الحديث و الحل	الحديث و الحل	۲۰۸	عشر طی	عشر طی
۱۵۳	السر	السر	۲۰۹	ان	ان
۱۵۴	اعلی	اعلی	۲۱۰	سختی	سختی
۱۵۵	بر غم	بر غم	۲۱۱	و حشر السعیش	و حشر السعیش

ردیف	عنوان	صفحه	ردیف	عنوان	صفحه
۱۹۶	تفوح	۴	۱۹۶	تفوح	۴
۱۹۷	سینه	۱۲	۱۹۷	سینه	۱۲
۱۹۸	شبابیم	۱۷	۱۹۸	شبابیم	۱۷
۱۹۹	فأضنع	۶	۱۹۹	فأضنع	۶
۲۰۰	قلنا أرض	۱۱	۲۰۰	قلنا أرض	۱۱
۲۰۱	ليس من احلك	۱۹	۲۰۱	ليس من احلك	۱۹
۲۰۲	ضائع	۴	۲۰۲	ضائع	۴
۲۰۳	اندرون	۱۴	۲۰۳	اندرون	۱۴
۲۰۴	ياؤر	۱	۲۰۴	ياؤر	۱
۲۰۵	لا يحب	۹	۲۰۵	لا يحب	۹
۲۰۶	الارض	۳	۲۰۶	الارض	۳
۲۰۷	وانت	۲	۲۰۷	وانت	۲
۲۰۸	علت	۵	۲۰۸	علت	۵
۲۰۹	والنصر	۹	۲۰۹	والنصر	۹
۲۱۰	ادبن	۵	۲۱۰	ادبن	۵
۲۱۱	فرش	۳۰	۲۱۱	فرش	۳۰
۲۱۲	وللد	۱۳	۲۱۲	وللد	۱۳
۲۱۳	وله	۲۱	۲۱۳	وله	۲۱
۲۱۴	عشيه	۱	۲۱۴	عشيه	۱
۲۱۵	وزيد	۱	۲۱۵	وزيد	۱
۲۱۶	واختفت	۸	۲۱۶	واختفت	۸
۲۱۷	فضل	۱۱	۲۱۷	فضل	۱۱

کتاب	عنا	صحیح	کتاب	عنا	صحیح
۵۲۱۴	ان که	ان هر	۱۲۲۱۴	مکتوب الیه را	مکتوب را
۵۲۱۶	تذویر	تذویر	۲۰۲۲۸	غزیر	غیر
۵۲۱۸	ظهور	طور	۲۱۲۲۸	گر نقد	گر نقد
۵۲۲۱	افود	اتوه	۱۰۲۲۹	غم	غم
۵۲۲۲	بلی	بلی	۳۲۲۹	نسبت	نسبت
۵۲۲۷	جالبوس	جالبوس	۲۲۵۱	علی در ن بافت	علی در ن بافت
۵۲۲۵	بزنان	بزنان	۷۲۵۳	و محمد بن الحارث و عمرو	و عمرو بن العاص
۵۲۲۶	در صلاح	در صلاح		بن الحامس	
۵۲۲۹	تردی	تردی	۱۴۲۵۳	درس	درس
۵۲۳۰	ابد الصالح	و بدل الصالح	۱۲۵۳	زی نور	زی نور
۵۲۳۲	سبند	پسند	۳۲۵۳	یا	یا
۵۲۳۶	خرق	خرق	۲۲۵۳	اصابهم	اصابهم
۵۲۳۷	ما استطعنا	ما استطعنا	۶۲۵۹	مذکورات	مذکورات
۵۲۳۸	الهم	الهم	۶۲۵۹	رم	رم
۵۲۳۹	عجک	عجک	۱۸۲۵۹	النفقة	النفقة
۵۲۴۰	فاصره	فاصره	۱۲۲۵۴	في الازاله	کذا في الازاله
۵۲۴۱	مخطوط	مخطوط	۱۶۲۵۴	الحية	الحية
۵۲۴۲	بابکس	بابکس	۱۴۲۵۴	سانی	سانی
۵۲۴۳	اخلاص	احیاء	۱۹۲۵۸	أخرجوا، أودر	أخرجوا، أودر
۵۲۴۴	ادرا	حکم را با اولادش	۱۶۲۵۸	فأكلوا	فأكلوا
۵۲۴۵	حالا بشیت	حالا مردان بشیت	۱۴۲۵۸	لا تکفرون	لا تکفرون
۵۲۴۶	جودش	جودش	۹۲۵۹	گلبن	گلبنی

صحيح	عسل	صحيح	عسل
نزد	نيز	لا تسبوا	لا تسبون
الياف	تايقا	خير	خير
تجيب	تجيب	بمنار مجبر	مجاير
ت (شماره)	ت ابو نور	لا تقوا ايكم	لا تقوا ايكم
تاعبر	تاعبر	مادرت	مادرت
اجل	اجل	ليس	لبد
جاءه	جاءه	الفصاحة	الفصاحة
يا قيد	يا قيد	حكيميت	حكمت
احفظ	احفظ	بلکه	ما
پسند	پسند	سفاخ	خفاخ
بالا اختيار	بالا اختيار	و	را
العلماء	العلماء	نفوس	نفوس
الارحام	الارحام	نطلبيد	نطلبيد
ظليقة	ظليقة	زيادتي محدي	زيادتي محدي
اشراق	اشراق	از زمان	از زمان
مالک	مالک	فقير	فقير
رفعتهم	رفعتهم	قابل	قابل
ادلاوه	ادلاوه	قون	قون
ابا حوا	ابا حوا	لذنبک	لذنبک
زرد آرد	زرد آرد	با برکات	با برکات

صحيح	عسله	صحيح	عسله	صحيح	عسله
بعلها	بعلها	بنام	نام	۱۵	۳۲۷۹
مبيد	موبد	فاحش	فاحش	۱۸	۳۲۸۱
اتباعش	اتباعش	چين	چين	۲۰	۳۲۸۸
نبت	نبت	ن در شمار موقی الحافظ	ن الحافظ	۲۰	۳۲۹۹
متغير	متغير	به بيعت	بيعت	۱۹	۳۳۰۱
رفته اند	توفیر اند	بالند	بن اند	۱۴	۳۳۰۱
بقوم	يقوم	ن در موقی	ن	۱	۳۳۰۴
مطح	مطح	می نواز	ن نواز	۳	۳۳۰۹
لا اارة	الامارة	رسوش	رلوس	۱۳	۳۳۰۹
بايد بکیم	ايد بکیم	خرد	خورد	۱۰	۳۳۱۰
قيس خن و ديده	قيس خن و ديده	که عالم	که علم	۱۸	۳۳۱۰
خلائق	خلائق	را موش	را موش	۹	۳۳۱۳
ايتيان	التيان	نظر بگو صحن	نظر بگو صحن	۱۹	۳۳۱۴
بقول	يقول	فرد دد	فرد دد	۶	۳۳۱۹
لن الدرايه	لن الدرايه	تحفيضا	تحفيضا	۱۳	۳۳۱۸
الحقق	الحقق	يا غمدي	يا غمدي	۱۰	۳۳۱۸
نيما	نيما	تضار	تضار	۲۰	۳۳۱۹
و	و	در عيسره	در غير	۱	۳۳۲۱
الشره	الشره	احاديث	حديث	۱۶	۳۳۲۱
الثلثه	الثلثه	حسقله	حسقله	۲	۳۳۲۳
الاجماع	الاجماع	والرود	الرود	۳	۳۳۲۳
انحصار	انحصار	فكوره متعلق	فكوره متعلق	۹	۳۳۲۳
اذا مرنا	اذا مرنا			۱۹	۳۳۲۹

نمبر	عنوان	صفحه	مصحح	نمبر	عنوان	صفحه	مصحح
۳۹۹	تفتت	۱۴	توتوت	۳۹۹	نیشکر	۱۶	نیشکر
۳۹۱	نخواست	۶	نخواست	۳۹۰	انسان	۱۴	انسان
۳۹۲	ارینه	۱۵	ارینه	۳۹۱	بر تقلید	۴	بر تقلید
۳۹۳	می رسد	۲۱	می رسد	۳۹۲	منشع	۴	منشع
۳۹۴	دریت	۱۵	درایت	۳۹۳	مارق الصدر الاول	۱۶	مارق الصدر الاول
۳۹۵	المه	۱۳	الایمه	۳۹۴	بالقبول	۳	بالقبول
۳۹۶	الاستقام	۶	الاستقام	۳۹۵	ملفتت	۵	ملفتت
۳۹۷	مسند	۲۱	مسند	۳۹۶	منامری و یقول	۹	منامری و یقول
۳۹۸	العدم	۹	العدم	۳۹۷	لا یغیر	۱۶	لا یغیر
۳۹۹	اشغاش	۲	اشغاش	۳۹۸	ولیات	۲۱	ولیات
۴۰۰	الام	۵	الام	۴۰۰	کافه العات	۱۵	کافه العات
۴۰۰	عذة	۱۱	عذة	۴۰۱	باضرار	۱۳	باضرار
۴۰۰	تلفع	۱۳	تلفع	۴۰۲	گرمی	۱۶	گرمی
۴۰۰	ریت	۱۵	رایت	۴۰۳	جنلی	۲	جنلی
۴۰۱	الاستوانة	۱۰	الاستوانة	۴۰۴	این کتاب شروع	۱۴	این کتاب شروع
۴۰۱	تجته	۱۱	تجته	۴۰۵	الجرد	۶	الجرد
۴۰۲	العائین	۱	معائین	۴۰۶	انه	۱	انه
۴۰۳	موطاء	۱۰	موطاء	۴۰۷	واحیه	۳	واحیه
۴۰۳	یسندہ	۲۱	یسندہ	۴۰۸	اغل	۱۹	اغل
۴۰۴	سکونا	۵	سکونا	۴۰۹	خطای	۱۲	خطای
	دامی		دامی	۴۱۰	الیعل	۱۲	الیعل
	ففسل		ففسل	۴۱۱	منسجها	۱۴	منسجها

[illegible]

نمبر	عنوان	صفحه	نمبر	عنوان	صفحه	نمبر	عنوان	صفحه
۱	استفاضی	۱۲۹۳	۱	استفاض	۱۲۹۳	۱	مکتبه ساکین	۱۲۹۳
۲	کتاب بردا	۱۲۹۴	۲	کتاب مذکره	۱۲۹۴	۲	کتاب انشاء	۱۲۹۴
۳	در بردار شمار	۱۲۹۵	۳	در در شمار	۱۲۹۵	۳	الوقت	۱۲۹۵
۴	حتی القرآن	۱۲۹۸	۴	حتی ختم القرآن	۱۲۹۸	۴	یا	۱۲۹۸
۵	قطعة	۱۲۹۸	۵	فلنة	۱۲۹۸	۵	بی بی خود	۱۲۹۸
۶	لقیقة	۱۲۹۹	۶	لقیقة	۱۲۹۹	۶	تخفیف	۱۲۹۹
۷	طحاوی	۱۳۰۰	۷	طحاوی	۱۳۰۰	۷	نبتک	۱۳۰۰
۸	لوام	۱۳۰۱	۸	کدام	۱۳۰۱	۸	تالیفات بعد	۱۳۰۱
۹	یا بواسطه	۱۳۰۲	۹	بواسطه	۱۳۰۲	۹	انت	۱۳۰۲
۱۰	سعر و کدام	۱۳۰۳	۱۰	سعر و کدام	۱۳۰۳	۱۰	وامام کاظم	۱۳۰۳
۱۱	فتوح	۱۳۰۴	۱۱	فتوح	۱۳۰۴	۱۱	التفقیقین	۱۳۰۴
۱۲	العیب	۱۳۰۵	۱۲	العیب	۱۳۰۵	۱۲	مسناه	۱۳۰۵
۱۳	لم یخذه	۱۳۰۶	۱۳	لم یخذه	۱۳۰۶	۱۳	مسناه	۱۳۰۶
۱۴	کو تو ال	۱۳۰۷	۱۴	کو تو ال	۱۳۰۷	۱۴	القول فی	۱۳۰۷
۱۵	تهاری	۱۳۰۸	۱۵	تهاری	۱۳۰۸	۱۵	تام	۱۳۰۸
۱۶	تا تابش	۱۳۰۹	۱۶	تا تابش	۱۳۰۹	۱۶	مقلدا	۱۳۰۹
۱۷	حسب و نسبت	۱۳۱۰	۱۷	حسب و نسبت	۱۳۱۰	۱۷	تکلیف نمودن	۱۳۱۰
۱۸	از تو حضرت	۱۳۱۱	۱۸	حضرت	۱۳۱۱	۱۸	جاری کرد از	۱۳۱۱
۱۹	رفراز	۱۳۱۲	۱۹	رفراز	۱۳۱۲	۱۹	رقعه دومی	۱۳۱۲
۲۰	فبا	۱۳۱۳	۲۰	فبا	۱۳۱۳	۲۰	تکلیف و عظیم	۱۳۱۳
۲۱	حبس	۱۳۱۴	۲۱	حبس	۱۳۱۴	۲۱	کذا فی الشرح	۱۳۱۴
۲۲	رحمة و اجل	۱۳۱۵	۲۲	رحمة و اجل	۱۳۱۵	۲۲	احقر از می	۱۳۱۵
۲۳			۲۳			۲۳	و علوم	

صحیح	غلط	صحیح	غلط
و کما الازالہ	و کما فی الزالہ	رحلت	احلت
سند	سندہ	گردیدہ	گردیدہ
قابل	قابل قابل	دلوائتہ	دلوانہ
کہ اگر این	کہ این	نسج	نسج
علی الخطا	علی الحقا	ترسیدہ	ترسیدہ
تعوڑ	نعوز	فی العلم	فی علم
ہاوی عشر	حادی عشر	علمار امتی	علمار
ثانی عشر	ثانی عشر	صحیحہ راویان قرب	صحیحہ اقرب
ہرخص	ہرفض	محصورہ مقصور	محصورہ مقصود
ثالث عشر	ثالث عشر	ارجعی الی ربک	ارجعی الی ربک
بجا بجایش	بجانی شش	نادخلی	فادخلی
مضر	مقرر	بہشت	بہشت
رابع عشر	رابع عشر	فلیومردا	فلیومردا
احدا	احدا	ابن النیر	الی النیر
لا تعدل	لا تعدل	مند	مند
الحجابی	حجابی	نقص	نقص
حملنا	حملنا	انان مثل سیرالو	انان سیرالو
واجب نوشت	واجب	ما قلت	ما قلت
نیتہ	نیتہ	زفر	زفر
تجاہوا	تجاہوا	قد قالہ	قد قلہ
والدیہ	والدیہ	الحلان	الحلان
نترسیدید	نترسید	بقول	بقول

صحیح	غلط	صحیح	غلط
غیب	غیب	غیب	غیب
۹	۵۲۵	۹	۵۲۵
تشیبش	تشیبش	وتقلدوا	وتقلدوا
۱۵	۵۲۵	۱۵	۵۲۵
بابام	بابام	آئینہ	اللہ
۱۴	۵۲۶	۱۴	۵۲۶
ضررم	خرام	انتادند	اختادند
۱۶	۵۲۶	۱۶	۵۲۶
ازانت	زانت	بقول	وبقول
۹	۵۲۷	۹	۵۲۷
قال	قال قال	شوکانی	شعرکافی
۹	۵۲۷	۳	۵۲۷
واعرف بالامثال	واعرف بالامثال	ان	آن
۱۸	۵۲۸	۱۸	۵۲۸
الاشباه	لاشہاء	ماہی ماتاکم	ماہی ماتاکم
۱۲	۵۲۹	۱۲	۵۲۹
اعیاء	اغیاء	کی لایکون	کہ لایکون
۱۸	۵۲۹	۱۸	۵۲۹
ہموارہ	ہموارہ	وہیان	وہیان
۵	۵۳۰	۵	۵۳۰
ذالغ	ضالغ	قانی والاخیرہ	قانی والاخیرہ
۱۱	۵۳۱	۱۱	۵۳۱
قول	قولہ	فما عاہم	فما عاہم
۲	۵۳۱	۲	۵۳۱
نعمہ	نعمہ	المخلات	المخلات
۱۹	۵۳۲	۱۹	۵۳۲
وحکمہ	وحکمہ	المقتصد	المقتصد
۲۱	۵۳۳	۲۱	۵۳۳
ابی الاسود الاول	ابی الاسود الاول	قلت	قلت
۱۶	۵۳۴	۱۶	۵۳۴
التفسیر	تفسیر	الیواقیت	الیواقیت
۶	۵۳۵	۶	۵۳۵
درین	درین	یا	یا
۱۵	۵۳۶	۱۵	۵۳۶
اتبای	اتبای	درپیش امام	درپیش امام
۱۴	۵۳۷	۱۴	۵۳۷
لا یكلف اللہ	لا تکلف اللہ	فے صلوٰۃ	فے صلوٰۃ
۱۵	۵۳۸	۱۵	۵۳۸
سلب	سبب	القراردہ	فی القراءۃ
۶	۵۳۹	۶	۵۳۹
علیہا	علیہا	فانتہی	فاح
۲	۵۴۰	۲	۵۴۰
میدفعہ	میدفعہ	فساود	فساود
۱۲	۵۴۱	۱۲	۵۴۱

صحیح	عسلک	صحیح	عسلک
المعدایه	بدایه	صحایه	صحایه
شیر	شیر	لا تفتلون	لا تفتلون
تلفن	تلفن	صوت	صوت
انقا	انقا	رضاعین	رضاعین
الحن	الحسن	اذکر	ذکر
از لقوز	تر لقوز	للجته	للجته
لتسفیف	تسفیف	فی البصره	فی تبصره
مسند	مسند	مرجوع	مرجوع
اطلاع	اطلاق	نمائم	نمائم
سطر وحه	مستر وحه	نجسبه	فیجسبه
طعنما	طعنای	فبثله	فیثله
و	از	واسوای	وا بر است
زهق	ذهق	سکانه	سکانه
که ازان	وازان	تطسین	تطسین
بر رفع رفع ید	بر رفع یدین	تعدل	تعديل
دحل هو	دحل هو	صلیه	صلیه
مرجوع	مرجوع	الستین	الستین
سمعت	سمعت	الهدایه	هدایه
که پدرش حکم لغت	که نفی کرد شده	بصحیح	بصحیح
مرجوع	مرجوع	بصحیح	بصحیح
که بظاهر	بظاهر	الاستقبال	الاستقبال
وارد	وارد	حمرین	حمرین

صحیح	عنا	صحیح	عنا
فردی	فردی ۵ ۵۸۲	مجبئی	مجبئی ۸ ۵۸۲
البحر	البحر ۱۲ ۵۸۲	مبس	مبس ۴ ۵۸۲
فی تاریخ الخلفاء	فی الخلفاء ۱۳ ۵۸۲	اصحار	اصحار ۹ ۵۸۲
شوکانی بحیث	شوکانی بحیث ۱۴ ۵۸۲	عس	عس ۱۲ ۵۸۲
الصواب	الصواب ۲۰ ۵۸۲	شمارا بهین	شمارا بهین ۱۲ ۵۸۲
المذنبه	المذنبه ۱ ۵۸۳	النار	النار ۲ ۵۸۳
النظروا	النظروا ۲ ۵۸۳	مروه	مروه ۲ ۵۸۳
این	این کیف ۲۱ ۵۸۳	تیکلی	تیکلی ۲ ۵۸۳
الی	الی ۱۳ ۵۸۳	جو	جو ۱۱ ۵۸۳
رداء	رداء ۱۲ ۵۸۳	باشد	باشد ۱۶ ۵۸۳
وازا احوال	وازا احوال ۱۵ ۵۸۳	صاحب امانت	صاحب ۲۱ ۵۸۳
خبر	خبر ۱۹ ۵۸۳	باطل	باطل ۸ ۵۸۳
لقول	لقول ۲۱ ۵۸۳	محقق	محقق ۱۱ ۵۸۳
خبر دانش	خبر دانش ۹ ۵۸۴	عندیه	عندیه ۱۳ ۵۸۴
معرا مشرا	معره نمبره ۱۱ ۵۸۴	بطور نمودی	بطور نمودی ۱۸ ۵۸۴
خبر طبیب	خبر مشغول طبیب ۱۸ ۵۸۴	لن له الدرایه	لن له الدرایه ۲۰ ۵۸۴
آبد	آبد ۱ ۵۸۴	بشهادت	بشهادت ۱۴ ۵۸۴
می ترساند	می ترساند ۶ ۵۸۴	استخلفه	استخلفه ۱۶ ۵۸۴
و صحابی	صحابی ۲ ۵۸۴	لیفت	لیفت ۱۸ ۵۸۴
متبصره	متبصره ۱۴ ۵۸۴	لاندری	لاندری ۱ ۵۸۴
ایممه مجتهدین	ایممه غیر مجتهدین ۲۱ ۵۸۴	منیره	منیره ۱۴ ۵۸۴
تداول	تداول ۱۱ ۵۸۴	منیره	منیره ۲۱ ۵۸۴

صحیح	عاط	صحیح	عاط	صحیح	عاط	صحیح	عاط
منا الفساد	من الفساد	۱۲	۴۱۱	ہذہ کفایت	ہذا کفایت	۱۶	۵۹۲
دستاک	دستاک	۷	۴۱۴	لمن لدراۃ	لمن الدراۃ	۱۶	۵۹۲
مکرہ	مکرہ	۸	۴۱۴	عقلیت	عقلیت	۱۲	۵۹۵
مزید	مزید	۳	۴۲۱	السنتہ	السنتہ	۱۳	۵۹۵
یا شحش	یا شحش	۱۴	۴۲۲	التوجہ ہذا الجہ	التوجہ ہذا الجہ	۱۹	۵۹۵
فطر	منظر	۱۸	۴۲۳	نشہ	نشہ	۲	۵۹۸
قول بلید	قول بلید	۱۰	۴۲۴	لا تفتروا	لا تفتروا	۸	۵۹۸
و تحریر انہم	وا انہم	۳	۴۲۵	اکمن	اسکن	۱۷	۵۹۸
قالوا	قالو	۱۱	۴۲۵	تقلدوا تقلدوا	تقلدوا تقلدوا	۱۳	۵۹۹
بطرن	بطرب	۵	۴۳۸	مرجوح	مرجوع	۳	۶۰۰
پسندی	مندی	۱۶	۴۳۱	المفید	المقید	۱۱	۶۰۰
مشہ	مشہ	۱۶	۴۳۲	چون حال معتمد	چون معتمد	۵	۶۰۲
بر مقلدین	بر مقلدین ہرگز	۱	۴۳۳	من الايقاظ	من ايقاظ	۱۹	۶۰۲
سم صا	سمہ و صد	۱۰	۴۳۴	گا ہی	اگا صہ	۸	۶۰۳
ظہور	ظہور	۱۵	۴۳۵	طرفہ غریب	طرفہ وغریب	۱۸	۶۰۳
باخبار	باخیار	۹	۴۳۱	متدبر	متدیر	۱۹	۶۰۳
نذیر	نذیر	۱۰	۴۳۱	قومی	قوی	۳	۶۰۶
فاذا	اذا	۱۷	۴۳۱	قدامت	ندامت	۱	۶۰۷
با اقرباے	یا اقرباے	۷	۴۳۲	گراہند	گرداہند	۱۰	۶۰۸
شائش	شائش	۳	۴۳۳	خلافت	خلافت	۷	۶۰۹
و بہ نسبت	نسبت	۲	۴۳۳	بغت	لغت	۵	۶۱۱
مگر	مگر	۲۱	۴۳۳	بطلان دعوایہود	عذاب ہود	۸	۶۱۱

صحیح	علا	۱	۲	صحیح	علا	۱	۲
الفصله	القلالة	۱۹	۹۵۷	این امر	این امر	۱	۹۴۶
ناهنم بریدون	ناهنم بریدون	۲۱	۹۵۸	اثر	حدیث اثر	۳	۹۴۷
بعض	بعض	۱	۹۵۹	هذا	حذره	۴	۹۴۸
نشوند	نشوند	۳	۹۶۰	برسانه العداوة علم	دسانه العداوة علم	۵	۹۴۹
ظاهر ساخته	ظاهر ساخته	۱۸	۹۶۱	البشره	البشره	۲۱	۹۵۰
شوب کرده	شوب کرده	۱۹	۹۶۲	مکنزوا	مکنزوا	۴	۹۵۱
بدعتیان	بدعتیان	۱۱	۹۶۳	بجبر	بجبر	۲۱	۹۵۲
خیرتش	خیرتش	۱۲	۹۶۴	مشک	مشترک	۱۹	۹۵۳
قولهم	اقوالهم	۱	۹۶۵	کنایه شود	کنایه شود	۴	۹۵۴
بجین	دبجین	۲	۹۶۶	درامت	در کرامت	۸	۹۵۵
به ثبوت	ثبوت	۲	۹۶۷	بالع	تامع	۱	۹۵۶
امورات شریعه	امورات شریعه	۲	۹۶۸	و به نسبت ایشان	به نسبت شما	۴	۹۵۷
کشت	کشت	۱۰	۹۶۹	رحمهم را	و غیره را	۱۳	۹۵۸
لا بدیه	لا بدیه	۱۱	۹۷۰	شانی	شانی	۵	۹۵۹
یا فتنه	یا فتنه	۲۰	۹۷۱	باخبار	باخبار	۱۲	۹۶۰
مردمان	مردمان	۱۶	۹۷۲	لم تنله	لم تنله	۱۹	۹۶۱
بالصین	بالصین	۸	۹۷۳	میرود	می پرد	۱۹	۹۶۲
ابن خرم	ابن خرم	۱۰	۹۷۴	پستر	پیشتر	۱	۹۶۳
درعین	درعین	۱۳	۹۷۵			۵	۹۶۴
خسته	خسته	۱۲	۹۷۶	ایوم اکت	الکک	۱۳	۹۶۵
کرده	کرده	۱	۹۷۷	و محل	و محل	۱۹	۹۶۶
الان	الان	۴	۹۷۸	الدین	الدین	۵	۹۶۷